شبهای پیشاور

در دفاع از حریم تشیع

سلطان الواعظین شیرازی


بسم الله الرحمن الرحیم

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع

نویسنده:

سلطان الواعظین شیرازی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلطان‌الواعظین محمد، ۱۳۵۰ - ۱۲۷۶

عنوان و نام پدیدآور : شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع گفتار سلطان‌الواعظین شیرازی وضعیت ویراست : [ویرایش ۳؟]

مشخصات نشر : تهران دار الکتب الاسلامیه ۱۳۶۶.

مشخصات ظاهری : ۱۰۵۹ ص مصور

شابک : ۱۵۰۰ریال ؛ ۱۵۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ اول انتشارات آخوندی ۱۳۴۷

یادداشت : چاپ سی و پنجم ۱۳۷۲؛ ۸۰۰۰ ریال یادداشت : چاپ سی و ششم ۱۳۷۴؛ ۲۰۰۰۰ ریال یادداشت : چاپ سی و هفتم ۱۳۷۶؛ ۳۰۰۰۰ ریال ۲-۰۴۰-۴۴۰-۹۶۴ ISBN

یادداشت : چاپ سی و هشتم ۱۳۷۷؛ ۴۰۰۰۰۰ ریال ۲-۰۴۰-۴۴۰-۹۶۴ ISBN

یادداشت : چاپ سی و نهم ۱۳۷۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال یادداشت : کتابنامه ص [۱۰۳۳] - ۱۳۰۸

موضوع : شیعه -- احتجاجات موضوع : اهل سنت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : شیعه امامیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/س۸ش ۲ ۱۳۶۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : م۶۶-۸۷۱

مقدمات

مقدمه چاپ چهارم

بسم اللّه و له الحمد الحمد للّه رب العالمین، و الصّلاة و السلام علی خاتم النبیّین محمّد النبی الامین، و علی آله الطیّبین الطّاهرین، و لا سیّما ابن عمّه و وصیّه امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم اجمعین.

در این موقع که بتوفیق یزدان پاک و توجه مخصوص خاندان رسالت علیهم السلام و تقاضای ارباب علم و ادب چاپ چهارم کتاب مقدس شبهای پیشاور خاتمه یافته لزوما چهار جمله زیر را بعرض قارئین محترم میرساند.

۱. یکی از غلطکاریهای ارباب اباطیل دست خیانت بکتابهای بزرگان علماء و دانشمندان بردن و مطالب آنها را تحریف نمودن بلکه به محو بعض مندرجات پرداختن است!!

و متأسفانه این عمل غلط در مطبوعات جدید اهل تسنن در مصر و سایر بلاد ظاهر و هویدا میباشد!!

که به تحریفهای بسیار بلکه به سقط بعض مطالب روح علماء و دانشمندان و مؤلفین بزرگ خودشان را معذّب و ناراحت مینمایند.

واقعا جای بسی تاسف است که خود خواهی بعضی دانشمندان بجائی برسد که تعصّب بر دانش آنها غالب آید که دست خیانت بکتابهای بزرگان داخل نموده، و گمان نمایند که بتحریف یا محو نمودن بعض مطالب میشود حق و حقیقت را از میان برد!!

و حال آنکه حق تعالی ضمانت و حفاظت حق را بر عهده قدرت خود قرار داده است چون وقت مقدمه‌نویسی مجال شرح و بسط زیادی را نمیدهد، برای نمونه و اثبات مطلب ذیلا بیک جمله اشاره مینمایم.

درس ۳۰۱ جلد سیم تفسیر کشاف چاپ دوم سال ۱۳۱۹ هجری در مطبعهٔ الکبرای امیریه ببولاق مصر، بدستور شیخ مصطفی البابی الحلبی و برادران، اشعاری را که خود جار اللّه زمخشری مفسِّر کشاف سروده و اظهار عقیده نموده ثبت نموده است (که تمام آن اشعار در ص ۵۲۳ همین کتاب موجود است) ولی در چاپ سال ۱۳۷۳ هجری مطبعهٔ الاستقامهٔ بالقاهره، اشعار مذکور را ساقط نموده‌اند، اینست نمونه‌ای از رویه و رفتار و عمل کرد آقایان اهل سنت، بهمین جهة بعض شماره‌هائی که ما در متن کتاب اشاره نموده‌ایم اگر در چاپهای جدید یافت نشود علت همانست که ذکر شد، تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

۲. با کمال دقت و سعی و کوششی که از طرف مصحّحین کتاب و چاپخانه بکار رفت که این کتاب مقدس خالی از غلط منتشر گردد، متأسفانه بعد از چاپ بغلطهای بسیار برخورد نمودیم تا آنجا که میسور بود غلطگیری گردید، از خوانندگان محترم تمنا دارم که قبل از مطالعه بغلط نامه ظهر کتاب مراجعه و با اصلاح مطالعه فرمایند.

۳. چون از پاکستان تقاضای ترجمه کتاب شبهای پیشاور را بزبان اردو نموده‌اند، و هم چنین از بغداد و کویت هم اجازه ترجمه عربی آن را درخواست نموده‌اند، اینک در این مقدمه بعرض عموم در خواست کنندگان میرساند که برای ترجمه بهر لسان کتاب شبهای پیشاور و یا صد مقاله سلطانی حاضر است فقط تمنای حقیر از مترجمین آنست که ترجمه تحت اللفظی کان یکون بنمایند، که تمام مطالب جزء و کلّا بدون سقوط و تحریف یا نقل بمعنی و لو در یک کلمه در ترجمه منعکس گردد، و بنظر داعی برسانند تا با حفظ حق ترجمه و چاپ برای مترجم اجازه چاپ و نشر داده شود.

۴. چنانچه در چاپهای قبل هم یادآوری نمودم که حقیر در نشر کتاب شبهای پیشاور نظر تجارت و استفاده مادّی نداشته و ندارم، و از احدی هم کمک مادّی و معنوی اخذ ننمودم (چنانچه آقایان کتابفروشها گواه گفتار میباشند) فقط غرض داعی نشر معارف ولایت بوده است نه جلب منافع مادّی متأسّفانه شنیده‌ام بر خلاف مقصد داعی چون کتاب مطلوب جامعه قرار گرفته بعضی از کتابفروشها در مرکز و ولایات قیمت کتاب را تا بسی تومان رسانیده‌اند!!

ناچارم بدین وسیله رسما بآقایان فروشندگان متدین اخطار نمایم که چنین عملی خلاف، و خیانت بمقام ولایت است.

و ابدا حقیر باین امر رضایت ندارم، بلکه خدا و پیغمبر و صاحب مقام ولایت هم راضی باین عمل خلاف که بر خلاف اجازه و رضای مؤلف است نمی‌باشند.

و السلام علی من اتبع الهدی، و انا العبد الفانی سلطان الواعظین الشیرازی.

شهر رمضان المبارک ۱۳۷۸

مقدمه چاپ سوم

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

پس از حمد و سپاس بی‌حد و حساب بدرگاه با عظمت حضرت احدیت جلّ و علا، و سلام و صلوات بی‌شمار بروح پاک جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء، و ائمه طاهرین از عترت و اهل بیت آن حضرت، سیّما خاتم الاوصیاء ولی عصر و ناموس دهر شاهنشاه عوالم ملک و ملکوت حضرت حجّهٔ بن الحسن عجّل اللّه تعالی فرجه.

در این موقع که ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۷ هجری و عید ولادت با سعادت مولای متقیان امیر مؤمنان أرواحنا فداه میباشد.

خداوند متعال جلّت عظمته بداعی ناچیز توفیق نشر کتاب (صد مقاله سلطانی) راهنمای یهود و نصاری و مسلمین، در معرفت توریهٔ و انجیل و قرآن مجید را عطا فرمود، پس از فراغت از این امر مهم، و تمام شدن چاپ دوم کتاب شبهای پیشاور و رسید نامه‌ها و تلگرافات بسیار از ولایات، و ممالک خارج از ایران و فشار متدیّنین اهل علم و ادب، و تقاضای دانشمندان با فکر و حقیقت، بشکرانه این موهبت عظمی، چاپ سوم این کتاب را شروع نمودم.

و از پیشگاه با جلالت پروردگار بزرگ خواهانم که داعی را بنشر سایر کتب و تألیفات سودمندی که موجود است، موفق بدارد.

و از برادران ایمانی خواهانم که این حقیر ناچیز را بدعای خیر یاد فرمایند.

۱۳ رجب ۱۳۷۷ و انا العبد الفانی سلطان الواعظین شیرازی

مقدمه چاپ دوم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

چون حقیر فقیر را در نشر این کتاب مقدّس غرضی نبوده، جز ظهور حقیقت ولایت و جلوه مقام امامت و بر طرف نمودن شبهات و القائات فاسده‌ای که اعادی قرنها در أذهان پاك برادران اهل تسنّن جای داده‌اند.

بهمین جهت هم هدف تجارت و اخذ منافع مادی را در نشر این کتاب (بر خلاف امیال آقایان کتابفروشها و قواعد نشر کتاب) قلم گرفته، و بهمان قیمت تمام شده (بلکه کمتر) در دسترس عموم گذاردم، تا هر کس بتواند آن را بدست آورده و اخذ نتیجه نماید.

بمقتضای آیه ۱۹۳ سوره ۳ (آل عمران) که فرمایـد أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی و فحوای «من کان للّه کان اللّه معه» اشعّه انوار ولایت جلوه خود را نموده، این کتاب مستطاب مورد توجه خاصّ و عام، مؤالف و مخالف قرار گرفت.

و مخصوصا حضرت حجهٔ الاسلام و المسلمین رئیس الملهٔ و الدین استاد الفقهاء و المجتهدین آیهٔ اللّه فی العالمین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع اللّه المسلمین بطول بقائه بعد از مطالعه کتاب در خلأ و ملأ (زائدا علی ما سبق) بسیار این عبد فانی را مورد عنایت قرار داده و بأدعیه خیریّه یاد فرمودند.

و هم چنین سایر فقهاء و علمای متبحّر در علوم قدیمه و دانشمندان و اساتید فنون جدیده کتبا و شفاها حقیر را مشمول عواطف خود قرار داده، و بارسال تقریظهای بسیار داعی را مورد تقدیر قرار دادند.

چون داعی از خودنمائی بر کنار هستم بعنوان مثل معروف (مشك آنست که ببوینـد نه بگوینـد) بـا عرض تشکر از مراحم عالیه بزرگان علم و دانش از درج تقریظات و تقدیرنامه‌های آنان معذور و پوزش میطلبم.

عازم بودم بوعده خود وفا نموده و کتاب (صد مقاله سلطانی) در ردّ توریهٔ و انجیل موجوده و اثبات قرآن کریم را بچاپ رسانم.

ولی چون چاپ اول مورد پسند و قبول عموم قرار گرفت و با کمال سرعت تمام و نایاب گردید.

و پیوسته از طهران و ولایـات تقاضـای تجدیـد چـاپ نمودنـد، ناچـار اجـابت نمـوده بـا تشـکر از الطـاف و مراحـم مراجع بزرگ و دانشمندان عالی قدر، بالاخره افراد فهمیده ملّت اقدام بچاپ دوم نمودم.

و چون در موقع چـاپ اول حقیر بیمـار بستری بودم در موقع اصـلاحات چاپخـانه نتوانسـتم مطـابقه با اصل نمایم لـذا از روی سـهو و نسیان بسیاری از الفاظ و عبارات عربی و فارسی ساقط گردیده و بچاپ نرسیده بود.

اینک که فرصت بیشتری دست داده در موقع اصلاحات و مطابقه با اصل بنواقص چاپ اول پی برده و در مقام جبران بر آمدم.

ولی با سـعی بلیغی که از طرف داعی و مدیر محترم چاپخانه (آقای حاج مصطفی حیدری) بکار رفت متأسفانه غلطها و اشتباهاتی در الفاظ بکار رفته، فلذا از علاقه‌مندان و خوانندگان محترم تقاضا میشود با مراجعه بغلطنامه اشـتباهات در الفاظ را اصـلاح نموده آنگاه دقیقانه مطالعه نموده. و این حقیر فقیر را بدعای خیر یاد فرمایند.

امیدوارم بزودی کتاب (صد مقاله سلطانی) را منتشر و رضای خاطر علاقه‌مندان بعلم و دانش و کتاب را فراهم نمایم.

و انا العبد الفانی سلطان الواعظین الشیرازی فی شهر الصیام ۱۳۷۶

سرآغاز

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الواحد الاحد الفرد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد و الصلاهٔ و السلام علی رسوله سیّد الاوّلین و الآخرین خاتم الانبیاء و المرسلین الطّهر الطّاهر و العلم الزّاهر أبی القاسم محمد بن عبد اللّه و علی أهل بیته الطّیّبین الطّاهرین سیّما ابن عمّه و وصیّه و وارث علمه و امینه علی شرعه و خلیفته المنصوص فی امّته امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب الفارق بین الحق و الباطل و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم و المتنکّبین عن طریقتهم من الخوارج و النّواصب.

بفضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامی که وارد اجتماع شدم پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خودنمائی نداشتم و از عجب و خودخواهی بر کنار بودم.

با آنکه نشو و نمایم در خانه‌ای بود که همه نوع وسایل تعیّن و اسباب تنعّم در آن فراهم بود ولی بحکم طبع و فطرت ساده خود از تعیّن روی گردان و از تجمّل گریزان و از طلب شهرت و خودآرائی (که بآفات آن کاملا واقف بودم) نفور و معرض.

در این موقع نیز که بامر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فخام و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه‌مندان بدیانت و اقتضای وقت چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری میخواستم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه خالی از هر پیرایه بچاپ رسانم.

لکن بصلاح دید و اصرار بعضی از دوستان خاصّه دانشمند عزیز آقای دکتر عبد الحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ میباشند مصمّم شدم مختصر مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علّت چاپ آن را ذکر نموده و ببعض از ایرادات و شبهات مخالفین مختصرا اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم، هم چنانکه پیشینیان ما گرفتار این نوع حملات گردیده‌اند.

لکن چه باک که بخوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عتّابی شامی واقفم که بحقیقت درست گفته:

من قرض شعرا او وضع کتابا فقد استهدف للخصوم و استشرف للالسن الّا عند من نظر فیه بعین العدل و حکم بغیر الهوی، و قلیل ما هم.

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار میگیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پرده ظلمت جهل تعصّب را دریده و حقایق را آشکار مینمایند از حمله مردمان ناراضی یعنی کسانی که خلاف اغراض و اهواء آنها قلم‌فرسائی شده است در امان نخواهند بود.

ولی بمقتضای گفته شیخ اجل شیراز:

سعدی افتاده‌ایست آزاده

کس نیاید بجنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشگر و ستیزه گر سر جنگ و مناقشه نیست.

لیکن اگر حمله‌ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می‌پذیریم (هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافا حمله نمی‌کند).

و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افتراء و اعتراضات بی‌جا در میان و با هو و جنجال مقابله نمایند داعی از مجادله بر کنار و بحکم آیه کریمه وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً رفتار می‌نمایم چه خوش سرآید ادیب پارسی

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم

یک بد شنوم از کس و واکس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس

اینست بد من که بد کس گویم

آنچه اکنون میتوانم پیش‌بینی کنم گذشته از عیب‌جوئیهای مردمان حسود و عنود از سه جهۀ ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم.

اعتراض اهل ادب و جواب بآنها

۱. نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب بظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافیه بر کنار میباشد.

در پاسخ میگویم: قبلا تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچ‌گاه قصد خودنمائی نداشتم بلکه از روی واقع آن ذره که در حساب ناید من هستم.

ثانیا عقیده داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسما در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای آنها بنویسد یا برای عموم و طبقه متوسط.

بدیهی است در این قبیل موضوعات فضلاء و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته‌اند تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضلاء و طبقه خواص زیره بکرمان بردن است کحامل التمر الی هجر و داعی مسودهٔ الی النضال ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط و بی‌فایده و موجب تضییع عمر آنها است بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده اداء شود.

ثانیا محرّک داعی در اقدام باین کار آن نبوده است که قلم بدست گرفته و با ابتکار قوه فکریّه و علمیّه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم بلکه چون باب مناظرات باز و مطالب عالیه‌ای با زبان ساده اداء شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی موجود گردید که از نظر مسلمین خاصه هم وطنان گرامی بگذرد تا منصفانه قضاوت بحق نموده و فریب فریبندگان را نخورند.

لذا این کتاب همان محاضرات و گفتگوهائی است که بین داعی و چند تن از علمای تسنّن رخ داده و ارباب جرائد و مجلّات هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره، ضبط و در نامه‌های یومیه و هفتگی خود منعکس کرده‌اند و داعی در طی این کتاب همان سخنان و گفتگوها را که از روی جرائد و مجلّات استنساخ نموده بدون جرح و تعدیل بنظر قارئین محترم میرسانم.

فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (و لو با حربه منطق و دلیل و برهان جواب داده شده) بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود از نقل آنها درین مجموعه خودداری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه‌ای که لازم بود، نیز باقتضای حال تجدید نظر بیشتری نموده و مبسوط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده.

امیدوارم که اهل علم و فضل و ادب با نظر ساده و اصلاح باین کتاب بنگرند و از خورده‌گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه بسهو و اشتباهی برخورند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند.

چه آنکه سهو و نسیان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش أحدی مبرّی نیست.

اعتراض اهل خبر و جواب بآنها

۲. اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که درین کتاب تازه‌ای نیست بلکه همانهائیست که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرّات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب میگویم موضوعات دینی فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود.

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست و البته هر خلفی از سلف خود بهره بر میدارد، داعی هم آنچه دارم و بهره برداشته‌ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه خود ضبط و بموقع ابراز نمودم.

اعتراض محافظه‌کاران و جواب بآنها

۳. اعتراضی است که ممکن است افراد ساده محافظه‌کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست بوسیله نطق و قلم تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دودسته‌گی گردد.

بدیهی است آئین تقوی ما نیز دانیم، اگر ابتداء قلم بدست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمتهائی بزنیم قطعا سزاوار نیست.

ولی شخصا با نظر محافظه‌کاران ظاهر بین یعنی آن اشخاصی که معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید تا جائی که هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمتها و اهانتها هم هیچ جواب داده نشود موافق نیستم و این روش را کاملا بزیان عالم تشیّع میدانم.

زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پرده‌پوشی و محافظه‌کاری گردیده از طرف بعض از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدّن و تدیّن پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت قلما و لسانا و عملا بما شده و جامعه شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت‌وتاز خود قرار داده‌اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده‌ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده اغماض نگریسته‌ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تهمتهائی را که بعض نویسندگان آنها بمقدّسات ما داده‌اند صرف نظر کرده‌ایم در روش و رفتار آنها ذرّه‌ای تغییر پیدا نشده بلکه جری‌تر شده‌اند و هر موقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و بطبقه عوام مشرک و کافر معرفی نموده‌اند.

بدیهی است با تمام این مقدمات چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر بدادن جواب نشوند قطعا در حدود وظیفه داری قصور نموده‌اند.

نه اینست که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم بلکه طبق آیات قرآنیه و دساتیر عالیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و أئمه معصومین از عترت طاهره جدّا طرف دار این معنی هستم چون سعادت و سیادت و قومیّت و ملیّت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است ولی رعایت این معنی و حفظ نزاکت و ملاحظه دوستی و اتحاد وقتی مستحسن و مثمر ثمر است که از هر دو طرف رعایت شود.

نه آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غمض عین نموده سکوت اختیار نمائیم بر عکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و بر خلاف ما قلم‌فرسائی نمایند چنین سکوت و غمض عینها قطعا بضرر ما تمام میشود.

بطور قطع داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیّت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت میدانم.

ولی بشرط آنکه برادران اهل تسنّن و علماء و زعماء و قائدین و زمامداران آنها هم خود را پایبند باین اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند.

و الّا دوستی یک طرفی و رعایت یک طرفی و گذشت و غمض عین یک طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی‌مهربانی از دو سر بی

که یک سر مهربانی درد سر بی

این ترتیب و روش یک طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره‌ای از أدوار مخصوصا در این أدوار أخیره بعض از نویسندگان وقیح و بی‌همه چیزی که خود را بنام سنّی معرّفی نموده‌اند وادار نموده بنوشتن کتابها و مقالات جسارتها بمقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را بعوام بی‌خبر کاملا بر عکس نشان دهند.

و عجب آنکه با این همه تخطّی و فحّاشی و اهانتها و تهمتها باز خود را ذیحق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعه شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود برآید او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمتها که عادات دیرینه آنها است بآنان بزنند (چون حربه عاجز فحش و تهمت و اهانت است) اول العی الاختلاط.

وا عجب از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلوگیری از آن قلمها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشها و تهمتها نمی‌نمایند، بر عکس گله از ما مینمایند که چرا جواب آنها را میدهید و سکوت اختیار نمی‌کنید.

مادامی ما سکوت و غمض عین مینمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند.

وقتی ما دیدیم امثال احمد امینها، قصیمیها، محمد ثابتها، کرد علیها، موسی جار اللّهها و غیرهم را که در مقام جسارت بمقدسات مذهبی شیعه بر آمدند علماء بزرگ اهل تسنّن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسما آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه را دارد) جلوگیری نمودند ما هم با کمال صمیمیّت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشان را صمیمانه فشار داده با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست آوریم.

ولی قطعا ایادی مرموز و نویسندگان بی‌باکی در بین‌اند که خود را سنّی میخوانند و نمی‌گذارند چنین اتحاد و صمیمیّتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلمهای شکسته خود تخم نفاق و دوئیت را در قلوب مسلمین میکارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار میرود و محافظه‌کارها قبول میکنند که پیوسته ما فحشها و تکفیرها را بشنویم و تهمتها را بپذیریم و در مقام جواب برنیائیم.

آقایان محترمی که میگویند تحریک احساسات نباید نمود آیا نظری بکتابها و مقالات و حملات بعض از نویسندگان سنّی نما نمینمایند تا ببینند آن قلم‌های شکسته است که تحریک احساسات مینماید نه دفاعهائی که علماء و دانشمندان شیعه مینمایند.

اگر در أدوار أخیره کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه ناچار از بیانات و جملات تندی بوده‌اند جواب قلمهای تندنویس را باید بتندنویسی داد.

قطعا عقل هیچ ذی عقلی قبول نمینماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین بکار رود که زیر بار فحشها و تهمتها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسندنشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ وعظ و خطابه و دفاع از حریم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آماده هر نوع حمله‌ای از أعادی نمودم.

چون که بیقین میدانستم جنگ با عادات خرافی و أمیال شهوانی بشر بسیار مشکل است قطعا جنگ با عادات إیجاد دشمنی مینماید چنانچه هادیان بزرگ و راهنمایان عظیم الشأن آدمیّت که خواستند امم کج و معوج را براه راست بخوانند و از إفراط و تفریطهای حیوانی بازدارند پیوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت بآنها مضایقه ننمودند.

تاریخ حیات و زندگانی أنبیاء و اوصیاء کرام روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران مینماید که مخالفین سر سخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمتهای ناروا خودداری ننمودند.

ما هم که خوشه چین خرمن أنبیاء و پیر و طریقه آنها هستیم قطعا بایستی انتظار حملات شدید و نسبت‌های ناروا را داشته و در مقابل شدائد و تهمتها صابر باشیم تا با موالی خود محشور و أجر و مزد کامل نصیب ما گردد.

بحمد اللّه تعالی تاکنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعادی داخلی و خارجی داعی را هدف تهمتها و نسبتهای بیجا قرار دادند (و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمتهای ناروا قرار گرفته باشد) و بوسائل مختلفه تهدیدم نمودند.

نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم بلکه ثابت‌قدم‌تر و استقامت بر عقیده‌ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین نصب العین داعی و میگفتم الحکم لله،

من از حکم و فرمان حق نگذرم

اگر بگذرد تیغ خصم از سرم

شکر مینمایم خدای متعال را که تا بحال با این همه تهمتهای ناروا و نسبتهای بیجا حفظم نموده و بر احترام و محبوبیّتم افزوده تا بمردم بیدین ثابت کند که من کان لله کان الله له هیچ‌گاه بشری قادر بمحو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن یهودان چندان دروغ و بهتان

بر عیسی بن مریم، بر مریم و حواری

من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن

نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری

آن همه تهمتهای بیجا و نسبتهای ناروا که بأنبیاء عظام و اوصیاء کرام زدند از قبیل نسبت زنا بموسی کلیم اللّه و مریم بنت عمران والده ما جده معصومه عیسی علیهما السّلام و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغ‌گو خواندن همه آنها گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا ننمود درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر فرار ننموده بلکه بر عقیده خود ثابت و در میدان مبارزه قوی‌تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعادی دین نتوانستند بانواع تهمت‌ها نام نیك آنها را از میان ببرند و آنها را منفور جامعه نمایند.

مانند معاویه علیه الهاویه که برای محو نمودن نام مبارك علی علیه السلام چه جدّیتها کرد بهر عمل زشتی تشبث نمود با تهمت‌های ناروا از قبیل نسبت تارك الصلاهٔ و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره بآن حضرت دادن عامه مردم را بلعن و سبّ بر آن بزرگوار وادار نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی و بر ملاـ و إلی الحال در خفاء مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است!!؟

آنچه امویها سعی و کوشش برای محو نام مبارك آن حضرت نمودند نتیجه بر عکس داد خودشان از میان رفتند و نام ننگشان در تاریخ جهان ماند نشانی حق و باطل همین است و للباطل جولان و للحق دولهٔ حتی از قبول آنها هم در عالم اثری نیست کسانی که دمشق و شام را دیده‌اند متحیر میشوند با کثرت علاقه‌ای که الحال هم اهالی شام بمعاویه دارند مع ذلك از قبور بنی امیه عموما و معاویه و یزید خصوصا اثری نمیباشد ولی قبور عالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیهم السلام در هر گوشه و کنار بلاد کالشمس فی رابعهٔ النهار ظاهر و هویدا و مزار عارف و عامی و شاه و رعیت میباشد حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بکار برد از قبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم بانوار مقدسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبد اللّه جعفر طیار و غیرهم حتی بلال مؤذن آن خانواده روشن و درخشنده میباشد علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقیله بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام اللّه علیها در یك فرسخی شام که مزار عموم است جنب مسجد اموی قبر کوچك ظریفی است بنام ستی رقیه فرزند دلبند حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و در همان مکان دفن گردیده هر سنی و شیعه که از آنجا میگذرد اظهار إرادتی بصاحب قبر نموده و از روح پرفتوح آن پاره تن رسول اللّه

استمداد نموده عبور مینمایند.

امروز هم اتباع همان اقوام عوض آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بر دارند پیوسته باب تهمت را بروی فرد و افراد باز میکنند مانند بقایای خوارج و نواصب آن أیادی مرموز بیگانه‌پرست پیوسته مشغول عمل‌اند.

گاهی حمله بعلی امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره مینمایند مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصریها و دمشقیها و غیره گاهی حمله بعلماء و مبلّغین شیعه نموده که چرا تبعا لرسول اللّه مروّج طریقه عترت و اهل بیت رسالت میباشند آنها را بأنواع تهمتهای گوناگون بهر کس هر چه بتوانند نسبت بدهند بمقتضای حال او از قبیل جمع مال و بی‌امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی‌قیدی در دین و بی‌عفتی در اخلاق موهون و متّهم مینمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و بآنها بدبین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و محبتشان از دلها خارج گردد آنگاه بنتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند.

غافل از آنکه همانطوری که تهمتهای بانبیاء و اوصیاء بلا اثر ماند و محبوبیت آنها روز بروز در جامعه زیادتر شد امروز هم تهمتهای بعلماء و وعاظ و مبلغین که خوشه‌چین خرمن آن ذوات مقدسه هستند بلا اثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان بفهمند من کان لله کان الله له خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه): فرماید يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش (بلکه ریشه‌اش) بسوزد

خلاصه کلام فحش و تهمت که عادت دیرینه مردمان بی‌مایه و عنود است اگر شخصی باشد قابل تحمّل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمتها نوعی باشد قابل تحمّل و گذشت نیست.

سکوت در اینجا بی‌معنی و جز عجز دلیلی ندارد.

عینا مثل آن میماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کنی صبر و تحمل و سکوت بنما تا ایجاد نفاق و دوئیت نگردد ولی دست طرف را باز بگذارند که هر چه میخواهد بکند.

قطعا در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود علاوه بر ثبوت عجز باعث گمراهی بی‌خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اذا ظهرت البدع فللعالم ان يظهر علمه و اذا کتم فعليه لعنة الله البته در امور شخصی انسان باید با تحمل و با گذشت باشد ولی در امور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه و سخت و سمج باشد،

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند قیام و مقاومت در مقابل ظلم و بی‌قانونی نمودند و فرمودند الموت خير من رکوب العار بدیهی است هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود ننماید خصوصا وقتی که مانعی در بین نباشد قطعا بسکوت خود کمک یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه واداشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن در سی سال قبل مورد بحث قرار گرفته الحال بنشر آن اقدام نموده‌اید.

البته ایرادی است بجا نظر بآنچه قبلا عرض کردم که داعی طالب شهرت و خودنمائی نبوده و بآفات شهرت و خودنمائی کاملا واقفم (چنانچه عملا هم همه دیده‌اند) تاکنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته‌ام و ابدا بفکر تظاهر نبوده‌ام ولی اخیرا جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده.

از اطراف قلم‌های خیانتکار مفسـدان و لسان بازیگران بنای جولان را گذاردنـد چون میدان را خالی دیدند هر چه خواسـتند گفتند و هر چه توانستند نوشتند، آری

مهر درخشنده چه پنهان شود

شب‌پره بازیگر میدان شود

مخصوصـا در مصـر (که یکی از مراکز علمی و شـهرهای دانش اسـلامی امروز بحسـاب آمـده) متأسـفانه ایـادی مرموزی جـدّا بکار پرداختنـد نفیـا و اثباتـا خودنمائی‌هـا نمودنـد و بوسـیله نشـر کتب و مقالاـت امر را بر عوام و بی‌خـبران مشـتبه نموده و برادران موحد جعفری را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرك و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضـی از آنها که نمیتوانم خود را راضـی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز بحساب آورم چون اهل علم و قلم میباشند (و داعی بتفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه‌مند و مأنوس میباشم) روی عادت خلفا عن سلف بسیار مؤدب و در لفافه و گاهی از ادب خارج علنی و بر ملا کتابهائی مشـتمل بر تهمت‌های ناروا و دروغهای شاخدار مانند (السنّهٔ و الشـیعهٔ) نشر داده و نیشهائی بعالم تشیّع زده و میزنند،

ولی بر عکس بعض از آنها چنان لکه‌های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردنـد که هرگز پاك نگردد و بعـد از گـذشت سالها و قرنها دانشمندان بیطرف آنها را مردمان مغرض یابی اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

غرض‌ورزی دکتر هیکل مصری

ماننـد دکتر محمـد حسـین هیکل مؤلف کتاب حیات محمّـد صـلی الله علیه و آله که غرض‌رانی یا بی‌اطلاعی خود را در نوشـتن آن کتاب ظاهر نموده!!

چون علی القاعده رسم است کسی که زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را می‌نویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضـبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را یا بی‌اطلاع و یا مغرض میخوانند و بزرگترین نقص برای مورّخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریـخ زندگانی رسول اکرم صـلی الله علیه و آله یك روز مهمّی بوده و آن هیجدهم ذی حجهٔ الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سـفر مکه (حجـهٔ الوداع) برگشـته و در صـحرای بزرگی بنام غـدیر خم که منزلگاه نبوده هفتاد هزار جمعیت حاج یا بعقیده بعض از اکابر علماء عامه ماننـد امام ثعلبی در تفسـیر و سـبط ابن جوزی در تـذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشـته وقت ظهری بعـد از نماز منبر رفته خطبه‌ای خوانـده عهد و پیمانی با مردم بسـته و امت را امر ببیعت با علی بن أبی طالب علیه السلام نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول اللّه بوده است

نمیدانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده)؟!!

اگر بگوینـد در تاریـخ زندگانی رسول اللّه همچو روزی نبوده قطعا خلاف فرموده‌اند برای آنکه علماء بزرگ سـنی عموما و کسانی که مراتب علمی آنها بمراتب از آقای دکتر هیکل بالاتر بوده در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده‌اند.

برای کشف حقیقت و پی بردن باسـناد حدیث غدیر این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است.

پس چرا ایشان ننوشـتند قطعا نمی‌توانم بگویم بی‌اطلاع از تاریـخ بوده‌اند زیرا کسـی که بمقام اسـتادی و وزارت فرهنگ میرسد این انـدازه بی‌اطلاع از تاریخ نخواهـد بود آن هم تاریـخ اسـلام پس حتما غرض‌ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال

نمودند بنوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان میرود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند و الّا محال است حق از میان برود.

نیست خفّاشک عدوی آفتاب

او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که امویها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند نتوانستند چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند قطعا جز فضاحت در دنیا و آخرت نتیجه‌ای نصیب آنها نخواهد گردید.

بقول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید تعجب است از حالات علی بن أبی طالب علیه السلام که دشمنان آن حضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان میدارند دوستان او از راه تقیه و ترس از اعادی حقایق را اظهار نمیدارند مع ذلک تمام کتابها از دوست و دشمن پر است از فضائل و مناقب آن حضرت پس معلوم میشود حق و حقیقت هیچ‌گاه زیر پرده نمی‌ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده ضخیم ابر بماند عاقبت ظاهر خواهد گشت.

بدیهی است مورخ و نویسنده هر کس و دارای هر عقیده باشد قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد و اگر خیلی بی‌طاقت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی میباشد پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترک نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند، واقعا جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آن حضرت حتی امور داخلی خانوادگی را که اخلاقا نباید بنویسد مانند شوخی و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی یک چنین واقعه مهمی که در حضور هزاران نفر صورت وقوع یافته ترک نموده! نعوذ بالله من التّعصب و العناد خلاصه از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم‌فرسائی کرده‌اند بسیار میباشند.

ولی بعض از آنها تندتر رفته و قلمهای شکسته خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره‌ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بجنگ برخاسته‌اند.

واقعا جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر روی عادت کتابهائی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که بکلّی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده‌ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی‌اطلاعی یا غرض‌ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده؟!

احمد امین مصری و فجر الاسلام

مانند احمد امین نویسنده معروف مصری که دو کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بدست ما رسیده با مقدمه‌ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحا میگوید (بدون ترس و خوف میگویم که من و احمد امین با هم متحدیم تا حقایق را مجرد نموده در معرض عموم قرار دهیم؟!) باید به آقای طه حسین گفت اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته‌اید که از هزار سال قبل تا بحال برادران شما قوی‌تر از شماها اتحاد نمودند نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند برای آنکه در قرآن فرماید وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ مطالبی که در این کتاب نوشته شده هرگز از قلم یک عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمیگردد زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنها خوارج و نواصب نوشته‌اند و تهمتهائی که بعالم تشیّع زده‌اند ظاهر و هویدا میباشد.

و کاملا بی‌اطلاعی از عقاید ملل یا غرض‌رانی نویسنده بارز و آشکار است.

ولی شنیده‌ام بواسطه جوابهائی که داده شده و فشارهائی که بمؤلّف وارد آمده در چاپ جدید بعض مطالب را حذف نموده‌اند.

چون چاپ ثانوی را ندیده‌ام نمیتوانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر میدانم عقلا و منطقا بلکه دینا حذف کردن تهمتها، تنها مفید تام نیست بلکه باید صریحا بنویسند آنچه قبلا نوشتیم خالی از حقیقت بوده.

ثانیا بر فرض صحت در کتاب عربی حذف کردن جبران خسارتهائی که از ترجمه فارسی آن اگر ببعض جوانان پارسی زبان بی‌خبر بی‌خرد وارد آمده نمینماید.

لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانی که اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده این قبیل نویسندگان بی‌مغز قرار گرفته‌اند با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم.

جواب کاشف الغطاء باحمد امین در کتاب اصل الشیعهٔ

خوشبختانه وقتی که آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدّس اصل الشیعهٔ و اصولها تألیف آیهٔ اللّه مجاهد فخر الشیعهٔ و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود.

(الحق کتابیست بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و باهل بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب خود آشنا شده فریب بازیگران را نخورند).

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بفاضل دانشمند معاصر شاهزاده والا تبار علی رضا میرزا خسروانی که برای استفاده فارسی زبانها بپارسی ترجمه نموده‌اند بنام (ریشه‌های شیعه و پایهای آن).

علاوه بر احمد امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمّد ثابت در الجولهٔ فی ربوع شرق الادنی و عبد اللّه قصیمی در الصّراع بین الاسلام و الوثنیهٔ، و محمّد کرد علی در اقوالنا و افعالنا، و محمّد سید گیلانی در شریف رضی، و شیخ محمّد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیهٔ، و موسی جار اللّه در الوشیعهٔ فی نقد عقاید الشیعهٔ، و دکتر طه حسین در العثمان، و دیگران بنوشتن کتابها و مقالات و مجلات و جرائد قلوب شیعیان را جریحه و بتهمتهای بسیار و اهانتهای بی‌شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد مینمایند.

عجبا عدّه‌ای از فضلاء ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضررهای آن واقف بوده یا نبوده این قبیل کتب را ترجمه بپارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی‌خبر از مبادی اسلام و تشیّع قرار داده و آنها را بمبانی عالیه دین و مذهب مشکوک نموده.

این کتاب ما برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده چه آنکه آنها دیده انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تعصّب و عناد حقایق را مینگرند.

خداوند متعال در آیه ۸۴ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل فرماید وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَهٌٔ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظّالِمِینَ إِلّا خَساراً.

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی‌خبر پارسی زبان میباشد که فریب فریبندگان را میخورند چه آنکه دستگاه‌هائی در همین طهران بکار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده بعقیده وهابیها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها میباشند که علاوه بر نشریات فاسده با نطق و گفتارهای فریبنده بنام طرفداری از اتحاد اسلام جوانان بی‌خبر را منحرف و متزلزل مینمایند.

(که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی می‌آمد چون هرکجا سراب را آب و مطالب را وارو نشان میدادند داعی در جواب برمی‌آمدم و آنها ناچار میشدند جواب را در نشریه خود منتشر کنند چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود بعدها از آن نشریات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بر بی‌خبران باشد عملی نمایند).

لذا لازمست آن جوانان بی‌خبر با کمال بی‌طرفی با دیده انصاف بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل تنها قاضی رفته اباطیلی بنام حق انتشار دادند.

و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیتهائی مینمایند بلکه بی‌دینانی هستند مستقیما یا غیر مستقیم دست‌نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزیها افراد حسّاس ستون پنجم

بیگانگان‌اند که وظیفه آنها در این مملکت تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملّت نجیب ایرانی میباشند.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه‌اند حتّی در لباس مقدّس روحانیّت (که بحمد اللّه ملت بخوبی آنها را میشناسند) مانند گرگی که بجلد میش رفته یا دزدی که عمامه بسر گذارده برای ربودن گوهر گران بهای ایمان مردم خودنمائی میکنند.

چنانچه در نیم‌قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدّس بنام طرفداری از اتحاد اسلام تیشه بریشه اسلام و تشیّع میزدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده گاهی انکار رجعت و معراج رسول اللّه و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء اللّه و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و اهانت بمقامات مقدسه روحانیت و اهل علم و دانش را حیّا و میّتا مدار کار خود قرار داده‌اند.

مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر سنی) و بی‌خبر از کتاب و سنت که بنشر کتابهای چندی ظاهرا بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) نیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده سخیف خود را ظاهر نموده.

در دوره حکومت قبل از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلوگیری شده بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند پروبال بازیگرها بازشد جدّا نشریات خود را بنفع آنها عملی نمودند.

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است (که بر عکس نهند نام زنگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متألم نموده بلکه اکابر علماء اهل تسنن را متأثر و بنشر مقالات در مجلّات او را از خود طرد نمودند.

زیرا در این کتاب اهانتها و جسارتهای بالاتر از آنچه بعضی از مصریها نسبت بمقام مقدّس امیر المؤمنین علی علیه السّلام نمودند بزیر قلم شکسته خود درآورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده.

نه همان معرفت بمقام مقدّس آن حضرت بوسیله کتاب و سنت و اخبار نداشته بلکه ثابت است دشمن سرسخت آن حضرت و طرفدار جدّی امویها بوده.

در اول آن کتاب با کلمات عوام‌فریبانه مانند آدم دلسوزی بیطرف دم از اتحاد و یگانگی مسلمین میزند فریقین شیعه و سنی را نصیحت و برهبری خود دعوت بترک عقیده تشیّع و تسنّن مینماید وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه مینماید میفهمد که هدف و مقصد و دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نیّات ناپاک مولای او معاویهٔ بن ابی سفیان میباشد غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

و من یکن الغراب له دلیلا

یمرّ به علی جیف الکلاب

خدا زان خرقه بیزار است صد بار

که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید:

اذا کان الغراب دلیل قوم

سیهدیهم سبیل الهالکین

در کتابش دم از اتحاد میزند در حالتی که به نیش قلم (شکسته) خود تخم نفاق پاشیده و بدستور اربابان و با عقیده ثابت خود مولانا امیر المؤمنین را در جمیع مراحل مقصّر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و با منتهی درجه جسارت کلمات اهانت‌آمیز بساحت قدس آن

حضرت وارد نموده؟!

اولین روزی که کتابهای او را خواندم فهمیدم که صاحب این نام محرّف هرگز سنّی نمیباشد بلکه قطعا اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب میباشد که برای لکه‌دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده.

و یا بی‌دینی است که برای رسیدن بهدف و مقصد خود که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگر باشد مرتکب هر عمل زشت و قبیحی میشود.

چنانچه اهالی کردستان مخصوصا علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که بطرفداری سالار بجنگ این ملت بیچاره قیام نموده عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنندج و کردستان می‌باشد.

عجب است یک آدم فتنه جو اینک طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده طرفداری اتحاد، عقاید مشئوم خود را ظاهر نموده و بشیعیان موحد پاک و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام را نالایق و سفّاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده.

و الّا هیچ سنی بقول خودشان (چهار یاری) حاضر نمیگردد نسبت بساحت قدس امیر المؤمنین علیه السّلام که خداوند آیه تطهیر در شأن او فرستاده چنانچه در ص ۶۹۰ همین کتاب مشروحا ذکر شده و در آیه مباهله آن بزرگوار را بمنزله نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطا یا پاک و پاکیزه و مبرا فرموده بتازد و خورده‌گیری کند تا آنجا که در ص ۲۳ ندای اتحاد (چاپ دوم ۱۳۲۴ شمسی شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیتر (عمده مزالق و مزلّات امیر) سیزده سهو و خطا و نقص بآن حضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمتهائیست که از نشریات و جعلیات مولای او معاویه علیه الهاویه و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و میباشد.

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرّف او را اجبارا در این سطور آورده‌ام.

بدیهی است هر کلمه از کتاب او جوابهای واضح منطقی دارد که این وجیزه مختصر مجال نقل تمام آنها را نمیدهد ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعض از جوانان فریب‌خورده خواب رفته ببعض از جهات آن فقط اشاره نمایم.

در ص ۳ کتاب گوید در زمان حضرت رسول اسمی از شیعه یا سنی مذکور نبوده است، راجع بسنی شاید آنطور باشد که نوشته ولی راجع بشیعه غلط رفته خوبست خوانندگان محترم برای پی بردن به غلطکاریهای او مراجعه نمایند به ص ۱۵۳ تا ص ۱۵۶ همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تا چه اندازه مانند مولایش معاویه کذّاب و دروغ‌پرداز بوده.

ایضا در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیّع ابن سباء یهودی بوده جواب ترّهات او از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و از ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰ داده شده.

و در ص ۵ گوید در قرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیّع در ایران رسمیّت پیدا نمود، جوابش از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۶ داده شده

و نیز در همان صفحه گوید ابو بکر اسن و اورع و الیق بمقام خلافت بوده باین جهت مهاجر و انصار با نهایت رغبت با او بیعت کردند.

اولا جواب اسن بودن ابی بکر در ص ۴۹۵ تا ص ۴۹۷ و از ص ۸۹۱ تا ص ۸۹۶ داده شده.

ثانیا جواب اورع و الیق بودن ابی بکر را در ص ۸۲۳ تا ص ۸۳۳ مطالعه خواهید فرمود.

و در ص ۶ گوید دلیلی بر خلافت امیر موجوده نبوده، برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود بص ۳۱۷ تا ص ۳۲۵ تا حقیقت واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ جهۀ اجراء امر وصیت را اعتراف نموده ولی در مقابل تأویلات بارده مینماید، برای پی بردن بأصل حقیقت لازم است مراجعه شود بص ۶۵۶ تا ص ۶۶۸ همین کتاب در ص ۷ حدیث با عظمت غدیر را بعنوان دلیل بر خلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه میدهد بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند بص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذّاب و دروغگو بنمایند.

در ص ۸ گوید چون أبو بکر مونس و یار غار پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و در مرض موت بامر آن حضرت نماز را با امت خوانده تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.

اوّلا- توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر ممکن است افتخاری باشد (چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد) ولی چنین مسافرت و مصاحبت هرگز دلیل بر ثبوت خلافت نخواهد بود علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهاد بآن را در ص ۳۷۵ تا ص ۳۸۲ داده‌ایم.

نماز خواندن ابی بکر با امت بفرض ثبوت، دلیل حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود

ثانیا نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بطور قطع ثابت نیست بر فرض ثبوت دلیل بر حقانیت و حق تقدم بر خلیفه منصوص ابو الفضائل نخواهد بود

چه خوبست برای تقریب اذهان مثلی آوریم اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد هرگاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالها یا شرکت در جشنها و غیره فردی از بستگان را بعنوان نماینده خود بفرستد آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده میتواند با عدّه‌ای طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار بر کنار و خود را سلطان بخواند بدلیل آنکه روزی بنمایندگی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه‌ای با پادشاه بوده‌ام قطعا جواب عند العقلاء منفی میباشد.

مثل دیگری نزدیکتر بمطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی مریض گردد و فردی از اصحاب خود را بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه آن نایب نماز جماعت به استمساک نیابت نماز میتواند خود را جانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده بگوید مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر تمرد نمایند از ربقه اسلام خارج‌اند!!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجود است، و این مقامی است که احاطه علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است، علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، فقط بمحض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن ایجاد فقاهت نمی‌نماید.

آتش بر در خانه آنها ببرند با فحش و بد و اهانت آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند بجانشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول ننمایند مشرک و کافر و رافضی خواهند بود؟!!

آقایان عاقلانه قضاوت نمائید آیا جانشینی فقیه و مجتهد علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی‌خواهد آیا بمحض نیابت نماز جماعت، فقاهت برای یک مسأله گوهر اندازه هم آدم خوبی باشد ثابت میگردد که مردم وظیفه‌دار باشند تقلید از او بنمایند!!

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر با امت بر فرض ثبوت دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود.

چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر نصّ جلی عصمت و اعلمیت و افضلیت من جمیع الجهات میخواهد.

منصفانه قضاوت کنید

آیا چنـد شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا چنـد رکعتی نماز با امت خوانـدن (شـما را بخـدا قسم انصاف دهید) برابری میکند با آن همه نصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حـدیث الـدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزلهٔ و حدیث المدینه و حـدیث المواخـات و حـدیث الغـدیر و آیات الولایه و مباهله. بالاخره، نزول سیصد آیه (بنا بر روایات اکابر علمای عامه که هر یک علی‌حده در متن کتاب مندرج است) در شأن مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام.

آیا آن کسـی که بالفرض چنـد رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده اولی بمقام خلافت است یا آن کسـی که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله او را لایـق مقام خلافت دیـده و رسـما او را خلیفه خود قرار داد (نه نیابت بنماز جماعت) و صـریحا با بیان انت منی بمنزلهٔ هارون من موسـی جمیع منازل هارونی را باسـتثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول اللّه میباشد چنانچه از ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب مفصّلا شرح دادم، فاعتبروا یا اولی الابصار

ثالثا جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را از ص ۴۸۲ تا ص ۵۰۴ مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعا جواب کـذب و دروغ شاخدار او را که نوشـته تمام امت بمیل و رغبت بیعت نمودند از ص ۵۰۹ تا ص ۵۲۰ را مطالعه نمائید تا کذّاب مفتری بازیگر را بشناسید

در ص ۹ نوشـته است علی و فـاطمه (علیهمـا السّـلام) در موضوع فـدک بحکم ابی بکر قانع و متقاعـد شدنـد، برای پی بردن باصـل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به ص ۶۳۳ تا ص ۶۸۲ همین کتاب تا روشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صـفحه اشاره بحدیث خلّت در فضیلت ابی بکر میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم ابو بکر را خلیل خود قرار میدادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود اول مراجعه می‌نمود بکتب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن آنگاه استشـهاد بحـدیثی می‌نمود که لا اقل در نزد خود آنها مردود نباشـد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جمله مجعولات و کـذب محض است چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قزعهٔ بن سوید گوید این حدیث جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ابی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است.

در ص ۱۰ گویـد اگر علی ذی حق در امر خلافت بود چرا قیام نکرد حق خود را بگیرد جوابش را در ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۱ مطالعه نمائید.

در ص ۱۳ گوید علماء بصـیر شیعه اقرار به همدردی ما دارند، اگر این شیخ حقّه باز کذّاب نبود حق بود برای وضوح مطلب باسامی آن علمـاء و محـل اقرارشـان اشـاره مینمود چنـانچه ما در متن کتاب ضـمن گفتارمان در تمام ده شب باقوال دهها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده‌ایم که بنظر قارئین محترم میرسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری از معاویه دلائل مضـحکی اقامه می‌کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السّـلام را مقصـر نشان دهد، و آن بیانات تماما دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هواخواهان جدّی معاویه بلکه تمام بنی امیه حشـره اللّه معهم میباشد.

تـا آنجـا که در آخر ص ۱۸ بعـد از نقـل وقایع صـفین و تعیین حکمین گویـد تابعین امیر دیدنـد که اظهارات معاویه سراسـر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خود خواهی میباشد.

در ص ۲۱ انکار مینماید اهانت بعلی علیه السّلام را که بزور و جبر آن حضرت را کشیدند و برای بیعت بمسجد بردند و نیز صدمات بـه بی‌بی فـاطمه سـلام اللّه علیهـا و سـقط جنین او را، جـوابش در ص ۵۰۹ تـا ص ۵۱۸ موجود است بعـد از مطالعه حقیقت آشـکار

میشود.

در ص ۲۲ توسل بائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت‌پرستی میداند جوابش از ص ۲۱۸ تا ص ۲۳۱ داده شده.

در ص ۲۳ گوید خداوند عالم رسول خود را بلعنت مأمور نفرموده.

مثل اینکه این مرد مرموز با قرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحا اقوامی را مورد لعن قرار داده علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملعون خوانده برای روشن شدن مطلب و پی بردن بحال این مرد حیّال مکّار به ص ۴۲۷ تا ص ۴۲۹ مراجعه نمائید تا حقیقت مطلب را بدست آورید.

گویا این مردك آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که میفرماید و الشجرة الملعونة فی القرآن الخ که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن بنی امیه هستند چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر خود نقل نموده.

و نیز در آیه ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً آنگاه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماید کسی که علی و فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده کسی که آنها را اذیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را برو در آتش افکند.

علاوه بر صراحت در اخبار باین توضیحی که آن حضرت داده اذیت کنندگان بعلی و فاطمه علیهما السّلام عملا یا لسانا یا قلما (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج و نواصب علیهم لعائن اللّه (چون کسروی و مردوخ مردود) و امثال آنها مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و پیغمبر میباشند) برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون معاویة بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمائید به ص ۷۷۵ و ص ۷۸۴ تا روشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و پیغمبر را بشناسید.

و نیز گوید بر فاسق عاصی لعن جائز نیست، بازهم میگویم این مردك از قرآن مجید بکلّی بیگانه میباشد و آیات لعن را درباره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته.

چکنم که مقدمه‌نویسی مجال شرح و بسط مفصّل را بما نمیدهد و الّا با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه روی نویسنده را سیاه مینمودم ولی برای روشن شدن مطلب اشاره‌ای مینمایم که این مردك نمیداند یا اگر میداند بروی خود نمی‌آورد و عمدا سهو میکند که ما هم میدانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی‌شود ولی ملعون میشود.

چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون میباشد برای آنکه مسلّم است که ظالمین بر سه طبقه میباشند طبقه اول کفار و مشرکین‌اند که ظلم بخدا نموده و شریك برای ذات اقدس او جلّ و علا قرار دادند (بموضوع شرك و مشرکین در ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۴ همین کتاب اشاره شده).

طبقه دوم ظالمین بنفس‌اند که معصیتهائی مینمایند ولی متعدی بغیر نمیباشند.

طبقه سیم معصیت‌کارانی هستند که بجان و مال و ناموس مردم متعرض‌اند و لو ظاهرا کافر نیستند ولی ملعون‌اند چه آنکه صریحا در آیات قرآنیه آنها را ملعون خوانده‌اند که از جمله در آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظّالِمِينَ و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیهم السّلام را نموده و گوید شیعیان گویند در کودکی در چاله آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون می‌آید دنیا را پر از عدل و داد میکند؟!!

این شیخ وقیح مردود و جعّال حیّال خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل اللّه فرجه در چاله آب پنهان است و از آنجا ظاهر میشود.

و حال آنکه ارباب خبر و تاریخ نوشته‌اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام خلیفه معتمد عباسی شنید که

کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب تأخّر یا عمّ از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود بر آن بزرگوار نماز گذارد فوری امر باحضار آن حضرت داد وقتی رفتند دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السّلام مشغول نماز است چون نتوانستند در آب بروند بخلیفه خبر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آن حضرت خراب نمایند وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست، فلذا معروف شد بسرداب غیبت یعنی آن سرداب محلّ غیبت آن حضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود.

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علماء عامه میباشد که زمان ظهور آن حضرت از مکّه معظمه جلوه‌گر میشود و عالم را پر از عدل و داد میکند.

عقیده بوجود حضرت مهدی علیه السّلام اختصاص بشیعه ندارد بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافعیه و دیگران از علماء اهل تسنن به نزول حضرت عیسی علیه السّلام در آخر الزمان و در نماز اقتداء نمودن بحضرت مهدی علیه السّلام را معترفند برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مردود بصفحات آخر همین مقدمه و بص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب مراجعه شود.

طول عمر حضرت مهدی خرق عادت است

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی علیه السّلام را مورد تمسخر قرار داده گوید امام هزار و دویست‌ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود!!!

این شیخ کور دل وقیح بقدرت خدا عقیده ندارد و نمیداند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا بعض افراد را نادرا از میان بشر باین نوع عمرهای طویل ردّا بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب مینماید و قوای آنها را هم قویّا محفوظ میدارد تا حجّت را بر دشمنان کوردل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونه کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السّلام میباشد که در آیه ۱۳ سوره ۲۹ (عنکبوت) صریحا میفرماید:

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً.

آنچه بصراحت آیه شریفه معلوم می‌آید مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده و قطعا چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفانهم باقل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمشیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند) چنانچه اکابر علماء عامه از قبیل طبری و ثعلبی و جار اللّه زمخشری و امام فخر رازی ذیل این آیه گویند این نوع اعمار مافوق طبیعت و از عطایای الهی میباشد.

پس پیغمبر هزار و چهار صدساله (یا هزار و نهصدساله) چگونه از او کاری ساخته بوده، همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صدساله (یا هزار و نهصدساله) همه کاره بوده از کوری چشم امویها و خوارج و نواصب و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخ‌ها) امام هزار و دویست‌ساله هم همه کار از او بر می‌آید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه او را نگهداری فرموده تا روزی بیاید و انتقام از امثال (احمد امینها و مردوخها) بگیرد.

بس است بیش از این مجال مزاحمت نمیباشد و الا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر وجیزه مقتضی بیان نیست این مقدار هم ناچار بودم و الا گفتار این شیخ وقیح مردود قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشیّع ندارد، چه خوش مناسب مقام سروده.

آب دریا کزو گهر زاید

بدهان سگی نیالاید

اگر ابن تیمیّه و امثال آن با آن کرّ و فرّشان توانستند با نوشتن هزلیات نور خدا را خاموش کنند این شیخ مردود و امثال آن هم

میتوانند!!

چقـدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامه‌هائی دیدم از علماء بزرگ سـنی مخصوصا از اطراف کردسـتان که از این مرد بی‌باك اظهار انزجار و تنفّر نمودند و رسما اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنی نیست بلکه خارجی و بیگانه‌پرست است، از جمله دلائل بر بیگانه‌پرستی این مردك و صـحّت گفتار برادران بزرگ ما علماء اهل سـنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴، ۱۹۱۸ میلادی متفقین افرادی را وادار مینمودند بنام اتحاد و اتفاق بمقدسـین یکدیگر اهانت نمایند تا شـعله آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله همین مردك از خدا بی‌خبر بوده.

فلـذا در صـفحه آخر کتـاب گویـد (در این هنگـام که متفقین هم بما دست دوستی و همـدستی داده‌انـد بایـد موقع را مغتنم شـمرده سلاطین اسـلام فرمان وحـدت و یگانگی را در ممالك خود بموقع اجرا گذارند) یعنی بطرفداری متفقین (کفّار) مسـلمانان همگی با هم متحد گردند!!

خلاصه این قبیل اشـخاص نمونه کامل خودخواهی و بیگانه‌پرستی هسـتند که میخواهنـد بنام اتحاد و وحـدت کلمه بمقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها ورزیده دلها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره بیگانگان و هم دست آنها قرار دهند.

اگر علمـاء روشن فکر جـامع الازهر و سـایر مراکز علمی برادران اهل سـنت هم نسـبت بکسانی که بمقام مقـدس امیر المؤمنین علیه السّلام اهـانت نموده و جسارتها ورزیـده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حریص بریاست و حبّ جاه و خونریزی معرّفی مینمایند و بجامعه با عظمت شـیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاك پیغمبر اهانتها نموده و آنها را رافضـی و مشرك و کافر و غالی میخواننـد و میخواهند بین صد ملیون مسـلمانان شـیعه با سایر مسـلمین جدائی بیندازند و زمینه را برای غلبه بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند،

علنا اظهار تنفر نموده و بیزاری بجویند مقدمه اتحاد مسـلمین فراهم میگردد امثال ما را بزحمت جوابها و نشـر کتابها و مقالات جوابیه وادار نمیکنند.

و الّا تا این جـدائی برقرار است و بازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب حق تشیّع را حزب سیاسـی بعوام معرفی مینمایند حفره جدائی روز بروز عمیق‌تر و وسیعتر میگردد و پیوسته بنشر کتب و مقالات عمق و وسعت این حفره زیادتر میشود.

آزادی نصاری در مسجد پیغمبر و آزاد نبودن شیعیان مسلمان در مساجد مسلمین

بسـبب همین تحریکات و تزریقات بر غیر حقیقت است که عموم برادران اهل تسنن بجامعه شیعه نظر کفر و الحاد مینمایند زمانی که شیعیان موحـد از راههای دور جهۀ اداء فریضه واجب (حج) شدّ رحال نموده بقبله گاه خود میروند مورد حملات برادران اهل تسـنن قرار میگیرنـد و در هر کوی و برزن و خیابـان و بیابـان، حجازیهـا، سعودی‌ها، مصـریها بالاخره تمام سـنیها (که این قبیل افراد ملبّس بلباس اهل علم و نویسندگان مبغض مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده‌اند) بمسلمانان پاك موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت با نظر کینه و عداوت مینگرند و آنها را مشرك میخوانند و پیوسته بآنها میگویند انتم مشرکون؟!

واقعا جای بسـی تأسف است مسـلمین صـدر اسـلام زمانی که بلاد کفر را فتـح میکردنـد بتمام کفار در عقایـد و عمل در دین خود آزادی میدادند.

و آنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی‌نمودند بلکه حاضر باهانت آنها هم نمی‌شدند.

حتّی علماء و مورّخین در وقعه مباهله نوشـته‌اند وقتی نصارای نجران برای مناظره وارد مسـجد پیغمبر صـلی الله علیه و آله شدند موقع نماز و عبادتشان رسید بگوشه مسجد رفته مشغول عبادت خود شدند عده‌ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهّال زمان ما) خواسـتند از عمـل آنها جلوگیری و ممانعت نماینـد رسول اکرم صـلی الله علیه و آله مانع عمل آنها گردیـده فرمود بگذاریـد آزادانه

عبادت خود را بجای آورند لذا در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت در مسجد بزرگ اسلام نماز نصرانیت و عبادت مسیحیت گذاردند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این عمل موافقت و مهربانی، خواست باهل عالم معنای آزادی را بفهمانند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست بلکه دین دلیل و برهان و منطق است.

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید که در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) فرماید وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً و سیره خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء بعض علماء جامد متعصّب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغضاء مینمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، زیدی، با همه اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمی برای آنها نمی‌تراشند مگر شیعیان جعفری که بجرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله (حسب الامر آن حضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکّه معظمه و مدینه منوره (همان جائی که یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خود آزاد بودند) با تازیانه و چوب خیزران آنها را میزنند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده بر خاك پاك مینمایند و یا قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت را میبوسند و سلام بر آنها مینمایند؟!!

در حالتی که خودم در بغداد و معظّم دیدم سنیهای از دور آمده قبر شیخ عبد القادر و ابو حنیفه را میبوسیدند و توسّل بآنها می‌جستند و احدی آنها را منع نمیکرد، در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارك رسول اللّه صلی الله علیه و آله کاشیهای دیوار را بعنوان محلّ نزول جبرئیل میبوسیدند احدی از شرطه‌های حرم ممانعت نمیکند ولی شیعیان که میخواهند ضریح رسول اللّه را ببوسند آنها را میزنند و زجرشان مینمایند و مشرکشان میخوانند؟!!

فقط این فشار و سختیها برای شیعیان موحد پاك پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد و حال آنکه صریحا در قرآن مجید میفرماید لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ کار دین باجبار و اکراه نیست.

هزار و سیصد سال است تقریبا که این آقایان بی‌فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی با تجربیات بسیار باشتباه بزرگ خود پی نبرده و متنبّه نگردیده‌اند که بضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیده ثابت خود بر نمیدارد.

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آن قاعد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتّی بکفار هم فشار و سخت‌گیری ننمائید بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمائید تا در اثر دیدن برهان و منطق دلهای آنها نرم و بشما نزدیک شوند

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر

بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را

بدیهی است از این نوع عملیات و سخت‌گیریها جز تأثر خاطر نتیجه‌ای حاصل نگردد، بلکه قطعا از این عملیات در دلهای شیعیان بیشتر رنجیدگی و گرفتگی ایجاد و جدائی حاصل گردد.

از قدیم گفته‌اند محبت محبت آورد ولی وقتی محبت نباشد قطعا تکدّر بار می‌آید.

اگر علمای بزرگ جامع از هر جلو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند) شیعیان ناچارند بمقتضای مثل معروف جواب ناخدا با ناخدا توپ است در دریا برای دفاع از حقوق حقّه ثابت خود جواب تهمتها و اکاذیب و لاطائلات آنها را بدهند

خوشبختانه شنیده میشود چندی است جمعی از فضلاء و دانشمندان پاك دل منصف بی‌غرض از مذاهب مختلفه اسلامی (حنفی مالکی شافعی حنبلی جعفری زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده‌اند بنام دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است بیکدیگر و مجله‌های ماهانه‌ای نشر میدهند بنام رسالهٔ الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه معانی مذهب خود را بوسیله مقالات در آن مجله نشر میدهند امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند؟

ما کمك و مساعدتی از دار التقریب انتظار نداریم مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری‌ها را طبق کتب مؤلفه علماء شیعه ببرادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند تا بنظر شرك و کفر و کینه و عداوت بجعفریها ننگرند،

اگر دار التقریب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرگ کتب مؤلفه عقاید حقّه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانی که کتب علماء اهل سنت در کتابخانه‌های شیعه آزاد و در دسترس عموم قرار دارد) بمرور تمام گفتگوها از میان میرود و حقیقت و اتحاد جای آنها را خواهد گرفت

بنابر آنچه میشنویم و در رسالهٔ الاسلام گاهی میخوانیم بیش از انتظار ما قدمهای بلندی برای تقریب و تألیف قلوب برداشته شده است، چنانچه فاضل دانشمند آقای محمّد تقی قمی عضو شیعه جعفری دار التقریب نقل مینمودند از زمان تأسیس دار التقریب و جدیتهای فوق العاده اعضاء دانشمند بی‌غرض آن کتابی بوضع گذشته چاپ نگردیده ما هم پیوسته دعا میکنیم و از خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ایادی مرموز محفوظ بدارد.

و نیز آن مجمع و یا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین میباشد باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید.

غرض ما هم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعض کتب دیگر آنها را مشکوك نموده است.

احمد کسروی و ترّهات آن و اشاره بجواب مقالات او

که از جمله آن ایادی مرموز خطرناك که بنفع بیگانگان در مرکز ایران مأموریت تولید اختلاف داشت احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه اقرانش بالاتر گذارد و دعوی بر انگیخته گی (نبوت بخیال خودش) نمود.

بدعتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتاب‌سوزی بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین هرکجا هستند آنچه کتاب علمی عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه و سور قرآنی بدست آورند بسوزانند و غیر از کتابهای خود او چیزی باقی نگذارند و همه‌ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده میشد.

چنانچه در ص ۲۳ کتاب دادگاه خود چنین نوشته (یک دسته هم سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته هوچیگری راه می‌انداختند و میگفتند (در اینها سوره‌هائی از قرآن میبوده و شما سوزانیده‌اید) نادانان نمیدانند که بیشتر بدآموزان و گمراه کنندگان آیه‌ها و سوره‌های قرآن را در کتابهای خود آورده‌اند و این نشدنی است که ما بپاس آنها از سوزانیدن آنها چشم‌پوشیم قرآن هر زمانی که دستاویز بدآموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هر راهی که هست قرآن را از دست آنان گرفت گرچه با نابود گردانیدن آن باشد.

و در ص ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان (که مشتمل بر هفده سوره قرآنیست) چنین نوشته ما بسیار نیك کرده‌ایم که آنها را سوزانیده‌ایم بازهم خواهیم سوزانید.

این عمل و دستور او بهترین معرّف جنون و نادانی و بیگانه‌پرستی او بوده است که باین وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا میداده است.

چون‌که رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست بلکه بطلان هر عقیده‌ای را باید با حربه برهان و عقـل و علم و منطق بکـار برد نه بـا سوزانیـدن کتب و معـارف آنهـا چنـانچه هیـچ‌یک از داعیـان حق اقـدام بچنین عمـل مجنونانه‌ای ننمودند.

فقط اسـکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشـید (پرس پلیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم و عمرو بن عـاص بامر خلیفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسـکندریه را که مشـتمل بر تمام کتب یونان و مصـر و غالب کتب رومیها بوده و مغولها کتابخانه فوق‌العاده مهمی را که در شـهر آوه جنب ساوه بوده سوزانیدنـد و بهمین جهۀ تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید؟!! و این اشخاص برای این اعمال، لکه سیاهی بر تاریخ خود گذاردند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه‌ای نداد مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب که هر دو شاگرد و دسـتور گیرنده از یک دستگاه استعماری معلوم الحال بوده‌اند. که گفت غیر از کتاب بیان به هیچ کتابی نباید توجه نمود!!!

بعلاوه این مرد از حیث اخلاق بسـیار تنـدخو و بـداخلاق و فحاش و وقیح و بی‌حیا بود (چنانچه از لابلای سـطور و اوراق مطبوعه او کاملا واضح و آشکار است) در مقابله با هر قوم و فرقه و در مناظره با هر فردی بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار مینمود.

گاهی در کتب خود حمله بشیعیان میکرد و شیعه‌گری می‌نوشت هزاران تهمتها و فحشها و دروغها بآنها نسبت میداد!!

گاهی قدم را بالاتر میگذارد بدختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره رسول اکرم صـلی الله علیه و آله جسارتها مینمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال میکردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی‌حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدّس اسـلام وارد شده و منکر خاتمیّت گردیده حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصـر نموده و تمـام مبـانی دین مقـدّس اسـلام را از توحیـد و نبوت و امامت تا معاد را با اهانتهای مسـخره‌آمیز بیان و مطرود دانسته!!

خلاصه مأموریت ایـن مرد فاسـد تریـاکی .... تولیـد انقلاب دینی بـوده کـه جوانـان بی‌خـبر از همـه جـا را (کـه رجـال آینـده این مملکت‌انـد) بـا دروغ‌پردازیهای خود باهل دین و مـذهب بـد بین و لاابالی و پایه محکم و اساس متین دین مقـدّس اسـلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ کمتر همچو بازیگری زبردست برای بیگانگان تهیه شده بود.

انقلاب عجیبی برپا نمود، شیخی، و صوفی، شیعه و سنی، متجدد و متقدم، پیر و جوان را بهم ریخته دروغهائی بافته تهمتهائی بهمه زده خلاصه زمینه‌ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (و استعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیره بیگانگـان ایادی مرموز بسـیاری از یهودیها بابیها از لیها بهائیها قادیانیها و غیر آنها در این مملکت برای تولیـد اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدنـد. ولی بایـد تصدیق نمود که این مرد مرموز خطرناک‌تر از همه آنها بـوده و اگر دسـت انتقـام حـق او را از میـان نـبرده بـود ضـررهای جبران‌ناپـذیری بنفـع بیگانگـان بـاین آب و خـاک و دولت و ملت میرسانید.

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب بپردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

نظری بعلت چاپ این کتاب

در مدت بیست سال فترت که از یک طرف بعضی از کتابهای مضره مصری و اروپائی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد.

و از طرف دیگر کتابهای فریبنده کسروی بعض جوانان بی‌خبر ما را منقلب و بدین مقدّس اسلام مخصوصا بمذهب حقه شیعه بدبین

نمود.!!

نتیجه بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد چنددسته‌گی بزرگی در مسلمانان پیدا شد بالخصوص تهمتها و دروغهائی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بعالم تشیّع بستند بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه بکلی بی‌خبر و تقلیدا راهی را میپیمودند متزلزل نمودند.!!

داعی از دو جهۀ ناراحت بودم و نمیتوانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه بازیگری و اعمال زشت و دروغها و تهمتهای بیجا گردم. یکی از جهت آنکه قبلا ذکر شد که در حدیث وارد است اذا ظهرت البدع فللعالم ان یظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنۀ الله دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیّع ننمایم مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد.

جهۀ ثانی مقام سیادت بود که غیرت هاشمیت و جوش سیادت درونم را میگداخت و تحریک بمبارزه مینمود.

البته تا آنجا که وظیفه داشتم در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم طبقه جوانان تحصیلکرده روشنفکر را که بداعی نظر نیک دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آتیه مملکتند) بخطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبّه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده.

ولی خیلی میل داشتم مستقلا کتابی بر ردّ اباطیل و دروغ‌پردازیهای آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان اساس پوچ آنها را بر هم زنم و پرده بازیگران را پاره و مردم را آگاه و بحقایق آشنا نمایم.

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم بطوری که قوای خود را از دست داده توانائی چنین امر بزرگی در داعی نمانده.

دکترهای مهم طهران و بیروت هم دستور استراحت کامل دادند بقسمی که نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم.!!

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی‌انصاف از خدا بی‌خبر در اطراف مذهب حقّه جعفریه نوشته و تهمتها زده و اخلالات نموده‌اند ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده موجود باشد.

لذا در همان بستر بیماری این کتاب را مطالعه عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشیعیان نموده‌اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهائی که داده شده در این کتاب موجود است:

بهتر آن دیدم که بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارت را که مدتها امر بچاپ این کتاب مینمودند عملی نمایم که جوابی و لو مختصر بآنها داده شده باشد.

هزاران شکر خداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشر این کتاب متوجه ساختن جوانان منور الفکر روشن ضمیر این مملکت است بحقیقت مذهب حقّه تشیّع تا فریب فریبندگان را نخورند.

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علماء سنت و جماعت است

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول تا بآخر باستثنای چند خبری که از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده بنابر قرار داد قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده مینمائید) ابدا استشهادی باخبار شیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده‌ام.

یعنی تمام دلائلی که در این کتاب موجود است از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها میباشد.

چون یکی از شاهکارهای بازیگران که برای فریب دادن بی‌خبران بکار میبرند آنست که میگویند و می‌نویسند که آنچه اخبار در موضوع تشیّع و امامان اثنی عشری نقل شده ساخته خود شیعیان است؟ لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی‌طرفانه بخواند پی به دروغ‌پردازیهای آنان میبرد و میفهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنّی) میباشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیحه و صریحه چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اند تأویلات بارده مینمایند ولی ما باصل اخبار توجه نموده بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی بقوه عقل مورد عمل قرار داده انتخاب احسن مینمائیم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بیطرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند به بی‌غرضی ما پی خواهند برد زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه بر آمدند میفهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علماء آنها نوشته‌اند ننوشته‌ایم میتوان گفت این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها میباشد.

نوشته‌های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده تا خوانندگان بی‌غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموز بی‌انصاف آنچه می‌نویسند از روی غرض و کینه‌ورزی باهل بیت طهارت و شیعیان آنها میباشد.

اشاره بغلط کاری احمد امین و جواب آنها

مثلا-احمد امین در فصل اول از باب ۶ ص ۳۲۲ فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع بعلم علی علیه السّلام نقل شده مانند حدیث انا مدینهٔ العلم و علی بابها و ندای سلونی قبل ان تفقدونی دادن آن حضرت و کلام سلونی عن کتاب الله فانّی اعلم ممّن نزلت و فی ایّ شیء نزلت و امثال اینها گفتگو میکند و آنها را از مجعولات شیعه و واهی میدانند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری (مجهول الحال را) که میگوید بر تفسیر تمام قرآن واقفم نقل میکند و رد نمینماید این نیست مگر عین تعصب و بی‌اطلاعی از علم درایت و حدیث، یا عناد و لجاج و خبث فطرت.

در فصل اول از باب ۲ ص ۱۳۱ راجع بابی ذر غفاری که دومین مرد پاک از صحابه رسول اللّه بوده (که خود او هم در آخر مقالش تصدیق میکند که ابی ذر از پاکترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیزکار بوده) نسبت عقیده اشتراکی میدهد و تهمت‌های ناروا بآن مرد پاک میزند و او را اتباع عبد اللّه بن سباء یهودی میخواند؟!!

و حال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ابی ذر غفاری است.

چنانچه اکابر علماء سنی از قبیل ابن حجر مکی در صواعق محرقه و احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ و ابن عبد البر در استیعاب و دیگران نقل نموده‌اند و در ص ۴۳۷ همین کتاب ذکر گردیده.

فقط جرمی که ابی ذر غفاری و آن مؤمن موحد پاک را مبغوض احمد امین و طبری و غیره قرار داده که او را متهم بتبعیت ابن سباء لعین و اشتراکی بخوانند آنست که مطیع امر رسول خدا بوده و بامر آن حضرت تابع علی علیه السّلام و از بیعت ابی بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات مردم را بخلافت و امامت علی علیه السّلام میخوانده و خلافت دیگران را بر خلاف حق میدانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السّلام شنیده بود بمردم میرسانید.

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند.

بدیهی است که از آثار جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع ابن سباء لعین بدانند، عجبا نمی‌نویسند ابی ذرّ تابع و شیعه خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السّلام و پیرو طریقه آن حضرت بامر خدا و رسول او بوده با کمال وقاحت و بی‌حیائی می‌نویسند تابع عبد اللّه بن سباء لعین و اشتراکی بوده؟

نوشته‌ها و تهمتهای این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمنهای دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده چنانچه شنیده میشود کمنیستهای عرب (شیوعیها) مخصوصا مصریها برای جلب قلوب جوانان بی‌خبر و بی‌خرد مسلمانان بهمین نوشته‌ها استناد جسته میگویند و می‌نویسند دین اسلام دین کمونیستی است بدلیل آنکه ابی ذر غفاری از اصحاب پاک پیغمبر اسلام مرد مرا امر باشتراک می‌نموده؟!

اینجاست که باید گفت، آتش بجان شمع فتد کین بنا نهاد، خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تهمتهای ناروا و نسبتهای دروغ را از روی تعصّب باصحاب پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بدهند تا بهانه‌ای بدست دشمنها افتاده وسیله تبلیغات برای عقاید باطله خود قرار دهند.

عجبا می‌نویسند چون ابی ذر در شامات باغنیا و متمولین میگفت با فقراء مساعدت و مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمائید روز قیامت با همین سیم و زرها سر و صورت و پشت و پهلوی شما را داغ میکنند) پس از این جهۀ این عقیده اشتراکی شبیه آئین مزدکی می‌باشد؟!

اولا ما در آن زمان نبوده و نمیدانیم آن جناب چگونه بیاناتی مینموده بدیهی است قلم در دست دشمن بوده هر چه خواسته نوشته حاکم شام اعدا عدو علی بن أبی طالب علیه السّلام قطعا نمی‌خواسته عملیات تبعید شده خلیفه عصر و دوست و طرفدار علی علیه السّلام و موحد پاک حقیقی را بخوبی جلوه دهد.

ولی همین عبارتی را که صاحب فجر الاسلام نوشته مورد دقت قرار داده بخواهیم قضاوت کنیم می‌بینیم عین ترجمه قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سوره ۹ (توبه) خدای متعال فرماید وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ.

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده محمّدی است طبق صراحت قرآن مجید روی غرض‌رانی و تعصّب جاهلانه یک رجل موحّد کامل مانند ابی ذرّ غفاری را سست عقیده و فریب‌خورده عبد اللّه بن سباء ملعون قرار دهند و بجامعه عوام او را مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند. و حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامه نوشته‌اند ابی ذرّ فقط همین آیه را بر اهل شام قرائت مینموده.

وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل گردد (اگر معتقد بآن روز باشد) و در مقابل خود پیر مرد نود ساله مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول اللّه صلی الله علیه و آله را ببیند نمیدانم از این تهمتی که زده چه جواب خواهد داد.

واقعا جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه مینمایند که چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر خورده‌گیری مینمایند.

و انتقاد میکنند و حدیث اصحابی کالنجوم را برخ ما میکشند که نباید باصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمود ولی خودشان هر چه میخواهند باصحاب پیغمبر میگویند و می‌نویسند حتّی نسبت کفر و شرک بآنها میدهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد؟!!

اگر تبعیض بد است همه جا باید بد باشد و اگر انتقاد جائز است چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته‌اند می‌نویسند یا نقل مینمایند مشرک میشوند و آنها را رافضی میخوانند!!

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آن حضرت (بنا بر روایات منقوله خودشان) انتقاد میکنند بلکه توهین نموده و نسبت شرک و بی‌دینی میدهند. صحیح و بجا میباشد؟ درد دلها بسیار است بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷ تهمتها و نسبتهای ناروائی بشیعیان میدهد از جمله عقاید غلات لعنهم اللّه را بشیعیان پاک موحد نسبت میدهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصب یا غرض‌رانی یا بی‌اطلاعی بشیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت میزند.

برای روشن شدن مطلب و پی بردن بغرض‌رانی او مراجعه شود به ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و نیز به ص ۱۸۷ همین کتاب تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاک میباشند.

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلافت علی علیه السّلام گردیدند و حال آنکه هیچ دلیل و نصّی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشته، جوابش در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و نیز در ص ۷۴۰ همین کتاب موجود است مطالعه نمائید.

و نیز در همان فصل نوشته عقیده بوصایت علی از جعلیات شیعه است جوابش در ص ۶۴۷ تا ص ۶۵۴ و ص ۹۳۲ و از ص ۹۸۸ تا ص ۹۹۵ همین کتاب داده شده مراجعه نمائید تا دکتر مفتری را بشناسید.

با آنکه در افضلیت علی علیه السّلام بر صحابه قول ابن ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده مع ذلک روی تعصّب یا غرض و عناد آن را انکار مینمایند و ابن ابی الحدید را شیعه معتدل میخوانند و حال آنکه این حرف غلط است اگر میگفت سنّی معتدل و منصف مناسب‌تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

و قول با فضیلت علی علیه السّلام از جمیع صحابه اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال افضلیت آن حضرت را نه بر صحابه بلکه بر انبیاء عظام از ص ۴۷۲ تا ص ۴۷۷ و از ص ۷۵۰ تا ص ۷۵۵ و از ص ۸۱۴ تا ص ۸۳۳ و از ص ۹۵۴ تا ص ۹۶۲ همین کتاب بنحو اتم و اکمل واضح نموده‌ایم.

و در آخر همان مقال تهمت دیگری بشیعیان میزند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میدانند و میگویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است؟!

واقعا جای بسی تأسف است چگونه اشخاص راضی میشوند دین و ایمان خود را ملعبه هوی و هوس قرار دهند.

عقاید غلات علی اللّهی کجا و شیعیان پاک عقیده موحد کجا اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که در آن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیاورد (و هرگز نخواهد آورد) پس در مقابل همان علمای مصری و هم کارهای خودش سربزیر شود که چنین مطالب بی‌جائی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی اللّهی و حلولیها را بشیعیان پاک عقیده نسبت داده.

اگر بخواهم بتمام جملات بی‌پروپای او جواب بدهم مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصّل‌تر میگردد.

خلاصه آنچه نسبت بعقاید شیعه داده تهمت و دروغ محض است کتب علمای شیعه اکثرا چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته مطالعه کنید تا مغرض مفتری را بشناسید.

اگر فرقه‌ای بنام شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزء غلات میباشند و ابدا شیعه محسوب نمیگردند.

روی غرض یا بی‌اطلاعی این دو فرقه کاملا متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه را در دنیا ببدنامی معرّفی مینمایند و حال آنکه علماء بزرگ شیعه کتابها بر ردّ آنها نوشته‌اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند باید نویسنده منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقه کند و خود قضاوت عادلانه نماید وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد تشیّع آنها را تکذیب نماید نه آنکه بر خلاف تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علماء شیعه هر یک کتاب مستقلی در عقاید نوشته‌اند از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و علّامه حلّی و دیگران علیهم الرحمهٔ و الرضوان مطالعه نمائید تا کذّاب مفتری را بشناسید.

و در ص ۱۸۸ همین کتاب مختصرا ما عقاید شیعه را ذکر نموده‌ایم مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرک و غالی و تابع ابن سباء ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی‌انصاف و مغرض و یا بی‌اطلاع بودیم اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی) و فتاوای بی‌ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده تمام سنّیها را جزء مجسّمه و گمراهان و مشرکین بشمار می‌آوردیم.

مثلا- عقاید مجسّ-مه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده پای عموم حساب میکردیم میگفتیم سنّیها همگی قائل بجسمیت و رؤیت خدا و مشرك و كافر هستند.

اگر چنین میگفتیم قطعا خلاف گفته و حتما مغرض بودیم زیرا عقاید عموم اهل تسنّن کجا و عقیده بتجسم و رؤیهٔ که بعض از آنها قائل‌اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه، مشارکیه، حوریه مجسمه، قائل بخرافات در عقاید گردیده ربطی بمذهب عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی‌نماید که تمامی آنها را بیک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوای نادره‌ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابو حنیفه، و مالك و شافعی، و احمد بن حنبل رسیده بدست گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم.

از قبیل حکم بمباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن با نبیذ و سجده نمودن بنجاست خشك و نكاح نمودن پدر دخترش را بزنا و مواقعه با محارم بوسیله پارچه حریری که بر آلت تناسلی بپوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها؟

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوای وارده و ردّ آنها نیستم من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی‌اطلاع و مغلطه کار نبود در ص ۱۳۲ و ص ۱۳۴ تهمتها بشیعیان نمیزد و نمی‌گفت که شاه‌پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده بهمین جههٔ اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب میدانند.

جواب این تهمتها را از ص ۹۷۴ تا ۹۹۸ همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه‌پرستی ایرانیان قدیم (بقول او) گرفته نشده بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده‌اند اخذ گردیده است، گذشته از منقولات متواتره نزد اکابر علماء شیعه.

در ص ۳۱۸ انکار نصوص مینماید و میگوید پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را برأی امت واگذار نموده.

اولا جواب این انکار از ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۶ و از ص ۶۱۳ تا ص ۶۲۴ همین کتاب داده شده است.

ثانیا خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علماء تسنّن معین مینمودند که در کجا رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر خلافت را برأی امت واگذار نموده و چنین دستوری داده

ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده‌ایم خوب بود آقایان هم یك سند ذکر می‌نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را برأی امت واگذار نمودم که خودشان جمع گردند و تعیین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنّن یک جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا تجتمع امتی علی الضلال پس بهمین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق مینماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم از ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۲ همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد.

در ص ۳۲۲ گوید شیعیان از قول علی جعل کرده‌اند که فرموده سلونی قبل ان تفقدونی جواب این جمله مفصلا از ص ۹۳۵ تا ص ۹۳۹ همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض‌ورزی نموده یا بی‌اطلاع بوده و نمیدانسته که شیعیان هرگز جعل ننموده‌اند بلکه علماء عامه که بمراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند نقل نموده‌اند.

و نیز گوید شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها میباشد!!!

خوانندگان محترم راجع باین موضوع مراجعه کنند بص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده‌ایم مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه بازار بشناسید.

خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمتهای عجیب آن مرموز بی‌انصاف بحث ننمائیم.

مردمان منصف پاک دل میدانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره آن حضرت سلام اللّه علیهم اجمعین) بهترین دین پاک توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام بخوبی فرق میگذارند و انتخاب احسن نموده دین پاک توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده‌اند.

مطلب را در همین جا ختم میکنیم و مناسب این مقام شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکو سروده ذکر مینمائیم که گوید:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولان گه توست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشتّت و مانند خود او در هم و برهم است که بگفتار مجانین و بلها (که گاهی فحش میدهند و گاهی پرت‌وپلا میگویند) شبیه‌تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج بجواب باشد.

اشاره به غلطگوئیهای کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلطه‌کار را بشناسند مختصرا اشاره مینمائیم.

در گفتار یکم شیعه‌گری مانند گذشتگان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را از عبد اللّه بن سباء یهودی میداند.

جوابش را از ص ۱۵۳ تا ص ۱۶۶ همین کتاب مطالعه کنید تا بازیگران و فریب‌دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

در ص ۵ گوید از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت بمسجد بردند.

جوابش در ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست بلکه بزرگان علماء سنّی هم نوشته و اقرار نموده‌اند که آن حضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات در هم و برهم در کتابهای او بسیار است) که از مجعولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السّلام ثوابی است.

که گناهی بآن ضرر نمیرساند، و گریستن بر حسین علیه السّلام باعث دخول در بهشت است.

جواب این مغلطه از ص ۵۲۱ تا ص ۵۲۶ داده شده است.

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا میگوئید و بچه دلیل ثابت مینمائید.

دلائل بر عصمت ائمه هدی سلام اللّه علیهم أجمعین بسیار است مختصرا در ص ۹۸۳ همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع بغدیر خم و نصب علی علیه السّلام بخلافت و امامت اشکالاتی نموده است.

جوابش در ص ۶۰۰ تا ۶۲۴ همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد

در ص ۲۳ نوشته است که علی علیه السّلام هیچ‌گاه از عقب‌ماندگی خود دلتنگ نبوده بلکه راضی هم بوده؟!

دلائل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آن حضرت کاملا دلتنگ و ناراضی بوده بسیار است بمختصری از مفصل در ص ۸۳۵ تا ص ۸۴۴ و ص ۱۰۱۱ تا ۱۰۱۲ همین کتاب اشاره شده است.

در ص ۲۷ با استشهاد بآیه شریفه قرآن مجید میرساند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله بشری بوده مانند دیگران؟!!

برای حلّ معمّا و جواب این مغلطه و پی بردن باینکه خداوند علم غیب خود را ببعض از برگزیدگان خلق افاضه نموده مراجعه شود

بص ۹۰۲ تا ص ۹۱۰ همین کتاب.

در ص ۳۱ و ۳۴ گوید امامان مانند دیگران مرده‌گان و هیچ‌کاره‌اند و زیارت قبور ائمه بت‌پرستی است!!!

جوابش را از ص ۲۴۵ تا ص ۲۶۸ همین کتاب مطالعه نمائید.

در ص ۳۹ نوشته است حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد کشته شد!!!

جوابش را از ص ۵۳۴ تا ۵۵۵ همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفخر شهداء عالم حسین بن علی علیهما السّلام قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه در چندین جای کتابش تکرار میکند که بر خلافت علی نصّی و دلیلی نبوده.

جواب پراکنده‌گوئیهای او در اثبات دلائل و نصوص صریحه در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ داده شده که علی علیه السّلام خلیفه منصوص بوده است.

اگر بخواهم بتمام پراکنده‌گوئیها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم خود کتابی علی‌حده میخواهد با مقدمه‌نویسی مناسبتی ندارد.

علاوه بر همه اینها دروغها و تهمتهای بسیاری آن افسارگسیخته گسسته بشیعیان و علماء شیعه زده است حقه بازیها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی‌خبر از همه جا عکسهائی چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس‌ها بحقّه بازی خرافی نشان داده.

عجب آنکه سفسطه بازها و فریب‌خوردگان او میگویند که چون علماء و خطباء و مبلّغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره قدرت علمی نداشتند حاضر شوند لذا او را کشتند؟!!

خوب بخاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهوئی راه انداخته بود علاوه بر کتابها مقالاتی در روزنامه خود موسوم به (پرچم) و مجله (پیمان) نشر میداد و بآن وسیله جوانان بی‌خبر را بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی مینمود بوسیله چند نفر از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلّی را بمیل خود معین کند خلوت یا جلوت دو نفری با هم روبرو و صحبت کنیم اگر دلائل مثبتی بر گفتار خود داشتی من تسلیم میشوم و الا حلّ مشکلات شده نقار از میان برداشته بیش از این کمک باختلاف و تفرقه جامعه ننموده و زمینه‌ساز برای بیگانگان نشوید.

جواب میداد من مصاحبه و مناظره حضوری نمیکنم (این جوابی بود که بهمه علماء و بزرگان میداده) مکاتبه کنید بنویسید تا جواب بدهم؟

اشتباه بزرگ همین جا است که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلّغین دین چه بوسیله جرائد علنی و چه بوسیله اشخاص از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها بایشان ابلاغ میشد که حاضر شود برای مناظره حضوری جواب میداد من مناظره حضوری نمینمایم بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود چون اهل فنّ کلام میدانند بقدری که در مکاتبه راه فرار هست در مناظر و مباحثه و مکالمه حضوری نیست.

مع ذلک عدّه‌ای از علماء حاضر بمکاتبه هم شدند مخصوصا در روزنامه کیهان مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکاتبه سر گشاده میشد و بقدری پراکنده‌گوئی و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و به پراکنده‌گوییهای او خندان بودند.

یکی از کوچکترین مبلّغین خدمتگزاران دین داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب یأس عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور ببعض سفسطه‌های او مختصر جوابی دادم (که همان سبب شده عدّه‌ای از جوانان فریب خورده روشن شده فی المجلس از او برگشتند و پی بحقّه بازیهای او بردند) مثلا جوانان فریب خورده را روشن نموده گفتم یکی از غلطکاریهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهائی که از دستجات مردمان عوام بادکوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارو نشان دادید که هر بیننده بی‌خبر گمان کند عقاید مذهبی شیعیان روی موازین این عکسها است.

و حـال آنکه علی القاعـده عقلاـ و منطقـا در عقایـد هر قوم و ملتی بایـد از روی اسـناد و کتب علمای آنها بحث نمود اگر شـما یک کتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که بسیخ زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهائی که حقّه بازی و سفسطه کرده‌ای و بوسیله عکسهای وارو نشان داده‌ای دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم.

و حـال آنکه در دسـتورات شـرعیه و رسائـل عملیه برای حفـظ تن و بـدن موازینی معین گردیـده کتب فقهیه و رسائل عملیه علماء و فقهـاء شیعه در دسترس عموم میباشـد (از قبیـل شـرح لمعه و شـرایع و رساله‌های عملیه ماننـد جامع عباسـی و مجمع الرسائل و عروهٔ الوثقی مرحوم آیت اللّه یزدی و وسیلهٔ النجات مرحوم آیت اللّه اصفهانی و ترجمه‌های آنها قدس اللّه اسرارهم) را مطالعه کنید ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحا میرسانند که اوجب از هر واجبی حفظ تن و بدن آدمی است و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد حرام میشود.

حتّی در اعمال واجبه مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری دارد گاهی ساقط میگردد.

مثلا در وضو و اغسال واجبه و مستحبه که مقـدمه طهارت است اگر مسـلمان بداند در عمل کردن آنها ضـرر بعضوی از اعضاء بدن میرساند و لو احتمال درد استخوان و غیره بدهد که باعث خوف شود با شرایط وارده ساقط میگردد.

یکی از موارد جواز تیمم خوف ضرر استعمال آب است بسبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بترسد از استعمال آب متضرر یا متألم شود.

با اهمیتی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت میدهد و آن را جزء شـرایط ایمان آورده مع ذلک حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است.

فقه جعفری اجازه نمیدهد عمدا بدون جهت شـرعی حتّی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمدا قسـمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمیدهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشـند و یا خود را بزنند بقسـمی که بدن را کبود نمایند و اگر هر یک از این اعمال را بنمایند گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنانکه در باب دیات و کفارات مراجعه شود بعظمت دین مقـدس اسـلام و مـذهب حقّه جعفری پی برده و لعنت میکنند بر سفسـطه بازان و بازیگرانی که میخواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده امر را بر مردمان بی‌خبر مشتبه و وارو نشان دهند؟!

عکس بیندازند که مرد عامی (خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقه جعفری) تمام بدنش را سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله و غیره شبیه در آورده و بگوید اینها دستور مذهب جعفری است!!

اعمـال مردمـان عـامی خرافی جاهل را بحساب مـذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مـذهب قرار دادن که مردمان بی‌خبر گمان کنند واقعا امامان و یا علماء و فقهاء شیعه از طرف آن مبادی عالیه امر بچنین اعمال زشتی نموده‌اند جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمیتوان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد.

این وارونه نشان دادن‌ها دلیل بر حقه بازی و سفسطه‌های مغلطه‌کاری و فساد عقیده گوینده و نویسنده میباشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیّال در کتاب شیعه‌گری ذکر نموده جسارتهائی است که بخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عموما و خصوصا متعرض گردیده و صـریحا نوشته ابدا این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند تا بآنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم؟! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده‌اند.

و در چنـد جـای کتابش نسبت بساحت قـدس امام بحق ناطق کاشف اسـرار حقایق جعفر بن محمّـد الصادق علیهما السّـلام با کمال

وقاحت جسارتها نموده که قطعا در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش ننوشته چه خوش سراید شاعر پارسی.

بزرگش نخوانند اهل خرد

که نام بزرگان بزشتی برد

اولا جواب این لاطائلات مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب دلائل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحه از طرق عامه ذکر گردیده مخصوصا در ص ۲۲۴ تا ص ۲۳۱ و ص ۴۹۲ و از ص ۵۶۵ تا ص ۵۷۸ بدلائل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده.

ثانیا گویا این مرد شیاد قرآن نخوانده و اگر خوانده چون معتقد نبوده عمدا امر را بر بی‌خبران مشتبه نموده مگر نه اینست که خدای متعال در آیات بسیاری این خاندان جلیل را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده چنانچه در آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) فرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ و در آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) فرماید قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً

ولی بیشتر تأثر من در اینست که اکابر علماء عامه و اهل تسنن صریحا اقرار بولایت و برتری و مقام عالی اعلای علی و عترت طاهره پیغمبر صلّی اللّه علیه و علیهم اجمعین مینمایند ولی این ناخلف بظاهر شیعی‌زاده انکار نماید فضایل آنها را؟!

تمام علماء سنّی باحترام تمام نام اهل بیت طهارت را میبرند ولی این مرد مرموز هتّاک برای جلب نظر دشمنان دین باطن فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده

کتب علماء عامه در فضائل عترت و اهل بیت طهارت

اهل اطلاع میدانند که عموم علماء اهل تسنن (باستثناء عده‌ای خوارج و نواصب) در هر دوره‌ای از ادوار معترف بوده‌اند بفضائل و مناقب آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصا جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی بنام اهل بیت طهارت افتخارا نوشته‌اند و آنچه بنظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم مودهٔ القربی میرسید علی شافعی همدانی، ینابیع المودهٔ شیخ سلیمان بلخی حنفی، معراج الوصول فی معرفهٔ آل الرسول حافظ جمال الدین زرندی، مناقب و فضایل اهل البیت حافظ ابو نعیم اصفهانی، مناقب اهل البیت ابن مغازلی فقیه شافعی، رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی تألیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی، کتاب الاتحاف بحب الاشراف تألیف شیخ عبد اللّه بن محمّد بن عامر شبراوی، احیاء المیت بفضائل اهل البیت تألیف جلال الدین سیوطی، فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و الزهراء و السبطین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی (حموئی)، ذخایر العقبی امام الحرم شافعی، فصول المهمه فی معرفهٔ الائمهٔ نور الدین بن صباغ مالکی، تذکرهٔ خواص الامهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ یوسف سبط ابن جوزی، کفایهٔ الطالب محمّد بن یوسف گنجی شافعی، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول محمّد بن طلحه شافعی، مناقب اخطب الخطباء خوارزم، تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد محقق و مورخ شهیر قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری میباشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقا بسیار ثبت است.

نمیدانم چرا کسروی خجالت نمی‌کشید در حالتی که میدانست مغلطه میکند و گذشته از شیعیان سنیها بر او میخندند پس خوبست مریدان فریب‌خورده او بخوانند این کتاب را و عوض بر انگیخته‌شان سر خجلت بزیر اندازند و متنبّه گردند و بازی گران قرن بیستم را (بقول امروزیها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت اقلا میخواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمّد بهلول بهجت افندی زنگنه زوری را

که از اجلّه فضـلا و علمـاء معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفـان در اسـلامبول و انـاطولی مشـهور بوده بنام (تشـریح و محاکمه در تاریخ آل محمّد صلی الله علیه و آله) را بخواند که بفارسـی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی او هم در کتابخانه داعی موجود است.

و واقعا بر هر شیعه شاکّی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند، و مخصوصا برادران روشنفکر و جوانان بی‌خبر اهل تسنّن را توصیه بمطالعه آن کتاب مینمائیم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده در اینجا هم اغتنام فرصت نموده بنقل اقوال بعضـی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیر المؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السّـلام اشاره نمایم تا خواننـدگان محترم بدانند که کسـروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته‌اند که نسبت جعّالی بشیعیان داده‌اند!!

آنها نمیداننـد که شـیعیان چون معتقـد بمبـدا و معادند و پیرو عترت طاهره صادقینند ابدا دروغ نگفته و جعل خبر نمینمایند چه آنکه احتیاجی بجعل خبر ندارند زیرا تمامی علمای جماعت با مادر نقل فضائل اهل بیت همصدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تسـنن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها میباشد محمّد بن ادریس شافعی است که مکرر نظما و نثرا اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل البیت علیهم السّلام نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل عترت و اهل بیت طهارت

چنانچه علامه سـمهودی سـید نور الـدین شافعی که اعلم العلماء مصـر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در جواهر العقـدین از حافظ ابو بکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی بوده نقل مینماید و نیز نور الدین مالکی در ص ۵ فصول المهمه از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته نقل نموده و خواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ ینابیع الموده از جواهر العقدین نور الدین سـمهودی نویسـنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم علماء مصـر و حجاز بوده نقلا از بیهقی مشروحا ذکر نموده که گفت روزی بامـام شـافعی گفتنـد که مردم صـبر و طـاقت ندارنـد منـاقب و فضایـل اهـل البیت را بشـنوند (ماننـد کسـروی و احمـد امین و اقرانشان) و اگر مشاهـده کننـد که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت را مینمایـد یقولون هـذا رافضـی میگویند او رافضـی است فوری شافعی فی المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت:

اذا فی مجلس ذکروا علیّا

و سبطیه و فاطمهٔ الزّکیّهٔ

فاجری بعضهم ذکری سواه

فأیقن انّه سلقلقیّهٔ

اذا ذکروا علیّا او بنیه

تشاغل بالرّوایات العلیّه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرّافضیّهٔ

برئت الی المهیمن من اناس

یرون الرّفض حبّ الفاطمیّهٔ

علی آل الرّسول صلاهٔ ربّی

و لعنته لتلک الجاهلیهٔ

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام میشود بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمّد منصرف کنند ذکر دیگری بمیان می آورند پس یقین کنید آن کس که مانع ذکر این خانواده میشود سلقلق است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود) آنها روایات بلند نقل میکنند که ذکر علی و بچه‌های او نشود و گفته میشود بگذرید ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بچه‌های او) زیرا این حدیث رافضیها است بیزاری میجویم (من که امام شافعی هستم) بسوی خدا از مردمی که می‌بینند رفض را دوستی فاطمه بر آل رسول صلوات پروردگار من است و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که دوستان آل محمّد را رافضی بخوانند).

و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینابیع الموده ص ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) و سید مؤمن شبلنجی در ص ۱۳۹ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ نقلا از بیهقی و نور الدین ابن صباغ مالکی در ص ۴ فصول المهمه و نیز حافظ جمال الدین زرندی در معراج الوصول بعد از این اشعار گفته‌اند که شافعی گفت:

قالوا ترفّضت قلت کلّا

ما الرفض دینی و لا اعتقادی

لکن تولّیت غیر شکّ

خیر امام و خیر هاد

ان کان حبّ الوصیّ رفضا

فانّنی ارفض العباد

یعنی بمن گفتند رافضی شدی گفتم ابدا نیست رفض دین من و نه اعتقاد من لکن دوست میدارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را اگر معنی رفض دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرین آن حضرت است) پس بدرستی که من رافضی‌تر از همه مردم هستم.

یاقوت حموی در ص ۳۸۷ جلد ششم معجم الادباء و ابن حجر مکی در ص ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق چاپ مصر سال ۱۳۱۲ و امام فخر رازی در ص ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه شریفه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی و خطیب خوارزم در ص ۱۲۹ مقتل الحسین فصل ۱۳ و سید مؤمن شبلنجی در ص ۱۴۰ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی در ص ۳۵۶ چاپ اسلامبول باب ۶۲ ینابیع الموده از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده نقل نموده‌اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت:

یا راکبا قف بالمحصب من منی

و اهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجیج الی منی

فیضا کملتطم الفرات الفائض

ان کان رفضا حب آل محمّد

فلیشهد الثّقلان انّی رافض

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبد اللّه بن محمّد بن عامر شبراوی در ص ۲۹ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۱ از باب ۲ و ص ۴۹ از باب ۴ رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳

و حافظ جمال الدین زرندی در معراج الوصول فی معرفهٔ آل الرسول و ابن حجر مکی در ص ۸۸ صواعق محرقه از امام شافعی نقل نموده که میگفت:

یا اهل بیت رسول اللّه حبّکم

فرض من اللّه فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انّکم

من لم یصلّ علیکم لا صلاهٔ له

یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره بآیه ۲۲ سوره ۴۲ است که قبلا ذکر شد) کفایت میکند در عظمت قدر شما ای آل محمد آنکه هر کسی صلوات بر شما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عمدا ترک صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید نمازش باطل و غیر قابل قبول است).

و در آخر اشعارش (برای یادآوری امثال کسرویها و احمد امینها) سروده که اتمام حجت باشد بر آنها که لو لم تکن فی حبّ آل محمّد، ثکلتک امّک غیر طیب المولد، یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد مادر بمرگت بنشیند قطعا حرامزاده‌ای.

بمناسبت این شعر آخر امام شافعی یک حدیث از صدها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدیم امثال کسرویها و احمد امینها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند مینمایم و زائد بر معنای حدیث توضیحی نمیدهم و این حدیث را حافظ ابن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه از ابو الشیخ دیلمی نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: من لم یعرف حق عترتی من الانصار و العرب فهو لاحدی ثلاث امّا منافق و امّا ولد زانیهٔ و امّا امرؤ حملت به امّه فی غیر طهر.

یعنی کسی که نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولد الزنا است یا ولد حیض است.

اخبار در فضائل عترت و اهل بیت طهارت

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسرویها) حب و بغض عترت طاهره مفتاح بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است چنانچه اکابر علماء عامه و اهل تسنّن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تصدیق این معنی را نموده‌اند.

از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علماء عامه است در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی میباشد و دلیل بر این معنی خبری است که عبد اللّه بن حامد اصفهانی باسناد خود از جریر بن عبد اللّه بجلی روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیدا ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفورا له الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائبا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حبّ آل محمّد بشره ملک الموت بالجنّهٔ ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حبّ آل محمّد یزفّ الی الجنّهٔ کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان الی الجنّهٔ الا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائکهٔ الرحمهٔ ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنهٔ و الجماعهٔ الا و من مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیمهٔ مکتوبا بین عینیه آیس من رحمهٔ الله الا و من مات علی بغض آل محمّد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمّد لم یشمّ رائحهٔ الجنّهٔ.

و نیز سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۴۵ از باب ۴ رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ از تفسیر ثعلبی و امام فخر رازی در ص ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه مودت از صاحب کشاف همین

خبر را نقل نموده‌اند.

و کواشکی در تفسیر خود موسوم بتبصره از ضحاك و عکرمه که از مشاهیر مفسرین‌اند روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا اسئلکم علی ما ادعوکم الیه اجرا الّا ان تحفظونی فی قرابتی علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین و ابنائهما.

و میر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودت القربی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود توسّلوا بمحبتنا الی اللّه تعالی و استشفعوا بنا فإنّ بنا تکرمون و بنا تحبّون و بنا ترزقون فمحبّونا امثالنا غدا کلّهم فی الجنّهٔ

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من احبّ ان یمشی فی رحمهٔ اللّه و یصبح فی رحمهٔ اللّه فلا یدخلنّ قلبه شکّ بانّ ذرّیتی افضل الذرّیات و وصیّی افضل الاوصیاء

و نیز از جابر روایت نموده که آن حضرت فرمود الزموا مودّتنا اهل البیت فانّ من اتّقی اللّه و هو یودنا دخل الجنّهٔ معنا و الّذی نفس محمّد بیده لا ینفع عبدا عمله الّا بمعرفهٔ حقّنا

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق از ابو یعلی از سلمهٔ بن اکوع نقل نمود که آن حضرت فرمود النّجوم أمان لاهل السّماء و أهل بیتی امان لامّتی من الاختلاف

این اخبار نمونه‌ای از هزاران خبر است که درباره آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه‌نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصا در کتاب (المهدی و المهدویت) بشیعیان در اعتقاد بوجود امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه است که غائب از انظار میباشد و این معنی را در صفحات مکرره با آب و تابی تکرار کرده و هیاهوئی راه انداخته‌اند و نوشته‌اند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان است که میگویند امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا.

و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق بر نیامدند و الا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تعصب بی‌جا نمی‌نمودند می‌فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی محمّد ابن الحسن حجهٔ العصر و الزمان عجل اللّه تعالی فرجه که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده مخصوص بشیعیان تنها نمی‌باشد بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علماء عامه از قبیل علّامه سمهودی در جواهر العقدین و طبرانی در اوسط و احمد بن حنبل در مسند و ابی داود در سنن و ابن ماجه در سنن و حموینی در فرائد و خواجه کلان بلخی در ینابیع المودهٔ و ابن حجر در صواعق و امام نسائی در سنن و خصائص العلوی و خواجه پارسا در فصل الخطاب و محمد ابن طلحه در مطالب السئول و نور الدین جامی در شواهد النبوهٔ و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمّد بن یوسف گنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و علامه صلاح الدین در شرح الدائره و جمال الدین شیرازی در روضهٔ الاحباب و بیهقی در صحیح خود شعب الایمان و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عنقاء المغرب و ملک العلماء شهاب الدین در هدایت السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره و شیخ عبد الرحمن بسطامی در درهٔ المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرانی در یواقیت و شیخ علی متّقی در مرقاهٔ شرح مشکاهٔ، و دیگران از اکابر علماء اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی‌دهد اخبار بسیاری راجع بآن حضرت نقل نموده‌اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده‌اند.

برای نمونه چند خبری باقتضای مقدمه‌نویسی از اکابر علماء عامه جههٔ بینائی جوانان روشن فکر زائدا علی ما سبق در اینجا نقل مینمائیم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان نیست بلکه کسروی تبریزی حیّال فریبنده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده‌اند و امر را بر بی‌خبران مشتبه مینموده‌اند.

علاوه بر آنکه در ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۷ همین کتاب اشاراتی باخبار وارده در موضوع حضرت مهدی علیه السّلام شده و در اینجا هم

بیان دیگری مینمائیم و بعض اخبار دیگر ذکر میکنیم تا کشف حقیقت گردد.

اخبار بوجود حضرت مهدی علیه السّلام از طرق اهل سنت

۱. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۳ ینابیع المودهٔ و علامه سمهودی شافعی در جواهر العقدین و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و طبرانی در اوسط از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات) نقل نموده‌اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه سلام اللّه علیها گریه میکرد رسول اکرم فرمود انّ لکرامهٔ اللّه ایّاک زوّجک من هو أقدمهم سلما و اکثرهم علما

آنگاه فرمود خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین پس مرا اختیار نمود پیغمبر مرسل آنگاه نظر دیگر فرمود علی را برگزید بوصایت پس بمن وحی نمود که تو را تزویج نمایم باو و قرار دهم او را وصی خودم.

یا فاطمهٔ منّا خیر الانبیاء و هو أبوک و منا خیر الاوصیاء و هو بعلک و منّا خیر الشّهداء و هو حمزهٔ عمّ ابیک و منّا من له جناحان یطیر بهما فی الجنّهٔ حیث شاء و هو جعفر ابن عمّ ابیک و منّا سبطا هذه الامّهٔ و سیّدا شباب اهل الجنّهٔ الحسن و الحسین و هما ابناک و الّذی نفسی بیده منّا مهدی هذه الامّهٔ و هو من ولدک

۲. شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۷ ینابیع المودهٔ از عبایهٔ بن ربعی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انا سید النبیّین و علیّ سید الوصیّین و انّ اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علیّ و آخرهم القائم المهدی علیه السّلام

۳. و از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل میکنند که گفت وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دو طرف صورتش را میبوسید و میفرمود:

انت سیّد بن السیّد اخو السید و انت امام بن الامام و انت حجّهٔ بن الحجّهٔ أخو الحجّهٔ ابو حجج تسعهٔ تاسعهم قائمهم المهدیّ علیه السّلام

۴. و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

انّ خلفائی و اوصیائی و حجج اللّه علی الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم علی و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح اللّه عیسی بن مریم فیصلّی خلف المهدی و تشرق الارض بنور ربها و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.

۵. و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) نقل میکند که آن حضرت فرمود:

انّ علیّا وصیّی و من ولده القائم المنتظر المهدی الّذی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و الّذی بعثنی بالحقّ بشیرا و نذیرا انّ الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبته لا عزّ من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبد اللّه فقال: یا رسول اللّه و للقائم من ولدک غیبهٔ قال صلی الله علیه و آله ای و ربّی و لیمحّص اللّه الذین آمنوا و یمحق الکافرین ثمّ قال یا جابر انّ هذا امر من امر اللّه و سرّ من سرّ اللّه فإیّاک و الشکّ فانّ الشکّ فی امر اللّه عزّ و جلّ کفر.

۶. و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ ینابیع المودهٔ از فصل الخطاب خواجه سید محمّد پارسا که از اکابر علمای عامه است نقل میکند که گوید از امامان اهل بیت طهارت ابو محمّد امام حسن عسکری علیه السّلام میباشد که متولد گردیده در سال ۲۳۱ روز جمعه ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید آنگاه نوشته:

و لم یخلّف ولدا غیر أبی القاسم محمّد المنتظر المسمّی بالقائم و الحجّهٔ و المهدی و صاحب الزّمان و خاتم الائمّهٔ الاثنا عشر عند الامامیهٔ و کان مولد المنتظر لیلهٔ النصف من شعبان سنهٔ خمس و خمسین و مائتین امّه امّ ولد یقال لها نرجس توفی أبوه و هو ابن خمس سنین فاختفی الی الان.

۷. حافظ ابن حجر مکی در ص ۱۲۷ صواعق محرقه بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

و لم یخلف غیر ولده (ابی القاسم محمّد الحجّة) و عمره عند وفات أبیه خمس سنین لکن اتاه اللّه (تبارک و تعالی) فیها الحکمهٔ و یسمّی القائم المنتظر لانّه ستر بالمدینهٔ و غاب فلم یعرف أین ذهب.

۸. شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه، و نقل نموده است اقوال اکابر علماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب المحجّهٔ، و علامه سمهودی در جواهر العقدین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و محمّد بن ابراهیم در فرائد السمطین، و محمّد الصبان المصری در اسعاف الراغبین، و محمّد بن طلحه در مطالب السئول، و صلاح الدین صفدی در شرح الدائره، و ابو نعیم در حلیهٔ الاولیاء، و ابن صباغ در فصول المهمّه، و گنجی شافعی در کتاب البیان، و خوارزمی در مناقب، و غیرهم از بسیاری از صحابه، و مخصوصا باب ۸۲ را اختصاص داده بکسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند باین عنوان:

فی بیان الامام ابو محمّد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدی لخواص موالیه و اعلمهم انّ الامام من بعده ولده رضی اللّه عنهما.

و در این باب دوازده خبر نقل میکند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری زیارت نمودند.

تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیخته حیّالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته‌اند و احدی او را ندیده چگونه بوده و کجا بوده

علاوه بر صدها کتب غیبت که اکابر علماء و موثقین و محدثین شیعه نوشته‌اند از بیانات علماء سنی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ (و بازیگران و فریبندگان و دین‌سازان مغلطه کار لعنت نمائید).

و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل میکند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده‌اند باین عنوان.

فی بیان من رای صاحب الزمان المهدی علیه السلام بعد غیبته الکبری.

که از نقل آن اخبار جهۀ حفظ اختصار صرفنظر شد هر کس طالب است باصل کتاب ینابیع المودهٔ مخصوصا باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود.

خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه آنها را نمیدهد اظهار عقیده و نظر هم نموده‌اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری میباشد.

۹. چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول فی مناقب آل الرسول در حق آن حضرت گوید:

هو ابن أبی محمد العسکری و مولده بسامراء.

۱۰. و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح الدائره نوشته است.

انّ المهدی الموعود هو الامام الثّانی عشر من الائمّهٔ اوّلهم سیّدنا علی و آخرهم المهدی رضی الله عنهم.

۱۱. و خواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ ینابیع الموده بعد از نقل اقوال اکابر علماء عامه راجع بحضرت مهدی علیه السّلام و ولادت آن حضرت چنین اظهار عقیده نموده.

المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادهٔ القائم علیه السّلام کانت لیلهٔ الخامس عشر من شعبان سنهٔ خمس و خمسین و مائتین فی بلدهٔ سامرّاء عند القران الاصغر الذی کان فی القوس و هو رابع القران الاکبر الذی فی القوس و کان الطالع الدرجهٔ الخامسهٔ و العشرین من السرطان و زایجته المبارکهٔ فی افق سامرّاء.

۱۲. و ابو عبد اللّه فقیه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان در آخر باب ۲۰ نوشته است.

ان المهدی ولد الحسن العسکری فهو حیّ موجود باق منذ غیبته الی الان و لا امتناع فی بقائه بدلیل بقاء عیسی و الخضر و الیاس علیهم السلام.

۱۳. و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰۴ تذکرهٔ خواص الامّه فی معرفهٔ الائمّهٔ پس از اینکه سلسله نسب آن حضرت را بعلی بن أبی طالب نقل نموده آنگاه گوید:

و هو الخلف الحجّهٔ صاحب الزّمان القائم المنتظر و التّالی و هو آخر الائمّهٔ.

بعد از نقل چند خبر از طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع بظهور آن حضرت چنین گوید: فذلک هو المهدی علیه السّلام.

۱۴. و محمّد بن طلحه شافعی در باب ۱۲ مطالب السئول فی مناقب آل الرسول با دلائل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی عجل اللّه فرجه را مینماید باین عنوان الباب الثّانی عشر فی ابی القاسم محمّد بن الحسن الخالص بن علی المتوکّل بن محمّد القانع بن علیّ الرّضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصّادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزّکی بن علیّ المرتضی امیر المؤمنین بن ابی طالب، المهدی الحجّه الخلف الصّالح المنتظر علیهم السلام.

و ابتداء مینماید این باب را باشعاری در مدیحه آن حضرت و اثبات مقامات عالیه آن وجود مقدس که برای اثبات مرام ذکر میشود.

فهذا الخلف الحجّهٔ قد أیّده اللّه

هذا یا منهج الحقّ و اتاه سجایاه

و اعلی فی ذری العلیا بالتأیید مرقاه

و اتاه خلی فضل عظیم فتحلاه

و قد قال رسول اللّه قولا قد رویناه

و ذو العلم بما قال اذا ادرک معناه

یری الاخبار فی المهدی جاءت بمسماه

و قد ابداه بالنسبهٔ و الوصف و سماه

و یکفی قوله منی لاشراق محیاه

و من بضعهٔ الزهراء مرساه و مسراه

و لن یبلغ ما اوتیه امثال و اشباه

فمن قالوا هو المهدی ما مانوا بمافاه

بیش از یک ورق با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت مینماید که جمیع اخبار مأثوره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ادله و علاماتی را که راجع بحضرت مهدی بیان نموده و در کتب فریقین حتی صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نقل گردیده کاملا مطابقت دارد با محمّد المهدی خلف صالح حضرت عسکری عجل اللّه فرجه که در ایام معتمد علی اللّه خلیفه عباسی در سامراء متولد و از ترس اعادی پنهان گردیده.

و نیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصبین علماء عامه میباشد که از شدت تعصب انکار اخبار صحیحه صریحه را مینماید ولی در موضوع حضرت ولی عصر مهدی آل محمّد عجل اللّه تعالی فرجه موافقت با نظر و عقیده امامیه اثناعشریه دارد و عجب آنکه در کتاب ابطال الباطل که ردّ بر نهج الحق علامه حلی قدس سرّه (یعنی رد بر شیعیان نوشته) کلماتی در فضائل و مناقب اهل بیت طهارت دارد که از جمله اشعاری در مدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره بحضرت مهدی و ظهور آن حضرت مینماید که بمناسبت مقام ذکر مینمائیم که گوید

سلام علی المصطفی المجتبی

سلام علی السیّد المرتضی

سلام علی سیّدتنا فاطمهٔ

من اختارها اللّه خیر النساء

سلام من المسک انفاسه

علی الحسن الالمعیّ الرضا

سلام علی الاورعی الحسین

شهید یری جسمه کربلا

سلام علی السیّد العابدین

علی بن الحسین الزّکی المجتبی

سلام علی الباقر المهتدی

سلام علی الصّادق المقتدی

سلام علی الکاظم الممتحن

رضیّ السجایا امام التقی

سلام علی الثامن المؤتمن

علیّ الرضا سید الاصفیاء

سلام علی المتّقیّ التّقی

محمّد الطیّب المرتجی

سلام علی الالمعیّ النّقی

علیّ المکرم هادی الوری

سلام علی السیّد العسکریّ

امام یجهز جیش الصّفا

سلام علی القائم المنتظر

أبی القاسم الغر نور الهدی

سیطلع کالشّمس فی غاسق

ینجیه من سیفه المنتفی

تری یملأ الارض من عدله

کما ملأت جور أهل الهوی

سلام علیه و آبائه

و انصاره ما تدوم السماء

ما حصل کلام بمقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه أئمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها، بنام امام دوازدهم که میرسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار مینماید که او است قائم منتظر که کنیه مبارکش ابو القاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را پر از عدل و داد کند هم چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد.

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند بسفسطه بازی و مغلطه کاری و دروغ‌سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل اللّه تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیر المؤمنین علیه السّلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت

صلی الله علیه و آله بوده و غیبت او از جعلیات شیعه نیست بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند همین مقدار از اخبار من باب نمونه کافیست.

و الا ـ اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علماء عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد.

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند بکتاب (کشف الاستار) تألیف علامهٔ المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سرّه القدوسی و کتاب (المهدی) که بقلم سید جلیل و عالم نبیل حجهٔ الاسلام مرحوم سید صدر الدین صدر رضوان اللّه علیه نزیل دار العلم قم که مبسوطا از کتب اکابر علماء عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیّع فرمودند.

در اینجا بیادم آمد خبر پرفائده‌ای که علاوه بر فضائل و مناقب مولی الموحدین امیر المؤمنین علی ابن أبی طالب علیه الصلاهٔ و السلام ذکری از حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه و ظهور آن حضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصهٔ آن حدیث را یادآور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده‌اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد.

حدیث عجیبی در فضائل علی علیه السلام و اشاره بحضرت مهدی علیه السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ ینابیع المودهٔ از ابو المؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم بسند خودش از عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل مینماید که گفت در روز خیبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم را بعلی بن أبی طالب داد و خداوند بدست آن حضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم بمردم شناسانید علی را باین عبارت که:

انه مولی کلّ مؤمن و مؤمنهٔ و قال له أنت منّی و انا منک و انت تقاتل علی التّاویل کما قاتلت علی التنزیل و انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی و انا سلم لمن سالمک و حرب لمن حاربک و أنت العروهٔ الوثقی و أنت تبیّن ما اشتبه علیهم من بعدی و أنت امام و ولیّ کلّ مؤمن و مؤمنهٔ بعدی و انت الذی انزل الله فیه و اذان من اللّه و رسوله الی النّاس یوم الحجّ الاکبر و انت الاخذ بسنّتی و ذاب البدع عن ملّتی و انا اوّل من انشق الارض عنه و انت معی فی الجنّهٔ و اوّل من یدخلها انا و انت و الحسن و الحسین و فاطمهٔ و ان اللّه اوحی الیّ ان اخبر فضلک فقمت به بین الناس و بلغتهم ما امرنی اللّه بتبلیغه و ذلک قوله تعالی (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ) الی آخر الآیهٔ.

آنگاه فرمود:

یا علی اتّق الضغائن الّتی هی فی صدور من لا یظهرها الّا بعد موتی اولئک یلعنهم اللّه و یلعنهم اللّاعنون، ثمّ بکی صلی الله علیه و آله و قال أخبرنی جبرئیل أنّهم یظلمونه بعدی و انّ ذلک الظّلم یبقی حتّی اذا قام قائمهم، و علت کلمتهم و اجتمعت الامّهٔ علی محبّتهم و کان الشّانی لهم قلیلا و الکاره لهم ذلیلا و کثر المادح لهم، و ذلک حین تغیّرت البلاد و ضعف العباد و الیأس من الفرج، فعند ذلک یظهر قائم المهدی من ولدی یقوم یظهر الله الحقّ بهم و یخمد الباطل باسیافهم و یتّبعهم النّاس راغبا الیهم او خائفا، ثمّ قال معاشر الناس ابشروا بالفرج فان وعد اللّه حقّ لا یخلف، و قضائه لا یرد و هو الحکیم الخبیر و ان فتح الله قریب برای خاتمه مطلب خبری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین ظهور حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه مینمائیم و این خبری است که شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از محدث فقیه شافعی ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من أنکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل علی محمد صلّی اللّه علیه و سلم

حملات کسروی بدین مقدس اسلام و جواب آن

نه گمان رود که این مرد دیوانه مرموز فقط حملاتی بعالم تشیّع داشته بلکه در (پیرامون اسلام و) سایر مؤلفاتش حملات شدیدی باصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه آن دارد تا آنجا که می‌نویسد دین اسلام امروز مردود است و طریقه منحوسه خود را (پاک دینی) نام نهاده و پیروی از آن را از امر حیاتی و لازم میداند.

مثلاـ نوشته چون جمعی از مسلمانان عامل بقوانین دین اسلام نیستند یا تابع قوانین اروپائی شدند معلوم میشود که این دین ارزش خود را از دست داده باید عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند (پاک دینی) مرا بپذیرند چه آنکه من برانگیخته و برای سعادت این ملت آمدم؟!! مغز و کلّه این مرد مرموز آن قدر خالی و گندیده بود و نمیفهمید (یا میفهمید و عمدا سهو میکرد یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید) که اگر مرضی و بیماران بدستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب فاسد و از کار افتاده و ارزش خود را از دست داده باید طبیب و دکتر را عوض نمود بلکه باید بوسائل مختلفه مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند آنگاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز خیّال خیال میکرد که اگر مردم قانون مقدّس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپائی شدند دلیل بر نقص قانون مقدّس اسلامست؟ و حال آنکه اینطور نیست.

اگر مریضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است قطعا نه چنین است بلکه این نقص باولیای امور بر میگردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نماید بحال بیماران که دستورات دکتر از دوا و غذا و پرهیز و غیره هر یک بموقع خود عملی گردد و الا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال میکنند هر چند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران و سرگردانند و غالبا گرفتار شیادها شده جان خود را از دست میدهند.

نوشته است قانون اسلام در هزار سال قبل میتوانست اصلاح امور کند و مملمت‌داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نمیشود مملمت‌داری نمود!!!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز پسندیده است نظر کردن بخاک حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن خارجیها در مملکت او بسیارند ابدا توجهی بقوانین اروپائی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز قانون قرآن مجید حکم‌فرماست بهمین جهت در میان آن مردمان بی‌سواد و برهنه و عریان (از جمیع شئون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سویس که معروف بعدالت و صحت عمل میباشند) هم وجود ندارد.

نوشته است یکی از دلائلی که میرساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمیبرند و حال آنکه در قانون اسلام حکم بقطع ید سارق نموده است.

آن بیچاره بدبخت مانند صدها هزار مردم بی‌فکر و مقلّد غلط گمان کرده و میکنند که هر عملی که مورد پسند اروپائیها قرار گرفت تمام روی قواعد علم و عقل است.

و حال آنکه چنین نیست بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی‌بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم می‌بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند امنیت از مملکت ما رخت بر بسته دزدیهای کوچک و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند.

اولاـ ایمان که اصل و پایه هر چیزیست از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه بمبدا و معاد و ترس از روز حساب دست

بعمل زشت و خیانت بمال مردم و دزدی نزنند.

ثانیا دزدها مطمئنّند اگر برشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند آن هم زندانی که برای آنها بمنزله مدرسه کار است.

چون دزدها را که در حبس مجرد نمی‌برند بلکه عدّه بسیاری از دزدها در یک سالن زندگانی میکنند در تمام مدت حبس بیکارانه نشسته رموز و اسرار دزدی را بیکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده‌ای گردیده باز بجان ملت می‌افتند.

بر فرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند بسایر بلاد میروند ایران نتوانستند عملی کنند بسایر ممالک میروند تغییر صورت و لباس میدهند و باعث بدبختی ملتها میشوند.

چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر بحکم آیه ۴۲ سوره ۵ (مائده) وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّهِ قطع ید عملی میشد دست دزد را میبریدند مانند سابق امنیت مالی برقرار میشد.

بریدن دست دزد اقلا دو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی‌دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد بدست بریده او نگاه کرده او را میشناسند و لو بهر صورت و لباس درآید از او اجتناب مینمایند و دیگر احتیاجی بپلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملا دوری مینمایند بهمین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر می‌افتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون میدانند دست عزیزشان حتما قطع میشود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل حیاتشان در معرض خطر و حکم اعدام درباره آنها جاری میگردد قطعا بدنبال چنین عمل شنیع ننگینی نمیروند.

بالنتیجه مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل میشود چنانکه در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی میشود دزدی ابدا وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمی‌برند دزدیهای علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است اجراء بنمایند تا نتیجه بگیرند عمل نکردن بقوانین اسلام مایه بدبختی و بیچارگی است.

اسلام بذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

اگر مسلمانان مانند بیماران خود سر تنبل و تن‌پرور و جاهل شدند چه ربطی باصل دین دارد قرآن مجید مردم را امر بکار نموده امر بتدبر و تفکر و تعقل نموده سعی و عمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است.

قانون مجری میخواهد در ازمنه سالفه اجراء قانون میکردند عملی میشد امروز هم بکنند عملی خواهد شد چنانچه حجازی‌ها عمل مینمایند و نتیجه میگیرند این خود حجّتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره‌ای اجراء شود عملی میباشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانونگذاری که بتواند بظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمیباشد پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحه آن را ببینند.

مثلا یکی از احکام مهمه اجتماعیه اسلامیه حلّیّت بیع و شراء و حرمت ربا است چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح مینماید و صریحا میفرماید أحل اللّه البیع و حرّم الربا

چون ربا ایجاد تنبلی مینماید و باعث تمرکز سرمایه‌ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم میباشد حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیّت معاملات ربوی را معمول داشتند و بنگاه‌ها و مؤسسه‌های ربوی ایجاد نمودند، مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند؟ بدلیل آنکه مردم هواپرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند.

آیا عملیات یک دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب بر طرف شدن حکم مسلّم الهی و حلّیت ربا گردد، دولتها و ملتها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد.

مثلا یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم پیروی نمودند (بعقیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران‌ناپذیر افتند (چنانچه افتاده‌اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ولی برانگیخته‌ای که خود معتاد باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده هر اندازه دانا هم باشد نمیتواند پی بمضراتش ببرد.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی بر خلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد میزنند و از آثار آن بی‌خبرند نمیتوانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنها را عملی نمیدانند.

و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعا اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیاء امور محو ظواهر نمیگردیدند و تحت تأثیر غربیها قرار نمیگرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی مینمودند مخصوصا باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار میدادند میدیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار میشد چنانچه در آیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُولِي الْأَلْبابِ چنانچه هشتصد سال تمام اولیاء امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند گوی سبقت را از همگنان ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غربیها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتم من بقدر فهم تو است

مردم اندر حسرت فهم درست در اینجا حرف بسیار است بگذارم و بگذرم میترسم چنانچه جلو قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم مانند مقدمه ابن خلدون طولانی و کتاب علی‌حده گردد و از وضع مقدمه‌نویسی خارج بهمین مقدار که طولانی شد ناچار و بی‌اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت میخواهم.

ولی در خاتمه ببرادران جوان عزیزم توصیه مینمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمائید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدا بخیال صدا نروید هر کس راجع بدین مقدس اسلام و مذهب حقّه تشیّع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود بروید از اهلش که علماء و مبلغین پاک میباشند سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید.

بازیگران و دین‌سازان شما را فریب ندهند زیرا آنها اشخاصی هستند که میخواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار بلکه استحمار بیگانگان وارد کنند.

لـذا سعی میکننـد با جملات فریبنـده اباطیلی را بصورت حق جلوه دهنـد و شـما را بدین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدبین نمایند سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلوگیری از خرافات شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه خود را که تفرقه و جدائی و بدبینی بیکدیگر است بگیرند اسباب حکومت و آقائی بیگانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بـدور خود جمع میکنـد و دست اتحادمان را بهم میدهـد دین و مـذهب است این قبیل اشخاص میخواهند از همین راه بنام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین مسلمانان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس بهر دستی نباید داد دست

آن قـدر بدانیـد که ارباب اباطیل پیوسته بر اباطیل خود لباس حق میپوشانند تا جامعه را فریب داده در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست‌مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند مردمان فهمیده و بیدار باید با حربه عقل و علم و منطق پرده اباطیل را پاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند.

من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

در خاتمه بمقتضای کلام معجز نظام رسول اللّه صلی الله علیه و آله که فرمود من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق

بر داعی مسکین علم و عمـل فرض و واجب بود که از آقایـان دوسـتان و فضـلاء و دانشـمندان و محبّین خانـدان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را بفراخور حال و لیاقت و استعداد مدح و ثنا نمایم تا اقلّ شکرانه عمل را بجای آورده باشم ولی متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی‌آلایش و مایـل بخودنمـائی نبودنـد و مخصوصا از داعی درخواست نمودنـد بلکه جـدّا امر فرمودنـد که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه معامله با مقام ارجمنـد صاحب ولایت نمودنـد فلـذا تقاضای عوض جز از ذات ذو الجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین صـلوات اللّه علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق بی‌نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسئلت مینمایم که توفیق سعادت جاودانی بآنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض در دنیا بتوفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوه مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ابدی اخروی قرار دهد، یرحم الله عبدا قال آمینا

و انـا العبـد الفـانی محمـد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی چون گراور نمودن تمام جرائـد و مجلات موجب ضـخامت کتاب و مصـرف بسیار میشد لازم دانسته من باب نمونه دو صفحه اول مجله (درّ نجف) را که بمدیریت جناب ابو البشیر سید عنایت علی شاه عنایت النقوی البخاری دامت فیوضاته رئیس انجمن اثناعشریه سیالکوت (پنجاب) انتشار یافته گراور و حقیقت را بارز و ضمنا تقدیر از الطاف بی‌شائبه ذوات مقدسه و مردان پاک آن صفحات نموده و وظیفه حق‌شناسی و شکرانه نعم را انجام داده باشم.

آغاز سفر و مجلس مناظره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی‌ام عمر خود را طی می‌نمودم پس از تشرف بعتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سـلام اللّه علیهم أجمعین از طریق هندوسـتان عازم عتبه‌بوسی امام هشتم مولانا أبو الحسن الرّضا حضرت

علی بن موسی علیه و علی آبائه و اولاده أئمّة الهدی آلاف التحیّة و الثناء گردیده.

پس از ورود بکراچی و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود بر خلاف انتظار خبر ورود داعی را جرائد مهمّه نشر دادند. دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از أقصی بلاد هند مطّلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند بحکم اجبار اجابت دعوات نموده بدهلی و آگره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار و لپور و کویته و سایر شهرها رفته و در هرکجا که وارد میشدم با تجلیلات بی‌سابقه ملّی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای أدیان و مذاهب باب مناظرات باز.

از جمله مجالس مهم مناظره‌ای بود که با علماء هنود و براهمه در شهر دهلی با حضور گاندی پیشوای ملّی هند واقع شد که در جراید مفصلا درج گردید بحول و قوه پروردگار متعال و توجهات خاصّه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله موفقیت با داعی و حقانیت دین مقدّس اسلام و مذهب حقّه جعفریّه را ثابت نمودم.

آنگاه از طرف انجمن اثناعشریه شهر (سیالکوت) بریاست جناب ابو البشیر سید عنایت علی شاه نقوی مدیر محترم نامه هفته‌گی (درّ نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمّد سرور خان رسالدار فرزند مرحوم رسالدار محمّد اکرم خان و برادر کلنل محمّد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب میباشند که در سالهای ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت رئیس اداره عدلیّه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدم.

چون خبر ورود داعی به پنجاب بوسیله جرائد منتشر شد با جدّیت و اصراری که برای حرکت بسمت ایران داشتم از اطراف و اکناف پیوسته نامه‌های دعوت میرسید مخصوصا از طرف حجّة الاسلام جناب آقای سید علی رضوی لاهوری مفسّر سی جلد تفسیر معروف (لوامع التنزیل) از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور میباشند داعی را وادار که پیوسته در حرکت و بزیارت اخوان مؤمنین نائل میگردیدم.

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند بپیشاور که آخرین شهر مهم سر حدّی پنجاب بافغانستان میباشد دعوت شدم.

باصرار جناب محمّد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کاملا نمیدانستم در هیچ یک از بلاد هند منبر نرفتم ولی چون اهالی پیشاور عموما زبان پارسی را بخوبی میدانند) اجابت نموده عصرها در امام باره (حسینیّه) مرحوم عادل بیک رسالدار مجلس مهمّی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه اداء وظیفه مینمودم.

چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنّن هستند لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها و در اثبات امامت بیشتر دقّت و صرف وقت مینمودم.

لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ میشدند تقاضای مجلس خصوصی نمودند چند شبی تشریف می‌آوردند در منزل و ساعاتی بمباحثات میگذشت.

یک روز که از منبر فرود آمدم خبر دادند که دو نفر از اکابر علماء کابل از ضلع ملتان بنام حافظ محمد رشید و شیخ عبد السّلام وارد و تقاضای ملاقات نمودند وقت دادیم ده شب پی‌درپی بعد از نماز مغرب می‌آمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالبا به ۶ و ۷ ساعت میکشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم) وقتمان بمباحثات و مناظرات میگذشت و در پایان شب آخر شش نفر از رجال و ملّاکین و اصناف محترم اهل تسنّن مذهب حقّه تشیّع را اختیار نمودند.

و چون چهـار نفر از مخبرین جرائـد و مجلّات مهمّه با حضور قریب دویست نفر از رجال محترمین فریقین (شـیعه و سـنّی) مناظرات و مقالات طرفین را می‌نوشـتند و روز بعد در جراید و مجلّات نشر میدادند، داعی از روی جرائد و مجلّات و مقالات و گفتارهای شبانه را یادداشت نموده اینک آن مقالات و مناظرات است بنظر قارئین محترم میرسد فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور آنچه بنظر محترم اهـل ادب میرسـد خورده بـداعی نگیرنـد چه آنکه در موقع مناظره احـدی توجه بالفاظ و زیبائی گفتار نـدارد بلکه تمام توجه بمعانی و حقایق است تغییری در رونوشت جرائد نداده بلکه عین آنچه نوشته شده بنظر محترمتان میرسد:

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمّه محقّقین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

مجلس مناظره:

دولت منزل جنـاب آقـای میرزا یعقوب علی خـان قزلبـاش که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودنـد چون وسـعت کامل داشـت بعلاوه برای پـذیرائی جمعیّت بسـیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شـد که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آن همه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند.

جلسه اول لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵

شروع جلسه

آقای حافظ محمد رشـید و شـیخ عبد السّلام و سید عبد الحیّ و عدّه‌ای دیگر از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدنـد زیاده از حـد با آنها گرم گرفته و با روی خوش و خندان از واردین محترم پذیرائی نمودیم گرچه آنها خیلی گرفته و ملول بودنـد ولی چون داعی نظر خصوصـی و تعصّب و عناد جاهلانه نداشـتم بوظیفه اخلاقی خود عمل می‌نمودم در حضور جمع کثیری از محترمین فریقین (شـیعه و سنّی) مـذاکرات شـروع شـد طرف صـحبت رسـما جنـاب حافظ محمـد رشـید بودنـد گاهی هم دیگران با اجازه وارد صـحبت میشدند و در جرائد از داعی بنام «قبله کعبه» که از القاب مهمّه مرسومه روحانیت در هندوسـتان اسـت تعبیر نموده ولی در این صـفحات یـاد داشت این کلمه را تغییر داده از خود بـداعی و از جنـاب حافـظ محمـد رشـید به «حافظ» تعبیر میکنیم.

حافظ: قبله صاحب از زمان تشریف فرمائی شما بپیشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیار شده چون بر ما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم اینست که طی طریق نموده برای رفع شـبهات بپیشاور آمـده و امروز را در امام‌باره کاملا مستمع کلمـات و بیانـات شـما بودیم سـحر بیانـات شـما را بیش از آنچه شـنیده بودیم دیـدیم امشب هم بفیض ملاقات نائل آمـدیم چنانچه میل داشته باشید وارد صحبت شویم و قدری با شما صحبت اساسی نمائیم.

داعی: با کمال میل برای اصـغای کلمات و فرمایشاتتان حاضرم ولی بیک شرط که آقایان لطفا دیده تعصّب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حلّ شبهات صحبت کنیم مجادلات و تعصّبات قومی را بکنار بگذاریم.

حافظ: فرمایش شـما بسیار بجا است بنـده هم یک شـرط دارم امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیما بین از دلائل قرآنیه تجاوز ننمائیم.

داعی: این تقاضـای شـما مورد قبول عقلاـء و علمـاء نمی‌باشـد یعنی علما و عقلا مردود است برای آنکه قرآن مجیـد کتاب مقدّسـی

است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالیه آن محتاج ببیان مبیّن است و ما ناچاریم در اطراف کلّیّات قرآن مجید باخبار و احادیث معتبره استشهاد نمائیم.

حافظ: صحیح است فرمایشی است متین ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبار و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم و نیز برای آنکه ملعبه دیگران واقع نشویم از تندی و عصبانیت خودداری نمائیم.

داعی: اطاعت میشود بسیار کلام بجائی فرمودید از اهل علم و دانش مخصوصا مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب برسول اللّه را دارم سزاوار نیست که بر خلاف سیره و سنّت جدّ بزرگوارم رسول اللّه صلی الله علیه و آله که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب بآیه شریفه و انک لعلی خلق عظیم بوده و بر خلاف دستور قرآن مجید عمل نمائیم که میفرماید: ادع الی سبیل ربك بالحکمۀ و الموعظۀ الحسنۀ و جادلهم بالتی هی أحسن

حافظ: ببخشید چون انتساب خود را برسول اللّه صلی الله علیه و آله ضمن گفتارتان بیان نمودید و همین طور هم معلوم و مشهور است ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید برای مزید بینائی ما شجره نسب خود را بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی میشود.

تعیین نسبت خانوادگی

داعی: نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی الکاظم علیه السّلام برسول اللّه صلی الله علیه و آله منتهی میشود بدین طریق:

محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم (بحر العلوم) بن حسن بن اسماعیل المجتهد الواعظ بن ابراهیم بن صالح بن ابی علی محمد بن علی (المعروف بالمردان) بن ابی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین) حسین بن ابی علی حسن بن محمد بن فتح اللّه بن اسحاق بن هاشم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی الفتیان بن عبد اللّه بن الحسن بن احمد (ابی الطیّب) بن ابی علی حسن بن ابی جعفر محمد الحائری «نزدیک کرمان» بن ابراهیم الضریر «المعروف بالمجاب» بن امیر محمد العابدین امام موسی الکاظم بن امام جعفر الصادق بن امام محمد الباقر بن امام علی زین العابدین بن امام أبی عبد اللّه الحسین «سید الشهداء» الشهید بالطف بن امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیهم السّلام.

حافظ: این شجره‌ای که بیان نمودید منتهی میگردد بأمیر المؤمنین علی کرّم اللّه وجهه در حالتی که شما خود را منتسب برسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم خواندید حقا با این سلسله نسب میبایستی خود را از اقرباء رسول اللّه بخوانید نه اولاد آن حضرت زیرا اولاد کسیست که از ذریّه و نسل رسول اللّه باشد:

داعی: نسب ما برسول اللّه صلی الله علیه و آله از طرف حضرت زهراء صدّیقه کبری فاطمه سلام اللّه علیها میباشد که والده ماجده حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام است.

حافظ: عجب است از شما که اهل علم و اطلاع هستید این قسم تفوّه بنمائید چون خود میدانید که عقب و نسل آدمی از طرف اولاد ذکور است نه اناث و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عقب از ذکور نبوده است پس شما نوه و از دخترزادگان رسول خدا هستید نه اولاد آن حضرت.

داعی: گمان نداشتم آقایان محترم لجاج در کلام نمائید و الّا در مقام جواب بر نمی‌آمدم.

حافظ: بر صاحب اشتباه شده لجاجی در گفتارم نبوده بلکه واقعا نظرم همین است چنانچه بسیاری از علماء هم با حقیر هم عقیده هستند که عقب و نسل از اولاد ذکور است نه اناث چنانچه شاعر گفته است:

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا

بنو هنّ ابناء الرجال الاباعد

اگر شما دلیلی بر خلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آن حضرت‌اند بیان فرمائید چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود بلکه ممنون هم خواهیم شد.

داعی: دلائل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیار قوی است.

حافظ: متمنی است بیان فرمائید تا مستفیض شویم.

داعی: در ضمن گفتار شما یادم آمد مناظره‌ای که در همین موضوع بین هارون الرشید خلیفه عباسی و حضرت امام همام أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السّلام واقع شد و حضرت جواب کافی به هارون دادند که خودش تصدیق نمود.

حافظ: آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمائید.

سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر در باب ذریه پیامبر

داعی: ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی ملقّب بصدوق که از اکابر علماء و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود نقّاد در علم حدیث و بصیر بحال رجال و در میان علماء قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است که از کتب اربعه شیعه میباشد که بر آنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبر شریفش الی الآن مزار اهالی طهران و واردین است.

در کتاب معتبرش عیون اخبار الرّضا و نیز ابو منصور احمد بن علیّ بن أبی طالب الطبرسی در کتاب احتجاج شرح مناظره را مفصلا نوشته‌اند که حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام فرمود روزی در مجلس خلیفه هارون الرّشید عبّاسی وارد شدم از من سؤالاتی نمود و جوابهائی شنید از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت: کیف قلتم انا ذریهٔ النبی صلی الله علیه و آله و النبی لم یعقب و انما العقب للذکر لا للانثی و انتم ولد البنت و لا یکون له عقب حضرت در جواب او قرائت فرمودند آیه ۸۴ از سوره ۶ (انعام) را وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ آنگاه حضرت بمحل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود به هارون من ابو عیسی یا امیر المؤمنین؟ یعنی کیست پدر عیسی هارون در جواب گفت لیس لعیسی اب یعنی برای عیسی پدری نبوده حضرت فرمودند: انما الحقه الله بذراری الانبیاء علیهم السّلام من طریق مریم و لذلک الحقنا بذراری النبی من قبل امنا فاطمه یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانید او را بذراری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است ما را بذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله از قبل مادرمان فاطمه علیها السّلام.

و امام فخر رازی در ص ۱۲۴ جلد چهارم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه در مسأله پنجم گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه رسول اللّه میباشند برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده (و پدری برای عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادر است همچنین حسنین از طرف مادر ذریه رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشند کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجّاج بهمین آیه استدلال نمود.

آنگاه فرمود آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هارون عرض کرد بیان کن حضرت قرائت فرمودند آیه شریفه مباهله را که آیه ۵۴ از سوره ۳ (آل عمران است) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ آنگاه فرمود احدی ادعا ننموده است که در موقع مباهله بامر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء مگر علیّ بن أبی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را پس چنین مستفاد

میشود که مراد از انفسنا علیّ بن أبی طالب است و مراد از نسائنا فاطمه زهراء و مراد از ابنائنا حسن و حسین‌اند که خداوند آنها را پسران رسول خود خوانده است.

همین که هارون این دلیل واضح را شنید بی‌اختیار گفت احسنت یا ابا الحسن پس از این استدلال حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام جهة هارون که حسن و حسین علیهما السّلام فرزندان رسول خدا هستند ثابت میشود که جمیع سادات فاطمی الی انقراض العالم باین افتخار جلیل مفتخرند و تماما ذراری و اولادهای رسول اللّه‌اند.

دلائل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در شرح نهج البلاغه و ابو بکر رازی در تفسیر خود بهمین آیه و جمله أَبْنائِنا استدلال مینمایند که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند هم چنانکه خداوند در قرآن مجید عیسی را از ذریّه ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم.

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطّالب و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۹۳ صواعق محرقه از طبرانی از جابر بن عبد اللّه انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب از ابن عباس نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله عز و جل جعل ذریهٔ کل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی بن أبی طالب یعنی خدای عزّ و جل ذریّه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن أبی طالب قرار داد.

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب و میر سیّد علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و امام احمد بن حنبل که از فحول علمای شما میباشد در مسند و سلیمان حنفی بلخی در ینابیع الموده نقل مینمایند (با مختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ابنای هذان ریحانتان من الدنیا ابنای هذان امامان قاما او قعدا یعنی این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه من‌اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامانند خواه قائم بامر امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی باب ۵۷ از ینابیع المودّه را مخصوص همین موضوع قرار داده و احادیث بسیاری بطرق مختلفه از علماء بزرگ خودتان از قبیل طبرانی و حافظ عبد العزیز و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری بالفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب از ابو صالح و حافظ عبد العزیز بن الاخضر و ابو نعیم و طبری (و ابن حجر مکی در ص ۱۱۲ صواعق و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در آخر فصل اول بعد از صد باب کفایت الطّالب و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن) نقل نموده‌اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب که گفت انی سمعت رسول الله یقول کلّ حسب و نسب فمنقطع یوم القیمهٔ ما خلا حسبی و نسبی و کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ما خلا بنی فاطمهٔ فانی انا ابوهم و انا عصبتهم.

یعنی شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر حسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه آنها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم. و نیز شیخ عبد اللّه بن محمّد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف این حدیث را از بیهقی و دارقطنی از عبد اللّه ابن عمر از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده. و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت نقلا از طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل مینماید و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۹ باب ۳ الی ص ۴۲ رشفهٔ الصّادی من بحر فضائل بنی النّبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر) در سال ۱۳۰۳ نقل و استشهاد نموده که اولادهای فاطمه علیها السّلام اولاد رسول اللّه صلی الله علیه و آله‌اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود میشود چنانکه محمد بن یوسف گنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب را در جواب همین شعر شاعر اختصاص باین معنی داده که دخترزادگان پیغمبر فرزندان آن

حضرت‌اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده چنانچه صاحب جامع الشواهد نقل نموده.

از این قبیل دلائل بسیار است که ثابت مینماید فرزندان فاطمه صدّیقه سلام اللّه علیها فرزندان رسول اللّه‌اند پس وقتی سلسله نسب ما بحضرت أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام ثابت گردید بنا بر دلائل معتبره‌ای که بیان نمودیم ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخار ما همین معنی میباشد و احدی چنین افتخاری ندارد مگر ذراری رسول اللّه صلی الله علیه و آله چه خوش گوید فرزدق شاعر:

اولئک آبائی فجئنی بمثلهم

اذا جمعتنا یا جریر المجامع

خلاصه احدی از ابناء زمان و مردم دنیا نمیتوانند ببزرگی پدران خود فخر و مباهات کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی میشود بخاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات اللّه و سلامه علیهما.

حافظ: دلائل شما بسیار مکفی و تمام بود قطعا انکار آن را نمی‌نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده ما را مستفیض فرمودید تا رفع این شبهه بزرگ شد.

در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می‌نمود (چون برادران اهل سنّت بطور وجوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم جدا و در موقع فضیلت آن بجا می‌آورند بر خلاف شیعه که تبعا لرسول اللّه و ائمه از آل اطهار علیهم السّلام در جمع و تفریق مختارند) آقایان آماده شدند برای رفتن مسجد و اداء فریضه، بعضی از آقایان گفتند اگر بنای برگشتن و ادامه دادن بمذاکرات است چون رفتن بمسجد و برگشتن خیلی از وقت مجلس گرفته میشود خوبست تا این مجلس برقرار است نماز عشاء همین جا اداء شود فقط آقای سید عبد الحیّ (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگذارند و بر گردند پیش نهاد مورد قبول آقایان قرار گرفت (فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول کشید موقع نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می‌نمودند) در این موقع آقایان باطاق بزرگ دیگر رفتند بعد از أداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت نمودند.

نواب عبد القیوم خان (که یکی از اشراف و ملّاکین اهل تسنّن و مرد کنجکاو و جوینده‌ای بودند) گفتند: قبله صاحب اجازه فرمائید تا آقایان چای میل مینمایند خارج از موضوع بحث مجلس سؤالی دارم بعرض برسانم.

داعی: بفرمائید حاضرم برای استماع.

نواب: سؤال بنده خیلی مختصر است چون مدتها است در دلم بوده که از آقایان با اطلاع شیعیان سؤال نمایم فرصتی بدستم نیامده اینک مقتضی موجود گردیده خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان بر خلاف سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع میخوانند.

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق اداء میفرمود

داعی: اوّلا- آقایان (اشاره بعلماء مجلس) میدانند که در مسائل فرعیه ما بین علماء اختلاف بسیار است چنانچه ائمه اربعه شما هم بسیار اختلاف دارند.

ثانیا اینکه فرمودید عمل شیعیان بر خلاف سنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد امر را بر شما اشتباه نمودند زیرا که آن حضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء مینمودند.

نواب: (رو بعلماء خودشان) آیا چنین است رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بنحو جمع و تفریق اداء می‌نمودند.

حافظ: فقط در سفر و مواقع عذر از قبیل باران و غیره این نوع عمل می‌نمودند برای آنکه امّت در تعب و مشقّت نباشند و الّا در حضر پیوسته بنحو تفریق اداء مینمودند گمان میکنم قبله صاحب اشتباه نمودند سفر را تصور حضر نمودند.

داعی: خبر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم حتّی در روایات خودتان وارد است که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء مینمودند.

حافظ: گمان میکنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید.

داعی: روات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند، گفتگو در روات شما میباشد روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره شما در این باب وارد است.

حافظ: ممکن است اگر در نظر دارید محلّ آنها را معیّن فرمائید.

داعی: مسلم بن حجّاج در باب الجمع بین الصّلاتین فی الحضر در صحیح خود با نقل سلسله روات از ابن عباس نقل نموده که گفت صلی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم الظهر و العصر جمعا و المغرب و العشاء جمعا فی غیر خوف و لا سفر

و نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت صلیت مع النبی ثمانیا جمعا و سبعا جمعا و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در ص ۲۲۱ جزء اول مسند نقل نموده بعلاوه حدیث دیگر که ابن عباس گفت صلی رسول الله فی المدینهٔ مقیما غیر مسافر سبعا و ثمانیا چند حدیث از این قبیل مسلم نقل مینماید تا آنجا که می‌نویسد عبد اللّه ابن شقیق گفت روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه میخواند و صحبت مینمود تا آنکه آفتاب غروب کرد ستاره‌ها ظاهر شد صدای مردم برخاست الصلاهٔ الصلاهٔ ابن عبّاس اعتنا نکرد در همان حین مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت الصلاهٔ الصلاهٔ ابن عبّاس گفت أ تعلمنی بالسنهٔ لا امّ لک رأیت رسول الله جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء عبد اللّه گوید از این کلام در دل من خدشه‌ای پیدا شد رفتم از ابو هریره سؤال نمودم تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفته.

و نیز بطریق دیگر از عبد اللّه بن شقیق عقلی نقل مینماید که وقتی منبر عبد اللّه ابن عباس طول کشید تا هوا تاریک شد مردی سه مرتبه پی‌درپی ندا در داد الصلاهٔ ابن عباس متغیّر شد گفت لا امّ لک أ تعلمنا بالصلاهٔ و کنا نجمع بین الصلاتین علی عهد رسول الله

و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است در ص ۲۶۳ جزء اول شرح موطاء مالک در باب جمع بین الصّلاتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل مینماید که در بصره ابن عباس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع میخواند بدون آنکه بین آنها فاصله و چیزی بوده باشد و میگفت رسول خدا این قسم نماز اداء مینمود (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء جمع مینمود).

و نیز مسلم در صحیح و مالک در باب جمع بین الصّلاتین موطاء و امام احمد بن حنبل در مسند با نقل سلسله روات از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت صلی رسول الله الظهر و العصر جمعا بالمدینهٔ فی غیر خوف و لا سفر ابو زبیر گوید از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع مینمود نماز را سعید گفت همین سؤال را من از ابن عباس نمودم گفت اراد أن لا یحرج احدا من امته یعنی برای آن جمع مینمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشند.

و نیز در چند خبر نقل مینمایند که ابن عباس گفت جمع رسول الله بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء فی غیر خوف و لا مطر اخبار در این باب بسیار نقل نموده‌اند ولی واضح‌تر دلیل بر جواز جمع همین تعیین ابواب است بنام جمع بین الصّلاتین و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از ادلّه جواز جمع باشد مطلقا و اگر غیر از این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و بابی در سفر باز مینمودند پس این روایات منقوله در صحاح و سایر کتب معتبره شما مربوط بجواز در سفر و حضر است.

حافظ: چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمیباشد.

داعی: اولا وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند کفایت مینماید هدف و مقصد ما را.

ثانیا آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده‌اند در صحیح خود آورده منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع

بین الصّلاتین است بمحل دیگر انتقال داده چنانچه (باب تأخیر الظهر الی العصر من کتاب مواقیت الصلاة) و (باب ذکر العشاء و العتمة) و (باب وقت المغرب) را مطالعه و مورد دقت قرار دهید تمام این احادیث جمع را مشاهده میفرمائید.

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصّلاتین عقیده جمهور علماء فریقین است در حالتی که اقرار بصحت این احادیث در صحاح خود نموده‌اند.

چنانچه علّامه نووی در شرح صحیح مسلم و عسقلانی و قسطلانی و زکریّای انصاری در شروحی که بر صحیح بخاری نوشته‌اند و زرقانی در شرح بر موطاء مالک و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصا حدیث ابن عباس اعتراف بصحّت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت در حرج و مشقّت نباشند نموده‌اند.

نواب: چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بر عمل بجمع رسیده باشد ولی علماء در حکم و عمل بر خلاف آن رفتار نمایند.

داعی: فقط اختصاص باین موضوع ندارد بعدها خواهید فهمید که نظائر بسیار دارد در این موضوع بخصوص هم آقایان فقهاء اهل تسنّن یا جهة قصور افکار و یا جهة دیگری که من نمیفهمم آن احادیث معتبره را تأویلات بارده بر خلاف ظاهر آنها نموده‌اند از قبیل آنکه گویند شاید این احادیث ناظر بموقع عذر باشد مانند ترس و خوف و نزول باران و گل که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک و امام شافعی و عدّه‌ای از فقهاء مدینه بآن تأویل فتوی داده‌اند.

و حال آنکه این عقیده را رد مینماید حدیث ابن عبّاس که صریحا میگوید من غیر خوف و لا مطر، یعنی بدون ترس و نزول باران نماز را جمع میخواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته‌اند که شاید هوا ابر بوده و وقت را نشناختند و همین که نماز ظهر را تمام نمودند ابر بر طرف گردید دیدند وقت عصر است نماز عصر را خواندند لذا جمع شد بین الظهر و العصر.

گمان نمیکنم باردتر از این تأویل یافت شود گویا تأویل کنندگان فکر نکردند که نمازکننده رسول اللّه صلی الله علیه و آله است و برای رسول خدا بود و نبود ابر اثری نداشته چه آنکه علم آن حضرت مربوط باسباب نبوده بلکه محیط بر تمام اسباب و آثار بوده است. و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی در دست ندارند که چنین امری واقع شده باشد بطلان این تأویل ثابت میگردد بجمع نماز مغرب و عشاء که در آنجا وجود ابر و بر طرف شدن آن اثری ندارد علاوه بر آنکه خلاف ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عبّاس (حبر امت) صراحت دارد که خطابه آن جناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند الصلاة یعنی یادآوری نمودند که ستاره‌ها ظاهر و وقت نماز گردیده مع ذلک عمدا نماز مغرب را بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم اداء نمود و ابو هریره هم تصدیق این عمل را نموده که رسول اللّه صلی الله علیه و آله بدین قسم عمل نموده، البته این نوع تأویلات در نزد ما مردود است بلکه علماء بزرگ خودتان هم رد نموده و تأویلات را بر خلاف ظواهر احادیث دانسته‌اند، چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر علماء خودتان در (تحفة الباری فی شرح صحیح البخاری) در باب صلاة الظّهر مع العصر و المغرب مع العشاء در آخر ص ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علّامه قسطلانی در ص ۲۹۳ جزء دوم (ارشاد السّاری فی شرح صحیح البخاری) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جمّ غفیری از محققین علماء خودتان آورده‌اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقیّد بودن بآنکه حتما باید تفریقا اداء نمود ترجیح بلا مرجّح و تخصیص بلا مخصّص است.

نواب: پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم افتاده و با نظر عداوت بیکدیگر مینگرند و قدح در اعمال هم مینمایند.

داعی: اولا ـ اینکه فرمودید دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم مینگرند مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما جماعت شیعیان به هیچ یک از علماء و عوام برادران اهل تسنّن بچشم حقارت و یا عداوت نظر

نمی‌نمائیم بلکه آنها را برادران مسلمان خود میدانیم و بسیار متأسفیم که چرا تبلیغات بیگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جنّ و انس در قلوب برادران اهل تسنّن مؤثر افتد تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جهۀ قبله و کتاب و نبوت و عمل بجمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترک کبائر و معاصی با آنها شریک‌اند رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی بآنها بنگرند.

ثانیا فرمودید این اختلاف از کجا آمده از سوز دل عرض مینمایم، آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد، اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا سرچشمه گرفته شاید ان شاء اللّه در شبهای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه باصل حقیقت گردید.

ثالثا راجع بنماز جمع و تفریق آقایان فقهاء اهل تسنّن اخبار معروضه را که دلالت بر رخصت و جواز دارد مطلقا در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت نقل نموده ولی نمیدانم بچه جهۀ تأویلات بارده مینمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جائز نمیدانند.

بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقا منع جمع مینمایند با عذر و بدون عذر سفرا ام حضرا.

و اما سایرین از شافعیها و مالکیها و حنبلی‌ها با اختلافاتی که در جمیع اصول و فروع دارند در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غیرهم اجازه داده‌اند.

ولی فقهاء شیعه تبعا للائمۀ الطاهرین من آل محمّد علیهم السّلام که بنا بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن‌اند حکم بجواز جمع مینمایند مطلقا خواه در سفر یا در حضر با عذر و یا بی‌عذر بجمع تقدیم و یا جمع تأخیر.

و این جواز با اختیار مصلّی است یعنی نمازگزار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یک جلسه بخواند، و یا ظهر و مغرب را در اوّل وقت فضیلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها اداء نماید مختار است.

و البته از هم جدا و هر یک را در وقت فضیلت خود بجا آوردن افضل از جمع است چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملا ذکر گردیده.

و لکن چون مردم غالبا گرفتار مشاغل و هموم بسیاری هستند و ممکن است بمختصر غفلتی از آنها فوت گردد لذا برای سهولت و رفع عسر حرج (که هدف شارع مقدّس بوده) شیعیان جمع میخوانند بتقدیم یا بتأخیر.

گمان میکنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل تسنّن که با دیده غیظ و غضب بما مینگرند همین مقدار جواب کافی باشد چون مطالب مهم‌تری اصولا در پیش است خوبست برگردیم باصل مذاکرات اولیه زیرا وقتی مطالب مهمه اصولی حل گردید بالتبع فروعات حل خواهد شد.

حافظ: خیلی خوشوقتم که در جلسه اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب و دانستم طرف صحبت ما کسیست که خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملا با اطلاع‌اند همان قسمی که فرمودند بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تعقیب نمائیم.

با اجازه قبله صاحب میخواهم بفهمم که جنابعالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی و هاشمی و دارای چنین نسب پاکی هستید چگونه شد که بایران مرکز مجوس آمدید چنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهیم شد.

سید امیر محمد عابد

داعی: اوّلین مهاجر از اجداد ما بایران حضرت سیّد أمیر محمّد عابد فرزند بلا فصل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السّلام بوده است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف بعابد گردیده در تمام عمر قائم اللّیل و صائم النّهار بوده و بندرت

ایّامی را افطار مینموده و عشق بسیاری بکتابت کلام اللّه مجید داشته و از حقّ الکتابه کلام اللّه بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند.

بقعه مبارکه‌اش الی الحال در شیراز مطاف و مزار عامّه ناس من الاعالی و الادانی میباشد قبّه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آن جناب، شاهزاده اویس میرزا معتمد الدوله ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله عمّ اکرم مرحوم ناصر الدّین شاه قاجار ضریح زیبائی از نقره ساخته و حرم مطهّرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه نماز جماعت آئینه‌کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعه مبارکه دارند و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آن حضرت بوده‌اند درک فیض از مبدء فیّاض مینمایند.

حافظ: علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده.

حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

داعی: بقصد شیراز از حجاز حرکت ننمودند بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام را مأمون الرّشید خلیفه عبّاسی جبرا ولیعهد خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد مدتی بین اخوان با آن حضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود بوسیله نامه از حضور مقدّس حضرت رضا علیه السّلام و خلیفه مأمون الرّشید استیذان نمودند برای حرکت بسمت طوس خلیفه (مکّار و حیّال) حسن استقبال نموده همگی آنها را احضار نمود.

جناب سیّد امیر احمد (شاه چراغ) باتفاق جناب سیّد امیر محمّد عابد (جدّ اعلای ما) و جناب سیّد علاء الدین حسین برادران معظّم و جمع کثیری از برادرزادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا علیه السّلام از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت بطوس در آن زمان غالبا از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقه‌مندان بخاندان رسالت بسادات معظّم ملحق و باتفاق حرکت مینمودند.

می‌نویسند به نزدیک شیراز که رسیدند تقریبا یک قافله پانزده هزار نفری رجالا و نساء تشکیل شده بود مأمورین و حکّام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را بمأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستداران و فدائیهای آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد.

لذا امریّه‌ای صادر نمود بتمام حکّام بلاد که در هرکجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوید و آنها را بسمت مدینه بر گردانید بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید.

قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدّی و مقتدر فوری با چهل هزار لشکر جرّار در (خان زنیان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند همین‌که قافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظّم که حسب الامر خلیفه آقایان از همینجا باید بر گردید حضرت سیّد امیر احمد فرمودند اولا ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السّلام.

ثانیا ما بی‌اجازه نیامدیم از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم. قتلغ خان گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نمائیم.

ممکنست باقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمائید.

جناب سید امیر أحمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند هیچ‌یک حاضر بمراجعت نشدند.

صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطا زنان را عقب قافله قرار دادند.

همین‌که کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف بعمل کشید جنگ شدید خونینی شروع شد

لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عدّه‌ای بالای بلندیها فریاد زدند آقایان اگر به پشت گرمی علی بن موسی ولیعهد خلیفه جنگ میکنید الان خبر رسید که ولیعهد وفات کرد یک مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند.

لذا جناب سیّد امیر أحمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه بشیراز رهسپار گردیدند جناب احمد فرمودند چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدّل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان همان شبانه باطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق‌شدگان همان نهضت هستند).

ولی جناب أمیر احمد و سیّد امیر محمّد عابد و سیّد علاء الدین حسین بشیراز وارد و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه‌ای تنها بعبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد شاه چراغ و جنگ و شهادت او

جناب سیّد امیر احمد (معروف بشاه چراغ) که بعد از حضرت رضا علیه السّلام در علم و زهد و ورع و تقوی سرآمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی الکاظم علیه السّلام بوده که آن حضرت در زمان حیات باغستانی بنام سریّه که هزار دینار خریداری نموده بودند بآن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التّعظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند.

وقتی بشیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محلّه سردزک (همین مکان که الان بقعه و بارگاه آن حضرت است) پنهان و شب و روز را بعبادت میگذرانیدند.

از طرف قتلغ خان (والی فارس) مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظّم گماشتند تا بعد از یک سال جناب سید امیر احمد را یافتند خبر بحکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جناب احمد با آن قوم دغا بعنوان دفاع از خود جنگ نموده یک تنه با یک شهر مخالف چنان دفاعی بکار برده و شجاعتی بخرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ میباشد.

عاقبت چون دیدند از عهده‌اش بر نمیآیند از طرفی خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه‌ای شدند که پناهگاه آن حضرت بود و هر وقت از جنگ خسته میشد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده بحمله میپرداخت.

در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارکش زیر توده‌های خاک پنهان شد خبر قتلش معروف و آن خانه خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموما (باستثنای عدّه قلیلی) از مخالفین بودند).

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود ذیجود اتابک ابو بکر بن سعد مظفّر الدّین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی و شش سال دوره سلطنت خود بزهّاد و عبّاد و علماء و فضلاء تعظیم بسیار می‌نمود و در ترویج شریعت مطهّره اسلامیّه سعی بلیغ داشت.

نظر بفحوای کلام الناس علی دین ملوکهم وزراء و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر بشعائر اسلام بودند از جمله وزراء و مقربان دربار اتابک مظفّر الدّین امیر مقرّب الدّین مسعود بن بدر الدّین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت فلذا امر کرد آن تلّ زباله دان را که وسط شهر شیراز را بصورت بدی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه خراب شده عمارت بزرگی برپا کنند عمله‌جات بسیاری بکار افتادند خاکها و زباله‌ها را بخارج شهر میبردند.

روزی در اثناء کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تغیّر و تبدّل با فرق شکافته زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته خبر

بوزارت خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند.

پیدا شدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرّف او شد حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود العزة لله احمد بن موسی با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید أمیر احمد بن موسی الکاظم علیه السّلام امام زاده واجب التعظیم شهید است که تقریبا بعد از چهار صد سال باین طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نموده با احترام بسیار در حضور علماء و بزرگان جسد شریف را بخاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابک وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحاق بن محمود شاه بود مادر شاه ملکه تاشی‌خاتون که بانوئی جلیله خیّره صالحه بوده بقعه مبارکه آن حضرت را تعمیری عالی نموده و گنبد بسیار زیبائی بر آن قبر برافراشت و قصبه میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و گلاب میمند معروف جهان است.

سید علاء الدین حسین

و جناب سیّد علاء الدّین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکاظم که با برادر بزرگوارش بشیراز آمدند در گوشه‌ای پنهان و شب و روز بعبادت مشغول در آن نزدیکی قتلغ خان را باغی وسیع بوده روزی حضرت در گوشه آن باغ تفرّج می‌نموده که آن حضرت را شناختند همانجا شهیدش نمودند در حالتی که قرآنی در دست مبارکش بوده زیر خاک پنهان گردید.

سالها گذشت قتلغ مرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سیّد بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان مینمودند جسد خون‌آلود جوان مقتولی تر و تازه از زیر خاک نمایان شد کأنّه او را تازه کشته‌اند در حالتی که یک دست قرآن مجید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سیّد علاء الدّین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است در آن باغ او را دفن نمودند و قتلغ خان بر قبر او بقعه‌ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه بزیارت امامزادگان معظّم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنائی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارکه وقف نمود و بعد از فوت خودش را هم در همان آستانه مقدّسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمّت زیبائی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها میباشد.

بعضیها گویند این سیّد بزرگوار عقیم و بلا نسل بوده است و بعضی گویند صاحب نسل بوده ولی بعدا منقرض گردیده و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عفیفه صالحه بوده چنانچه در عمدة الطالب فی انساب آل أبی طالب ثبت است و برخی گویند اولاد ذکور داشته است.

ابراهیم مجاب

و اما جناب سید امیر محمّد عابد که در گوشه انزوا اشتغال بعبادت داشت تا بأجل طبیعی از دنیا رفت فرزندان عالیقدر داشته که اهمّ از همه آنها از حیث علم و زهد و ورع و تقوی جناب سید ابراهیم (مجاب) است که از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در بیداری مفتخر بجواب سلام گردیده فلذا معروف شد به (مجاب) بعد از وفات پدر بزرگوارش بعزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصا حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که قبر مبارکش تازه کشف و در آن اوان شهرت تامّی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید.

حافظ: مگر قبر امیر المؤمنین علی کرم اللّه وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده.

داعی: چون شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت معاویه علیه الهاویه و طغیان بنی امیّه اتفاق افتاد و لذا حضرت امیر وصیّت فرمود جسد مبارکش را شبانه محرمانه دفن نمودند و حتّی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاردند فقط عده قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حاضر بودند و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر أعادی مشتبه شود و محلّ قبر آن حضرت را ندانند دو محمل بستند یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکّه معظمه روانه نمودند.

بهمین جهۀ قبر مبارک آن حضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آن حضرت و خواص اصحاب سرّ کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت.

حافظ: جهۀ این وصیّت و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده.

داعی: شاید از ترس بنی امیّه بی‌دین بوده چون مردمان طاغی و یاغی و مبغض مخصوص آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائه ادبی بقبر مبارک آن حضرت بنمایند و این ظلم سرآمد ظلمها میگردید.

حافظ: این چه فرمایشی است مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد بقبر مسلمانی و لو دشمنی هم در کار باشد سوء عملی انجام دهند.

فجایع اعمال بنی امیه

داعی: مگر جنابعالی سیر در تاریخ ننگین بنی امیّه و فجایع اعمال خجالت‌آور آنها ننموده‌اید که از روز اوّلی که این شجره ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمانها بازشد چه ظلمها که ننمودند و چه خونها که نریختند و چه ناموسها که هتک ننمودند این قوم رسوای بی‌همه چیز پابند به هیچ چیز نبودند چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورّخین خودتان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده‌اند.

وقعه شهادت زید بن علی علیه السّلام

مخصوصا علامه مقریزی ابو العباس احمد بن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود (النّزاع و التّخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیّه) فجایع اعمال و افعال آنها را مبسوطا شرح داده که زنده و مرده نمیشناختند برای نمونه دو وقعه مهمّ تاریخی و نشانی کاملی از اعمال فجیعه این قوم رسوا (بنی امیّه) را بعرضتان میرسانم که آقایان تعجّب نکنید و بدانید آنچه داعی میگویم با سند و اساس است.

و آن وقعه مهم شهادت حضرت زید بن علیّ بن الحسین بن علی علیهم السّلام و فرزندش یحیی میباشد که جمیع مورّخین فریقین ثبت نموده‌اند که چون هشام بن عبد الملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسیّ‌القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدّی را گذارد و مخصوصا نسبت به بنی هاشم خود و اتباعش اذیت و آزار را بحدّ اعلی رسانیدند.

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرد شریف عالم عابد زاهد فقیه متّقی بشام نزد خلیفه بتظلّم رفت در (رصافۀ) با هشام ملاقات نمود قبل از اینکه حضرت جهۀ آمدن خود را بیان نماید عوض مساعدت و رسیدگی بکارها و پذیرائی از مهمان تازه وارد آن هم پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله لدی الورود اهانت سختی بآن حضرت نمود و با دشنامهای بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد آن جناب را از دربار خلافت راند.

چنانچه مورّخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در ص ۱۸۱ جلد دوم مروج الذّهب و علّامه مقریزی در النّزاع و التّخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیّه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغۀ و دیگران مفصّلا می‌نویسند که بعد از فحّاشی و ضربات

شدیده وارده و رانده شدن از نزد خلیفه ناچار از شام بکوفه رفت برای بر طرف کردن ظلم نهضتی بر ضدّ امویها تشکیل داد.
یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکر بسیاری بمبارزه برخاست آن جناب با شجاعت و شهامت هاشمی مبارزت مینمود و تمثل باین اشعار میجست.

اذلّ الحیاهْ و عز الممات

و کلا أراه طعاما وبیلا

فان کان لا بد من واحد

فسیری الی الموت سیرا جمیلا

ناگهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست شربت شهادت نوشیده جان بجان آفرین تسلیم نمود جناب یحیی فرزند آن بزرگوار باتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند در کنار شهر وسط نهر آب قبری کندند و دفن نمودند پس از گذاردن لحد آب را در نهر جاری نمودند که دشمنها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجا است.
ولی مفسدین شرّانديش بیوسف خبر دادند فرستاد قبر را نبش نموده بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را از بدن جدا نموده برای هشام بشام فرستادند.
آن نانجیب نااصل ملعون نوشت برای یوسف حاکم کوفه بدن جناب زید را عریانا بدار بیاویزند همین عمل را آن ملاعین اجراء نمودند و در ماه صفر سال ۱۲۱ قمری بدن ذریّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برهنه بدار آویختند چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد پاره تن رسول اللّه بر بالای دار ماند تا سال ۱۲۶ که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان بخلافت رسید امر نمود استخوانهای آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند پس از سوختن خاکسترش را بباد دادند؟!

شهادت جناب یحیی

و همین عمل را این ملعون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهما السّلام در جرجان که از بلاد خراسان است (و الحال گرگان نامیده میشود) نمود چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و در میدان رزم شهید گردید سرش را از بدن جدا و بشام فرستادند بدنش را مانند پدر بزرگوارش بدار آویختند شش سال بر بالای دار ماند؟! که دوست و دشمن بحال آن بزرگوار میگریستند تا ولید بدرک و اصل شد ابو مسلم خراسانی که بر ضدّ بنی امیه بهوا خواهی بنی عبّاس قیام نمود بدن آن ذریّه رسول اللّه را از دار ستم نجات داد و در جرجان (گرگان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.
(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر و بعضی گریستند و بی‌اختیار بر آن ملاعین لعن نمودند).
پس با یک چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه‌ای از آنها ذکر گردید جای تعجّبی نبود که اگر وقت بدستشان می‌آمد با بدن امام بر حق امیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام هم چنین معاملاتی می‌نمودند.
فلذا حسب الوصیّهٔ جنازه آن حضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود تا زمان هارون الرّشید خلیفه عبّاسی که روزی بصحرای نجف که نی‌زار و مرکز آهوان بود بشکار رفت تازیها و فهدها دسته آهوان را تعقیب نمودند آنها بالای تلّ نجف پناه بردند تازیها و فهدها از تل بالا نرفتند چندین مرتبه این عمل تکرار شد یعنی تازیها که عقب میرفتند آهوها پائین می‌آمدند همیکه تعقیب میشدند باز پناه بتل میبردند خلیفه فهمید که باید در این مکان سرّی باشد که تازیها بالا نمیروند فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازیها بدنبال آهوان بالا نمیروند.

پیدایش قبر علی علیه السّلام

پیر گفت سرّش را من میدانم ولی ایمن از گفتن نیستم خلیفه امانش داد گفت خلیفه با پدرم آمدم در بالای این تل زیارت و نماز کرد گفتم اینجا چه چیز است گفت با حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام اینجا بزیارت آمدیم و آن حضرت فرمود اینجا قبر جدّ ما علی بن أبی طالب علیه السّلام است که بزودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا بعلامت قبری رسیدند در آنجا لوحی دیدند که بر آن بخط سریانی دو سطر نقش شده بود ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد بسم اللّه الرّحمن الرّحیم هذا ما حفره نوح النبی لعلی وصی محمد صلّی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع مائهٔ عام هارون احترام کرد و امر داد خاکها را بجای خود ریختند پیاده شد وضو گرفت دو رکعت نمازگزار و گریه بسیاری کرد و خود را بخاک قبر مطهّر غلطانید.

آنگاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمدینه نوشتند و از این قضیّه سؤال کردند حضرت در جواب مرقوم داشتند بلی همان جا قبر جدّ بزرگوارم امیر المؤمنین علیه السّلام است.

هارون امر کرد با سنگ بنائی بر قبر آن حضرت ساختند که معروف شد بتحجیر هارونی این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود مؤمنین از اطراف شدّ رحال نموده بزیارت آن حضرت می‌آمدند فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همین‌که فرصتی بدست آورد از شیراز عازم زیارت شد پس از فراغت از زیارت در کربلای معلی ندای حق را لبّیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جدّ بزرگوارش حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه شمال غربی رواق آن حضرت مزار دوستان است.

اختلاف مدفن علی علیه السّلام

حافظ: گمان میکنم باین محکمی که شما فرمودید قبر مولانا علی کرم اللّه وجهه در نجف نباشد زیرا علماء را در آن اختلاف است بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته‌اند در قبله مسجد جامع کوفه بعضی نوشته‌اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته‌اند در رحبه کوفه بعضی دیگر گفته‌اند در قبرستان بقیع پهلوی قبر فاطمه است در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه‌ای هست بنام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم اللّه وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته بسمت مدینه حرکت دادند جمعی بخیال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه میباشد او را ربوده وقتی گشوده و جسد مبارک آن حضرت را دیدند بکابل آورده در آنجا دفن نمودند و بهمان جههٔ عموم مردم آن بقعه را احترام مینمایند.

داعی: تمام این اختلافات از اثر وصیت آن حضرت پیدا گردید که امر باختفاء نمود که حقیر نخواستم مفصلا شرح دهم چنانچه از امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین هنگام وفات بفرزندش امام حسن فرمود پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع: ۱، در مسجد کوفه ۲، در رحبه ۳، در خانه جعدهٔ هبیره ۴، در غری، تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید.

و البته این اختلاف در میان علماء شماها میباشد که بگفتار اشخاص ترتیب اثر میدهند ولی جامعه علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آن حضرت در نجف اشرف میباشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت.

و اما اینکه فرمودید در نزدیکی کابل مزار علی میباشد بسیار خنده‌آور است و این شهرت کاملا دروغ میباشد و این قضیه بافسانه نزدیکتر است تا بیک خبر صحیح.

و عجب از علمای شما میباشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند حتّی حاضر نشدند که محلّ قبر پدر را از فرزندان او سؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود زیرا که اهل البیت ادری بما فی البیت، بدیهی است فرزندان بمحل قبر و مدفن پدر

آگاه‌تر هستند از دیگران.

اگر هر یک از این شـهرتها صـحت داشت محققا ائمه اطهار بشیعیان خود خبر میدادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نمودند بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص و ترغیب بزیارت آن حضرت در نجف نمودند.

سبـط ابن جوزی در ص ۱۰۳ تـذکره اختلاـف اقوال را ذکر نموده تا آنجا که گویـد و السادس انه علی النجف فی المکان المشـهور الذی یزار فیه الیوم و هو الظاهر و قد استفاض ذلک.

و همچنین سـایر علمـاء شـما از قبیـل خطیب خوارزم در منـاقب و خطیب بغـداد در تاریـخ خود و محمّـد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و فیروزآبادی در لغت نجف در قاموس و دیگران نقل نموده‌اند که مدفن آن حضرت نجف اشرف میباشد.

فرزندان ابراهیم مجاب

خلاـصه بمناسـبت الکلام یجر الکلام از اصل مطلب دور افتادیم پس از وفات حضـرت ابراهیم مجاب در کربلای معلّی از آن جناب سه پسـر قابل لایق باقی مانـد بنام احمـد و محمـد و علی هر سه بعنوان تبلیغ دین جـدّ بزرگوارشان بسـمت ایران که در آن زمان دار العامّه بود حرکت نمودند.

جناب أحمد تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان محمّد و علی عازم کرمان شدند جناب علی ساکن سـیرجان شد (که از توابع کرمان است و تا آن شـهر سـی فرسـنگ فاصـله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال بتبلیغات داشتند.

و جناب محمّـد معروف بحائری تشـریف فرمای کرمان شدنـد و از آن جناب سه پسـر بنام ابو علی الحسن و محمد حسـین الشـیتی و احمـد ماندند و احفاد شـریفی پیدا کردند محمّد حسـین و احمد بکربلا برگشـتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان عمر خود را بپایان رسانیدنـد و قبایل بزرگی از سادات معظّم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروفند از قبیل سادات محترم آل شـیّهٔ و آل فخار که از نسل جناب محمّد حسین الشیتی هستند.

و سادات آل ابو نصر و آل طعمه، خدّام با احترام آستانه قدس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب احمد میباشند.

و جناب ابو علی الحسن بشـیراز تشریف فرما شدند چون اهالی شیراز از متعصّبین عامّه و اهل تسنّن و غالبا ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصـی باهل بیت طهارت داشـتند نتوانستند علنی و بر ملا بنام سیادت جلوه نمایند لذا با لباس عربی در گودالی کنار خندق شهر خانه‌های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند.

خانواده‌های شـیعیان که در محلّه سـردزک شیراز منزل داشتند با امامزاده‌های معظّم رابطه پیدا نمودند امامزاده‌ها هم در خفیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیّه و نشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب ابو علی احمد ابو الطیب فرزند بزرگ آن جناب توسـعه‌ای در امر تبلیغ داد کم کم شـهرتشان زیاد شد و بسیار از مخالفین مستبصـر شده براه حق آمدند جامعه شـیعیان رو بازدیاد گذارد در اثر تبلیغات و اقدامات امام‌زادگان معظّم تشـکیلات مهمّه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات بنام سادات عابدی و مجابی در شیراز برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود باطراف میفرسـتادند و آنی از خـدمات دینی و تبلیغات مذهبی آرام نبودند و دائره تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسـعه پیـدا مینمود تا در زمان دیالمه و دوره سـلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سـلطان محمّد خدابنده) مغول که تشیّع اختیار نمودند و در سلطنت صفویّه که کاملا آزاد شدند خدمات بزرگی بعالم تشیّع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه امامیّه بوسیله این خاندان جلیل بوده.

سادات شیرازی در تهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلی شاه قاجار جدّ اعلای ما مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب ثراه که برجسته‌ترین فرزندان مرحوم سیّد الفقهاء و المجتهدین علّامه کبیر حاج سید اسماعیل مجتهد مجابی بودند در مراجعت از زیارت مشهد مقدّس رضوی که بطهران وارد شدند از طرف شاهنشاه مسلمان علم‌پرور بایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در طهران (پایتخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب الوظیفه دینی مورد قبول آن جناب واقع و چون در آن زمان در طهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیّه بیان مینمودند مجالس تبلیغی مانند امروز معمول و متداول نبود.

فقط در تکایا تعزیه و شبیه‌خوانی بر قرار میشد که مهمتر از همه آن مجالس تکیه دولت شاهنشاهی بود.

فلذا بامر و دستور جناب آقای سید حسن و تأیید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه و تعزیه را مبدّل بمجالس تبلیغات نمودند.

بهمین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در طهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک و مدد شایانی بمجتهدین و مراجع تقلید گردید.

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند بشیراز بوالد ماجد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه و حاج سید عبّاس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح اللّه بطهران آمدند.

نظر بتقاضای اهالی قزوین جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروفند.

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله محراب و منبر بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان اللّه علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله جلیله حقّا بفرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی تنها باندام آن بزرگوار متناسب و برازنده بود که در زهد و ورع و تقوی مشهور جامع معقول و منقول حاوی اصول و فروع نادره زمان و نابغه دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیّت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری که مرحوم بحر العلوم برحمت ایزدی پیوست و در کربلای معلّی میان ایوان میرزا موسی وزیر پشت سر حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید.

تا این زمان ریاست خاندان جلیل با والد ماجد بزرگوارم که حامی شیعه و محیی شریعت ناصر ملت و دین مروج احکام سید المرسلین ثقهٔ الاسلام و المسلمین فرید دهر و وحید عصر حضرت آقا سید علی اکبر دامت برکاته که از طرف مرحوم ناصر الدین شاه قاجار بلقب (اشرف الواعظین) ملقّب گردیده اختصاص یافته.

و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال شهامت و از خودگذشتگی با قدرت و نفوذ نامتناهی خود در پیش‌آمدهای گوناگون و مخصوصا حوادث نیم قرن اخیر و دست‌اندازیهای مختلف روزگار در مقابل اعادی دین و بیگانگان پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدتها نموده و خدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام و جلوگیری از منهیّات و حفظ ظواهر شریعت مطهّره و ابلاغ حقایق و اشاعه معالم مورد تصدیق دوست و دشمن بوده.

بیانات سحرآمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اظهر من الشّمس و مورد توجه خاص و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید در ازمنه مختلف بوده است.

مخصوصا حجج اسلام آیات اللّه العظام مرحمت و غفران پناه مراجع تقلید و نوابغ روزگار مرحوم حجّهٔ الاسلام حاج میرزا محمّد

حسن شیرازی بزرگ (مجدّد مذهب سید البشر علی رأس المائة الثّالثة عشر) و حاج میرزا حبیب اللّه رشتی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمّد کاظم یزدی طباطبائی و حاج شیخ فتح اللّه شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمّد تقی شیرازی قدّس اللّه اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت درباره آن بزرگوار مرعی داشتند.

بالاخص در این عصر مشعشع که ریاست فرقه ناجیه امامیّه با فقیه اهل بیت عصمت و طهارت سیّد الفقهاء و المجتهدین آیة اللّه فی الأرضین نابغة الدّهر حضرت آقا سید ابو الحسن اصفهانی متّع اللّه المسلمین بطول بقائه در دار العلم نجف اشرف میباشد که الحق در علم و فضل و دانش‌پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای انا مدینة العلم و علی بابها، را در برابر یک دنیا مخالف بالای کاخ ناسوت برافرازد و تا ما وراء بحار احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه اسلام و مذهب حقّه جعفریّه گردد.

و نیز استاد الاساتید آیة اللّه العظمی آقای حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی مد ظلّه العالی که مدیریت با عظمت سازمان مدارس عالیه علوم الهی قم بآن وجود مقدّس اختصاص دارد زیاده از حدّ تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و تأیید قرار داده‌اند و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته برای آنکه مشاهده مینمایند که با نیروی خلل‌ناپذیر شمشیر برّنده زبان و نیش خامه و بنان کاخ کفر و إلحاد و زندقه و فساد را خراب و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلاء کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقّه خودداری ننموده.

و با نفوذ و قدرت خدا داد آنی از قلع و قمع ملحدین و نابود کردن مرامهای مسموم مخالفین اسلام آسوده ننشسته و علی رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو و جلوگیری از مقاصد حقّ ایشان کوشا بودند بر اریکه عزت إلهی برقرار و دائما دین و ملّت اسلام را عموما و مذهب حقّه جعفری را خصوصا حامی و خدمتگذار بوده و می‌باشند.

خلاصه الی الحال این سلسله جلیله در طهران و اطراف بنام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگزاری بشرع و شریعت برقرار و با مجاهدتهای طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنیها و تهمتهای مخالفین ثابت و از بوته امتحان بخوبی بیرون آمدند.

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله که سؤال فرمودید چرا بایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم.

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سیّد امیر محمّد عابد و سیّد ابراهیم مجاب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیهما السّلام که تقریبا هزار و صد سال میشود خدمت‌گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب) الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً بر مسند تبلیغات برقرار و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت کامل و اتکاء بحق خلفا عن سلف انجام وظیفه داده‌اند.

مذاکرات که باینجا رسید آقا سید عبد الحیّ بساعت نظر کرده فرمودند: خیلی از شب گذشته چنانچه اجازه فرمائید بقیه صحبتها بماند برای فردا شب ان شاء اللّه زودتر می‌آئیم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم داعی با تبسم و روی باز موافقت نموده بعد از صرف چای و تنقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند با صمیمیت و وداد آنان را بدرقه نمودیم.

جلسه دوم لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

شروع جلسه

بعـد از مغرب آقایان ورود نمودنـد همان اشـخاص دیشب بعلاوه چنـد نفری از محترمین که بعـدا معلوم شد از تجار و ملّاکین بودند پس از تعارفات و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.

حافظ: قبله صاحب راستی بدون تملّق از مجلس دیشب خاطرات شیرینی با خود بردیم از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صـحبت شما در بین بود واقعا جاذبه شما بقدری قوی است که همه ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار دادید کمتر اتفـاق می‌افتـد در اشـخاص که واجـد حسن صورت و سـیرت توأما باشـند اشـهد انک ابن رسول الله حقا مخصوصا امروز صـبح که بکتابخـانه رفتم چنـد جلـدی از کتب انساب و تاریـخ مخصوصا هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل القـدر مطالعه و در اطراف فرمایشـات دیشب شـما دقت نمودم واقعـا حظّ کردم و لـذّت بردم و حقیقـهٔ غبطه خوردم باین نسب شـریف و مـدتی در فکر بودم در پایان افکار خود خیلی متأثر و متألم گردیدم که شـخص شـریف صحیح النّسبی مانند جنابعالی با این حسن صورت و سیرت چرا بـایستی تحت تـأثیر عـادات سـخیفه گذشـتگان قرار گرفته و از طریقه ثـابته اجـداد بزرگوارتـان منحرف و رویّه سیاسـی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی: اوّلا از حسن ظنّ و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشـکرم و بدون شکسـته نفسـی واقعا، آن ذرّه که در حساب ناید، من هسـتم ثانیـا چنـد جمله مخلوط بهم و مبهم فرمودیـد که دعـاگو نفهمیـدم هـدف و مقصـدتان چیست متمنی است جملات را تفکیکا بیان فرمائید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سـخیفه گذشـتگان کـدام است طریقه ثابته اجداد بزرگوارم که داعی از آن روی گردان شده‌ام چه چیز است و رویه سیاسـی ایرانیان را که پیروی نموده‌ام چیست؟

حافظ: مرادم از عادات سـخیفه گذشـتگان تأسیسات و عقاید و بدعتهائی است که بدست بیگانگان یهود داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی: ممکن است لطفا توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعتها کدام است که دعاگو پیروی نموده‌ام.

اشکال نمودن بر مذهب شیعه

حافظ: البته خاطر عالی بخوبی مسبوق است بشـهادت تاریـخ که بعد از گذشـتن هر یک از انبیاء بزرگ اعادی در اصل آن دین که کتاب مقـدّس آنها بود ماننـد توریـهٔ و إنجیل دست پیـدا نمودند و بواسـطه تحریفات بسـیار آن دین را ضایع و از درجه اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسـلام بواسـطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قـدرت را پیـدا نکردنـد لـذا عـدّه‌ای از یهودیهـا که همیشه حیّال و مکّار بوده‌انـد و تاریـخ زندگانی آنها پیوسـته لکّه‌دار بحیله و تزویر بوده است مانند عبد اللّه بن سـباء صـنعائی و کعب الاحبار و وهب ابن منبه و دیگران که اسـلام آوردند و بنای سم‌پاشـی را گذاردند عقاید باطلی را با رأی و عقیده خود توأم بنام گفتار پیغمبر صـلّی اللّه علیه و سلّم در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم عثمان بن عفّان رضـی اللّه عنه آنها را تعقیب نمود از ترس خلیفه فرار نموده و مصـر را مرکزگاه خود قرار دادنـد کم کم جمعی از عوام را فریب داده اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشـکیل دادند بنام شیعه، و علی رغم خلیفه عثمان علی را بامامت و خلافت معرّفی نمودند و احادیثی بر له مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده.؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیار ریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید جماعتی هم که از عثمان دلتنگیهائی داشـتند اطراف علی را گرفتند از آن زمان حزب شـیعه سر و صورتی بخود گرفت ولی در دوره خلافت بنی امیّه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب این حزب ظاهرا در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذرّ غفاری و عمّار یاسر جدّا بر له علی کرّم اللّه وجهه تبلیغات می‌نمودند که روح علی قطعا از آن نوع تبلیغات بیزار بود؟! تا در زمان خلافت هارون الرّشید و مخصوصا فرزندش مأمون الرّشید عبّاسی که بدست ایرانیان بر برادرش محمّد امین غالب آمد و مسند خلافتش محکم گردید.

شروع کردند بتقویت نمودن از علیّ بن أبی طالب و علی را بناحق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن.

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند بواسطه آنکه مملکتشان بدست قدرت أعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود در پی بهانه‌ای بودند که طریقه‌ای پیدا کنند بنام دین تا در مقابل أعراب قیام نمایند لذا این رویه ناحق را پسندیده و پیروی نمودند بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهوئی برپا نمودند تا در دوره دیالمه تقویت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویّه رسمیّت پیدا نمودند یعنی حزب شیعه بنام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم إلی الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه مینامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبد اللّه بن سباء یهودی بوده و الّا سابقا در اسلام نامی از شیعه نبوده و جدّ بزرگوار شما نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله قطعا از این نام بیزار است زیرا بر خلاف میل او قدم باین راه برداشته شده است و فی الحقیقهٔ میتوان گفت شیعه شعبه‌ای از مذهب یهود و عقاید آنها میباشد؟!!

بهمین جهت من تعجب میکنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا باید روی عادت و تقلید اسلاف بدون دلیل و برهان طریقه جدّ بزرگوارتان دین پاک اسلام را بگذارید و رویه یهودی بدعت‌گذاری را پیروی نمائید در صورتی که شما اولی و أحقّید که جدّا پیرو قرآن و سنّت جدّتان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم باشید.

دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصا قزلباشهای با غیرت پر حرارت که از متنفّذین شیعیان هندوستان میباشند از بیانات جناب حافظ بسیار عصبانی و رنگهای آنها پریده گردید داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر بصبر و حوصله و تحمّل گفتم در ایران ضرب المثلست که میگویند شاهنامه آخرش خوش است صبر کن الصبر مفتاح الفرج، آنگاه در جواب جناب حافظ گفتم.

جواب به اشکال‌تراشیهای مخالفین

داعی: از شخص عالمی مانند شما بعید بود که استشهاد نمائید بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی‌اصل که ابدا پایه و اساس متینی ندارد مگر اشاعه منافقین خوارج و اعادی متعصّب نواصب و امویها و تبعیّت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان.

اینک اگر اجازه بفرمائید برای روشن شدن مطلب جواب بیانات بی‌اساس شما را اختصارا باقتضای وقت مجلس بدهم تا حلّ معما گردیده و کشف حقیقت گردد.

حافظ: بفرمائید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سرا پا گوشیم.

داعی: اوّلا جنابعالی دو امر کاملا متباین را با هم مخلوط نمودید اگر عبد اللّه بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در شمار منافقین و ملاعین معرفی گردیده چند روزی بنام دوستی علی علیه السّلام که محبوبیت عمومی داشته متظاهر گردیده چه مربوط است بنام شیعه امامیّه اگر گرگی بلباس میش و یا دزدی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیانهائی از طرف او باسلام و مسلمین برسد شما باید باصل علم و روحانیت بدبین شوید و تمام اهل علم را دزد و بازیگر بخوانید.

واقعا از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را بحساب عبد اللّه بن سبا ملعون در آوردید.

خیلی تعجب‌آور است که مذهب حق شیعه را تخفیف داده بنام حزب سیاسی نامیدید و از آثار عبد اللّه بن سبا ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید.

حقّا خیلی خطا رفتید زیرا که شیعه حزب نبوده بلکه مذهب و طریقه حق بوده زمان خلافت عثمان حارث نگردیده بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و بدستور و گفتار خود آن حضرت شایع گردیده.

اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامّه و نواصب استشهاد میکنید ولی داعی به آیات قرآن مجید و اخبار معتبره خودتان استشهاد مینمایم تا حق از باطل تمیز داده شود.

و من باب تذکّر عرض میکنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد از کشف حقیقت اسباب خجلت نشود.

چنانچه اجازه فرمائید و بیانات دعاگو مکره طبع شما نیست جواب فرمایشاتتان را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از اینست که شما فرمودید.

حافظ: البته بفرمائید اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف حقایق و رفع شبهات گردد قطعا رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم.

در معنی شیعه و حقیقت تشیع

داعی: البته آقایان میدانید که شیعه لغةً بمعنی پیرو است شیعة الرّجل پیروان و یاری‌دهندگان مردند و فیروزآبادی که از اکابر علماء شما است در قاموس اللّغة گوید و قد غلب هذا الاسم علی من یتولی علیا و أهل بیته حتی صار اسما لهم خاصا.

عین همین معنی را ابن اثیر در نهایة اللّغة نموده است.

ولی اشتباهی که شما نمودید عمدا یا سهوا یا بواسطه عدم احاطه بر تفاسیر و اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیهم السّلام از زمان عثمان پیدا شده و واضع آن عبد اللّه بن سباء یهودی بوده.

و حال آنکه اینطور نیست بلکه طبق اخبار معتبره مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان شیعه اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن أبی طالب علیه السّلام از زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده.

و واضع لفظ شیعه بر پیرو علی علیه السّلام بر خلاف فرموده شما شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده همان پیغمبری که خدا در آیه ۳ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی اتباع و پیروان علی علیه السّلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است.

حافظ: در کجا همچو چیزی هست که ما تا بحال ندیده‌ایم.

داعی: شما ندیده‌اید یا نخواسته‌اید ببینید یا دیده‌اید و صلاح مقام خود را در اعتراف بحقیقت نمی‌دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را مینمائید.

ولی ما دیده‌ایم و حق‌پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمیدانیم برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صریحا کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده.

اول در آیه ۱۵۴ از سوره ۲ (بقره) فرموده إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ

دوم در آیه ۱۶۹ همان سوره فرموده إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ حافظ، آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات میباشد ولی ما تاکنون حقّی را نشناخته‌ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حقّی اگر کتمان بنمائیم ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچوقت در حکم آیات قرار نگیریم.

داعی: اینک بلطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصّه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آنجا که مقدور داعی میباشد حق را که اظهر من الشمس است از زیر پرده استتار بیرون می‌آورم و بر برادران عزیزم (اشاره باهل تسنّن حاضر در مجلس) ظاهر میکنم امیدوارم آیتین شریفتین پیوسته در مقابل روی ما باشد نکند خدای نکرده عادت و تعصّب غالب آید و کتمان حقّی بشود.
حافظ: خدا را شاهد میگیرم هر ساعتی که حقّی بر من ظاهر شود جدال نمینمایم چون جنابعالی با حقیر معاشرت ننموده‌اید و از اخلاقم آگاهی ندارید بقدری جدّی هستم و سعی میکنم که بر هوای نفس غالب آیم و هرگاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملا روشن شده‌ام اگر راهی هم برای مجادله و مغلطه و غلبه در مطالب داشته باشم جدل نمی‌کنم و اگر در جدال بر آمدم قطعا مشمول همین دو آیه خواهم بود.
الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گردد.
داعی: حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبد اللّه که از أجلّه علماء عظام و محدثین فخام و محققین کرام شما میباشد که ابن خلّکان در وفیات الاعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفّاظ ثقات و اعلم محدّثین است و مجلّدات عشره کتاب (حلیهٔ الاولیاء) او از احسن کتب است.
و صلاح الدّین خلیل بن ایبک الصّفدی در وافی بالوفیات درباره او گوید تاج المحدثین حافظ ابو نعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوه حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنّفات بسیار زیبای او ده جلد حلیهٔ الاولیاء میباشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده کانه بگوش خود شنیده.
و محمد بن عبد اللّه الخطیب در رجال مشکاهٔ المصابیح در تعریف او گوید هو من مشایخ الحدیث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر و له من العمرست و تسعون سنهٔ خلاصه یک همچو عالم حافظ محدّث نود و شش ساله‌ای که محل وثوق و مفخر علمای شماست در کتاب معتبرش (حلیهٔ الاولیاء) روایت میکند باسناد خودش از ابن عباس (حبر امت) که چون نازل شد آیه ۶ از

آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع

سوره ۹۸ (البینهٔ) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب کرد به علی بن أبی طالب و فرمود یا علی هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیمهٔ راضین مرضیین
ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفدهم مناقب و حاکم ابو القاسم عبید اللّه بن عبد اللّه الحسکانی که از فحول اعلام مفسّرین بزرگ شما است در کتاب شواهد التّنزیل فی قواعد التفصیل و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در ص ۳۱ تذکرهٔ خواص الامهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ (بحذف آیه) و منذر بن محمد بن منذر و مخصوصا حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبد اللّه حافظ (که از اکابر علمای شما میباشد) خبر داد ما را با اسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرّم اللّه وجهه که گفت شنیدم از آن حضرت فرمود وقت رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پشت مبارکش بسینه من بود فرمودند یا علی أ لم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریهٔ، الخ، هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غرا محجلین
و نیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری او را مجدّد طریقه سنّت و جماعت دانسته‌اند (چنانچه صاحب فتح المقال نوشته) در تفسیر خود (درّ المنثور فی کتاب اللّه بالمأثور) از ابو القاسم علی بن الحسن معروف بابن عساکر دمشقی که از فضلای دهر و محل وثوق رجال علمای شما میباشد (چنانچه ابن خلّکان در وفیات الاعیان و ذهبی در تذکرهٔ الحفّاظ

و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه و در طبقات شافعیه و حافظ ابو سعید در تاریخ خود او را تعریف و توثیق نموده‌اند که ابن عساکر فخر شافعیّه و در زمان خود امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و غریز الفضل ثقهٔ و باتقوا و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنّت و جماعت علم بوده) از جابر بن عبد اللّه انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده نقل می‌نماید که گفت در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی بن أبی طالب علیه السّلام وارد شد پیغمبر فرمود و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیمهٔ فنزل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریهٔ

و نیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عبّاس (حبر امت) روایت نموده که چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علی علیه السّلام فرمود تأتی انت و شیعتک یوم القیمهٔ راضین مرضیین

و در فصل نهم مناقب خوارزمی مسندا از جابر بن عبد اللّه نقل نموده که گفت خدمت رسول خدا بودیم علی علیه السّلام رو بما آمد حضرت فرمود قد اتاکم اخی یعنی رو بشما آمد برادر من (علی) آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود: و الذی نفسی بیده ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیمهٔ

سپس فرمود این علی اول از همه شما ایمان آورد و باوفاترین شماها میباشد بعهد خدا و عادل‌ترین شماها است در میان رعیّت و تقسیم‌کننده‌تر از همه شما بالسّویّه و مرتبه‌اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتر است در همان وقت آیه مذکوره نازل گردید از آن به بعد هرگاه علی در میان قومی ظاهر میشد اصحاب پیغمبر میگفتند جاء خیر البریهٔ یعنی آمد بهترین مردم.

و نیز ابن حجر در صواعق و ابن اثیر در جلد سوم نهایه همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده‌اند.

و نیز ابن حجر در باب ۱۱ صواعق از حافظ جمال الدین محمّد بن یوسف زرندی مدنی که از فحول فقهاء و علمای شما میباشد نقل نموده که چون آیه مذکوره نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود یا علی انت و شیعتک خیر البریهٔ تاتی یوم القیمهٔ انت و شیعتک راضین مرضین و یأتی عدوک غضبانا مقمحین فقال من عدوی قال من تبرء منک و لعنک

و نیز علّامه سمهودی در جواهر العقدین نقلا از حافظ جمال الدین زرندی مدنی و نور الدین علی بن محمّد بن احمد مالکی مکی مشهور بابن صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول المهمّه از ابن عباس نقل مینمایند که چون آیه مذکوره نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود هو انت و شیعتک تاتی یوم القیمهٔ انت و هم راضین مرضیین و یأتی اعداءک غضبانا مقمحین

و نیز میر سیّد علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (مودّهٔ القربی) و ابن حجر متعصّب در صواعق محرقه از امّ سلمه امّ المؤمنین زوجه محترمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود یا علی انت و اصحابک فی الجنهٔ انت و شیعتک فی الجنهٔ

و موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب مسندا نقل مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السّلام فرمودند مثلک فی امتی مثل المسیح عیسی بن مریم یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند فرقه‌ای مؤمنین و آنها حواریّون بودند و فرقه‌ای دشمنان او و آنها یهود بودند فرقه‌ای غلات که درباره آن جناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شریک خدا قرار دادند) و امت من هم درباره تو سه فرقه میشوند فرقهٔ شیعتک و هم المؤمنون یعنی فرقه‌ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین‌اند، و فرقه‌ای دشمنان تو هستند و آنها ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت تو میباشند، و فرقه‌ای غلو کنندگان درباره تو میباشند و آنها جاحدین و گمراهان‌اند فانت یا علی و شیعتک فی الجنهٔ و محبو شیعتک فی الجنهٔ و عدوک و الغالی فیک فی النار یعنی تو یا علی و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان درباره تو در آتش جهنم‌اند.

در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد آقایان برخاستند برای نماز پس از فراغت از نماز و اشتغال بخوردن چای جناب آقای

سید عبد الحیّ که برای اداء نماز جماعت بمسجد رفته بودند مراجعت نمودند فرمودند چون منزل نزدیک بود این چند جلد کتاب را با خود آوردم و اینها تفسیر سیوطی و مودّة القربی و مسند امام احمد ابن حنبل و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی ماند) کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد بعلاوه چند حدیث دیگر مؤید همین مطلب. آقایان رنگ برنگ میشدند مخصوصا متوجه بودم که در پیش اتباع خودشان خجالت میکشیدند.

آنگاه در مودّة القربی حدیث فوق را خواندند بعلاوه این دو حدیث هم پیش آمد قرائت نمودند که روایت مینماید از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «یا علی ستقدم علی الله أنت و شیعتک راضین مرضیین و یقدم علیه عدوک غضبانا مقمحین».

داعی: این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید بکتاب اللّه مجید و اخبار معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علماء شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهائی که در برابر شما است اثبات مرام نمایم بحول و قوه پروردگار قادرم ولی گمان میکنم برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعدها تفوّه بجملات بی‌سروته معاندین ننمائید و با پیروی از مجعولات خوارج و نواصب و امویها امر را بر عوام بی‌خبر مشتبه نکنید که واضع لفظ شیعه عبد اللّه بن سبا یهودی ملعون بوده.

آقایان محترم ما شیعیان یهودی نیستیم بلکه محمّدی هستیم و واضع لفظ شیعه هم بر پیروان علی علیه السّلام عبد اللّه بن سباء ملعون نبوده بلکه شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و عبد اللّه را هم مردی منافق و ملعون میدانیم و تبعیت از هیچ فرد و جمعی هم بدون دلیل و برهان نمینمائیم.

از زمان عثمان ببعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق ننمودند بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه خاصّ آن حضرت را شیعه میخواندند چنانچه حافظ أبو حاتم رازی در کتاب (الزینة) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته می‌نویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوجود آمد نام شیعه بوده است که چهار تن از صحابه دارای این لقب بودند ۱، ابو ذرّ غفاری ۲، سلمان فارسی ۳، مقداد ابن اسود کندی ۴، عمّار بن یاسر.

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاصّ بلکه محبوب خدا و پیغمبر را بلقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت است و آنها را منع ننماید.

پس معلوم میشود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی علیه السّلام اهل نجات‌اند لذا افتخار باین سمت مینمودند تا آنجائی که بر ملا آنها را شیعه میخواندند.

مقام سلمان و ابو ذرّ و مقداد و عمار

از این بیان گذشته شما عمل اصحاب پیغمبر را حجّت میدانید و حدیثی از آن حضرت نقل مینمائید که فرمود

انّ اصحابی کالنّجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم

مگر ابو الفداء در تاریخ خود ننوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که روز سقیفه بنی ساعده به همراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمیدانید با اینکه علماء خودتان نوشته‌اند آنها محبوب خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها میباشیم که آنها پیرو علی علیه السّلام بودند پس بحکم حدیث منقوله خودتان ما راه هدایت را بدست آورده‌ایم.

با اجازه آقایان بمقتضای وقت چند خبر برای شما نقل مینمایم حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیة الاولیاء و ابن حجر مکّی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در صواعق محرقه در فضایل علی علیه السّلام آورده از ترمذی و حاکم از بریده نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله امرنی بحب اربعة و اخبرنی انه یحبهم یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی

چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست میدارد عرض کردند یا رسول اللّه آن چهار نفر کیانند فرمود علی ابن أبی طالب و ابو ذر و مقداد و سلمان.

و ابن حجر در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم از أنس بن مالك نقل نموده که آن حضرت فرمود الجنهٔ تشتاق الی ثلاثهٔ علی و عمار و سلمان یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان‌اند.

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت‌اند سند نیست و حجّیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و بآنها ترتیب اثر بدهند؟

آیا خجالت‌آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده‌ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاك رسول اللّه صلی الله علیه و آله که مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط و بی‌اثر باشند؟! پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید بطور اطلاق نمی‌گفتید بلکه میگفتید انّ بعض اصحابی کالنجوم تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دائره هدایت خارج ننمائید.

علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده

و اما اینکه فرمودید مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته‌اند.

بی‌لطفی نمودید بدون توجّه و تعمّق تبعا للاسلاف بیان فرمودید برای آنکه قبلا ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طریقه‌ایست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر خدا پیش پای امّت گذارده و ما حسب الأمر آن حضرت پیروی از علی امیر المؤمنین و آل طاهرینش سلام اللّه علیهم اجمعین مینمائیم و خود را هم بامید حق مطابق دستوراتی که بما داده‌اند و عمل مینمائیم ناجی میدانیم.

بلکه آن کسانی که بدون کوچکترین دستور رسول اللّه صلی الله علیه و آله اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند نه پیروان عترت طاهره بدستور پیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آن حضرت دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیار وارد است، ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه‌تراشی ابدا دستوری صادر نگردیده است، و اما در جهت توجه ایرانیان بمقام ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرینش آقایان اهل تسنّن از روی عناد و تعصّب و یا روی عادت خلفا عن سلف بدون تعمّق و تحقّق قضاوت نموده‌اند.

و هم چنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنّن و سیر در کتب آنها باشتباه رفته و بمثل معروف تنها بقاضی رفتند و خوش‌حال برگشتند گمان نموده‌اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حقّ تشیع را اختیار نموده‌اند.

واقعا نخواسته‌اند و یا نتوانسته‌اند بخواهند که تعمق نمایند و از عادت و تعصّب برکنار، علّهٔ العلل توجه ایرانیان و علاقه‌مندی آنها را به امیر المؤمنین و اهل بیت آن حضرت پیدا نمایند و اگر مختصری دقّت و تأمل و تعمّق مینمودند زود بحقیقت میرسیدند.

و میفهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را از روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن بهدف و مقصد خود از همان راهی که آمده‌اند بر میگردند نه آنکه هزار سال بر این عقیده حقّه ثابت و در این راه جان بازیها نموده تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار بکلمه علی ولی الله بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله بنمایند.

اینك با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره‌ای باقتضای وقت علّت العلل علاقه‌مندی ایرانیان را در میان ارباب ملل بآن حضرت و اهل بیت طاهرینش بعرض میرسانم تا بدانید که آنها روی سیاست اظهار تشیّع ننمودند بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقه‌مندی قلبی مذهب حق تشیّع را اختیار نمودند.

اوّلا- هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب میکنـد که هرگاه جهل و عادت و تعصّب مانع آنها نگردد حقّ و حقیقت را زود درک نموده و بجان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان بآنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدّس اسلام نداشتند همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاوی‌های دقیق پی بحقیقت اسلام بردند دین آتش‌پرستی و مجوسیت چندین هزارساله را باطل تشخیص داده و با یک دنیا شوق و میل و علاقه قلبی از عقیده بدو مبدء (اهریمن) و (یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلائل مثبته حقانیت را در مذهب تشیع یعنی پیروی از علی علیه السّلام دیدند روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند.

و بر خلاف فرموده شما و بسیاری از نویسندگان بی‌فکر شما توجه ایرانیان بمقام ولایت و علاقه‌مندی آنها بأمیر المؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده بلکه از زمان خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله این عقد مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید.

چه آنکه هر ایرانی وقتی بمدینه می‌آمد و مسلمان میشد روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیت حق و حقیقت را در علی علیه السّلام میدید لذا بحبل متین و ریسمان محکم ولایت آن حضرت بامر و راهنمائی رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ میزد.

سر سلسله آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بنابر آنچه علمای فریقین نوشته‌اند درباره او فرمود سلمان منا اهل البیت یعنی سلمان از ما اهل بیت است از همان اوان معروف شد بسلمان محمّدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقه‌مند بولایت آن حضرت و از مخالفین جدّی سقیفه بود که پیروی از او بحکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول اللّه را درباره آن حضرت شنیده بود و بعین الیقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است زیرا که مکرر از رسول اکرم میشنید که میفرمود من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من خالف علیا فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف اللّه

و نیز هر ایرانی که بمدینه رفته و مسلمان گردیده چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنه بعدیّه در اطاعت و سلک آن حضرت وارد می‌شد.

بهمین جهت خلیفه ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیتهائی قائل شد! که همان محدودیتها و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه بر خلاف دستورات و سیره رسول اللّه آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها آن چیزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدّس علی و عترت طاهره آن حضرت متوجه نمود که در اطراف آن حضرت تحقیقات کامله نمودند و محبّتش در دل آنها قرار گرفت طرفداری کاملی بود که امیر المؤمنین علی علیه السّلام از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود.

چه آنکه وقتی اسراء مدائن (تیسفون) را بمدینه وارد نمودند خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیر را بکنیزی بمسلمانان بدهند أمیر المؤمنین منع نموده و فرمود شاهزادگان مستثنی و محترمند دو دختر یزدجرد شاهنشاه ایران میان اسراء هستند نتوان آنها را بکنیزی داد خلیفه گفت پس چه باید کرد حضرت فرمودند امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه بشوهری بپذیرند فلذا بدستور آن حضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند شاه زنان محمّد بن ابی بکر را (که تربیت شده و ربیب آن حضرت بود) و شهربانو حضرت امام حسین سبط رسول اللّه را انتخاب نمودند و بعقد شرعی بخانه آنها رفتند.

که از شاه زنان خداوند فرزندی بمحمد داد (قاسم فقیه) پدر امّ فروه مادر امام ششم صادق آل محمّد سلام اللّه علیه.

و از شهربانو امام چهارم زین العابدین علی علیه السّلام متولد گردیدند.

وقتی این خبر و طرفداری آن حضرت از شاهزادگان ایرانی بایرانیان رسید علاقه مخصوصی بآن حضرت پیدا نمودند همین مطلب و علاقه‌مندی بآن حضرت سبب شد که در اطراف آن حضرت تحقیقات عمیقانه نمایند.

مخصوصا بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند بدلائل حقه بر ولایت و امامت و خلافت بلا فصل آن حضرت پی بردند و قلبا توجه کامل حاصل نموده و همین‌که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد عقاید و علاقه قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب ربطی بزمان خلافت هارون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه چنانچه فرمودید نداشته بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه مذهب حق تشیع در ایران جلوه‌گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران بدیالمه آل بویه واگذار شد پرده از روی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده بی‌پرده اظهار علاقه نمودند و مکنونات قلبیّه خود را ظاهر ساختند.

ظهور تشیع در دوره مغولها

تا در سال ۶۹۴ هجری که سلطنت ایران بغازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حقّ تشیع ظاهر تر گردید و بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجایتو (محمد شاه خدابنده) برادر غازان خان رسید بنا بر آنچه حافظ ابرو عالم و مورّخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در دربار شاهنشاهی بین جمال الملّهٔ و الدّین علّامه کبیر حسن بن یوسف بن علی بن مطهّر حلّی که از نوابغ دهر و مفاخر علماء شیعه در آن عصر بوده است با خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی قاضی القضاهٔ شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن زمان بوده واقع گردید.

و در آن محضر مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علّامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلا فصل أمیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابطال دعوی دیگران را بوجهی ظاهر نمود که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند تا جائی که خواجه نظام الدین گفت ادلّه جناب علّامه بسیار ظاهر و قوی است ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته‌اند ما هم باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام آن راه را برویم و پرده‌دری ننمائیم.

در آن میانه چون شاهنشاه تعصبی نداشت و با گوش عقلانی دلائل طرفین را استماع مینمود بعد از خاتمه مباحثات حقیقت تشیع بر او ظاهر و هویدا گردید لذا مذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه را بتمام بلاد ایران صادر نمود.

و از همان مجلس بتمام حکّام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیر مسکو که کمله طیّبه لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه علی ولی اللّه در سه سطر متوازی نقش کردند.

و جناب علّامه حلّی را که از حلّه برای حل مسأله محلّل احضار نموده بود و بهمین جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید، در نزد خود نگاهداشت و برای او مدرسه سیّاره تهیّه و طلّاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند در اثر تبلیغات بسیار که بی‌پرده علنی و بر ملا حقایق را بیان می‌نمودند بی‌خبران هم پی بحقیقت طریقه حقّه امامیه برده خورشید درخشنده ولایت از زیر ابر تقیّه بیرون آمد از همان زمان مذهب حقّ تشیّع خورشیدوار از زیر أبر جهل و نادانی ظاهر و هویدا گردید.

و بعد از هفتصد سال تقریبا بتقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کامله آن زمان ابرهای تیره و تار بکلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت جهانتاب شد.

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبدء یزدان و اهریمن بودند لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامیان را

شنیدند بجان و دل پذیرفتند و إلی الحال با صمیمیّت کامله بر عقیده اسلامی خود ثابت‌اند.

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی یا پایبند بجائی نباشند یا در سلسله غلات وارد و علی علیه السّلام را از مقام خودش ترقی داده در مرتبه الوهیّت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد بحلول و اتحاد و وحدت وجود باشند ربطی باصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد.

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی‌علاقه یا بی‌فکر و خرد پیدا میشوند ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و پیروان أمیر المؤمنین و یازده فرزندان آن حضرت حسب الامر رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشند.

حافظ: عجب است از جنابعالی حجازی مکّی و مدنی برای ایّامی چند که در ایران توقف نمودید آن قدر طرفداری از ایرانیان مینمائید و آنها را پیرو علی کرّم اللّه وجهه میدانید در حالتی که علی خود بنده و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا میدانند و از خدا جدا نمیدانند و در اشعار خود علی را نازل منزله حق بلکه عین حق میدانند. چنانچه در دیوانها و دفترچه‌های آنها این نوع کفریات ظاهر است مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرّم اللّه وجهه میگویند (و قطعا علی از چنین عقیده‌ای بیزار است).

من طلسم غیب و کنز لاستم

چون بکنز لا رسی الّاستم

یعنی از للّه و لا بالاستم

نقطه‌ام با را ببا گویاستم

کژ مغژ تار است پندارت کنند

مظهر کلّ عجایب کیست من

مظهر سرّ غرایب کیست من

صاحب عون نوائب کیست من

در حقیقت ذات واجب کیست من

دیگری گفته:

در مذهب عارفان آگاه (گمراه)

اللّه علی علی است اللّه

داعی: عجب از شما است که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی‌پرست میدانید و بهمین کلمات امر را بر برادران سنی بی‌خبر ما مشتبه میکنید برادرکشی را باب مینمائید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره بقدری از مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند؟

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که میگفتند شیعیان علی‌پرست و مشرك و كافر و قتلشان واجب است آن همه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند!!

عوام بیچاره اهل تسنن برهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه بلکه کفر و شرك و ارتداد بمسلمانان ایرانی مینگرند.؟

در ازمنه سالفه ترکمنها در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را میگرفتند و بقتل و غارت مشغول و میگفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب میشود.؟

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده امثال شما آقایان است که بگوش آنها میرسانید شیعیان علی‌پرست و مشرك

و کافرند سنّیهای عوام بی‌خبر خوش باور هم قبول میکنند فلذا بقصد ثواب پیرامون چنین اعمالی میگردند.

اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد

اوّلا جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم اینکه فرمودید داعی حجازی مکّی مدنی چرا طرفداری از برادران ایرانی مینمایم بدیهی است افتخار داعی باین است که مکّی و مدنی و محمّدی هستم ولی تعصب نژادی هم که از آثار جهل و نادانی است در داعی راه ندارد.

برای آنکه جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با آنکه حفظ قومیّت و وطنیّت هر ملّتی را ملحوظ داشته و با جمله حب الوطن من الایمان هر قوم و ملتی را بوطن دوستی امر فرموده

یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت آن بود که تفاخرات نژادی و تعصّبات جاهلانه را بکلّی از بین برد و با یک ندای بلند رسا عالمیان را متوجه بفرموده خود نمود که لا فخر للعرب علی العجم و لا للعجم علی العرب و لا للابیض علی الاسود و لا للاسود علی الابیض الا بالعلم و التقی

و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبه نگردد که از فرموده آن حضرت اتّخاذ سند کنند و از تواضع و فروتنی برکنار روند و اظهار کبر و منّیت بر دیگران کنند فرمود انا من العرب و لا فخر و انا سید ولد آدم و لا فخر

ما حصل معنی آنکه من با اینکه خود عرب و آقای اولاد آدمم باین نژاد و مقام بر سایرین فخر و مباهاتی ندارم و فخریه نمی‌کنم فقط فخریه پیغمبر باین بود که بنده مطیع پروردگار است در مقام مناجات عرض میکرد کفی بی فخرا ان اکون لک عبدا یعنی کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده چون تو پروردگاری هستم

خداوند متعال در آیه ۱۳ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ فضل و شرف و کرامت را در تقوی قرار داده.

و نیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ

آسیائی و افریقائی، اروپائی و امریکائی از نژاد سفید و سیاه و سرخ و زرد شهرستانی و کوهستانی همگی در تحت لوای اسلام و کلمه طیّبه لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه با هم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی بیک دیگر ندارند.

عملا هم قائد عظیم الشأن اسلام خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نشان داد سلمان فارسی را از عجم و صهیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبّت پذیرفت.

ولی ابو لهب شریف النّسب عمّ خود را که از بهترین نژاد عرب بود از خود دور نمود و یک سوره در مذمت او نازل و صریحا فرمود تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ

تمام فساد و جنگها روی تفاخرات نژادی میباشد

تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدالهای بشر روی همین تفاخرات نژادی و تعصّبات جاهلانه است آلمانها میگویند نژاد آرین و جرمن بالای همه است ژاپنی‌ها میگویند حق سیادت از آن نژاد زرد است اروپائیها میگویند سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند هنوز در ممالک متمدنهٔ امریکا سیاه‌ها از حقوق اجتماعی محروم‌اند حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه‌های سفید پوستها ندارند سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان ندارد.

عجبا در معبد هم حق ندارند با هم مساوی نشینند فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صفّ نعال بنشینند و اظهار دانش در مقابل سفید پوستها نباید بکنند پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفید پوست تعظیم

نموده تسلیم باشد دانش‌آموزهای سفید پوست سیاه‌پوست‌ها را در مدارس خود راه نمیدهند.

حتّی در اطاقهای راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود باطاقهای خالی سفیدپوستان ندارد.

خلاصه سیاه‌پوستان در امریکا (با همه جدّیتهائی که برای آزادی آنها بکار میرود) در شمار حیوانات‌اند و مانند سفیدپوستان حق استفاده از وسایل تمدّن ندارند.

ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصد سال قبل از میان برداشت فرمود مسلمین همه با هم برادرند و لو از هر نژاد و قبیله باشند.

مسلمانان اروپائی و امریکائی آسیائی و افریقائی باید یکدیگر را در آغوش محبّت و و داد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند یار و غمخوار هم باشند اسلام مسلمانان حجازی و مکّی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابدا فرق نمیگذارد.

پس اگر داعی نژادم حجازی و قرشی و هاشمی و محمّدی است. سزاوار نیست کتمان حق نمایم و روی خیالات واهی حق را زیر پا بگذارم.

قطعا حجازیان قلّابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست میدارم.

ما درون را بنگریم و حال را

نی برون را بنگریم و قال را

ثانیا شما غلات ایرانی را بی‌تناسب و بی‌دلیل و برهان با شیعیان خالص موحّد پاک مخلوط نمودید.

عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبد اللّه بن سبا

شیعیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام همه بندگان خالص حق تعالی و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان جلّ و علا و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او میباشند و درباره علی بن أبی طالب علیه السّلام نمیگویند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرموده علی را عبد صالح پروردگار و وصیّ و خلیفه منصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله میدانیم.

و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد او را مردود و از خود دور میدانیم مانند غلات از مسلمین از قبیل سبائیّه و خطابیّه و غرابیّه و علیاویّه و مخمّسه و بزیغیّه و امثال آنها مانند نصیریّه که در قسمتی از شهرها و قراء ایران و سایر بلاد مانند موصل و سوریا متفرق هستند بنام اهل حق.

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس میدانند و در تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه فقهاء امامیه غلات را در شمار کفار آورده‌اند بعلّت آنکه آنها دارای عقاید فاسده بی‌شمار میباشند.

از قبیل آنکه میگویند چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست چنانچه جبرئیل بصورت دحیه کلبی بر پیغمبر ظاهر میگردید لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا کرد که ذات اقدسش در هیکل بشر آشکار گردد فلذا بصورت و جسم علی ظاهر گردید؟!!

بهمین جهة مقام علی علیه السّلام را بالاتر از مقام مقدّس پیغمبر خاتم میدانند و از زمان خود آن حضرت باغوای شیاطین جن و انس جمعی باین عقیده قائل بودند؟

و آن حضرت خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار بالوهیت آن حضرت نمودند هر چند آنها را پند داد فایده نبخشید عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای دود بطریقی که در کتب اخبار ثبت است هلاک ساختند.

چنانچه شرح این قضیه تفصیلا در مجلد هفتم بحار الانوار تألیف علّامه جلیل القدر مرحوم ملّا محمّد باقر مجلسی قدّس سرّه القدّوسی مسطور است.

و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین آنها را لعن نموده و از آنها بیزاری جسته‌اند.

مانند آنچه در کتب معتبره ما از مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام نقل شده که فرمود: اللهم انی بریء من الغلاهٔ کبراءهٔ عیسی بن مریم من النصاری اللهم اخذلهم ابدا و لا تنصر منهم احدا

و در خبر دیگر است که آن حضرت فرمود یهلک فی اثنان و لا ذنب لی محب مفرط و مبغض مفرّط انّا لنبرا الی اللّه ممن یغلوا فینا فوق حدنا کبراءهٔ عیسی ابن مریم من النصاری.

و نیز فرمود یهلک فی اثنان محب غال و مبغض قال.

بهمین جهت جامعه شیعه امامیه اثناعشریه بیزاری میجویند از هر کس که نظما و نثرا درباره علی أمیر المؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنمایند و در مقام تعریف آنها را از مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده‌اند بالاتر ببرند و از عبودیت بربوبیت برسانند و کسانی که چنین عقیده‌ای داشته باشند از ما نیستند بلکه از غلات و ملاعین‌اند شما حساب جامعه شیعه امامیّه اثناعشریه را از آنها جدا بدانید.

چه آنکه اجماع علماء امامیه بر کفر و نجاست غلات میباشد و اگر مراجعه نمائید بکتب استدلالیه فقهاء شیعه مانند جواهر الکلام و مسالک و غیره و رسائل عملیه مانند عروهٔ الوثقی مرحوم آیهٔ اللّه یزدی قدّس سرّه و وسیلهٔ النجاهٔ آیهٔ اللّه العظمی اصفهانی مدّ ظلّه العالی علی رءوس الانام در باب طهارت و باب زکاهٔ و باب ازدواج و باب ارث فتاوای فقهاء ما را بر کفر و نجاست آنها می‌بینید و مشاهده میکنید که همگی فتوا داده‌اند که جایز نیست مداخله در غسل و دفن آنها و حرام است مزاوجت با آنها (با آنکه بطریق متعه مزاوجت اهل کتاب را جایز میدانند) و حق الارث مسلمان بآنها داده نمیشود و حتی از دادن صدقات و زکاهٔ بآنها منع گردیده.

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطا و مستدلّا بیان گردیده که این فرقه فاسد و کافر و تبرّی و بیزاری از آنها بر هر مسلمانی خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است.

و دلائل کامله محکمه از آیات و اخبار بر منع و ردّ غلات وارد است که ببعض از آنها اشاره نمودیم.

در آیه ۸۱ سوره ۵ (مائدهٔ) صریحا میفرماید قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ.

مرحوم علامه مجلسی قدّس سرّه القدّوسی در جلد سیم بحار الانوار (که دائرهٔ المعارف شیعه امامیه میباشد) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از مدعای آنها نقل نموده از جمله نقل مینماید از امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق امام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام که فرموده و ما نحن الا عبید الذی خلقنا و اصطفانا و اللّه ما لنا علی اللّه من حجهٔ و لا معنا من اللّه براءهٔ و انا لمیّتون و موقوفون و مسئولون من احب الغلاهٔ فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاهٔ کفّار و المفوّضه مشرکون لعن اللّه الغلاهٔ.

خلاصه معنی آنکه ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدرستی که ما می‌میریم و در نزد پروردگار ایستاده و سؤال کرده میشویم (یعنی ما هم بشری مانند شما هستیم) کسی که دوست بدارد غلات را دشمن ما میباشد و کسی که آنها را دشمن بدارد دوست ما میباشد غلات کافر و مفوّضه مشرکند لعن خدا بر غلات باد.

و نیز از آن حضرت پیشوای بزرگ شیعیان نقل کرده‌اند که فرمود: لعن اللّه عبد اللّه بن سباء انه ادعی الربوبیه فی أمیر المؤمنین و کان و اللّه امیر المؤمنین عبد اللّه طائعا الویل لمن کذب علینا و ان قوما یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا نبرأ الی اللّه منهم نبرأ الی اللّه منهم.

و در کتاب عقاید صدوق أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی قدّس سره القدوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است خبری از زرارهٔ بن أعین که از موثقین روات شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل

محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین بوده است نقل نموده است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السّلام امام ششم عرض کردم مردی از اولاد عبد اللّه بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض چیست عرض کردم میگوید ان اللّه عز و جل خلق محمدا و علیا ثم فوّض الامر الیهما فخلقا و رزقا و أحیا و أماتا حضرت فرمودند کذب عدو اللّه دروغ گفته دشمن خدا زمانی که بر گشتی بسوی او بخوان این آیه را که از سوره رعد است أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ خَلَقُوا کَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَیْهِمْ قُلِ اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ آیه ۷۱ سوره ۱۳ (رعد) این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی، زراره گفت وقتی نزد او رفتم و این آیه را که امام فرموده بود بر او خواندم کانّه سنگ بر دهانش افکندم لال شد.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین و پیشوایان بحق شیعه در طعن و لعن و سبّ طایفه غلات بسیار وارد شده خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را میخوانیم شما هم کتب معتبره علماء شیعه را بخوانید تا تفوه بکلماتی ننمائید که باعث اغواء عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمه عدل الهی گرفتار باشید.

از آقایان محترم انصاف میخواهم آیا در صورتی که أئمه ما چنین بیاناتی برای راهنمائی شیعیان خود فرموده‌اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود این اخبار را شنیده باشند مع ذلک آنها را خدا یا در مقام خدا قرار دهند.

طایفه غلات بکلی از ما بر کنار و ما از آنها بیزار و بر کنار هستیم و لو صورتا دعوی تشیع نمایند خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیهم السّلام همگی از آنها بیزار و تمامی شیعیان هم از آنها بیزار بر کنار هستند.

چنانچه مولای ما امیر المؤمنین علیه السّلام رئیس غلات عبد اللّه بن سباء ملعون را تا سه روز حبس نمود و امر بتوبه فرمود چون قبول نکرد لاجرم او را بآتش سوزانید.

شما را بخدا خجالت ندارد که علماء شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع این عبد اللّه ملعون بوده که بامر علی علیه السّلام سوزانیده شده است

و حال آنکه علماء شیعه در تمام کتب مربوطه پیروی از ائمه خود نموده و عبد اللّه را ملعون خوانده‌اند پس پیروان عبد اللّه هم ملعونند چه آنکه از غلات‌اند نه شیعیان خالص الولای آل محمّد و عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله که از غلو درباره آن خاندان جلیل دور و بر کنارند.

اگر مؤسس اساس تشیع عبد اللّه ملعون بوده و شیعیان پیرو آن بوده‌اند چنانچه متعصّبین از علماء شما نوشته و دیگران هم کورکورانه تبعیّت از آنها نموده و در مجالس نقل مینمایند لا اقل بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از او شده باشد.

اگر شما یک کتاب از علماء شیعه امامیه نشان دادید که تمجیدی از عبد اللّه ملعون نموده باشند داعی تسلیم بتمام گفتارهای شما میشوم و اگر نشان ندادید (و هرگز نمیتوانید نشان داد) پس بترسید از روز حساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاک را پیروان عبد اللّه ملعون نخوانید و امر را بر عوام بی‌خبر مشتبه ننمائید.

و نیز از جنابعالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید پیوسته روی قاعده علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی‌منطق و حقیقت و شهرتهای بی‌اساس که اعادی در اطراف شیعیان عنادا و لجاجا نسبت داده‌اند.

حافظ: نصایح برادرانه شما مورد قبول و توجه هر عاقلی است ولی اجازه بفرمائید حقیر هم من باب تذکر جملاتی بعرضتان برسانم.

داعی: بسیار ممنون میشوم بفرمائید.

حافظ: شما در بیانات پیوسته میفرمائید ما غلو درباره امامان نمی‌نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش میدانید ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده میشود درباره امامان که روی قواعدی که خودتان بیان مینمائید آنها راضی باین قبیل امور نیستند ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید.

داعی: داعی خشک و جامد و متعصّب و جاهل نمیباشم خیلی ممنون میشوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یادآور شوید چون

انسان مرکز سهو و نسیان است تمنی میکنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید بر خلاف رضای أئمّه هدی گفته شده که مطابقه با علم و عقل و منطق نمیکند بیان فرمائید.
حافظ: در این دو شب مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را میبرید عوض آنکه بفرمائید رضی اللّه عنهم، سلام اللّه علیهم، صلوات اللّه علیهم، فرموده‌اید و حال آنکه خود میدانید بحکم آیه شریفه سوره احزاب که میفرماید إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم میباشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات و سلام را درباره امامان نیز می‌آورید بدیهی است این عمل بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید است از جمله ایراداتی که بشما مینمایند همین موضوع است که میگویند این امر بدعت و اهل بدعت اهل ضلالت‌اند.

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی: جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف نصّ ننموده و نمی‌نمایند منتها در قرون ماضیه اعادی آنها از خوارج و نواصب و امویها و اتباع آنها بهانه‌جوئیها نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند دلائل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده‌اند که ما اهل بدعت نیستیم قلم در دست دشمن که افتاد تنها قاضی رفته هر چه میخواهند می‌نویسند جواب از همین موضوع هم مفصّلا داده شده ولی چون وقت گذشته از جواب مفصّل صرفنظر مینمایم برای اینکه فرمایش شما بلا جواب نماند و امر هم بر آقایان جلساء و برادران عزیزم مشتبه نگردد مختصرا عرض می‌نمایم.
اولا ـ در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده فقط امر میفرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند ثانیا همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) میفرماید سلام علی آلیاسین.
یکی از خصائص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام مینماید و میفرماید سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ
ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند مگر باولادهای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که میفرماید سلام علی آلیاسین (یس) یکی از نامهای خاتم الانبیاء است.

معنای یس و اینکه «سین» نام مبارک پیامبر می‌باشد

چون میدانید که در قرآن مجید پنج اسم از دوازده اسم پیغمبر برای مزید بینائی امت ذکر گردیده و آن پنج اسم مقدس محمد و احمد و عبد الله و نون و یس است و در اول سوره ۳۶ میفرماید یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ یا حرف نداء و س نام مبارک آن حضرت و اشاره بحقیقت و سویت اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آن حضرت میباشد.
نواب: علّت اینکه میان حروف تهجّی (س) نام مبارک آن حضرت گردیده است چیست
داعی: عرض کردم اشاره‌ایست بعالم معنی و حقیقت اعتدال آن حضرت چه آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش بحد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آن حضرت مینماید.
ببیان نزدیکتر بفهم عموم آنکه در میان حروف تهجّی فقط (س) است که ظاهر و باطن آن مساویست باین معنی که از برای هر یک از حروف بیست و هشت‌گانه تهجّی در نزد علمای علم اعداد زبر و بیّنه ایست که در موقع تطبیق زبر و بیّنه هر حرفی قطعا یا زبرش زیادتر است یا بیّنه‌اش.
نواب: قبله صاحب ببخشید من جسارت مینمایم چون‌که برای فهم مطالب بی‌طاقتم مستدعی است در این شبها مطالب را بقسمی

ساده و واضح بیان نمائید که مورد توجّه و قابل قبول فهم همه ما باشد چون معنی زبر و بیّنه را نفهمیدیم متمنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حلّ معمّا گردد.

داعی: اطاعت میشود زبر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته میشود و بیّنه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم می‌آید.

س در روی کاغذ یک حرف است ولی در وقت تلفظ سه حرف میشود س و ی و ن در تلفظ ی و ن باو زیاد میشود چون در میان بیست و هشت حرف تهجّی فقط س است که در موقع تطبیق حساب زبر و بیّنه‌اش مساوی میباشد.

س شصت عدد است بیّنه‌اش هم که عبارت از ی و ن باشد شصت است ی (۱۰)، ن (۵۰) میشود شصت.

بهمین جهت خطاب میکند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یس اشاره بظاهر و باطن پیغمبر یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن واجد اعتدال میباشی.

مراد از آلیاسین آل محمدند

پس چون س نام مبارک آن حضرت میباشد در این آیه شریفه می‌فرماید: سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ یعنی سلام بر آل محمّد علیهم السّلام.

حافظ: این بیاناتی است که شما میخواهید با سحر کلام اثبات نمائید و الّا در میان علماء چنین معنائی نیامده که سلام بر آل یس باشد.

داعی: تمنی مینمایم در منفیّات بطور جزم کلامی نفرمائید بلکه بطریق تردید بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نگردد اگر شما از کتب علمای خود بی‌خبرید یا با خبرید و صلاح در تصدیق نمیدانید ولی ما از کتب شما با خبر و انکار حق هم نمی‌نمائیم.

در کتب علمای بزرگ شما زیاد اشاره باین معنی شده است از جمله ابن حجر مکّی متعصّب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در صواعق محرقه در فضایل اهل بیت نقل نموده نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسّر و حبر امت) نقل نموده‌اند که ان المراد بذلک سلام علی آل محمد یعنی مراد از آلیاسین آل محمّدند پس سلام بر آل یس یعنی سلام بر آل محمّد و می‌نویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است ان أهل بیته صلّی الله علیه و سلم یساورونه فی خمسهٔ اشیاء فی السّلام قال السّلام علیک أیها النبی و قال السّلام علی آلیاسین و فی الصلاهٔ علیه و علیهم فی التشهد و فی الطهارهٔ قال تعالی طه یا طاهر و قال یطهرکم تطهیرا و فی تحریم الصدقهٔ و فی المحبهٔ قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودّهٔ فی القربی و سیّد ابی بکر بن شهاب الدّین علوی در صفحه ۲۴ باب اول رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النّبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ هجری از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در ص ۳۴ از باب ۲ نیز نقل نموده که مراد از آل یس در آیه آل محمّدند و امام فخر رازی در ص ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه و جوهی در معنی آیه نقل نموده در وجه دوم گفته است مراد از الیاسین آل محمّد (سلام اللّه علیهم اجمعین) اند.

و نیز ابن حجر در صواعق آورده که جماعتی از مفسّرین نقل نموده‌اند از ابن عباس که گفت سلام علی آلیاسین سلام بر آل محمّد است.

و اما راجع بصلوات بر اهل بیت طهارت امریست مسلّم بین الفریقین حتّی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود بین من و اهل بیت من در صلوات جدائی نیندازید:

صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و آله سنت و در تشهد نماز واجب است

مخصوصا بخاری در جلد سیم از صحیح و مسلم در جلد اول صحیح و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده حتی ابن حجر متعصّب در صواعق و دیگران از علماء بزرگ شما از کعب بن عجزه نقل میکنند که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ الخ نازل گردید عرض کردیم یا رسول اللّه طریقه سلام کردن بر تو را دانستیم کیف نصلی علیک، چگونه صلوات بر شما بفرستیم حضرت فرمودند باین طریق صلوات بفرستید اللهم صل علی محمد و آل محمد و در روایات دیگر کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.

و امام فخر رازی در ص ۷۹۷ جلد ششم تفسیر کبیر نقل مینماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمودند بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید.

و ابن حجر همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ از حاکم نقل نموده آنگاه اظهار عقیده و رأی نموده گوید و فیه دلیل ظاهر علی ان الامر بالصلوات علیه الصلوات علی آله، یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات بر آل آن حضرت هم هست و نیز روایت نموده است که فرمود لا تصلوا علیّ الصلاهٔ البترا یعنی صلوات بترا و بریده بر من نفرستید عرض کردند یا رسول اللّه صلوات بترا کدام است فرمود اینکه بگوئید اللهم صل علی محمد بلکه بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد.

و نیز از دیلمی نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود الدعاء محجوب حتی یصلی علی محمد و آله. یعنی دعا در حجاب میماند (و مستجاب نمیشود) تا صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستند.

و از شافعی نقل میکنند که گفت:

یا اهل بیت رسول الله حبکم

فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم

من لم یصل علیکم لا صلاهٔ له

نظر بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که الصلاهٔ عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها قبولی تمام اعمال بسته بنماز است و نظر باخباری که عرض شد قبولی نماز هم بصلوات بر محمّد و آل محمّد است چنانچه شافعی خود اقرار نموده است.

و سید أبی بکر بن شهاب الدین علوی از ص ۲۹ تا ص ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب رشفهٔ الصّادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی بیاناتی در وجوب صلوات بر محمّد و آل محمّد دارد و دلائلی از نسائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از أبو بکر طرطوسی از أبو اسحاق مروزی و از سمهودی و نو وی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یمنی آورده که صلوات بر آل محمّد بعد از نام مبارک محمّد صلی الله علیه و آله در تشهد نماز واجب است که چون وقت گذشته از بیان مفصّل آن صرفنظر نموده و قضاوت را بضمیر پاک آقایان واگذار مینمایم.

پس آقایان تصدیق میفرمائید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله بدعت نیست بلکه سنّت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعا نمیکنند مگر خوارج و نواصب و متعصّبین عنود و مبغضین لجوج خذلهم اللّه که امر را بر برادران اهل سنّت مشتبه نموده و مینمایند.

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هستند و در ذکر مقدم بر غیرند قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاهت و جهالت یا تعصّب و بی‌خبری است.

در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعض جلساء ظاهر مجلس را ختم نمودیم پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند متفرّق گردیدند.

جلسه سیم لیله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵

شروع جلسه

از نماز مغرب فارغ شدیم آقایان تشریف آوردند بعد از تعارفات معموله مشغول صرف چای شدند داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده با خیال آسوده برای اصغای کلمات آقایان حاضر شدم.

حافظ: قبله صاحب دیشب که بمنزل رفتیم خیلی خود را ملامت کردم که چرا ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمیکنیم و فقط ببعض کتب متعصّبین (بقول شما) اکتفا میکنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند.

داعی: از آنجائی که خدای تعالی در آیه ۱۵۰ سوره ۶ (انعام) می‌فرماید قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ مجلس دیشب حجّتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده و با دیده انصاف و علم و عقل بعرایض داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را میگویم روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه بسمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده‌اند روی عناد و لجاج مردمان متعصّب خود خواه بوده است.

خدا را شاهد میگیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم بلکه مانند همیشه هدف و مقصدم دفاع از حریم تشیّع و ابراز حق و حقیقت است.

حافظ: از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه میباشند آیا کدام طبقه از شیعه را ذیحق و گفتار و عقاید آنها را حق میدانید چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی: شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت بامر آن حضرت یک طبقه بیشتر نیستند ولی طبقات بازیگری بنام تشیّع خودنمائی و مردم جاهل بی‌خبر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدّس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر و زندقه را باین نام میان مردم انتشار دادند لذا مردمان بی‌خبر که تحقیق در حقایق نمی‌نمایند بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده‌اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دو فرقه باقی مانده‌اند و دو فرقه آنها بکلّی از میان رفته‌اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند.

و آن چهار فرقه عبارتند از زیدیه و کیسانیّه و قداحیّه و غلات.

عقاید زیدیه

فرقه اول زیدیه میباشند و آنها کسانی هستند که خود را اتباع زید بن علی بن الحسین علیهم السّلام میدانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه السّلام امام میدانند و الحال در یمن و اطراف آن زیدیها بسیار میباشند.

عقیده آنها بر آنست که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علاوه خروج بسیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت بخود نماید آن امام است.

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبد الملک اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت

نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم میدانند.

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آن جناب را داده چنانچه از حضرت سید الشهداء أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام رسیده که فرمود وضع رسول الله یده علی صلبی قال یا حسین سیخرج من صلبک رجل یقال له زید یقتل شهیدا فاذا کان یوم القیمهٔ یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس و یدخله الجنهٔ.

ولی خود جناب زید ابدا ادعای امامت نداشته و این تهمتی است که بآن حضرت نسبت داده‌اند و الّا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام میدانسته ولی بازیگرانی بعد از آن حضرت قائل باصلی شدند که لیس الامام من جلس فی بیته و ارخی ستره بل الامام کلّ فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف.

مردم را دعوت بامامت آن حضرت نموده و تشکیلاتی دادند باصطلاح دکانی برای پیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند، مغیریه، جارودیه، ذکیریه، خشبیه، خلقیه.

عقاید کیسانیه

فرقه دوم کیسانیّه بودند و آنها أصحاب کیسان مولی و آزاد کرده علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بشمار میرفتند.

آنها قائل بامامت محمّد بن الحنفیّه فرزند بزرگ حضرت أمیر المؤمنین بعد از حسنین علیهما السّلام بودند.

ولی جناب محمّد خود چنین داعیه‌ای نداشته بلکه او را سیّد التابعین میگفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولی معروف بوده.

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفتهای او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السّلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند.

و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته بلکه مقصود جناب محمّد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد علیه السّلام امام چهارم بوده که باین طریق مریدهای جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم.

کما آنکه در همان مسجد الحرام بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر بامامت حضرت سجاد علیه السّلام که در کتب اخبار و تواریخ مفصّلا ثبت گردیده أبو خالد کابلی که سر سلسله معتقدین بآن جناب بود با جمعی از معتقدین بامامت محمّد تبعیت از جناب محمّد نموده و بامامت حضرت سجاد معترف شدند.

ولی یک عده از شیادها جمعی از عوام بی‌خرد بی‌خبر را بر آن عقیده نگاهداشتند باین بهانه که جناب محمّد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود.

و الّا امامت جناب محمّد مسلّم است و بعد از وفات جناب محمّد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمّد نمرده بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده زمانی بیرون آید و جهان را پر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده‌اند.

مختاریه، کربیه، اسحاقیه، حربیه، (ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده).

عقاید قدّاحیه

طایفه سیم قدّاحیه‌اند اصل مذهب این طایفه ظاهرا تشیّع ولی باطنا کفر محض است و اصل تشکیلات این مذهب بدست میمون ابن سالم یا (دیصان) معروف به قدّاح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود باز

نمودند.

و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند بپیغمبر و پیغمبر بعلی و او هم بفرزندان و شیعیان خالص تعلیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند از قید طاعت و عبادت ظاهریه آزاد و آسوده شدند.

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند به هفت پیغمبر معتقدند و به هفت امام معترفند و امام هفتم را غائب و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند.

ناصریه، اصحاب ناصر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود بنام شیعه بسیار مردم را بکفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند.

صباحیه، طایفه دویم اصحاب حسن صبّاح که اصلا اهل مصر و بایران آمده و واقعه اسفناك و فتنه بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصّلا ثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصّل حالات تاریخی آن نمیباشد.

عقاید غلات

طایفه چهارم غالیه‌اند که پست‌ترین اقوام و طوایفی هستند که بنام تشیّع معروف شده‌اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد میباشند و آنها هفت فرقه اصلی هستند.

سبائیه، منصوریه، غرابیه، بزیغیه، یعقوبیه، اسماعیلیه، ازدریه

شرح حالات و پیدایش آنها را شب گذشته مختصرا باقتضای مجلس عرض کردم ما جامعه شیعه امامیه اثناعشریه بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بری و آنها را انجس از هر نجس و کافر ملحد بیدین میدانیم.

و هر عقیده‌ای بنام شیعه روی قاعده کفر و الحاد صراحهً یا کنایهً در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب عمدا یا سهوا درج گردیده بیشتر از این طایفه میباشند که خود را شیعه علی میخوانند.

ولی جماعت شیعه امامیه اثناعشریه که زائد بر صد ملیون جمعیّت در دنیا هستند از این عقاید فاسده دور بلکه اصل دین و مذهب پاك و لبّ و لباب شریعت را که بوسیله باب علم رسول اللّه علیّ بن أبی طالب أمیر المؤمنین علیه السّلام رسیده در نزد آنها یافت میشود

عقاید شیعه امامیه اثناعشریه

طایفه پنجم شیعه امامیه و فرقه حقّه اثناعشریه‌اند که لبّ لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه واقعی اینها هستند و آن چهار فرقه شیعه قلّابی‌اند.

و خلاصه عقیده این شیعیان حقیقی را برای شما بطور فهرست عرض مینمایم تا بعدها نسبتهای غلط بآنها ندهید.

جامعه شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جلّ و علا که اوست واحد و أحد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد نه جسم است و نه صورت نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معرّا و مبرّا میباشد بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد.

بعضی از عرفا صفات سلبیه پروردگار را بشعر آورده و گفته‌اند.

نه مرکّب بود و جسم نه جوهر نه عرض

بی‌شریك است و معانی تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمائی نماید لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار برای هدایت افراد بشر با دلائل و براهین و معجزات و بیّنات و دستورات کافیه باقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عدد آنها بسی بسیار و بیشمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم که نوح شیخ الانبیاء و ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله، علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام باشند هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشد که دین و شریعت او تا روز قیامت باقی و بر قرار است.

جماعت شیعه معتقدند که حلال محمد حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ و شریعته مستمرهٔ الی یوم القیمهٔ.

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ بآنها داده میشود.

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده یوم الجزاء گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا تمام خلایق را از نیک و بد من الاوّلین و الآخرین همه را زنده میکند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هور غلیائی) بصحرای محشر می‌آورد بعد از محاکمه و رسیدگی هر یک را بجزای خود میرساند.

چنانچه در کتب آسمانی عموما بالخصوص توریهٔ و انجیل و قرآن مجید خبر داده است و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متّصل دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بما رسیده و ما عامل بدستورات آن هستیم و امیدواریم که عند اللّه مأجور باشیم.

و بجمیع احکام واجبه مندرجه در این کتاب اقدس اعظم از قبیل نماز و روزه و زکاهٔ و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم.

و همچنین بفروعات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که بوسیله رسول خدا بما رسیده معترف و عازم و جازم بعمل با توفیقات خداوند متعال هستیم.

و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط و ربا و قتل نفس و ظلم و غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده اجتناب مینمائیم.

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دساتیر الهیّه آورنده‌ای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و بآدمیان معرفی نموده.

بعد از وفات آورنده که رسول خدا میباشد بایستی نگاهدارنده‌ای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد همان قسمی که پیغمبر و آورنده دین را خدا بر انگیزد و بمردم معرفی نماید.

وصیّ و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و بوسیله پیغمبر بامت معرفی نماید.

چنانچه تمام انبیاء بامر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده برای جلوگیری از فساد و اختلاف امت را بحال خودشان نگذارده و اوصیاء خود را بامر پروردگار روی سنّت جاریه بآنها معرّفی فرموده.

و عدد آن اوصیاء منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند دوازده میباشد اولهم سید الاوصیاء علی بن أبی طالب فبعده ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی الکاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمد المهدی و هو الحجهٔ القائم الذی غاب عن الانظار لا عن الامصار یملأ الله الارض به قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.

اعتقاد شیعه امامیه آنست که این دوازده امام بر حق از جانب خدا بوسیله پیغمبر بما معرفی شدند که دوازدهمی آنها بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علماء شما هم بسیار رسیده غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده.

و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل و مصلح کلّ است که تمام اهل عالم انتظار ظهور چنین

مصلحی را دارند.

خلاصه جماعت شیعه معتقدند بجمیع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحه که بوسیله روات معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاصّ آن حضرت بآنها رسیده از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات شکر میکنم خداوند متعال را که بداعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدّسه معتقد و افتخار باین دین و مذهب دارم.

و هر کس در این دین و مذهب گفتگوئی دارد یا در شکّ و شبهه و اشتباه باشد داعی برای حلّ شبهات و اثبات حقایق بحول و قوّه پروردگار حاضرم.

صدای مؤذّن برخاست و موقع نماز شد پس از فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند.

حافظ: قبله صاحب خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه را بیان نمودید ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها بر خلاف گفتار شما کفر و الحاد شیعه اثنی‌عشریه را مخصوصا میرساند.

داعی: خوبست آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمائید تا حقّ آشکار گردد.

اشکال راجع بخبر معرفت و جواب آن

حافظ: اخبار زیادی دیده‌ام ولی آنچه الحال در نظر دارم در تفسیر صافی که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض کاشی میباشد خبری نقل میکند که روزی حضرت حسین الشهید بالطف در مقابل اصحاب ایستاد و گفت أیها الناس ان الله تعالی جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادهٔ من سواه قال رجل من اصحابه بابی انت و امی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله فما معرفهٔ الله قال علیه السّلام معرفهٔ اهل کل زمان امامهم الذی تجب علیهم طاعته

داعی: اولا باید بسلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است یا ضعیف قابل توجه است یا مردود بر فرض صحّت بخبر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و أئمه هدی سلام اللّه علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت.

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار أئمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از أئمه اثنی عشر که در مواقع مقتضی با مادّیین و دهریین نموده‌اند و اثبات توحید خالص فرموده‌اند نمی‌بینید و بآنها توجه نمی‌نمائید.

در حالی که تمام تفاسیر مهمه شیعه و کتب اخبار از قبیل توحید مفضّل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدّس اللّه اسرارهم و سایر کتب توحیدیه علمای بزرگ شیعه امامیه مملو از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله (النکت الاعتقادیّه) ابو عبد اللّه محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به (مفید) که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفی سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات تألیف آن بزرگوار را مطالعه نمیکنید و نیز مراجعه نمی‌نمائید بکتاب احتجاج شیخنا الاجلّ ابو منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطّبرسی تا بدانید امام بر حق حضرت رضا علیه الصّلاهٔ و السّلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید اثبات توحید خالص فرموده.

که میگردید خبرهای واحد متشابهی را پیدا میکنید و بآنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار میدهید.

چه خوش گوید شاعر عرب:

أ تبصر فی العین منی القذی

و فی عینک الجذع لا تبصر

مثل اینست که آقایان محترم بکتابهای خودتان دقیق نمیشوید تا خرافات و موهومات بلکه کفریات مندرجه در آن کتابها را که

یضحک به الثکلی است ببینید و از خجالت سر بلند ننمائید حتّی در صحاح معتبره خودتان بقدری اخبار خنده‌آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران مینماید.

حافظ: خنده‌آور گفتار و کلمات شما است که تخطئه مینمائید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده مخصوصا صحیحین بخاری و مسلم که عموم علمای ما اتفاق دارند بقطعیّت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقام تخطئه آنها برآید در حقیقت انکار اصل مذهب سنّت و جماعت را نموده زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید باین دو کتاب بزرگ است چنانچه ابن حجر مکّی در اوّل صواعق محرقه اگر بنظرتان رسیده باشد نوشته است الفصل فی بیان کیفیتها (ای کیفیهٔ خلافهٔ أبی بکر) روی الشیخان البخاری؟ و مسلم فی صحیحیهما اللذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتد به.

بدیهی است که اخبار مندرجه در صحیحین قطعی الصّدور است از جناب رسول اکرم صلّی اللّه علیه و سلّم لان الامهٔ اجتمعت علی قبولهما و کل ما اجتمعت الامهٔ علی قبوله مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع به؟

پس چگونه ممکن است کسی جرأت نماید بگوید در این دو کتاب کفریات و هزلیات و خرافات و موهومات موجود است.

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم

داعی: اوّلا- در جمله از بیاناتتان که فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام امت است اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استنادا بقول ابن حجر علما و عملا و منطقا مردود یکصد ملیون مسلمان با علم و عمل میباشد پس اجماع امت در اینجا مانند همان اجماعی است که برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید؟!

ثانیا آنچه داعی میگویم با برهان و دلیل است آقایان محترم هم اگر دیده رضا را به بندید و با دیده حقیقت‌بین بآن کتابها نظر کنید می‌بینید آنچه ما می‌بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد چنانچه بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند دارقطنی و ابن حزم و شهاب الدین أحمد بن محمّد قسطلانی در ارشاد الساری و علّامه ابو الفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد القادر بن محمّد قرشی حنفی در جواهر المضیئهٔ فی طبقات الحنفیه و شیخ الاسلام أبو زکریای نووی در شرح صحیح و شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع الصغیر و ابن القیم در زاد المعاد فی هدی خیر العباد و بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر ستّیه صریحا در مقام نقد و انتقاد ببعض احادیث صحیحین بر آمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفه غیر صحیحه در صحیحین موجود است چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده نه دقت در صحّت آنها و بعض از محقّقین علماء خودتان مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلیغ نموده‌اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار میباشد.

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب مینمائیم که مورد حمله شما قرار گیریم بلکه اکابر علماء خودتان که محقّق در حقایق بوده این قبیل بیانات را نموده‌اند.

حافظ: خوبست از دلائل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا قضاوت بحق کنند.

داعی: گرچه گفتگوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث گردم از رشته سؤال شما بازمی‌مانم ولی برای اثبات مرام بچند نمونه‌ای مختصرا اشاره می‌نمایم.

اخبار رؤیت الله تعالی از اهل سنت

اگر شما اخبار کفرآمیز حلول و اتحاد و عقیده بجسمانیّت و رؤیت پروردگار جلّ و علا را که دیده میشود در دنیا و یا در آخرت

علی اختلاف العقائـد (چنانچه عدّه‌ای از حنابله و اشاعره قائلند) بخواهید مطالعه نمائید مراجعه کنید بکتب معتبره خودتان مخصوصـا ص ۱۰۰ از جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز ص ۹۲ جلد چهارم باب الصراط من کتاب الرقاق و در ص ۸۶ جلـد اول صـحیح مسـلم بـاب اثبات الرؤیـهٔ المؤمنین ربهم فی الآخرهٔ و امام احمـد حنبل در ص ۲۷۵ جلد دوم مسـند بخوبی بدست می‌آورید من باب نمونه دو خبر از همان ابواب را بعرض محترمتان میرسانم که از ابو هریره روایت می‌نمایند که ان النار تزفر و تتقیظ تقیّظا شدیدا فلا تسکن حتی یضع الرب قدمه فیها فتقول قط قط حسبی حسبی.

و نیز از ابو هریره روایت نموده‌انـد که جمـاعتی از مردم از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله سؤال نمودنـد یـا رسول اللّه هل نری ربنا یوم القیمهٔ قال نعم هل تضارون فی رؤیهٔ الشـمس بالظهیرهٔ صحوا لیس معها سحاب قالوا لا یا رسول الله و هل تضارون فی رؤیهٔ القمر لیلـهٔ البـدر صـحوا لیس فیها سـحاب قالوا لا یا رسول الله قال: ما تضارون فی رؤیهٔ الله یوم القیمهٔ الا کما تضارون فی رؤیهٔ احدهما اذا کان یوم القیمـهٔ اذن مؤذن لیتبع کل امـهٔ ما کانت تعبـد فلا یبقی احـد کان یعبد غیر الله من الاصـنام و الانصاب الا یتساقطون فی النار حتی اذا لم یبق الاـ من کان یعبـد الله من بر و فاجر اتاهم رب العالمین فی ادنی صورهٔ من التی رأوه فیها فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک لا نشـرک بالله شـیئا فیقول هل بینکم و بینه آیـهٔ فتعرفونه بها؟! فیقولون نعم فیکشف الله عن ساق ثم یرفعون رءوسـهم و قد تحول فی صورهٔ التی رأوه فیها اول مرهٔ فقال انا ربکم فیقولون انت ربنا

شما را بخدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات کفرآور نیست که خدا خود را مجسّم و با صورت عنصری ببشر نشان دهد و پای خود را باز نمایـد و بزرگترین دلیل بر اثبات گفتار ما آنست که مسلم بن حجاج بابی در اثبات رؤیـهٔ خـدای متعال جلّ و علا در صـحیح خود افتتاح نموده و اخبار مجعوله‌ای از ابو هریره و زید بن اسلم و سوید ابن سعید و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان از قبیل ذهبی در میزان الاعتدال و سیوطی در کتاب اللالی المصنوعهٔ فی احادیث الموضوعهٔ و سبط ابن جوزی در الموضوعات جعلیّت آنها را مستدلا بیان نموده‌اند.

و اگر دلاـئلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسـیاری از قرآن مجیـد که صـریحا نفی رؤیت نموده‌انـد از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که فرماید لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هفتم (اعراف) در قصّه موسـی و بنی اسرائیل نقل میفرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السّلام در مقام مناجات عرض کرد رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی.

سیـد عبـد الحی (امام جماعت اهل تسنّن)، مگر نه از مولی علی کرم اللّه وجهه نقل است که فرمود لم اعبـد ربا لم اره یعنی بنـدگی نمی‌کنم خداوندی را که نبینم پس معلوم میشود حق تعالی دیدنی است که علی چنین کلامی فرماید.

دلائل و اخبار بر عدم رؤیهٔ اللّه تعالی

داعی: جنابعالی فقط بیک جمله از خبر اشاره فرمودید با اجازه آقایان تمام خبر را میخوانم آنگاه شما جواب خود را خواهید دریافت این خبر را ثقـهٔ الاسـلام شـیخ با عظمت محمّـد بن یعقوب کلینی قـدّس اللّه سرّه در باب ابطال الرؤیهٔ از کتاب توحید اصول کافی و شیـخ بزرگوار صـدوق ابو جعفر محمّـد بن علی بن الحسـین بن موسـی بن بابویه قمّی قـدّس اللّه تربته در کتاب توحید خود در باب ابطال عقیده رؤیهٔ اللّه چنین نقل نموده‌اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام که فرمود.

جـاء حبر الی أمیر المؤمنین علیه السّـلام. فقـال: یـا امیر المؤمنین هـل رأیت ربک حین عبـدته؟ فقال: ما کنت أعبـد ربا لم أره، قال و کیف رأیته؟ قال لا تدرکه العیون فی مشاهدهٔ الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان.

پس از این جواب مولانا أمیر المؤمنین علیه السّـلام معلوم میشود که مراد از رؤیت با چشم عنصری جسمانی نمیباشد بلکه بنور ایمان قلبی میباشـد و این معنی از خود کلمه لن واضـح و آشـکار میشود چه آنکه میدانیـد لن برای نفی أبـد اسـتعمال میشود و در این آیه

شریفه تأکید است بآیه لا تدرکه الابصار یعنی هرگز در دنیا و آخرت به هیچ صورت خداوند دیده نمیشود.
دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محقّقین علما و مفسّرین شیعه أکابر علماء خودتان از قبیل قاضی بیضاوی و جار اللّه زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده‌اند که رؤیهٔ اللّه تعالی محال عقلی است.
و هر کس معتقد برؤیهٔ اللّه گردد چه در دنیا و چه در آخرت قطعا خدا را محاط خود قرار داده و قائل بجسمانیت برای ذات با برکات او گردیده چه آنکه تا جسم عنصری نباشد با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده‌ای قطعا کفر است چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده‌اند که اینک مورد بحث ما نیست من باب شاهد جملاتی عرض شد.
و اما راجع بخرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است من باب نمونه خلاصه‌ای از دو خبر را نقل مینمایم تا آقایان محترم ببعض خبرهای واحد که قابل حلّ و تأویل است از کتب شیعه ایراد نگیرید.
شما تصور مینمائید صحاح ستّه مخصوصا صحیحین بخاری و مسلم مثل کتاب وحی است تمنّا مینمایم قدری آقایان با دیده انصاف و خروج از تعصّب باخبار آنها بنگرید تا آن قدر غلو ننمائید.

اشاره بخرافات صحیحین

بخاری در باب من اغتسل عریانا از کتاب غسل صحیح خود و مسلم در جزء دوم صحیح خود در باب فضائل موسی علیه السّلام و امام احمد بن حنبل در ص ۳۱۵ جزء دوم از مسند و دیگران از علماء شما از ابو هریره نقل نموده‌اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون ساتر عورت در آب میرفتند خود را شستشو میدادند در حالتی که بعورتهای هم نظر می‌نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود فقط حضرت موسی در میان آنها تنها بآب می‌رفت که کسی عورت او را نبیند.
بنی إسرائیل میگفتند علت آنکه موسی تنها بعمل تغسیل میرود و از ما دوری مینماید آنست که صاحب نقص است و قطعا فتق دارد نمی‌خواهد ما او را ببینیم.
روزی حضرت موسی بکنار آبی رفت که غسل بنماید لباسها را در آورده بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب ففر الحجر بثوبه فجمح موسی بأثره یقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سوأهٔ موسی فقالوا و الله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضربا فو الله ان بالحجر ندبا ستهٔ او سبعهٔ.!!
یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود موسی در عقب او میرفت و میگفت لباسم ای سنگ لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجا میبری) آن قدر سنگ رفت و موسی بدون ساتر عورت در عقبش رفت تا آنکه بنی اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند!! و گفتند بخدا قسم موسی نقصی ندارد یعنی فتق ندارد آنگاه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباس‌ها را گرفت پس از آن با تازیانه سنگ را زد بقسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود؟
شما را بخدا انصاف دهید یک همچو عملی اگر با یکی از شماها آقایان محترم بشود چقدر رکاکت دارد که بدنبال لباستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند (بر فرض اگر چنین پیش‌آمدی بشود آدمی کناری می‌نشیند تا بروند و لباس او را بیاورند نه آنکه بدون ساتر عورت در میان مردم برود تا عورت او را ببینند.)
آیا عقل باور میکند چنین عملی از مثل موسی کلیم اللّه ظاهر شده باشد آیا باور میشود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد.
سید عبد الحی، آیا حرکت سنگ بالاتر است یا اژدها شدن عصا حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه‌گانه که خداوند خبر میدهد.
داعی: بمثل معروف، خوب وردی آموخته‌اید، لیک سوراخ دعا گم کرده‌اید آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم

قرآن مجید مؤمن بمعجزات و خرق عادات هستیم ولی تصدیق بفرمائید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدّی میباشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید.

آیا در این عمل چه تحدّی و ظهور حقی بوده جز آنکه فضاحتی بمیان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده.

سید عبد الحی، کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتق ندارد.

داعی: بر فرض که جناب موسی صاحب فتق بوده چه ضرری بمقام نبوّت داشته آنچه برای پیغمبران نقص است نواقص ذاتی است از قبیل کوری و کری و أحول بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (باصطلاح) یا فالج و شل مادر زاد بودن و امثال اینها.

و إلّا نقایص جسمانی که بواسطه امراض پیدا میشود مانند کوری یعقوب و شعیب پیغمبر در اثر گریه بسیار و جراحات بدن ایوب و شکستگی سر و دندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها ضرری بمقام نبوت نمیرساند.

فتق هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعدها پیش می‌آید چه اهمیتی داشته که بخواهد او را تبرئه نماید بظهور خرق عادت و معجزه‌ای که منجر بهتک حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی اسرائیل عورت او را ببینند.

آیا این خبر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت بدنبال لباس برود و بقدری عصبانی شود که سنگ را بزند بقسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله بزند!، یا للعجب پیغمبر خدا نداند که سنگ چشم و گوش و حسّ تأثری ندارد که او را بزند و ناله جماد را بلند کند!، نعوذ باللّه من هذه الخرافات.

سیلی زدن موسی بصورت ملک الموت

برای آنکه جناب آقا سید عبد الحی در مقام دفاع از ابو هریرة و یا بخاری و مسلم که بی‌فکر این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده‌اند بر نیاید بیک خبر مضحک‌تر اشاره مینمایم تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که درباره آنها غلو نموده‌اند.

بخاری در ص ۱۵۸ جلد اول و ص ۱۶۳ جلد دوم از صحیح خود خبر خرافی عجیبی را نقل نموده یکی در باب من أحب الدفن فی الارض المقدسة من ابواب الجنائز و دیگر در باب وفات موسی جلد دوم با اسناد صحیحه (بعقیده او) از ابو هریره و نیز مسلم در ص ۳۰۹ جلد دوم صحیح خود در باب فضائل موسی ایضا از ابو هریره که گفت

جاء ملک الموت الی موسی علیهما السّلام فقال له اجب ربک، قال ابو هریرة:

فلطم موسی عین ملک الموت ففقأها! فرجع الملک الی الله تعالی فقال: انک ارسلتنی الی عبد لک لا یرید الموت، ففقأ عینی. قال: فرد الله الیه عینه و قال: ارجع الی عبدی فقل: الحیاة ترید فان کنت ترید الحیاة فضع یدک علی متن ثور فما توارت بیدک من شعرة فإنک تعیش بها سنة.

و امام أحمد حنبل در ص ۳۱۵ جلد دوم مسند و محمّد بن جریر طبری در جلد اول از تاریخ خود ضمن ذکر وفات حضرت موسی.

همین خبر را از أبو هریره نقل نموده‌اند بزیادتی آنکه زمان موسی ملک الموت برای قبض روح بندگان ظاهر و علنی می‌آمد ولی بعد از آن زمان که موسی سیلی بر صورت او زد و چشمش کور شد برای قبض روح خلایق مخفیانه و پنهانی می‌آید، برای آنکه می‌ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند!!

(جمع کثیری شدیدا خندیدند).

اینک من از آقایان انصاف میخواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده مینمائید و من تعجب از نویسندگان و نقل کنندگان چنین خبر مینمایم که فکر ننموده مطالب خرافی و موهوم را چگونه بزیر قلم آورده‌اند.

انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است

آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می‌نماید که پیغمبر اولو العزمی مانند موسی کلیم اللّه العیاذ باللّه آن قدر بی‌معرفت و خشن باشد که عوض اطاعت امر پروردگار رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید؟

شما را بخدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده عوض قبول دعوت قاصد و پیام‌آورنده را حافظ سیلی زده و چشمش را کور نموده شما خنده نمی‌کنید حافظ نمی‌فرماید این مطلب توهین بمن است چه آنکه پس از یک عمر تحصیل علم و تزکیه نفس آن قدر معرفت پیدا ننمودم که بفهمم پیام‌آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام بمن نموده و از طرف شخص بزرگی مرا بمهمانی خوانده.

از هیچ آدم پست جاهل قسیّ‌القلبی چنین عملی صادر نمیگردد تا چه رسد به کلیم اللّه پیغمبر اولو العزم که اولی و احق بمعرفت اللّه است چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را نادیده گرفته بعلاوه ملک پیام‌آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته سیلی بزند و چشم او را کور بنماید!

غرض از ارسال رسل هدایت بشر و بازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبعیّت از آنها صادر نگردد.

ظلم و تعدّی حتّی بحیوانات از یک بشر جاهل بی‌معرفت قبیح است تا چه رسد از پیغمبر اولو العزم آن هم نسبت بمقام ملک مقرّبی که رسول و پیام‌آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده‌ای می‌فهمد که چنین خبری جعل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعا غرضی نداشتند جز عدم ادراک و اهانت بمقام نبوّت و یا کوچک و خوار نمودن انبیاء عظام را دو نزد جامعه بشر.

داعی از امثال ابو هریره تعجّبی ندارم چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته‌اند برای شکم پر نمودن از سفره چرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عمر برای جعل خبر او را تازیانه زد بقسمی که پشت او خون‌آلود گردید.

ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده چگونه فکر نکرده امثال این اخبار خرافی را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابها را تالی‌تلو کلام اللّه قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند هما اصح الکتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالیه خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است حق ندارید زبان اعتراض بکتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالبا قابل توجیه و تأویل میباشند باز نمائید.

معذرت میخواهم خیلی حاشیه رفتم الکلام یجر الکلام برگردیم باصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نمودید بحث نمائیم و ببینیم که آیا چنین خبری قابل حلّ است یا خیر.

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبرهای واحد و مبهم بر میخورد (که در کتب ما و شما بسیار است) در مقابل هزارها اخبار صحیح السّند و صریح العبارة اگر قابل اصلاح است اصلاح میکند و الّا مطرودش میدارد و یا لا اقل در مقابل آنها سکوت مینمایند.

نه آنکه آنها را حربه تکفیر قرار داده و حمله ببرادران دینی خود نمایند.

الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی‌خبریم و نمیدانیم در کجا و چه گونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه بایستی دقت کنیم ببینیم قابل اصلاح است یا خیر.

داعی: با فکر ضعیفم در اطراف این خبر همچو تصوّر مینمایم که فرموده آن حضرت یا محمولست بر قاعده معروفه ما بین متکلّمین

که علم تامّ بمعلول علم تامّ بعلّهٔ است یعنی همین که امام را من حیث انّه امام شناخت البته خدا را شناخته است.

و یا محمول بر مبالغه است مانند کسی که بگوید هر کس وزیر اعظم را بشناسد او است کسی که پادشاه را شناخته و قرینه بر این مبالغه نصّ سوره توحید و سایر آیات قرآنیه و اخبار کثیره‌ای است که از خود أبا عبد اللّه الحسین و سایر أئمه معصومین سلام اللّه علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده.

پس میتوان گفت مقصود از این خبر آنست که شناختن امام از اعظم عباداتی است که غایت خلقت جنّ و انس بوده همین است معنی محالّ معرفهٔ الله. در زیارت جامعه مأثوره از أئمه طاهرین علیهم السّلام.

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم چنانچه محقّقین در این قبیل امور معنی نموده‌اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنائی را از استحکام فعل و بنای وی میتوان شناخت پس هر بنا و اثر وی خود یک دلیل کاملی است بر یک جهتی از جهات وی.

چون رسول خدا و آل طاهرینش صلوات اللّه علیه و علیهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند لذا اثری محکم‌تر و مخلوقی جامع‌تر از آنها نبود.

پس راهی که بسوی معرفت خدا واضح‌تر و جامع‌تر از ایشان باشد وجود نداشته پس محلّ معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان.

پس کسی که ایشان را شناخته خدا را شناخته چنانچه خودشان فرمودند بنا عرف الله و بنا عبد الله. یعنی بوسیله ما خدا شناخته میشود و بوسیله ما خدا عبادت کرده میشود.

یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است خلاصه راه منحصر بفرد برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل میباشند و اگر بی‌رهبری این خانواده بشر بخواهد راه پیدا کند در وادی ضلالت حیران و سر گردان گردد و بسیار نادر است گم‌گشته وادی ضلالت و حیرت بدون دلیل بسر منزل سعادت برسد.

بهمین جهۀ است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا أیها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عز و جل و عترتی اهل بیتی.

حافظ: اختصاص بهمین یک خبر ندارد که شما در مقام اصلاح برآئید بلکه در تمام ادعیه وارده در کتب شما نمونه‌ای از آثار شرک و کفر دیده میشود از قبیل طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان و این خود دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند.

داعی: از جنابعالی بسیار بعید بود که تبعا للاسلاف بچنین کلام سخیف بی‌جائی تکلم نمائید واقعا خیلی بی‌انصافی مینمائید یا توجه ندارید که چه میفرمائید یا بمعانی شرک توجه ننموده بیان میکنید متمنی است اول معنی شرک و مشرک را بیان نمائید تا کشف حقیقت شود.

نسبت شرک دادن بشیعه

حافظ: مطلب بقدری واضح است که گمان نمیکنم محتاج بتوضیح باشد بدیهی است با اقرار بخداوند بزرگ توجه نمودن بغیر خدای تعالی شرک است و مشرک کسی است که روی بغیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید.

جامعه شیعه بنابر آنچه مشهود است ابدا توجهی بخدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود مینمایند بدون اینکه نام خدا را ببرند حتی می‌بینم فقراء شیعه در معابر و درب خانه‌ها و دکانها که می‌آیند میگویند یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا حضرت عباس یک مرتبه شنیده نشده یا الله بگویند اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابدا توجهی بخدا ندارند بلکه تمام توجه خود را بغیر خدا مینمایند.

داعی: نمیـدانم این نوع گفتار شـما را حمل بر چه معنائی بنمایم آیا دلیل بر لجاج است که عمدا سـهو مینمائید یا دلیل بر عدم توجه شما بحقایق است امیدوارم اهل لجاج نباشید.

چون یکی از شـرایط عالم عامل انصاف است آن کس که حق را بدانـد ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق‌کشـی نماید انصاف نـدارد و کسـی که انصـاف نـدارد عالم بلا عمل است و در حـدیث است که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر.

چون مکرّر بین جملات خود پیوسـته جملات شـرک و مشـرک بر زبان جاری مینمائیـد و اصـراری داریـد که با دلائل پوچ و بی‌مغز خودتان شیعیان موحّد را مشرک معرّفی نمائید.

و ممکن است بیانات شـما در عوام بی‌خبر برادران اهل تسنّن مؤثر واقع شود و شـیعیان را مشرک بدانند (چنانچه تا بحال در آنها اثر سوء بخشـیده) ولی همین آقایان شـیعیان محترم حاضـر در مجلس در اثر بیانات شـما کاملا عصـبانی و ناراحت هستند و شما را یک عالم مغرض و مفتری میدانند چه آنکه بعقاید خود توجه دارند و میدانند که هیچ‌یک از این کلمات شما در آنها وجود ندارد

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمائید یک نوع جملاتی اداء نمائید که صدهٔ مطلب بر آنها واضح و قلوبشان بشما جذب گردد.

ناچـارم برای روشن شـدن اذهـان سـاده آقایـان حاضـرین و غـائبین برادران اهـل تسنّن چنـانچه اجازه فرمائیـد باقتضای وقت مجلس مختصـری در اطراف شـرک و مشـرک آنچه را که عقیـده محقّقین حکماء و فقهاء و علماء بزرگ اسـلام است از قبیل علّامه حلّی و محقّق طوسـی و علّـامه مجلسـی رضوان اللّه علیهم که از نوابغ و مفاخر علماء شیعه هسـتند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صـدر المتالهین شـیرازی و ملّا نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و دو صـهر با عظمت صدر مرحومین فیض کاشانی و فیّاض لاهیجانی قدّس اللّه اسـرارهم استخراجا از آیات قرآنیه و دساتیر عالیه أئمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین بعرضتان برسانم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقا مغلطه کاری میفرمایند.

حافظ: (با عصبانیت) بفرمائید.

نـواب: قبلـه صـاحب چـون وضـع ایـن مجلس برای فهـم بی‌سـوادان اسـت چنـانچه قبلاـ هـم عرض و تقاضـا نمـوده‌ام تمنـا داریـم در فرمایشاتتـان نهـایت درجه رعایت سادگی را بفرمائیـد فقط نظرتان بآقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشـد رعایت اکثریت اهل مجلس بالخصوص اهالی هند و پیشاور که اهل لسان نیستند لازم است مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل نفرمائید.

داعی: جناب آقای نواب یادآوریهای شـما مورد توجه است و اختصاص باین مجلس ندارد بلکه قبلا هم عرض کردم عادت داعی بر اینست در هر مجلسی که عدّه‌ای از عوام و بی‌خبران حاضر باشند قطعا روی سخن را بخواص معطوف نمیدارم.

چه آنکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب جلب نظر بی‌خبران است و البته این منظور عملی نمیشود مگر آنکه حقایق همان قسـمی که فرمودیـد سـاده و بلسـان قوم بیـان شود چنانچه در حـدیث است رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود نحن معاشـر الانبیاء نکلم الناس علی قدر عقولهم

البته تقاضای شـما کاملا اساسـی و پیوسـته مورد توجه داعی بوده امید است بر وفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هرکجا غفلتی بی‌اراده از داعی بشود متمنی است آقایان محترم یادآور شوید.

در بیان اقسام شرک

داعی: آنچـه از خلاـصه آیـات قرآنیـه و اخبـار متکـاثره و تحقیقـات کـامله محققیـن از علمـاء و مخصوصـا توضـیحات مهمـه‌ای که مرحومین صدر المتالهین و فاضل طالقانی داده‌اند شـرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است اول شرک جلی و آشکار، دوم شرک خفی و پنهان.

شرک جلی و آشکار عبارتست از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یا افعال و یا عبادات.

شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات وحدانیت حق تعالی شریک قرار دهد و بلسان قال معترف گردد چون ثنویّه (بت‌پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبدء نور و ظلمت یزدان و اهریمن قائلند.

و نصاری که قائل به اقانیم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را بسه قسمت أب و ابن و روح القدس تقسیم نمودند و بعقیده بعض از آنها عوض روح القدس مریم میباشد.

و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نگردند حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد.

چنانکه در آیه ۷۷ سوره ۵ (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ» این آیه شریفه حکایت است از قول نسطوریه و ملکائیه و یعقوبیه از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت‌پرستها گرفتند خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرک‌اند چون قائل باقانیم ثلاثه هستند

بعبارت واضح‌تر، میگویند الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و بعقیده بعض از آنها خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها الهند و اللّه جلّ جلاله یکی از آن سه میباشد!! و گویند از اول خدایان سه بودند اقنوم الاب، اقنوم الابن، روح القدس، (بلسان سریانی اقنوم بمعنی وجود و هستی است) و بعد از آن این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه‌ای نیست که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی باین معنی محال است حتّی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه میفرماید وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ، یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهّم شرکت و مبدء جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی‌همتا میباشد.

شرک در صفات آنست که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند مانند اشعریون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری میباشند چنانکه اکابر علماء خودتان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در ص ۲۰۷ جزء چهارم فصل و فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد محمّد بن احمد در ص ۵۸ کتاب (الکشف عن مناهج الادلّة فی عقاید الملّة) نقل نموده‌اند معتقدند که صفات اللّه زائد بر ذات باری تعالی و قدیم میباشند.

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت زائده بر ذات او جلّ و علا بداند یعنی خدا را وصف کند بصفت عالمیّت یا قادریّت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند مشرک است.

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او میباشد مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیک نیستند شیرینی و چربی شیء علی‌حده‌ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و چرب آفرید اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمیماند. تلك الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون مثلها برای تقریب اذهان است تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست وقتی گفتیم خدا یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

و اما شرک در افعال آنست که خدا را در معنی و حقیقت متوحّد و متفرّد بالذات نداند باین معنی که فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثّر یا جزء مؤثّر در افعال و تدابیر الهیّه بداند یا آنکه امور را بعد از خلقت مفوّض بخلق بداند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلایق نمود و دیگر از تدبیر امور بازمانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته لذا در آیه ۶۹ سوره ۵ (مائده) در مذمّت آنها فرموده وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ

و مشرکین غلات که آنها را مفوّضه نیز خوانند قائلند که خداوند تفویض امور به امامان نموده آنها خلق میکنند و روزی میدهند.

بـدیهی است که در افعال خداونـدی هر کس بهر طریقی کسـی را ذی مـدخل بداند بطریق جزء مؤثّر یا تفویض امور بانبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین قطعا مشرک است

و امـا شـرک در عبادت آنست که در موقع عبادت توجّه ظاهر و یا نیّت دل را بغیر حقّ کنـد مثلا در نماز توجّه بخلق داشـته باشـد یا نذر میکند برای خلق کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیّت دارد اگر نیّت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است.

زیرا صریحا در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شـرک) نموده که فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

در موقع عمـل و عبـادت بایـد توجه بغیر خـدا ننمایـد صورت پیغمبر یا امام یا مرشـد را در نظر نگیرد باین معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حـج و خمس و زکاهٔ و نـذر و غیر آن از هر نوع عبادتی واجب یا مستحب برای خـدا باشـد ولی در دل و باطن توجّه بغیر خدا یعنی برای شهرت و جلب نظر خلایق یا غیر آن باشد.

چون‌که ریای در عمل بلسان اخبار شرک اصغر خوانده شده است که تباه‌کننده عمل هر عاملی است.

چنانچه در خبر از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله رسـیده که فرمود اتقوا الشـرک الاصـغر یعنی بپرهیزیـد از شـرک کوچک عرض کردند یا رسول اللّه شرک کوچک کدام است فرمود الرّیاء و السمعه ریا و سمعه شرک اصغر است.

و نیز از آن حضـرت مرویست که فرمود انّ اخوف ما اخاف علیکم الشـرک الخفی ایاکم و الشـرک السر فانّ الشرک اخفی فی امّتی من دبیب النمل علی الصـفا فی اللیلهٔ الظلماء آنگاه فرمود هر کس نماز بریا کند مشـرک است هر کس روزه بریا گیرد یا صدقه بریا دهد یا حج بریا کند یا اعتاق بریا کند مشرک باشد.

(و البته این نوع اخیر چون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرک خفی هم میشود)

حافظ: ما از فرمایش خودتان اتخاذ سـند میکنیم که فرمودید اگر کسـی نذر برای خلق کند مشـرک است پس شیعیان مشرکند برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده میکنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرک است.

داعی: قاعـده عقل و علم و منطق اینست که در عقاید هر قوم و ملّتی اگر بخواهند قضاوت کنند از روی اقوال و یا افعال قوم بی‌سواد و بی‌خبر قضاوت نمیکنند بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها مینمایند.

آقایان محترم هم که میخواهیـد بررسـی دقیق در عقاید شـیعیان بنمائید باقوال و افعال عوام بی‌خبر شـیعه نبایستی توجه نمائید که اگر فقراء بی‌سواد در کوچه‌هـا گفتنـد یـا علی یا امام رضا شـما آن گفتار را دلیل بر شـرک آنها و یا تمام شـیعه قرار بدهیـد یا اگر عامی محض ندانسته نذر برای امام و یا امام زاده بنماید شما آن را مدرک غلبه بر خصم قرار دهید زیرا افراد بی‌سواد و لا ابالی در عوام هر قوم پیدا میشوند.

ولی اگر شـما مردمـان بی‌غرض و در پی بهـانه و عیب‌جوئی نیستیـد و میخواهیـد بررسـی عاقلانـه بنمائیـد بکتب فقهیّه شـیعه که در دسترس عموم است چاپی و خطّی در همه کتابخانه‌ها موجود است مراجعه نمائید.

چنـانچه کتب فقه استـدلالی و رسائـل عملی را مطـالعه نمائیـد خواهیـد دیـد که در فقه جعفری علاوه بر اینکه طریقی بسوی شـرک وجود ندارد دستورات خرافی هم ندارد بلکه لبّ لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شـرایع در تمام کتابخانه‌ها موجود است مطالعه نمائیـد در همین باب نـذر و نیز در تمام رسائل عملیه فتاوای جمیع فقهاء شیعه است که چون نـذر بابی از ابواب عبادات است در التزام بعملی برای خـدا حتما در موقع نذر بایستی دو شـرط منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمیشود. اول نیّت مقارن با عمل دوم صیغه بهر لسانی باشد.

همین‌که مسلمان فهمیـد که نـذرش صورت حقیقت پیـدا نمیکند مگر بوجود این دو شـرط سـعی میکند اول معنای این دو شـرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید

وقتی در مقام سؤال از فقیهی یا مطالعه رساله‌ای بر آمد میفهمد که اوّلا باید نیّت در تمام عبادات مخصوصا در نذر للّه و فی اللّه و طلبا لمرضات اللّه باشد. پس نیّت برای غیر خدا بکلّی از بین میرود.

شرط دوم که تتمیم شرط اول و تثبیت‌کننده آن میباشد آنست که نذرکننده حتما باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمیشود.

مثلا میخواهد نذر روزه بنماید باید بگوید للّه علیّ ان اصوم یا میخواهد ترک شراب کند باید بگوید للّه علیّ ان اترک شرب الخمر. و بهمین طریق است تمام نذورات.

و چنانچه اجرای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسور نباشد میتوانند بزبان خود اهل هر قوم و ملّت اجراء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیّت غیر خدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده با نام خدا داخل کند خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد قطعا آن نذر باطل است و اگر عمدا از روی علم این عمل را بنماید مشرک است چه آنکه صریحا در آیه مذکوره فرماید و لا یشرک بعبادهٔ ربّه احدا.

البته بر اهل علم لازم است که بی‌خبران را بفهمانند که نذر باید حتما بنام خدا و برای خدا باشد. چنانچه وعّاظ و مبلّغین پیوسته انجام وظیفه مینمایند.

فقهاء شیعه عموما بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده و لو پیغمبر و امام باشد باطل است و اگر عالما عامدا بنماید شرک است. نذر را باید برای خدا بنمایند ولی در مصرفش مختارند بهر جا قرار بدهند.

مثلا نذر میکند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امامزاده بکشد عیب ندارد نذر میکند پولی یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریه رسول اللّه یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد عیب ندارد.

ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتما باطل است و اگر از روی علم و تعمّد باشد قطعا شرک است.

وظیفه هر رسول و فقیه و عالم و واعظ و مبلّغ نوشتن و گفتن است و ما علی الرسول الّا البلاغ المبین

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است.

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلّم وظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل ننمایند نقصی باصل آن عقیده و طریقه و دستور وارد نیست.

گمان میکنم بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعدها آقایان محترم شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید.

خوبست برگردیم بگفتار اولیه و مطلب را تمام کنیم. قسم دوم شرک خفی و پنهان است و آن شرک در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرک و شرک در عبادت که از اقسام شرک جلی شماره نمودیم اینست که در شرک عبادت برای خدا شریک قرار میدهد و در مقام عبادت او را پرستش میکند.

مثلا- در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند مثل آنکه باغوای شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدارند قطعا آن عمل باطل و شرک محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الّا داخل در شرک جلی میباشد.

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: یقول الله تعالی من عمل عملا- صالحا اشرک فیه غیری فهو له کلّه و انا منه

بریء و انا اغنی الاغنیاء عن الشرک

و نیز در خبر است که میفرماید کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند فقد اشرک فی عمله، پس بتحقیق شریک قرار داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام رسیده است که لو انّ عبدا عمل عملا یطلب به رحمهٔ اللّه و الدار الآخرهٔ ثمّ ادخل فیه رضا احد من الناس کان مشرکا

دامنه شرک خفی بسیار وسیع است در هر عملی بمختصر توجّهی که بغیر خدا بنمایند مشرک میشوند.

یکی از اقسام این شرک شرک در اسباب است چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند این هم شرک است اما شرک مغفور.

مراد از شرک باسباب آنست که اثر را در اسباب بدانند مثلا خورشید مؤثّر در تربیت اشیاء میباشد اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثّر شرک است و اگر أثر را از مؤثّر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضه فیض. ابدا شرک نیست.

بلکه خود یک نوع از عبادت است زیرا توجه بآیات حق مقدمه توجه بحق است کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر بآن شده است که نظر بآیات الهی بنمائید چون این نظرها خود مقدمه توجه بخدای متعال است.

و همچنین است توجّه بهر سببی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر بتجارت و زارع بزراعت و فلّاح بفلاحت و کاسب بکسب و اداری باداره و بالاخره شاغل هر شغلی بشغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید مشرک است.

و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد باین نیّت که لا مؤثر فی الوجود الا الله یعنی اثر دهنده جز خدای متعال نیست هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمیباشد.

شیعه از هیچ راهی مشرک نیست

با این مختصر مقدّمه که مطلب واضح شد و اصول شرک و معانی و آثار او را بیان نمودیم اینک اجازه بفرمائید از بیانات خود نتیجه بگیریم. که آیا شما از کدامیک از طرق شرک جلی و خفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرک میدانید.

آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده‌اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمته شریکی قائل باشند.

یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند.

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده‌اید که در باب اصول و فروع و عقاید دستوری از بزرگان دین و ائمه و پیشوایان شیعه راجع بآثار طرق شرکی که عرض نمودم رسیده باشد.

اما راجع بشرک خفی و اقسام طرق آن از قبیل عمل ریائی که برای خوش‌آیند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن اختصاص به شیعیان تنها ندارد.

بلکه شیعه و سنّی همگی در عالم اجسام گرفتارند که بواسطه عدم معرفت و دانش و تزکیه نفس و توجه کامل گاهی فریب وساوس شیطانی خورده عمل ریائی میکنند یا سراپا غرق در اسباب میشوند و از اطاعت حقّ بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد میگردند.

اگر چه در معنی شرک بحق آورده بنابر آنچه عرض شد ولی از نوع شرک مغفور است و البته قابل عفو و اغماض میباشد بمختصر توجّهی روحیّه آنها عوض میشود.

پس از چه راه شما شیعیان را مشرک میدانید و امر را بر عوام مشتبه مینمائید چنانچه الحال اشاره فرمودید.

حافظ: تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرض کردم خود شما هم اگر دقت فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسّل بآنها نمودن خود شرک است چون ما احتیاجی بواسطه بشری نداریم هر زمان که توجهی بحق نمائیم نتیجه حاصل

میگردد.

داعی: خیلی محلّ تعجب است که مثل شما عالم منصف فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف بدون تحقیق قرار گرفته و چنین بیانی بفرمائید.

گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجهی بعرایض داعی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار که تشریح مطالب نمودم باز میفرمائید حاجت از امامان خواستن شرک است.

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است اگر چنین باشد پس تمام خلایق مشرکند و ابدا موحّدی یافت نگردد. اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد، پس انبیاء چرا از خلایق کمک می‌طلبیدند، خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید دقت فرمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود.

آوردن آصف تخت بلقیس را نزد سلیمان

مقتضی است بآیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (نمل) توجه نمائید که میفرماید قالَ یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ، قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ، قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی بدیهی است تخت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم برهم زدن نزد سلیمان آوردن کار مخلوق عاجز نیست و مسلّم است که این امریست بر خلاف عادت و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدائی میخواهد، از خداوند درخواست آوردن تخت را ننمود. بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود. و از حاضرین مجلس خود خواست که آن تخت با عظمت را برای او حاضر نمایند پس خود این تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدامیک از شما می‌توانید با قوه خدا داده بشما این امر را عملی نمائید و تخت بلقیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمائید.

میرساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرک نمی‌باشد خداوند دنیا را دار اسباب قرار داده شرک هم امر قلبی است اگر کسی را که حاجت از او می‌طلبد خدا و یا شریک خدا نداند ابدا مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید.

چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته بدر خانه زید و بکر و عمرو میروند و تقاضای کمک میکنند بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند.

پس اگر مریضی درب منزل طبیب و دکتر برود و بگوید آقای دکتر بدادم برس درد و مرض مرا کشت آیا این مریض مشرک است.!

اگر غریقی در میان دریا فریاد بزند مردم بدادم برسید نجاتم بدهید بدون اینکه نام خدا را ببرد مشرکست.!

یا اگر ظالمی مظلوم بی‌گناهی را تعقیب نمود، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم گفت آقای وزیر بدادم برس دستم بدامنت من جز تو امیدی ندارم مرا از دست این ظالم نجات بده مشرکست.!

اگر دزدی بخانه کسی بقصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای بام از همسایگان خود طلب کمک نماید و رسما بگوید ای مردم بدادم برسید نجاتم بدهید و ابدا اسم خدا را در آن ساعت بزبان جاری نکند مشرکست.

قطعا جواب منفی است و احدی از عقلاـ این نوع از مردم را مشرک نمیخوانند و اگر مشرک بخوانند یا نادانند و یا غرض‌ورزی نموده‌اند.! آقایان محترم انصاف دهید مغلطه کاری ننمائید جامعه شیعه عموما متفق‌اند اگر کسی آل محمّد را خدایان خود بداند یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدائی بداند قطعا مشرکست و ما از آنها بیزاری می‌جوئیم.

اگر شما شنیده‌اید شیعیان در گرفتاریها میگویند یا علی ادرکنی، یا حسین ادرکنی معنای آن این نیست که یا علی الله ادرکنی، یا

حسبن الله ادرکنی.

بلکه چون دنیا دار اسباب است که ابی الله ان یجری الامور الّا باسبابها آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات میدانند و بوسیله آنها توجّه بخدای متعال میجویند.

حافظ: چرا مستقلا از خدا طلب حاجت نمی‌نمایند که بدنبال وسیله و واسطه میگردند.

داعی: توجّه استقلالی ما در طلب حوائج و دفع هموم و غموم نسبت بذات یگانه پروردگار محفوظ است.

ولی قرآن مجید که سند محکم آسمانی است ما را هدایت می‌نماید که با وسیله باید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۹ سوره ۵ (مائده) میفرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ.

آل محمد وسایط فیض حق‌اند

ما شیعیان آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین را مستقل در حلّ و عقد امور نمی‌دانیم بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدء فیّاض میدانیم و توسّل ما بآن خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

حافظ: در کجا نبی مکرم صلّی اللّه علیه و سلّم دستور توسّل بآنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله در آیه آل محمّدند.

داعی: در بسیاری از اخبار امر فرموده که برای نجات از مهالک متوسّل بعترت و اهل بیت من شوید.

حافظ: ممکن است از آن اخبار اگر در نظر دارید برای ما بیان فرمائید.

داعی: اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله عترت و اهل بیت پیغمبرند اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علیّ و حافظ أبو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علیّ و امام احمد ثعلبی در تفسیر خود نقل مینمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه عترت و اهل بیت پیغمبرند چنانچه اخبار بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باب رسیده.

و ابن أبی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما میباشد در ص ۷۹ جلد چهارم شرح نهج البلاغه خطبه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام اللّه علیها را در قضیّه غصب فدک در حضور مهاجر و انصار نقل نموده که در اول خطبه بی‌بی مظلومه اشاره بمعنای این آیه میفرماید باین عبارت «و احمد الله الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السماوات و الارض الیه الوسیله و نحن وسیلته فی خلقه»

حدیث ثقلین

از جمله دلائل متقنه بر جواز تمسّک و توسّل و پیروی آل محمّد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت حدیث شریف ثقلین است که با اسناد صحیحه عند الفریقین (شیعه و سنّی) بحد تواتر رسیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی

حافظ: گمان میکنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما قبله و کعبه سنّت و جماعت محمّد بن اسماعیل بخاری در صحیح معتبر خود که بعد از قرآن کریم اصح کتب میباشد ذکر ننموده.

داعی: اوّلا آنکه داعی اشتباه ننمودم بلکه صحّت اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودتان مسلّم است حتّی ابن حجر مکّی با کمال تعصّبی که دارد اعتراف بصحّت این حدیث نموده.

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمائید به ص ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم صواعق محرقه ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس

از اینکه نقل اخبار از ترمذی و امام أحمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده گوید اعلم انّ لحدیث التمسّک بالثقلین طرقا کثیرهٔ وردت عن نیّف و عشرین صحابیا

آنگاه گوید اختلافی در طرق حدیث است در بعض طرق گویند در حجّهٔ الوداع در عرفات. و در بعض طرق گویند در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنها است در غدیر خم و در بعض آنها بعد از برگشتن از طائف بوده، پس از آن خود اظهار نظر نموده گوید منافاتی در این اختلافات نمی‌باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم صلّی اللّه علیه و سلّم این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره.

دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادت است

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل ننموده دلیل بر عدم صحّت این حدیث شریف میباشد! از جهات بسیاری این بیان مردود و عند العلماء منفور است.

چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل ننموده ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده‌اند حتّی عدل بخاری مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح ستّه مبسوطا در کتب معتبره خود ذکر نموده‌اند.

یا باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علماء خود را شسته و بدور اندازید و مشخص نمائید عقاید خودتان را بصحیح بخاری و اگر معترفید بعدالت و علم و دانش سایر علماء خود که هر یک در زمان خود میان اهل سنّت نابغه علم و دانش و تقوی بوده‌اند مخصوصا ارباب صحاح ستّه مقتضی است که اگر خبری را بجهاتی بخاری نقل ننموده و دیگران نقل نموده‌اند قبول نمائید.

حافظ: جهاتی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار دقت بسیار مینموده هر خبری که سندا یا متنا مخدوش و قابل قبول عقل نبوده نقل ننموده.

داعی: اشتباه آقایان اهل سنّت روی قاعده حب الشیء یعمی و یصم.

همین جا است چون درباره او غلو دارید گمان میکنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منفور کذّاب جعّال موجود است.

حافظ: این بیان شما مردود و منفور است برای اینکه اهانت بمقام علم و دانش بخاری نموده‌اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنّت و جماعت نموده‌اید).

داعی: اگر انتقاد علمی اهانت است پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه باخبار رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره شما مخصوصا صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذّاب جعّال در سلسله اسناد آنها رد نموده‌اند همگی اهانت‌کننده بمقام علم و دانش و مردود بوده‌اند.

خوبست آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه بحالت غلو ننگرید که چون بخاری یا مسلم است پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است.

لازم است جنابعالی و سایر علماء اعلام که بصحاح ستّه مخصوصا بصحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید قبلا بکتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته‌اند مراجعه نمائید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امعان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید.

اگر شما اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرک ذهبی و تذکرهٔ الموضوعات ابن جوزی و تاریخ بغداد تألیف أبو بکر أحمد ابن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه علمای بزرگ خود را بخوانید بداعی ایراد نمیگیرید و نمیفرمائید که بآقای بخاری اهانت نموده‌ایم.

بخاری و مسلم از رجال مردود و جعال نقل خبر نموده‌اند

مگر داعی چه عرض کردم که جنابعالی عصبانی شدید عرض داعی جز این بود که گفتم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذّابین در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری و مسلم موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه بکتب رجال دقیقانه اگر مطالعه نمائید می‌بینید از بسیاری از رجال جعّال وضّاع مردود نقل خبر نموده از قبیل أبو هریره کذّاب و عکرمه خارجی محمّد بن عبد سمرقندی و محمّد بن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلّی و بنوس بن احمد واسطی و محمّد بن خالد حبلی و احمد بن محمّد یمانی و عبد اللّه بن واقد حرّانی و أبو داود سلیمان بن عمرو کذّاب و عمران بن حطّان و دیگران از روات مردوده نقل خبر نموده‌اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد چنانچه بکتب رجالیه مراجعه نمائید حقیقت امر بر شما آشکار گردد.

که آقای بخاری آن قسمی که در نظر شما جلوه‌گر است نمیباشد یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار بظواهر اشخاص توجه داشته و باصطلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش باور هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که ببعض از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روات بخاری و مسلم امعان نظر دقیقانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه بآن کتب امشب نفرمائید حدیث ثقلین و تمسّک بعترت طاهره را که بخاری نقل ننموده از جهت احتیاطکاری او بوده آیا عقل باور میکند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روات غیر موثق کذّاب وضّاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد آیا حدیث سیلی زدن کلیم اللّه بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلا عرض نمودم از خرافات و موهومات نمیباشد.

آیا احادیث رؤیت پروردگار در روز قیامت با پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود که در صحیح نقل نموده و ببعضی از آنها اشاره نمودیم از کفریات نمیباشد.

خبر مضحک و اهانت برسول الله در صحیحین بخاری و مسلم

آیا از شدت احتیاط علم و عمل بخاری است که در ص ۱۲۰ جلد دوم صحیح خود باب (اللهو بالحراب) و همچنین مسلم در جلد اول صحیح در باب الرخصهٔ فی اللعب الذی لا معصیهٔ فیه فی ایام العید از ابو هریره نقل مینمایند که روز عیدی جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم می‌نمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه فرمود میل داری تماشا کنی عرض کرد بلی یا رسول اللّه حضرت او را پشت خود سوار نمود بقسمی که سرش را از روی کتف آن حضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می‌نمود که خوب‌تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد؟!

شما را بخدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیک نفر از شماها بدهند عصبانی نمیشوید و آن را اهانت بخود نمیدانید.

اگر جناب حافظ بگوید که گوینده گفته است دیشب پشت منزل آقای حافظ دسته‌ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا میکند حتی به بازیگرها میگوید خوب بازی کنید تا عیال من لذت ببرد شما را بخدا آقای حافظ از شنیدن این حرف خجالت نمیکشد و متأثر نمیگردد، و اگر بنده مخلص شما چنین حرفی را از گوینده‌ای و لو ظاهر الصلاح باشد شنیدم آیا سزاوار است نقل کنم و اگر نقل کردم عقلا نمی‌گویند فلانی جاهلی

حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید.

آنگاه قضاوت کنید بمنقولات بخاری که اگر واقعا دقیق و حلاج اخبار بوده بر فرض چنین خبری شنید سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصحّ الکتب بعد القرآن بخوانید.

ولی حدیث ثقلین را که رسول اللّه صلی الله علیه و آله امر میفرماید امت خود را که بعد از من تمسّک بقرآن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجوئید (چون نام عترت در میان است) نقل ننماید.!

و لکن اخبار مجعوله موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد در ابواب کتب خود نقل نماید.!

ولی از یک جهت داعی تصدیق مینمایم بیان شما را که آقای بخاری در میان علماء سنّت و جماعت بسیار محتاط بوده باین معنی که بهر خبری برخورده که راهی به اثبات ولایت علی علیه السّلام و حرمت اهل بیت طهارت بعنوان مقام ولایت داشته احتیاطا نقل ننموده که مبادا روزی حربه دست دانشمندان گردد و حقّ و حقیقت را ظاهر نمایند.

چنانچه مجلدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله مینمائیم باین موضوع روشن برمیخوریم که هر خبری و لو متواتر و ضروری و مؤیّد بقرآن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند.

مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الخ، و إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ، و، وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، الخ

و حدیث الولایهٔ یوم الغدیر و حدیث الانذار یوم الدار و حدیث المواخات و حدیث السّفینهٔ و حدیث باب الحطّه و غیر اینها آنچه نسبتی باثبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطا نقل ننمودند.

ولی هر حدیثی (و لو از هر جعّال کذّاب وضّاع بوده) که در اهانت بمقامات مقدسه انبیاء عظام و بالاخصّ وجود مقدّس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت راهی داشته بدون احتیاط نقل نموده که ببعض از آنها اشاره نمودیم.

در اسناد حدیث ثقلین

اینک ناچارم ببعض از کتب معتبره شما اشاره نمایم تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل ننموده دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی عدل بخاری (در صحّت بیان نزد شما) مسلم بن حجّاج نقل نموده‌اند.

مسلم بن حجّاج در ص ۱۲۲ جلد هفتم صحیح و أبی داود در صحیح و ترمذی در ص ۳۰۷ جزء دوم سنن و نسائی در ص ۳۰ خصائص و امام احمد بن حنبل در ص ۱۴ و ۱۷ جلد سیم و ص ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و ص ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم مسند و حاکم در ص ۱۰۹ و ص ۱۴۸ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۳۵۵ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۸۲ تذکره و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ جلد دوم و ص ۱۴۷ جلد سوم اسد الغابهٔ و حمیدی در جمع بین الصّحیحین و رزین در جمع بین الصّحاح الستّهٔ و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن عبد ربه در عقد الفرید و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودهٔ دوم از مودهٔ القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شبلنجی در ص ۹۹ نور الابصار و نور الدّین بن صبّاغ مالکی در ص ۲۵ فصول المهمّه و حموینی در فرائد السمطین و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و در ص ۱۳۰ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در ص ۸ جلد چهارم طبقات و فخر رازی در ص ۱۸ جلد سیم تفسیر ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در ص ۱۱۳ جلد چهارم تفسیر ضمن آیه مودّت و ابن عبد ربه در ص ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد دوم عقد الفرید و ابن ابی الحدید در ص ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و ۱۹۹ و ۲۳۰ ینابیع المودهٔ

بعبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۳۶ صواعق بعبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختصر مجلس ما نیست بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصّه و عامّه بحدّ تواتر رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض من توسّل (تمسک) بهما فقد نجی و من تخلّف عنهما فقد هلك، ما ان تمسکتم بهما لن تضلّوا ابدا

این دلیل محکم ماست که ناچار بامر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بایستی تمسّک و توسّل بجوئیم بقرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام اللّه علیهم اجمعین.

شیخ: این حدیث را صالح بن موسی بن عبد اللّه بن اسحاق بن طلحهٔ بن عبد اللّه القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابو هریره باین طریق نقل نموده که انی قد خلفت فیکم ثنتین کتاب الله و سنتی الخ،

داعی: باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح متروک ضعیف، و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهبی و یحیی و امام نسائی و بخاری و ابن عدی و غیرهم) وقت مجلس را گرفتید آقای من نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شما را قانع ننموده که بچنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهابذه علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقی فریقین (شیعه و سنّی) است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کتاب الله و عترتی نه سنتی چه آنکه کتاب و سنّت هر دو مبیّن میخواهند سنّتی که خود محتاج به مبیّن است نمیتواند مبیّن قرآن باشد پس عترت عدیل القرآن است که هم مبیّن قرآن و هم ظاهرکننده سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد.

حدیث سفینه

و دیگر از دلائل ما در توسّل باهلبیت رسالت حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریبا بحدّ تواتر نقل نموده‌اند.

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند از قبیل مسلم بن حجّاج در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ و ابن عبد البر در استیعاب و ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن اثیر در نهایه و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن صبّاغ مالکی در فصول المهمّه و علّامه نور الدین سمهودی در تاریخ المدینه و سید مؤمن شبلنجی در نور الابصار و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و طبرانی در اوسط و حاکم در ص ۱۵۱ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودهٔ و میر سید علی همدانی در مودت دوم از مودهٔ القربی و ابن حجر مکّی در ذیل آیه هشتم از صواعق و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمّد بن یوسف گنجی در باب ۱۰۰ ص ۲۳۳ کفایت الطالب و دیگران از اعاظم علماء شما نقل نموده‌اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود انّما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینهٔ نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها هلك.

و نیز امام محمّد بن ادریس شافعی در ابیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده چنانچه علّامه فاضل عجیلی در ذخیرهٔ المآل آن ابیات را باین طریق نقل نموده.

و لما رایت الناس قد ذهبت بهم

مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل

رکبت علی اسم الله فی سفن النجا

و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل

و امسکت حبل الله و هو ولاؤهم

کما قد امرنا بالتمسک بالحبل

اذا افترقت فی الدین سبعون فرقهٔ

و نیفا علی ما جاء فی واضح النقل

و لم یک ناج منهم غیر فرقهٔ

فقل لی بها یا ذا الرجاحهٔ و العقل

أ فی الفرقهٔ الهلاک آل محمد

ام الفرقهٔ اللاتی نجت منهم قل لی

فان قلت فی الناجین فالقول واحد

و ان قلت فی الهلاک حفت عن العدل

اذا کان مولی القوم منهم فاننی

رضیت بهم لا زال فی ظلّهم ظلّ

رضیت علیا لی اماما و نسله

و انت من الباقین فی اوسع الحل

اگر خوب توجه بنمائید باین اشعار واضحه و آن هم از امام شافعی پیشوای بزرگ سنّت و جماعت می‌بینید چگونه اقرار مینماید که رکوب باین سفینه و تمسک و توسل باین خانواده طاهره اسباب نجات است زیرا فرقه ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه فقط متمسّکین و متوسّلین بذیل عنای آل محمّدند و بس.

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسل میجویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال.

مطلب دیگر یادم آمد که اگر بنا بفرموده شما بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک میباشد پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا میرفت و استغاثه میکرد تا نتیجه میگرفت.

حافظ: هرگز خلیفه عمر رضی اللّه عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه‌ایست که چنین حرفی را میشنوم متمنی است موردش را بیان فرمائید.؟

داعی: خلیفه مکرر در مواقع احتیاج توسل باهلبیت رسالت و عترت طاهره آن حضرت میجست و بوسیله آنها بسوی خدا میرفت تا نتیجه میگرفت باقتضای مجلس بدو مورد از آن موارد برای نمونه اشاره مینمایم.

۱. ابن حجر مکّی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه از تاریخ دمشق نقل مینماید که در سال ۱۷ هجری مکرر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند همگی متأثر و پریشان شدند عمر بن الخطاب گفت هرآینه فردا طلب آب میکنم بوسیله کسی که حتما خدا بواسطه او بما آب خواهد داد صبح فردا که شد خلیفه عمر نزد عباس عمّ اکرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله رفت و گفت اخرج بنا حتی نستسقی الله بک بیرون بیا با ما تا بوسیله تو طلب آب نمائیم از خداوند متعال.

جناب عباس فرمود عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم آنگاه فرستاد بنی هاشم را خبر کردند لباس پاک پوشیده بوی خوش استعمال نموده در آن حال جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی علیه السّلام در جلو او و امام حسن علیه السّلام طرف راست و امام حسین علیه السّلام طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش آنگاه فرمود یا عمر احدی را با ما مخلوط منما پس بهمین حال رفتند

تا بمصلّی جناب عباس دست بمناجات برداشت عرض کرد پروردگارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی بآنچه ما عمل بآن مینمائیم آنگاه عرض کرد اللهم کما تفضلت علینا فی اوله فتفضل علینا فی آخره

جابر میگوید هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت و باران بنای باریدن را گذارد هنوز ما بمنزلهامان نرسیده بودیم مگر از باران تر شدیم.

و نیز از بخاری نقل مینماید که در زمان قحطی عمر بن الخطاب بوسیله عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی مینمود و عرض میکرد اللهم انا نتوسل الیک بعمّ نبینا فاسقنا فیسقون

۲. ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۵۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقل مینماید خلیفه عمر با جناب عباس عمّ اکرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله باستسقاء رفتند خلیفه عمر در محل استسقا عرض کرد اللهم انا نتقرب الیک بعم نبیک و بقیهٔ آبائه و کبر رجاله فاحفظ اللهم نبیک فی عمه فقد دلونا به الیک مستشفعین و مستغفرین

حکایات آقایان سنیها و اتباع خلیفه عمر همان مثل معروف کاسه گرم‌تر از آش است زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار، عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع قرار میداد بوسیله آنها از خداوند طلب حاجت مینمود مورد اعتراض هم قرار نمیگرفت ولی وقتی ما شیعیان، آن خاندان طهارت را شفیع قرار میدهیم و بآنها توسل میجوئیم بما اعتراض نموده کافر و مشرک میخوانند.؟!

اگر شفیع بردن آل محمّد و عترت طاهره بسوی خدای متعال شرک است پس قطعا طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده.

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتما اعمال شیعیان و توسل آنها بآل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود.

پس حتما باید آقایان از این گفتار خودتان بر گردید بلکه استغفار نمائید (که چنین نسبتی را بشیعیان پاک موحّد دادید) تا مغضوب غضب حق واقع نشوید.

زیرا جائی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هر چه دعا کنند نتیجه نگیرند مگر بوسیله اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما چگونه انتظار دارید که ما بی‌واسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم.

پس آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین در تمام ادوار از زمان پیغمبر الی زماننا هذا وسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلالی در قضاء حوائج قائل نیستیم مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان بر حق و مقرّبین درگاه حق تعالی دانسته لذا واسطه بین خود و خدا قرار میدهیم.

و بزرگترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما میباشد که در تمام ادعیه مأثوره از أئمه معصومین غیر از آنچه عرض کردم بما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی ننموده و نخواهیم نمود.

حافظ: این بیانات شما بر خلاف مسموعات ما است.

داعی: مسموعاتتان را بگذارید از مشهودات صحبت بفرمائید آیا هیچ کتب معتبره ادعیه علماء بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده‌اید.

حافظ: دسترسی نداشته‌ام.

داعی: مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده آنگاه ایراد می‌فرمودید اینک دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم یکی زاد المعاد تألیف علامه مجلسی قدّس سرّه القدّوسی و دیگر هدیّهٔ الزّائرین تألیف فاضل محدّث متبحّر معاصر آقای «حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته» برای مطالعه حاضر است (هر دو را خدمت) آقایان گذاردم مورد مطالعه قرار دادند ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا استقلالی برای خاندان رسالت ذکر نشده بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده‌اند آنگاه آقا سید

عبـد الحی دعای توسّل را که علامه مجلسـی نقلا از محمّـد بن بابویه قمی اعلی اللّه مقامهم از أئمه طاهرین سـلام اللّه علیهم اجمعین ذکر نموده برای نمونه تا بآخر قرائت نمودند که مطلعش اینست:

دعای توسل

اللهم انی أسألـک و اتوجه الیـک بنبیک نبی الرحمـهٔ محمـد صـلی الله علیه و آله یا ابا القاسم یا رسول الله یا امام الرحمـهٔ یا سـیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله.
یا ابا الحسن یا امیر المؤمنین یا علی بن أبی طالب یا حجهٔ الله علی خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بک الی الله و قدمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عند الله.
بهمین معانی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن بتمام أئمه معصومین وارد است منتها در خطاب بآنها یا حجهٔ الله علی خلقه گفته میشود یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا یکایک أئمه طاهرین را اسم میبرند و توسّل میجویند تا آخر دعا این قسم عموم أئمه را مخاطب قرار میدهند که ای سید و مولای ما توجه و توسل و طلب شفاعت می‌نمائیم بوسیله شما بسوی خدای تعالی ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت بنما من (بی‌آبرو را) نزد خداوند متعال، تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند.
یـا سـاداتی و مـوالیّ انی تـوجهت بکم أئمـتی و عـدتی لیوم فقری و حـاجتی الی الله و توسـلت بکم الی الله و استشـفعت بکم الی الله فاشفعوا لی عند الله و استنقذونی من ذنوبی عند الله فانکم وسیلتی الی الله و بحبکم و بقربکم ارجو نجاهْ من الله فکونوا عند الله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله.
«ایشان که دعاها را میخواندنـد پیوسـته بعضـی از رجال محترم و اهل ادب سنّی دست بر دست میزدنـد و مکرّر میگفتند لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر را مشتبه میکنند».
(گفتم) از خود آقایان انصاف میخواهم در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک میباشد.
مگر در همه جـا نـام مبـارک خـدای متعـال نیست در کـدام عبـارت از دعا ما آنها را شـریک باری تعالی خوانـده‌ایم چرا تهمت بما میزنیـد! چرا مسلمانان موحّـد را غالی و مشـرک میخوانید؟ چرا تخم عداوت و دشـمنی در دل مسـلمانان پخش میکنید چرا امر را بر مردمان بی‌خبر مشتبه مینمائید تا ببرادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگرند.
چه بسیار مردمان عوام بی‌خبر متعصّب از شماها بیچاره شیعیان را میکشند بخیال آنکه کافری را کشته و اهل بهشتند.
مظلمه این قبیل امور در گردن شما علماء میباشد.
چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه و لو در بیابان تنها باشد و عامی صرف و بیابانی در قتل یک سنّی اقدام نموده باشد.
چون علماء و مبلّغین شیعه سم‌پاشی نمیکنند تخم عداوت بین شیعه و سنّی نمی‌پاشند قتل نفس را گناهی بزرگ میدانند.
هرگـاه مـا به الاختلاـف شـیعه و سـنّی را علما و منطقا بیان نموده و آنها را بحقیقت مـذهب آشـنا نمودیم ولی در ضـمن گفتار بآنها فهمانیـدیم که سـنّی‌ها برادران مسـلمان ما هسـتند شـما جامعه شـیعه نبایـد بآنها با نظر کینه و عداوت بنگرید بلکه باید برادرانه با هم متّحد باشید تا پرچم لا اله الا الله را بلند کنیم.
ولی بر عکس عملیات علمای متعصّب سـنّی ما را متأثر مینمایـد که پیروان ابو حنیفه و مالک بن انس و محمّد بن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولا و فروعا با هم دارند در همه جا آزاد و برادران مسلمان میخوانند.
امـا پیروان علی بن أبی طـالب و جعفر بن محمّـد را که عترت و اهـل بیت رسالت‌انـد غالی و مشـرک و کافر معرفی نماینـد و سـلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در ممالک سنّت و جماعت در امان نباشند.
چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که بفتوای علمای سنّی شهید گردیدند.

ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه بلکه عوام آنها نسبت بعلماء که سهل است بلکه بیک عامی سنّی صادر نگردیده.
علماء شما غالبا عموم شیعیان را لعن مینمایند ولی در هیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنّن لعنهم اللّه.
حافظ: بی‌لطفی میفرمائید کدامیک از اهل علم و تقوای شیعه بفتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات میفرمائید و کدامیک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده‌اند.
داعی: اگر بخواهم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم نه یک مجلس بلکه ماهها وقت لازم است ولی برای نمونه و اثبات مرام ببعض اعمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است اشاره مینمایم تا بدانید تحریک احساسات نمینمایم بلکه عین حقیقت را میگویم.
اگر شما کتب اکابر علماء متعصّب خودتان را دقیقانه مطالعه نمائید مراکز لعن را می‌بینید برای نمونه مطالعه نمائید مجلدات تفسیر امام فخر رازی را که هرکجا فرصت بدستش آمده مانند آنچه ذیل آیه ولایهٔ و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر می‌نویسد و اما الرفضهٔ لعنهم الله، هؤلاء الرفضهٔ لعنهم الله، اما قول الروافض لعنهم الله ولی از قلم هیچ یک از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت بعموم برادران اهل تسنّن بلکه بخصوص آنها هم صادر نگردیده.

شهادت شهید اول بفتوای ابن جماعهٔ

از جمله فجایع اعمال علماء شما نسبت بمفاخر علم و عمل شیعیان عمل عجیب و فتوای غریبی است که از دو قاضی بزرگ شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعهٔ الشافعی) نسبت بیکی از فقهاء بزرگ شیعه صادر گردیده.
آن فقیه بزرگ که در زهد و ورع و تقوی و علم و فقاهت سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ابواب فقه چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه‌ای از احاطه فقهی او کتاب (لمعه) میباشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده علماء چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، طوق اطاعت او را بر گردن گرفته و از محضر علمش بهره‌برداری می‌نمودند جناب ابو عبد الله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه اللّه بوده.
با آنکه در اثر فشار سنّیها جناب ایشان بسیار تقیّه می‌نموده و علنی اظهار تشیع نمی‌نموده مع ذلک قاضی بزرگ شام عباد بن الجماعهٔ نسبت بآن عالم ربّانی حسادت ورزیده در نزد والی شام (بیدمر) از آن جناب سعایت نموده و بتهمت رفض و تشیّع چنین عالم فقیهی را گرفتار نمود بعد از یک سال که در زندان عذابش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال ۷۸۶ هجری بفتوای آن دو قاضی بزرگ سنّی (ابن الجماعهٔ) و (برهان الدین) اول آن جناب را بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدار زدند پس از آن بتحریک آنها بنام اینکه رافضی مشرکی بالای دار است عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگسار نمودند آنگاه بدنش را از دار فرود آورده آتش زده و خاکسترش را بر باد دادند.

شهادت شهید ثانی بسعایت قاضی صیدا

از جمله علماء و مفاخر فقهاء شیعه در شامات در قرن دهم هجری شیخ اجلّ فقیه بی‌نظیر زین الدین بن نور الدین علی بن احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است که در علم و فضل و زهد و ورع و تقوی مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهرتی بسزا داشت با آنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره‌جوئی مینمود و زیاده از دویست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیادگار گذارد.
با عزلتی که از مردم داشت مع ذلک علماء آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیگ حسدشان بجوش آمد مخصوصا قاضی بزرگ صیدا سعایت نامه‌ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که انه قد وجد ببلاد الشام

رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعهٔ.

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول ببرند در مسجد الحرام آن جناب را گرفتند چهل روز در مکّه او را زندانی نمودند آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقرّ سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را بریدند بدنش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند.

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمائید آیا در هیچ تاریخی خوانده یا شنیده‌اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بجرم آنکه چون از مذهب جعفری بر کنار است او را بقتل رسانیده باشند، شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که انه خارج عن المذاهب الاربعهٔ؟!!

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) سرپیچی نمود کافر و قتلش واجب است.

آیا مذاهبی را که بعد از قرنها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله مورد توجه بوده کفرآور و مطیعین آن مهدور الدّم باشند.؟!

گفتار نیک جههٔ جلب مردم منصف

شما را بخدا (ابو حنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آن حضرت بی‌واسطه اخذ نموده‌اند.

حافظ: احدی چنین ادعائی ننموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند.

داعی: آیا امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آن حضرت بوده یا نه؟!

حافظ: بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است.

داعی: پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن أبی طالب علیه السّلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آن حضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدر خانه علی برود واجب است حق گفته‌ایم و اگر بگوئیم سرپیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمّدی است نظر باینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف ثقلین و حدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنّی) میباشد چنانچه قبلا اشاراتی بآنها شد که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره تمرّد امر رسول اللّه و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک بحبل المتین است.

مع ذلک چنین اعمالی از طرف علماء شیعه نسبت بجاهلی از جهّال اهل تسنّن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته بجامعه شیعه گفته‌ایم که اهل تسنّن برادران مسلمان ما هستند باید با هم متّحد و متفق باشیم.

ولی بر خلاف علماء شما پیوسته شیعیان مؤمن موحّد پاک و پیروان اهل بیت رسالت را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرک میخوانند و بجرم اینکه چرا تقلید بیکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس، و احمد بن حنبل) نمینمایند مشرک و کافر و رافضی باشند، (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتما پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانی که پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آن حضرت مینمایند قطعا اهل نجات میباشند.

بهمین فتاوای بی‌جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفّار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می‌نمودند از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها.

اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افاغنه با ایرانیان

حافظ: از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب و دروغ که ابدا در عالم وقوع پیدا ننموده تحریک احساسات فرمائید.

داعی: اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان آن هم در هم چه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی ببرادران مسلمانان خود بدهم گذشته از آنچه من باب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنّن را با فقهاء بزرگ شیعه بعرض رسانیدم. اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افاغنه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجانب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آن را مورد تاخت‌وتاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفّت و انسانیت و اسلامیت خودداری ننموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را باسارت برده و مانند اسرای کفّار در بازار جهان بفروش رسانیدند.

چنانچه ارباب تواریخ می‌نویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته مانند غلامان کفّار بلکه بدتر با آنها بسختی معامله و رفتار مینمودند این نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار میدادند.

تجاوزات خان خیوه بایران و فتاوای علمای اهل سنت بقتل و غارت شیعیان

حافظ: این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوای ارباب مذاهب نداشته.

داعی: نه چنین است این قبیل حملات و قتل و غارت‌ها و هتک نوامیس در اثر فتاوای علماء و قضاوت اهل تسنّن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصر الدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و فتنه سالار بودند فرصتی بدست امیر خوارزم محمّد امین خان ازبک معروف بخان خیوه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمرو و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را باسارت برد.

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خیوه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیر نظام صدر اعظم مقتدر مدبّر ایران اول از در استمالت درآمدند.

مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (لله باشی) متخلّص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست.

شاهد عرضم آنست که وقتی مرحوم هدایت بملاقات خان خیوه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران به هریک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت بازآیند الّا در حدود بلاد شما که بستگان شما بقتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفار ساعی و اقسام خواریها بآنها بنمایند.

و حال آنکه همگی مسلمان و اهل یک قبله و یک کتاب (قرآن مجید) و یک پیغمبر و معتقد بیک خدا هستند چرا چنین رفتار میکنند در جواب گفت از حیث سیاست ما تقصیری نداریم ولی از حیث مذهب علماء و مفتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی میدهند و میگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلا در تاریخ روضهٔ الصفای ناصری و سفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است.

فتاوای علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان و حملات عبد الله خان ازبک بخراسان

و نیز در زمانی که عبد اللّه خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح مفصلی بعبد اللّه خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت گویندگان لا اله الا الله محمد رسول الله و پیروان قرآن و عترت رسول اللّه صلی الله علیه و آله برآمده‌اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورید.

عبد اللّه خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصّلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه‌ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

رفتار امراء افاغنه با شیعیان افغانستان

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افاغنه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصا در دوره زمامداری و ریاست امیر دوست محمّد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملک و عبد المؤمن خان و امیر عبد الرّحمن خان و امیر حبیب اللّه خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهائی که از خواص و عوام حتی اطفال بی‌گناه آنها نمودند ذکر نمایم خجالت‌آور و از حوصله مجلس خارج است گمان میکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده‌اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصا در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افاغنه‌اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست نژاد آتیه داده‌اند.

که از جمله آن وقایع دلسوز واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال شیعیان قندهار در امامباره‌ها (حسینیه‌ها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک پیغمبر و سبط اعظم رسول اللّه صلی الله علیه و آله بودند.

دفعهٔ بی‌خبر سنّیهای متعصب با انواع اسلحه ریختند در امامباره و جمع کثیری از شیعیان بی‌دفاع حتی اطفال آنها را بفجیع‌ترین وضعی بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می‌نمودند و آزادی عمل نداشتند حتی روزهای عاشورا دو سه نفری در ته سردابها برای ریحانه رسول اللّه و مقتولین و مظلومین وقعه کربلا عزاداری می‌نمودند.

تقدیر از امیر امان الله خان

من میتوانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعاظ و مبلّغین بلکه جامعه شیعیان از اعلا حضرت امیر امان اللّه خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمامداری و رسیدن بمقام سلطنت افغانستان نفاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی‌چاره شیعیان موحّد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی‌خانمان و فراری بودن روی آسایش و آزادی بخود دیدند خداوند او را از گزند زمانه و شرّ تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

از قراری که میشنوم دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه در مقابل بیگانگان

کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند

آقایان بتاریخ ناظر شوید ببینید در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن قربانی هوسبازی‌های جهّال شدند.

شهادت شهید ثالث

یکی از صحنه‌های ملال‌انگیز این وقایع شوم قبرستان (اکبر آباده آگره است) که در همین سفر وقتی بآنجا رفتم خدا میداند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت‌های مردمان متعصّب مخصوصا وقتی مشرّف شدم بزیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت عالم با ورع و تقوی نابغه دهر پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قاضی سید نور اللّه شوشتری قدّس اللّه تربته که یکی از قربانیهای تعصّب و عناد ملت اسلامی بوده که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سعایت علمای بزرگ آن زمان بتهمت رفض و تشیّع بامر جهانگیر مغول پادشاه متعصّب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید.

خود میدانید الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره میباشد.

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است.

ظالمی اطفاء نور اللّه کرد

قرّة العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی

گفت نور اللّه سیّد شد شهید (۱۰۱۹)

حافظ: شما بی‌جهت ما را مورد حمله قرار میدهید البته از زیاده‌رویها و افراط افراطکاری‌های جهّال و عوام و عملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمک یار میشود و آنها را تحریک بر این اعمال مینماید.

داعی: چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود.

حافظ: روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده‌پرستی نیست چرا علماء آنها را منع نمی‌نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارده سجده نموده مرده‌پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جنابعالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحّد میخوانید.

در موقعی که ما مشغول و سرگرم سخن بودیم آقای شیخ عبد السّلام فقیه حنفی کتاب هدیّة الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود مثل آنکه میگردید راه ایرادی پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید ایشان سر بلند نموده و با یک حمله جدّی مانند کسی که وسیله مهمّی تهیه نموده رو بداعی فرمودند.

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن

شیخ: بسم اللّه ببینید در همینجا (اشاره بکتاب) علماء و پیشوایان شما دستور میدهند که زوّار وقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد دو رکعت نماز زیارت بخوانند مگر در نماز قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه؟ آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست؟ همین اعمال زوّار که رو به قبر امام می‌ایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرک آنها میباشد، شما در اینجا چه جواب دارید این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است.

داعی: چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت میشوند چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فردا

شب.

تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) بصدا آمدند که امکان ندارد ما از اینجا نمیرویم تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود و معنای مرده‌پرستی واضح گردد ابدا کسالت و ناراحتی نداریم.

با خنده و تبسم رو بجانب حافظ نموده گفتم: چون حرارت جناب شیخ بسیار قوی است و حربه بزرگی تهیه فرمودند!! اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم بعد جواب جنابعالی را عرض نمایم.

حافظ: بفرمائید ما هم برای استماع حاضر هستیم.

داعی: جناب شیخ واقعا بهانه‌جوئیهای بچه گانه مینمائید آیا شما زیارت رفته‌اید و عملیات زوّار را از نزدیک مشاهده نموده‌اید.

شیخ: خیر حقیر نرفته و ندیده‌ام.

داعی: پس از کجا میفرمائید زوّار نماز رو بقبر امام علیه السّلام میخوانند که این نماز و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحّد قرار داده‌اید.

شیخ: از روی همین کتاب دعای شما که می‌نویسد نماز زیارت برای امام بخوانید.

داعی: مرحمت نمائید ببینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم تصادفا دستور زیارت مولانا امیر المؤمنین علیه الصّلاة و السّلام است).

داعی: عجب حسن تصادفی که حربه برّنده‌ای خودتان علیه خود تهیه فرمودید از آنجائی که خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را فراهم میفرماید.

اوّلا ـ خوبست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن جملاتی باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم تا برسیم موضوع نماز مورد بحث شما تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه نمودند یادآور شوند.

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید اشتباه کرده‌اید؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده وارسی ننموده حمله مینمائید از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد تار عنکبوتی ایجاد شبهه است.

در آداب زیارت

ملاحظه بفرمائید دستور اینست که زائر مولانا أمیر المؤمنین چون بخندق کوفه رسید بایستد و بگوید.

الله اکبر الله اکبر اهل الکبریاء و المجد و العظمة الله اکبر اهل التکبیر و التقدیس و التسبیح و الا لاء الله اکبر مما أخاف و احذر الله اکبر عمادی و علیه أتوکل الله اکبر رجائی و الیه انیب الخ.

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله الخ.

چون بدر صحن مطهّر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید.

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیا عبد الله و اخو رسول الله الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایته و توفیقه لما دعا الیه من سبیله الخ.

چون بر در حرم و بقعه مبارکه رسید بگوید:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ.

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا و پیغمبر و أئمه طاهرین زائر وارد حرم مطهر شد زیارات مختلفه که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما الصّلاهٔ و السّلام میخواند بعد از فراغت از زیارت دستور دارد شش رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیّه برای امیر المؤمنین و چهار رکعت هدیّه برای آدم ابو البشر و نوح شیخ الانبیاء علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام که در جوار قبر آن حضرت مدفون‌اند.

نماز زیارت و دعای بعد از نماز

آیا نماز هدیّه شرک است! آیا نماز هدیّه برای والدین و ارواح مؤمنین دستور نداریم پس تمام این دساتیر شرکست!!!

اگر زائر دو رکعت نماز هدیّه برای امیر المؤمنین بجای آورد قربهٔ الی اللّه تعالی آیا شرکست؟ لازمه انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بدیدار دوست میرود هدیّه‌ای برای او ببرد کما آنکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جمله از کتب اخبار فریقین بابی هست در ثواب هدیّه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و می‌داند که بهترین چیزی را که در مدّت حیات آن حضرت دوست می‌داشته نماز بوده.

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربهٔ إلی اللّه آنگاه ثوابش را هدیّه کند بروح پرفتوح آن حضرت آیا این عمل بنظر شما شرک است!!

جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا بجواب شبهه خود نائل آئید اگر خوانده بودید قطعا ایراد نمیگرفتید.

با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحّد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدا را فراموش نمینمائیم.

علی علیه السّلام را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد.

دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آن حضرت، بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبر میخوانند، رو بقبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند.

اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین هدیهٔ منی الی سیدی و مولای ولیک و اخی رسولک امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن أبی طالب صلوات الله علیه و علی آله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و تقبلها منی و اجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لک صلیت و لک رکعت و لک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا تجوز الصلاهٔ و الرکوع و السجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت ما حصل معنی آنکه پروردگارا این دو رکعت نماز را هدیّه نمودم بسوی سیّد و مولای خود، ولیّ تو و برادر رسول تو أمیر المؤمنین و سید الوصیین علیّ بن أبی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست بر محمّد و آل محمّد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بمن مرحمت فرما پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم توئی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جائز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو.

شما را بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اوّلین قدمش بخاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیّت یاد نماید و علی علیه السّلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرک است؟!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیّت خدا دادن شرک است تمنّا میکنم طریقه توحید را بما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ: عجبا شما نمی‌بینید در اینجا نوشته عتبه را ببوس وارد حرم شو.
بهمین سبب است که ما شنیده‌ایم زوّار بر در حرم‌های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را.
داعی: من اگر جای جنابعالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عجب از شما است که بازهم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنونده‌ای را بخنده می‌آورد (خنده شدید حضّار).

بوسیدن آستانه قباب أئمه شرک نیست

ناچارم بازهم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدّسه أئمّه معصومین شرک نمی‌باشد.
و جنابعالی هم مغلطه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید جائی که در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و تحریف نمائید نمیدانم وقتی تنها در مقابل عوام بی‌خبر قرار میگیرید چه تهمتها بما میزنید.
دستوری که در این کتاب و سایر کتب ادعیه و مزار رسیده اینست که ملاحظه میفرمائید زائر برای اظهار أدب عتبه را ببوسد نه آنکه سجده بنماید.
اوّلا روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید. ثانیا شما در کجا دیده‌اید از قرآن مجید و اخبار و أحادیث که منع از بوسیدن عتبه درگاه پیغمبر یا امامی شده باشد و یا بوسیدن را علامت شرک قرار داده باشند.
پس وقتی جواب منطقی یا مسکتی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع نکنید.
و امّا اینکه فرمودید شنیده‌ام زوّار سجده میکنند کاملا دروغ است دروغ شاخدار.
بسی فرق است دیدن تا شنیدن
شنیدن کی بود مانند دیدن
مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی‌فرماید إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ.
مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت و خجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود داده بروید از نزدیک ببینید آنگاه ایراد و اشکال نمائید.
چنانچه وقتی داعی بقبر ابو حنیفه و شیخ عبد القادر در بغداد رفتم و طرز اعمال عوام را نسبت بآن قبرها (بمراتب أشدّ از آنچه شما تهمت بشیعیان زدید) دیدم هیچ‌گاه در مجلس و محفلی واگو ننمودم.
خدای بزرگ شاهد است روزی که بقبر ابو حنیفه در معظّم رفتم جماعتی از برادران اهل تسنّن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخاک می‌افتادند چون نظر کینه و عداوت نداشتم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدم تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم چون دیدم از روی محبّت رفتار مینمایند نه از روی عبودیّت.
آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده و نمی‌کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملا تهمت و افتراء و دروغ محض است.
در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخاك افتادن و صورت و پیشانی بر زمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیما و تکریما در مقابل شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاك گذاردن ابدا شرك نمیباشد بلکه کثرت و شدّت علاقه بمحبوب موجب تعظیم و صورت روی خاك

مالیدن و بوسیدن میشود.

شیخ: چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و سجده نباشد.

داعی: تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیّت است و نیّت امر قلبی است و عالم بقلوب و نیّات قلبی خدای تعالی میباشد ظاهرا می‌بینیم فردی یا افرادی بحال سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد و لو بدون نیّت باشد) ولی چون از نیّت قلب او خبر نداریم نمی‌توانیم حمل بسجده نمائیم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده مینامیم.

بخاک افتادن و سجده نمودن برادران، یوسف را

پس بطرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیّت سجده) روی خاک افتادن کفر و شرک نیست چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده‌ای را نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منعشان ننمودند بصراحت آیه ۱۰۱ سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبر میدهد و رفع ابویه علی العرش و خرّوا له سجدا و قال یا ابت هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربّی حقا.

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابو البشر نمیدهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیّت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد بایستی برادران یوسف و ملائکه مقربین همگی مشرک بوده باشند فقط إبلیس لعین موحّد بود که ترک سجده نمود؟!! و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحّد و خداپرست بودند.

تمنّا میکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسموعات بی‌اساس را که أمویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصّبین نقل نموده‌اند در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حقّ و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تضییع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب، لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقاء روح بعد از فنای جسم

خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمّق و تفکر سخن بگوئید نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال شما که میفرمائید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت میطلبند مگر خدای نکرده با اهل مادّه و طبیعت هم عقیده میباشید که بحیات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند اذا مات فات، که خداوند در آیه ۳۹ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل میفرماید که گویند إِنْ هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ.

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابته الهیّین عقیده بحیات بعد الموت است آدمی که بمیرد بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کار می‌افتد ولی روح و نفس ناطقه‌اش باقی و پایدار و بر ابدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتها لطیف تر در عالم برزخ زنده متنعّم و یا معذّب خواهد بود.

مخصوصا شهداء و کشته‌شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متنعّم بنعم الهی و مسرور و شادمان بپاداش خود میباشند چنانچه صریحا در آیه ۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احیاء علاوه بر آنکه صریحا میفرماید احیاء عند ربهم یرزقون.

یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند.

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائی که دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمیشنویم.

اشکال به بقای روح و جواب آن

جوان متجدّدی از اهل تسنّن بنام «داودپوری» که در زاویه مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه‌ای بنام سؤال نمود باین عبارت:

داودپوری: قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی جور نمیآید البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت بقوّه مرموزی که نامش را روح میگذاردند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلائی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبه این نوع عقاید پوسیده زده شده مخصوصا در بلاد مهمّه اروپا که مهد ترقیات علمیّه میباشد دانشمندانی مانند (داروین انگلیسی) و (بخنر آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصا عقیده بوجود روح و بقای آن را ظاهر نمودند.

داعی: عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلائی بقول شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریبا در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه‌گری نموده.

ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم

یعنی زمانی که ذیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو و امثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل بمادّه و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند بغیر از (ماتیر) یعنی مادّه و مادّیات که بیکی از حواسّ خمسه ادراک گردد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع موادّ است.

بهمین جهت مشهور گردیدند بطبیعی و مادّی، که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز بنام کمونیست در عالم جلوه‌گری مینمایند.

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است در میان آن فرقه کوتاه نظر ظاهر گردیده.

و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره‌ای از ادوار جواب آنها را علما و منطقا داده‌اند

ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بخنر بردید ناچارم بشما آقایان متجددین برادرانه نصیحت نموده یادآور شوم که لازمه علم و عقل و منطق اینست که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید.

اگر فلسفه داروین (که فرضیّات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنگاه قضاوت عاقلانه نموده انتخاب احسن نمائید.

چون سلطه و سلطنت اروپائیها علما و عملا بر شماها زیاد شده لذا وقتی کتابی از داروین و بخنر یا امثال آنها بدستتان می‌آید در نظر شما با ابّهت و عظمت مینماید و خیال میکنید واقعا سراسر اروپا داروینزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام فلاسفه اروپا است و حال آنکه اینطور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفه داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای (کامیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا میباشد و سالها در معرفت النّفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیّت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیودان لاناتور) یعنی (خدا در طبیعت).

و مجلدات (مرگ و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه بفارسی و عربی نموده‌اند.

در آن کتب مفصّلا در اطراف مرگ قلم‌فرسائی نموده و صریحا گوید مرگ حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت لطیف‌تری میرود چه آنکه روح (مایه حیات) ابدا فناء ندارد بلکه باقی و پایدار است.

و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلوگیری مینماید انتهی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و (دکارت) فیلسوف شهیر فرانسوی و غیرهم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمیباشد بسیارند دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار مینمایند نه بوجود داروین و بخنر طبیعی مادّی.

اوّلا چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غربیها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجّه نمائید اقلّا منحصرا کتابهای داروین انگلیسی و بخنر آلمانی را نخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید.

ثانیا عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی که بر آن کتابها نوشته شده بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمائید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق کتب فریقین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمائید بالقطع و الیقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی‌میرد و مخصوصا شهداء و کشته‌شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا میباشند.

چنانچه در زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه الصّلاة و السّلام وارد است اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی یعنی شهادت میدهم که تو کلام مرا میشنوی و جواب مرا میدهی.

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را نخوانده‌اید آنجائی که عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را معرفی مینماید میفرماید أیها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله انه یموت من مات منا و لیس بمیت و یبلی من بلی منا و لیس ببال یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیّین بگیرید (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد، در حقیقت مرده نیست و از ما هر که بظاهر بپوسد (در حقیقت) پوسیده نیست.

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم چنانچه ابن ابی الحدید و میثمی و شیخ محمّد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهرا در مقابل قبور أئمه معصومین از عترت رسالت می‌ایستیم مقابل قبور اموات نمی‌ایستیم و با مرده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء و زندگان ایستاده‌ایم و با زندگان حرف میزنیم پس ما مرده‌پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه میدارد.

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب و یا حضرت سید الشهداء أبا عبد اللّه الحسین علیهما السّلام و شهداء بدر و حنین و احد و کربلا را فدائی‌های دین و جان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خانمان‌سوز قریش و بنی امیّه و یزید و یزیدیان (که منتها درجه فعّالیّتشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدّس اسلام و کلمه طیّبه لا اله الا الله فدا نمودند.

همانطوری که قیام صحابه رسول اللّه و جانبازیهای شهداء بدر و احد و حنین سبب بر طرف شدن شرک و کفر و اعلاء کلمه لا اله

الا اللّه گردید قیام و جان بازی حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید.
اگر قیام آن حضرت نبود یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریّات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمین لباس عمل میپوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید و کفر آنها و جواب آن

شیخ: خیلی از شما تعجب است که خلیفهٔ المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید و حال آنکه نمیدانید یزید را خلیفه أمیر المؤمنین و خال المؤمنین معاویهٔ بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطّاب و خلیفه ثالث عثمان مظلوم رضی اللّه عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم بطیب خاطر روی لیاقت و قابلیتی که داشتند آنها را بمقام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفهٔ المسلمین میدهید علاوه بر آنکه اهانتی بتمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلافت پذیرفتند اهانت بزرگی است بخلفای قبل که مقام امارت و حقیقهٔ خلافت آنها را تصویب نمودند.؟!
فقط از ایشان یک زلّهٔ و خطا و ترک اولائی صادر شد که در دوره خلافت ایشان ریحانه رسول اللّه را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود فلذا توبه نمودند خداوند غفور هم از او گذشت چنانچه امام غزّالی و دمیری مشروحا این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نمودند؟!
داعی: هیچ انتظار نداشتیم که درجه تعصّب جنابعالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.
و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحّه بر امارت آنها گذاردند پس حقا مسلمانان باید کورکورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصا در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی نمی‌باشد.
و همین است یکی از براهین ما که میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.
و دیگر آنکه فرمودید امام غزّالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید نموده‌اند، آنها هم مانند شما که تعصّبتان بر علم و عقلتان غالب آمده و الا هیچ انسان عاقلی نمیآید وکیل مدافع یزید پلید گردد!! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.
و دیگر آنکه فرمودید فقط یک زلّهٔ و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت سید الشهداء سلام اللّه علیه بوده، اولا آنکه شهادت پاره تن رسول اللّه بدون تقصیر با هفتاد نفر صغیر و کبیر و اسارت نوامیس بزرگ اسلام دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ملاء مانند اسراء روم و فرنگ زلّهٔ و خطا نبوده بلکه از گناهان کبیره بوده است ثانیا عملیات زشت و کفریات او اختصاص بشهادت آن حضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.
نواب: قبله صاحب تمنّا مینمائیم اگر دلائل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

دلائل بر کفر و ارتداد یزید

داعی: دلائل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است چنانچه در کلمات خود پیوسته نظما و نثرا کفریات باطنی را ظاهر میساخت مخصوصا در اشعار خمریّه‌اش دلائل واضحی بدست است که گفته:
شمیسهٔ کرم برجها قعر دنّها
فمشرقها الساقی و مغربها فمی
فان حرمت یوما علی دین احمد
فخذها علی دین المسیح بن مریم
خلاصه معنی آنکه گوید شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع میگردد و در مغرب دهان من غروب مینماید و اگر شراب در دین

محمّد صلی الله علیه و آله حرام است بگیر او را بر دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

اقول لصحب ضمت الکاس شملهم

و داعی صبابات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم و لذهٔ

فکل و ان طال المدی یتصرم

در این اشعار میرساند که هر چه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی نیست پس باید دست از لذّت و نعیم این عالم بر نداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الرّد علی المتعصّب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره و جدّش ابو الفرج مفصّلا نقل نموده‌اند که در مطلع آن گوید:

علیّهٔ هاتی ناولینی و ترنمی

حدیثک انی لا احب التناجیا

بمعشوقه خود خطاب نموده گوید نزدیک بیا خانم عزیزم آگاه ساز مرا علنی از مطالب درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی، تا آنجا که گوید:

فان الذی حدثت عن یوم بعثنا

احادیث زور تترک القلب ساهیا

یعنی آن کسی که بداستان قیامت تخویف میکند گزارشاتی بدروغ است که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحاق معروف به دیک الجن، که از اجله فقهاء و علماء و فضلاء و ادباء شیعه بوده در حضور خلیفه هارون الرّشید عبّاسی تمام آن اشعار را قرائت نموده هارون بی‌اختیار یزید را لعن کرده و گفت زندیق کاملا انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع ترنّم و عیش میگفت:

یا معشر الندمان قوموا

و اسمعوا صوت الاغانی

و اشربوا کاس مدام

و اترکوا ذکر المعانی

شغلتنی نغمهٔ العیدا

ن عن صوت الاذان

و تعوضت عن الحور

عجوزا فی الدنان

ما حصل معنی آنکه به ندماء و هم پیاله‌های خود گوید برخیزید و بساز و آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرا بخود جلب نموده از صدای اذان تعویض و مصالحه میکنم بهشت و حور العین را به پیره‌زنهای خواننده.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردند

یزید پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر محلّه جیرون بود قرار گرفته این دو بیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لما بدت تلک الحمول و اشرقت

تلک الشموس علی ربا جیرون

نعب الغراب فقلت نح أو لا تنح

فلقد قضیت من النبی دیونی

خلاصه معنی آنکه محملهای اسرای آل محمّد صلی الله علیه و آله ظاهر شد کلاغی صدا کرد (که در عرب آن صدا را بفال بد میگرفتند) گفتم ای کلاغ بخوانی یا نخوانی من وام خود را از پیغمبر گرفتم.

کنایه از اینکه اعمام و أقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند منهم تلافی نموده فرزندانش را کشتم و از جمله أدلّه بر کفر یزید آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر برپا نمود باشعار کفرآمیز عبد اللّه بن الزبعری تمثل جست که حتّی سبط ابن جوزی و ابو ریحان بیرونی و دیگران نوشته‌اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و بامر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهرا شعر دوم و پنجم از خود یزید است که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لأهلوا و استحلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل

قد قتلنا القرم من ساداتهم

و عدلناه ببدر فاعتدل

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف ان لم انتقم

من بنی احمد ما کان فعل

قد اخذنا من علیّ ثارنا

و قتلنا الفارس اللیث البطل

و بعض از علماء خودتان مانند أبو الفرج و شیخ عبد اللّه بن محمّد بن عامر شبراوی دفعی در ص ۱۸ کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل الحسین و دیگران می‌نویسند یزید ملعون در موقع چوب زدن بر لب و دندانهای آن حضرت این اشعار را میخواند.

جواز علماء اهل سنت بر لعن یزید پلید

اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته‌اند حتّی امام أحمد بن حنبل (إمام الحنابله) و بسیاری از اکابر علماء شما تجویز لعن بر او نموده‌اند و مخصوصا عبد الرّحمن ابو الفرج ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرّد علی المتعصّب العنید المانع عن لعن یزید لعنه اللّه) و أبو العلاء معرّی در این باب گفته است:

أری الایام تفعل کل نکیر

فما أنا فی العجائب مستزید

أ لیس قریشکم قتلت حسینا

و کان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضدّ توحید و اهل توحید نقشه‌های ابلیسی میکشد و اینگونه رلهای بازیگر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی دنیا مکر و حیله‌بازیست دلیل بر مدّعا کشته شدن حسین علیه السّلام بدست قریش و زمام اختیار امور و خلافت بدست یزید (علیه اللّعنة) دادن است.

فقط عدّه‌ای از متعصّبین علمای شما از قبیل غزّالی طرفداری از یزید نموده و عذرهای غیر موجّه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده‌اند.

در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفرآمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحا ذکر نموده‌اند.

که ظاهرا بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عملا جدّیت مینمود بساط دین و توحید را برچیند منکرات را بعنوان معروف عمل میکرد.

چنانچه دمیری در حیات الحیوان و مسعودی در مروج الذّهب نوشته‌اند میمونهای زیادی داشت که لباسهای حریر و زیبا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بگردن آنها نموده سوار بر اسبها مینمود.

و همچنین سگهای بسیاری طوق بگردن داشت که با دست خود آنها را شست و شو میداد و با جام طلا بآنها آب میداد و سپس نیم‌خورده آنها را خودش میخورد و در اثر اعتیاد بمشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود.

و مسعودی در جلد دوم مروج الذّهب گوید سیرت یزید سیرت فرعونی بود بلکه فرعون در رعیّت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در اسلام شد زیرا مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی پیغمبر (علی بن أبی طالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی‌های بسیار (مخصوصا قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی‌شمار و غیر آنها که بحساب نیاید میرساند عدم غفران و آمرزش او را.

نواب: قبله صاحب موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنّی است بیان فرمائید.

داعی: عموم مورخین مخصوصا سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره می‌نویسد جماعتی از اهل مدینه در سنه شصت و دو رفتند بشام وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید باخبر شدند برگشتند بمدینه بیعت او را شکستند و علنا او را لعن مینمودند و عامل او عثمان بن محمّد بن أبی سفیان را بیرون نمودند عبد اللّه بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت ای مردم

قتل عام اهل مدینه بجرم شکستن بیعت یزید

ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر آنکه دیدیم هو رجل لا دین ینکح الامهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة و یقتل اولاد النبیین.

چون این خبر بیزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند ابن جوزی و مسعودی و دیگران می‌نویسند آن قدر کشتند که خون در کوچه‌ها جاری و خاض الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلّی الله علیه و سلم و امتلات الروضة و المسجد.

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامّه مسلمین بقتل رسیدند و راجع بهتک حرمت و نوامیس مسلمین دعاگو خجالت میکشم بعرضتان برسانم همین قدر اکتفا مینمایم بیکی از عبارتهای ص ۱۶۳ تذکره سبط ابن جوزی که از ابو الحسن مدائنی نقل مینماید که ولدت الف امرأة بعد الحرة من غیر زوج.

بیش از این نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند.

شیخ: تمام آنچه ذکر فرمودید دلالت بر فسق یزید مینماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض و قطعا یزید توبه نموده خدا هم غفّار الذّنوب است و او را آمرزیده پس شما بچه علت پیوسته او را لعن و ملعون میخوانید.

داعی: بعض از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکّل خود مینمایند و لو آنکه حق بر آنها آشکار گردد.

ولی نمیدانم جنابعالی روی چه منافعی آن قدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید مینمائید و میفرمائید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفرآمیز و شهادت اولیاء اللّه و قتل عام اهل مدینه و غیره درایت و گفتار شما که توبه نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی‌نماید.

آیا انکار مبدء و معاد و وحی و رسالت و ارتداد از دین بنظر شما لعن آور نخواهد بود آیا ظالمین را خداوند صریحا در قرآن کریم لعن نفرموده آیا شما یزید را ظالم نمیدانید اگر بنظر مبارک جنابعالی وکیل مدافع جدّی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلائل مکفی نمیباشد با اجازه خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم و عرضم را خاتمه میدهیم.

بخاری و مسلم در صحیحین خود و علّامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الرّد علی المتعصّب العنید و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود من اخاف اهل المدینهٔ ظلما اخافه الله و علیه لعنهٔ الله و الملائکهٔ و الناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمهٔ صرفا و لا عدلا.

و نیز فرمود لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی).

آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن نانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته‌اند از جمله علّامه جلیل القدر عبد اللّه بن محمّد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف راجع بلعن یزید در ص ۲۰ نقل مینماید که وقتی نزد ملّا سعد تفتازانی نام یزید برده شد گفت فلعنهٔ الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه.

و از جواهر العقدین علّامه سمهودی نقل مینماید که گفت اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی اللّه عنه او امر بقتله او اجازه او رضی به من غیر تعیین.

و از ابن جوزی و أبو یعلی و صالح بن احمد بن حنبل نقل مینماید که با ذکر دلائل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید مینمایند که وقت مجلس بیش از این اجازه گفتار نمی‌دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساعاتی از نصف شب میگذرد بسیار لازم بود حلّ این معمّا گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید بحقّ بزرگی که أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیّت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش شجره طیّبه لا اله الا الله را که بواسطه ظلم بنی امیّه مخصوصا یزید پلید نزدیک بود خشک شود آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است عوض آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمائید بزیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده‌گیری مینمائید و نامش را مرده‌پرستی میگذارید و متأسف هستید که چرا ملیونها نفر همه‌ساله بزیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزا برای آن حضرت تشکیل میدهند و بر غریبی آن مظلوم گریه مینمایند.

سرباز گمنام

در جراید و مطبوعات و مجلّات میخوانیم و مسافرین نقل مینمایند که در مراکز ممالک متمدّنه دنیا از قبیل پاریس و لندن و برلن و واشنگتن آمریکا و غیره مرکز محترمی هست بنام قبر سرباز گمنام.

میگویند در میدان جنگ این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه فامیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است.

نظر باینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده و لو گمنام و بی‌نام و نشان است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراما بزیارت قبر آن سرباز گمنام میروند و تاج گلی بر قبر او میگذارند بنام تقدیر از یک سرباز گمنام آن قدر احترام میکنند که حیثیات ملّی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف شرم‌آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوا بعض از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها ودایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بودند.

عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر باحترام قبورشان مورد انتقاد قرار دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد بتحریک علمای متعصّب خود قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند؟!

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموما (باستثنای قلیلی) بنجف اشرف برای زیارت مشرّف گردیده وهّابیهای نجدی وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلا دفاع مشغول و بنام دین قبور مقدّسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت ابا عبد اللّه الحسین و یاران آن حضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند؟!!

قریب پنج‌هزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی‌گناه شیعیان را بقتل رسانیدند؟ خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش گرانبهای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدّس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند انا لله و انا الیه راجعون. اف بر این مسلمانی.

واقعا تأسف‌آور است که در تمام ممالک متمدّنه دنیا قبور علما و سلاطین و دانشمندان حتّی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی و احق‌اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند.

حتّی قبور شهداء احد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبد المطّلب و عبد اللّه و اعمام و اقوام آن حضرت و فرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام ممتحن حضرت حسن و سید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمّد بن علی امام پنجم و صادق آل محمّد جعفر بن محمّد امام ششم سلام اللّه علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکّه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلک خود را مسلمان بخوانند؟!!! ولی قبور صنادید و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلّل برقرار نمایند!!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده‌اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بماند و خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله بزیارت قبور مؤمنین میرفت و برای آنها طلب مغفرت می‌نمود.

نه آنکه ایادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تا وقت دیگر

آل محمد شهداء راه حق و زنده هستند

آیا شما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید میدانید یا نه اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید و حال آنکه صریحا در قرآن مجید فرماید أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.

پس بحکم آیات قرآنیه و اخبار وارده آن ذوات مقدّسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده‌پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی‌کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم.

علاوه هیچ شیعه‌ای از عارف و عامی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنان را عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال میدانند (چنانچه در همین کتاب ذکر شده) فقط حوائج خود را بآنها عرض مینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بما مردمان نالایق عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال میگویند یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عینا مانند آن آدمی است که حاجتی بسلطان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم میرود و میگوید جناب وزیر بدادم برس هرگز این گوینده وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیداند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدائی نمیدانند بلکه آنها را عباد اللّه الصالحین میدانند. که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات شرعیّه بعلاوه فطرت پاک منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را بآنها دادند که بامر و اجازه پروردگار تصرّف در موجودات می‌نمودند.

چون امناء و نمایندگان حضرت ذو الجلال‌اند حوائج صاحبان حاجت را بعرض حق میرسانند اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل میباشد اجابت میفرماید و إلّا عوض را در آخرت بآنها میدهند چنانچه عملا هم می‌بینیم و نتایج هم میگیریم.

این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف میزنید.

و در عین حال یک نکته ناگفته نماند که شیعیان مقام أئمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند.

حافظ: این جمله بیان شما معمّائی بود که محتاج بحلّ است مگر فرق امامان شما با سایر أئمه چیست فقط مقام سیادت و انتساب برسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را متمایز از دیگران قرار داده.

داعی: ابدا معمّائی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که یک عمر از معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تعصّب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمائید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بیّن و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می‌باشد.

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است بیک مجلس مبسوطتری که وقت صحبت باشد ان شاء اللّه (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فرداشب با خنده و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم بسلامت تشریف بردند).

جلسه چهارم لیله دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

شروع جلسه

اول مغرب سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه‌ها در هرکجا دست یک نفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها

جمع و در اطراف بیانات شما بحث می‌نمودند ماها علاقه مفرطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده‌اید و بر ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را مینمائید که از اول عمر پیشوایان ما بر خلاف آن بما نشان دادند و راستی خیلی معذرت می‌خواهیم از اینکه ما جماعت شیعیان را مشرك میدانستیم چه‌کنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده‌اند امید است خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید.

این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه‌ها نشر پیدا نموده خریداران روزنامه‌ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده‌اند و مخصوصا ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره‌مند میشویم بیشتر علاقه‌مند شدیم مخصوصا شب گذشته که بسیار خوب پرده‌ها را بالا زدید و حقایق زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده‌های بیشتری بالا برود و کشف حقایق زیادتری بشود.

و مطلب دیگری که میخواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده چنانچه قبلا هم عرض کردیم بساطت در کلام و سادگی در گفتار شما است که بقدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان میکنید و بزبان خود ما صحبت مینمائید که تمام بی‌سوادان ما را جذب نموده‌اید و البته این قسمت را کاملا منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر پنج نفر با علم و اطلاع نیستند کورکورانه آنچه از طفولیت شنیده‌اند و در دل و قلب آنها قرار گرفته با همان سادگی بایستی بآنها فهماند چنانچه شما همین عمل را نموده‌اید امید است نتیجه کامل حاصل آید.

در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملاطفت خوش آمد گفتیم پس از صرف چای و تعارفات معموله شروع بصحبت شد.

نواب: قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود خیلی ما شایق فهم این موضوع مهم هستیم چون این موضوع ریشه مطالب است تمنا میکنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع امامت هست.

داعی: از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعاگو حاضرم.

حافظ: (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست هر نوع صلاح میدانید بفرمائید.

بحث در اطراف امامت

داعی: خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح اما در لغت امام بمعنای پیشوا است که الامام هو المتقدم بالناس یعنی امام پیشوای مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام الناس یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی و یا روحانی و یا غیر آن امام جمعه یعنی کسی که پیشوای نماز جمعه میباشد.

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت

بهمین جهت است که جماعت اهل تسنّن یعنی صاحبان مذاهب اربعه پیشوایان خود را امام میگویند بنام امام ابو حنیفه، امام مالك، امام شافعی، امام احمد یعنی فقهاء و مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر خود اجتهادا یا قیاسا احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده‌اند.

بهمین جهت کتب فقیهه چهار امام شما را که مطالعه میکنیم از حیث اصول و فروع اختلافات بسیاری در آنها مشاهده می‌نمائیم.

از این قبیل أئمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند حتّی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای أئمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل اللّه تعالی فرجه در هر دوره و زمان روی موازین علمی با ادلّه اربعه کتاب و سنّت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی‌خوانیم چه آنکه امامت اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عترت طاهره با یك فرق که بزرگان شما بعدا باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامر پادشاه وقت آراء مستحدثه

علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی را رسمیّت دادند و مردم را مجبور نمودند که بیکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تاکنون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بچه دلیل و برهان است امام حنفیها چه خصیصه‌ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد.

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوای آن چهار تجاوز ننمایند جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابدا ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی‌کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدّس اسلام اینست که با قافله تمدّن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان با حفظ موازین شرعیّه با کاروان تمدّن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند.

چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوثش تقلید میّت در او راه ندارد و حتما باید مراجعه بفقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمراتب از آن چهار امام اعلم وافقه بودند نمیدانم این ترجیح بلا مرجّح و حصر نمودن مقام اجتهاد را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه حقّ حیات دارند ما تقلید میّت را ابتداء و در مسائل حادثه ابدا جائز نمیدانیم.

دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده‌پرست میخوانید که بدستورات أئمه اثنی عشر از اهل بیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر آن حضرت (که با نصوص عالیه‌ای که در کتب خودتان هم مشروحا مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم نیست شماها بچه دلیل مسلمانان را اجبار میدهید در اصول بمذهب اشعری یا اعتزال و در فروع حتما بیکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر بآنچه شما بی‌دلیل میگوئید عمل ننمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند رافضی و مشرك و مهدور الدّم هستند.

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابو الحسن اشعری و یا أبو حنیفه و مالك بن أنس و محمّد بن إدریس شافعی و أحمد بن حنبل نرسیده آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده‌اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب خواهید گفت.

حافظ: أئمه أربعهٔ چون دارای مقام فقاهت و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی: اوّلا آنچه فرمودید دلائلی نیست که موجب حصر گردد که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند چون‌که این صفات را شما برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهین بعلماء بعد است.

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصّی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نصّ از آن حضرت درباره أئمه اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتمی بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید.

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف

خیلی مضحک و خنده‌آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول اللّه نبوده و در خلافت عثمان بوجود آمده پیروی از آن جایز نیست.

و حال آنکه با دلائل عقلیه و نقلیه پریشب ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیّع در زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بدستور مبارک خود آن حضرت بکار رفته و رئیس شیعیان أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام از طفولیت در دامن نبوّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده و معالم دین را از آن حضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده پیغمبر آن حضرت را باب علم خود خوانده و صریحا فرموده اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت او را بامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند.

ولی مذاهب اربعه شما حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، روی چه پایه‌ای قرار گرفته کدام یک از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصّی از آن حضرت درباره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کورکورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی‌دلیل تبعیت از أسلاف خود نموده و پیروی مینمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید فقیه عالم مجتهد زاهد باتقوا بودند که اهل هر زمان در حیات آنها بفتاوای آن علماء میبایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عترت طاهره آن حضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیّت و پیروی از کسانی که ابدا از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنها دستور و نصّی نرسیده.

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچیک از أئمه اربعه در زمان آن حضرت نبودند و دستوری از آن حضرت درباره آنها نرسیده و بعد از قرنی در دنیا پدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی میباشند؟

یا مذهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آن حضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده‌گانه که درباره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده و صریحا در حدیث ثقلین فرموده من تمسک بهما فقد نجی و من تخلّف عنهما فقد هلک و در حدیث سفینه فرموده و من تخلّف عنهم فقد هلک.

و ابن حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیّۀ النّبی از آن حضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من در میان شما ودیعه من هستند که اگر بهر دو آنها معا و توأما تمسّک جستید هرگز گمراه نخواهید شد آنگاه ابن حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت درباره قرآن و عترت فرموده است: فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصّروا عنهما فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم.

آنگاه ابن حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آن حضرت در مراتب علمیّه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجبا با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدّم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اصول ابو الحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدّم بر آن خاندان جلیل میدارند؟ این نیست مگر از روی تعصّب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحّت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده‌اند پس چرا بعض از آنها بعض دیگر را تفسیق و تکفیر نموده‌اند.

حافظ: خیلی بی‌لطفی مینمائید که هر چه بزبانتان می‌آید میگوئید تا باین حدّ که تهمت میزنید بفقهاء و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر برآمده‌اند این بیان شما قطعا کذب محض است اگر ردّی و یا نقدی درباره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و إلّا از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده قلمی روی کاغذ نرفته.

داعی: معلوم میشود جنابعالی توجّهی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمدا سهو مینمائید یعنی میدانید ولی غلطاندازی

میکنید و إلّا أکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشته‌اند حتّی خود أئمّه اربعه یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده‌اند.
حافظ: بفرمائید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمائید.
داعی: اصحاب ابی حنیفه و ابن حزم و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و محمّد بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به أبو حنیفه و مالک بعلاوه از جنابعالی سؤال مینمایم بفرمائید امام شافعی و أبو حامد محمّد بن محمّد غزّالی و جار اللّه زمخشری چگونه اشخاصی هستند.
حافظ: از فحول فقهاء و علماء و ثقه و امام جماعت‌اند.

رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن ابو حنیفه را

داعی: امام شافعی گوید ما ولد فی الاسلام اشأم من ابی حنیفة.
و نیز گفته نظرت فی کتب اصحاب ابی حنیفة فاذا فیها مائة و ثلثون ورقة خلاف الکتاب و السنّة.
و ابو حامد غزّالی در کتاب منخول فی علم الاصول گوید فأما ابو حنیفة فقد قلّب الشریعة ظهر البطن و شوّش مسلکها و غیّر نظامها و أردف جمیع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمّد المصطفی و من فعل شیئا من هذا مستحلّا کفر و من فعله غیر مستحلّ فسق.
وانگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خودداری مینمایم.
و جار اللّه زمخشری صاحب تفسیر کشّاف که از ثقات علماء شما است در ربیع الأبرار نوشته است قال یوسف بن اسباط ردّ أبو حنیفة علی رسول الله اربعمائة حدیث او اکثر.
و نیز گوید یوسف که أبو حنیفه میگفت لو ادرکنی رسول اللّه لاخذ بکثیر من قولی.
از این قبیل مطاعن از علماء شما بسیار است در باب ابو حنیفه و سائر أئمّه اربعه که از مراجعه بکتاب منخول غزّالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زمخشری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می‌آید تا آنجا که امام غزّالی در منخول گوید: انّ ابا حنیفة النعمان بن ثابت الکوفی یلحن فی الکلام و لا یعرف اللغة و النحو و لا یعرف الاحادیث.
و نیز می‌نویسد چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده لذا فقط بقیاس عمل می‌نموده و حال آنکه اوّل من قاس ابلیس یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس بقیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد).
و ابن جوزی در منتظم گوید اتّفق الکلّ علی الطعن فیه یعنی همگی علماء متفق‌اند در طعن بر ابو حنیفه منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده‌اند دسته‌ای او را مورد طعن قرار داده‌اند که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر او را طعن میزنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته.
پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان درباره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم شما رشته سخن را باینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی می‌آید میگویم خواستم بگویم شما انتقاد بیجا میکنید و فرارا دفاع بلا منطق مینمائید و إلّا مطلب این قسم نیست آنچه بر زبان داعی جاری میشود مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصّب میباشد و علمای شیعه درباره أئمّه اربعه شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته‌اند نسبت نداده‌اند و توهین هم نمینمایند.
ولی بر خلاف علمای شما در میان علمای شیعه امامیه نسبت بمقامات مقدّسه أئمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد.
چون ما أئمّه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین را شاگردان یک مدرسه میدانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموما من اوّلهم الی آخرهم مطابق دساتیر الهیّه که بوسیله خاتم النبیّین صلی الله علیه و آله بآنها ابلاغ شد عمل مینمودند.

برأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند هر چه داشتند از پیغمبر داشتند فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات أئمّه اربعه شما در جمیع عقاید و احکام) چه آنکه آنها امام بودند ولی نه امام لغوی که بمعنی پیشوا باشد.

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه الهیه است

بلکه در اصطلاح علم کلام که محقّقین علماء بیان نموده‌اند آن امامت بمعنای ریاست عالیه الهیّه و اصلی از اصول دین میباشد و ما هم بر آن عقیده‌ایم که الامامهٔ هی الرئاسهٔ العامّهٔ الالهیّهٔ خلافهٔ عن رسول الله فی امور الدین و الدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافّهٔ الامّهٔ

شیخ: خوب بود بطور قطع و جزم نمیفرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین میباشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست بلکه از فروعات مسلّمه میباشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند.

داعی: این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر این عقیده هستند از آن جمله قاضی بیضاوی مفسّر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار با کمال صراحت گوید انّ الامامهٔ من اعظم مسائل اصول الدین الّتی مخالفتها توجب الکفر و البدعهٔ.

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید مبحث امامت گوید و هی ریاسهٔ عامهٔ فی امور الدین و الدنیا خلافهٔ عن النبیّ صلی الله علیه و آله. و متعصّب‌ترین علمای شما مانند قاضی روزبهان نقل این معنا را نموده است که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول اللّه صلی الله علیه و آله است باین عبارت که الامامهٔ عند الاشاعرهٔ هی خلافهٔ الرسول فی اقامهٔ الدین و حفظ حوزهٔ الملّهٔ بحیث یجب اتّباعه علی کافّهٔ الامّهٔ.

اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمیفرمود کسی که امام را نشناسد و بمیرد بطریق اهل جاهلیت مرده چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی در جمع بین الصّحیحین و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی و دیگران نقل نموده‌اند که فرمود من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات میتهٔ جاهلیهٔ بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیّت نخواهد بود که بیضاوی صریحا گوید مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت میباشد.

فلذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید امام اعظم، امام مالک، امام شافعی، امام حنبل، امام فخر، امام ثعلبی، امام غزالی، و غیره بمعنای لغوی است ما هم امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است در یک زمان صدها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامّه مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتما بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ‌گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیّت است و حتما چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلایق حتّی انبیاء عظام میباشد.

حافظ: از طرفی شما مذمت میکنید غلات را و از طرفی خودتان درباره امام غلو مینمائید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیّه، قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض تحکم و غیر قابل قبول میباشد.

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

داعی: هنوز جنابعالی استفسار از دلیل ننموده میفرمائید ادعای بی‌دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال إبراهیم خلیل الرّحمن علیه و علی نبیّنا و آله السّلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه (جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحا ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفعت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولو العزمی و خلّت که واجد بود مقامی ظاهرا نبود که آن حضرت را ترفیع مقام بدهد الّا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) برسول أکرم صلی الله علیه و آله خبر میدهد وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ.

از این آیه شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبهٔ و درجهٔ بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت إبراهیم را مخلّع بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوّت میباشد.

حافظ: پس بنا بر قول شما که علی کرم اللّه وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی: این قسم نیست که شما تعبیر مینمائید زیرا شما خود میدانید که بین نبوّت خاصّه و نبوّت عامّه فرق بسیار است مقام امامت بالاتر از نبوّت عامّه و پست‌تر از نبوّت خاصّه میباشد که نبوّت خاصّه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیّت است.

نواب: ببخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش‌کارم و نیز عجولم زود جسارت مینمایم بفرمائید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لا بد همگی یکسان‌اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ پس چگونه شما فرق گذاردید و نبوّت را بدو قسمت تقسیم نمودید عامّه و خاصّه خواندید.

داعی: بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدف بعثت که دعوت بمبدا و معاد و تربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان‌اند ولی در فضل و کمال و طریقه بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت‌اند.

در اختلاف مراتب انبیاء

آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافّه ناس مبعوث است یکسانند.

مثلی عرض کنم آیا معلّم کلاس اوّل با معلّم کلاس ششم یکی است یا معلّم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسته یکسان‌اند بدیهی است از جهةٔ آنکه از یک مبدء و وزارت خانه مأمورند و در تحت یک پرگرام‌اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان‌اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند.

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محلّ خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت میباشند.

انبیاء عظام هم از جهةٔ دعوت یکسان‌اند ولی از جهةٔ رتبه و مقام و معلومات متفاوت‌اند چنانچه در آیه ۲۵۴ همین سوره میفرماید تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ.

جار اللّه زمخشری عالم فاضل مفسّر خودتان در تفسیر کشّاف گوید مراد باین بعض پیغمبر ما است که فضیلت دارد بر أنبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی‌شمار که أهمّ از همه آنها مقام خاتمیّت است.

نواب: خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حلّ این معمّا را فرمودید اینک یک سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با

اجازه آقایان تمنّیا داریم خصیصه نبوت خاصّه را و لو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفرمائید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینک فرصت بدست آمده را غنیمت میشمارم.

داعی: خصائص نبوّت خاصّه بسیار و دلائل در این باب بی‌شمار است که چگونه میشود یک فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوّت خاصّه گردد که همان مقام خاتمیّت باشد.

ولی این مجالس از برای اثبات نبوّت خاصّه آن هم برای مسلمانان پاک طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوّت خاصّه شویم از موضوع امامت بازمیمانیم و وقت مجلس بکلّی گرفته میشود.

ولی برای آنکه رد تقاضای شما را ننموده باشم بمقتضای «ما لا یدرک کله لا یترک کله» مختصر اشاره‌ای مینمایم.

خصیصه نبوت خاصه

اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمائید راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیگردد مگر به تزکیه نفس و تزکیه نفس ممکن نگردد مگر آنکه براهنمائی قوه عاقله با دو قوه علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام است که فرمود: خلق الانسان ذا نفس ناطقهٔ ان زکّیها بالعلم و العمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارک بها السبع الشداد و صار موجودا بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان.

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. غیر از این هیکل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی بیک شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بدو قوّه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان، بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که بآن دو قوّه پرواز میکنند هر اندازه بالهای آنها قوی‌تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جوّ هوا بیشتر است.

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی‌تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سرآید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما، افتخار فارس، سعدی شیرین کلام

طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت

بدرآی تا ببینی طیران آدمیت

پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بستگی کامل بکمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواص ثلاثه آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوّت رسیده.

و هرگاه چنین آدمی مورد توجه خاصّ ذات حق تعالی قرار گرفت مخلّع بخلعت نبوّت میگردد.

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کاملا و مفصّلا ذکر گردیده) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه‌ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حیّز امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آن را عقل اول گویند که معلول اول و صادر اوّل است.

و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیائیست که مقام و منزلتش ما دون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیّه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید.

و امامت مقامی است یک درجه پست‌تر از مقام خاتمیّت و مافوق تمام مراتب نبوّت و امیر المؤمنین علی علیه السّلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله داشته لذا مخلّع بخلعت امامت و افضل بر انبیاء سلف گردید.

(صـدای مؤذن برخـاست و آقایـان محترم جهـهٔ اداء فریضه رفتنـد پس از مراجعت و صـرف چـای و تنقـل آقای حافظ ابتـداء بسـخن نمودند)

حافظ: شما در بیانات خود پیوسته مطلب را مشکل و پیچیده‌تر میکنید هنوز حلّ مشکلی نشده اشکال دیگر بمیان می‌آورید.

داعی: امر مشکل و پیچیده‌ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل می‌آید بفرمائید تا جواب عرض نمایم.

حافـظ: در این بیـان آخرتـان چنـد جمله خیلی مشـکل فرموديـد که حـلّ آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیا اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته ثالثا افضلیّت بر انبیاء عظام این جملات ادعائی شما را فقط تحکما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی‌دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی: اینکه فرمودید بیانات داعی از مشـکلات پیچیده و حلّ آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمّق در حقایق بنمائید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکار است.

اینـک بهر یک از اشـکالات شـما جواب عرض میکنم تا راه عـذر مسـدود گردد و نفرمائیـد مشـکل و پیچیـده و حلّ آن غیر ممکن است.

دلائل بر اثبات مقام نبوت از برای علی بحدیث منزلهٔ

اوّلاـ دلیـل بر اینکه علی علیه السّـلام واجـد مقام نبوت بوده حـدیث شـریف منزلـهٔ است که با صـحت تمام متواترا از طرق ما و شـما بمختصـر کم و زیـاد در الفـاظ ثـابت گردیـده که خـاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله در دفعات متعـدده و محافل مختلفه گاهی بأمیر المؤمنین علی علیه السّـلام فرمود اما ترضـی ان تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی. و گاهی بامت فرمود علی منی بمنزلهٔ هارون من موسی الخ

حافظ: صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد اعتباری نیست.

داعی: امـا اینکه تشـکیک در صـحت خبر فرموديـد گويـا بواسـطه قلّت مطـالعه و سیر در کتب اخبـار است و یـا عمـدا سـهو فرموده نخواستید تسـلیم عقل و منطق شوید و الّا صـحّت این خبر از مسلّمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن همـان قسـمی که عرض کردم یـا بواسـطه عـدم اطلاـع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج میباشـد ولی امیـدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد.

اسناد حدیث منزلهٔ از طرق عامه

ناچـارم برای روشن شـدن مطلب و زیـادتی بصـیرت حاضـرین و غـائبین مجلس مـا ببعض اسـناد این حـدیث شـریف از کتب معتبره خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک مینماید اشاره نمایم تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فحول از علمای خودتان مانند سـیوطی و حـاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتر آن اثبات مرام نموده‌اند.

(۱) ابو عبد اللّه بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک و در ص ۱۸۵ از کتاب بدء الخلق صحیح خود در مناقب علی علیه السّـلام (۲) مسـلم بن حجّـاج در ص ۲۳۶ و ۲۳۷ جلـد دوم صـحیح خود چاپ مصـر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضـل الصـحابهٔ باب فضائل علی علیه السّلام (۳) امام احمـد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسـند در وجه تسمیه حسنین و در ص ۳۱ حاشیه جزء پنجم همان کتاب (۴) ابو عبد الرحمن نسائی از ص ۱۹ خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) محمّد بن سورهٔ ترمـذی در جامع خود (۶) حافظ ابن حجر عسـقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اصابه (۷) ابن حجر مکی در ص ۳۰ و ۷۴ صواعق محرقه باب ۹ (۸) حاکم ابو عبـد اللّه محمّـد بن عبد اللّه نیشابوری در ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرک (۹) جلال الدین سیوطی در ص

۶۵ تاریخ الخلفا (۱۰) ابن عبد ربه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقد الفرید (۱۱) ابن عبد البر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب (۱۲) محمد بن سعـد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سـید مؤمن شبلنجی در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الـدین ابو سالم محمّـد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هفتم از مودهٔ القربی (۱۸) نور الدین علی بن محمد مالکی مکّی معروف بـه ابن صبّاغ در ص ۲۳ و ۱۲۵ فصـول المهمّه (۱۹) علی بن برهـان الـدّین شـافعی در ص ۲۶ جلـد دوم سـیرهٔ الحلبیّه (۲۰) علی بن الحسین مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینابیع الموده و مخصوصا در باب ۶ هیجـده خبر از بخاری و مسلـم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموینی نقل نموده است (۲۲) مولی علی متّقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمّال (۲۳) احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغازلی شافعی در مناقب (۲۵) موفّق بن أحمـد خوارزمی در مناقب (۲۶) ابن اثیر جزری علی بن محمّـد در اسـد الغابه (۲۷) ابن کثیر دمشـقی در تاریخ خود (۲۸) علاء الـدوله احمد بن محمّد در عروهٔ الوثقی (۲۹) ابن اثیر مبارک بن محمّد شـیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسـقلانی در تهذیب التهذیب (۳۱) ابو القاسم حسین بن محمّد (راغب اصـفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضـرات الادباء و دیگران از محقّقین اعلام شـما این حـدیث شـریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصـحاب رسول اللّه صـلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطّـاب (۲) سـعد بن ابی وقّاص (۳) عبـد اللّه بن عباس (حبر امت) (۴) عبد اللّه بن مسـعود (۵) جابر بن عبد اللّه انصاری (۶) ابو هریره (۷) ابو سعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالک بن حویرث (۱۰) براء بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابو رافع (۱۳) عبد اللّه بن ابی اوفی (۱۴) ابی سریحه (۱۵) حذیفهٔ بن اسید (۱۶) انس بن مالک (۱۷) ابو بریده اسلمی (۱۸) ابو ایّوب انصـاری (۱۹) سـعید بن مسیّب (۲۰) حـبیب بن ابی ثـابت (۲۱) شـرحبیل بن سعد (۱۲) امّ سـلمه (زوجهٔ النّبی) (۲۳) أسماء بنت عمیس (زوجهٔ ابی بکر) (۲۴) عقیل بن أبی طالب (۲۵) معاویهٔ بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظه داعی اجازه شماره نامهای همه آنها را نمیدهد خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده‌اند که فرمود یا علی انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی.

آیا اینهمه از اعیان علماء شـما که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم این حـدیث شـریف را با اسـناد مرتّبه از کثیری از اصـحاب پیغمبر نقل نموده‌اند اثبات یقین و تواتر برای شما نمینماید.

آیا تصـدیق مینمائیـد که اشـتباه فرموده خبر واحـد نیست بلکه از متواترات اخبار است چنانچه محقّقین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده‌اند.

ماننـد جلال الدین سیوطی در رسالهٔ الازهار المتناثرهٔ فی الاحادیث المتواترهٔ این حدیث شـریف را داخل در تواترات ضبـط نموده و در ازالهٔ الخفاء و قرهٔ العینین هم تصدیق تواتر نموده.

چون شـما روی عادت تشکیک در صـحت سند این حدیث شریف مینمائید خوبست مراجعه و مطالعه نمائید بباب ۷ کفایت الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیه السّـلام تألیف محمّـد بن یوسف گنجی شافعی که از فحول اعلام شـما است که بعد از ذکر شـش حدیث مسندا توأم با مفاخر دیگر برای آن حضرت در ص ۱۴۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان مینماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید بیان این عالم شافعی (خالی از تعصّب) حجّهٔ را بر شـما تمام میکنـد که می‌نویسـد هـذا حدیث متفق علی صـحته رواه الائمهٔ الاعلام الحفّاظ کابی عبـد اللّه البخاری فی صـحیحه و مسلـم بن حجّاج فی صـحیحه و ابی داود فی سـننه و ابی عیسـی الترمـذی فی جامعه و ابی عبد الرحمن النسائی فی سـننه و ابن ماجهٔ القزوینی فی سننه و اتفق الجمیع علی صحته حتی صار ذلک اجماعا منهم، قال الحاکم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حد التواتر.

گمان میکنم ابهامی در کار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری بر صحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ: حقیر آدم بی‌ایمان و لجوجی نیستم که در مقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمدی که از متکلّمین و متبحّرین علماء میباشد که این حدیث را با دلائلی ردّ نموده است.

داعی: خیلی تعجب مینمایم از مثل شما عالم دقیق منصف که با نقل اقوال این همه از اکابر علماء خودتان که همگی ثقه و مورد اطمینان عموم شما میباشند توجه مینمائید بقول آمدی که مردی شریر و بی‌عقیده و تارک الصّلاهٔ بوده.

شیخ: بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده‌ای نمود نباید او را متّهم ببدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسّمه اخلاق هستید خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی با لسان سوء عالم فقیهی را متّهم سازید.

داعی: اشتباه فرمودید دعاگو لسان سوء نسبت باحدی ندارم و در زمان آمدی هم نبوده‌ام ولی عقاید سوء او را علماء بزرگ خودتان نقل نموده‌اند.

شیخ: علمای ما در کجا او را ببدی و سوء عقیده یاد نموده‌اند.

شرح حال آمدی

داعی: ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان نوشته است السیف الامدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف و قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده و صح انه کان یترک الصلاهٔ.

و نیز ذهبی که از علماء بزرگ شما میباشد در میزان الاعتدال این قضیّه را نقل نموده بعلاوه در اظهار نظر میگوید مسلّم است که آمدی از مبتدعه بوده.

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمدی اهل بدعت و شریر و بی‌ایمان نبود هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمیساخت که بر خلاف تمام صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله حتی خلیفه خود عمر بن الخطّاب (که یکی از روات حدیث است) و تمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید.

اعجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد طعن قرار میدهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمیدهند (و حال آنکه اینطور نیست اگر احادیثی صحیح الاسناد باشد و لو در صحاح شما مورد قبول ما میباشد).

ولی حدیث مسلّمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده‌اند آمدی رسما رد مینماید و مورد توجه شما قرار میگیرد.

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدی نبود مگر همین‌که بر خلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او.

و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلائل تامّ و تمام اسناد کامله از روات بزرگان علماء خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدیها بنمائید مراجعه کنید بمجلّدات با عظمت (عبقات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقّق نقّاد اخبار و احادیث علّامه متبحّر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی اللّه مقامه الشریف و مخصوصا جلد حدیث منزلهٔ را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد و مدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلّاجی نموده.

حافظ: فرمودید یکی از روات این حدیث خلیفه عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آن را بیان فرمائید.

سند حدیث منزلهٔ از عمر بن الخطاب

داعی: أبو بکر محمّد بن جعفر المطیری و ابو اللیث نصر بن محمّد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمّد بن عبد الرحمن ذهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متّقی در (کنز العمّال) و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمّه نقلا از خصایص و امام الحرم در (ذخایر العقبی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از نقض العثمانیه شیخ أبو جعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده‌اند که گفت روزی عمر بن الخطّاب گفت واگذارید نام علی را (یعنی آن قدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست‌تر میداشتم از هر چه آفتاب بر او میتابد) آنگاه گفت کنت انا و ابو بکر و ابو عبیدهٔ بن الجرّاح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکئ علی علیّ بن أبی طالب حتی ضرب بیده منکبیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی و کذب علیّ من زعم انه یحبنی و یبغضک.

آیا ردّ قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدی معلوم الحال مینمائید.

حکم خبر واحد در مذهب جماعت

و اما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث خبر واحد است و خبر واحد را اعتباری نیست.

اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تفوّه بچنین کلامی زیرا در مذهب شما حجیّهٔ خبر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق میدانند.

چنانچه ملک العلماء شهاب الدین دولت‌آبادی در (هدایت السعداء) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادات و من انکر الخبر الواحد و القیاس و قال انّه لیس بحجهٔ فانه یصیر کافرا و لو قال هذا الخبر الواحد غیر صحیح و هذا القیاس غیر ثابت لا یصیر کافرا و لکن یصیر فاسقا.

حافظ: خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما بر خلاف آنچه شنیده‌ام آقایان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقّاش و پارچه بر میدارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی: قطعا دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید چه آنکه ایادی مرموزی از بیگانگان و بیگانه‌پرستان و شیاطین داخلی پیوسته میخواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان بنفع خود بهره‌برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را بیکدیگر بدبین کنند و نتیجه خود را ببرند.

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیه قرآن مجید که از جمله در این باب میفرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ.

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود کلمات اعادی در شما اثر نمی‌نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفّار و مشرکین و مرتدّین را با انبر و مقّاش بر نمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم، بر خلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شما را دقیقانه مطالعه میکنیم و أحادیث صحیح الأسناد آنها را هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی ربطی بعقیده و مذهب ندارد آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصّلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را با انبر و مقّاش بر میدارند.

منتها بعض از روات در أحادیث منقوله شما هستند که مقدوح‌اند و اعتباری بأقوال آنها نیست از قبیل أنس و أبو هریره و سمره و غیر

آنها که قبلا عرض نمودم (چنانچه بعض از علماء خودتان هم از قبیل أبو حنیفه آنها را مردود میدانند)

ما هم أحادیث منسوبه باین قبیل روات را مردود و غیر قابل قبول میدانیم.

و الّا کتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص داعی که در سیره پیغمبر و ائمّه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و أخذ سند نموده‌ام از کتب معتبره علماء سنّت و جماعت است.

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار و علمی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطّی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی میباشد.

منتها عملا ما حکم صرّاف بینا را داریم که میتوانیم خوب و بد آنها را تمیز داده فریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مغلطه کاری امثال ابن حجرها و روزبهان‌ها و آمدیها و ابن تیمیّه‌ها را نخوریم و تحت تأثیر غلطکاری‌های آنها قرار نگیریم.

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدّسه أئمّه معصومین و أهل بیت رسالت و ودایع رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده.

حافظ: از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راهست که علی کرّم اللّه وجهه واجد مقام نبوّت بوده است.

داعی: از این حدیث شریف که بنحو تواتر بما رسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین علیه السّلام ثابت میشود.

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده، یکی هم مقام خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آن حضرت بر تمام امّت از صحابه و غیرهم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بمنزله هارون معرّفی نموده و حضرت هارون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است.

نواب: قبله صاحب ببخشید مگر حضرت هارون برادر حضرت موسی نبی بوده است.

داعی بلی واجد مقام نبوت بوده‌اند.

نواب: عجب من تا بحال نشنیده بودم آیا در قرآن هم آیه‌ای که شاهد این مرام باشد هست.

داعی: بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوّت آن جناب را تصریح فرموده است.

نواب: ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمائید تا مورد استفاده ما قرار گیرد.

داعی: در آیه ۱۶۱ سوره ۴ (نساء) فرمایـد إِنَّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَیْمانَ وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً

و در آیه ۵۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا وَ نادَیْناهُ مِنْ جانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا

حافظ: پس روی این قاعده و استدلال شما محمّد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند.

داعی: این قسم که شما تقریر نمودید داعی نگفتم البته شما خود میدانید که عدد و شماره انبیاء بسیار مورد اختلاف است تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته‌اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هر دسته و فرقه‌ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده‌اند که پنج نفر از آنها الو العزم بوده‌اند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السّلام و حضرت خاتم الانبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیّت میباشد.

اثبات منازل هارونی برای علی علیه السّلام

جناب هارون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر نبوت نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود حضرت علی علیه السّلام هم تالی‌تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده.

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت بفهماند همان قسمی که هارون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولو العزمی مانند حضرت موسی بود حضرت علی علیه السّلام هم واجد مقام نبوت و با رتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که این خود خصیصه عالیه‌ای برای آن حضرت است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن أبی طالب علیه السّلام جمیع مراتب و منازل هارونی را از موسی و اگر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء نبود هرآینه شریک در امر پیغمبری او هم بود ولی بجمله انه لا نبی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنا نموده و آنچه ما عدای نبوت است از مراتب هارونی در آن حضرت ثابت است.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در اول ص ۱۹ مطالب السئول پس از کشف اسراری در بیان منزلت هارونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید:

فتلخیص منزلهٔ هارون من موسی انه کان اخاه و وزیره و عضده و شریکه فی النبوهٔ و خلیفته علی قومه عند سفره و قد جعل رسول الله علیا منه بهذه المنزلهٔ و اثباتها له الا النبوهٔ فانه استثناها فی آخر الحدیث بقوله صلّی الله علیه انه لا نبی بعدی فبقی ما عدا النبوهٔ المستثناهٔ ثابتا لعلی علیه السّلام من کونه اخاه و وزیره و عضده و خلیفته علی اهله عند سفره الی تبوک و هذه من المعارج الشراف و المدارج الازلاف فقد دل الحدیث بمنطوقه و مفهومه علی ثبوت هذه المزیهٔ العلیهٔ لعلی علیه السّلام و هو حدیث متفق علی صحته

و همین کلام را ابن صبّاغ مالکی در ص ۲۹ فصول المهمّه و دیگران از اکابر علماء شما که ذکر نام و عقیده هر یک از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست آورده و تصدیق این معنی را نموده‌اند.

حافظ: گمان میکنم این استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت.

داعی: خیلی بی‌لطفی نموده روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه ننمودید ببیان شافعی که الحال عرض کردم میگوید فبقی ما عدا النبوهٔ المستثناهٔ ثابتا لعلی.

و این بیان خود نصّ است در آنکه مستثنی در حدیث شریف نبوت است نه عدم نبوّت و دیگر ضمیر منصوب و استثناها در قول او که گوید فانه استثناها فی آخر الحدیث بقوله: انه لا نبی بعدی، راجع بنبوّت است.

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلالت بر استثنای نبوّت میکند نه عدم نبوّت و نظر آن کسانی که قائل بعدم نبوّت شده‌اند جز عناد و لجاج و تعصّب چیز دیگری نبوده است نستجیر بالله من التعصّب فی الدین.

حافظ: گمان میکنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا بود پیغمبری بیاید علی واجد این مقام بود مخصوص بخودتان باشد و الّا احدی چنین بیانی ننموده.

داعی: این ادعا فقط از مخصوصات دعاگو و علمای شیعه نیست بلکه اکابر علماء خودتان هم اقرار باین معنی دارند.

حافظ: کدام یک از علمای ما چنین ادعائی نموده‌اند اگر در نظر دارید بیان فرمائید.

داعی: یکی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان محمّد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او بمصر رسید علمای مصر در حضور زیاده از چهار هزار نفر برای او نماز غیبت خواندند صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در (مرقاهٔ شرح بر مشکاهٔ) در شرح حدیث منزله گفته فیه ایماء الی انه لو کان بعده نبیا لکان علیا یعنی در این حدیث اشاره است باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء پیغمبری باشد آن علی علیه السّلام بود.

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنی نموده علّامه شهیر جلال الدّین سیوطی در آخر کتاب (بغیهٔ الوعّاظ فی طبقات

الحفّاظ) با ذکر سلسله روات تا بجابر بن عبد اللّه انصاری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین فرمود اما ترضی ان تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و لو کان لکنته خلاصه معنی آنکه اگر بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی.

و نیز میر سید علی همدانی فقیه شافعی در حدیث دوم از مودّه ششم (مودهٔ القربی) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ان الله اصطفانی علی الانبیاء فاختارنی و اختار لی وصیا و خیّرت ابن عمی وصیی یشد عضدی کما یشد عضد موسی باخیه هارون و هو خلیفتی و وزیری و لو کان بعدی نبیا لکان علی نبیا و لکن لا نبوهٔ بعدی.

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول بنبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنابر آنچه علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که بنا بفرموده آن حضرت علی علیه السّلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شما را بتعجب آورده.

و چون از منازل و مراتب هارونی نبوّت مستثنی شده باستثنای متصل قطعا ما عدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی علیه السّلام باقی و ثابت میماند که از همه آن منازل بالاتر منزله خلافت و افضلیّت است که در خلافت هارون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۳۸ سوره ۷ (اعراف) میفرماید وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ.

حافظ: با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هارون با برادرش حضرت موسی شریک در امر نبوت بوده.

پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلّم است شریک انسان مقامش بالاتر از آنست که خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده‌اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است.

داعی: یک عدّه از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته‌اند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام بالاصاله و نبوت حضرت هارون علیه السّلام تبعا بوده کانّه خلیفه آن حضرت بوده با توجه باینکه حضرت هارون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السّلام شریک در امر تبلیغ بوده.

چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را مینماید که قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی.

زیرا که علی علیه السّلام فقط یگانه راد مردی بوده است که باستثناء مقام نبوّت خاصّه در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول أکرم صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ: پیوسته تعجب ما زیادتر میشود که می‌بینیم درباره علی کرم اللّه وجهه چنان غلو مینمائید که عقول عقلا محو و حیران میگردد که از جمله آنها همین جملاتی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم اللّه وجهه جمیع صفات و خصائص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دارا بوده.

داعی: اولا- این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است چه آنکه خلیفه پیغمبر روی قاعده عقلانی باید در جمیع صفات مثل و مانند پیغمبر باشد.

ثانیا در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند.

علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید احمد شهاب الدین که از فحول علماء شما میباشد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحا باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید:

و لا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قد شابه النبی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیهٔ و الفعال الزکیهٔ و عاداته و عباداته و احواله العلیهٔ و قد صح ذلک له بالاخبار الصحیحهٔ و الآثار الصریحهٔ و لا یحتاج الی اقامهٔ الدلیل و البرهان و لا یفتقر الی ایضاح حجهٔ و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمیر المؤمنین علی التی هو فیها نظیر سیدنا النبی الامی.

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند و نظیره فی الطهارهٔ بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا

یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر، که درباره پنج تن آل عبا محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل گردیده.

و نظیره فی آیهٔ ولی الامهٔ بدلیل قوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاهٔ و یؤتون الزکاهٔ و هم راکعون و نظیر آن حضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت بدلیل انما ولیکم الله الخ، که باتفاق فریقین در باره علی علیه السّلام نازل گردیده (چنانچه در همین کتاب بشرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحی الوارد علیه یوم اعطاء سورهٔ برائت لغیره فنزل جبرئیل قال لا یؤدیها الا أنت او من هو منک فاستعادها منه فأداها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم.

یعنی نظیر آن حضرت است در أداء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سوره برائت و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (که آن حضرت آیات سوره برائت را داد به ابی بکر ببرد در موسم حج بر اهل مکّه قرائت نماید (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید). که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد أداء رسالت نمیتواند بنماید مگر خودت یا کسی که از تو باشد پس آن حضرت آیات سوره برائت را از أبی بکر گرفت بأمر خدای تعالی و بعلی علیه السّلام داد که در موسم حج اداء نمود.

و نظیره فی کونه مولی الامهٔ بدلیل قوله صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

و نظیر آن حضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول أکرم صلی الله علیه و آله (در غدیر خم چنانچه در این کتاب مشروحا ذکر گردیده) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت نفسیهما و ان نفسه قامت مقام نفسه و ان الله تعالی اجری نفس علی مجری نفس النبی صلّی الله علیه و سلم فقال: و من حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم.

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السّلام قائم مقام نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند در آیه مباهله (باتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحا ذکر گردیده) علی را بمنزله نفس آن حضرت قرار داده.

و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنبا کحال رسول الله صلّی الله علیه و سلم علی السواء.

و نظیر آن حضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول اللّه صلی الله علیه و آله (که بأمر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الّا در خانه پیغمبر و علی) و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(همهمه‌ای در برادران اهل تسنّن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بحرف آمدید).

نواب: اتّفاقا همین جمعه گذشته که بمسجد جهت اداء نماز رفتیم جناب حافظ در خطبه با نقل أحادیثی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم اللّه وجهه دارد اسباب تحیّر حاضرین گردیده و این گفتگوها مربوط باین قضیّه است متمنّی است حلّ معمّا فرمائید.

داعی: (رو بجناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید.

حافظ: بلی چون در احادیث صحیحه ما وارد است از صحابی ثقه و عدل!! ابو هریرهٔ رضی اللّه عنه که رسول مکرم صلّی اللّه علیه و سلّم امر فرمود که تمام درهائی که بمسجد باز بود ببستند مگر در خانه ابی بکر رضی اللّه عنه را که فرمود ابی بکر از من و من از

ابی بکر میباشم.

داعی: لا بد بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بشمار آمده حدیثی بوسیله ایادی مرموز و کاسه‌لیسهای سفره معاویه مانند ابو هریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مفرط که بخلیفه ابی بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه ابن ابی الحدید در جلد اول و مخصوصا در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحا نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحه متکاثره‌ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودتان با قید باینکه از احادیث صحیحه است نقل نموده‌اند که تمام درهای خانه‌های مردم را بمسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمر خداوند بست مگر در خانه علی علیه السّلام را.

نواب: چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرمایند از خصائص ابی بکر رضی اللّه عنه است عالی‌جناب میفرمائید از خصائص مولانا علی کرّم اللّه وجهه می‌باشد چنانچه ممکن است ببعض اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمائید تا شنوندگان با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

بامر پیغمبر تمام درهای خانه‌ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی

داعی: امام احمد حنبل در ص ۱۷۵ جلد اول و ص ۲۶ جلد دوم و ص ۳۶۹ جلد چهارم مسند و امام ابو عبد الرّحمن نسائی در سنن و س ۱۳ و ۱۴ خصائص العلوی و حاکم نیشابوری در ص ۱۱۷ و ۱۲۵ جلد سیم مستدرک و سبط ابن جوزی در ص ۲۴ و ۲۵ تذکره با بیانات مشروحی اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد مینمایند و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکّی در ص ۷۶ صواعق و ابن حجر عسقلانی در ص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد در ص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر در ص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنز العمّال و هیثمی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد و محب الدّین طبری در ص ۱۹۲ جلد دوم ریاض ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابهٔ و ص ۱۵۳ جلد ۴ حلیهٔ الاولیاء و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع و خصائص الکبری و ص ۱۸۱ جلد اول لئالی المصنوعهٔ و خطیب خوارزمی در مناقب و حموینی در فرائد و ابن مغازلی در مناقب و مناوی مصری در کنوز الدقایق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ ینابیع المودهٔ باب ۱۷ را اختصاص بهمین معنی داده و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلبی در ص ۳۷۴ جلد سوم سیرهٔ الحلبیّه و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطّاب و عبد اللّه بن عبّاس و عبد اللّه بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقّاص و جابر بن عبد اللّه انصاری و غیرهم بعبارات مختلفه از رسول أکرم صلی الله علیه و آله آورده‌اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السّلام را و مخصوصا بعض از أکابر علمای شما برای مزید بینائی فریب‌خوردگان أمویها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده‌اند مانند محمّد بن یوسف گنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مسند بیانی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنگاه گوید چون عده‌ای از درهای منازل أصحاب بمسجد باز میشد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نهی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت لذا أمر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الّا در خانه علی علیه السّلام را باز گذارند باین عبارت که سدوا الابواب کلها إلّا باب علی بن أبی طالب و أومأ بیده الی باب علی علیه السّلام.

یعنی تمام درها را ببندید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارك اشاره نمود بدر خانه علی علیه السّلام پس از آن گوید

این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصیصه‌ای بود برای علی علیه السّلام و لکن این عمل دلیل بر آن نمی‌باشد که هر جنب و حائضی میتواند در مساجد ورود و توقف نماید انما خص بذلک لعلم المصطفی بانه یتحری من النجاسهٔ هو و زوجته فاطمهٔ و اولاده صلوات الله علیهم و قد نطق القرآن بتطهیرهم فی قوله عز و جل انما یرید الله الخ.

ما حصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصیصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرّی و دور از نجاستاند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزّه از جمیع ارجاس و نجاسات‌اند.

با توضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند با خبری که نقل نمودند اگر دلیلی بر طهارت أبی بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما آن خبر را نقل نمایند.

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده‌اند در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا انا و علی.

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت میکند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی علیه السّلام را زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر باز می‌بود بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمّد و علی علیهما السّلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آن حضرت صریحا میفرماید لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الّا انا و علی.

پس این اخبار برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده‌اند) بر رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده‌اند که فتح باب برای دیگران بوده است.

و بالقطع و الیقین مسلّم است که فتح باب در مسجد از خصائص علی علیه السّلام بوده است اجازه بدهید برای خاتمه عرایضم در این باب حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب بعرضتان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده نقلا از ذخایر العقبی امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی در ص ۲۶۱ مناقب و ابن الحجر در ص ۷۶ صواعق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب و دیگران نقل نموده‌اند بمختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت لقد اوتی (علی) ابن أبی طالب ثلاث خصال لان تکون لی واحدهٔ منهنّ احبّ الیّ من حمر النعم زوّجه النبیّ صلّی اللّه علیه و سلّم بنته و سدّ الابواب الّا بابه، و سکناه المسجد مع رسول اللّه یحلّ له فیه ما یحلّ له، و اعطاه الرایهٔ یوم خیبر.

گمان میکنم حلّ معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند جناب حافظ هم کاملا روشن شدند.

خوبست برگردیم بگفتار اولیه و بقیه بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید و من تتبع احواله فی الفضائل المخصوصهٔ و تفحّص احواله فی الشمائل المنصوصهٔ یعلم انه کرّم اللّه تعالی وجهه بلغ الغایهٔ فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی و اتی النهایهٔ فی اقتباس انواره حیث لم یجد فیه غیره مقتضی، انتهی.

این نمونه‌ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالیه و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو ننموده و ادعای بی‌مغز نمی‌نمایم بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف بی‌دلیل و برهان بیانی نمی‌نمایند تمام دلائل و براهین ما همانست که مبدء و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره خودتان میباشد.

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی‌خبر مینشینید روی عادت تبعا للاسلاف برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یابسها بهم بافته تهمتها میزنید و امر را بر آنها مشتبه مینمائید.

پس از این مقدماتی که ذکر شد ثابت گردید که علی علیه السّلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده کما آنکه هارون نسبت بحضرت موسی علیهما السّلام بوده فلذا چون موسی هارون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد.

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون در میان تمام امت از علی قابل و لایق‌تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال در خواست نمود همان قسمی که هارون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده.

نواب: قبله صاحب آیا در این باب اخباری هم رسیده.

داعی: بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

نواب: چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد.

داعی: دعاگو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلماء آنها).

حافظ: مانعی ندارد چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است.

تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

داعی: ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الائمّه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ۱۴ نقل مینمایند از ابی ذرّ غفاری و اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بوده سائلی بر خاست سؤال نمود احدی باو چیزی نداد علی علیه السّلام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشتر را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله دید آن قضیّه را پس سر مبارک بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد اللّهم ان اخی موسی سألك فقال ربّ اشرح لی صدری و یسّر لی امری، الآیة الی قوله، و اشرکه فی امری فانزل علیه قرآنا ناطقا سنشدّ عضدك باخیك و نجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدایا گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریك ساز برادرم هارون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه‌ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هارون بازویت را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت میدهیم که هرگز بشما دست نیابند. آنگاه عرض کرد: اللّهم و انا محمّد صفیّك و نبیّك فاشرح لی صدری و یسّر لی امری و اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ازری.

یعنی پروردگارا من محمّد برگزیده و پیغمبر تو هستم پس گشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی علیه السّلام باشد قوی گردان بوجود او پشت مرا.

ابی ذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ الخ، را بر آن حضرت قرائت نمود انتهی.

معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السّلام (مانند هارون برای موسی) بوزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر قرار گردید.

و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۹ مطالب السئول با شرح مفصّلی اشاره باین معنی می‌نماید.

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبة المطهرین و شیخ علی جفری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلایل و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خودداری میشود در مصنّفات و مؤلّفات خود این حدیث را نقل نموده‌اند بعضی از اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا میرسد به ابن عباس (حبر امت) رضوان اللّه علیه که گفت اخذ رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیدی و بید علی بن أبی طالب فصلّی اربع رکعات یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه

دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد اللّهم سألك موسى بن عمران و انا محمّد أسألك ان تشرح لی صدری و تیسّر لی امری و تحلّ عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی علیّا اشدد به ازری و اشرکه فی امری پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منهم که محمّد هستم درخواست مینمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمائی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن أبی طالب است محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).
ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت یا احمد قد اوتیت ما سألت یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی آنگاه رسول أکرم صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خودت در خواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد اللهم اجعل لی عندك عهدا و اجعلنی عندك ودّا پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودّت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره مریم) را آورد إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا.
اصحاب از این قضیّه تعجب نمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ممّا تعجبون انّ القرآن اربعة ارباع فربع فینا اهل البیت خاصا و ربع حلال و ربع حرام و ربع فرائض و احکام و الله انزل فی علیّ علیه السلام کرائم القرآن.
از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است یک ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و یك ربع قرآن حلال و یك ربع حرام و یک ربع فرائض و احکام است بخدا قسم نازل گردیده درباره علی کرائم قرآن مجید انتهی.
شیخ: بر فرض صحت حدیث اختصاص بعلی کرم اللّه وجهه ندارد بلکه همین حدیث درباره دو خلیفه عظیم الشأن ابو بکر و عمر رضی اللّه عنهما صادر گردیده چنانچه قزعة بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول اللّه فرمود ابو بکر و عمر منّی بمنزلة هارون من موسی؟؟
داعی: اگر آقایان قدری فکر می‌نمودید و برجال روات مراجعه مینمودید خود را بزحمت نمیانداختید که گاهی بقول آمدی و گاهی بقول قزعه کذّاب جعّال استشهاد نمائید و حال آنکه اکابر علماء خودتان او را مردود و احادیث منقوله او را غیر قابل قبول آورده‌اند مخصوصا علّامه ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قزعة بن سوید و عمار بن هارون منکر این حدیث گردیده و گوید هذا کذب پس وقتی قزعة مردود علماء خودتان گردید حدیثی هم که از او نقل گردید مردود میباشد.
بر فرض تسلیم آقایان مطابقه کنید روایت قزعة را با سلسله رواتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو تواتر مسلّم نقل نموده‌اند آنگاه منصفانه قضاوت کنید که کدامیك از این دو حدیث قابل قبول است.
(سخن که باینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سر گرم صحبت شدیم و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب است بقیه حرفها در همین موضوع بماند برای فردا شب برخاستند شب بخیر گفته بسلامت تشریف بردند).

جلسه پنجم لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵

شروع جلسه

اول شب آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند.
حافظ: امروز مدتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می‌نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ما شاء اللّه بسیار طلیق اللّسان هستید علاوه بر آنکه سحر بیان دارید میخواهید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزلة اثبات خلافت بلا فصل علی کرم اللّه وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر

غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمیباشد.

کلمه منزلهٔ افاده عموم میکند

داعی: اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس مینمودند تعجّبی نداشت ولی از مثل شما خیلی تعجّب است با اینکه اهل لسان و عـالم به ادبیـات عرب و مبـانی اصولی هستیـد چرا چنین بیـانی مینمائیـد و حـال آنکه خود میدانیـد اسـتثناء و مسـتثنی منه در کلمات متعـارفه اهـل لسـان در هر مورد دلاـلت بر عموم دارد و در این حـدیث شـریف بـالخصوص کلمه منزلـهٔ مضاف بسوی علم بالقطع و الیقین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه الّا انّه لا نبیّ بعدی باشد که استثناء متّصل است.

علاوه بر این میدانیـد که اصولیّین تصـریح کردهانـد بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکنـد خصوصا زمانی که محلّی بالف و لام باشد پس لفظ منزلهٔ که در کلام آن حضرت مضاف بسوی علم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضـی از علماء بر خلاف این عقیده رفتهاند ولی علماء بزرگ و کمّلین از اکابر اصولیّین بر عقیده ما هسـتند که مفرد مضاف بمعرفه بنـا بر اصـح برای عموم است و در این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشـد یـا ضـمیر و وجود اسـتثناء شـرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنابراین انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی دلالت بر عموم میکند و جمله لا نبیّ بعدی حمل بر معنی است که الّا النبوّهٔ باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاء نظما و نثرا شایع است.

حافظ: گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که انّه لا نبیّ بعدی جمله خبریه است و او را از منازل هارون مستثنی نمیتوان کرد گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا.

داعی: بی‌لطفی نمودیـد که از در جدال وارد شدید و از شـخص شـریف شـما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر در جملات اولیّه بنمائید جواب جمله خبریّه عرض شد.

و اما اینکه فرمودیـد چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت ننمودنـد خودتان بهتر میدانیـد و عمدا سـهو میکنید چه آنکه در نظر علمـاء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان حـذف کلمه مینماینـد و در آیات و کلمات بلغاء و فصـحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود داناتر بآنها هستید.

علاـوه مـا وقتی احتیـاج بتحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامـده باشـد و حال آنکه مکرر آن حضـرت با کلمه نبوت اثبات این مقام را از برای علی علیه السّلام نمودند و گاهی جههٔ ایجاز در کلام و حسن بیان با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله انّه لا نبیّ بعدی و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه الّا النبوّهٔ اثبات حقیقت نمودند.

چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می‌نمایم تا حجّهٔ تمام شود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۰ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع الموده.

و ابن کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۲ تذکره از مسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امـام احمـد حنبـل در مناقب و ابو عبـد الرحمن احمـد بن شـعیب نسائی (که از ارباب صـحاح سته است) در خصـائص العلوی چهار حـدیث باسـناد خود از سـعد بن ابی وقاص و عایشه از پـدرش و خطیب خوارزمی در مناقب از جابر ابن عبد اللّه انصـاری نقـل نمودهانـد که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله بعلی علیه السّـلام فرمود اما ترضـی ان تکون منّی بمنزلـهٔ هارون من موسی الّا النبوّهٔ.

و میر سـید علی همدانی در مودهٔ شـشم از مودهٔ القربی حدیثی از انس ابن مالک نقل میکند (که شب گذشـته تمام حدیث را عرض کردم) در آخر آن حدیث میفرماید و لو کان بعدی نبیّا لکان علیّ نبیّا و لکن لا نبوّهٔ بعدی.

گمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نه عدم نبوت.
و باین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم اللّه علیه السّلام در غیبت چهل روزه امر امت را بخودشان وانگذارد و هارون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد.
پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان وانگذارد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را بدست جهال ندهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید یکی برأی و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده یک ملّت حنیف و ساده‌ای را به هفتاد و سه قسمت تقسیم نمایند.
فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من بمنزله هارون است از موسی یعنی جمیع منازل هارونی را برای آن حضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هارون را موسی در غیبت خود خلیفه قرار داد علی علیه السّلام هم در غیبت من خلیفه من است.
حافظ: آنچه در عظمت این حدیث فرمودید بالاتر از آنست که تصور شود ولی گمان میکنم اگر قدری تفکر فرمائید تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست چون فقط اختصاص بغزوه تبوک دارد که برای مدت معیّنی رسول خدا صلی الله علیه و آله سیدنا علی کرم اللّه وجهه را خلیفه خود قرار داد.

حدیث منزلهٔ در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث فقط در غزوه تبوک آمده بود در صورتی که جملات این حدیث در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان درر بار پیغمبر با عظمت شنیده شده.
که از جمله در مواخات اول که در مکّه معظّمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی علیه السّلام را ببرادری برگزید فرمود انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی.
حافظ: بیان عجیبی است که تاکنون آنچه دیده و شنیده‌ام حدیث منزلهٔ در غزوه تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آن جناب این کلمات را فرمود گمان میکنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.
داعی: خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علماء شیعه در بسیاری از کتب معتبره علماء خودتان نقل گردیده از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی در ص ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم سیرهٔ الحلبیه و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۱۳ و ۱۴ تذکره و سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینابیع الموده از مسند امام احمد حنبل و عبد اللّه بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب این حدیث را نقل نموده‌اند حتّی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.
پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باین وسیله هرکجا مقتضی دیده خلافت علی را بعد از خود باین عبارت که علیّ منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه تبوک بوده.
حافظ: چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی تلقّی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته مع ذلک بعد از آن حضرت مخالفت نموده و دیگری را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند.
داعی: برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان که مناسب مقام است همانا قضیّه جناب هارون است که حضرت موسی کلیم اللّه بصراحت آیات.

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و فریب سامری

قرآن مجید جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که طبق بعض از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هارون را که خلیفه و جانشین او میباشد آنگاه بکوه طور بمهمانی پروردگار رفت هنوز یک ماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید سامری گوساله طلا را جلوه داده بنی اسرائیل فوج فوج هارون خلیفه ثابت الخلافه حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حقّه باز را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک‌نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود هارون در غیاب من خلیفه من است اطاعت امر او را نموده مخالفتش ننمائید. باغوای سامری گوساله‌پرست شدند هر چند جناب هارون نالید و آنها را منع از آن عمل شنیع نمود گوش نداده بلکه در صدد قتلش بر آمدند چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هارون ببرادرش حضرت موسی در موقع برگشتن درد دل نمود که انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی آنها مرا خار و زبون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا بقتل رسانند.

شما را بخدا آقایان قدری از تعصّب خارج و انصاف دهید این عمل بنی اسرائیل و تمرّد از أوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه منصوص او جناب هارون را و باغوای سامری بازیگر گوساله‌پرست شدن دلیل بر بطلان خلافت هارون و حقّانیت سامری و گوساله ساخته او میباشد.

آیا عملیّات جهّال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هارون حق بود و مردم از حضرت موسی نصّی درباره او شنیده بودند هرگز او را تنها نمیگذاردند و بدنبال سامری و گوساله او نمیرفتند.

قطعا خودتان میدانید که مطلب بر خلاف اینست جناب هارون بحکم قرآن مجید خلیفه منصوص حضرت موسی بود بنی اسرائیل نصّ صریح را از لسان خود آن حضرت درباره او شنیده بودند منتها بعد از غیبت حضرت موسی وقت بدست سامری بازیگر افتاد گوساله طلا را ساخته عالما عامدا بنی اسرائیل را اغوا نمود آنها هم با علم باینکه جناب هارون خلیفه و جانشین حضرت موسی میباشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر در پی سامری رفته و جناب هارون را تنها و متروک گذاردند؟!

مطابقه حالات امیر المؤمنین با هارون

هم چنین بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله همان مردمی که مکرر از آن حضرت صراحهً و کنایهً شنیده بودند علی علیه السّلام خلیفه من میباشد همان قسمی که جناب هارون خلیفه موسی بود. علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت با بنی هاشم. و جمعی از جهت حقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص علی علیه السّلام داشتند تشکیلات مخصوصی دادند چنانچه امام غزّالی در اول مقاله چهارم سرّ العالمین اشاره باین معنی نموده و صریحا می‌نویسد حق را پشت سر انداخته برگشتند بجهالت اولیه بهمین جهت شباهت تام بین هارون و امیر المؤمنین بود که محقّقین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمّد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری قاضی معروف دینور در ص ۱۴ جلد اول الامامهٔ و السیاسهٔ قضیه سقیفه را مفصّلا می‌نویسد تا آنجا که گوید وقتی که آتش بردند در خانه علی و با تهدید و فشار آن حضرت را بمسجد آوردند و گفتند بیعت کن و الّا گردنت را میزنیم خود را بقبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هارون بموسی نقل نموده که انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی.

کانّه یک جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را در این حدیث شبیه به هارون مینماید آنست که برساند بامت که همان معامله‌ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هارون نمودند بعد از وفات من با علی مینمایند.

لـذا علی علیه السّـلام هم برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دیـد که تا پای قتل او ایسـتاده‌اند خطاب بقبر مبارک پیغمبر همان آیه‌ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هارون بموسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها بزیر انداخته با حالت بهت دقایقی با سکوت گذشت)

نواب: قبله صـاحب اگر خلافـت علی بن أبی طالب کرّم اللّه وجهه ثابت بوده چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات میفرموده و صریحا بنام خلافت آن جناب را معرّفی ننموده که بفرماید علی خلیفه من است تا راه عذری نماند.

داعی: عرض کردم که رسـول اکرم صـلی الله علیه و آله بهر دو جهت بیـان حقیقت نموده و الّما احـادیث صـریحه بخلافـت در کتب معتبره خودتان هم بسـیار ثبت است و لکن این نوع از کنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند که الکنایه ابلغ من التصریح، آن هم این قسم از کنایه که یک عالم معنی در او مستتر است.

نواب: ممکن است از احادیث مصـرّحه‌ای که میفرمائید در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید ما را مستفیض فرمائید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرّر بما گفته‌اند ابدا حدیثی که صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد وجود ندارد.

داعی: احادیث مصـرّحه بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس ببعض از آنها که در حافظه خود حاضر دارم اشاره مینمایم.

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بخلافت

اهمّ از همه احـادیث حـدیث الـدّار است از جهـهٔ آنکه اوّلین روزی که خـاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله نبوت خود را ظاهر ساخت بخلافت علی علیه السّلام هم صراحت فرمود.

چنـانچه امام احمـد بن حنبل (رئیس الحنابله در ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۳ از جزء اول مسـند و امام ثعلبی در تفسـیر آیه انـذار و صدر الائـمّه موفق بن احمـد خوارزمی در منـاقب و محمّـد بن جریر طبری در تفسـیر آیه و در ص ۲۱۷ جزء دوم تاریـخ الامـم و الملوک بطرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه نقلا از نقض العثمانیّه ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر در ص ۲۲ جزء دوم کامل مرسلا و حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در سنن و دلائل و ابو الفداء در ص ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود و حلبی در ص ۳۸۱ جزء اول سیرهٔ الحلبیّه و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۶ حدیث ۶۵ خصـائص العلوی و حاکم ابو عبـد اللّه در ص ۱۳۲ جزء سـیم مسـتدرک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ ینابیع الموده از مسـند امام احمد و تفسـیر ثعلبی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۱ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء شـما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده‌انـد زمانی که نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشـراف و رجال بزرگ و خویشاونـدان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عمّ اکرمش جناب ابو طالب و برای آنها یک ران گوسـفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند محمّد غذای یک نفر را حاضـر نکرده (چون در میان آنها کسانی بودنـد که یک شتر بچه را تنها میخوردنـد) حضـرت فرمودنـد کلوا بسم الله بخورید بنام خداوند متعال پس از آنکه خوردند و سیر شدند بیکدیگر میگفتند هذا ما سحرکم به الرجل محمّد باین غذا شما را سحر نمود.

آنگاه حضـرت برخاست در میان آنها پس از مقدماتی از سـخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آن حضرت طول کلام بدهم شاهد مقصود اینست که فرمود یا بنی عبد المطلب انّ اللّه بعثنی بالخلق کافّهٔ و الیکم خاصّهٔ و انا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنّهٔ و تنجون بهما من النار شـهادهٔ ان لا اله الّا اللّه و انّی رسول الله فمن یجبنی الی هذا الامر و یؤازرنی الی القیام به یکن اخی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی.

یعنی ای فرزنـدان عبـد المطلب خـدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شـما و من شـما را دعوت میکنم بدو

کلمه‌ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالك شوید و ایشان شما را منقاد گردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما درآیند و باین دو کلمه ببهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من. و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد الّا علی علیه السّلام جواب داد انا انصرك و وزیرك یا نبی اللّه یعنی من شما را کمك و یاوری مینمایم ای پیغمبر خدا.

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارك در دهان او افکند و فرمود انّ هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما. و در بعضی از آن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود انت وصیّی و خلیفتی من بعدی یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من.

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته‌اند با نداشتن تعصّب مذهبی (چه آنکه نه سنّی بودند و نه شیعه) این مجلس مهمانی را نقل نموده‌اند که از جمله آنها مورّخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه بعربی نموده‌اند بنام (الابطال و عبادهٔ المبطولهٔ) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب أبی طالب داده تا آنجا که می‌نویسد بعد از خطابه پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید.

و مسیو پول لهوژور فرانسوی معلّم دار الفنون پاریس در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیّین صلی الله علیه و آله نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقالهٔ فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصا مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (محمّد و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاك اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد، علاوه بر این خبر شریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله.

احادیث مصرّحه بخلافت علی علیه السّلام

۱. امام احمد حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در آخر مودت چهارم از مودهٔ القربی نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود یا علی انت تبرء ذمّتی و انت خلیفتی علی امّتی.

۲. امام احمد در مسند بطرق متعدده و الفاظ متفاوته و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السّلام انت اخی و وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی.

۳. ابو القاسم حسین بن محمّد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء (چاپ مطبعهٔ عامره شرفیه سید حسین افندی ۱۳۲۶ قمری) از انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان خلیلی و وزیری و خلیفتی و خیر من اترك بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن أبی طالب.

۴. میر سید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از مودهٔ القربی از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود هذا علیّ اخی فی الدنیا و الآخرهٔ و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضره ضری من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی.

۵. در همین مودت ششم از انس بن مالك حدیثی نقل میکند که قبلا عرض کردم در آخر آن حدیث ذکر مینماید که رسول اکرم

صلی الله علیه و آله صریحا فرمود و هو خلیفتی و وزیری یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶. محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از ابی ذرّ غفاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ترد علی الحوض رایهٔ علیّ امیر المؤمنین و امام الغر المحجّلین و الخلیفهٔ من بعدی.

۷. بیهقی و خطیب خوارزمی و ابن مغازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعلی علیه السّلام انه لا ینبغی ان اذهب الّا و انت خلیفتی و انت اولی بالمؤمنین من بعدی.

۸. امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث ۲۳ خصائص العلوی که مفصّلا از ابن عباس مناقب علی علیه السّلام را نقل نموده بعد از ذکر منازل هارونی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود انت خلیفتی یعنی فی کل مؤمن من بعدی تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من.

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء کلّ منازل و مراتب هارونی بعلی علیه السّلام نصّ جلی فرموده بر امارت علی یعنی تو ای علی خلیفه منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من).

و لفظ من در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارده یا من بیانیّه است یعنی بعد از مرگ من یا من ابتدائیّه است یعنی تو خلیفه من در امت من میباشی از ابتداء مرگ من.

علی التقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی علیه السّلام ثابت و محقق آمده که آن حضرت خلیفهٔ اللّه و خلیفهٔ الرسول بنصّ جلی و خفی بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر تمام امت بوده است.

۹. حدیث خلقت است که بطرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و دیلمی در فردوس بمختصر تفاوتی در الفاظ با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل مینمایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود خلقت انا و علیّ من نور واحد قبل ان یخلق اللّه تعالی آدم باربعهٔ عشر الف عام فلمّا خلق اللّه تعالی آدم رکّب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففیّ النبوّهٔ و فی علی الخلافهٔ.

۱۰. حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایهٔ نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اوایل خطبه غدیر خم فرمود و قد امرنی جبرئیل عن ربّی ان اقوم فی هذا المشهد و أعلم کلّ ابیض و اسود انّ علیّ ابن أبی طالب اخی و وصیّی و خلیفتی و الامام بعدی، آنگاه فرمود معاشر الناس ذلک فان الله قد نصبه لکم ولیا و اماما و فرض طاعته علی کل احد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدّقه.

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ از مناقب احمد از ابن عباس (حبر امت) روایتی نقل میکند که علاوه بر نام خلافت مشتمل بسیاری از صفات مخصوصه آن حضرت است که هر یک علی‌حده قرینه‌ایست بر اثبات مقام خلافت آن حضرت لذا با اجازه آقایان تمام خبر را عرض میکنم تا حجّهٔ تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مقام و مرتبه علی علیه السّلام بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبیب قلبی و وصیی و وارث علمی و خلیفتی و انت مستودع مواریث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی ارضه و حجهٔ الله علی بریّته و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من اتّبعک نجی و من تخلّف عنک هلک و انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد الغرّ المحجّلین و یعسوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ لا یحبک الا طاهر الولادهٔ و لا یبغضک الا خبیث الولادهٔ و ما عرجنی ربّی الی السماء و کلّمنی ربی الا قال یا محمد اقرأ علیا منّی السّلام و عرّفه انّه امام اولیائی و نور اهل طاعتی و هنیئا لک هذه الکرامهٔ یا علی

(۱۲) ابو المؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السّلام (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول اللّه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود در معراج وقتی رسیدم بسدرهٔ المنتهی خطاب رسید ای محمّد خلق را آزمودی کدام کس را فرمانبردارتر دیدی نسبت بخود عرض کردم علی را قال صدقت یا محمد راست گفتی آنگاه فرمود فهل اتّخذت لنفسک خلیفهٔ یؤدّی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال قلت یا رب اختر لی فان خیرتک خیرتی قال اخترت لک علیا (ع) فاتّخذه لنفسک خلیفهٔ و وصیّا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم ینالها احد قبله و لیست لاحد بعده.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است ولی آنچه در حافظه داشتم بعرضتان رسانیدم تا جناب حافظ بدانند که ما شاخ و برگ نمیدهیم بلکه عین واقع و حقیقت را میگوئیم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده‌اند مانند نظّام بصری، چنانچه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظّام معتزلی گفته است نص النبی صلّی الله علیه و سلم علی انّ الامام علیّ، و عیّنه، و عرفت الصحابهٔ ذلک و لکن کتمه عمر لاجل ابی بکر رضی الله عنهما.

متأسفانه ما درک زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را ننموده‌ایم ولی امروز که میخواهیم راه حق را پیدا کنیم ناچاریم با توجه بآیات قرآنیه و اخبار صحیحه صریحه متفق علیه فریقین قضاوت کنیم.

و قطعا هر کس محبوب خداوند بوده و با دلائل آیات قرآن مجید و اخبار متکاثره متواتره‌ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود تقدّم علمی و فضلی باو داده و او را افضل و برتر از همه امت معرفی فرموده ما هم حقّا پیروی و اطاعت از او نمائیم.

صراحت در لفظ خلافت و ولایت و وصایت در اخبار مندرجه در کتب معتبره خودتان بسیار آمده علاوه از آنها چون علی علیه السّلام مجموعه خصائص و فضائل است که در شبهای گذشته اشاراتی نمودیم که با پیغمبر خاتم در تمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شرکت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آیات قرآنیه و اخبار متکاثره متواتره احدی از آحاد بشر بعشری از اعشار بلکه هزار یک از فضائل و کمالات آن بزرگوار نمی‌رسد.

چنانچه خطیب خوارزمی در مناقب از جمهور نقلا- از ابن عباس و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن صبّاغ مالکی در فصول المهمّه و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودّه و میر سید علی همدانی در مودّت پنجم از مودّهٔ القربی از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب نقل نموده که همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمختصر پس و پیشی در الفاظ که فرمود لو انّ الریاض اقلام و البحر مداد و الجنّ حسّاب و الانس کتّاب ما احصوا فضایل علی ابن أبی طالب.

فلذا آن حضرت اولی و احق بمقام خلافت و جانشینی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله بوده است.

شیخ بازهم بصدا آمد

شیخ عبد السلام، (رو بحافظ محمد رشید نموده گفت:) اجازه بدهید مختصری هم حقیر عرایضی بنمایم شما هم قدری تنفس و استراحت بنمائید (آنگاه رو بداعی نموده گفتند:) صاحب، هرگز ما منکر فضائل مولانا علی کرّم اللّه وجهه نیستیم و لکن انحصار دادن بآن جناب غیر معقول است چون‌که خلفای راشدین رضی اللّه عنهم صحابه خاصّ پیغمبر هر یک صاحب فضائل و همگی با هم برابر بودند شما تمام یک طرفه صحبت مینمائید ممکن است امر بر آقایان حاضرین و غائبین مشتبه شود و گمان نمایند امر چنانست که شما میفرمائید چنانچه اجازه میدهید قدری از آن احادیث که در فضائل آنها است ذکر نمائیم تا حق زیر پرده نماند.

داعی: ما نظر خاص باشخاص نداریم فقط تابع عقل و علم و منطقیم ما یک طرفه صحبت نمی‌نمائیم آیات قرآنیه و اخبار صحیحه صریحه متفق علیه فریقین یک طرفه بما نشان میدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حبّ و بغض جاهلانه در کار

نیست تعصّب یک طرفه هرگز بکار نبرده و نخواهم برد و از آقایان حاضـرین محترم نیز تقاضا میکنم هرکجا تعصّبی از داعی دیـدند یا کلامی که توام با عقل و برهان و منطق نبود شنیدند ابراز لطف نموده یادآور شوند ممنون خواهم شد.

احدی منکر فضل صحابه نیست ولی باید انتخاب افضل نمود

و البته خیلی بجاست که احادیث مجمع علیه و مقبول الطرفین را بیان نمائیـد بجان و دل میپـذیرم زیرا داعی منکر فضل صـحابه پاک نیسـتم قطعا هر یک در محل خود فضـیلتی داشته‌اند ولی باید افضل امت را که مورد قبول فریقین (شیعه و سنی) هستند بدست آورد چون صحبت ما در فاضل نیست چه آنکه فضلاء بسیارند بلکه باید فهمید چه کس افضل امت بوده بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا بحکم عقل و نقل او را مقدّم بدانیم و پیروی از او بنمائیم.

شیخ: پس مقصود شما طفره میباشد چون‌که در کتابهای شما حتّی یک حدیث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق علیه استشهاد نمائیم.

داعی: اوّلا این ایراد بخود شـما بر میگردد که چرا شب اول بی‌مطالعه صـحبت نمودیـد اگر نظرتان باشد این پیشـنهادی بود که شـب اول جناب حافظ سـلمه اللّه نمودنـد که طیّ مـذاکرات استشـهاد ما بآیات قرآن مجیـد و اخبار مجمع علیه فریقین باشـد دعاگو هم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شـماها داشـتم قبول نمودم و بشـهادت خودتان و تمام اهل مجلس از شب اول تاکنون از میزان قرار داد خارج نشـدم و آنچه استشـهاد نمودم بآیات قرآن مجیـد و اخبار صـحیحه صـریحه منـدرجه در کتب معتبره موثقین از علمـای خودتـان بوده و تـا هر زمـانی هم که این مجلس منعقـد باشـد و بفیض ملاقـات آقایـان نائـل باشم ان شاء اللّه از این قرار داد تجاوز نمی‌نمایم.

ثانیـا شـما وقتی این قرارداد را نمودیـد فکر ننمودیـد که خـود زمـانی دچـار این محظور خواهیـد شـد ولی دعـاگو قرار داد را بهـانه سخت‌گیری نمیکنم حاضـرم اخبار صـحیحه صـریحه یک طرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با کثرت فضائل علی علیه السّلام بنماید مورد قبول قرار دهیم.

شیـخ: راجع بنصوص خلافت نقـل احـادیث نمودیـد ولی غافـل بودیـد که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابو بکر رضـی اللّه عنه بسیار رسیده.

داعی: بـا توجه بـاینکه اکـابر علمـای خودتـان چون ذهـبی و سیوطی و ابن أبی الحدیـد و غیره نقـل نموده‌انـد که امویهـا و بکریون احادیث بسـیاری در فضائل أبی بکر وضع نموده‌انـد من باب نمونه از آن بسـیاری که فرمودیـد حـدیثی نقل نمائیـد تا مورد قضاوت قضات منصف غیر متعصّب قرار گیرد.

نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است

شیـخ: حـدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسـی بن علی بن عبد اللّه بن عباس از پدرش از جدش عباس نقل نموده‌اند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بآن بزرگ مرد فرمود یا عمّ انّ اللّه جعل ابا بکر خلیفتی علی دین اللّه فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا.

داعی: گذشـته از آنکه این حـدیث یـک طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث یک طرفه استشـهاد نمائیم مع ذلک همین حـدیث یک طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث مینمودیم

شیخ: چگونه مردود است شما همه مطالب را میخواهید بحرف درست کنید.

داعی: اشـتباه فرمودیـد ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل عملیم این حدیث را ما رد ننموده‌ایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده‌اند چه آنکه روات این حـدیث در نظر آنها کـذّاب و جعّال میباشـند بهمین جهت آن را باطل و از درجه اعتبار ساقط میداننـد چنانچه ذهبی

در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود می‌نویسد انه کذّاب پس قطعا حدیث شخص کذّاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول میباشد.

شیخ: در اخبار صحیحه از صحابی ثقه ابو هریره رضی اللّه عنه رسیده است که جبرئیل بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی بکر راضی هستم از او سؤال بنما آیا او هم از من راضی هست یا نه.

داعی: البته لازم است مقدمهٔ این جمله را بدانیم که در نقل اخبار بایـد خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمنا من باب تذکر شما را یادآور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اصابه و ابن عبد البر در استیعاب از خود ابو هریره نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کثرت علیّ الکذابهٔ و من کذب علیّ متعمّدا فقد تبوأ مقعده من النار و کلّما حدّثتم بحدیث منّی فاعرضوه علی کتاب اللّه.

و نیز حدیث متّفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم در آخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آن حضرت نقل نمود که فرموده اذا روی لکم عنّی حدیث فاعرضوه علی کتاب اللّه تعالی فان وافقه فاقبلوه و الّا فردّوه.

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله همین أبو هریره مردود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی‌جهت او را ثقه خواندید.

شیخ: از مثال شما عالم و مبلّغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمیرود که نسبت باصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم طعن ورد نمائید.

داعی: اوّلا با کلمه صحابی بودن میخواهید داعی را مرعوب نمائید و حال آنکه اشتباه میفرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل میدانید قطعا مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤثر و موجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمانبردار آن حضرت باشد ولی اگر بر خلاف اوامر و دساتیر آن حضرت عمل نمایـد و تابع هوی و هوس گردد حتما مردود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الیم خواهد بود.

مگر منافقینی که آیات قرآن مجید شهادت بفساد احوال و خبر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول اللّه صلی الله علیه و آله نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند.

پس تعجب نکنید که ابو هریره هم یکی از همان مردودین و ملاعین مستحق نار می‌باشد.

شیخ: اولا ـ مردود بودن او معلوم نیست بر فرض که در نزد بعضی مردود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش میباشد ملعون کسی است که بنصّ صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد.

شرح حال ابو هریره و مذمت آن

داعی: دلائل بر مردودیت أبو هریره بسیار و اظهر من الشّمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند.

از جمله دلائل بر مردودیت او آنکه از موافقین ملعون بن ملعون علی لسان رسول اللّه معاویهٔ بن ابی سفیان و در سلک منافقین و مردمان دو رو بوده زیرا در صفّین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السّلام مینموده ولی حاشیه‌نشین سفره چرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الابرار و ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده‌اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت مضیرهٔ معاویه ادسم و الصلاهٔ خلف علیّ افضل تا آنکه معروف گردید به شیخ المضیرهٔ.

علی از حق و قرآن جدا نمیباشد

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) از قبیل شیخ الاسلام حموینی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی در مناقب و

طبرانی در اوسط و گنجی شافعی در کفایت الطالب و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامهٔ و السیاسهٔ و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و ابو یعلی در مسند و متّقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمّال و سعید بن منصور در سنن و خطیب بغداد در ص ۳۲۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضایل الصّحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علیّ مع الحق و الحق مع علیّ یدور معه کیف دار.

آنگاه علی علیه السّلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد مردود نیست!!

کسی که افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را به بیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا و پر کردن شکم و رسیدن بمقام. حاشیه‌نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد مردود نیست؟!

ابو هریره‌ای که خود نقل میکند بنابر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سوم مستدرک و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و متّقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمّال و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و ابن حجر مکّی در ص ۷۴ و ۷۵ صواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و دیگران آورده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علیّ مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض، علیّ منّی و انا من علیّ من سبّه فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه.

مع ذلک خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملا حتی بالای منبر و خطبه نماز جمعه علی و حسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آن حضرت را لعن نمایند آنگاه با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد مردود نیست؟!

علاوه بر معاشرت با آنها با جعل احادیث کمک یار آنها باشد و مردم را تهییج و وادار بلعن آن حضرت نماید؟!!

شیخ: آیا معقول است که ما این تهمتها را قبول نمائیم که صحابی پاک دل مردم را با جعل احادیث وادار بلعن و سبّ علی کرم اللّه وجهه بنماید آیا این نوع از تهمتها از ساخته‌های شیعیان نمیباشد.

داعی: قطعا معقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود دلیل قطعی بر عدم پاکی دل او میباشد و حتما منافق و مردود و ملعون خواهد بود.

چه آنکه سبّ کننده خدا و پیغمبر قطعا مردود و ملعون و اهل آتش است بنصّ اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را سبّ نماید مرا و خدای مرا سبّ نموده است.

و اما اینکه فرمودید این نوع از تهمت‌ها از جعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعض از علمای خودتان دارید که برای رسیدن بهدف و مقصود خود دروغها میسازند و تهمت‌ها بشیعیان پاک دل میزنند و عوام بی‌خبر را گمراه میسازند و باکی از قیامت و محاکمه عند اللّه ندارند.

شیخ: البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمفاخر اسلامیان جهابذه از علمای سنّت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنرنمائیتان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است.

داعی خیلی بی‌لطفی نمودید که چنین نسبتهائی بما دادید کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنّی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما میدهد.

مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور امویها تاکنون پیوسته فحش دادن و لعن و سبّ نمودن و تهمت زدن به اعاظم از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (بنام سنّی یعنی پیرو سنّت و جماعت امویها) بوده که تاکنون برجسته‌ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بی‌خبر و ایجاد تفرقه و جدائی میان مسلمانان صدها تهمتها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را رافضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و بسبّ و لعن مانند رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاك دل سنّی بی‌خبر منفور مینمایند.

شیخ: کدام عالم سنی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید قطعا محکوم بسقوط میباشید زیرا علمای ما آنچه گفته و نوشته‌اند عین حقیقت است شیعیان اعمال و عقاید فاسده را بگذارند تا راحت باشند و انتقاد از آنها ننمایند.

نسبتهای دروغ و تهمتهای علمای سنی بشیعیان (تهمتهای ابن عبد ربه)

داعی: دعاگو را مجبور نمودید ببعض از آنچه در حافظه حاضر دارم نمونه‌ای از هزاران اکاذیب و جعلیات و تهمتهائی که اکابر علمای شما بشیعیان داده‌اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بی‌خبر بیان و قضاوت را بروح پاك مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم.

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن محمّد بن عبد ربه قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید شیعیان موحد پاکدل را که لبّ لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودیها نصاری را دشمن میدارند شیعیان هم اسلام را دشمن میدارند آنگاه باین عنوان تهمتهای بسیار بشیعیان زده است؟!

از جمله گوید شیعیان مانند یهود بسه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل بعدّه بعد از طلاق نیستند؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس بلکه خود شما و تمام سنّیهائی که معاشر با شیعیان هستند باین تهمتهای آقای ابن عبد ربه نمیخندید چه آنکه تمام کتب فقهیه و رسائل عملیه ما مشحون از دستورات سه طلاق و طریقه عده نگاه داشتن بعد از طلاق است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادیب دور از ادب میباشد.

و نیز گوید شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن میدارند بعلّت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده در حالتی که بایستی بر علی وحی آورده باشد؟! (شیعیان مجلس همگی خندیدند) ملاحظه بفرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تا چه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیده سخیفی باشند.

اگر این مرد از گوشه افریقا قدمی پیش میگذارد یا زحمت تهیّه و مطالعه کتب شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمتی را نمیزد، شاید هم عمدا زده تا امر را بر بی‌خبران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند؟

ما شیعیان، حضرت محمّد مصطفی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را پیغمبر ثابت بر حق میدانیم که ابدا اشتباهی در نزول وحی بآن حضرت بکار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن میدانیم که آن مرد بی‌حقیقت نسبت داده و بآن علی بن أبی طالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال بوصایت و خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله معرفی نموده است.

و نیز گوید شیعیان مانند یهودانند بسنّت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند السام علیکم یعنی مرگ بر شما باد؟

(شیعیان شدیدا خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنّن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او میباشد.

و عجب‌تر گوید شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال میدانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند؟
و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می‌بینید که ما جان و مال کفّار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه حقّ الناس بزرگتر گناه بشمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره میباشد.
اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس بیش از این اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او بپردازم.

تهمتهای ابن حزم

یکی از اکابر علمای شما ابو محمّد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری در بادیه لبله میباشد که در کتاب معروف خود (الفصل فی الملل و النحل) جسارتهای بسیار توأم با دروغها و تهمتهای عجیب بشیعیان زده است مخصوصا جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته از جمله صریحا گوید شیعیان مسلمان نیستند بلکه کفّار و دروغگویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته‌اند؟!
و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید شیعیان نکاح نه زن را جائز میدانند؟!
بزرگتر دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذّاب کتب فقهیّه استدلالیّه و رسائل عملیه قرون متمادیه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن بنکاح دائم حرام است که گذشته از فقهاء و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل بیابانی هم میدانند که چنین دستوری ابدا وجود خارجی نداشته.
و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمتها و فحشها و نسبتهای بدی که بشیعیان میدهد واقعا خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت است.

تهمت‌های ابن تیمیّه

از همه علمای شما وقیح‌تر بلکه بی‌دین‌تر احمد بن عبد الحلیم حنبلی معروف بابن تیمیّه متوفی سال ۷۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول اللّه صلی الله علیه و آله بغض و کینه عجیبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنّهٔ این مرد را بخواند مبهوت میشود از شدت عداوت او که روی همین اصل گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تهمت‌های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران میگردد که اگر بخواهم بهر یک از آنها جواب بدهم رشته سخن بمجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعض علماء آنها می‌باشد نه علماء شیعه ببعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آن همه دروغهائی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی‌خبر در ص ۱۵ جلد اول می‌نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته‌اند فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده‌اند؟!
و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند، توحید، عدل، نبوت، امامت، و حال آنکه کتب کلامیّه امامیّه در دسترس عموم است و همه جا نوشته‌اند چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ میباشد توحید، نبوت، معاد، عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت میدانند.
و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتنائی ندارند مساجد آنها خالی از جمعیت میباشد نه جمعه و نه جماعت در مساجد برپا نمی‌کنند و اگر گاهی نماز بگذارند فرادا میخوانند؟!؟ (خنده شدید شیعیان).
آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل سنّت مساجد شیعیان را پر از جمعیت ندیده‌اید و جماعتهای منعقده در مساجد را مشاهده ننموده‌اید در عراق و ایران ما که عاصمه تشیّع میباشد گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالیه‌ای پر از جمعیت

آماده و مهیّای عبادت میباشد.

در هر قریه و دهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و لیالی نمازها را بجماعت در آنجا بر گذار مینمایند.

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنّت و جماعت) رسائل عملیه فقهاء را مطالعه کنید ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد نقل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد و بجماعت اداء نمایند، آنگاه پی ببرید که این مرد هتّاک کذّاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد!!

و نیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بحجّ بیت اللّه نمیروند بلکه حجّ آنها زیارت قبور میباشد ثواب حجّ قبور را از حجّ خانه خدا بالاتر میدانند بلکه سبّ و لعن می‌نمایند کسانی را که بحجّ قبور نمیروند؟!! (خنده شیعیان).

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می‌بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده‌اند بنام (کتاب الحج، باب الحج) گذشته از آنکه هر فقیهی کتاب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در تشرف به حج داده‌اند تا آنجا که اخباری از ائمّه معصومین نقل نموده‌اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت اللّه را ترک نمود از ربقه اسلام خارج است و هنگام مرگ یقال له مت ایّ میتهٔ ان شئت یهودیّا و ان شئت نصرانیّا و ان شئت مجوسیّا.

آیا عقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترک حج بیت اللّه نمایند شما از یک شیعه عامی دهاتی که تشرف بعتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حجّ را کجا باید بجای آورد جز مکّه معظمه بشما جواب نخواهد داد.

آنگاه این مرد از خدا بی‌خبر بیکی از مفاخر علماء شیعه شیخ اجلّ اعظم محمّد بن محمّد بن نعمان مفید نسبت دروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشرف با عتاب مقدسه ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و أئمه طاهرین از عترت آن حضرت علیهم السّلام میباشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی‌خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشرف به بیت اللّه نصیب آنها میگردد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنها را حاجی بنامند.

آنگاه به دروغ‌پردازیهای این مرد کذّاب پی ببرید!!

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خود را بنام ابی بکر و عمر مینامند و پیوسته آنها را لعن میکنند یعنی ابی بکر و عمر را لعن نموده‌اند؟!

(خنده شیعیان با تعجّب).

واقعا انسان تعجب میکند از عناد و تعصّب و نداشتن دین این مرد که تا این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بدهد!!

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه بر خلاف عقیده ایشان سگ را نجس العین معرفی نموده‌اند و در همه جا آورده‌اند که اگر در خانه مسلمانی سگ باشد رحمت خدا باهل آن خانه نازل نمیگردد.

مسلمانان شیعه ممنوع از نگاهداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکار، و پاسبانی خانه، و گلّه بانی) با شرائط مخصوصی که ثبت نموده‌اند یک علّت مخالفت حضرت سید الشهداء سبط شهید پیغمبر اکرم أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام با یزید برای آن بود که یزید سگ بازی مینمود و در خانه بدون جهات مذکوره سگ نگهداری مینمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را ببینیم که در خانه سگ نگهداری مینماید (بدون جهات مذکوره که مستثنا شده) ما آنها را متّهم در دین نموده و عقیده بآنها نداریم.

آنگاه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هر خانه آزاد باشد آن خانه نجس است) در خانه سگ نگهداری نماید بعلاوه نام صحابه محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آنها بگذارد؟! یا آنها را سبّ و لعن نمایند؟

اف بر این نوع مسلمان، پناه بخدا میبریم از تعصّب و عناد و لجاج.

اگر شما یک شیعه و لو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم بتمام گفته‌های این مرد میشویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجوج متعصّب که بلباس اهل علم باعث اغوای مردم بی‌خبر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان مینمایند.

و نیز در جلد دوم می‌نویسد شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء روزها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مرکب حاضر است همه مسلّح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آن حضرت را صدا میزند تا خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترک نماز میکنند که مبادا آن حضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگزاری آن حضرت محروم گردد؟!؟!

(خنده شدید حضّار از سنّی و شیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمتهای بی‌حساب و خنده‌آور آن مردی که در گوشه بیابانهای دور افتاده چنین هزلیاتی گفته نداریم بلکه تعجب از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره داریم که در تمام بلاد با شیعیان محشورند و مخصوصا در سامرّاء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنّن میباشند و حتی خدّام سرداب مقدس هم همگی سنّی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیّت از هزلیّات امثال ابن تیمیّه‌ها نموده و این قبیل خرافات و ترّهات در کتابهای خود درج مینمایند!!!

اینها بودند نمونه‌ای از تهمتها و دروغهای شاخدار و اهانتهائی که اکابر علماء اهل تسنّن بجامعه شیعیان نسبت داده‌اند و اگر میخواستم بفهرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم بپردازم بایستی شبهای بسیار وقت شما را بگیرم و عمر شماها را ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیّات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در صورتی که تحقیقا

غلطکاریهای شهرستانی

قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند ملل و نحل محمّد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق بقدر پشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی بازمینماید می‌بیند چه نسبتهای ناروا و تهمتهای بی‌جا که بشیعیان داده گذشته از نسبت علی‌پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها بر کنار است بآنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تعمّق در حقایق نداشته.

بعلاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته گوشه دنیا نشسته هر کس هر چه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفته‌های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب بر خورد مینماید بقیه کتاب در نظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم‌اندازی ننموده باشد.

برای نمونه به یک وقعه ساده تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی پی بمطالب کلّی کتاب برده و مؤلف بی‌بندوبار را بشناسند.

ضمن وقایع و حالات اثنی‌عشریه می‌نویسد بعد از حضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرمش در قم است و حال آنکه هر عارف و عامی حتی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی النقی سلام اللّه علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والاتبارش امام حسن عسکری علیه السّلام میباشد دارای حرم و گنبد طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصر الدین شاه قاجار افتخار مذهّب نمودن آن را داشته است).

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار یک را اشاره نمودم تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ میگویند و تهمت میزنند بلکه اکابر علمای خودشان این کاره هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها بآقای أبو هریره جسارت ننمودم و تهمت نزدم بلکه اکابر علمای اهل سنّت هم وقایع حالات او را ضبط نموده‌اند بنحو اختصار ببعض از آن اشاره مینمایم.

اخبار در مذمت ابو هریره و حالات آن

ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید که معاویهٔ بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی علیه السّلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها پیوسته مشغول این امر بودند و انتشار قبایح میدادند از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السّلام می‌نمودند) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیرهٔ بن شعبه بودند.

شرح مفصّل قضایا را میدهد تا در ص ۳۵۹ از اعمش روایت نموده که وقتی أبو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود برخاست در حالتی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آنگاه گفت ای مردم عراق آیا گمان می‌برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خودم بخرم بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود انّ لکلّ نبیّ حرما و المدینهٔ حرمی فمن احدث فیها حدثا فعلیه لعنهٔ اللّه و الملائکهٔ و الناس اجمعین، قال و اشهد باللّه انّ علیّا احدث فیها حدثا.

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابو هریره همچو خدمتی باو نموده آن هم در کوفه مرکز خلافت علی علیه السّلام فرستاد او را آوردند اکرامش نمود جائزه‌اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهی.

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی‌باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش‌آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده نیک و ممدوح بدانید.

شیخ: چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

داعی: دلائل بسیاری در دست میباشد یکی از دلائل آنکه سبّ کننده پیغمبر باتفاق فریقین حتما ملعون و مردود و اهل آتش میباشد. و بنابر اخباری که قبلا عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده‌اند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود هر کس علی را سبّ نماید مرا سبّ نموده و کسی که مرا سبّ نماید خدا را سبّ نموده چون ابو هریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سبّ و لعن نمودن مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسبّ آن حضرت مینمود!!

شرکت ابو هریره با بسر بن ارطاهٔ در ظلم و کشتار مسلمین

از جمله دلائل آنکه اکابر مورخین خودتان چون طبری و ابن أثیر و ابن أبی الحدید و علّامه سمهودی و ابن خلدون و ابن خلّکان و

دیگران نوشته‌اند موقعی که معاویهٔ بن ابی سفیان بسر بن ارطاهٔ سفّاک خونخوار قسیّ‌القلب شقیّ النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود در مدینه و مکه و طائف و تباله (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفّاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین ابقاء ننمودند حتّی دو طفل صغیر از عبید اللّه بن عباس ابن عم اکرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین علیه السّلام سر برید تا آنجا که شماره کشته‌شدگان بامر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده‌اند؟!

از آنها تعجّبی نیست چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شده ولی عجب از آقای ابو هریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیّت و معاونت بسر سفّاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

مخصوصا در ظلم و ستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بی‌گناه بلا دفاع مانند جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و لرزان بعضی فراری و برخی در خانه‌ها پنهان و خانه‌های آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری که از صحابه خاص رسول اللّه بود آتش زد أبو هریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصا بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر بسمت مکّه معظّمه أبو هریره بهمان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه بجبران این خدمتگزاری و مساعدت با بسر بن ارطاهٔ والی مدینه گردید.

شما را بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیاپرست که در مدت سه سال که مشرف بزیارت و مصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و زیاده از پنج‌هزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در ص ۱۶۳ تذکره و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند نشنیده بود که مکرر میفرمود من اخاف اهل المدینه ظلما اخافه اللّه و علیه لعنهٔ اللّه و الملئکهٔ و الناس اجمعین لا یقبل اللّه منه یوم القیمهٔ صرفا و لا عدلا، لعن اللّه من اخاف مدینتی، لا یرید اهل المدینهٔ احد بسوء الّا اذابه اللّه فی النار ذوب الرصاص.

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آن همه ظلم و تعدّی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند بعلاوه مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت بجعل احادیث و وادار نمودن مردم را بسبّ کسی که پیغمبر سبّ او را سبّ بر خود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسی که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله بوضع و جعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد.

شیخ: بی‌لطفی میفرمائید که موثق‌ترین اصحاب پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم را بی‌دین و وضّاع و جعّال میخوانید.

مردود بودن ابو هریره و تازیانه زدن عمر او را

داعی: داعی تنها نسبت به ابو هریره بی‌لطفی ننمودم بلکه اول کسی که این نوع بی‌لطفی را نسبت باو عنایت نموده خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده‌اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابو هریره را والی بحرین نمود باو خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده همین‌که خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت یا عدوّ اللّه و عدوّ کتابه اسرقت مال اللّه، یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت هرگز دزدی نکردم بلکه عطایائی مردم بمن دادند.

و نیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات و ابن حجر عسقلانی در اصابه و ابن عبد ربّه در جلد اول عقد الفرید می‌نویسد خلیفه

گفت ای دشمن خدا وقتی تو را والی بحرین نمودم کفش و نعلینی بپانداشتی اینک شنیده‌ام اسبهائی به هزار و ششصد دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده خلیفه متغیر گردید از جا برخاست آن قدر تازیانه بر پشت او زد تا خون‌آلود شد آنگاه امر کرد ده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود از او گرفته و تحویل بیت المال دادند. نه تنها در زمان خلافت او را زد بلکه مسلم در ص ۳۴ جلد اول صحیح می‌نویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطّاب ابو هریره را آن قدر زد تا به پشت بر زمین خورد ابن ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابو هریرهٔ مدخول عند شیوخنا غیر مرضیّ الروایهٔ ضربه عمر بالدّرهٔ و قال قد اکثرت من الروایهٔ احری بک ان تکون کاذبا علی رسول الله صلّی الله علیه و آله.

ابن عساکر در تاریخ کبیر و متقی در ص ۲۳۹ کنز العمّال نقل مینمایند خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول اللّه نمود و گفت چون روایت زیاد نقل مینمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگوئی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آن حضرت دروغ بگوید) لذا باید ترک کنی نقل حدیث را از قول آن حضرت و الّا تو را میفرستم بزمین دوس (که قبیله‌ای است در یمن که ابو هریره از آنجا بوده) و یا بزمین بوزینگان یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین سلام اللّه علیه فرمود الا انّ اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله ابو هریرهٔ الدوسی.

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث و حاکم در جلد سیم مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک و مسلم در دویم صحیح در فضائل ابو هریره همگی نقل مینمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و میگفت ابو هریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث مینماید.

بالاخره ابو هریره را ما تنها مردود نخوانده‌ایم بلکه در نزد خلیفه عمر و مولانا امیر المؤمنین و ام المؤمنین عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است.

چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفها عموما أحادیث أبو هریره را مردود میدانند و هر حکمی که سندش منتهی بأبو هریره میشود باطل میدانند چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم مخصوصا جلد چهارم مبسوطا متعرّض است.

و امام اعظم أبو حنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول اللّه عموما ثقه و عادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سندش منتهی گردد به ابو هریره و انس بن مالک و سمرهٔ بن جندب که از آنها نمی‌پذیرم.

پس آقایان بما اعتراض ننمائید که چرا ابو هریره صحابی را انتقاد مینمائید ما آن ابو هریره‌ای را انتقاد مینمائیم که خلیفه ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المال و کذابش خوانده.

ما آن ابو هریره‌ای را انتقاد مینمائیم که امّ المؤمنین عایشه و امام اعظم ابو حنیفه و کبار از صحابه و تابعین و أکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده و مردود خوانده‌اند.

خلاصه ما آن ابو هریره‌ای را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از عترت رسول اللّه سلام اللّه علیهم اجمعین که عدیل القرآن‌اند او را کذّاب و مردود خوانده‌اند.

ما آن ابو هریره‌ای را انتقاد مینمائیم که شکم‌پرست بوده و با علم بافضلیّت امیر المؤمنین از آن حضرت صرفنظر نموده حاشیه‌نشین سفره چرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او، امام المتقین و خلیفهٔ المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سبّ و لعن نمایند.

بس است بیش از این وقت مجلس را نگیرم خیلی هم معذرت میخواهم که قدری وقت شما را گرفتم چون فرمودید ما بی‌لطفی مینمائیم خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بمردودیت او میباشند.

پس وقتی چنین افراد جعّال و وضّاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند بهر حدیثی نتوان اعتماد نمود بهمین جهت آن حضرت فرمود کلّما حدثتم بحدیث منی فاعرضوه علی کتاب اللّه.

(چون در موضوع مهمی سر گرم بحث بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت صحبت که باینجا رسید برخاستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرف چای مجلس رسمیت پیدا نمود)

داعی: نظر ببیانات قبل اینک ما و شما ناچاریم بهر حدیثی از أحادیث منقوله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخوردیم أول رجوع بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت با اصلی در قرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم.

در جواب حدیثی مجعول

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم آیا او هم از من راضی هست یا نه، و لو یک طرفه میباشد، ناچار باید مطابقه با قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعا میپذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته‌اند خدای متعال در آیه ۱۵ سوره ۵۰ (ق) میفرماید وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ آقایان میدانید حبل الورید مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانیست و ممکن است که اضافه لامی باشد.

و حقیقت معنی این آیه شریفه راجع است باینکه علم خداوند متعال بر وجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جلّ و علا مخفی و پوشیده نمی‌باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل عقلیه هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی‌باشد و پروردگار عالمیان بعلم حضوری عالم بجمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینک ملاحظه فرمائید این حدیثی را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نمائیم و بچه نحو ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا مخفی باشد که محتاج بسؤال از خود او باشد.

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی مربوط برضای خلق است قطعا تابنده بمقام رضا نرسد محبوب خدا نخواهد شد پس چگونه خداوند اظهار رضایت از أبی بکر میکند و حال آنکه هنوز نمیداند أبی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه؟!

اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها

شیخ: دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود ان الله یتجلی للناس عامهٔ و یتجلی لأبی بکر خاصهٔ

و نیز فرموده است ما صب الله فی صدری شیئا إلّا صبّه فی صدر ابی بکر

و نیز فرمود انا و أبو بکر کفرسی رهان

و نیز فرمود ان فی السماء الدنیا ثمانین الف ملک یستغفرون لمن احب ابا بکر و عمر و فی السماء الثانیهٔ ثمانین الف ملک یلعنون من ابغض ابا بکر و عمر و نیز فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الآخرین

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما از این خبر بهتر معلوم میگردد که فرمود خلقنی الله من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنهٔ

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه ببعض از آنها إشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد.

داعی: اولا ـ مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که میرسانـد از لسان مبارک رسول اکرم صـلی الله علیه و آله چنین مضـامین صادر نگردیـده زیرا حـدیث اول دلیل بر تجسّم است و قطعا عقیـده بر جسـمیت حضـرت باری تعالی کفر محض است و حدیث دوم میرساند که ابی بکر شـریک رسول اللّه بوده در آنچه بر آن حضـرت نازل میشده و حدیث سـیم میرساند که خاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله هیچ گونه تفوّقی بر ابی بکر نداشتـه چه هر دو با هم مساوی بودند و دو خبر دیگر مخالف است با اخبار کثیره‌ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم محمّد و آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین‌اند.

و خبر آخری مخالف با قرآن مجیـد است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دهر) میفرماید لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً بهشت جای آفتاب و ماه نمیباشد حجر و شـجر و مدر و در و دیوار بهشت تماما روشن و نورانی میباشد اهل دنیا هستند که احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند.

علاوه بر این ظواهر اکابر علماء درایت و رجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسـی در تـذکرهٔ الموضوعات و فیروزآبادی شافعی در کتاب سفر السّعادات و حسن بن کثیر ذهبی در میزان الاعتدال و ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و ابو الفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات و جلال الـدین سـیوطی در اللآلی المصـنوعه فی الاحادیث الموضوعه حکم بر موضوعیت و مجعولیت این احادیث نموده‌اند و صـریحا درباره هر یک از آنها گویند که از جهةٔ سلسله روات و اسناد این احادیث از موضوعات و مفتریات است چه آنکه علاوه بر افراد نااهل و جعّال و کذّابی که در سلسله روات موجود است بطلان آنها با قواعد عقلیه و آیات قرآنیه ظاهر و آشکار است.

شیخ: دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنهٔ

داعی: در این حدیث هم اگر قدری فکر و تأمل کنیم گذشته از آنکه اکابر علماء

در جواب خبری که ابو بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشتند

درایت و رجـال خودتـان آن را از موضوعـات میداننـد ظاهر عبارت آن میرسانـد که این عبارت از رسول خـدا نمیباشـد چه آنکه از مسلّمات است که بهشت مرکز شـیوخ و پیران نمیباشـد و در آنجا مانند دنیا سـیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی بسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید. و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدّق این معنی است که از جمله قضیه اشجعیّه است که زن پیری بود آمـد خـدمت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله حضـرت در ضـمن صـحبت فرمود ان الجنهٔ لا تدخلها العجائز یعنی عجایز و پیران داخـل بهشـت نمیشونـد آن زن متأثر شـد نـاله کنـان عرض کرد یـا رسـول اللّه پس من وارد بهشت نمیشـوم این را گفت و از خدمت حضـرت بیرون رفت حضـرت فرمودند اخبروها انها لیست یومئذ بعجوز یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود، بلکه همه پیران را خلعت جوانی بپوشـند و داخل بهشت نمایند آنگاه آیه ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً عُرُباً أَتْراباً لِأَصْحابِ الْیَمِینِ و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یدخل اهل الجنهٔ الجنهٔ جردا مردا بیضا جعادا مکحّلین ابناء ثلاث و ثلثین.

شیخ: این بیانات شما بجای خود صحیح است و لکن این حدیث مخصصی است برای اهل بهشت.

داعی: معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیـدم این حدیث مخصّـِص چه چیز است یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت مینماید تا ابی بکر و عمر را سید آنها قرار دهد! و حال آنکه اگر بنا شود ابی بکر و عمر داخل بهشت گردند خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علماء خودتان این حدیث را از موضوعات بشمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمائی ما اصلی معین فرموده تا خیال ما راحت گردد چنانچه قبلا عرض کردم هر حدیثی که مطابقه با قرآن مجید ننماید مردود است فلذا علماء رجال ما و اهل درایت هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول و أئمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیده بدستور خودشان که فرمودند اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه. رد مینمایند و مورد قبول قرار نمیدهند.

و قبلا عرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده‌اند در ردّ احادیث موضوعه مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (صاحب قاموس در ص ۱۴۲ کتاب سفر السعادهٔ و جلال الدین سیوطی در کتاب اللآلی و ابن جوزی در موضوعات و مقدسی در تذکره الموضوعات و شیخ محمّد بن درویش مشهور به حوت بیروتی در ص ۱۲۳ کتاب اسنی المطالب آورده‌اند که در سند حدیث ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنهٔ یحیی بن عنبسه میباشد و ذهبی گوید یحیی از جمله ضعفا است و ابن جان دجال گفته یحیی وضع حدیث مینموده.

پس علاوه بر دلائلی که ما ذکر نمودیم ببیان نقّادین علماء خودتان هم که ارباب جرح و تعدیل‌اند این حدیث از موضوعات است.

واقعا احتمال قوی میرود که از مجعولات بکریون یا بنی امیه باشد چه آنکه برای ردّ و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول اللّه در مقابل هر حدیثی از احادیث ثابته عند الفریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت حدیثی جعل مینمودند و مردمانی مانند ابو هریره و أمثال آنها هم برای قرب دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدّیت مینمودند.

زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمّد داشتند در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده‌اند این حدیث را جعل نمودند.

نواب: آن حدیث مسلّم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند.

در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند

داعی: آن حدیث شریف ثابت مسلّم آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنهٔ و ابوهما خیر منهما و بسیاری از علمای شما نقل نموده‌اند این حدیث را از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودهٔ القربی و امام ابو عبد الرحمن نسائی سه حدیث در خصائص العلوی و ابن صباغ مالکی در ص ۱۵۹ فصول المهمّه و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ ینابیع المودهٔ از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در ص ۱۳۳ تذکره و امام احمد بن حنبل در مسند و ترمذی در سنن و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۷ کفایت الطالب بعد از نقل این حدیث گوید امام اهل حدیث ابو القاسم طبرانی در معجم الکبیر در شرح حال امام حسن علیه السّلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر از قبیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب و حذیفه یمانی و أبو سعید خدری و جابر ابن عبد اللّه انصاری و أبو هریرهٔ و اسامهٔ بن زید و عبد اللّه بن عمر، آنگاه محمد بن یوسف اظهار نظر نموده گوید این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنهٔ و أبوهما خیر منهما (و در بعض از اخبار) افضل منهما و انضمام اسناد این حدیث بیکدیگر دلیل بر صحت این حدیث میباشد انتهی.

و نیز حافظ أبو نعیم اصفهانی در حلیه و ابن عساکر در ص ۲۰۶ جلد چهارم تاریخ کبیر و حاکم در مستدرک و ابن حجر مکی در ص ۸۲ صواعق و بالاخره اتفاقی أکابر علماء شما میباشد که این حدیث از لسان درر بار رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده است.

شیخ: دیگر منکر این خبر احدی نمیشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یتقدم علیه غیره این

خبر خود دلیل حق تقدم ابی بکر است بر عموم امت برای آنکه میفرماید سزاوار نیست برای قومی که أبی بکر در میان آنها باشد و دیگری را بر او مقدّم دارند.

داعی: متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه مینمائید اگر این خبر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده چرا خود عمل بآن نمی‌نمود که با بود أبی بکر علی علیه السّلام را مقدّم میداشت، در قضیّه مباهله مگر أبی بکر حاضر نبود که علی را مقدّم بر او داشت، در غزوه تبوک با بود ابی بکر کاردان پیر مرد چرا علی علیه السّلام را خلیفه خود قرار داد، در سفر مکه چرا ابی بکر را معزول و علی را منسوب برای ابلاغ رسالت و قرائت سوره برائت نمود، در مکه با بود ابی بکر چرا علی را با خود برای بت‌شکنی برد حتّی بروی شانه خود سوار کرد و امر بشکستن بت هبل نمود، با بود ابی بکر چرا علی علیه السّلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه با بود ابی بکر علی را چرا وصی خود قرار داد.

شیخ: حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که أبدا مورد انکار نیست که عمرو بن عاص گفت روزی به پیغمبر عرض کردم یا نبی اللّه أحب زنان عالم بسوی شما کیست فرمودند عایشه عرض کردم أحب مردان بسوی شما کیست فرمودند پدر عایشه ابی بکر پس بهمین جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام امّت و این خود یک دلیل قاطع است بر خلافت أبی بکر رضی اللّه عنه.

در جواب خبری که أبی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند

داعی: این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجعولات بکریون است با احادیث ثابته مسلّمه عند الفریقین معارض است فلذا مردودیت آن ثابت میباشد.

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود اول از جهت ام المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه أبی بکر.

امّا در محبوبیّت عایشه بطریقی که أحب زنان باشد نزد رسول خدا اشکال است چون‌که عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحه ثابته‌ای که در کتب معتبره فریقین (شیعه و سنّی) ثبت گردیده.

شیخ: با کدام أخبار معارض است ممکن است بیان نمائید تا مطابقه نموده قضاوت عادلانه نمائیم.

داعی: احادیث بسیاری از طرق علماء و روات شما بر خلاف گفته شما درباره حضرت صدیقه کبری امّ الائمّة النجباء فاطمة الزهراء سلام اللّه علیها وارد است.

فاطمه بهترین زنان عالم است

از جمله حافظ ابو بکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبد البر در استیعاب و میر سید علی همدانی در مودة القربی و دیگران از علمای شما نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود فاطمة خیر نساء امتی یعنی فاطمه بهترین زنان امت من است.

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی علی نقل مینمایند از محمّد بن حنفیّه از امیر المؤمنین علیه السّلام و ابن عبد البر در استیعاب ضمن نقل حالات فاطمه سلام اللّه علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره، و ضمن حالات خدیجه ام المؤمنین از ابو داود نقلا از ابو هریره و انس بن مالک، و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودت سیزدهم از مودة القربی از انس بن مالک و نیز بسیاری از ثقات محدثین بطرق خود از انس بن مالک روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمد علیهم السّلام.

خطیب در تاریخ بغداد نقل مینماید که رسول خدا این چهار زن را بهترین زنان عالم بحساب آورده آنگاه فاطمه را در دنیا و آخرت

بر آنها تفضیل داده.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح و امام أحمد بن حنبل در مسند از عایشه بنت ابی بکر نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بفاطمه فرمود یا فاطمهٔ ابشری فان الله اصطفیک و طهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین.

و نیز بخاری در ص ۶۴ جزء چهارم صحیح و مسلم در باب فضائل فاطمه در جزء دوم صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و عبدی در جمع بین الصّحاح الستّه و ابن عبد البر در استیعاب ضمن حالات حضرت فاطمه علیها السّلام و امام احمد در ص ۲۸۲ جزء ششم مسند و محمّد بن سعد کاتب در جلد دوم طبقات ضمن فرموده‌های رسول اللّه صلی الله علیه و آله در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی‌بی فاطمه علیها السلام ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس اجازه نقل آن را نمیدهد) مسندا از عایشه ام المؤمنین نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمهٔ الا ترضین ان تکونی سیدهٔ نساء العالمین یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده زنان عالمین باشی.

و ابن حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی‌بی در اصابه نقل نموده است، یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی.

و نیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در معجم الکبیر و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ ینابیع المودّه از تفسیر ابن ابی حاتم و مناقب و حاکم و وسیط و واحدی و حلیهٔ الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و فرائد حموینی، و ابن حجر مکّی در ذیل آیه چهاردهم صواعق از احمد، و محمد بن طلحه شافعی در ص ۸ مطالب السئول، و طبری در تفسیر، و واحدی در اسباب النزول، و ابن مغازلی شافعی در مناقب، و محب الدین طبری در ریاض، و مؤمن شبلنجی در نور الابصار، و زمخشری در تفسیر، و سیوطی در در المنثور، و ابن عساکر در تاریخ، و علامه سمهودی در تاریخ المدینه، و فاضل نیشابوری در تفسیر، و قاضی بیضاوی در تفسیر، و امام فخر در تفسیر کبیر، و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در ص ۲۲ تا ۲۳ باب اول رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی از تفسیر بغوی و ثعلبی و سیره ملا و مناقب احمد و کبیر و اوسط طبرانی و سدی، و شیخ عبد اللّه بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در ص ۵ کتاب الاتحاف از حاکم و طبرانی و احمد، و جلال الدین سیوطی در احیاء المیت از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی، و ابن ابی حاتم و حاکم، بالاخره عموم اکابر علماء شما (باستثناء عدّه قلیلی از متعصّبین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حبر امت) و دیگران نقل نموده‌اند که وقتی نازل شد آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً جمعی از اصحاب عرض کردند یا رسول اللّه من قرابتک الذین فرض اللّه علینا مودّتهم قال صلی الله علیه و آله علیّ و فاطمهٔ و الحسن و الحسین، یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه) فرمود آنها علی و فاطمه و حسن و حسین‌اند، و در بعضی از اخبار دارد و ابناهما یعنی پسران آنها.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمیدهد و در نزد علمای شما این معنی بحدّ شیاع رسیده.

اقرار شافعی بوجوب حب اهل البیت

تا آنجا که ابن حجر متعصّب هم در ص ۸۸ صواعق و حافظ جمال الدّین زرندی در معراج الوصول و شیخ عبد اللّه شبراوی در ص ۲۹ کتاب الاتحاف و محمّد بن علی صبان مصری در ص ۱۱۹ اسعاف الراغبین و دیگران از امام محمّد بن ادریس شافعی که از أئمه أربعهٔ شما و رئیس و پیشوای شافعیها میباشد نقل نموده‌اند که میگفت:

یا اهل بیت رسول الله حبّکم

فرض من اللّه فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انّکم

من لم یصلّ علیکم لا صلاهٔ له

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال میکنم آیا خبر یک طرفه‌ای را که شما نقل نمودید با این همه اخبار صحیحه صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از حد احصاء خارج است مقابله میکند.

آیا عقل قبول میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که خداوند در قرآن.

مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد.

آیا تصور هوا و هوس در آن حضرت میرود که بگوئیم روی هوای دل عایشه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده مانند سایر زنان پیغمبر) از فاطمه ای که در قرآن مجید خدای متعال مودّت و محبّت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه تطهیر در شأن او نازل و افتخار ورود در مباهله را بحکم قرآن باو داده بیشتر دوست دارد.

شما خود میدانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمیرفتند و جز خدا کسی را نمیدیدند مخصوصا رسول خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که حقیقت حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه بوده است و قطعا دوست نمیداشته مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمیداشته مگر کسی را که خدا دشمن داشته.

چگونه فاطمه‌ای که خدا محبّت و مودّت او را فریضه قرار داده میگذارد و دیگری را بر او ترجیح میدهد پس قطعا اگر فاطمه سلام اللّه علیها را دوست داشته برای آن بوده که محبوبیّت الهی داشته.

آیا عقل باور میکند که آن حضرت ترجیح دهد در محبت فردی از افراد زنان خود را بر کسی که خود میفرمود خدا او را برگزیده و محبّتش را بر مردم فریضه قرار داده.

یا باید اینهمه اخبار صحیحه صریحه را که مورد قبول اکابر علماء فریقین میباشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده رد بنمائید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلّمه بدانید تا تناقض از بین برداشته شود.

و اما درباره خلیفه ابی بکر که فرمودید آن حضرت فرموده احبّ مردان در نزد من ابی بکر میباشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روات ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب‌ترین مردان امت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام بوده است.

علی محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ ینابیع الموده از ترمذی نقل میکند از بریده که گفت کان احبّ النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمهٔ و من الرجال علی علیه السّلام

و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۱ کفایت الطالب مسندا از امّ المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت ما خلق الله خلقا کان احبّ الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله من علیّ بن أبی طالب (ع) آنگاه گوید این حدیثی است که روایت نموده او را ابن جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمه حالات علی علیه السّلام.

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبد اللّه شافعی در ذخایر العقبی از ترمذی نقل مینماید که از عایشه سؤال نمودند که کدام یک از مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله محبوب تر بودند گفت فاطمه گفتند از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت گفت زوجها علی بن أبی طالب یعنی هم سرش علی ابن أبی طالب.

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابو القاسم دمشقی از عایشه نقل مینماید که گفت ما رأیت رجلا احبّ الی النبی صلی الله علیه و آله من علیّ و لا احبّ الیه من فاطمهٔ.

و نیز از حافظ خجندی از معاذة الغفاریه نقل مینماید که گفت مشرف شدم خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در منزل عایشه و علی علیه السّلام در خارج منزل بودند. بعایشه فرمود ان هذا احب الرجال الیّ و اکرمهم علیّ فاعرفی حقّه و اکرمی مثواه

و نیز شیخ عبد اللّه بن محمد بن عامر شبراوی شافعی که از اجله علماء شما میباشد در ص ۹ کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف و سلیمان بلخی در ینابیع و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السئول از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل میکنند که گفت با عمّه‌ام نزد ام المؤمنین عایشه رفتیم من از او سؤال نمودم از محبوب‌ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن أبی طالب.

همین خبر را میر سید علی همدانی شافعی در مودت یازدهم مودّة القربی نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت از عمّه‌ام سؤال کردم و جواب شنیدم.

و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است.

و نیز ابن حجر مکّی در آخر فصل دوم از صواعق بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی علیه السّلام از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت کانت فاطمة احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله و زوجها احب الرجال الیه و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۷ مطالب السئول بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصّل است اظهار عقیده و نظر میکند باین عبارت فثبت بهذه الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحة کون فاطمة کانت احب الی رسول الله من غیرها و انها سیدة نساء اهل الجنة و انها سیدة نساء هذه الامة و سیدة نساء اهل المدینة.

پس این مطلب با دلائل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السّلام محبوب‌ترین خلق بودند نزد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و از همه این اخبار مهم‌تر بر اثبات محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر خبر معروف طیر مشوی است که بآن حدیث کاملا ثابت میشود علی محبوب‌ترین تمام امت بود نزد آن حضرت و البته خودتان بهتر میدانید که حدیث طیر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج بنقل سند ندارد ولی برای مزید بینائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان ننمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل مینمایند ببعض از آن اسناد که در خاطر دارم اشاره مینمایم.

حدیث طیر مشوی

بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمّه و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ ینابیع الموده را اختصاص بحدیث طیر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغازلی و سنن أبی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید حدیث طیر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده‌اند و مخصوصا مالکی در فصول المهمّه باین عبارت نوشته و ذلک انه صح النقل فی کتب الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحة عن انس بن مالک خلاصه معنی آنکه بصحت پیوسته نقل حدیث طیر در کتب احادیث صحیحه اخبار صریحه از انس بن مالک و سبط ابن جوزی در ص ۲۳ تذکره از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب به آخر حدیث که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد اشاره نموده است و امام ابو عبد الرحمن نسائی در حدیث نهم خصائص العلوی و حافظ بن عقده و محمد بن جریر طبری هر یک کتابی مخصوص در تواتر و اسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته‌اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضخیمی در این باب نوشته است.

خلاصه اکابر علماء شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند این حدیث شریف را چنانچه علامه محقق زاهد عادل بارع ثقه سید میر حامد حسین دهلوی که شما آقایان نظر بقرب جوار بمکان ایشان بهتر میدانید مقام علم و عمل و تقوای

ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است یکی از مجلدات بزرگ کتاب عبقات الانوار خود را با آن قطر و عظمت اختصاص بحدیث طیر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره کتب عالیه علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که بچند سند این حدیث را نقل نموده آن قدر میدانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبهوت شدم از زحمات و خدمات مهمّ آن سید جلیل القدر که یک حدیث کوچکی را چگونه متواترا فقط از طریق شماها ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه تمامی آن اخبار اینست که کافّه مسلمین از شیعه و سنّی در هر دوره و زمان اقرار و اعتراف و تصدیق بصحت این حدیث نموده‌اند که روزی زنی مرغ بریانی جهۀ رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بهدیه آورد آن حضرت قبل از تناول مرغ بریان دست نیاز بدربار حضرت بی‌نیاز بلند نموده عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الی و الیک حتی یأکل معی من هذا الطیر فجاء علی فاکل معه.

و در بعضی از کتب شما مانند فصول المهمّه مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند أحمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک مینمایند باین طریق ذکر نموده‌اند که أنس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد من عذر آوردم و او را پنهان نمودم مرتبه سیم با پا بدر زد رسول خدا فرمود واردش کن همین که علی وارد شد حضرت فرمود ما حبسک عنی یرحمک الله چه چیز تو را بازداشت از من خدا تو را رحمت کند عرض کرد سه مرتبه بر در خانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم حضرت فرمود انس چه چیز تو را باین عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی عرض کرد حقیقت امر اینست که دعای شما را شنیدیم دوست داشتم یک نفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال میکنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده.

شیخ: بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده اجابت دعوات نموده و نیز میداند که پیغمبر با عظمت هرگز درخواست بی‌جا نمیکند قطعا خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت مینموده.

داعی: پس در این صورت حضرت أحدیّت جلّ و علا محبوب‌ترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه امّت که منتخب از همه خلق و محبوبترین همه امّت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن أبی طالب علیه السّلام بوده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده‌اند مانند محمّد بن طلحۀ شافعی که از فقهاء و أکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول مطالب السئول ص ۱۵ بمناسبت حدیث رایت و حدیث طیر قریب یک صفحه با بیانات شیرین و تحقیقات نمکین إثبات مقام با عظمت علی علیه السّلام را در میان تمام امت بمحبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و ضمنا گوید و أراد النبی ان یتحقق الناس ثبوت هذه المنقبۀ السنیۀ و الصفۀ العلیۀ التی هی أعلی درجات المتقین لعلی علیه السلام الخ.

و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ۶۵۸ در باب ۳۳ کفایت الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیه السّلام بعد از نقل حدیث طیر از چهار طریق با اسناد معتبره خود از أنس و سفینه گوید محاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده. آنگاه گوید در این حدیث دلالت واضحه است بر اینکه علی علیه السّلام احبّ خلق است بسوی خدای تعالی و ادلّ دلائل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا نمود خدا هم فوری اجابت فرمود أحبّ خلق را بسوی آن حضرت فرستاد و آن علی علیه السّلام بود.

آنگاه گوید حدیث طیر مشوی منقول از أنس را حاکم أبو عبد اللّه حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از أنس روایت نموده‌اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده (طالبین مراجعه بکفایت الطالب باب ۳۲ نمایند) اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید میتواند با أحادیث معارض و مخصوصا حدیث رایت و این حدیث با عظمت طیر مشوی مقابله نمایند قطعا جواب منفی است پس بیک حدیث یک‌طرفه شما در مقابل أحادیثی که جمیع أکابر علماء شما (باستثنای معدودی متعصّب عنود) نقل و تصدیق بصحت آن نموده‌اند هرگز نمی‌توان اتخاذ سند نمود بلکه در نزد ارباب تحقیق

جرح و تعدیل مردود و بی‌اعتبار می‌باشد.

شیخ: گمان میکنم شما تصمیم گرفته‌اید که آنچه ما بگوئیم قبول ننمائید و با اصرار زیادی رد نمائید.

بیان حقیقت

داعی: خیلی تعجب میکنم از مثل شما شخص عالمی در حضور اینهمه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی بداعی بدهید کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقه با علم و عقل و منطق نماید اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول ننمودم تا مورد سرزنش شما قرار گیرم از حول و قوه پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذرّه‌ای لجاج و عناد و تعصّب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنّن عموما و خصوصا نظر عداوتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه میگیرم که در مناظرات با یهود و نصاری و هنود و براهمه و بهائی‌های بی‌قابلیت در ایران و قادیانیها در هندوستان و یا با ارباب مادّه و طبیعت و سایر منحرفین لجاجی در کار نبوده در همه جا و همه وقت خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده.

با مردمان کافر و مرتد و نجس لجاجت ننموده‌ام تا چه رسد بشما که برادران مسلمان ما هستید همه اهل یک ملت و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر میباشیم منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی شده باید با مروحه منطق و انصاف بر طرف شود.

بحمد اللّه شما عالم هستید فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تعصّب دور شوید و در دائره انصاف وارد گردید به نتیجه کامل میرسیم.

شیخ: ما طریقه مناظرات شما را با هنود و براهمه در شهر لاهور در روزنامه‌ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز بملاقات شما نائل نشده در خود علاقه قلبی بشما احساس نمودیم امید است خداوند بما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود.

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشه‌ای باشد بفرموده خودتان باید مراجعه بقرآن کریم نمود اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه و طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی اللّه عنهم احادیث را مخدوش بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود.

داعی: خدا نیاورد آن روزی را که داعی خدشه در دلائل قرآنی و یا احادیث صحیحه بنمایم فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتّی منحرفین و مرتدّین از دین هم وقتی روبرو شدیم بر حقّانیت خود استدلال بآیات قرآن مجید مینمودند.

چه آنکه آیات قرآن مجید ذو معانی میباشد لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده روی‌های اشخاص و غلطاندازی‌های آنها قرآن را تنها ودیعه میان امت نگذارد بلکه باتفاق علماء فریقین (شیعه و سنّی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما ان تمسّکتم بهما فقد نجوتم و در بعض از روایات فرمود لن تضلّوا ابدا بهمین جهت معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله که مبیّن حقیقی قرآن است و بعد از آن حضرت از عدل قرآن که عترت و اهل بیت آن حضرت‌اند سؤال نمود لذا در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.

اهل ذکر آل محمداند

مراد از اهل ذکر علی و أئمه از اولاد آن حضرت علیهم السّلام‌اند که عدیل القرآنند چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۹ ینابیع الموده باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشف البیان) امام ثعلبی نقلا از جابر بن عبد اللّه انصاری آورده که گفت قال علی

ابن أبی طالب نحن اهل الذکر، یعنی علی علیه السّلام فرمود ما (خانـدان رسالت) اهل ذکر هستیم چون ذکر یکی از نامهای قرآن است و آن خانـدان جلیل اهل قرآننـد بهمین جهـهٔ است که علماء ما و شـما در کتب معتبره خود نقل نموده‌انـد که علی علیه السّلام میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب اللّه فانّه لیس من آیهٔ الّا و قد عرفت بلیل نزلت ام نهار ام فی سهل ام فی جبل و الله ما نزلت آیهٔ الّا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من انزلت و ان ربی وهب لی لسانا طلقا و قلبا عقولا.

پس استدلال بهر آیه‌ای از آیات قرآن بایـد مطابقه با مفهوم حقیقی و بیان مفسّرین واقعی بنماید و الّا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه و تشتّت آراء نخواهد داشت اینک با توجه باین مقدمه خواهش میکنم آیه منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقه با واقع نماید بجان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم.

نقل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه و جواب آن

شیخ: در آیه ۲۹ سوره ۴۸ (فتح) صریحا میفرماید مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف أبی بکر رضی اللّه عنه را ثابت میکند و از جهۀ دیگر طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی اللّه عنهم را معیّن مینماید بخلاف آنچه جامعه شیعه ادعا مینمایند که علی کرم اللّه وجهه خلیفه اول میباشد این آیه صراحهٔ علی را خلیفه چهارم معرفی مینماید.

داعی: از ظاهر آیه شریفه چیزی که دلیل بر طریقه خلافت خلفاء راشدین و فضل أبی بکر باشد دیده نمیگردد البته لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است که مکشوف نمی‌باشد.

شیخ: دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه آنست که در اول آیه با کلمه و الذین معه اشاره بمقام آن مرد شریف شده که در لیلهٔ الغار با پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم بوده است.

و امّا طریقه خلافت خلفاء راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح است زیرا مراد از و الذین معه أبی بکر رضی اللّه عنه است که در غار ثور لیلهٔ الهجرهٔ با پیغمبر بوده است و مراد از أشدّاء علی الکفّار عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه است که بسیار شدید العمل بر کفّار بوده و رحماء بینهم عثمان بن عفّان رضی اللّه عنه است که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه میباشد.

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نمایـد و تصدیق نمائید حق با ما است که علی را خلیفه چهارم میدانیم نه خلیفه أول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم نام برده.

داعی: متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض‌رانی نشود ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصّب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه غرض کشف حقیقت است.

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر در شأن نزول آیه شریفه چنین بیانی ننموده‌اند حتّی در تفاسیر بزرگ علماء خودتان، و اگر چنین آیه‌ای در قرآن راجع بأمر خلافت بود روز اوّل بعد از وفات رسول أکرم صلی الله علیه و آله در مقابل اعتراضات علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند تمسّک بشاخ و برگهای بی‌مغز نمی‌نمودند.

با نقل آیه جواب مسکت بهمه میدادند پس معلوم است آیه را باین معنی که شما نمودید دست و پاهائی است که بعدها تفسیر بما لا یرضی صاحبه نمودند.

زیرا هیچ‌یک از اکابر مفسرین خودتان از قبیل طبری و امام ثعلبی و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جار اللّه زمخشری و امام فخر رازی و غیر هم چنین معنائی ننمودند پس شما از کجا میگوئید و از چه وقت این معنی و بدست چه اشخاصی جلوه نموده نمیدانم، علاوه در خود آیه شریفه موانع علمی و ادبی و عملی در کار است که ثابت میکند هر کس قائل باین

قول شده دست و پای بیجائی زده و متوجه نشده است بآنچه علمای بزرگ خودتان در اوّل تفاسیرشان نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده‌اند که فرمود من فسّر القرآن برأیه فمقعده فی النار اگر بگوئید تفسیر نیست تأویل است شما که باب تأویل را مطلقا مسدود میدانید علاوه بر آنکه این آیه شریفه علما و ادبا و اصطلاحا بر خلاف مقصود شما نتیجه میدهد.

شیخ: انتظار نداشتم که جنابعالی در مقابل آیه با این صراحت هم استقامت کنید البته اگر ایرادی باین آیه بر خلاف حقیقت دارید بیان نمائید تا کشف حقیقت شود.

نواب: قبله صاحب خواهش میکنیم همان قسمی که تا کنون تقاضاهای ما را پذیرفته‌اید و مطالب را بقسمی ساده بیان نمودید که تمام جلساء مجلس و غائبین بهره‌مند شدند اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی ما است چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم بحکم قرآن نموده‌اند.

داعی: اولاـ عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده که از توجه بباطن و ضمایر آیه غافل شده‌اید و اگر خودتان مختصر توجهی بترکیبات نحوی و معانی ادبی آن می‌نمودید بر خودتان معلوم میشد که با هدف و مراد شما ابدا مطابقت نمیدهد.

شیخ: متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید ببینیم چگونه مطابقت نمیدهد.

داعی: اما از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر میدانید که ترکیب این آیه علی الاقوی از دو حال خارج نیست یا محمد مبتداء است و رسول الله عطف بیان و الذین معه عطف بر محمّد و اشدّاء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر، و یا و الذین معه مبتداء است و اشدّاء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر.

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته شما معنی بنمائیم دو قسم معنی ظاهر میشود اگر محمد مبتدا باشد و الذین معه معطوف بر مبتداء و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین میشود که محمّد صلی الله علیه و آله ابی بکر و عمر و عثمان و علی است.

و اگر و الذین معه مبتدا باشد و اشداء خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین میشود که ابی بکر و عمر و عثمان و علی است، بدیهی است هر طلبه مبتدی میداند که این نحوه از کلام غیر معقول و خارج از نظم ادب است.

علاوه بر این اگر مقصود از این آیه شریفه خلفای اربعه بودند بایستی در فاصله کلمات (و) عاطفه گذارده میشد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف این معنی میباشد.

جمیع مفسّرین خودتان این آیه شریفه را بحساب تمام مؤمنین آورده‌اند یعنی میگویند اینها صفات تمام مؤمنین است.

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماما صفات یک نفر است که از اول با پیغمبر بوده نه چهار نفر، و اگر بگوئیم آن یک نفر علی امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است با مطابقه عقل و نقل اولی بقبول است تا دیگران.

استدلال بآیه غار و جواب آن

شیخ: عجب است که شما میفرمائید جدل نمی‌کنم و حال آنکه الحال در مجادله هستید مگر نه اینست که خداوند در آیه ۴۰ سوره ۹ (توبه) صریحا میفرماید فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها.

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت میکند معنای و الذین معه را که ابی بکر در غار لیلهٔ الهجرهٔ با رسول خدا بوده خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی بکر بر تمام امت برای آنکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم چون میدانست بعلم باطن که ابی بکر خلیفه او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است باید او را هم مانند خود نگهداری

بنماید لذا او را با خود برد تا بدست دشمن گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد پس بهمین جهت حقّ تقدّم خلافت برای او ثابت است.

داعی: هرگاه آقایان ساعتی لباس تسنّن را از خود دور کنید و از تعصّب و عادت بیرون آئید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تعصّب در اطراف این آیه شریفه بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه‌ای که مقصود شما است از این آیه بدست نمیآید.

شیخ: خوبست اگر دلائل منطقی بر خلاف مقصود هست بیان فرمائید.

داعی: تمنا میکنم از این مرحله صرف نظر نمائید زیرا کلام کلام می‌آورد آنگاه ممکن است بعضی از مردمان بی‌انصاف با نظر عناد بنگرند و تولید نقار شود و تصور رود که ما میخواهیم اهانت بمقام خلفاء نمائیم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است احتیاج بتفسیر و تأویل بی‌جا ندارند.

شیخ: خواهش میکنم طفره نروید و مطمئن باشید دلائل منطقی تولید نقار نمیکند بلکه کشف حجب میشود.

داعی: چون نام طفره بردید ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بدانید طفره‌ای در کار نبوده بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم امید است بمقالات داعی خورده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید چه آنکه جواب از این گفتار را محققین علماء بطرق مختلفه داده‌اند اوّلا جمله‌ای فرمودید خیلی تعجب‌آور و بی‌فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله میدانست ابی بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آن حضرت لازم بود لذا او را با خود برد.

جواب این بیان شما بسیار ساده است چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر بابی بکر بود ممکن بود چنین احتمالی داد ولی شما خود معتقدید بخلافت خلفاء راشدین و آنها چهار نفر بودند اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود میبایستی پیغمبر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را که حاضر در مکّه بودند با خود ببرد نه آنکه یکی را ببرد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققا آن شب بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در معرض حمله دشمنان بود. ثانیا بنابر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته أبو بکر از حرکت آن حضرت خبر نداشته بلکه وقتی نزد علی علیه السّلام رفت و از حال آن حضرت جویا شد علی علیه السّلام فرمود بغار رفتند اگر کاری داری نزد آن حضرت بشتاب. ابی بکر شتابان رفت در وسط راه بآن حضرت رسید و ناچار باتفاق آن حضرت رفتند. پس معلوم میشود که حضرت او را با خود نبرد بلکه او بی‌اجازه رفت و از وسط راه با آن حضرت رفت.

بلکه بنابر اخبار دیگر بردن ابی بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن بدشمنان بوده چنانکه علماء منصف خودتان اقرار باین معنی دارند که از جمله شیخ ابو القاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای خودتان است در کتاب النور و البرهان در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از محمّد بن اسحاق از حسّان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آن حضرت جهت عمره بمکّه رفتم دیدم کفّار قریش سبّ و قذف مینمایند اصحاب آن حضرت را در همان اوان امر رسول اللّه صلی الله علیه و آله علیّا فنام فی فراشه و خشی من ابن ابی قحافة ان یدلّهم علیه فاخذه معه و مضی الی الغار.

ثالثا خیلی بجا بود محلّ استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می‌نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد.

شیخ: محل استشهاد معلوم است اوّلا مصاحبت با رسول اللّه و اینکه خداوند او را مصاحب رسول اللّه میخواند ثانیا آنکه از قول آن حضرت که خبر میدهد انّ اللّه معنا ثالثا نزول سکینه از جانب خدا در این آیه بر ابی بکر بزرگ‌تر دلیل شرافت است و مجموع این دلائل اثبات افضلیّت و حق تقدم خلافت را برای او مینمایند.

داعی: البته احدی انکار مراتب ابی بکر را نمی‌نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی این دلائل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت مکفی نمیباشد.

اگر بخواهید در مقابل بیگانه بی‌غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه نمودید اثبات فضیلتی خاص برای او بنمائید قطعا مورد اعتراض قرار خواهید گرفت.

زیرا در جواب شما خواهند گفت تنها مصاحبت با نیکان دلیل فضیلت و برتری نمیباشد چه بسا بدان که مصاحبت با نیکان و چه بسیار کفّار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند چنانچه این معنی در مسافرتها کاملا و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال

مگر آقایان فراموش نموده‌اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را مینماید که یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ مفسّرین در ذیل این آیه شریفه نوشته‌اند روزی که یوسف را بزندان بردند طبّاخ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر و قائل به أرباب أنواع بودند با او بزندان بردند پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب میخوانند چنانچه در این آیه خبر میدهد آیا این مصاحبت پیغمبر برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت و فضیلت بوده یا در مدت مصاحبت تغییری در عقیده آنها پیدا شده است بنابر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته‌اند بعد از پنج سال مصاحبت عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مراجعه فرمائید بآیهٔ ۳۵ سوره ۱۸ (کهف) که میفرماید قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا عموم مفسرین نوشته‌اند دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا و دیگری کافر بنام براطوس (چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شما است در تفسیر کبیرش نقل مینماید) این دو با هم محاوراتی داشتند که اینک وقت اجازه نقل مشروحه مفصّله را نمیدهد غرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده آیا از مصاحبت برادر مؤمن، کافر را فایده و نصیبی رسیده است قطعا جواب منفی است.

پس مصاحبت فقط، دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی‌باشد دلائل و امثال بر این معنی بسیار است که وقت بیش از این اجازه بیان نمیدهد.

و امّا اینکه فرمودید چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بابی بکر فرمود انّ اللّه معنا پس قطعا بمناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است.

خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمائید تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء اللّه می‌باشد و با غیر مؤمن نمی‌باشد.

آیا تصور مینمائید جائی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند عقل باور میکند که خدا با آن مؤمن باشد ولی با کافر نباشد مگر نه در آیه ۸ سوره ۵۸ (مجادله) میفرماید أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا.

پس بحکم این آیه و سایر آیات و دلائل عقلیه و نقلیه خدای تعالی با همه کس هست با دوست و دشمن مسلمان و کافر مؤمن و منافق پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها بگوید خدا با ما است دلیل بر فضیلت شخص خاصّی نخواهد بود.

همانطوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است دو نفر بد و یا دو خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعا خدا با هر دو آنها است اگر سعید باشند یا شقی خوب باشند یا بد.

شیخ: مراد از خدا با ما است یعنی چون ما محبوب خدا هستیم برای آنکه رو بخدا و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم لطف خدا شامل حال ما است.

ابراز حقیقت

داعی: بازهم اگر این معنی در نظر گرفته شود مورد اعتراض است که گوینـد چنین خطا بی‌دلیل بر سـعادت ابـدیت نخواهد بود زیرا خداوند متعال باعمال اشـخاص مینگرد چه بسا اشـخاص که در زمانی اعمال نیک داشـتند مشـمول لطف و رحمت خداوندی بودند بعـدا اعمال بدی از آنها سـر زد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادند مبغوض پروردگار شدند و از لطف و مرحمت حق محروم و رانده و مردود و ملعون گردیدند.

چنـانچه ابلیس سالهـا در عبادت پروردگار خلوص نیّت داشت مشـمول الطاف و مراحم الهی بود بمحض آنکه متمرّد شـد و از أوامر حق سـرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد مردود حق و از رحمت بی‌حساب عمیم او بر کنار و بخطاب فاخرج منها فانّک رجیم و انّ علیک لعنتی الی یوم الدین ملعون ابدی گردید.

به بخشید میدانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تقریب اذهان است.

و اگر بعالم بشـریّت بنگریم نظائر بسـیار دارد از اشخاصـی که مقرّب عنـد اللّه شدنـد ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند برای نمونه بدو نفر اشاره مینمائیم که قرآن مجید هم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت بآنها اشاره فرموده.

بلعم بن باعوراء که از جمله آنها بلعم بن باعوراء میباشـد که در زمان حضـرت موسـی علیه السّـلام آن قـدر مقرّب عنـد اللّه شـد که خداونـد اسم اعظم بـاو عطا فرمود که در اثر یک دعا حضـرت موسـی را در وادی تیه سـر گردان نمود ولی موقع امتحان حبّ جاه و ریـاست طلبی او را وادار بمخالفت خـدا و متابعت شـیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنم گردیـد که تمام مفسـرین و مورخین شـرح حال او را مفصّلا نگاشته‌اند حتّی امام فخر رازی هم در ص ۴۶۳ جلد چهارم تفسیر خود از ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد قصّه او را نقل نموده خداونـد در آیه ۱۷۴ سوره ۷ (اعراف) برسول اکرم صـلی الله علیه و آله خبر میدهـد که: وَ اتْـلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنـاهُ آیاتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ.

برصیصای عابد

دیگری برصـیصای عابد بود که در اول امر بقدری در عبادت جدّیت نمود که مسـتجاب الدّعوهٔ گردید عند الامتحان عاقبت بشرّ شد فریب شـیطان را خورده بـا دختری زنا نمود تمام زحمات خود را بباد داده بچوبه دار آویخته کافر از دنیا رفت فلـذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشـر) بقصّه او اشـاره میفرمایـد کَمَثَـلِ الشَّیْطـانِ إِذْ قـالَ لِلْإِنْسانِ اکْفُرْ فَلَمَّا کَفَرَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ فَکانَ عاقِبَتَهُما أَنَّهُما فِی النَّارِ خالِدَیْنِ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ.

پس اگر عمـل نیکی از آدمی در زمانی صادر شـد دلیل بر عاقبت بخیری او نمیباشـد فلـذا در دسـتور است که در دعا بگوئیـد اللّهم اجعل عواقب امورنا خیرا.

علاوه بر اینها خود میدانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمیشود مگر آنکه مخاطب در شک و تردیـد باشـد و یـا توهّم خلاف آن را کرده باشـد و از تصـریح آیه شـریفه که کلام خود را با جمله اسـمیّه و انّ مشـدّده آورده فساد عقیده طرف ظاهر میگردد که متزلزل و متوهم و در شک و تردید بوده.

شیخ: انصاف دهید از مثل شمائی سزاوار نبود مثل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیاورید.

داعی: ببخشـید مگر نشـنیدید الاـن عرض کردم که در مثل مناقشه نیست در مباحثات علمی و مناظرات مـذهبی امثال را برای تقریب اذهان و تثبیت مقاصـد می‌آورنـد خـدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچ‌گاه قصد اهانتی نداشـته بلکه برای ثبوت نظر و عقیده خود شواهد و امثالی که در نظر می‌آید بزبان جاری میگردد.

شیخ: دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت قرینه‌ای در خود آیه کریمه است که میفرماید فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ چون ضمیر سکینه بر أبی بکر رضی اللّه عنه خود دلیل واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهّم از امثال شما.

داعی: اشتباه میفرمائید ضمیر سکینه راجع است برسول أکرم صلی الله علیه و آله و نزول سکینه بر آن حضرت بوده نه بر أبی بکر بقرینه جمله بعدیه که فرموده و أیده بجنود لم تروها و محققا مؤیّد بجنود حق رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده نه أبی بکر.

شیخ: مسلّم است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم مؤید بجنود حق بوده ولی أبی بکر رضی اللّه عنه هم در مصاحبت آن حضرت بی‌نصیب نبوده.

نزول سکینه بر رسول خدا بوده

داعی: اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند بایستی علی القاعده ضمائر تثنیه در تمام جملات آیه شریفه آمده باشد و حال آنکه تمام ضمائر را قبلا و بعدا مفرد آورده تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت از جانب پروردگار میشود بشخص آن حضرت میباشد و اگر بطفیل آن حضرت بر دیگران هم نازل آید اسم برده میشود فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده.

شیخ: رسول خدا مستغنی از نزول سکینه بوده و احتیاجی بدان نداشته و سکینه هرگز از او مفارقت نمی‌نموده پس نزول سکینه مخصوص أبی بکر رضی اللّه عنه بوده.

داعی: چرا بی‌لطفی میکنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب میگیرید بچه دلیل میگوئید که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مستغنی از نزول سکینه بوده و حال آنکه أحدی از آحاد خلایق از پیغمبر و امّت امام و مأموم از الطاف و رحمات حق تعالی مستغنی نمیباشند مگر فراموش نموده‌اید آیه ۲۶ سوره ۹ (توبه) را که در قصّه حنین میفرماید ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸ (فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده.

همین طوری که در این آیه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اشاره بمؤمنین نموده در آیه غارهم اگر ابی بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سکینه و آرامش قرار گیرد بایستی یا ضمیر تثنیه آورده و یا علی‌حده بنام او اشاره نموده باشد.

این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سکینه مربوط به ابی بکر نبوده.

خوبست آقایان کتاب نقض العثمانیه تألیف شیخ أبو جعفر محمّد بن عبد اللّه اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله میباشد مطالعه نمائید ببینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابو عثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده چنانچه ابن أبی الحدید هم در ص ۲۵۳ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه بعض از آن جواب‌ها را نقل نموده است.

علاوه بر اینها در خود آیه جمله‌ایست که کاملا بر خلاف مقصود شما نتیجه میدهد و آن جمله‌ایست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با بیان لا- تحزن أبی بکر را منع از حزن و اندوه نموده از این جمله معلوم میگردد که ابی بکر در آن حال محزون بوده آیا این حزن أبی بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد اگر عمل نیکی بوده قطعا پیغمبر کسی را از عمل نیك و طاعت حق منع نمیکند و اگر عمل بد و عصیان بوده پس شرافتی برای صاحب این عمل نمیباشد که مشمول رحمت حق و محل نزول سکینه قرار گیرد بلکه شرافت و فضیلت فقط برای مؤمنین و اولیاء اللّه و دوستان خدا میباشد.

و از برای اولیاء اللّه علائمی میباشد که أهمّ از همه آنها بنابر آنچه در قرآن مجید است آنکه در پیش‌آمدهای روزگار ابدا ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند بلکه صبر و توانائی پیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.

صحبت که باینجا رسید آقایان بساعتها متوجه شده گفتند شب از نصف خیلی گذشته جناب نوّاب گفتند هنوز بیان قبله صاحب در

اطراف آیه تمام نشده و نتیجه‌ای بدست ما نیامده آقایان گفتند مقتضـی نیست بیش از این اسـباب مزاحمت شویم بقیه صحبتها بماند برای فردا شب چون شب عید مبعث و بزرگترین اعیاد اسـلامی بود شـربت و شـیرینی مفصّلی بمجلس آمد با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود.

جلسه ششم لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

شروع جلسه

قبـل از غروب جنـاب غلامـ امـامین که از تجـار محترم اهـل تسنّن و مرد شـریف و متینی هسـتند و از شب اول حاضـر مجلس بودند تشـریف آوردند خیلی متواضع و خون گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه‌اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم که خاطر شما را مسبوق نمایم که عـدّه‌ای از ما را کاملا مجـذوب بیانات مسـتدلّ خود نموده‌ایـد و دلها کاملا نرم گردیـده حرفهای نشـنیدنی شنیـده شـد دیگران روی اصـل تقیّه خودداری از گفتن می‌نمودنـد ما هم بکلّی از همه جا بی‌خبر ولی شـما بحمـد اللّه با شـجاعت و شهامت پرده‌ها را بالا زدید و در لفافه ادب ما را بحقایق آشـنا نمودید شب گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد حملات ما واقع شدنـد و سـخنان خارج از نزاکت هم ردّ و بدل شد ما بزحمتی میانه را گرفتیم دودسـتگی عجیبی بین خودمان بمیان آمده امشب آقایان از دست ما خیلی عصـبانی هسـتند. موقع نماز که شد نماز مغرب و عشا را بما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضـه نمودنـد کم کم آقایان تشـریف آوردنـد پس از تعارفات معموله و صـرف چای و ابراز علاقه زیاده از حد از طرف جناب نواب عبد القیّوم خان صحبت شروع شد.

نواب: قبله صـاحب میـل داریم فرموده‌های دیشب را خاتمه دهیـد که مطلب ناقص نمانـد چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم.

داعی: چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره بآقایان علماء) و اجازه بدهند.

حافظ: (با عصبانیّت) چه مانعی دارد اگر تتمه‌ای دارد بفرمائید برای استماع حاضریم.

داعی: شب گذشـته دلائـل ادبی را بر ردّ قول قـائلین بـاینکه این آیه شـریفه را در طریقه خلافـت خلفاء راشـدین ذکر نموده‌انـد بیان نمودیم اینک میخواهیم از راه دیگر مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده حقیقت آشکار شود.

جناب شـیخ عبـد السّـلام سلمه اللّه تعالی شب گذشـته فرمودنـد صـفات چهارگانه در این آیه میرسانـد که آیه درباره خلفاء اربعه و ترتیب خلافت وارد شده اوّلا از طرف مفسّرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده.

ثانیـا خود بهتر میدانیـد که هر صـفتی وقتی بتمـام معنی با موصوف مطابقه نمایـد مورد عنایت است و اگر صـفتی با موصوف مطابقه ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد.

اگر بـدون حبّ و بغض و بدیـده انصاف بنگریم و تحقیق نمائیم می‌بینیم که واجد صـفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امّت فقط مولانا أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بوده و أبدا این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند مطابقت نمینماید.

حافـظ: این همه آیـات قرآنی را دربـاره علی کرم اللّه وجهه نقـل نمودیـد مکفی نبوده که این آیه را هم میخواهیـد بزور سـحر بیـان درباره علی جاری نمائید بفرمائید ببینیم چگونه با خلافت خلفاء راشدین مطابقت نمیکند.

سیصد آیه در شأن علی علیه السّلام

داعی: اینکه فرمودیـد آیـات قرآنی را مـا در شـأن مولانـا امیر المـؤمنین علیه السّـلام وارد نمودیم خلـط مبحث عجیـبی نمودیـد مگر

چشم‌بندی هم میشود در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبره خودتان آیات کثیره‌ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده نقل نموده‌اند نه اختصاص بما داشته باشد.

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالا نوشته‌اند شیعه بوده‌اند آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و أکابر علمائی مانند ابن کثیر و مسلم و حاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل و غیرهم حتّی ابن حجر متعصّب در صواعق آیات قرآنیه‌ای را که در شأن آن حضرت نازل گردیده ضبط نموده‌اند شیعه بودند بعضی از علماء مانند طبرانی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ مسندا از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تا سیصد آیه از قرآن را درباره آن حضرت ثبت نموده‌اند شیعه بوده‌اند یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده‌اند.

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکّر بیان نمائید تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد.

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام احتیاجی بجعل و وضع نداریم که بزور آیه‌ای را درباره آن حضرت نقل نمائیم مقام آن حضرت کالشّمس فی رابعهٔ النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است خورشید زیر ابر نمی‌ماند.

امام محمّد بن ادریس شافعی گوید من تعجّب میکنم از حال علی علیه السّلام چه آنکه دشمنان آن حضرت (از امویها و نواصب و خوارج) از بغض و کینه فضایل آن حضرت را نقل نمی‌کنند دوستان علی هم از ترس و تقیّه خودداری از ذکر مناقب مینمایند مع ذلک تمام کتابها پر است از فضائل و مناقب آن حضرت که نقل تمام مجالس است.

و اما موضوع این آیه بنای سحرآمیزی نداریم بلکه حقایقی را بیان می‌نمائیم استدلال هم بکتب معتبره خودتان نموده و مینمائیم.

ملاحظه میفرمائید تاکنون استشهاد باخبار شیعه ننموده‌ام بعدها هم ان شاء اللّه نخواهم نمود مکرّر داعی در منابر و مجالس گفته‌ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره اکابر علماء عامّه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویّت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام را بهتر می‌نمائیم.

و أمّا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب بخواطر دارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایت الطالب ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را شبیه أنبیاء قرار داده گوید اینکه علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت قرار داده برای اینست که انه علیه السّلام کان شدیدا علی الکافرین رءوفا بالمؤمنین کما وصفه اللّه تعالی فی القرآن بقوله و الذین معه أشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم یعنی بدرستی که علی علیه السّلام بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف و مهربان بود هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده باین آیه که علی چون همیشه با پیغمبر بوده بر کفّار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف بوده.

و أمّا اینکه جناب شیخ فرمودند و الذین معه درباره أبی بکر است بدلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه دیشب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته‌اند بنحو تصادف و برای جلوگیری از پیش‌آمدهائی او را با خود بردند) بر فرض تسلیم که بگوئیم مخصوصا حضرت او را با خود بردند آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آن حضرت بوده مقامش برابری میکند با کسی که از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تعلیم و تربیت آن حضرت بوده.

اگر با دیده انصاف و حقیقت توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که مولانا علی علیه السّلام در این خصیصه اولی از أبی بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود.

زیرا از حین طفولیّت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تربیت آن حضرت نموّ نموده مخصوصا از اوّل بعثت جز علی علیه السّلام دیگری با آن حضرت نبوده. روزی علی با پیغمبر بود که أبی بکر و عمر و عثمان و ابو سفیان و معاویه و تمام مسلمین

منحرف از دین توحید و غرق در بت‌پرستی بودند.

علی علیه السّلام اول مؤمن برسول الله صلی الله علیه و آله بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام احمد حنبل در مسند و ابن عبد البر در ص ۳۲ جلد سیم استیعاب و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة از ترمذی و مسلم و محمّد بن طلحه شافعی در فصل اول مطالب السئول و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه و ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم جامع و حموینی در فرائد و میر سید علی همدانی در مودة القربی حتّی ابن حجر متعصّب در صواعق و دیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالك و دیگران نقل نموده‌اند بعث النبیّ فی یوم الاثنین و آمن علیّ یوم الثلاث.

و نیز آورده‌اند که بعث النبیّ فی یوم الاثنین و صلّی علیّ معه یوم الثلاث انّه اوّل من آمن برسول اللّه من الذکور.

و نیز طبری در ص ۲۴۱ جلد دوم تاریخ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در ص ۲۱۵ جلد دوم جامع و امام احمد در ص ۳۶۸ جلد چهارم مسند و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد دوم کامل و حاکم نیشابوری در ص ۳۳۶ جلد چهارم مستدرک و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۵ کفایت الطالب باسناد خود از ابن عباس روایت نموده‌اند که اول من صلّی علیّ یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی علیه السّلام بود. و از زید بن ارقم وارد است که اوّل من اسلم مع رسول اللّه علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می‌باشد.

تربیت نمودن پیغمبر علی را از طفولیت

مخصوصا لازم است توجه نمائید بآنچه را که فقیه دانشمند خودتان نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۶ فصول المهمّه فصل تربیته النبی و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السئول و دیگران نقل نموده‌اند سالی که در مکّه معظّمه قحطی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث برسالت نشده بود) بعبّاس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابو طالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم بکفالت تا بار عمّ عزیزم سبک شود عباس قبول کرد باتّفاق بملاقات جناب ابو طالب رفتند و علّت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابو طالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را بعهده گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را عهده دار شد آنگاه مالکی باین عبارت گوید فلم یزل علیّ مع رسول اللّه حتّی بعث اللّه عزّ و جلّ محمّدا صلی الله علیه و آله نبیّا فاتبعه علیّ علیه السّلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاک فی السنة الثالثة عشر من عمره لم یبلغ الحلم و انّه اوّل من اسلم و آمن برسول اللّه من الذکور بعد خدیجة.

سبقت علی علیه السلام در اسلام

آنگاه مالکی در همان فصل نقل قول امام ثعلبی را مینماید که در تفسیر آیه ۱۰۱ سوره ۹ (توبه) وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ چنین آورده که ابن عبّاس و جابر ابن عبد اللّه انصاری و زید بن ارقم و محمّد بن منکدر و ربیعة المرائی گویند اوّل کسی که ایمان آورد بعد از خدیجه برسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام بوده آنگاه گوید علی کرم اللّه وجهه اشاره باین معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده‌اند که فرمود.

محمّد النبی اخی و صنوی

و حمزهٔ سیّد الشهداء عمّی

و بنت محمّد سکنی و عرسی

منوط لحمها بدمی و لحمی

و سبطا احمد ولدای منها

فأیکم له سهم کسهمی

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اوجب لی ولایته علیکم

رسول اللّه یوم غدیر خم

فویل ثم ویل ثم ویل

لمن یلقی الا له غدا بظلمی

و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ مطالب السئول ضمن فصل اول از باب اول و أکابر مورخین و محدثین علماء خودتان نقل نموده‌اند که این اشعار را آن حضرت در جواب معاویه نوشت موقعی که در نامه خود بآن حضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیّت سیّد القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود أبا الفضائل یفخر علیّ ابن آکلهٔ الاکباد یعنی آیا به فضائل فخریه میکند پسر خورنده جگرها (یعنی هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار مذکوره را برای او نوشت و در آن اشاره بغدیر خم نموده و اثبات مینماید که او است امام و خلیفه و اولی بتصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و بامر آن حضرت و معاویه با جدّیتی که بمخالفت آن حضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب آن حضرت را بنماید.

و نیز حاکم ابو القاسم حسکانی که از فحول اعلام و محل وثوق علمای شما است در ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می‌نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علی بن أبی طالب علیه السّلام بود.

و از انس بن مالک روایت مینمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود صلّت الملائکهٔ علیّ و علی علیّ سبع سنین و ذلک انّه لم ترفع شهادهٔ ان لا اله الّا اللّه الی السماء الا منّی و من علیّ.

و ابن ابی الحدید معتزلی از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علی علیه السّلام از همه مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید فدلّ مجموع ما ذکرناه انّ علیّا علیه السّلام اوّل الناس اسلاما و انّ المخالف فی ذلک شاذّ و الشذّ لا یعتدّ به.

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح ستّه است شش حدیث اول خصائص العلوی را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسی که ایمان آورد برسول اللّه صلی الله علیه و آله و نماز گذارد با آن حضرت علی علیه السّلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّهٔ ۳۱ خبر از ترمذی و حموینی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام ثعلبی و ابن مغازلی و ابو المؤید خوارزمی و دیلمی بمضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجه همه آنها آنکه علی علیه السّلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتّی ابن حجر مکی متعصّب در فصل دوم از صواعق اخباری بهمین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پربرکتی از مناقب باسناد خودش از ابی الزبیر مکّی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجّهٔ تمام گردد که رسول

اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انّ اللّه تبارک و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علیّ سیّد الکتب فقلت الهی و سیّدی انّک ارسلت موسی الی فرعون فسئلک ان تجعل معه اخاه هارون وزیرا یشدّ به عضده و یصدّق به قوله و انّی أسألک یا سیّدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشدّ به عضدی فاجعل لی علیّا وزیرا و اخا و اجعل الشجاعهٔ فی قلبه و البسه الهیبهٔ علی عدوه و هو اوّل من آمن بی و صدّقنی و اوّل من وحّد اللّه معی و انّی سألت ذلک ربّی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سیّد الاوصیاء اللّحوق به سعادهٔ و الموت فی طاعته شهادهٔ و اسمه فی التوریهٔ مقرون الی اسمی و زوجته صدّیقهٔ الکبری ابنتی و ابناه سیّدا شباب اهل الجنّهٔ ابنای و هو و هما و الائمهٔ من بعدهم حجج اللّه علی خلقه بعد النّبیّین و هم ابواب العلم فی امّتی من تبعهم نجی من النّار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب اللّه محبتهم لعبد الّا ادخله اللّه الجنّهٔ انتهی. (فاعتبروا یا اولی الابصار).

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق روات و أکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد بکتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته میشود گمان میکنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید که علی آن کس است که از اول با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس اولی و أحق است که آن بزرگوار را مشمول و الذین معه بدانیم نه آن کس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

اشکال در ایمان علی چون طفل بوده و جواب آن

حافظ: این مطلب ثابت است و احدی انکار این معنی را ننموده که علی کرم اللّه وجهه اسبق از همه امّت در اسلام بوده ولی نکته قابل اسبق از همه امّت در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم اللّه وجهه بر دیگران از صحابه نمیباشد.

گرچه صحیح است که خلفای معظّم أبو بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم مدتی بعد از علی کرم اللّه وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت و قطعا ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان‌دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل و بالاتر است بعلاوه ایمان علی تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعا ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعا بچه نابالغ و غیر مکلّف ایمان نمیآورد مگر روی تقلید و علی بچه دوازده سیزده‌ساله تکلیفی بر او نبوده و حتما تقلیدا ایمان آورده است.

داعی: باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شما را حمل بر چه بنمایم بگویم عنادا لجاجت میفرمائید که قلبم راضی نمیشود بعالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعا للاسلاف صحبت میفرمائید یعنی شما تقلیدا (از خوارج و نواصب بتحریک امویها) حرف میزنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال مینمایم که آیا ایمان علی علیه السّلام در عالم طفولیت بمیل و اراده خودش بوده یا بدعوت رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ اولا جنابعالی از طرز صحبت چرا متأثر میشوید شبهه و اشکال در دل خلجان میکند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و أمّا ثانیا جواب شما مسلّم است که بدعوت رسول خدا علی ایمان آورد نه بمیل و اراده خود.

داعی: آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السّلام را دعوت باسلام نمود میدانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمیدانست اگر بگوئید نمیدانست نسبت جهل بآن حضرت داده‌اید و اگر میدانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمیباشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی‌جائی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث برسول اللّه محققا کفر است.

چه آنکه پیغمبر معرّا و مبرّای از لغو و عبث است خصوصا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله زیرا که خداوند در آیه ۳ سوره ۵۳ (النجم) درباره آن حضرت میفرماید وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی

ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او میباشد

پس قطعا آن حضرت علی را قابل و لایق و آماده دعوت میدانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آن حضرت صادر نمیگردد علاوه بر این معنی صفر سن منافی کمال عقل نمیباشد بلوغ دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در امور عقلیه و ایمان أمری از امور عقلیه میباشد نه تکلیف شرعی پس ایمان علی فی الصغر من فضائله ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت میباشد کما آنکه درباره حضرت عیسی بن مریم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام و بچه تازه بدنیا آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر میدهد که گفت إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا و درباره حضرت یحیی علیه السّلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا.

سید اسماعیل حمیری یمنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آن حضرت سروده بهمین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابو بنیه

و وارثه و فارسه الوقیا

و قد اوتی الهدی و الحکم طفلا

کیحیی یوم اوتیه صبیا

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند برسیدن بلوغ سنّ نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السرّ و الخفیّات فقط بآن دانا و خبیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد بنبوّت، و علی در دوازده یا سیزده سالگی بولایت مطلقه برسد مورد هیچ گونه تعجبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها میباشد که بایمان علی علیه السّلام خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بر وجه تلقین و تقلید بوده است.

اوّلا موثقین از أکابر علماء شما همه اعتراف باین فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آن حضرت فضل و فخری نبوده پس آن همه فخر و مباهاتی که آن حضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده.

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمّد بن طلحه شافعی و ابن صباغ مالکی و ابن أبی الحدید و دیگران اشعار آن حضرت را نقل نموده‌اند که ضمنا فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلا

صغیرا ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آن حضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار را باین فضل و خصیصه تخصیص نمیداد و آن حضرت خود فخر و مباهات باین معنی نمینمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۰۲ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ از ذخایر العقبی امام الحرم احمد بن عبد اللّه شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب نقل مینماید که گفت من و ابو بکر و ابو عبیده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی زد و فرمود یا علی انت اوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی.

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند نقل مینماید از ابن عباس (حبر امت) که گفت من و ابو بکر و ابو عبیدهٔ بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن أبی طالب زد و فرمود انت اوّل المسلمین اسلاما و انت اوّل المؤمنین ایمانا و انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبّنی و یبغضک.

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمّه مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابو عبد الرّحمن نسائی در خصائص العلوی نقل میکنند که گفت از عمر بن الخطّاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت علی را یاد نکنید مگر بخیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود در علی سه خصلت است من که عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست‌تر است از هر چه آفتاب بر او میتابد.

آنگاه گفت ابی بکر و ابو عبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آن حضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی احبّه اللّه و من احبّه اللّه ادخله الجنّهٔ و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه اللّه تعالی و ادخله النار.

پس ایمان علی علیه السّلام در صغر و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آن حضرت که لم یسبقه احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نگرفته است.

طبری در تاریخ خود نقل مینماید از محمّد بن سعد بن ابی وقاص که گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه و لقد اسلم قبله اکثر من خمسین رجلا یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطّاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد. و لکن اسبق الناس اسلاما و ایمانا فهو علی بن أبی طالب.

ایمان علی علیه السّلام از فطرت بوده نه از کفر

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می‌باشد که اهمّ فضائل است و از خصائص مخصوصه او می‌باشد که اسلامه عن الفطرهٔ و اسلامهم عن الکفر.

علی امیر المؤمنین طرفهٔ العینی میل بکفر و شرک ننمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت‌پرستی بیرون آمده قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعوت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی از ابن عباس نقل نموده‌اند که گفت و الله ما من عبد آمن باللّه الّا و قد عبد الصنم الّا علی بن أبی طالب فانّه آمن باللّه من غیر ان یعبد صنما.

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب باسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود سباق الامم ثلاثهٔ لم یشرکوا باللّه طرفهٔ عین علیّ بن أبی طالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصدیقون، حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علیّ بن أبی طالب و هو افضلهم.

چنانچه در نهج البلاغه است که خود فرموده فانّی ولدت علی الفطرهٔ و سبقت الی الایمان و الهجرهٔ.

و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید نقل نموده‌اند انّ علیّا لم یکفر باللّه طرفهٔ عین و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده نقل نموده‌اند از ابن عباس که بزمعهٔ بن خارجه گفت انّه لم یعبد صنما و لم یشرب خمرا و کان اول الناس اسلاما.

شما که میگوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن أبی طالب علیه السّلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده‌اید که ابن مغازلی شافعی در فضائل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع و دیگران از اکابر

علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود لو وزن ایمان علیّ و ایمان امّتی لرجح ایمان علیّ علی ایمان امّتی الی یوم القیمهٔ.

و نیز میر سید علی همدانی در مودهٔ هفتم از مودهٔ القربی و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده‌اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب که گفت شهادت میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لو انّ السموات السبّع و الأرضین السبّع و ضعن فی کفّهٔ میزان و وضع ایمان علیّ فی کفّهٔ میزان لرجح ایمان علی.

و عبدی شاعر معروف، سفیان بن مصعب کوفی روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته:

اشهد باللّه لقد قال لنا

محمّد و القول منه ما خفی

لو انّ ایمان جمیع الخلق ممّن

سکن الارض و من جلّ السماء

یجعل فی کفّهٔ میزان لکی

یوفی بایمان علی ما وفی

علی علیه السّلام افضل از جمیع صحابه و امت بود

میر سید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب مودهٔ القربی اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علی علیه السّلام را با دلائل و براهین و احادیث صحیحه ثابت مینماید از جمله در مودت هفتم از ابن عباس (حبر امت) نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی علیه السّلام.

و عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی علیه السّلام بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۴۰ جلد سیم شرح نهج البلاغه آورده که کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اسکافی بدستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابو موسی و جعفر بن مبشر و سایر قدماء علماء بغداد این بود که انّ افضل المسلمین علیّ بن أبی طالب ثمّ ابنه الحسن ثمّ ابنه الحسین ثمّ حمزهٔ بن عبد المطلب ثمّ جعفر بن أبی طالب الخ.

و شیخ ما ابی عبد اللّه بصری و شیخ ابو القاسم بلخی و شیخ ابو الحسن خیاط (که شیخ متأخرین علماء بغداد بوده) عموما بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که (قول با فضلیّت علی علیه السّلام باشد) و مراد از افضلیت آن بوده که گرامی‌ترین مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بیشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود و بعد در آخر همان ص ۴۰ شرح عقیده معتزله را بنظم آورده و چنین گفته است.

و خیر خلق الله بعد المصطفی

اعظمهم یوم الفخار شرفا

السیّد المعظم الوصیّ

بعل البتول المرتضی علیّ

و ابناه ثمّ حمزهٔ و جعفر

ثمّ عتیق بعد هم لا ینکر

شیخ: شما اقوال علماء را در اثبات افضلیت ایمان خلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه اگر دیده بودید این بیانات را نمی‌نمودید.

داعی: شما هم اگر از اقوال متعصّبین به بیانات محققین از علماء منصف خودتان رجوع می‌نمودید میدیدید که تمام آنها تصدیق

بافضلیت علی علیه السّلام دارند.

برای نمونه مراجعه نمائید به ص ۲۶۴ جلد سیم شرح نهج البلاغه معتزلی که همین بیان شما را از جاحظ نقل نموده که ایمان ابی بکر افضل از ایمان علی علیه السّلام بوده آنگاه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء معتزله و شیخ آنها بوده بر ردّ او داده مفصّلا ضبط نموده که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه در صفحات چندی ثابت میکند که ایمان علی علیه السّلام در کوچکی افضل از ایمان ابی بکر و تمام صحابه بوده است تا در ص ۲۷۵ گوید که ابو جعفر گفته است انّنا لا ننکر فضل الصحابهٔ و سوابقهم و لکنّنا ننکر تفضیل احد من الصحابهٔ علی علیّ بن أبی طالب علیه السّلام انتهی.

از این اقوال گذشته اصلا نام امیر المؤمنین علیه السّلام را در قبال دیگران از صحابه آوردن قیاس مع الفارق است چه آنکه مقام آن حضرت بقدری رفیع است که ابدا نتوان آن را قیاس با أحدی از صحابه و غیره نمود که شما بخواهید فضایل صحابه را با چند خبر یک طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منیع آن حضرت جلوه دهید.

چنانچه میر سید علی همدانی در مودت هفتم از مودهٔ القربی از احمد بن محمّد الکرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبد اللّه بن أحمد بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم احمد بن حنبل (رئیس الحنابله) از مقام فضل صحابه نام ابو بکر و عمر و عثمان را آورد و ساکت شد فقلت یا ابت أین علی بن أبی طالب (ع) قال هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء.

یعنی همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بیت رسالت بحکم آیات قرآن و فرموده‌های رسول ذو الجلال بالاترین مقامات و مراتب میباشد مقام و مرتبه علی علیه السّلام هم بالاتر از همه صحابه و غیره میباشد باین معنی که نام آن حضرت را در عداد صحابه نباید آورد بلکه نام آن بزرگوار در حساب نبوّت و مقام رسالت محسوب است.

چنانچه در آیه مباهله آن حضرت را بمنزله نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله معرفی فرموده.

شاهد بر این معنی حدیث دیگری است در همین فصل و مودّت هفتم از أبی وائل از عبد اللّه بن عمر بن الخطّاب که گفت زمانی که ما شماره میکردیم أصحاب پیغمبر را گفتیم أبو بکر و عمر و عثمان مردی گفت یا ابا عبد الرحمن فعلیّ (ع) ما هو قال علیّ من اهل البیت لا یقاس به احد هو مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی درجته.

یعنی حساب علی علیه السّلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پیغمبر و با آن حضرت و در درجه آن بزرگوار میباشد.

اجازه بفرمائید حدیث دیگری از همین فصل و مودت بعرضتان برسانم که از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل میکند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعلی فرمود یا علیّ لو انّ احدا عبد اللّه حقّ عبادته ثمّ شکّ فیک و اهل بیتک انّکم افضل الناس کان فی النار.

(بعد از شنیدن این خبر فوری تمام اهل مجلس مخصوصا جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شک کنندگان نباشند).

خلاصه اینها نمونه‌ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام بر صحابه و تمام امت وارد گردیده یا باید همه این اخبار صحیحه‌ای که در کتب معتبره خودتان موجود است رد نمائید و یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آن حضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب أبو بکر و عمر بودند.

اگر توجّه کنید بحدیث متفق علیه فریقین که در غزوه احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبد ود شجاع معروف بدست مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ضربهٔ علیّ یوم الخندق افضل من عبادهٔ الثقلین خود تصدیق خواهید نمود که وقتی یک عمل مولانا علی علیه السّلام أفضل از عبادت جن و إنس باشد قطعا اگر با سایر أعمال و عبادات آن حضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آن حضرت مینماید و انکار این معانی را نمی‌نماید مگر متعصّب عنود لجوج.

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آن حضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباهله که خداوند علی علیه السّلام را بمنزله نفس

رسول اللّه خوانده کفایت میکرد افضلیت آن حضرت را، چه آنکه ثابت است رسول اللّه صلی الله علیه و آله افضل الناس است من الاولین و الآخرین، پس بحکم کلمه انفسنا در آیه شریفه علی علیه السّلام هم افضل الناس من الاولین و الآخرین میباشد.

پس آقایان تصدیق نمائید که مصداق حقیقی و الذین معه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام میباشد که از اول ظهور اسلام قبل از همه مسلمین با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا ننمود.

(وقت نماز شد آقایان جهت اداء فریضه برخاستند پس از خاتمه عمل و صرف چای افتتاح کلام از طرف داعی شد).

داعی: و أمّا جهت اینکه أمیر المؤمنین علیه السّلام لیلهٔ الهجرهٔ در رکاب ظفر انتساب رسول اللّه صلی الله علیه و آله حرکت ننمود بسیار واضح و آشکار است برای آنکه کارهای مهمتری بأمر رسول أکرم صلی الله علیه و آله بر عهده آن حضرت بود که باید در مکّه معظّمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر صلی الله علیه و آله امین‌تر از علی کسی نبود که أمانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون باتفاق دوست و دشمن آن حضرت أمین أهل مکّه بود حتّی دشمنان هم امانات خود را بآن حضرت میدادند که از خطر محفوظ بماند بهمین جههٔ آن حضرت در مکّه معروف بود به محمّد أمین).

دیگر وظیفه‌ای که بر عهده امیر المؤمنین بود آنکه عیالات آن حضرت و بقیهٔ المسلمین را بمدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آن شب علی علیه السّلام در غار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درك نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر بود اگر خلیفه ابی بکر بطفیل رسول اللّه صلی الله علیه و آله ثانی اثنین خوانده میشود ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم‌تر از مصاحبت غار استقلالا آیه‌ای در مدح آن حضرت نازل گردید.

و آن عمل خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آن حضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنّی) میباشد و اگر آن شب فداکاری و جان بازی أمیر المؤمنین علیه السّلام نبود جان مبارك رسول اللّه صلی الله علیه و آله در خطر عظیم بود.

نزول آیه در شأن علی لیلهٔ الهجرهٔ که در بستر رسول اکرم خوابید

چنانچه موثقین از اکابر علماء شما در تفاسیر و کتب معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده‌اند از قبیل ابن سبع مغربی در شفاء الصدور و طبرانی در اوسط و کبیر ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۳۳ فصول المهمّه فی معرفهٔ الائمّه و أبو إسحاق ثعلبی و فاضل نیشابوری و امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی در تفاسیرشان و حافظ ابو نعیم اصفهانی محدث معروف شافعی در ما نزل القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و امام احمد حنبل در مسند و محمّد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در سیرهٔ النبی و حافظ محدث شام در اربعین طوال و امام غزّالی در ص ۲۲۳ جلد سوم احیاء العلوم و ابو السعادات در فضائل العترهٔ الطاهرهٔ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در ص ۲۱ تذکرهٔ خواصّ الامّه و دیگران از اکابر علماء شما بعبارات و الفاظ مختلفه ماحصل مقصود را نقل نموده‌اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع المودهٔ از بسیاری از علماء آورده‌اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر پروردگار أعلی عازم مدینه منوره شد در لیلهٔ الهجرهٔ امیر المؤمنین علی علیه السّلام را أمر فرمود که برد خضرمی سبزی که در شبها من بر خود می‌پیچم بر خود بپوش و در بستر و رختخواب من بخواب پس علی بجای آن حضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بسر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است تا رسول خدا بسلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید بجبرئیل و میکائیل که من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعا از عمر دیگری بیشتر است کدام یك از شما حاضرید آن زیادتی عمرتان را که نمیدانید بدیگری ببخشید عرض کردند امر است یا اختیار خطاب رسید

امری نیست مختارید هیچ‌یک حاضر نشدند با اراده و اختیار زیادتی عمر خود را بدیگری واگذار نمایند خطاب رسید انی آخیت بین علیّ ولیّی و محمّد نبیّی فآثر علیّ حیاته للنبیّ فرقد علی فراش النبیّ یقیه بمهجته اهبطا الی الأرض و احفظاه من عدوّه.

پس بزمین آمدند جبرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آن حضرت نشستند جبرئیل میگفت بخّ بخّ من مثلك یا بن أبی طالب و اللّه عزّ و جلّ یباهی بك الملائکهٔ.

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آیه ۲۰۳ سوره ۲ (بقره) وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.

اینك از آقایان محترم تمنا میکنم بمنزل که رفتید این آیه شریفه را با آیه غار که مورد استشهاد شما است بیطرفانه و منصفانه بدون حبّ و بغض شیعه و سنّی مورد مطالعه قرار دهید ببینید آیا افضلیت برای آن کس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده یا برای آن کس که در همان شب جان بازی نموده و با قدرت و شجاعت و مسرت عالما عامدا نفس خود را فدای رسول اللّه نموده تا آن حضرت بسلامت برود پروردگار عالمیان بملائکه روحانی بوجود او مباهات نموده و مستقلا آیه‌ای در مدح او نازل فرموده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان با مختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده‌اند که علی علیه السّلام افضل از ابی بکر بوده و خوابیدن علی در بستر رسول اللّه بمراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده است.

اعتراف علماء سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

و اگر از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه را عمیقانه مطالعه نمائید و به بیانات و دلائل امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها میباشد در ردّ شبهات ابو عثمان جاحظ (ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السّلام بر ابی بکر دقت نمائید خواهید دید که آن عالم منصف بالصراحه با دلائل محکمی ثابت مینماید که خوابیدن علی علیه السّلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر آن حضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است تا آنجا که گوید قال علماء المسلمین انّ فضیلهٔ علیّ علیه السّلام تلك اللیلهٔ لا نعلم احدا من البشر نال مثلها الّا ما کان من اسحاق و ابراهیم عند استسلامه للذّبح.

و در آخر ص ۲۷۱ نقل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید قد بیّنا فضیلهٔ المبیت علی الفراش علی فضیلهٔ الصحبهٔ فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزید هاهنا تأکیدا بما لم نذکره فیما تقدّم فنقول انّ فضیلهٔ المبیت علی الفراش علی الصحبهٔ فی الغار لوجهین احدهما انّ علیا علیه السّلام قد کان انس بالنبیّ صلی الله علیه و آله و حصل له بمصاحبته قدیما انس عظیم و الف شدید فلمّا فارقه عدم ذلک الانس و حصل به ابو بکر فکان ما یجده علیّ علیه السّلام من الوحشهٔ و الم الفرقهٔ موجبا زیادهٔ ثوابه لانّ الثواب علی قدر المشقّهٔ، و ثانیهما انّ ابا بکر کان یؤثر الخروج من مکهٔ و قد کان خرج من قبل فرد فازداد کراهیهٔ للمقام فلمّا خرج مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله وافق ذلک هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یکن له من الفضیلهٔ ما یوازی فضیلهٔ من احتمل المشقّهٔ العظیمهٔ و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجارهٔ لانّ علی قدر سهولهٔ العبادهٔ یکون نقصان الثواب.

و ابن سبع مغربی در شفاء الصّدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السّلام گوید.

علماء العرب اجمعوا علی انّ نوم علیّ علیه السّلام علی فراش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم افضل من خروجه معه و ذلك انّه وطّن نفسه علی مفاداته لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم و آثر حیاته و اظهر شجاعته بین اقرانه.

پس مطلب بقدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر روی جنون یا تعصّب بدتر از جنون، بس است خیلی معذرت میخواهم رشته سخن در اینجا طولانی شد خوبست برویم بر سر مطلب،

و امـا اینکه فرمودیـد مراد از اشـدّاء علی الکفّار خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب بوده است فقط بمحض ادعاء از شـما قبول نمیشود باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقه مینماید یا خیر چنانچه مطابقه نماید بجان و دل می‌پذیریم.

در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده

بـدیهی است شـدت و غلظت در دو جهت متصور است یکی در مبـاحث علمی و محـاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه شـدید البیان بوده باشد یا در میدان‌های جنگ و جهاد فی سبیل اللّه شخصا رشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد.
اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی برای خلیفه عمر ابـدا در تاریـخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنّی) حتی بیگانگان سیر نمودیم غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جههٔ ندیدیم.
چنـانچه آقایـان محترم همچون هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریـخ عمرش نظر داریـد بیان نمائید خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد.

اقرار عمر برتری علی را بر خودش علما و عملا

ولی آنچـه داعی اطلاـع دارم و بزرگـان علمـای خودتـان در کتـب معتبره خـود ضـبط نمودهانـد در ادوار خلاـفت خلفـاء در جمیع موضوعات علمی و دینی حلّال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده.
با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه‌منـدان بآنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشـته‌اند) مع ذلـک نتوانسـتند این حقـایق را بپوشاننـد که هر زمانی که علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابو بکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها می‌آمدند یا می‌نوشـتند و مسائل مشکله سؤال میکردند ناچار متوسل میشدند بذیل عنای مولانا علی علیه السّلام و میگفتند این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن أبی طالب.
لـذا آن حضـرت حاضـر و جواب آنها را بقسـمی میـداد که قانع شـده و مسـلمان میشدند چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملا وارد است.
بس است در اثبـات این معنی اظهـار عجز خلفاء (ابو بکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السّـلام و اقرار به برتری آن حضـرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک شده بودند.
چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده‌اند که خلیفه ابو بکر میگفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علیّ فیکم.
و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که لو لا علی لهلک عمر اگر علی نبود من هلاک شده بودم.
و غالبا موارد مهالک را نوشته‌اند که اینک نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد.
نواب: قبله صاحب کـدام مطلب مهم‌تر از این موضوع است که بیان نمودیـد آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضـبط و نقل گردیـده چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بینائی ما بیان فرمائید ممنون خواهیم شد.
داعی: عرض کردم اکـابر علمای سـنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارنـد (باسـتثناء قلیلی از متعصّبین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفـه در مـوارد متعـدده نقـل نمودهانـد برای روشن شـدن مطلب و اتمـام حجـهٔ ببعض از آن اسـناد و کتب که در نظر دارم اشـاره مینمایم.

در اسناد گفتار عمر لو لا علی لهلک عمر

قاضی فضل اللّه بن روزبهان متعصّب در ابطال الباطل ابن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ص ۳۳۷ تهذیب التّهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و نیز ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه (چاپ مصر) ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ کتاب تأویل مختلف الحدیث ابن حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقه حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایت المرتاب ابن اثیر جزری متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء ابن عبد البر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم استیعاب سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار شهاب الدین احمد بن عبد القادر عجیلی در ذخیرهٔ المآل محمّد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین نور الدین بن صباغ مالکی متوفی سال ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمّه نور الدین علی بن عبد اللّه سمهودی متوفی سال ۹۱۱ در جواهر العقدین ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه علامه قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید خطیب خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب محمّد بن طلحه شافعی در ص ۲۹ ضمن فصل ششم مطالب السئول امام احمد بن حنبل در فضائل و مسند سبط ابن جوزی در ص ۸۵ و ۸۷ تذکره امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان علامه ابن قیم جوزی در ص ۴۱ تا ص ۵۳ طرق الحکمیهٔ ضمن نقل قضایای عدیده از آن حضرت محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی سال ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب ابن ماجه قزوینی در سنن ابن مغازلی شافعی در مناقب ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد محمّد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین دیلمی در فردوس شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودّه حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء و ما نزل القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجلّه علماء خودتان باختلاف الفاظ و عبارات نقل اقوال خلیفه عمر را نموده‌اند و غالبا با ذکر موارد قضایای وارده آورده‌اند که میگفت لو لا علیّ لهلک عمر.

بعضی از مواردی که علی علیه السلام خلفا را نجات داد و اقرار آنها

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایهٔ الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیه السّلام بعد از نقل اخباری مسندا خبر حذیفهٔ بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده‌اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقات نمود و سؤال کرد چگونه صبح کردی حذیفه گفت.

اصبحت و اللّه اکره الحقّ و احبّ الفتنهٔ و اشهد بما لم اره و احفظ غیر المخلوق و اصلّی علی غیر وضوء ولی فی الارض ما لیس للّه فی السماء.

عمر از این کلمات غضبناک گردید خواست او را اذیت کند در همان بین امیر المؤمنین علی علیه السّلام رسید آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود از چه جههٔ غضبناکی قضیه را نقل نمود حضرت فرمود مطلب مهمی نیست تمام را صحیح گفته.

مراد از حق که از او کراهت دارد مرگ است و مراد از فتنه که دوست میدارد مال و اولاد است و اینکه گفته شهادت میدهم بچیزی که ندیده‌ام یعنی شهادت میدهم بوحدانیت خدا و مرگ و قیامت و بهشت و دوزخ و صراط که هیچ‌کدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ میکنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی صلوات برسول خدا که جائز است بی‌وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان یعنی برای من زوجه‌ایست که خدای تعالی مبرای از زوجه و اولاد میباشد.

عمر گفت کاد یهلک ابن الخطّاب لو لا علیّ بن أبی طالب.

آنگاه مؤلف گنجی گوید این مطلب (که خلیفه میگفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد) ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده‌اند.

و صاحب مناقب گوید مکرّر خلیفه عمر رضی اللّه عنه میگفت لا عشت فی امهٔ لست فیها یا ابا الحسن.

و نیز میگفت عقمت النساء ان یلدن مثل علیّ بن أبی طالب.

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده از ترمذی نقلا از ابن عباس خبر مفصّلی نقل نموده که در آخر آن خبر گوید کانت الصحابهٔ رضی اللّه عنهم یرجعون الیه علیه السّلام فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه فی عدّهٔ مواطن لو لا علیّ لهلک عمر، و قال صلی الله علیه و آله اعلم امّتی علی بن أبی طالب.

پس با این مختصر بیانی که بمقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق میفرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابدا شدت و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف بعجز داشته و تصدیق می‌نموده که علی علیه السّلام فریادرس او بوده و از مهالک او را نجات میداده تا آنجا که متعصّبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه نقلا از ابن سعد آورده که عمر میگفت أ تعوّذ باللّه من معضلهٔ لیس لها ابو الحسن یعنی علیّا.

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارک و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمیدهد که خلیفه عمر شخصا شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هرگاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار میگرفت ترک مقاومت مینمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد می‌آمد.

حافظ: کم‌کم بی‌لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی اللّه عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فرّار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد مینمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت بمردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی اللّه عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ما هم گوش بدهیم و حرف نزنیم.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما ینبغی داعی را نشناخته‌اید گمان مینمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تقبیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصی که معروفیت در تاریخ دارند و لو از هر طبقه باشند.

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنها بهمین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که بر خلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر میگردد با اینکه صریحا در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ.

چون این جملاتی که عرض کردم از دهان یک فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند چیزی نگفتم.

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده‌ایم ولی بحکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنمائیم.

باز هم بیان حقیقت

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یا خواستید باین جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید.

و حال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء

و مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند چیزی نگفته و نمیگویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضح‌تر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود.

اینکه فرمودید فتوحات عالیه اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است احدی انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام بفتوحات عالیه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که بشهادت و إقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی أبو بکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران در تمام امور ملک و مملکت و مخصوصا لشکرکشیها خلیفه عمر با أمیر المؤمنین علی علیه السّلام شور می‌نمود و مطابق دستور آن حضرت رفتار میکرد.

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا مینمود. قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص أمیر المؤمنین علی علیه السّلام میبود چه آنکه گفته‌اند.

سیاهی لشکر نیاید بکار

که یک مرد جنگی به از صد هزار

و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام بود که اگر در جنگی حاضر نمیشد فتح حاصل نمیگردید چنانچه در خیبر که آن حضرت درد چشم داشت و نمیتوانست بمیدان برود پی‌درپی مسلمین شکست خوردند تا زمانی که آن حضرت بدعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و حمله بدشمن نمود و فتح قلاع خیبر بدست آن حضرت واقع شد.

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السّلام بود که بیاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد لا سیف الّا ذو الفقار لا فتی الّا علیّ.

و امّا قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که تماما رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه‌کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می‌نمودند تا بر آنها غالب می‌آمدند.

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصا زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطّاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد.

حافظ: این اهانت نیست که شما میفرمائید خلیفه عمر رضی اللّه عنه از میدان جنگ فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید.

داعی: اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده‌اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده‌اند اگر ایراد و اشکالی دارید بعلماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده‌اند.

حافظ: در کجا علمای ما نوشته‌اند که خلیفه عمر رضی اللّه عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید.

شکست أبو بکر و عمر در خیبر

داعی: در بسیاری از میدانهای جنگ که اهمّ از همه آنها واقعه مهمّه غزوه خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السّلام چشمهای مبارکش درد میکرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و پرچم مسلمین را به ابی بکر دادند و بسرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختصر جنگی نموده شکست خورده برگشتند روز دوم علم را بعمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده ترسیده فرار نمودند.

حافظ: این بیانات شما ساخته‌های شیعیان است و الّا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند.

داعی: مکرر عرض کردم شیعیان پیروان أئمه از اهل بیت‌اند که صادق و مصدّق بودند هرگز دروغ نگفته و نمیگویند چون دروغ را از گناهان کبیره میدانند و ابدا احتیاجی بجعل حدیث ندارند، غزوه خیبر از وقایع مهمّه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته‌اند آنچه الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۲ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۴۰ مطالب السئول از سیره ابن هشام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد، ولی برای شما أهمّ از همه آن اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمّد بن اسماعیل بخاری در ص ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجّاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که صریحا نوشته‌اند فرجع ایضا منهزما یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فرارا بر گشت.

و از جمله دلائل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن أبی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا أمیر المؤمنین علی علیه السّلام سروده بنام قصیده بائیه در باب خیبر گفته است:

أ لم تخبر الاخبار فی فتح خیبر

ففیها لذی اللبّ الملبّ أعاجیب

و ما انس لا انس اللّذین تقدّما

و فرّهما و الفرّ قد علما حوب

و للرّایهٔ العظمی و قد ذهبا بها

ملابس ذلّ فوقها و جلابیب

یشلّهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السیف اجید یعبوب

یمجّ منونا سیفه و سنانه

و یلهب نارا غمده و الانابیب

احضّرهما أم حضّرا خرج خاضب

و ذانهما ام ناعم الخدّ مخضوب

عذرتکما انّ الحمام لمبغض

و انّ بقاء النفس للنّفس محبوب

لیکره طعم الموت و الموت طالب

فکیف یلذّ الموت و الموت مطلوب

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصا برای خلیفه نموده تا مشمول أشداء علی الکفّار واقع شود بلکه در مقابل دشمن قوی جا خالی نموده از معرکه بر کنار میشدند.

و اگر خوب با نظر دقت و انصاف بنگرید خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السّلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصا شدید الغضب بر کفّار و غالب بر آنها می‌آمده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ۵ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده که میفرماید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ

عَلَى الْكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.

حافظ: عجب است شما میخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه‌ای که در شأن تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شأن علی کرم اللّه وجهه جاری نمائید.

داعی: مکرّر دیده و تجربه کرده‌اید که داعی آنچه گفتم بی‌دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید مع ذلک بازهم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیا چه دلیل بر این گفتار هست تا جواب عرض نمایم اینک جواب فرموده شما را بعرض میرسانم.

اوّلا اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمیکردند.

حافظ: آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم را که آن همه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرّار بخوانید.

داعی: اوّلاـ داعی لسان اهانت نداشتم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانیا داعی آنها را فرّار نخوانده‌ام بلکه تاریخ اینطور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده‌اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموما حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفّار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند.

چگونه ممکن است کسانی که پشت بمیدان جنگ نموده و از جهاد روی گردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثا در نزول این آیه در شأن علی علیه السّلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند أبو اسحاق امام أحمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان خود گوید این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکوره در آیه جز آن حضرت دیگری نبوده.

و در تمام سی شش غزوه‌ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورّخی از خودی و بیگانه ننوشته‌اند و لو یک مرتبه علی علیه السّلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل اللّه روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ احد که جمیع أصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سید الشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلک باثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمین تمام کرد.

حافظ: آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار بصحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموما و دو خلیفه بر حق أبی بکر و عمر رضی اللّه عنهما پروانه وار در أطراف رسول خدا میگشتند و آن حضرت را حفظ مینمودند.

داعی: مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده‌اید که چنین بیانی مینمائید عموم مورخین نوشته‌اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع بخیبر که عرض نمودم. و اما در حنین مسلّم است که همه فرار نمودند چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیم سیرة الحلبیه گوید تمام اصحاب فرار نمودند الّا چهار نفر علی علیه السّلام و عباس جلو روی پیغمبر و أبو سفیان بن حارث عنان مرکب آن حضرت را گرفته و عبد اللّه بن مسعود در طرف چپ آن حضرت ایستاده بود و امّا فرار مسلمین عموما در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصا ابن أبی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ هزلیّات جاحظ ناصبی گوید: فر المسلمون باجمعهم الّا اربعة علیّ علیه السّلام و الزبیر و طلحة و ابو دجانة یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار

نفر را اسـتثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراریها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ.

چنـانچه اکـابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدیـد در شـرح نهـج البلاغه و نور الـدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نمودند که قبلا عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلد شد و هاتفی ندا در داد لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار.

در تمام جنگها آن حضرت مؤید من جانب اللّه بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنـانچه محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب باسـناد خود نقل مینمایـد از عبد اللّه بن مسـعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما بعث علیّ فی سریّهٔ الّا رایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابهٔ تظله حتی یرزقه اللّه الظفر.

و امام أبو عبـد الرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه السّـلام با عمامه سـیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو بقلعه یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره.

فلذا در تمام غزوات نصـرت و ظفر زیر سایه شمشـیر آن حضـرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشـمنان ایسـتادگی مینمود تا فاتـح میشـد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول مینمود و جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب افتخار حضور داشـتند که در دو طرف او جنگ مینمودند.

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی علیه السلام.

علی محبوب خدا و پیغمبر بود

رابعـا در این آیه میفرمایـد کسـانی که دارای این صـفات بودنـد خـدا آنها را دوست میـدارد و آنها هم خـدا را دوست میدارنـد این صفت محبوبیت از خصـائص أمیر المؤمنین است و دلائـل بر این معنی بسـیار است من جمله از آن اخبـار خـبری است که محمّـد بن یوسف گنجی شـافعی در بـاب ۷ کفـایت الطـالب باسـناد خود نقـل نموده از عبـد اللّه بن عبـاس که گفت روزی من با پـدرم عباس خدمت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نشسـته بودیم علی علیه السّلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول اللّه آیا دوست میداری او را حضرت فرمود ای عمّ بزرگوار و اللّه اللّه اشدّ حبّا له منّی.

حدیث رایت در فتح خیبر

اهمّ از همه دلائل بر محبوبیت علی علیه السّلام و اینکه در میدانهای جنگ کرّار بوده نه فرّار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنّت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصّب عنود.

نواب: قبله صاحب حدیث رایت چیست متمنی است اگر زحمت نیست با سلسله اسنادش بیان فرمائید.

داعی: اکابر علماء و مورخین فریقین (شـیعه و سـنّی) متفقا حدیث رایت را نقل نموده‌اند از قبیل محمّد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد و السـیر فی باب دعاء النبی جلد دوم صـحیح و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سـیم صـحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صـحیح و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و ترمذی در سـنن و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۸ جلد دوم اصابه و محدث شام در تاریخ خود و احمد بن حنبل در مسـند و ابن ماجه قزوینی در سـنن و شـیخ سـلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینـابیع الموده و سـبط ابن جوزی در تـذکره و محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و محمّـد بن طلحه شـافعی در مطالب السـئول و حافظ ابو نعیم اصـفهانی در حلیـهٔ الاولیـاء و ابو القاسم طبرانی در اوسط و ابو القاسم حسـین بن محمّد

(راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده‌اند تا آنجا که حاکم گوید هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر و طبرانی گوید فتح علیّ لخیبر ثبت بالتواتر.

خلاصه خبر این ستکه زمانی که لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام به علمداری ابی بکر و عمر شکست خورده فرار نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی‌درپی (که برای مسلمین سابقه نداشت آن هم در مقابل یهود ناقابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت بفتح و پیروزی فرمودند و اللّه لأعطینّ الرایهٔ غدا رجلا کرّارا غیر فرّار یفتح اللّه علی یدیه یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله.

آن شب تمام اصحاب در این فکر بخواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخی و ابن عمّی علیّ بن أبی طالب کجا است برادر و پسر عمّم علی بن أبی طالب.

علی کو که حلّال هر مشکل اوست

علی کو که مفتاح قفل دل اوست

عرض کردند یا رسول اللّه درد چشم دارد بقسمی که قادر بحرکت نمیباشد بسلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتی که چشمهای آن حضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود کیف حالک یا ابا الحسن حالت چونست یا ابا الحسن عرض کرد بحمد اللّه خیرا صداع برأسی و رمد بعینی لا ابصر معه.

حضرت فرمودند ادن منی نزدیک من آی چون نزدیک آمد فبصق فی عینیه و دعا له فبرئ حتی کان لم یکن به وجع.

آنگاه رایت و پرچم فتح و پیروزی اسلام را باو داد و رفت بسوی قلاع خیبر و با یهود جنگ کرد سران و شجعان یهود مانند مرحب و حارث و هشام و علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را.

ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمه این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار گوید حسّان بن ثابت شاعر مخصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السّلام گفت

و کان علیّ ارمد العین یبتغی

دواء فلمّا لم یحسّ مداویا

شفاه رسول اللّه منه بتفلهٔ

فبورک مرقیّا و بورک راقیا

و قال سأعطی الرایهٔ الیوم فارسا

کمیّا شجاعا فی الحروب محامیا

یحبّ الاله و الاله یحبّه

به یفتح اللّه الحصون الاوابیا

فخصّ بها دون البریّهٔ کلّها

علیّا و سمّاه الوصیّ المؤاخیا

و ابن صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آن روز که حریص بودم بر این امر و خودم را بپیغمبر صلی الله علیه و آله نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلک علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید.

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و امام ابو عبد الرّحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السّلام در خیبر همین خبر عمر و آرزوی علمداری نمودن او را در حدیث هیجدهم نقل نموده.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق و ابن شیرویه در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطّاب میگفت: بعلی علیه السّلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند (۱) تزویج فاطمه بعلی (۲) سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی (۳) علمداری او در فتح خیبر.

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی علیه السّلام بود.

و حدیث طیر مشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آن حضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمیباشد مگر بر مردمان جاهل بی‌اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود.

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده‌اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول یحبّهم و یحبّونه در آیه شریفه امیر المؤمنین علی علیه السّلام میباشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه.

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت ثبت‌شده در تاریخ را گفتم بطریقی که علمای خودتان با دلائل صریحه میرسانند و معلوم میشود که مشمول آیه شریفه أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علی علیه السّلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض مینمایم که محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفایت الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده هر کس میخواهد نظر کند بآدم و نوح و إبراهیم نظر کند بعلی علیه السّلام بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده بآیه وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ الخ.

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت میدهد علی علیه السّلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آن حضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهۀ مسلمین نبود.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه پس علی علیه السّلام از هر کس اولی و الیق و أحق باین مقام و مرتبه بوده است.

و أما اینکه فرمودید رحماء بینهم در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست، از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمائید میترسم موجب رنجش گردد.

حافظ: شما وقتی با دلائل و براهین و ذکر اسناد صحیحه صحبت نمائید هیچ‌گاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید.

داعی اولا حقیر اهل فحش نیستم، چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نگفتم مگر با دلیل و برهان.

ثانیا دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم بتمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصه بعض از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید، رحم و عطوفت و رقّت قلب را در محل خود بدست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولا اتفاقی تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلّکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اوّل مروج الذهب و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده‌اند که عثمان بن عفّان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود.

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبد الرّحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین و اینکه بنی امیّه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید.

ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاملا بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحا خلاف عهد نمود، و خود میدانید که نقض عهد و پیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله گناهان بزرگ است، و بصراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملا نقض عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیّه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لکّه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ: چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما رفتار نمود.

داعی: اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین بر داشت بنابر آنچه مورخین مفصّلا نوشته‌اند و مسعودی محدّث و مورّخ معروف مقبول الفریقین در ص ۴۳۳ جلد اول مروج الذهب مختصرا ذکر نموده خانه‌ای بنا کرد از سنگ و کاس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش‌های بیجا به بنی امیّه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلا دارمنیه را که در زمان او فتح شد (بدون هیچ مجوّز شرعی) بمروان ملعون واگذار کرد بعلاوه صد هزار درهم از بیت المال، و چهار صد هزار درهم بعبد اللّه بن خالد، و صد هزار درهم بحکم ابن ابی العاص ملعون و طرید رسول اللّه صلی الله علیه و آله و دویست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود، (چنانچه ابن ابی الحدید هم در ص ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه ثبت نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه نقد موجود بود غیر از املاک او در وادی القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیابانها بی‌حساب داشت؟!).

همین عمل او سبب شد که تمام بزرگان از بنی امیّه و غیره را که روی کار آورده بود از ید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بغارت اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ میفرماید:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آن هم در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آن هم برای خلیفه رسول اللّه صلی الله علیه و آله در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان، بر خلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملتزم و متعهد شده بود در روز شوری که بطریقه آنها رفتار نماید بوده است.

مسعودی در جلد اول مروج الذهب ضمن حالات عثمان می‌نویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبد اللّه بحج رفت و خرج راه او ایابا و ذهابا شانزده دینار شد به پسرش عبد اللّه گفت مادر خرج خود اسراف نمودیم.

اینک آقایان قضاوت کنید بین طریقه زندگانی خلیفه عمر و گشاد بازی و زیاده‌روی‌های عثمان و تصدیق نمائید که کاملا عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است.

روی کار آوردن عثمان فساق بنی امیه را

ثانیا فسّاق و فجّار بنی امیّه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی امیّه ضرری شایع بوده است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) بکار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو بشهادت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردود و ملعون بلسان مبارک آن حضرت بودند؟

حافظ: دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه میباشد.

بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی: دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحا بنی امیّه را شجره ملعونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که فرماید وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن.

چنانچه امام فخر رازی و طبری و قرطبی و نیشابوری و سیوطی و شوکانی و آلوسی و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم و مقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نومیه از ابن عباس (حبر امت) رضی اللّه عنه نقل نموده‌اند که مراد از شجره ملعونه در قرآن بنی امیّه بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را در خواب بصورت بوزینه‌ها دید که منبر و محراب او را مورد تاخت‌وتاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه‌ها بنی امیّه هستند که بعد از تو غصب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصا امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان تمام بنی امیّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله نام حکم بن ابی العاص را میبرد پس بحکم قرآن مجید حکم بن ابی العاص ملعون است چون از شجره ملعونه است و پیغمبر صلی الله علیه و آله بالخصوص نام او را بلعنت بزبان جاری مینمود و از طرق روات معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد باحادیث شیعه ننمائیم لذا ببعض از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک و ابن حجر مکّی در صواعق محرقه نقل از حاکم مینماید که این خبر صحیحا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود انّ أهل بیتی سیلقون بعدی من امّتی قتلا و تشریدا و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیرة و بنو مخزوم، و مروان بن الحکم کان طفلا قال له النبیّ صلّی الله علیه و سلم هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون.

و نیز ابن حجر بفاصله یک حدیث از عمر بن مرة الجهنی و حلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیرة الحلبیه و بلاذری در ص ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و حاکم در ص ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک و دمیری در ص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان و ابن عساکر در تاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مرة نقل نموده‌اند که انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلّی الله علیه و سلم فعرف صوته فقال ائذنوا له علیه لعنة اللّه و علی من یخرج من صلبه الّا المؤمن منهم و قلیل ما هم.

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر خود ذیل آیه وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و معنای آن اشاره بقول ام المؤمنین عایشه مینماید. که بمروان میگفت لعن اللّه اباک و انت فی صلبه فأنت بعض من لعنه اللّه.

و علامه مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب گوید مروان بن حکم طرید و رانده رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت أبی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد بر خلاف سیره و رفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و أبی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیّه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد مهربانی نمود.

نواب: قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

حکم بن ابی العاص

داعی: حکم بن أبی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابر آنچه طبری و ابن أثیر و بلاذری در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته‌اند در جاهلیت همسایه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود و بسیار آن حضرت را اذیت مینمود مخصوصا بعد از بعثت و بعد از فتح مکه بمدینه آمد و ظاهرا اسلام قبول نمود ولی پیوسته آن حضرت را در میان جامعه تحقیر می‌نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آن حضرت می‌آمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکلک در می‌آورد و بطریق تقلید آن حضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآن حضرت اشاره می‌نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنّج باقی ماند بعلاوه بُله و نیمه مجنون شد روزی بمنزل آن حضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا بامر آن حضرت فوری آنها را تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی بکر و عمر: عثمان شفاعت نمود که چون حکم عموی من است اجازه دهید بر گردد بمدینه آنها قبول ننمودند و گفتند طرید و تبعید شده رسول اللّه را ما بر نمیگردانیم چون عثمان خود بخلافت رسید آنها را برگرداند هر چند مردم و اصحاب رسول اللّه اعتراض کردند اعتنا ننمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام أشرار بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حسّاس را بآنها واگذار نمود که آنها بر حسب پیش‌بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عقبهٔ بن أبی معیط بود که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید کسیست که بنا بروایت مسعودی در جلد اول مروج الذهب ذیل حالات عثمان: پیغمبر درباره او فرموده بود انّه من اهل النار یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتها درجه متجاهر بود که مسعودی در مروج الذهب و أبو الفداء در تاریخ خود و سیوطی در ص ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و أبو الفرج در ص ۱۷۸ جلد چهارم أغانی و امام أحمد در ص ۱۴۴ جلد اول مسند و طبری در ص ۶۰ جلد پنجم تاریخ و بیهقی در جلد هشتم ص ۳۱۸ سنن و ابن أثیر در ص ۴۲ جلد سیم کامل و یعقوبی در ص ۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر در ص ۹۱ جلد پنجم اسد الغابه و دیگران می‌نویسند در أیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه بمردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعض از آنها می‌نویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت بعثمان بردند.

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عاص را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد بحد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هرکجا آمد نامه تظلم آورد بدربار خلافت

طردش نمودند.

غلطکاریهای عثمان موجب قتل او شد

همین أعمال و رفتار او که بر خلاف رویه و رفتار رسول أکرم صلی الله علیه و آله حتی بر خلاف طریقه و مشی ابی بکر و عمر ظاهر و بارز گردید سبب شد که خون مردم بجوش آمد نهضت ملّی تشکیل. و شد آنچه شد.

قطعا مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر ننموده و بنصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خودنمائیهای اطرافیان خود از بنی امیّه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه عمر این پیش‌بینی را نموده بود (چون باخلاق عثمان آگاهی داشت) بنابر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره هر یک از شش نفر أصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید بعثمان درباره او گفت أوه ثلاثا و اللّه لئن ولیها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لتنهض الیه العرب فتقتله.

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه بعد از نقل جمله مذکور گوید فراست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش‌بینی نموده بود) بنی امیّه را بدور خود جمع و بر گردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهد و مروان ملعون را از خود دور نماید ولی ننمود تا نارضایتی‌ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش و قتل او گردیدند.

تمام این بلایا و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهای او در آوردند و بی‌اعتنائی او به نامه‌های امت منجر بقتل او گردید.

آقایان انصاف خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ محمّد بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته و قد رای رسول اللّه ابا سفیان مقبلا علی حماره و معاویهٔ یقود به و یزید ابنه یسوق به فقال صلّی اللّه علیه و سلم لعن اللّه الراکب و القائد و السائق.

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله را مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت بآنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند.

نه ما از این اعمال خلیفه و بی‌فکری او تعجّب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده‌اند و در تاریخ خود ثبت کرده‌اند که چرا وقتی أبو سفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط بیک تغیّری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه باتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است.

فاعتبروا یا اولی الابصار؟!

ایجاد نارضایتی در مردم منجر بقتل عثمان شد

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید بخطبه ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله نامه‌ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیّه بحمایت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمّال عثمان بمدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آن حضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدور بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمّال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را بعواقب امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان در بین است تا جائی که فرمودند: و انّی انشدک اللّه ان تکون امام هذه

الامّهٔ المقتول فانّه کان یقال یقتل فی هذه الامّهٔ امام یفتح علیه القتل و القتال الی یوم القیمهٔ.

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذاردنـد که نصایـح صادقانه آن حضـرت اثر کنـد لـذا بعد از خروج آن حضـرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحبیب کند و از مردم عارض دل‌ربائی کند و بگوید عمّال و مأمورین من السّاعه معزول، نوعی سخن گفت که دلهای رنجدیده رنجیده تر شد عاقبت رشته کشید تا بآنجا که خلیفه عمر پیش‌بینی نموده بود و عثمان بدست مردم ناراضی کشته گردید.

پس سبب قتل عثمان ندانسته‌کاریهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش نداد تا بجزای عمل خود رسید بر خلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام گوش می‌دادند و ترتیب اثر داده و قدردانی نموده نتیجه کامل میبردند.

صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را

و ثانیا آنکه عـده‌ای از اصـحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه و معترض بعملیات بی‌رویه او بودند امر کرد آن قدر زدند که در اثر همان ضربات غالبا مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند.

که از جمله آنها عبـد اللّه بن مسـعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصـحاب خاص رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حتی مورد احترام أبی بکر و عمر و محل شور آنها بوده است.

مخصوصـا ابن خلـدون در تاریـخ خود نوشـته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصـرار داشت عبـد اللّه از او جـدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم صـلی الله علیه و آله مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعرض‌اند.

مضروب شدن ابن مسعود و مردن او

اشاره

علماء و مورخین شما عموما نوشته‌اند که چون عثمان خواست قرآنها را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتّاب آنها خواست و همه را جمع‌آوری نمود من جمله قرآن عبـد اللّه بن مسـعود را که از جمله کتّاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلبیـد عبد اللّه نداد عثمان خودش رفت منزل عبـد اللّه و جبرا قرآن را از او گرفت وقتی عبد اللّه شـنید که قرآن او را هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند خیلی دلتنگ شد.

در مجـالس و محافـل احـادیثی را که در قـدح عثمـان میـدانست نقل میکرد و پرده‌ها را بالا میزد و با کنایات مردم را بحقایق متوجه میساخت این خبرها را بعثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آن قدر عبد اللّه را زدند که از شدت آن ضربات دنده‌های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۶۷ و ۲۲۶ جلد اول شـرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضایا را مفصلا نوشته تا آنجا که گوید عثمان بعیادت عبد اللّه رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید بجائی که عثمان بعبد اللّه گفت استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسأل الله ان یأخذ لی منک حقی.

و نیز نقل نموده است بجرم آنکه چرا بـدرقه ابی ذر نمود موقعی که او را بسـمت ربـذه تبعید می‌نمودند چهل تازیانه بر بدن عبد اللّه زد.

لـذا عبـد اللّه بعمّار یاسـر وصیّت نمود که نگـذار عثمان بر جنازه من نماز گـذارد عمّار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات

عبد اللّه عمّار با جمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفنش نمودند.

وقتی خبر بعثمان دادند رفت سر قبر عبد اللّه و بعمّار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیّهٔ خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمّار سبب کینه‌ای شد که بعدا با او تلافی نمود).

واقعا کارهای خلیفه عثمان بنابر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند حیرت‌آور است مخصوصا عملیاتی که باصحابه خاص و پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله مینمود که حتی ابی بکر و عمر هم هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه بر خلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله مینمودند.

مضروب شدن عمار بامر عثمان

و از جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقّت قلب او دارد؟ توهین بعمّار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته‌اند که چون ظلم و تعدّی عمّال بنی امیّه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و نامه‌ای بعثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمّال ظلم اموی‌ها و تقویت از آنها بنمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیهای خود ننمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر باسلام میزنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است و نیز از آن حضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن أبی طالب و سلمان و عمّار یاسر.

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمّار کاغذ را برداشت بخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمّار را دید سؤال کرد یا ابا الیقظان (کنیه عمّار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله مطالبی را در این نامه گنجانیده‌اند که خیر و صلاح شما در او میباشد و توسط من فرستاده‌اند مطالعه نمائید و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تغیّر نامه را بزمین افکند جناب عمّار فرمود خوب نکردی نامه اصحاب رسول اللّه محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود میخواندی و جواب میدادی.

با عصبانیّت تمام گفت دروغ میگوئی آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمّار را بسختی زدند و او را بر زمین انداخته و میکوبیدند حتّی خود او هم چند لگدی بر شکم عمّار زد که بعلّت همان ضربات عمّار پیر مرد مبتلا بمرض فتق شد و بیهوش گشت خویشانش آمدند او را بمنزل امّ سلمه امّ المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بیهوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی بهوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است ابن ابی الحدید در شرح نهج و مسعودی در ص ۴۳۷ جلد اول مروج الذهب ضمن مطاعنی که بعثمان وارد گردیده اشاره میکند که علّت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبد اللّه بن مسعود و عمّار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی برقّت قلب و رحم‌دلی او ببرند.

اذیت و تبعید نمودن ابا ذر و وفات او در صحرای ربذه

رابعا عمل و رفتار او با أبی ذر غفاری جندب بن جناده که از صحابه خاص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و محبوب آن حضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هر انسان آزادی را مینماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیر مرد نودساله را با چه خفّت و آزار و اذیت تبعید بشام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصحرای بی‌آب و علف ربذه تبعید نمودند تا عاقبت در آن صحرا أبی ذر از دنیا رفت و دختر یتیمه‌اش بی‌سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد در ص ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکاة صحیح و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۰ جلد اول و نیز در ص ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و یعقوبی در ص ۱۴۸ جلد دوم تاریخ خود و أبو الحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در ص ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب و دیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهد که مشروحهٔ بیانات همگی آنها را بعرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمّال اموی او مانند معاویه و مروان و غیرهما را با آن پیر مرد مؤمن پاکدل محبوب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعلاوه اهانتهائی که بأمیر المؤمنین علیه السّلام بجرم آنکه چرا مشایعت أبی ذر رفته و همچنین بهمین جرم چهل تازیانه بعبد اللّه بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده‌اند.

حافظ: اگر آزاری به ابی ذر وارد آمده از اثر عمل مأمورین بی‌حقیقت بوده و الّا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعا از چنین عملیاتی بی‌خبر بوده است.

داعی: مثلی معروف است که میگویند «ز مادر مهربان‌تر دایه خاتون» این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان مینمائید بر خلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبره تاریخ قطعا تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که بجناب أبی ذر وارد آورده‌اند بدستور صریح خود خلیفه بوده؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمنّا مینمایم مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصا بص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامه خلیفه را بمعاویه ثبت نموده‌اند که چون معاویه از شام سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را با زجر روانه مدینه نمائید اصل نامه اینست:

فکتب عثمان الی معاویهٔ: امّا بعد فاحمل جندبا الیّ علی اغلظ مرکب و اوعره فوجّه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتّی قدم به المدینهٔ و قد سقط لحم فخذیه من الجهد.

شما را بخدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطوفت و مهربانی و رقّت قلب؟!

ابی ذر محبوب خدا و پیغمبر و راسگوی امت بود

آیا این ابی ذر نبوده است که خدای تعالی و رسول پروردگار صلی الله علیه و آله درباره او آن همه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبار مفصّله صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده‌اند.

چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و ابن ماجه قزوینی در ص ۶۶ جلد اول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده از صواعق ابن حجر مکّی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اصابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبد البر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرک و سیوطی در جامع الصغیر نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انّ اللّه امرنی بحبّ اربعهٔ و اخبرنی انّه یحبّهم قیل یا رسول اللّه سمّهم لنا قال علیّ منهم یقول ذلک ثلاثا و ابو ذر و مقداد و سلمان.

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار غیر عادلانه بنمایند و نامش را رقّت قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را بابی بکر و عمر ندادند چون نکردند لذا ثبت در تاریخ نگردید ما هم نگفته‌ایم.

حافظ: آنچه مورخین نوشته‌اند أبی ذر مرد ناراحتی بوده در شامات بنام علی کرم اللّه وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و میگفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علی خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می‌نمود لذا خلیفه عثمان رضی اللّه عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواند. وقتی یک فردی بخواهد مردم را بر خلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی: اولا اگر کسی حرف حقّی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی بر فرض هم یک فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سعایت‌کننده نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بمرکز خلافت نمایند آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند پیر نحیفی را سوار شتر پیر بی‌پالان و در تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشت‌های پای او ریزش نماید اینست معنی رقّت قلب و رحم و مروّت؟!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی‌دین متجاهر بفسقی که مست نماز میخواند و استفراغ در محراب مینماید و دیگران را از اطراف خود دور ننمود تا عملیّات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ: از کجا معلوم است که ابی ذر راست میگفته و معلومات حقّی را ابراز میداشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی‌نموده.

قضاوت منصفانه لازم است تا پرده‌های جهل را پاره نماید

داعی: از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود تصدیق صداقت و راستگوئی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودتان ثبت نموده‌اند که آن حضرت فرمود مثل ابی ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمّد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول استیعاب باب جندب و ترمذی در ص ۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرک و ابن حجر در ص ۶۲۲ جلد سیم اصابه و متّقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنز العمّال و امام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه نقلا از واحدی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع المودّه از اخبار ابی ذر غفاری با سندهای متعدد نقل کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما اقلت الغبراء و ما اظلّت الخضراء علی رجل اصدق لهجهٔ من ابی ذر.

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست‌گوئی او را نموده باشد قطعا آنچه میگفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذّاب و یا وضّاع و جعّال حدیث را محبوب خود معرفی نمی‌کند خوبست دیده انصاف را بگشائید تا حقّ و حقیقت را آشکار ببینید. و اگر سابقه‌ای در کذب گفتار ابی ذر بود قطعا متقدمین از علمای شما نقل می‌نمودند. چنانچه شرح حال ابو هریره و دیگران را نقل نمودند.

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول اللّه و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده امر بمعروف و اشاعه حق نموده بجرم آنکه چرا نقل احادیث رسول اللّه نموده آن قدر

توهین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی‌آب و علف از دنیا برود اینست معنی رحم و مروّت و رقّت قلب؟!
آن هم درباره کسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت بصالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را باو میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۶۲ جلد اول حلیة الاولیاء باسناد خود نقل مینماید از ابی ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی اللّه قال فی اللّه قلت مرحبا بامر اللّه.
خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می‌نمائید که رسول اللّه فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر یک از آنها پیروی کنید راه هدایت می‌باشد. و از طرفی با برجسته‌ترین صحابی پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله آنطور ظلم و خشونت می‌نمایند تا او را میکشند. بجرم اینکه چرا طرفداری از علی نموده. شما هم از ظالمین دفاع مینمائید؟!!
یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته‌اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده‌اند که چنین ظلمهائی را نسبت بصحابه پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله نمودند.

اخراج ابی ذر اجبارا بربذه

حافظ: آنچه مسلّم است ابی ذر بمیل و اختیار خود ربذه را قبول و بآنجا مسافرت نمود.
داعی: این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی‌جائی است که متأخرین از متعصّبین علمای شما برای پرده‌پوشی اعمال گذشتگان بکار برده‌اند و الّا بیرون کردن جناب ابی ذر را بجبر و اکراه مسلّم عند العموم است برای نمونه بیک خبر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دؤلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده‌اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ربذه ملاقات نمایم و از علّت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده گفت مرا اجبارا اخراج نمودند باین صحرای بی‌آب و علف و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا بمن زد که چرا در مسجد خوابیده‌ام عرض کردم بی‌اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میروم بزمین مقدس شام فرمود چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراجت کنند عرض کردم بر میگردم بسوی مسجد فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگ میکنم فرمود آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود انسق معهم حیث ساقوک و تسمع و تطیع پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت و اللّه لیلقین اللّه عثمان و هو آثم فی جنبی یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند در حالتی که گنهکار است در نزد من.

آثار رحم و عطوفت از علی بن أبی طالب علیه السّلام

اگر با نظر دقت و انصاف و بی‌طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و الیق و احق باین رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری قرار گرفت بنابر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصا ابن ابی الحدید مشروحا نوشته‌اند بدعتها را بر طرف نمود حکّام و مأمورین جور و فساد و فسّاق بنی امیّه و غیره را که در زمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود.
بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه‌مند بمقام منیع و ارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکّام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد حضرت فرمودند و اللّه لا اداهن فی دینی و لا اعطی الریاء فی امری.
مرا وادار بمداهنه می‌نمائید ولی نمیدانید در مدتی که آنها از طرف من بحکومت برقرارند کما فی السابق بظلم و تعدی اشتغال

دارند جواب آنها را در محکمه عدل الهی من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم.

و همین عمل عزل حکّام جور سبب مخالفت عدّه‌ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد.

اگر موقعی که طلحه و زبیر بتقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام حکومت را بآنها داده بود از در مخالفت بر نمیخاستند و فتنه بصره و جنگ جمل را برپا نمی‌نمودند.

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهر بین ایراد بسیاست مداری آن حضرت میگیرند؟

و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود، منتها سیاست بمعنای عمومی که در نزد اهل دنیا معمول است که دوروئی و ریاء در اعمال و مداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعادی و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزد آن حضرت که مجسّمه عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه نداشته.

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود از سبب گریه‌اش سؤال نمودند فرمود شنیده‌ام عساکر معاویه بر قریه‌ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یکدختر یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند.

رحم‌دلی آن حضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آن همه بدرفتاری‌هائی که عثمان با آن حضرت نموده بود (که ابی بکر و عمر گذشته از روزهای اول خلافت ابی بکر ظاهرا ابدا ننمودند) مع ذلک همین که عثمان از بالای بام برای آن حضرت پیغام داد در موقعی که محصور واقع شده بود که بعلی بگوئید نان و آب را بروی ما بسته‌اند فوری حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام برای او فرستاد چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران مفصّل نوشته‌اند.

رأفت و مهربانی آن حضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آن قدر بزنان بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که معروف شد به ابو الارامل و الایتام و المساکین زنی را با مشگ آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید وامانده و خسته شده مشگ را از او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده بمنزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بچه‌های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال آنها را راحت نمود.

خلیفه عثمان هم بجود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد میپرداخت؟!

ادب نمودن عقیل را هنگامی که تقاضای کمک بیشتری نمود

ولی امیر المؤمنین علیه السّلام به بستگان نزدیک خود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ آن حضرت شرفیاب خدمت آن حضرت گردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا ننمود زیاده از حد اصرار نمود که چون شما امروز خلیفه و زمامدار امور هستید بایستی بما بیشتر رسیدگی کنید و کمک زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبّه سازد قطعه آهنی را آهسته بآتش گرم ساخت و ببدن عقیل نزدیک نمود فضجّ ضجیج ذی دنف من المها و کاد ان یحترق من میسمها.

حضرت فرمود: ثکلتک الثواکل یا عقیل أ تئنّ من حدیدهٔ احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه أ تئنّ من الاذی و لا أئن من لظی.

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند.

رأفت و عطوفت آن حضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملاطفت و مهربانی دوست و دشمن نزد آن حضرت یکسان بودند.

عطوفت آن حضرت با مروان و عبد الله بن زبیر و عایشه

هر گاه بر دشمنان غالب می‌آمد بقسمی مهربانی میکرد که همه را حیران مینمود.

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آن حضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت بآن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد فصفح عنه او را بخشید و روی از او گردانید.

از جمله دشمنان بزرگ آن حضرت عبد اللّه بن زبیر بود که یشتمه علی رءوس الاشهاد و خطب یوم البصرهٔ فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علیّ بن أبی طالب.

مع ذلک وقتی حضرت فتح جمل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی یک کلمه تند و تغیر هم باو نفرمود فصفح عنه روی مبارک برگردانید و او را بخشید.

بالاتر از همه رفتار آن حضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو گردانید در صورتی که فتنه‌انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آن حضرت و بدگوئیهای بسیار که نسبت بآن حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او برآورد و بأشدّ مجازاتش برساند ولی وقتی آن حضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود.

برادرش محمّد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عوض غضب و بی‌مهری او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبد القیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکمر صورتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله از آن حضرت اظهار تشکر و امتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی ممنون و متشکرم و گمان نمی‌کردم علی این قدر بزرگ‌منش باشد که با آن همه دشمنی و فتنه‌انگیزی‌های من یک کلمه بروی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد.

ولی یک دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق بخیال آنکه آنها دسته‌ای مردانند بأموال آنها طمع ننمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد.

بلی، چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

منع آب نمودن معاویه و عطوفت علی علیه السلام نسبت باو

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند.

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده‌ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب نمیدهم تا علی با لشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با یک عدّه سوار بیک حمله لشکر معاویه را پراکنده و فرات را تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آب را از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و یا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند لا و الله لا اکافیهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعهٔ

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یادآور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت

بدشـمنان بود که علمای بزرگ شـما تمام این مطالب را مشروحا و مفصلا ثبت نموده‌اند مانند طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین متعرّضند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دو صـفحه حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه السّلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم ببینند که کدام یک از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه، و رحماء بینهم، میباشند.

پس اگر دقیقانه و منصـفانه بنگرید تصـدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین میشود محمّد رسول اللّه مبتداء و الذین معه معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صـفات یک نفر است یعنی تمام این صـفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینیه و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی‌نمود (و آن را هم قبلا ثابت نمودیم) که فقط علی بن أبی طالب علیه السّلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علّامه فقیه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه السّلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ: بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله و الذین معه درست نمیشود زیرا که و الذین معه جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یک نفر وارد نشده و اگر این صـفات برای یک نفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی: اولا اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدهید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (و لو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید

لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است

ثانیا این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اوّلا خودتان میدانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم یا جهات دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

نزول آیه ولایت در شان علی علیه السلام باتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده است) میفرماید إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ

که اتفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱) امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر ۲) امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۳) جار اللّه زمخشری در ص ۴۲۲ جلد اوّل کشاف ۴) طبری در ص ۱۸۶ جلد ششم تفسیر ۵) أبو الحسن رمّانی در تفسیر ۶) ابن هوازن نیشابوری در تفسیر ۷) ابن سعدون قرطبی در ص ۲۲۱ جلد ششم تفسیر ۸) نسفی حافظ در ص ۴۹۶ تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی) ۹) فاضل نیشابوری در ص ۴۶۱ جلد اوّل غرائب القرآن ۱۰) ابو الحسن واحدی در ص ۱۴۸ اسباب النزول ۱۱) حافظ أبو بکر جصّاص در ص ۵۴۲ تفسیر أحکام القرآن ۱۲) حافظ ابو بکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین ۱۳) أبو یوسف شیخ عبد السّلام قزوینی در تفسیر کبیرش ۱۴) قاضی بیضاوی در ص ۳۴۵ جلد أوّل انوار التنزیل ۱۵) جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۳ جلد دوم در المنثور ۱۶) قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدیر ۱۷) سید محمود آلوسی در ص ۳۲۹ جلد دوم تفسیر ۱۸) حافظ ابن ابی شیبه کوفی در تفسیر ۱۹) ابو البرکات در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود ۲۰) حافظ بغوی در معالم التنزیل ۲۱) امام ابو عبد الرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲) محمد بن طلحه شافعی در ص ۳۱ مطالب السئول ۲۳) ابن ابی

الحدید در ص ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج ۲۴) خازن علاء الدین بغدادی در ص ۴۹۶ جلد اوّل تفسیر ۲۵) سلیمان حنفی در ص ۲۱۲ ینابیع المودّة ۲۶) حافظ ابو بکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷) رزین عبدری در جمع بین الصحاح الستّة ۲۸) ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام ۲۹) سبط ابن جوزی در ص ۹ تذکره ۳۰) قاضی عضد ایجی در ص ۲۷۶ مواقف ۳۱) سید شریف جرجانی در شرح مواقف ۳۲) ابن صبّاغ مالکی در ص ۱۲۳ فصول المهمّه ۳۳) حافظ ابو سعد سمعانی در فضائل الصحابة ۳۴) ابو جعفر اسکافی در نقض العثمانیه ۳۵) طبرانی در اوسط ۳۶) ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب ۳۷) محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایة الطالب ۳۸) مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹) سید محمد مؤمن شبلنجی در ص ۷۷ نور الابصار ۴۰) محبّ الدین طبری در ص ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضرة.

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده‌اند نقلا از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب بن عبد اللّه و قیس بن ربیعه و عبایة بن ربعی و عبد اللّه بن عباس (حبر امت و ترجمان القرآن) و ابو ذر غفاری و جابر بن عبد اللّه انصاری و عمّار و ابو رافع و عبد اللّه بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن علی بن أبی طالب علیه السّلام نازل گردیده و هر یک بعبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده‌اند زمانی که آن حضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و بسائل داد این آیه شریفه نازل گردید.

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهة تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آن حضرت که با کلمه حصر (انّما) میفرماید اولی بتصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آن کس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده است و آن علی بن أبی طالب علیه السّلام میباشد.

شیخ: البته تصدیق میفرمائید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند در شأن عبادة بن صامت آمده و بعضی درباره عبد اللّه بن سلام آورده‌اند.

داعی از شما آقایان دانشمند تعجب مینمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور مفسّرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شیعه) که تصحیح نموده‌اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت، باختلاف اقوال نفراتی متعصّب مجهول و ضعیف البیان که شاذ و مردود و غیر قابل قبول میباشند تمسک جوئید.

و حال آنکه عده‌ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی نموده‌اند مانند فاضل تفتازانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گوید انها نزلت باتّفاق المفسّرین فی حقّ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع فی صلواته.

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه میدهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و بشذوذ اقوال پوچ بی‌معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب اتکاء جوید؟

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ: جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلافصل و امامت برای علی کرم اللّه وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه بمعنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد بقاعده مقرره العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنها مشتمل بر یک نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم اللّه وجهه نیز یکی از ایشانست شامل می آید و صیغه جمع در کلمه ولیّکم اللّه و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست.

داعی: اولا- در کلمه ولیّکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت میباشد و اطلاق بر واحد

نمیباشد که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد.

و ثانیا آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصّبین و اشکال‌تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یقیمون و یؤتون میباشد.

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتارمان بود عرض کردم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل یا جهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده‌اند.

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمائید بحسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه الصّلاهٔ و السّلام میدانیم دعوی اختصاص نمی‌کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل‌اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که شما ادعا میکنید که باید با امیر المؤمنین علیه السّلام مشمول این آیه قرار گیرند.

چنانچه جار اللّه زمخشری در کشاف گوید و لو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی علیه السّلام نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند.

و ثالثا ضمن بیانتان برای آنکه امر را بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تأویل نموده و اختصاص بعلی علیه السّلام داده‌اند.

و حال آنکه این آیه شریفه باتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی غیر قلیلی از معاندین و متعصّبین) چنانچه قبلا عرض شد تنزیلا در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام آمده نه آنکه به تأویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد.

شیخ: قطعا (ولی) در این آیه بمعنای ناصر است و اگر بمعنای اولی بتصرف میبود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است.

داعی: نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی‌باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام و منصب را برای آن حضرت بدلالت جمله اسمیّه و اینکه ولی صفت مشبّهه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آن حضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوّره و معزول ننمودن تا زمان وفات.

و تأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی منّی بمنزلهٔ هارون من موسی (چنانچه در شبهای گذشته مفصلا شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله.

شیخ: گمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آن جناب نازل نگردیده چون‌که مقام علی کرم اللّه وجهه اجلّ از آنست که باین آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آن جناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمینماید بلکه لطمه هم بفضائل آن جناب میزند.

داعی: اوّلا ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی‌باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعا مردمانی بی‌دین میباشند مانند بکریّون که از قول عکرمه جعّال معلوم الحال نزول این آیه را درباره ابی بکر آورده‌اند.

ثانیا جنابعالی هر وقت بنطق می‌آئید واقعا کشف رموز و اسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایت مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام وارد می‌آورد؟!

شیخ: یکی از مقامات عالیه مولانا علی کرم اللّه وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی بحق داشت که ابدا خلقی نمیدید که توجهی بآنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد بقسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استغراق در رحمت حق ابدا توجهی و احساس دردی ننمود اگر این قضیّه راست باشد که آن جناب در نماز انگشتر بسائل داده باشد لطمه بزرگی بنماز آن جناب وارد می‌آورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرد و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب بسوی خدا توجه ننماید بناله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع باو بدهد.

علاوه عمل خیر آن هم اداء زکاهٔ مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق مینماید چون ما مقام آن جناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی‌نمائیم.

و اگر عطائی بسائل شده حتما در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای خشوع و تواضع است یعنی آن جناب با خشوع و تواضع انگشتر را بسائل داد نه در حال نماز.

داعی: عزیزم، خوب وردی آموخته‌ای، لیک سوراخ دعا گم کرده‌ای، این اشکال شما سست‌تر از خانه عنکبوت میباشد.

اولا ـ این عمل نه لطمه‌ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بسائل و تصدق باو و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آن حضرت پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیده‌اید لطمه بخشوع نماز میزند و سبب نقصان عبادت میگردد التفات بامور دنیوی و اغراض نفسانی میباشد و الّا توجه بعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلا ـ در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش و لو برای أعز خلق اللّه که خاندان محمّد و آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیا فرمودید رکوع بمعنای خشوع است در محل معیّن معتبر است ولی اگر امر برکوع نماز را که فعل واجب معیّن است شما لغهٔ بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبه عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم بر خلاف ظاهر نظر دادید و قطعا مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود میدانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر رکنی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است بحدّی که کف دست بزانو برسد.

و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده‌اند چنانچه قبلا عرض شد و فاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که و هو راکع فی صلاته یعنی آن حضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا مذمت.

شیخ: بدیهی است که در مورد مدح آمده.

داعی: پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی علیه السّلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصّب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمّق در هم چو مجلس رسمی، با شهامت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه را نمی‌نمائیم.

شیخ: آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میبرید که ممکن است در افراد بی‌اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این

معانی را بنمائید.

داعی: در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی‌باشد خدا شاهد است قصد کنایه‌ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحا میگویم نه کنایهٔ، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده‌گیری اینطور تصور نموده‌اید بفرمائید آن کنایه کدامست.

شیخ: الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فرمودید که اینها صفاتی است مخصوص علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه که از اول تا بآخر شک و تردیدی در ایمانش پیدا نشد، این جمله کنایه‌ایست واضح که اثبات مینماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شک و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعا همه اصحاب بأجمعهم مانند علی کرم اللّه وجهه از اولی که ایمان آوردند تا بآخر عمر بدون شک و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آنی از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم انحراف و دوری ننمودند.

داعی: أوّلا داعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیا خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدا نمیکند ثالثا اگر شما نظر خورده‌گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتما شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعاگو نظر کنایه‌گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته‌ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می‌نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض میکردم.

شیخ: طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متمنی است آنچه در نظر دارید با سند صحیح بیان فرمائید.

داعی: سبب تولید خیال شما شدید که این سؤال را نمودید بازهم عرض میکنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید.

شیخ: اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتما تولید نگرانی نموده گمان میکنم نتایج خوبی نداشته باشد.

داعی: از طرف داعی هیچگاه اسائه ادب نمیشود، اصرار شما و اینکه بعبارهٔ اخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند. اما در مورد شک و تردید اتفاقا غالب صحابه که هنوز ایمانشان بمرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شک و تردید میشدند.

منتها بعض از آنها بحال شک و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می‌گردید مانند منافقین که سوره‌ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد.

ولی این قبیل سؤالات اخلاقا سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی‌خرد روی حبّ و بغض جاهلانه خورده‌گیری کنند بازهم تمنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمانی عرض کنم.

شیخ: یعنی میخواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی اللّه عنهم جزء آنها بودند که شک می‌نمودند.

داعی: واقعا مغلطه‌کاری میکنید و تحریک اعصاب مینمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی‌خرد مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمدا سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده‌اند و ثبت در تاریخ گردیده.

شیخ: در چه موضوع نوشتند و شک آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شک نمودند مقتضی است بیان فرمائید.

داعی: آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود یک مرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شک مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگشتند ولی بعضی بر آن شک باقی میماندند و مغضوب غضب الهی قرار میگرفتند.

شک نمودن عمر در حدیبیّه در نبوّت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله

چنانچه ابن مغازلی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبد اللّه محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین بخاری و مسلم نوشته‌اند قال عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه ما شککت فی نبوّة محمّد قطّ کشکّی یوم الحدیبیّه.

طرز کلام خلیفه میرساند که مکرر در نبوت آن حضرت شک نموده است منتها شک در حدیبیّه از همه قوی‌تر بوده است.

نواب: ببخشید قبله صاحب مگر در حدیبیّه چه بوده که باعث شک در امر نبوت گردیده.

داعی: شرح این قضیه مفصّل است ولی خلاصه‌اش را باقتضای وقت مجلس بعرضتان میرسانم.

وقعه حدیبیّه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبّر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند ان شاء اللّه ما بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشرف را ننمودند).

در همان سال پیغمبر صلی الله علیه و آله نظر بشوقی که بزیارت بیت اللّه داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبیّه (که چاهی است نزدیک مکه نصفش جزء حرم و نصف دیگر خارج از حرام است) کفّار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود بمکّه.

چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفّار مکه صلح نمودند و صلح‌نامه نوشتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همانجا برگشت.

اینجا بود مورد شک عمر بنا بگفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته‌اند که شک در اصل نبوت آن حضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول اللّه شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای می‌آوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد.

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال میرویم عرض کرد نه یا رسول اللّه حضرت فرمودند پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت ان شاء اللّه و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب بمشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) را آورد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً.

این بود خلاصه‌ای از قضیه حدیبیّه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان متزلزل.

سخن که باینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند بقدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشویم و واقعا اسباب زحمت اهل مجلس شدیم دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از نصف شب گذشته و اخلاقا کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم در همین بین چای و قدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم.

گفتگوهای غیر منتظره

حافظ: قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصا از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمائیم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس و هم کلام شود مجذوب تمام و ساکت میماند و هر حرفی

هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بوته اجمال مانده ولی چه‌کنیم که ناچار بحکم اجبار بایـد بوطن برگردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصـی و عمومی داریم که وقتش میگـذرد امیـد است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل و مأوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملا بهره‌مند شویم.

نواب: (رو بحافظ) ما نمی‌گذاریم شما حرکت کنیـد زیرا کـار بجاهـای باریک رسـیده بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شـماها همیشه بماها میگفتید که آقایان رافضـی‌ها (شـیعه‌ها) بکلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضـی میروند اگر در مقابل ما قرار گیرند زود ساقط میشوند.

بر عکس گفتـار شـما آقایـان در این جلسـات کاملا ما شـما را ساقط و زبون می‌بینیم بایستی حتما حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم.

حافظ: (رو بنوّاب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه جذّابیت اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار نـدهیم و الا ما هنوز وارد سـخنان اساسـی نشده‌ایم و اگر کاملا گرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است.

نواب: (رو بحافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شـنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم.

چنـانچه میفرمائیـد دلائلی هست پس قطعـا بایـد بمانیـد و اقـامه دلیـل نمائیـد مـن صـریحا بشـما میگـویم و اعلاـم خطر مینمـایم که گفتگوهای این شـبها و نقل در روزنامه‌ها و مجلات باعث تردید در عقیده عدّه‌ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعا در نزد صاحب شریعت مسئول خواهید بود.

(در این وقت مجلس سکوت بهت‌آوری بخود گرفت پس از قدری سکوت)

حافظ: (با رنگ پریده رو به نواب) شـما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا بفرموده خودشان مسافر مشـهد هستند وقتشان عزیز است گویا خیال حرکت داشـتند محض خاطر ما ماندنـد سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم.

داعی: خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته بـاشم در مقابـل خـدمات دینی نـاچیز می‌دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضـر باشـید داعی هم حاضرم چون وظیفه ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره‌برداری مینمایم مخصوصا جنابعالی که اخلاقا داعی را مجذوب خود قرار داده‌اید.

فقط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده‌ایم.

(میرزا یعقوب علی خان و ذو الفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم که از رجال محترم قزلباش میباشند یک مرتبه با حال منقلب صـدا بلنـد کردنـد که ما از شـما انتظار این نوع بیان را نـداشتیم ما صاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابعالی در این منزل بمانیـد زحمتی بما ندارید چون ما در این منزل سـرا دار هستیم و وجود شـما سـبب افتخار ما میباشد جناب آقای سـید محمد شاه، از اشـراف پیشـاور، و جنـاب آقا سـید عـدیل اختر، از علمای شـیعه پیشاور، فرمودنـد ممکن است چنـد شبی افتخار این مجلس دینی را بمنزل ما بدهید).

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامی‌که قبله سـلطان الواعظین در پیشاور هسـتند و این مجلس برقرار اسـت بایستی همین جا باشند).

داعی: از آقایان عموما و از میزبانان محترم خصوصا کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ: (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر میمانیم ولی همین طوری که قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در اینجا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی: اصراری ندارم که حتما آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده‌تر است خودتان قرار بر اینجا گذاردید و الّا از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضرم خدمت میرسم.

میرزا یعقوب علی خان: از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که جماعت قزلباش عموما خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگزاری واردین خسته‌گی ندارند. مخصوصا این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند. مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر مینماید.

حافظ: با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور چون کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا مرخص میشویم تا فردا شب ان شاء اللّه.

جلسه هفتم لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵

شروع جلسه

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام شد).

سید عبد الحی، (امام جماعت سنّت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باصطلاح بمغلطه علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت.

داعی: بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی‌جواب مانده نظرم نیست خواهش میکنم یادآوری فرمائید.

سید: مگر شما چند شب قبل نفرمودید که سیدنا علی کرم اللّه وجهه اتحاد نفسانی با رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی: صحیح است این گفتار و عقیده داعی بوده و هست.

سید: پس چرا اشکال ما را بلاجواب گذاردید.

داعی: خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره و مغلطه کاری بدعاگو بدهید طفره و مغلطه‌ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده بمقتضای الکلام یجر الکلام بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی بمیان نیاوردم بلکه آقایان سؤالاتی نمودند و داعی مجبور بجواب بودم الحال هر سؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم بعون اللّه تعالی.

سید: خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دو نفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند.

فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت

داعی: موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت محال و ممتنع و بدیهی البطلان است و استحاله آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه

امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام.
زیرا دو نفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالبا دعوی اتحاد مینمایند.
و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتّی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب بمولانا امیر المؤمنین علی علیه الصلاهٔ و السّلام است که میفرماید.
هموم رجال فی امور کثیرهٔ
و همی فی الدنیا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت
فجسمهما جسمان و الروح واحد
در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس میکرد مرا فصد نکنید که میترسم نیشتر بلیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته فلذا ادباء همین معنی را بنظم آورده‌اند.
گفت مجنون من نمی‌ترسم ز نیش
صبر من از کوه سنگین است بیش
لیک از لیلی وجود من پر است
این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عقلی که آن دل روشنی است
در میان لیلی و من فرق نیست
ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی
نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من
ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه
من یری الروحین عاشا فی البدن
و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغهٔ از این قبیل تعبیرات مجازا بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لبیب سروده.
انا من اهوی و من اهوی انا
نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصرته
و اذا ابصرته کان انا

اتحاد نفسانی پیغمبر و علی

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم اینک اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه السّلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارد توجه شما باتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود قطعا عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است.

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات است نه جسم و مسلّما علی امیر المؤمنین علیه السّلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی بوده است الّا ما خرج بالنّص و الدّلیل.

حافظ: پس روی این قاعده بایستی محمّد و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتار شما میرساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لا بد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر دو بوده است.

داعی: الحق مغلطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را بمجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد.

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متّحدند الّا ما خرج بالنص و الدلیل مگر آن چیزی که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصّه و شرائط آن است. که از جمله نزول وحی و احکام است.

مگر بیانات لیالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید بجرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السّلام واجد مقام نبوت بوده و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هارون در زمان موسی داشته نبوده است.

حافظ: وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه‌اش عقیده بتساوی در نبوت و شرایط نبوت است.

داعی: در ظاهر ممکن است اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که بحکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحا در قرآن مجید فرماید:

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ.

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصّه محمّدیه است بهمین جهت در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) میفرماید: ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیّت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براهین بسی بسیار و بیشمار است.

سید: آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید.

استشهاد بآیه مباهله

داعی: بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحا میفرماید فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ.

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسّرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدّین سیوطی در در المنثور و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و جار اللّه زمخشری در کشّاف و مسلم بن حجّاج در صحیح و ابو الحسن فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء و نور الدین مالکی در فصول المهمّه و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و ابو المؤیّد خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و سبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السئول و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب و ابن حجر مکّی در صواعق محرقه و غیرهم بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می‌نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجّهٔ الحرام بوده.

مباحثه پیغمبر با نصارای نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصارای نجران را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند بمدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابته آن حضرت که بسیار مفصّل است مجاب شدند زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره‌ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیّت خود و اینکه حضرت عیسی خبر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح اللّه انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (در مکّه) ظاهر و ما بین عیر و احد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید باندازه‌ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم گردند.
ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم گردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسب الامر پروردگار بآنها پیش نهاد مباهله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباهله

فردا که روز وعده‌گاه بود تمام جمعیت نصاری باتّفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دامنه کوه یک طرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله لا-بد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.
ناگاه در قلعه مدینه بازشد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتی که جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلّله‌ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آن حضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با محمّد بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسر عمّش علی بن أبی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین‌اند.
اسقف بعلمای نصرانی گفت ببینید محمّد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصّان و عزیزترین عزیزان خود را بمباهله آورده و در معرض بلا قرار داده و اللّه اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتما از مباهله احتراز نمودی و یا لااقل عزیزان خود را از این حادثه بر کنار گذاردی ابدا مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر جهۀ خوف از قیصر روم نبود بوی ایمان می‌آوردم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که انّا لا نباهلك یا أبا القاسم ما با تو مباهله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.
صلح‌نامه بخط أمیر المؤمنین نوشته شد بر دو هزار حلّه از حلّه‌های اواقی که قیمت هر حلّه چهل درهم باشد و هزار مثقال طلا که نصف آن را که هزار حلّه و پانصد مثقال طلا-بود در محرّم، و نصف دیگر را در رجب بدهند و بامضاء طرفین رسید آنگاه بوطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود بیاران خود گفت و اللّه من و شما میدانیم که این محمّد همان پیغمبر موعود است و آنچه میگوید از قبل خدا است بخدا قسم که هیچ‌کس با هیچ پیغمبری مباهله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعا اگر ما مباهله میکردیم همگی هلاك میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی‌ماند.
بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.
حافظ: آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم اللّه وجهه

با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی: استشهاد ما در این آیه با جمله أَنْفُسَنا میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا میباشد.

اولاـ اثبات حقّانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که اگر ذی حق نبود جرأت مباهله نمی‌نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباهله فرار نمی‌نمودند.

ثانیا آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرزندان رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثا باین آیه شریفه ثابت میگردد که أمیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده‌اند نزد آن حضرت چنانچه جمیع علماء متعصّب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته‌اند.

و مخصوصا جار اللّه زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحه مفصّله ذکر حقایقی از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ‌تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمیباشد.

رابعا آنکه امیر المؤمنین علی علیه السّلام از جمیع أصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول اللّه صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است.

بدیهی است مراد از انفسنا نفس شخص حضرت محمّد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است.

و چون باتفاق موثّقین مفسّرین و محدثین فریقین (شیعه و سنّی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام احدی با آن حضرت در مباهله حاضر نبوده‌اند پس با جمله ابنائنا و ابنائکم حسنین علیهما السّلام و با نساءنا و نساءکم حضرت زهرا سلام اللّه علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به انفسنا تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام نبوده پس از همین جمله انفسنا است که اتحاد نفسانی بین محمّد و علی علیهما السّلام ثابت می‌شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمّد صلی الله علیه و آله خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعا مراد اتحاد مجاز است.

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلا عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصّه آن حضرت و نزول وحی است که علی علیه السّلام را با پیغمبر معظّم در این خصیصه شریک نمیدانیم.

ولی بحکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک میباشند و قطعا فیض از مبدء فیّاض علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السّلام رسیده و این خود دلیل اتحاد نفسانی است که مدعای ما میباشد.

حافظ: از کجا دعوت نفس مجازا مراد نباشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمیباشد.

داعی: تمنا میکنم مناقشه نکنید و وقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید انصافا بگذارید و بگذرید و قطعا از مثل شما عالم جلیل باانصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را نداریم.

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازا شایع تر است از مجاز دیگر و در السنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازا مینمایند چنانچه قبلاـ عرض کردم مکرر شده است که افرادی بیکدیگر گفته‌اند تو بمنزله جان منی و مخصوصا این معنی در لسان اخبار و احادیث درباره حضرت أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بسیار رسیده که هر یک دلیلی است علی‌حده بر اثبات مقصود.

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود علی منی و انا منه من احبّه فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ اللّه.

و نیز ابن ماجه در ص ۹۲ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه، و امام احمد بن حنبل در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۷ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سماک و معجم کبیر طبرانی، و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده از مشکاهٔ همگی از جیش بن جنادهٔ السلولی روایت نموده‌اند که در سفر حجهٔ الوداع در عرفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علیّ منّی و انا من علیّ و لا یؤدّی عنّی الّا انا او علیّ.

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده از زوائد مسند عبد اللّه بن احمد بن حنبل مسندا از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامّ سلمه (امّ المؤمنین) رضی اللّه عنها فرمود علیّ منّی و انا من علیّ لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزلهٔ هارون من موسی یا امّ سلمهٔ اسمعی و اشهدی هذا علیّ سیّد المسلمین.

حمیدی در جمع بین الصحیحین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علیّ منّی و انا منه و علیّ منّی بمنزلهٔ الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه.

محمد بن جریر طبری در تفسیر و میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودت هشتم از مودهٔ القربی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینمایند که فرمود انّ اللّه تبارک و تعالی أید هذا الدّین بعلیّ و انّه منّی و انا منه و فیه انزل أ فمن کان علی بیّنهٔ من ربّه و یتلوه شاهد منه.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع المودهٔ را اختصاص باین موضوع داده باین عنوان که الباب السابع فی بیان انّ علیّا کرّم اللّه وجهه کنفس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم و حدیث علیّ منّی و انا منه.

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود علی بمنزله نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده‌های آن حضرت درباره علی از قبیل من کنت مولاه فعلیّ مولاه، و قوله علیّ منّی کهارون من موسی، و قوله علیّ منّی و انا منه و قوله علیّ منّی کنفسی طاعته طاعتی و معصیته معصیتی. و قوله حرب علیّ حرب اللّه و سلم علیّ سلم اللّه. و قوله ولیّ علیّ ولیّ اللّه و عدوّ علیّ عدوّ اللّه. و قوله علیّ حجّهٔ اللّه علی عباده و قوله حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر.

و قوله حزب علیّ حزب اللّه و حزب اعدائه حزب الشیطان و قوله علیّ مع الحقّ و الحقّ معه لا یفترقان، و قوله علیّ قسیم الجنّهٔ و النار. و قوله من فارق علیّا فقد فارقنی و من فارقنی فقد فارق اللّه. و قوله شیعهٔ علیّ هم الفائزون یوم القیمهٔ.

در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل مینماید که مفصّل است در خاتمه آن میفرماید اقسم باللّه الذی بعثنی بالنبوّهٔ و جعلنی خیر البریّهٔ انّک لحجّهٔ اللّه علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفهٔ اللّه علی عباده.

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظرتان گذشته یا بعدها مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماما قرینه این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی علیه السّلام بحسب کمالات نسبی و حسبی و خارجی علما و عملا دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و ان شاء اللّه از عناد و لجاج دور میباشید باید تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما و از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السّلام در جمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بحکم آیه انفسنا شریک بوده آنگاه میدانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصائص آن حضرت أفضل بودن بر جمیع صحابه و امت میباشد نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه بهمین دلیل آیه شریفه و هم بحکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها میباشد

شما وقتی کتب معتبره خودتان از قبیل (احیاء العلوم) امام غزّالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر جار اللّه زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و دیگران از علماء را مطالعه نمائید می‌بینید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی نقل مینمایند که آن حضرت فرموده علماء امّتی کأنبیاء بنی اسرائیل.

و در خبر دیگر فرموده علماء امّتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل.

آنگاه انصافا تصدیق خواهید نمود جائی که علماء این امت بواسطه آنکه علمشان از سر چشمه علم محمّدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتما علی بن أبی طالب علیه السّلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنابر آنچه اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند که فرمود انا مدینهٔ العلم و علی بابها، و انا دار الحکمهٔ و علیّ بابها افضل از انبیاء میباشد و هرگز در آن شک و تردید نمینمائید و از خود علی علیه السّلام وقتی سؤال این معنی را نمودند ببعضی از جهات افضلیت اشاره فرمود.

سؤالات صعصعه از علیّ علیه السلام در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت که آثار مرگ بر آن حضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آب داده‌ای که اشقی الاولین و الآخرین، (نظر بخبری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله داده بودند) عبد الرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود فرمود بفرزندش امام حسن علیه السّلام شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده‌اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بحال آن حضرت گریه مینمودند حضرت با کمال ضعف فرمودند سلونی قبل ان تفقدونی و لکن خفّفوا مسائلکم اصحاب هر یک سؤالی مینمودند و جوابهائی میشنیدند.

از جمله سؤال کنندگان صعصعهٔ بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح روایتهای او را از علی علیه السّلام و ابن عباس نقل نموده‌اند.

و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خودتان از قبیل ابن عبد البر در استیعاب و ابن سعد در طبقات و ابن قتیبه در معارف و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده‌اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدیّن و از اصحاب خاص علی علیه السّلام بوده.

صعصعه عرض کرد اخبرنی انت افضل ام آدم مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم حضرت فرمودند تزکیهٔ المرء لنفسه قبیح، قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید و لکن از باب و امّا بنعمهٔ ربک فحدث میگویم انا افضل من آدم من از آدم افضل هستم عرض کرد و لم ذلک یا امیر المؤمنین بچه دلیل افضل از آدم هستی حضرت بیاناتی فرمود که خلاصه‌اش اینست که برای آدم همه قسم وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از یک شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منهیّه

خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع ننمود من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهد و ورع و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعا قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد اینست که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد انت أفضل أم نوح قال انا افضل من نوح شما افضل هستید یا نوح فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل هستید از نوح فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بعلاوه اذیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا درباره آنها نفرین کرد ربّ لا تذر علی الارض من الکافرین دیّارا.

اما من بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با آن همه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابدا درباره آنها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف بشقشقیه فرمود صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی کنایه از آنکه اقرب خلق بسوی حق کسیست که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد انت افضل ام ابراهیم قال انا افضل من ابراهیم شما افضل هستید یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرض کرد لم ذلک چرا شما افضل از ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد رب ارنی کیف تحی الموتی قال أ و لم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئنّ قلبی ولی ایمان من بجائی رسیده که گفتم لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود.

عرض کرد انت أفضل أم موسی قال انا افضل من موسی، شما افضل هستید یا موسی فرمود من افضل هستم عرض کرد بچه دلیل شما افضل از موسی هستید فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر برود عرض کرد رب انّی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون و اخی هارون هو افصح منّی لسانا فارسله معی ردا یصدّقنی انّی اخاف ان یکذّبون اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکّه معظّمه بالای بام کعبه آیات اول سوره برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلک ابدا خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره برائت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با تو کل بخداست هر کس توکّلش بیشتر است فضیلت او بیشتر است موسی اتکاء و اعتماد ببرادرش نمود ولی امیر المؤمنین علیه السّلام توکّل کامل بخدا و اعتماد بکرم و لطف عمیم ذات ذو الجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلک عرض کرد شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرض کرد برای چه شما افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او بقدرت خدا حامله شد همین‌که موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که اخرجی عن البیت فان هذه بیت العبادة لا بیت الولادة از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه و محل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدنیا آمد.

اما من، وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتی که وسط مسجد الحرام بود بمستجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق این خانه و بحق آن کسی که این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را با ندای غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدنیا آمدم.

کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگـار بفـاطمه در دخول کعبه معظّمه و نهی از مریم از وضع حمل در بیت المقـدس با توجه بشـرافت مکه معظّمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بر مریم و شرافت علی علیه السّلام بر عیسی علی نبیّنا و آله و علیه السّلام معلوم میشود).

علی مرآت جمیع انبیاء بوده است

(موقع نماز شد آقایان برای نماز برخاسـتند بعد از اداء فریضه و استراحت و صرف چای داعی افتتاح کلام نموده عرض کردم) علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علماء خودتان است که علی علیه السّـلام را مرات جمیع صـفات انبیاء و واجد آن صـفات قرار داده‌اند.

چنـانچه ابن ابی الحدیـد معتزلی در ص ۴۴۹ جلـد دوم شـرح نهـج البلاـغه و حافظ ابو بکر فقیه شافعی احمـد بن الحسـین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسـند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباهله در تفسـیر کبیر و محی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مبحث ۳۲ کتاب یواقیت و جواهر و شـیخ سـلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ ینابیع المودهٔ از مسـند احمد و صـحیح بیهقی و شرح المواقف و الطریقـهٔ المحمدیـهٔ و نور الدین مالکی در ص ۱۲۱ فصـول المهمّـه از بیهقی و محمـد بن طلحه شـافعی در ص ۲۲ مطالب السـئول و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایهٔ الطالب بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمـود من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نـوح فی تقـوائه (فی حکمته) و الی ابراهیم فی خلّته (فی حلمه) و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علیّ بن أبی طالب علیه السلام.

و میر سـید علی همدانی شافعی در مودت هشـتم از مودهٔ القربی این حدیث شریف را با زیادتیهائی نقل مینماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فانّ فیه تسعین خصلهٔ من خصال الانبیاء جمعها اللّه فیه و لم یجمعها فی احد غیره.

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

و شـیخ فقیه محـدث شـام صـدر الحفّـاظ محمّـد بن یوسف گنجی شافعی پس از نقل حـدیث خود بعنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم و صفت هر چیزی را هم چنانکه در سوره بقره فرماید وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْـماءَ کُلَّها و هم چنین نیست چیزی و نه حادثه و واقعه‌ای مگر آنکه در نزد علی میباشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن، بواسـطه همین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً.

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آن حضـرت علی را بعلم آدم، میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی علیه السّلام هم افضل و برتر از همه خلایق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد.

و تشـبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن کـانّه میخواهـد برسانـد که علی علیه السّـلام بر کفّـار شدیـد و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنـانکه خداونـد در قرآن او را وصف نموده وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ (این خود دلیـل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السّلام نازل گردیده چنانچه قبلا عرض نمودم).

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً.

و تشبیه نمودن علی علیه السّـلام را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السّـلام را باین صـفت وصف نموده که إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوَّاهٌ حَلِیمٌ.

این تشبیهات میرساند که علی علیه السّلام متخلّق باخلاق انبیاء و متّصف بصفات اصفیاء بوده انتهی.

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می‌بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد مستفاد میشود که امیر المؤمنین علیه السّلام جامع جمیع صفات عالیه ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبویّه باشد.

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیّت علی علیه السّلام بر انبیاء عظام (باستثناء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله) زیرا وقتی با هر یک از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه بآن نبی مساوی باشد و بفضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم می‌آید که افضل از همه انبیاء باشد.

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول بعد از نقل حدیث تصریح باین معنی نموده و توضیحا گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السّلام باین حدیث علمی شبیه علم آدم و تقوائی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید و تعلوا هذه الصفات الی اوج العلی حیث شبّهها بهؤلاء الانبیاء المرسلین من الصفات المذکوره.

آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام در حالتی که این معنی مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان میباشد.

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۰ ینابیع الموده از مناقب خوارزمی از محمّد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنابله اهل سنّت که میگفت ما جاء لاحد من الصحابهٔ من الفضائل مثل ما لعلیّ بن أبی طالب.

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲ کفایت الطالب مسندا از محمّد بن منصور طوسی باین طریق از امام احمد نقل نموده که گفت ما جاء لاحد من اصحاب رسول اللّه ما جاء لعلیّ بن أبی طالب.

قول با فضلیت امیر المؤمنین علیه السّلام اختصاص بامام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده‌اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید انّه علیه السّلام کان اولی بالامر و احقّ لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیّهٔ فانّه افضل البشر بعد رسول اللّه و احقّ بالخلافهٔ من جمیع المسلمین.

شما را بذات ذو الجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی‌انصافی نیست که فقط روی عادت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده‌اند مقدم دارند بچنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته‌بندی افضل امت را خانه‌نشین نموده و مفضول بتمام معنی را بر مسند خلافت بر قرار نمایند، و لا اقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خبر ننمایند. تا بکلی متروک گردد؟!

حافظ: ما بی‌انصافیم یا جنابعالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده‌اند واقعا شما همه ما را بی‌فکر و نادان و مقلد بی‌پروپا فرض کرده‌اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعا بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتّی مولانا علی کرم اللّه وجهه.

مخالفین گویند تمسک باجماع حق است؟

بدیهی است اجماع امت حجّهٔ است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود لا تجتمع امتی علی الخطاء، لا تجتمع امّتی علی الضلالهٔ پس ما کورکورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعا صحّه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف

باشیم.

داعی: اصلا بفرمائید دلیل بر حقّانیّت خلافت بعد از رسول اکرم چیست، یعنی خلافت بچه دلیل ثابت میگردد.

حافظ: بدیهی است بزرگتر دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم اجماع تمام امت میباشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود می‌آورد کبر سن و شیخوخیّت است که حق تقدم را به أبی بکر و عمر داده و علی کرم اللّه وجهه با تمام فضل و کمال و نزدیکی برسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم که مورد قبول تمام امّت است بواسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافا حق نبود جوان نورسی تقدّم بر کبار از صحابه پیدا نماید، و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم اللّه وجهه نقص نمیدانیم چون که افضلیّت آن جناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی اللّه عنه نقل نموده که فرمود: لا یجتمع النبوة و الملک فی اهل بیت واحد علی کرم اللّه وجهه را از مقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد.

داعی: خیلی اسباب تحیّر و تعجّب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شما مردمان دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اید که چشم بسته بدون تفکّر حق را پشت سر انداخته و تفوّه بدلائلی میکنید که یضحک به الثکلی میباشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل پوچ و تشبّث بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمیشوید ساعتی لباس تعصّب و تسنّن را از خود دور و در دلایل علماء بزرگ شیعه مقابل دلایل بی‌پروپا منصفانه تعمّق و تدقّق نمائید.

نه عوام شما بی‌خبر از دلائل‌اند بلکه هرکجا با علماء شما صحبت نمودم آنها را بی‌خبر از دلائل امامیّه و غرق در تعصّب دیدم این نیست مگر از جهة آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه‌های شما برای مطالعه دیده نمیشود بلکه یکدیگر را منع میکنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال؟!

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنّی خانه در بازار کتاب‌فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی‌شناسیم بلکه کتب عالیه‌ای را که علماء اهل تسنّن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمیگذارند، و اگر هم گاهی تصادفا بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون با نظر کینه و عداوت مطالعه مینمائید بقسمی عصبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بدست آید، ولی بر عکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفاسیری که بقلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه‌های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می‌باشد.

اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور ننمایند واقعا دلائل شما متقن و غیر قابل ردّ است باقتضای وقت مجلس مختصرا جواب عرض نمایم.

دلائل بر رد اجماع

اولا فرمودید اجماع امت حجّة و دلیل محکم است باستناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم میکند پس معنای حدیث (بر فرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع بر خطاء و گمراهی نمیکنند.

یعنی هرگاه کافّه امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطاء نمیباشد.

ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه خواهد بود.

زیرا که خداوند از خواصّ این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه‌ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجّهٔ و نماینده خدا حتما در میان آنها می‌باشد، و قطعا در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجّهٔ خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بپیمایند.

اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (بر فرض صحت) ابدا دلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و بامت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیده جنابعالی صحیح باشد که آن حضرت صاحب دین کامل و اکمل با بیان لا تجتمع امتی علی الخطاء و یا علی الضلالهٔ حق تعیین خلافت را از خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابدا ندارد) قطعا این حق عموم امت است، یعنی مسلمین عموما چون در امر خلافت ذی‌نفع‌اند لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برأی اجماع عموم امت بخلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال مینمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله در سر پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ابی بکر بر خواست چنین اجماعی که تمام مسلمین متّفقا رأی داده باشند واقع شده یا خیر.

حافظ: بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال و اندی که ابی بکر رضی اللّه عنه بمسند خلافت بر قرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمانبرداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقّانیّت است.

داعی: واقعا در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع بتمام دوره خلافت ابی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه بنی ساعده در وقت رأی دادن بخلافت ابی بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را میدادند در آن سر پوشیده کوچك رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ: بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی بمرور اجماع واقع شد.

داعی: بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید شما را بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید این حق بزرگ را از گردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها با دیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیله اوس روی عداوتی که با قبیله خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعد بن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بمرور از ترس و یا طمع تسلیم گردند و حکومتی بر قرار گردد که امشب جنابعالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکّه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه‌ای در کار نبود و سیاست بازی و قراردادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر با عظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در او راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیه جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی مینمایند و برأی عموم ملت احترام میگذارند رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می‌گیرد.

اگر بتاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی‌اساس و تعیین رئیسی که بدست چند نفر برگزار شود نمی‌بینید بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندانند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در یک سر پوشیده کوچك اجماع نام‌گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنج سال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی‌پروپا تعصّبا پا فشاری و ایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت

دلیل بر حقّانیّت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته کوچک چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یک ملت و امت را بدست یک نفر دادند حق و بایستی حتما مورد تبعیت قرار گیرد؟!

حافظ: چرا بی‌لطفی میکنید مراد از اجماع اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی: اینکه فرمودید مراد از، اجماع، اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکّم و بی‌دلیل و منطق است زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتّکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون می‌آید شما حدیث را بخیال خود معنی میکنید، که عقلاء و دانشمندان با نظر عجیب بآن مینگرند،

و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در امّتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت عده قلیلی از صحابه را و لو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم بفرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه‌ای بودند که در سر پوشیده کوچک سقیفه به پیشوائی ابی بکر و عمر و ابو عبیده گور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟!

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آن هم در سر پوشیده کوچک سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!

حافظ: چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه‌هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما وقتی شنیدند عدّه‌ای از انصار در آنجا جمع‌اند با عجله خود را رسانیدند صحبتهائی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عدّه‌ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند، ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج شدند این بود جهت عجله در این کار.

داعی: پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر و ابو عبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی، روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عدّه‌ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجیها داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده امیر نگردد بیعت نمودند تا بعدها بمرور توسعه پیدا نمود. و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسأله اجماع صورت حقیقت پیدا کند.

حافظ: عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه‌هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند، و هر یک میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند، بدیهی است کوچکترین غفلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه میگردید، بهمین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند.

داعی: ما هم غمض عین نموده بگفته شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می‌کنیم و بنابر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ۴۵۷ جلد دوم تاریخ خود و دیگران نوشته‌اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند.

ابی بکر و عمر خود را بمجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره‌برداری نمودند و اگر واقعا برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خبر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند. و چنانچه بفرموده شما

فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت میگذشت، ما هم با شما هم صدا شده و میگوئیم بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آیا به اردوی اسامهٔ بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامهٔ بن زید بود که رسول اکرم او را امیر بر اهل اردو قرار داد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند، که وقتی شنید دسیسه‌ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه‌تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یک نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورّخین نوشته‌اند فریاد زد این چه غوغائی است برپا نموده‌اید با اجازه کی شما خلیفه‌تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید.

عمر جهۀ استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما اسامه متغیر شد گفت پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم چگونه امیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما بامارت و ریاست برگزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجّه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم غرض شاهد حال بود.

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگذشت آقایان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود چرا علی علیه السّلام را که باتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و مورد توصیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟!

حافظ: گمان می‌کنم اوضاع بقسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی: بی‌لطفی میفرمائید فرصت داشتند ولی عمدا نخواستند علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که در خانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ: دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.

داعی: بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تا در خانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه با خبر نشوند.

حافظ: قطعا این مطلب از ساخته‌های روافض است.

داعی: باز بی‌لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به ص ۴۵۶ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که می‌نویسد عمر آمد بدر خانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد بابی بکر زود بیا کار لازم دارم ابی بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمّی پیش آمده وجود تو لازم است.

ابی بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بفوریت بآنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (گورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتّکاء شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ابی بکر عقل کل منحصر بفرد در امت پیغمبر بود!! و دیگران از صحابه و عترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدا

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته‌اند بدست سه نفر (ابی بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جرّاح) برقرار

شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری و لو پایتخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بر وجودی فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند؟!

یا رأی یک دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار یک ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته‌ای جایز است؟!

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمتی درباره آنها فروگذار ننمایند.

شما میفرمائید پیغمبر امر خلافت را بامت (یا بقول شما بعقلای امت) واگذار نمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ابی بکر و عمر و ابو عبیده (قبر کن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم بیک نفر گردیدند بر عامه مسلمانان واجب است راه آنها را بپیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند چرا با همه اصحاب شور ننمودند آنها کافر و مردود و مهدور الدّم گردند؟

واقع نشدن اجماع باتفاق فریقین

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامه تعصّب را بر کنید و در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید ما بین اقلیّت و اکثریّت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمّی منعقد گردد عدّه کمی رأی بدهند میگویند اقلیّت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریّت بود و اگر همگی بالاتفاق در یک جلسه رأی دادند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی یک نفر هم مخالف نبود.

شما را بخدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابی بکر رأی دادند اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبرا از تمام امت سلب نمائیم و با شما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمود.

شما را بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار از صحابه متّفقا رأی بخلافت ابی بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعا جواب منفی است چنانچه صاحب مواقف خود معترف است در خلافت ابی بکر اجماعی واقع نشده حتّی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد زیرا که سعد بن عباده انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن أبی طالب علیه السّلام تا شش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند.

واقعا از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می‌بینیم که در خود مدینه منوّره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابی بکر متّحدا رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها بعبارات مختلفه رسانیده و نقل نموده‌اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول اللّه و عدیل القرآن بودند و نظر و رأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیّه بلکه عموم اصحاب باستثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملا- مورد

اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عدّه‌ای از رجال و بزرگان آنها بمسجد رفته و با ابی بکر احتجاجاتی نمودند مانند: سلمان فارسی، ابو ذرّ غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار یاسر، بریدهٔ الاسلمی، خالد بن سعید بن العاص اموی، (از مهاجرین)، ابو الهیثم بن التیهان، خذیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین (که رسول اکرم او را ذو الشهادتین لقب داد) ابو ایوب انصاری، ابی بن کعب، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، (از انصار)، و هر یک از آنها در میان مسجد حجّتهای شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمیدهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماما للحجّهٔ بدین مختصر بیان اکتفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع بکلی باطل و بی‌اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است فهرستی از بعض اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان بعرض میرسانم.

دوری نمودن کبار صحابه از بیعت ابی بکر

ابن حجر عسقلانی و بلاذری در تاریخ و محمّد خاوند شاه در روضهٔ الصفا و ابن عبد البر در استیعاب و دیگران گویند که سعد بن عباده و طایفه خزرج و طایفه‌ای از قریش با ابی بکر بیعت ننمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابی بکر بیعت ننمودند و رافضی شدند و آنها شیعه علی بن أبی طالب بودند!!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود ۱، سلمان فارسی ۲، ابو ذر غفاری ۳، مقداد بن اسود کندی ۴، عمار یاسر ۵، خالد بن سعید بن العاص ۶، بریدهٔ الاسلمی ۷، ابی بن کعب ۸، خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین ۹، ابو الهیثم بن التیهان ۱۰، سهل بن حنیف ۱۱، عثمان بن حنیف ذو الشهادتین ۱۲، ابو ایوب انصاری ۱۳، جابر بن عبد الله الانصاری ۱۴، حذیفهٔ بن الیمان ۱۵، سعد بن عبادهٔ ۱۶، قیس بن سعد ۱۷، عبد الله بن عباس ۱۸، زید بن ارقم. و یعقوبی در تاریخ خود میگوید قد تخلف عن بیعهٔ ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و ما لوامع علی بن أبی طالب، منهم العباس بن عبد المطلب، و الفضل بن العباس، و الزبیر بن العوام بن العاص، و خالد بن سعید، و المقداد بن عمر، و سلمان الفارسی، و ابو ذر الغفاری، و عمار بن یاسر، و البراء بن عازب، و ابی بن کعب یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلّف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و مایل شدند با علی بن أبی طالب علیه السّلام از جمله آنها بودند عباس بن عبد المطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالبا محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند. آیا علی علیه السّلام و عباس عم اکرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلای قوم نبودند؟!

شما را بخدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته؟ فقط ابی بکر را تنها محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرند. و دیگران از کبار صحابه را خبر ننمایند و رأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده.

پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نگردید اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه بخروج سعد بن عباده و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر امانت سپرد؟!!

در حدیث ثقلین و سفینه

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و أهل بیت پیغمبر هم که اجماع ایشان حتما حجهٔ بوده است باعتبار حدیث مسلّم بین

الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهما فقد نجوتم (و فی نسخهٔ) لن تضلوا بعدها أبدا حاضر در سقیفه نبوده و موافقت با خلافت أبی بکر ننمودند (یعنی آنها را خبر نکردند که بآنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود؟!).

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف بحدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودیم که رسول أکرم صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من توسل بهم نجی و من تخلف عنهم هلک میرساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امّت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی متوسّل و متمسّک بأهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد.

و نیز ابن حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل میکند در لزوم توجه بأهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود أنا و أهل بیتی شجرهٔ فی الجنهٔ و أغصانها فی الدنیا فمن شاء أن یتخذ الی ربه سبیلا فلیتمسک بها.

حدیث دوم آنکه فرمود فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدّین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا و انّ أئمتکم وفد کم الی الله عز و جل فانظروا من توفدون.

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده اینست که میرساند بامّت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان بر شما غالب و گمراهتان مینمایند بدعتها و رأی و قیاسها بمیان می‌آید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد.

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلّفین در بیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و أهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند؟!

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا ننمود چنانچه ابن عبد البر قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اصابه و دیگران گویند سعد بن عباده انصاری که مدعی مقام خلافت بود بابی بکر و عمر ابدا بیعت نکرد و آنها هم متعرّض او نشدند چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضهٔ الصفا بتحریک یکی از عظما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را باجنّه دادند (ولی بروایت مورّخین، زننده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اوّل خلافت ابی بکر، مغضوب غضب خلیفه ثانی عمر بود تا در دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفه پاک کند چنانکه کرد؟ لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنّه او را کشتند).

شما را بخدا آقایان عادت و تعصّب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن أبی طالب علیه السّلام و عباس عمّ اکرم رسول اللّه و ابن عباس و تمام بنی هاشم، عترت و اهل بیت پیغمبر، و بنی امیّه و أنصار در او داخل نبودند.

حافظ: چون احتمال فساد میرفت و بتمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمان عدّه حاضر در سقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امّت تسلیم شدند.

داعی: بر رجال و بزرگان صحابه و عقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شما را بخدا انصاف دهید اگر دسیسه‌ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند آیا نظر و رأی عباس (شیخ القبیله) عمّ اکرم رسول اللّه و علی بن أبی طالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و أبو عبیده جرّاح کفایت از حال عموم می‌نمود فاعتبروا یا اولی الابصار!!!

پس دلیل اجماع شما عموما و خصوصا که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و أنصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند

بکلی عاطل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آن را گویند که أحدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما باقرار علماء و مورخین خودتان عموما و بتصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموما شرکت در رأی دادن ننمودند.

چنانچه امام فخر رازی در نهایت الاصول صریحا گوید در خلافت أبی بکر و عمر ابدا اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عباده آنگاه اجماع منعقد شد.

نمیدانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقّانیّت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد بر قول باینکه چون أبو بکر سنا اکبر بود بخلافت بر قرار شد

و امّا دلیل دوم شما که فرمودید چون أبی بکر أسن از أمیر المؤمنین علیه السّلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر خلافت بسیار مردود از دلیل اوّل پوچ‌تر و مضحک‌تر و بی‌معنی‌تر است.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از أبو بکر و عمر بسیار بودند و محققا أبو قحافه پدر أبو بکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفه قرار ندادند.

حافظ: کبر سن أبی بکر توأم با لیاقت بود چون شیخی جهان‌دیده و محبوب رسول اللّه وقتی در قومی باشد جوان نارسی را زمام دار نمی‌نمایند.

با بودن شیوخ از صحابه پیغمبر علی جوان را اختیار میفرمود

داعی: اگر امر چنین باشد که شما میگوئید که با وجود پیرمرد آزموده جوانی را بکار آن هم کار خدا داده نباید گماشت این اعتراض اول برسول خدا صلی الله علیه و آله میرود که در غزوه تبوک وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آن حضرت در مدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آن حضرت در مدینه بماند و با قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات منافقین را خنثی نماید.

تمنّا میکنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود.

حافظ: مسلّم است که علی کرم اللّه وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد داعی، مگر أبو بکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله أمیر المؤمنین علیه السّلام جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد و صریحا فرمود انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی

پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمانید پس هدف و مقصد آن حضرت از اینکه علی علیه السّلام را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران بخلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید با بود شیخ جهان‌دیده جوانی را بکار نباید گماشت.

عمل رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری و جوانی مدخلیت ندارد.

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نورس را نباید بکار گماشت پس چرا در موقع فرستادن آیات اول سوره براءهٔ بر اهل مکّه که قطعا در چنین مواردی وجود پیرمرد سالخورده با تدبیر و جهان دیده‌ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد بعذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یا یک نفر مثل خودت.

و همچنین برای هـدایت اهل یمن چرا از وجود شـیوخ سالخورده ماننـد ابی بکر و عمر و دیگران اسـتفاده ننمود و امیر المؤمنین علیه السّلام را مأمور هدایت اهل یمن نمود.

از این قبیـل مـوارد بسیار است که آن حضـرت بـا وجـود شـیوخ قوم ماننـد ابی بکر و عمر و دیگران علی جوان را انتخـاب نموده و کارهای بزرگ را باو واگذار می‌نمود.

پس معلوم شد که این شـرط سالخوردگی شـما پوچ اندر پوچ و بی‌مغز و معنی میباشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابدا کبر سن نمیباشد.

بلکه شـرط اصـلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شـد خواه پیر و یا جوان خداوند او را بمقام خلافت برگزیند و بوسـیله نبی و رسول مکرم بمردم معرفی فرماید و بر مردم اسـت که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند.

دلیـل بزرگ دیگری که بیـادم آمـد و میتوان آن را بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت آنها دانست مخالفت شـخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن أبی طالب علیه السّلام میباشد از آن اجماع ساختگی.

علی علیه السّلام فارق بین حق و باطل است

چه آنکه وجود علی علیه السّـلام بنـا بفرموده رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فـارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده‌اند.

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمـد بن عبـد اللّه شافعی حـدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میر سـید علی همدانی شافعی در مودت شـشم از مودهٔ القربی و حافـظ در امالی و محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایت الطالب سه خبر مسـندا از ابن عباس و ابی لیلی غفـاری و ابی ذر غفـاری همگی بمختصـر تفـاوت و کم و زیـادی در الفـاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حـدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود: سـتکون من بعدی فتنهٔ فاذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب انّه اوّل من یرانی و اوّل من یصافحنی یوم القیمهٔ و هو معی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل.

پس علی القاعـده بعـد از وفات رسول خدا صـلی الله علیه و آله در چنین پیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر یک میخواسـتند خلیفه از آنها باشـد (باصـطلاح و مثل معروف از آب گل ماهی بگیرنـد) بحکم و دسـتور آن حضـرت بایستی امت علی را بیاورنـد و دست بـدامن او گردنـد تا حق را از باطل نشان دهـد و البته بنا بفرموده آن حضـرت هر طرفی که علی علیه السّـلام بوده حق و در مقابلش باطل.

حافظ: این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بخبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد.

داعی: خیلی تعجب است که زود فراموش میفرمائید یا عمدا سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجّیّهٔ خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمیتوانید این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارید.

بعلاوه همین یک خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شـما بعبارات مختلفه اثبات مرام مینمایـد که ما ببعض از آنها در لیـالی ماضـیه اشـاره نمودیم منتهـا برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط بسلسـله روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمـام آن أحادیث مسـنده صـرفنظر نموده اینک هم باز برای تأییـد عرایضم تا آنجائی که وقت و حافظه‌ام اجازه میدهـد ببعض دیگر اشاره میکنم.

از جمله خبری است که محمّـد بن طلحه شافعی در مطالب السـئول و طبری در کبیر و بیهقی در سـنن و نور الـدین مالکی در فصول

المهمّه و حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محبّ الدین در ریاض و حموینی در فرائد و سیوطی در در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود انّ هذا اوّل من آمن بی و اوّل من یصافحنی یوم القیمهٔ و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامّهٔ یفرق بین الحق و الباطل.

و محمّد بن یوسف گنجی در باب ۴۴ کفایت الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافه این کلمات و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أؤتی منه و هو خلیفتی من بعدی.

و نیز محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابهٔ و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامهٔ و السیاسهٔ و زمخشری در ربیع الابرار و حموینی در باب ۳۷ فرائد و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر و گنجی شافعی در کفایت الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده‌اند.

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار.

و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع المودهٔ از حموینی نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یمیل مع الحقّ کیف مال.

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۳ جلد اول حلیهٔ الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار أ لا أدلّکم علی ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعده ابدا قالوا بلی یا رسول اللّه قال هذا علیّ فاحبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من اللّه عزّ و جلّ.

این احادیث نبویّه با اختلاف الفاظ و تعدد روات و حفّاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی می‌آید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلائل خاصه‌ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریک یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت بمقام ولایت که استثناء ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی علیه السّلام نه بدیگری: و نیز میرسانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آن حضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهائی کمک طلبیده چه آنکه علی علیه السّلام متخصص در کمک دادن بوده و بهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السّلام با أبی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) و بیعت نکردن با ابی بکر دلیل بر حقانیت ابی بکر میباشد یا بطلان خلافت او.

اگر خلافت ابی بکر حق بود پس چرا علی علیه السّلام که مجسّمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود همیشه با حق و حق با او میگردد بیعت ننمود بلکه مخالفت هم نمود.

واقعا جای بسی تأسف و تعجب است عجله‌ای که در روز سقیفه نمودند که قطعا هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بدبین مینماید که اگر دسیسه‌ای در کار نبود چرا تأمل ننمودند (و لو چند ساعتی باشد) تا علی بن أبی طالب فارق بین حق و باطل بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آن حضرت همگی حاضر شوند و نظر و رأی خود را در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند.

حافظ: بدیهی است دسیسه‌ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

داعی: یعنی میخواهید بفرمائید أبو عبیده (قبر کن سابق مکّه) جراح و یا دیگران از عباس عمّ بزرگوار پیغمبر و علی بن أبی طالب که

جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداری که آنجا حرف زدند تأمل می‌نمودند و یا ابی بکر و عمر حرف میزدند و مجلس را سر گرم می‌نمودند و ابو عبیده یا دیگری را فوری می‌فرستادند عباس و علی را خبر می‌دادنـد و اعلام خطر می‌نمودنـد که بفوریت بیاینـد آیا اگر ساعتی صبر می‌نمودنـد تا آن بزرگواران بیایند اسـلام از میان میرفت و فتنه‌ای برپا می‌شد که جلو آن را نمیتوانستند گرفت؟!!

انصاف دهید که قطعا اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه با عبّاس و علی را خبر میکردند که در سقیفه حاضر شونـد بر تقویت آن سه نفر اگر حق میگفتنـد افزوده میشد و اختلاف کلمه در اسـلام پیدا نمی‌شد که امشب بعد از هزار و سـیصد و سی و پنـج سال (تاریـخ زمان مـذاکره) ما و شـما برادران مسـلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده و با دشمنان اصلی بجنگ برمیخاستیم.

پس تصدیق کنید هر چه بر سر اسـلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تعجیلی که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب: قبله صاحب پس سبب چه بود که آن همه عجله بکار بردند که بفرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند.

داعی: قطع بدانید علهٔ تعجیل در عمل آن بود که میدانسـتند اگر صبر کنند تا تمام مسـلمانها حاضر شوند یا لااقل أکابر اردوی اسامهٔ بن زید و بزرگان صـحابه حاضـر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضـر شوند و شرکت در شور نمایند حتما در میان اشخاصی که اسم برده میشد نام علی علیه السّـلام هم بمیان می‌آمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلائل واضـحه‌ای که در دست بود کلاه آنها را پشت معرکه سـیاست می‌انداختنـد لـذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صـحابه بغسل و کفن و دفن پیغمبر مشغول‌اند کار خود را بنماینـد و أبی بکر را بآن وضع دو نفری بخلافت بر قرار نماینـد چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشـته‌اند که عمر می گفت خلافت أبی بکر با عجله و فوریّت بغتهٔ انجام و صورت گرفت خداوند امر او را بخیر فرماید.

رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یکجا جمع نگردد

و امـا دلیل دیگر شـما اسـتنادا بقول خلیفه عمر که گفته نبوت و سـلطنت در یک خانواده جمیع نمیشود نیز مردود است بنصّ صـریح آیه ۵۷ سوره ۴ (نساء) که میفرماید أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْـلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَٔ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.

پس بحکم این آیه شـریفه این دلیـل شـما مردود است و قطعا این حـدیث ضـعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسـبت دادهانـد چه آنکه هرگز رسول اکرم صـلی الله علیه و آله بر خلاف نصّ صـریح قرآن کریم سـخنی نفرماید و این آیه خود ادلّ دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است با هم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید).

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمه مقام نبوت است سـلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمیشود.

اگر جناب هارون علیه السّـلام برادر حضـرت موسـی علیه السّلام از خلافت موسی بر کنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هارون علیهما السّلام جمع شد بحکم قرآن، قطعا در محمّد و علی علیهمـا الصّـلاهٔ و السّـلام هم جمع میشود بمناسـبت حـدیث منزلـهٔ که در لیـالی قبـل عرض کردم پس این حـدیث شـما قطعا از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

و اگر نبوت و خلافت (یا بقول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی‌شود پس چرا در مجلس شورای دیکتاتوری، خلیفه عمر علی علیه السّلام را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم شما آن حضرت را بخلافت قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلافصل (بوضع حدیثی) جمع نمیگردد ولی با خلافت مع الفصل جمع میگردد؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدا

بعلاوه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحا میفرماید هر راهی که علی میرود بروید نه راه دیگران را.

شما میگوئید نبوت و سلطنت با هم در یک خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آن حضرت پیروی از عترت خود را بر امّت واجب قرار داده و مخالفت آنها را گمراهی و ضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته با ذکر اسنادش بعرضتان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا أبدا.

همان قسمی که در پیش آمد طوفان بأمر حضرت نوح هر کس در کشتی ساخته آن حضرت نشست نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید و لو فرزند صلبی خود آن حضرت.

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عترت و اهل بیت خود را بمنزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش‌آمدها و اختلافات دست بدامان فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد (چنانچه در ص ۲۲۶ مشروحا نقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیّه بایستی امت مرحومه در پیش‌آمدها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آن حضرت استفاده کنند و قطعا امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام فرد اکمل از عترت و اهل بیت آن حضرت بوده باضافه مزایای دیگر از علم و عمل و اوامر اکیده پیغمبر صلی الله علیه و آله پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آن حضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و رأی صائب آن حضرت استمداد نمایند؟!

قطعا رمزی در کار بوده که أهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت‌اند وقتی منصفانه قضاوت مینمایند بعمق حقیقت میرسند و کورکورانه راهی را که پیشینیان رفته‌اند نمی‌روند و میفهمند که بازیگران سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود بر کنار کنند عجله و شتاب نموده بدون حضور آن حضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی أبی بکر را بأریکه خلافت قرار دادند.

شیخ: بچه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرّم اللّه وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی اللّه عنهم را در پرده محاق گذارد.

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی اولا ما نگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی‌باشد فرقی که ما با شما داریم اینست که شما بنام صحابی که رسیدید و لو هر منافقی باشد اگر چه ابو هریره‌ای که خلیفه عمر او را تازیانه میزند و کذّابش میخواند زانوی تسلیم بر زمین میگذارید

ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قدمش را بر چشم میگذاریم که بشرائط مصاحبت رسول اللّه صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط باوامر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیا ما با دلائل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشده که با رأی اجماع امت ابی بکر بخلافت تعیین گردد اگر جواب حسابی بر رد عرایض داعی دارید بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت بحق

کنند و بنده هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرود آورم. اگر شما در کتب اخبار خود نشان دادید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل بعقیده شما تمام عقلاء قوم جمع شدند و باجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود ما تسلیم میشویم.

و اگر جز دو نفر (عمر و ابو عبیده) و عده‌ای از قبیله اوس نظر بمخالفت و عداوت سابقه دار با قبیله خزرج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما بیراهه نمیرویم.

ثالثا انتقاد ما باین جمله اینست که عقلاء عالم را بقضاوت میپذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور یک ملتی را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنگ زرگری دو نفر با یک نفر بیعت نموده و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم نقشه آنها قطعا جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابو عبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عدّه‌ای در منزل پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی در اردوی اسامه بودند ننمودند.

شیخ: ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آن روز حاضر نبودیم ببینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم و لو بمرور هم اجماع واقع شده باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی: به به باستدلال شما آفرین بفکر و عقیده شما که میخواهید بما تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کورکورانه میباشد که اگر هر دو سه نفری در یکجا جمع شدند رأی و نظری دادند و عدّه‌ای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کورکورانه تسلیم گردند؟! این است معنای دین پاک خاتمیّت که صریحا در آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر) می‌فرماید:

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی آن هم تقلید از ابو عبیده (قبر کن) معروف بجراح، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود راه را بروی ما باز کرده و بما نشان داده که هرگاه امت دو دسته شدند ما در کدام یک از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم میفرمائید بچه دلیل ما باید پیرو أمیر المؤمنین علیه السّلام باشیم جوابش آشکار است بدلیل آیات قرآنیه و احادیث متقنه مندرجه در کتب معتبره خودتان.

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السّلام باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابی نعیم اصفهانی در حلیه و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینابیع الموده از حموینی و میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ پنجم از مودهٔ القربی و دیلمی در فردوس و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤال نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند باو) که چرا رفتی بطرف علی بن أبی طالب علیه السّلام و با ابی بکر بیعت ننمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر وارد شد از آن حضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود: یا عمّار ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس، یا عمّار علیّ لا یردّک عن هدی و لا یدلّک علی ردی، یا عمّار طاعهٔ علی طاعتی و طاعتی طاعهٔ اللّه.

آیا سزاوار بود با این نصوص ظاهره و أوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السّلام با خلافت ابی بکر کرد و لو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیّه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او همراه نبودند (با

آنکه همراه بودند) راه علی را بگذارند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند لا اقل می‌خواستند آن قدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

(صدای مؤذّن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف چای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ: صاحب شما ضمن بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید اولا مکرر میفرمائید ابو عبیده قبر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است، ثانیا فرمودید که علی و بنی هاشم و أصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتی که جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته‌اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی: گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمیشود اولا راجع باینکه ابو عبیده قبرکن بوده ما نگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به ص ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایهٔ و النهایهٔ تألیف ابن کثیر شامی که در باب دفن رسول اللّه صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جرّاح مانند قبرهای اهل مکّه حفر میکرد لذا جناب عباس یکی را بدنبال ابی طلحه قبرکن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تهیه قبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بنمایند.

ثانیا فرمودید که علی علیه السّلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را میخوانید اما تعمّق در حقیقت نمینمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته‌اند که علی علیه السّلام و بنی هاشم (ظاهرا) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم بجبر و فشار و تهدید بشمشیر و قتل و اهانت‌های بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت‌هائی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ: از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوّه کنید بکلمات و عقاید عوام شیعه که میگویند علی را جبرا کشیدند و بردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آن جناب همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر گردید.

بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و بعد از شش ماه بود

داعی: اینکه فرمودید بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم فوری بود گمان میکنم عمدا سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین شما نوشته‌اند بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه سلام اللّه علیها بوده چنانچه بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوه خیبر، و مسلم بن حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لا نورث نقل مینماید که بیعت علی علیه السّلام بعد از وفات فاطمه سلام اللّه علیها بوده است و همچنین عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامهٔ و السیاسهٔ گوید فلم یبایع علیّ کرّم اللّه وجهه حتّی ماتت فاطمهٔ رضی اللّه عنها.

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام اللّه علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله میدانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آن حضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که بیعت علی علیه السّلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتّی ماتت فاطمهٔ.

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن أبی طالب علیه السّلام بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه سلام اللّه علیها چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است.

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده‌اند که بیعت علی علیه السّلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید.

و ابن ابی الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده فلم یبایعه علیّ ستّهٔ اشهر و لا أحد من بنی هاشم حتّی بایعه علیّ.

و نیز أحمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین از نافع از زهری روایت نموده‌اند که انّ علیّا لم یبایعه الّا بعد ستّهٔ اشهر.

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده‌ام خیلی معذرت میخواهم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه اعتقاد عالمانه است شما بی‌خود بما حمله می‌کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید.

و اللّه قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکننـد که گمان نماینـد این خبرها را ما ساخته‌ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند.

حافظ: علمای ما در کجا گفته‌اند که علی را جبرا کشیدند و آتش در خانه‌اش زدند که در ألسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می‌نمایند و تحریک اعصاب مینمایند که فاطمه رضی اللّه عنها را آزردند و بچه‌اش را سقط نمودند.

داعی: آقایان محترم یا واقعا مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمدا روی عادت تبعا للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید.

لذا میگوئید و می‌نویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده‌اند (مخصوصا از زمان سلطنت صفویه انار اللّه برهانهم) که بامر ابی بکر عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای بیعت.

و حال آنکه چنین نیست قبلاـ هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته‌اند ولی بعضی از روی تعصب خودداری از نقل نموده‌اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بعرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی‌تقصیریم و نمیگوئیم مگر آنچه شما خود میگوئید.

حافظ: بفرمائید برای استماع حاضریم.

دوازده دلیل بر اینکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند

داعی: ۱، ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون ابو بکر علی علیه السّلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام اللّه علیها) بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمده‌ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی‌تر است در آنچه پدرت آورده.

۲. عزّ الدین ابن أبی الحدید معتزلی و محمّد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین شما هستند روایت کرده‌اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمهٔ بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و إلّا خانه را بر شما میسوزانم.

۳. ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که بامر هیزم برداشتم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است و إلّا خانه و هر که در خانه است میسوزانم در آن وقت علی و حسنین و فاطمه علیهم السّلام و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و اللّه تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر.

۴. ابن عبد ربه که از مشاهیر علمای شما است در ص ۶۳ جزء سیم عقد الفرید نوشته که علی علیه السّلام و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند.

ابی بکر بعمر گفت برو اینها را بیاور اگر ابا کننـد از آمـدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشـی برداشت و آمـد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسر خطّاب آمده‌ای که خانه ما را بسوزانی گفت بلی الخ.

۵. ابن ابی الحدیـد معتزلی در ص ۱۳۴ جلد اول شـرح نهج البلاغه (چاپ مصـر) از کتاب سـقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطـا نقـل نموده تا آنجا که گویـد بنی هاشم در خانه علی علیه السّـلام جمع شدنـد و زبیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشـم می‌شـمرد (حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما برگرداندند) پس عمر بـا گروهی رفتنـد بسوی خانه حضـرت فاطمه با اسـید و سـلمهٔ و گفت بیرون بیائیـد و بیعت کنیـد ایشان امتناع نمودنـد زبیر شمشـیر کشید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمهٔ بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیـدند بسوی ابی بکر بنی هاشم هم با او می‌آمدنـد و ناظر بودنـد بر او که چه میکننـد علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول او هسـتم و کسـی اعتنا بگفتار او نمیکرد تا او را بنزد ابی بکر بردند گفت بیعت کن حضـرت فرمود من احقم باین مقام و با شـما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجّهٔ بر شـما احتجاج میکنم پس شـما انصاف دهیـد اگر از خـدا میترسـید بحق ما اعتراف کنیـد چنانچه انصار در حق شـما انصاف کردند و الّا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید

عمر گفت هرگز از تو دست بر نمیداریم تا بیعت کنی حضـرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته‌اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) بخدا سوگند قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم چون او باید با من بیعت نماید.

آنگاه روی بمردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خـدا بترسـید سـلطه و سـلطنت محمّـدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل او را از مقام و حق او بخدا قسم ما اهل بیت احقیم باین امر از شـما تا در میان ما کسـی باشد که عالم بکتاب خـدا و سـنّت رسول و فقیه در دین باشـد. بخـدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت و پیروی از نفس خود مکنید که از حق دور میشوید.

آنگاه علی علیه السّلام بیعت نکرده بخانه بر گشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد.

۶. ابو محمّـد عبـد اللّه بن مسـلم بن قتیبـهٔ بن عمرو الباهلی الـدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مـدتها در شـهر دینور قاضـی رسـمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفـات نموده در ص ۱۳ جلـد اول کتاب معروف خود تاریـخ الخلفاء الراشـدین و دولت بنی امیه معروف به الامامهٔ و السیاسهٔ (چاپ مصـر) قضیـه سـقیفه را مفصلا شرح میدهد و ابتداء میکند مطلب را باین عبارت انّ ابا بکر رضی اللّه عنه تفقّـد قومـا تخلّفوا عن بیعته عنـد علیّ کرّم اللّه وجهه فبعث الیهم عمر فجـاء فنـاداهم و هم فی دار علی فأبوا ان یخرجوا فـدعا بالحطب و قال و الّذی نفس عمر بیـده لتخرجنّ او لاحرقنّها علی من فیها فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمهٔ فقال و انّ فخرجوا فبایعوا الّا علیّا الخ.

خلاـصه کلاـم آنکه چون ابی بکر باخبر شـد که جمعی از امت تخلف نموده‌انـد از بیعت او در خانه علی علیه السّـلام جمع شـده‌اند پس عمر را بسوی آنهـا فرسـتاد عمر آمـد بر در خـانه علی علیه السّـلام آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردنـد از بیرون آمـدن عمر هیزم طلبیـد و گفت بآن خـدائی که جان عمر در قبضه قدرت اوست یا بیرون بیائید یا خانه را با هر کس در آن خانه است میسوزانم مردم گفتنـد یا ابا حفص (کنیه عمر بود) فاطمه در این خانه است گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردنـد مگر علی علیه السّـلام که گفت سوگنـد یـاد کرده‌ام تـا قرآن را جمع‌آوری نکنم بیرون نیـایم و لباس در بر ننمایم عمر قبول نکرد ولی نـاله فـاطمه سـلام اللّه علیها و توبیـخ نمودن آنها سبب شـد که عمر برگشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آن حضرت ابی بکر چند مرتبه قنفذ را فرستاد بطلب آن حضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدر خانه فاطمه و دق الباب نمود فاطمه که صـدای آنها را شـنید بصدای بلند ندا در داد یا ابت یا رسول اللّه ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب

و ابن ابی قحافهٔ.

خلاصه معنی آنکه بابا یا رسول اللّه بعد از تو چه بما میرسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند.

همین‌که مردم صدای گریه و ناله فاطمه را شنیدند برگشتند در حالتی که اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده‌ای ماندند تا علی را جبرا از خانه بیرون آورده نزد ابی بکر بردند و بآن حضرت عرض کردند بیعت بنما با ابی بکر حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد قالوا اذا و اللّه الذی لا اله الّا هو نضرب عنقک گفتند بخدا قسم گردنت را میزنیم علی علیه السّلام فرمود پس بنده خدا و برادر رسول او را خواهید کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابو بکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی‌گفت عمر به ابی بکر گفت آیا بامر تو این کارها را نمیکنیم ابی بکر گفت مادامی‌که فاطمه هست او را اکراه نمی‌نمائیم.

امیر المؤمنین علیه السّلام خود را بقبر رسول اللّه رسانید با گریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه را که هارون ببرادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی.

شرح قضیّه را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه السّلام بیعت نکرده بمنزل برگشت و بعدها ابو بکر و عمر رفتند بمنزل فاطمه سلام اللّه علیها که استرضای خاطر او را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهد میگیرم شما دو نفر مرا اذیت نمودید در هر نمازی شما را نفرین میکنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتهی.

باید منصفانه قضاوت نمود

شما را بخدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر را با ضرب و اهانت و زور و خوف و تهدید بقتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند و نامش را اجماع بگذارند؟!

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می‌بینید که بازی آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده میشود که عده‌ای اطراف یک نفر را گرفته و با هو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت او را باین مقام برگزیدند.

آن روز هم عده‌ای بازیگر بدور هم جمع شده یک نفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید بآتش و سوزانیدن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربه کند را دلیل بر حقّانیّت خود بگیرید.

و عجب آنکه بما هم میگوئید کور و کر شوید و نافهم گردید بتاریخ گذشته ابدا توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کورکورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است؟!!

بخدا قسم اگر آقایان با نظر بی‌طرفی و انصاف و ذره‌بینی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته‌بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطراف عترت طاهره آن حضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرموده بقرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمیشویم و اطاعت آنها را می‌نمائیم لا غیر.

۷. احمد بن عبد العزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنابر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت هو عالم محدّث کثیر الادب ثقهٔ ورع اثنی علیه المحدّثون و رووا عنه مصنفاته در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم در

ص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده مسندا از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردنـد در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشـده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر با اسید بن خضیر و سلمهٔ بن سلامهٔ بن قریش (که هر دو از بنی عبد الاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردنـد بمنزل فاطمه هر چنـد فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشـیر علی و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکسـتند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و بمسجد بردند برای بیعت؟!

۸. و نیز جوهری از سـلمهٔ بن عبـد الرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشـست و شـنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده‌انـد عمر را فرسـتاد که آنها را بیاورنـد عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیائیـد و الا بحق خـدا خانه را با شما میسوزانم.

۹. و نیز جـوهری بنـابر آنچه ابن ابی الحدیـد در ص ۱۹ جلد دوم شـرح نهج البلاغه (چاپ مصـر) مسـندا از شـعبی روایت نموده که وقتی ابو بکر شـنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السّلام بعمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است أبو بکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر در خانه ایسـتاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علی گرفت شمشـیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که در خانه بود و شکست آنگاه دست زبیر را گرفت و برخیزانیـد و بیرون آورد و بـدست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم بعلی علیه السّـلام گفت برخیز برویم با ابی بکر بیعت کن حضـرت امتناع نمود دست حضـرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر بمدد فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آن حضرت را بعنف و جبر شدید میکشیدند تمام کوچه‌ها را مردم پر کرده و تماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهة تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولوله و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه نـدا کرد و بـأبی بکر فرمود خوش زود غـارت آوردیـد بر خانه اهل بیت رسول خـدا بخـدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خـدا را ملاقات نمایم (بقسم و عهـد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسـلم در صـحیحین خود نوشته‌اند فغضبت فاطمهٔ علی ابی بکر و لم تتکلم به حتی توفیت.

۱۰. أبو ولیـد محب الـدین محمّد بن محمّد بن الشـحنهٔ الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شـما و سالها قاضـی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ خود بنام روضهٔ المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در شـرح قضیه سقیفه خبر آتش را می‌نویسد بـاین عبـارت ان عمر جـاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه فلقیته فاطمـهٔ فقال: ادخلوا فیما دخلت الامّـهٔ یعنی عمر آمـد در خانه علی برای آنکه آتش بزنـد هر کس در آن خـانه است پس فـاطمه او را ملاقـات نمـود عمر گفت داخـل شویـد در چیزی که امت داخل شدند و تا آخر قضیّه را نقل مینماید.

۱۱. طبری در ص ۴۴۳ جلـد دوم تاریـخ خود نقـل نموده از زیاد بن کلیب که طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی علیه السّلام بودند عمر بن الخطّاب آمد و گفت بیرون بیائید برای بیعت و الا آتش بر همه میزنم.

۱۲. ابن شـحنه مـورخ معروف در ص ۱۱۲ جلد یازدهم حاشـیه کامل ابن اثیر ضـمن داسـتان سـقیفه می‌نویسد زمانی که جماعتی از اصـحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبهٔ بن ابی لهب و خالد بن سـعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی، و سـلمان فارسی، و ابی ذرّ غفـاری، و عمّـار بن یاسـر، و براء بن عـازب، و ابیّ بن کعب تخلف از بیعت ابی بکر نموده و متمایلاـ بعلی علیه السّـلام در خـانه آن حضـرت جمع بودنـد، عمر بن الخطّـاب آمـد تـا هر که در آن خانه هست آتش بزنـد، فاطمه سـلام اللّه علیها با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بیائید بیعت کنید و پیروی کنید از عده‌ای که بیعت نمودند).

و شاهـد بر این مطـالب قول ابی الحسن علی بن الحسـین مسـعودی مورخ و فاضل جلیل القـدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰

جلـد دوم تاریـخ مروج الـذهب ضـمن نقل قضایای عبـد اللّه بن زبیر که در مکّه دعوای ریاست و خلافت داشت نوشـته است در آن هنگام که بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیّه فرزند امیر المؤمنین علیه السّلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبد اللّه آنها را محاصـره نموده بودنـد هیزم بسیاری آوردنـد که آنها را آتش بزننـد و شـعله آتش هم بلند شد مع ذلک بنی هاشم تسـلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند.

گوید نوفلی در کتاب خودش در أخبار آورده که عروهٔ بن زبیر در مقابل مردم از برادرش عبد اللّه در مجلسـی که قضیّه محاصره در شعب مطرح بـود مردم از آتش زدن شـعب مـذمت میکردنـد عروه عـذر خـواهی میکرد که برادرم عبـد اللّه مقصـر نبود غرضـش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هـاشم ترسانیـدن آنهـا بود انمـا أراد بـذلک إرهابهم لیـدخلوا فی طاعته کما ارهب بنی هاشم و جمع لهم الحطب لاحراقهم اذ هم ابوا البیعهٔ فی ما سلف.

ما حصل معنی آنکه عبد اللّه زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شـعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سـرمشق و دسـتور از سـلف خود (عمر و اصـحاب ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند؟! (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

این اخبار و بیان مورخین نمونه‌ای از اخبار و بیانات بسـیاری است که روات موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده‌اند بقدری این قضـیه در نزد علماء منصف شـیوع کامل داشته که حتّی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض از علماء شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سـندی میشود بر ابطال عقیـده اجماع لـذا احتیاطا از نقل آن خودداری مینمودنـد و الا مطلب در نزد همه آشـکار بوده یکی از شـعرای معروف خودتـان عـالم نبیل حافظ ابراهیم مصـری است در قصـیده عمریّهٔ من باب مـدح و تمجید خلیفه گوید:

و کلمهٔ لعلیّ قالها عمر

اکرم بسامعها اعظم بملقیها

حرقت بیتک لا ابقی علیک بها

ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها

ما کان غیر ابی حفص بقائلها

یوما لفارس عدنان و حامیها

مـا حصـل معنی آنکه غیر أبی حفص (کنیه عمر بوده) کسـی نمیتوانست بعلی که یکّه‌سوار قبیله عـدنان بود و بحمـایت کننـدگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه‌ات را آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد.

حافـظ: این أخبـار نشان میدهـد که جهـهٔ ارهاب و ترسانـدن و بهم زدن اجتماع مخالفین خلافت آتش آوردنـد و حال آنکه شـیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش‌ماهه را سقط نمودند.

اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام

داعی: عرض کردم جههٔ ضیق وقت باختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصّل خودداری نمودم و الّا اخبار در این باب بسیار است برای نمونه و پی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد بروز جزا دروغ نمیگویند و جعل نمینمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند.

خوب است آقایان مراجعه فرمائید بکتاب اثبات الوصیهٔ تألیف عالم فاضل مورخ شهیر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی صاحب مروج الـذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شـرح قضایـای آن روز را مفصل می‌نویسـد تا آنجا که

گوید فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و ضغطوا سیدهٔ النساء بالباب حتّی اسقطت محسنا.

پس بدانید که از جعلیّات شیعه نیست بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز گم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خودداری از ثبت آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند.

قضیّه سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است منتها بعض از علماء حبّا لخلفائهم پرده‌پوشی و سکوت نمودند مع ذلک گاهی بی‌اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده.

مراجعه فرمائید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) تا مطلب بر شما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر برسول خدا دادند که هبّار بن اسود با نیزه بهودج زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد حضرت خون او را مباح نمود ابی جعفر گفت لو کان رسول الله حیا لاباح دم من روع فاطمهٔ حتی القت ذا بطنها.

و نیز صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سیّار بن هانی بصری معروف به نظّام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظّام گفته است ان عمر ضرب بطن فاطمهٔ یوم البیعهٔ حتی القت المحسن من بطنها.

پس بی‌جهت آقایان تبعا للاسلاف جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی‌خبر ما را مقصّر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و بآنها امر را مشتبه کنید و بگوئید خلفاء ما بعلی و فاطمه آزاری ننمودند بلکه آنها خود راضی بخلافت خلفاء بودند.

قضیه آتش و جبر و اجبار و اکراه و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظّام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه میگوئیم با سند ثابت و مسلّم نه روی هوای نفس و تعصّب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ: اصلا نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعا جز تولید نقار و نفاق و دوئیت فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است

داعی: اولا- خوبست این اعتراض را بعلماء و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعا حق زیر پرده نمیماند فللّه الحجّهٔ البالغهٔ تاریخ گم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملّتی مردمان پاک و منصف و بی‌غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب‌های خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیا فرمودید چرا میگوئیم و می‌نویسیم بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و تهمتهای گویندگان و نویسندگان بی‌مغز و مغرض و مفتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی‌خبر ما مشتبه میکنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی مینمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه میدهند و اذهان ساده را بنقل این نوع أکاذیب مشوب مینمایند.

ما ناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق‌اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه میباشند و درباره علی علیه السّلام نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود چنانچه شبهای گذشته با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خدا میدانیم و با هر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

میفرمائید چرا میگوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میگوئیم نگوئید تا نگوئیم ننویسید تا ننویسیم دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است ما نمیگوئیم ما را وادار بگفتن مینمائید همین امشب اگر شما نمی‌فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و بآقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده‌اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف سنّت و جماعت است چنانچه نمونه‌ای از آنها را بعرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنّت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ: این فرموده‌های شما موجب حیرت و تعجب است زیرا در کتاب‌های مهم علمای شیعه اخباری هست که بر خلاف کتاب و سنّت میباشد و کاملاـ باعث جسارت شیعیان و لاابالی شدن آنها در معاصی میشود و قطعا این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شماها هم منع از آنها نمینمائید.

داعی: خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب بازشود.

اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین وجبت له الجنهٔ و جواب آن

حافظ: آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی که از علمای بزرگ شما است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم حدیث تعجب‌آوری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرمود حبّ علیّ حسنهٔ لا یضرّ معها سیّئهٔ و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود من بکی علی الحسین وجبت له الجنهٔ و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لا لاابالی گری آنها در معاصی میشود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند از آن معاصی بآنها ابدا ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخیال آنکه یک قطره اشک بر امام حسین علیه السّلام گناهان ما را پاک میکند و وارد بهشت می‌شویم وقتی امید بی‌حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می‌شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون می‌آئیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن

داعی: أولاـ آقایان اشتباه بزرگی فرموده‌اید که شیوع فحشاء و یا لاابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده‌اید در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقداتشان بمناسبت راهنمائی امثال آقایان!! بر خلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر در معاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عشّار و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده‌ام و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلاد اهل تسنن‌اند مع ذلک در تمام قهوه خانه‌های عمومی از بزرگ و کوچک علنی و بر ملا اقسام قمار محرّم بین آنها شایع و جزء عادت ثانوی آنان قرار گرفته بعلاوه سایر فحشاء و منکرات زائد بر آنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها معمول است علنی و بر ملاء در تمام خیابانها و کوچه‌ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه‌های رسمی و سایر فحشاء که از بیان آنها خجالت میکشم دائر است؟!

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه‌جو بودیم میگفتیم علل شیوع فحشاء از زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران

اهل تسنن و ایجاد تجرّی و لا لاابالی گری آنها بأحکام دین فتاوای بی‌جان اماجان و فقهاء آنها میباشد از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه‌ای که بقضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لا ابالی بمنهیات نموده‌اند؟!

ولی فقهاء شیعه تمام آنها را حرام و از مرتکبین آنها تبری میجویند.

حافظ: این نسبت‌ها اکاذیبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن

داعی: شما خود میدانید ولی عمدا از روی ناچاری دفاع بما لا یرضی صاحبه مینمائید و الّا کتب فقهیه خودتان که فتاوای فقهاء را آورده‌اند موجود است که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر عقلائی است که اکابر علماء خودتان هم غالبا در مقام انتقاد بر آمده‌اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید بآخر تفسیر کشاف ص ۳۰۱ جلد سیم که جار اللّه زمخشری گوید:

اذا سألوا عن مذهبی لم ابح به

و أکتمه کتمانه لی اسلم

فان حنفیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح الطّلا و هو الشّراب المحرّم

و ان مالکیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح لهم اکل الکلاب و هم هم

و ان شافعیّا قلت قالوا بأنّنی

ابیح نکاح البنت و البنت تحرم

و ان حنبلیا قلت قالوا بأنّنی

ثقیل حلولی یفیض؟؟؟ مجسم

و ان قلت من اهل الحدیث و حزبه

یقولون تیس لیس یدری و یفهم

تعجبت من هذا الزمان و اهله

فما احد من السن الناس یسلم

و اخّرنی دهری و قدم معشرا

علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مذ افلح الجهال ایقنت انّنی

انا المیم و الایام افلح اعلم

یک چنین عالم جلیل و مفسر نبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوای فاسده و عقاید کاسده آنها آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمائیم.

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب، ثانیا این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدو جهت. جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل و وضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ

خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است.

و اختصاص بعلامه مجلسی قدّس سرّه القدّوسی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده‌اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را مینمائیم.

در اسناد حدیث حب علی حسنهٔ از کتب اهل تسنن و معنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع المودهٔ و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الدقایق شیخ عبد الرءوف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین حدیث ۴۹ نقلا از فردوس دیلمی از معاذ بن جبل و میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از مودهٔ القربی و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبد اللّه طبری در حدیث ۵۹ از هفتاد حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرمود حبّ علیّ حسنهٔ لا یضرّ معها سیّئهٔ و بغض علی سیّئهٔ لا تنفع معها حسنهٔ

و نیز امام الحرم احمد بن عبد اللّه طبری شافعی در ذخائر العقبی و ابن حجر در ص ۲۱۵ نقلا از ملا و سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۴۶ ینابیع المودهٔ ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر در ص ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ خود از نسائی از ابن عباس آورده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود حب علی بن أبی طالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب.

ثالثا کسانی که شمّ فهم اخبار دارند دقت کامل میکنند تا کشف حجب شده معمّا حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان طعن باز کنند و نسبت جعل بدهند منفی‌بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معمّا آمده اتفاقا بسیار سهل و آسان است حلّ آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید میکنیم می‌بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسیئهٔ مینمایند چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۴ (نساء) صریحا فرماید: إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً.

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم‌پوشی میشود و می‌آمرزد او را.

در این حدیث هم میفرماید دوستی علی یک حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی بآن ضرر نمیرساند.

حافظ: مگر نه اینست که خداوند صریحا میفرماید ان الله یغفر الذنوب جمیعا هر بنده عاصی و گنهکار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت بسوی خدا نمود قطعا آمرزیده میشود پس فرقی ما بین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت

داعی: گویا آقا توجه بآیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمینمودید اولا بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارده.

ثانیا بنـده همماننـد شـما معترفم که هر بنده مؤمن گنهکاری که معتقد بغفاریّت حق باشد هرگاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفّار او را می‌آمرزد ولی اگر بـدون توبه از دنیا برود در عقبات بعـد الموت پیوسـته او را عـذاب مینماینـد تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود.

و اگر عملش بسـیار و گناهـان کبیره زیـاده نموده او را بجهنم میبرنـد و بقـدری که نافرمـانی نموده عـذابش مینماینـد آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی‌توبه از دنیا برود و محبّ علی علیه السّلام باشد خداوند او را عفو نموده بمجازات عقبات بعد الموت نمیرسد و جحیم و جهنم نمیبیند او را داخل بهشت مینمایند چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریما.

و نفهمیـدم شـما از چه راه این حـدیث را موجب جسـارت و لا لاابالی‌گری دانسـته‌اید آیا در حـدیث شـریف امر بسـیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده‌اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشـد إلّا فکر و خیال بی‌جا و حال آنکه این حـدیث شـریف جلو ناامیـدی بشـر را میگیرد نه آنکه موجب امید بی‌پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هسـتند که گرفتار هوای نفس‌اند وقتی مرتکب صـغائری شدند شـیاطین جن و انس آنها را وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت نخواهیـد دید چون غالبا جوان و جاهل و نادانند فریب خورده ناامید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمیشویم پس چرا نفس خود را از هواهای کلی بازداریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و از صغائر گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثـال این حـدیث روزنه امیـدی در دلهـا بـاز میکنـد و میفهمانـد که چون بشـر جایز الخطا است اگر سـیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی علیه السّلام باشد باو ضرر نمیرساند.

چـون خـدای متعـال در آیـه شـریفه وعـده عفـو داده و برای عفـو و آمرزش وسـائلی قرار داده حبّ و وداد علی علیه السّـلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

و إلّـا شـیعه هرگز لاـ ابـالی نخواهـد شـد چون وقتی بمعنـای تشیّع بر میخورد می‌بینـد که شـیعه علی یعنی پیرو علی علیه السّـلام آن کسیست که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را پس أهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول ببعض از آنها اشاره نمودیم که رسول أکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک هم الفائزون فی الجنهٔ.

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید باین نوع از اخبار بیشتر میتوانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

شیعه در اوّل تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیّع را بفهمد وقتی فهمید و دانست شـیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه میفهمـد پیرو علی آن کسـیست که علما و عملا و قولا و فعلا کردارا و گفتار ماننـد علی باشـد پا جای پای علی بگـذارد یعنی آنچه علی نمـوده بنمایـد و آن چه علی ترک نموده ترک نمایـد پس شـیعه علی وقـتی فهمیـد که علی علیه السّـلام مرتکب کبـائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سـعی و کوشـش میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و بتمام معنی علی شدن کار مشـکلی است بلکه محال سـعی مینمایـد لا اقل مرتکب کبائر ابـدا نشود و اصـرار بر صـغائر هم نمینماید تا محبوب علی علیه السّـلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جـائز الخطـاء است اگر سـیّئه و یـا صـغیره‌ای از او صادر گردد بوسـیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السّـلام مورد عفو و اغماض قرار میگیرد و اگر خدای نکرده بی‌توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مسئول صغائر و سیئات

قرار نمیگیرد.

و اما معنای حدیث من بکی علی الحسین وجبت له الجنهٔ هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابقت با نظر أکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض میکنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب میشود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود بلکه هیچ نتیجه‌ای هم از گریه خود نمیگیرد.

حافظ: فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه میدهد ولی بناکس نمیدهد.

فرق بین کس و ناکس

داعی: گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد ولی در معنای فارسی کس و ناکس می‌آید لذا عرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خداپرست باشد اصول عقاید را استدلالا یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بداند و بمعاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمّد علیهم السّلام و عترت طاهره آن حضرت عقیده داشته علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام اللّه علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام بر حق و نایب مناب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتب سماویه حق و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که صورهٔ و اسما مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا ببعض از آنها عمل و از بعض دیگر روی گردان باشد یا مرتکب بعض کبائر از قبیل قتل نفس یا شراب‌خواری و یا زنا و لواط کاری یا رباخواری و کم‌فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او نتیجه‌ای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حجّ و خمس و زکاهٔ و غیره را نمی‌نماید.

مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمّم گردد بجبران ما فات و حق النّاس را بصاحبانش برگرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده‌اند وراث آنها را فراهم نماید آنگاه بوسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران ما فات و عقب‌ماندگیهای او گردد.

و الّا اگر مثلا نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت اللّه نرفته یا مشمول خمس و یا زکاهٔ گردیده اداء وظیفه ننموده آنگاه گریه کند یا زنا و لواط کند و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بحرام ببرد و معاملات ربوی بنماید، و یا کم‌فروشی بنماید، و گریه کند ظلم و تعدی و آدم‌کشی کند و گریه کند بخیال آنکه اعمال زشت او بوسیله گریه عفو میشود اشتباه رفته آل محمّد از چنین اشخاصی بیزارند گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه‌ای ندارد چنانکه ما مکرر در منابر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحا گوشزد جامعه نموده‌ایم.

و الّا اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید خیال کند گریه و یا زیارت آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین جبران ما فات میکند و او را نجات میدهد باید دشمنان آل محمّد همگی بهشتی باشند چون غالبا بر مظلومیت آل محمّد گریه کردند.

چنانچه ارباب مقاتل در وقعه کربلا نوشته‌اند و اللّه بکت و ابکت کل عدوّ و صدیق دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پسر پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیر خوارش را کشتند ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه‌ای ندارد تا مؤمن نگردند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ: اگر فرد مسلمانی معتقد باصول عقاید و عامل بدستورات شرعیّه باشد خود اهل نجات است پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه و چه نتیجه بر او متصوّر است که هر سال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند.

اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری

داعی: بدیهی است مسلمان هر چند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جائز الخطاء اگر لغزش و خطاهائی از او سر زده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهائی آنها را عفو میکند.

گاهی حب علی بن أبی طالب را وسیله قرار میدهد گاهی بگریه بر مظلومیت حضرت سید الشهداء و خاندان رسالت و زیارت آن حضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزله آب توبه قرار میدهد و از گناهان آنها میگذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره‌ای از آنها صادر نشده، حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت بآن خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود.

و اما اینکه فرمودید در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میباشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشوید یا اگر گاهی بجهاتی حاضر شوید چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمیکنید تا آثار آن را ببینید.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آل محمد علیهم السّلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السّلام مجالسی تشکیل میگردد و بجاذبه آن خاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطباء و وعّاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند و آنها را بضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا مینمایند و دلائل حقّانیّت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند و نتایج بسیار میگیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان اسلام قبول ننمایند چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد گردند.

در هر سالی بوسیله این مجالس و حضور در مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ جمعیتهای بسیاری از مردمان لا ابالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترک معاصی داخل در حوزه اخیار گردند.

اینست یک جهت از فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علمای فریقین نقل نموده‌اند حسین منّی و انا من حسین حسین از من است و من از حسینم یعنی احیای دین من بواسطه حسین است در زمان حیاتش جانبازی کرد و بنیروی مظلومیت ریشه ظلم بنی امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشه دین را بکنند.

و هزار سال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل میشود مردمان حاضر میشوند بوسیله مبلغین و ناطقین پی بحقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم میگذارند اینست مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد سلام اللّه علیهم اجمعین میباشد.

و نیز توضیحا عرض میکنم که محب و شیعه علی علیه السّلام زائر و عزا دار حسین بن علی علیهما السّلام علاقه‌مندان و عشّاق او

ترک واجبات نمیکننـد و مرتکب کبائر معاصـی نمیشوند چون میدانند و بآنها گفته شده است که حضـرت أبا عبد اللّه الحسـین علیه السّـلام شـهید راه دین است و برای ترویج شـعائر دین شـربت شـهادت نوشید چنانچه در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که میخوانیم اشهد انّک قد اقمت الصلاهٔ و آتیت الزکاهٔ و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و أطعت اللّه و رسوله حتی أتاک الیقین.
و در اخبار معتبره فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر و أنس و دیگران رسـیده که پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود من زار الحسـین بکربلا عارفا فابحقّه وجبت له الجنّهٔ.
و نیز میفرماید من بکی علی الحسین عارفا بحقّه وجبت له الجنّهٔ.
همان قسـمی که عبادات از واجبات و مسـتحبّات فرع بر معرفت خدا است اگر خدا را کما ینبغی نشـناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم باشد عاطل و باطل است.
گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را پسـر پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول اللّه صلی الله علیه و آله بداند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده تارک واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویـج أباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر خلاف طریقه و رویّه مولای خود هرگز عمل نمینماید.
نواب: قبله صاحب گرچه ما معتقـد هستیم که حسـین الشـهید اهل حق و برای حق و بناحق بدست عمّال بنی امیّه کشـته شده ولی در میان ما جماعتی هسـتند مخصوصا جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل بخلافت حسـین بن علی را بسمت کوفه کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخـاطرات کنـد ناچـار یزیـد و عمّـالش مقـابله با این فتنه کردنـد و بآن جناب پیشـنهاد تسـلیم (بلاشـرط) و تبعیت از خلیفه یزیـد که اطاعتش واجب بوده است نمودنـد که بشام رود تا نزد خلیفه محترم باشـد یا سـلامت بوطن بر گردد آن جناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت است؟!
آیا جواب صـحیحی داریـد که آنها را ساکت کنیـد تا از این عقیـده بر گردند و بدانند که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آن جناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود و جنگید تا کشته شد.
داعی: چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم میترسم سخن طولانی شود و اسباب کسالت گردد.
نواب: خیر خیر أبـدا کسـل نمیشویم بلکه بـا علاقـه مفرطی میل بشـنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر بجواب باشیم قطع بدانید جواب دادن باین قوم و لو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرمائید.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده

داعی: قبلا عرض کردم هر عمل نیک و بـدی فرع بر معرفت است معترضـین اول بایـد خـدای خود را بشناسـند و بعـد از معرفت حق کتاب آسـمانی که از جانب خدای علیّ اعلی بر خاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه تصدیق آنست که هر چه در آن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد.
و اگر معترضـین اهل ماده و عالم محسوس‌اند و دلائل محسوسه میخواهند جواب آنها بسیار سهل است اینک مختصرا باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو جههٔ فقط اشاره میکنیم.

خمسهٔ النجباء از هر عمل رجسی مبرّا بودند

اوّلا هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست بریحانه رسول اللّه حسین بن علی سلام اللّه علیهما دادن بر

خلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) شهادت بطهارت آن حضرت داده و آن بزرگوار را مانند جدّ و پدر و مادر و برادرش معرّا و مبرّای از هر رجس و پلیدی معرّفی نموده آنجا که میفرماید إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.

باتّفاق جمهور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابی نعیم اصفهانی و أبو بکر شیرازی و سیوطی و حموینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیرهم که جمیعا معتقدند و مبسوطا آورده‌اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل گردیده.

و این آیه شریفه أدلّ دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از ارجاس و پلیدیها بدیهی است از اهمّ پلیدیها حب جاه و مقام و توجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه بریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و أئمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة.

پس قطعا أبا عبد اللّه الحسین علیه السّلام حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده و اهل بیت خود را باسارت نداده و اگر کسی با علم باین معنی آن حضرت را دنیاطلب بخواند حتما منکر قرآن مجید گردیده.

قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبوده

و أما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل حسّی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.

أولا قیام حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبیّ مکرم امر بیاری آن حضرت نمی‌نمود چنانچه اخبار بسیاری از طرق خودتان در این باب رسیده که بیکی از آنها اکتفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل مینماید از أنس بن حارث بن نبیه که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

انّ ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی اللّه عنه و عمّن معه.

پس معلوم میشود قیام آن حضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مشئوم از اینها گذشته اگر معترضین فکر کنند از خود عمل و حرکت آن حضرت تا شهادت و اسیری أهل بیت طهارت حق و حقیقت ظاهر و هویدا میباشد.

زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز با عیال و اطفال حرکت نمیکند اطفال صغیر و زن حامله و بچه شیر خوار با خود نمی‌برد بلکه تنها و منفرد و با یک عده زبده سواران کاری حرکت می‌کند پس از آنکه بر دشمن غالب و محور کار بدستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش را می‌طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت ابا عبد اللّه علیه السّلام با عیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آن حضرت بقصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعا بسمت یمن میرفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل و مجرد حملات خود را شروع مینمود.

چنانچه مکرّر بنی اعمام و دوستان و برادران این پیشنهاد را بآن حضرت نمودند و جواب یأس شنیدند چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آن حضرت خبر نداشتند.

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لا اله الّا اللّه بود

ولی خود آن حضرت میدانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمیشود، لذا حرکت آن حضرت با هشتاد و چهار زن و بچه برای یک نتیجه نهائی اساسی بود چون‌که امام میدید شجره طیّبه لا اله الّا اللّه را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با خون جگرها غرس و آبیاری او را با خونهای شهداء بدر و احد و حنین نموده و بدست باغبانی مانند علی بن أبی طالب علیه السّلام سپرد که از او نگهداری نماید ولی بواسطه خارج نمودن باغبان عالم دانا را با ظلم و تعدی و تهدید بشمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او را از آب یاری شجره طیّبه اساس و بنیان باغ توحید و نبوت رو به نابودی میرفت.

و لو آنکه گاه گاهی بتوجه باغبان اصلی تقویتی میشد ولی نه تقویت کامل حقیقی تا آنکه زمام باغ بکلّی بدست باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفّان که دست بنی امیه بازشد و زمامدار امور شدند و أبو سفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند بمجلس آوردند با صدای بلند گفت یا بنی امیّه تداولوا الخلافهٔ فانّه لا جنّهٔ و لا نار.

و نیز گفت یا بنی امیّه تلقّفوها تلقّف الکرهٔ فو الّذی یحلف به ابو سفیان ما زلت ارجوها لکم و لتصیرنّ الی صبیانکم وراثهٔ.

بکلّی آن قوم رسوای بی‌عقیده تمام طرق را مسدود نمودند و دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طیبه رو بضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیّبه لا اله الّا اللّه بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات بباغش روی کرده فوری باید در مقام علاج برآید و الا بکلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت.

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت بباغبان عالم دین حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را بجائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیّبه لا اله الّا اللّه را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفا برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لا اله الّا اللّه بسمت کربلا حرکت کرد ولی بخوبی میدانست بی‌آبی بریشه درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارد احتیاج بتقویت قوی دارد.

چنانچه در علم عملی فلاحت رسم است وقتی فلّاحان و باغبانان دانشمند دیدند در حتی بکلی بی‌قوت شده تقویت قوی لازم دارد علاج او را بقربانی میکنند یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح میکنند و با پوست و گوشت و خون در پای درخت دفن مینمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله هم که باغبانی عالم بود دید این شجره طیّبه را بقدری بی‌آبی داده‌اند (بخصوص در سنوات اخیره و زمامداری بنی امیه) که بآبهای معمولی و مبانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فداکاری لازم است.

قطعا آبیاری شجره طیّبه و درخت شریعت بایستی با خونابه‌های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیّبه لا اله الّا اللّه بسمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوته‌نظران گویند چرا از مدینه خارج شد همانجا میماند و کوس مخالفت میکوبید و قربانیها را میداد ولی نمیدانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می‌ماند امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده میماند و نمیدانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده.

مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام بحق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می‌دادند.

ولی آن یگـانه راد مرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماه رجب موقعی که مردمان برای عمره بمکه حاضـر بودنـد تشریف فرمای مکه شـد تا روز عرفه در مقابل صـدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه‌ها خواند و خطابه‌ها کرد ندای حق و حقیقت را بسـمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشـته بریشه شـجره طیّبه لا اله الّا اللّه میزند گوشـزد عامه مسـلمین نمود که بدانند یزیـدی که دعوی خلافـت اسـلام دارد عملاـ اساس دین را از میـان میبرد شـراب میخورد قمـار میبازد با سگ و میمون بازی میکند احکام دین را زیر پا میگذارد زحمات جدم پیغمبر را بر باد میدهد من نمیگذارم دین جدم از میان برود بر من واجب است فداکاری نمایم جان میدهم و دین را حفظ میکنم.

پس قیـام آن حضـرت و خروج از مـدینه بمکّه و از مکّه بسـمت کوفه و عراق برای حفظ شـعائر دین و اعلام نمودن بجامعه بشـریت اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران‌ناپذیر آن پلید عنید بی‌دین بوده است.

لـذا برادران و بنی اعمام و دوسـتان علاقه‌منـد که برای ممانعت می‌آمدنـد عرض میکردند اهل کوفه که از شـما اسـتقبال نموده‌اند و دعوت‌نامه‌ها فرستادند به بی‌وفائی معروف‌اند.

و علاوه با قـدرت بنی امیه و سـلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دوانیده‌اند نمی‌توانی مقابله نمائی چون أهل حق کم‌اند مردم عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح میشود لذا اطراف آنها جمع‌اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود.

پس از این سـفر صـرف نظر نما و اگر هم مایل نیستی بماندن و توقف در حجاز پس برو بیمن که علاقه‌مندان بشما در آنجا بسیارند مردمان غیوری هستند شما را تنها نمی‌گذارند میتوانی عمری را در آن صفحات براحتی بگذرانی.

حضـرت نمی‌توانست برای همه کاملا پرده‌برداری نماید لذا هر یک را بجوابهای مختصری ساکت مینمود ولی ببعض از اصحاب سر و أقـارب محرم ماننـد برادرش محمّـد بـن الحنفیّه و این عم گرامش عبـد اللّه بن عبـاس میفرمـود راست میگوئیـد منهم میـدانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود منهم برای فتح و غلبه ظاهری نمیروم بلکه برای کشـته شدن میروم یعنی میخواهم به نیروی مظلومیت ریشـه ظلم و فساد را بر کنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده میفرمود جدّم رسول خدا را در خواب دیدم بمن فرمود اخرج الی العراق فانّ اللّه شاء أن یریک قتیلا.

محمّـد بن الحنفیّه و ابن عباس عرض کردنـد اگر امر چنین است زنها را چرا میبریـد فرمود جدّم فرمود انّ اللّه قد شاء ان یراهنّ سـبایا بامر رسول اللّه صـلی الله علیه و آله آنها را برای اسـیری میبرم (یعنی نکات و أسـراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متمّم شـهادت من اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرنـد برونـد شام در مرکز خلافت و قـدرت یزید ریشـه آنها را بکنند، و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند.

چنانچه عملی کردنـد خطبه و خطابه بی‌بی عقیله بنی هاشم صـدیقه صـغری زینب کبری سـلام اللّه علیها در مجلس قـدرت و جشـن پیروزی یزیـد در مقابـل صـدها نفر از اشـراف قوم و بزرگـان بنی امیه و سـفراء بیگـانه و رجـال از یهود و نصـاری، و خطبه و خطابه معروف سیّد السّاجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود).

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود ایّها النّاس اعطینا ستّا و فضّلنا بسبع، اعطینا العلم و الحلم و السّماحهٔ و الفصاحهٔ و الشّجاعهٔ و المحبّهٔ فی قلوب المؤمنین، و فضّلنا بأنّ منّا النّبی المختار محمد صـلی الله علیه و آله، و منّا الصدّیق، و منّا الطّیارّ، و منّا اسد اللّه و اسد رسوله، و منّا سبطا هذه الامّهٔ و منّا مهدیّ هذه الامّهٔ.

آنگاه شـروع بمعرفی از خود نمود فرمود هر کس مرا میشـناسد که میشناسد و آن کس که مرا نمیشناسد اینک حسب و نسب خودم را بآنهـا میرسـانم منم فرزنـد صاحب صـفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صـفات را بیان مینمایـد که وقت مجلس

اجازه نقل تمام را نمیدهد) خاتم الانبیاء محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله.

پس از آن روی همان منبری که سالها شب و روز از زمان معاویه علیه الهاویه علنی و بر ملا مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام را لعن و سب مینمودند؟!! و هزاران نسبتهای ناروا بآن حضرت داده بودند؟ در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمنها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود.

انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتّی قالوا لا اله الّا اللّه، انا ابن من ضرب بین یدی رسول اللّه صلی الله علیه و آله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین، و قاتل ببدر و حنین، و لم یکفر باللّه طرفهٔ عین، انا ابن صالح المؤمنین و وارث النبیّین، و قامع الملحدین، و یعسوب المسلمین، و نور المجاهدین و زین العابدین، و تاج البکّائین، و اصبر الصّابرین، و افضل القائمین من آل یس رسول ربّ العالمین، انا ابن المؤیّد بجبرئیل، المنصور بمیکائیل، انا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قاتل المارقین، و الناکثین، و القاسطین، و المجاهد اعدائه النّاصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین، و اوّل من اجاب و استجاب للّه و لرسوله من المؤمنین، و اوّل السّابقین، و قاصم المعتدین، و مبید المشرکین، و سهم من مرامی اللّه علی المنافقین، و لسان حکمهٔ ربّ العالمین، و ناصر دین اللّه و ولیّ امر اللّه، و بستان حکمهٔ اللّه، و عیبهٔ علمه، سمح، سخی، بهلول، زکیّ، ابطحیّ، رضیّ، مقدام، همام، صابر، مهذّب، قوّام، قاطع الاصلاب، و مفرّق الاحزاب، اربطهم عنانا، و اثبتهم جنانا، و امضاهم عزیمهٔ، و اشدّهم شکیمهٔ، اسد باسل یطحنهم فی الحروب اذا از دلفت الاسنّهٔ و قربت الاعنّه طحن الرحی و یذروهم فیها ذرو الریح الهشیم، لیث الحجاز، و کبش العراق، مکّی، مدنیّ، حنفیّ، عقبیّ، بدریّ، احدیّ، شجریّ، مهاجریّ، من العرب سیّدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین، و ابو السّبطین الحسن و الحسین ذاک جدّی علیّ بن أبی طالب علیه السلام.

آنگاه فرمود انا ابن خدیجهٔ الکبری، انا ابن فاطمهٔ الزّهراء، انا ابن المذبوح من القفا، انا ابن العطشان حتّی قضی، انا ابن من منعوه من الماء و احلّوه علی سائر الوری، انا ابن من لا یغسل له و لا کفن یری، انا ابن من رفع رأسه علی القنا، انا ابن من هتک حریمه بارض کربلا، انا ابن من جسمه بارض و رأسه باخری، انا ابن من سبیت حریمه الی الشّام تهدی، ثمّ انّه صلوات اللّه علیه انتحب و بکی، فلم یزل یقول انا انا حتّی ضجّ النّاس بالبکاء و النّحیب.

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السّلام منعقد گردید، در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السّلام بعد از نقل فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیر المؤمنین در محضر دشمنان آن قدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که با حضور یزید پلید صدای ضجّه و شیون مردم شام برخاست بقسمی که یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند، از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید.

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آن حضرت مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد. (که یزید ناچار شد از روی سیاست اظهار ندامت نمود، و عبید اللّه بن مرجانه لعنه اللّه را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید.

که الی الحال در شام و پایتخت ظالمانه آن قوم فاسد قبری از بنی امیه وجود ندارد، ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان، و قبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله مزار هر عارف و عامی از شیعه و سنی میباشد.

خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته‌اند که آن حضرت از مدینه تا بمکه و کربلا پیوسته کنایهٔ و صراحهٔ خبر شهادت خود را میداد و بمردم میفهماند که برای کشته شدن میرود.

از جمله خطبه مفصّلی است که روز ترویه در مکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه خبر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار متعال و درود بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلادهٔ علی جید الفتاهٔ و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیّر لی مصرع انا لاقیه کانّی باوصالی یتقطّعها عسلان الفلوات بین

النّواویس و کربلا.

با این قبیل جملات بمردم میفهمانـد که من بکوفه و مقرّ خلافت نخواهم رسـید بلکه بین نواویس و کربلا کشـته خواهم شد بدسـت گرگهای خون‌آشام مراد از گرگها اشاره‌ایست که بقتله خود از بنی امیه و غیره مینمایـد که ماننـد گرگهای خونخوار ما را قطعه‌قطعه نموده بقتل میرسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار میرساند که امام حسـین بقصد شهادت حرکت فرمودند نه بقصد ریاست و خلافت در تمام راه بطرق مختلفه خبر مرگ خود را میداد و در هر منزل اصـحاب و احفاد خود را جمع میکرد و پیوسته میفرمود از پستی و بی‌قدری دنیا همین قدر بس که سـر یحیی را بریدند برای زن زنا کاری بهدیه بردند عن‌قریب سـر من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار میبرند.

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حرّ بن یزید ریاحی با هزار سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید اللّه است شما را نگاهدارم و نگذارم بکوفه بروید و با شما باشم تا امر امیر برسد، چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حرّ گذارد.

قطعا اگر حضـرت خیال امارت و خلافت در سـر داشت تسـلیم لشـکر حر نمیشـد در حالتی که با حر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضـرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یـک خود یک تنه برای پراکنـدگی هزار نفر کافی بودنـد و تا کوفه هم ده فرسـنگ بیشتر نبود علی القاعـده میبایستی آنها را پراکنده و خود را بمرکز حکومت (کوفه) میرساندند مردم هم که منتظر بودند تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می‌شدنـد تا آنکه غالب آینـد نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسـلیم گردیـده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشـمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک بدشمنان برسد و کار را بر پسر پیغمبر سخت نمایند.

آقایـان اگر بقرائن مطلب خـوب دقت کنیـد جواب خود را بخوبی بـدست می‌آوریـد و میدانیـد که آن حضـرت بقصـد دیگری طی مسافات نمود زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعی که محاصـره دشمن در منتها درجه شدت رسیده و فرسنگها اطراف او را قوای قویّه دشمن گرفته وسائلی فراهم نمیکرد که جمعیت قلیل و نفرات آماده خود را متفرق نماید.

خطبه و خطـابه آن حضـرت در شب عـاشورا بزرگتر دلیل بر اثبات مـدعای ما است زیرا تا شب عاشورا هزار و سـیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضـرت بر روی کرسـی قرار گرفت خطبه مفصّلی اداء نمود ضمن خطبه صریحا کلماتی فرمود که آن لشـکر و مردم جـاه طلب را خوف گرفته که تمـام اربـاب مقاتـل نوشـتند حضـرت فرمود کسـانی که بخیـال ریـاست و حکومت دنیوی آمده‌انـد بداننـد که فردا هر کس در این زمین باشـد کشـته خواهـد شـد و این مردم جز من احدی را نمیخواهند من بیعتم را از گردن شـما برداشـتم تا شب است برخیزید و بروید هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند برای آن حضـرت بـاقی نمانـد مگر چهل و دو نفر هیجـده نفر بنی هاشم بیست و چهار نفر اصـحاب، بعـد از نصف شب سـی نفر از شـجاعان لشـکر دشـمن بقصـد شبیخون آمدند وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضـرت را شـنیدند مجذوب‌وار باردوی توحیدی حسـینی ملحق شدند که مجموعا بنابر اشهر هفتاد و دو نفر قربانیهای حق گردیدند که اکثر آنها زهّاد و عبّاد و قاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلائل و قرائن واضـحی است که میرساند آن حضـرت بقصد انقلاب و حبّ جاه و ریاست و رسـیدن بمقام خلافت حرکت نفرموده بلکه صرفا هدفش ترویج دین و مقصدش حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده.

آن هم بطریقی که جان بدهد و با جان بازی نمودن پرچم لا اله الّا اللّه را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید.

زیرا نصـرت و یـاری دین گـاهی بکشـتن است و زمانی بکشـته شـدن فلـذا آن حضـرت دامن همّت بر کمر زد و مردانه قیام کرد، با

نیروی مظلومیت و دادن قربانیهـای بسـیار مخصوصا أطفال صـغار ریشه ظلم و فساد بنی امیّه را کنـد بقسـمی که خـدمات بزرگ آن حضـرت در اعلاء کلمه طیّبه لا اله الّا اللّه و آبیاری شـجره مقـدسه اصـلها ثابت در نظر دوست و دشـمن مورد تصدیق و تقدیر است حتی بیگانگان از دین روی برهان و دلیل اقرار باین معنی دارند.

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین علیه السّلام

در دائرهٔ المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله‌ایست از خانم دانشـمند انگلیسـی تحت عنوان «سه شـهید» بسـیار مفصّل است که خلاصه آن اینست که نوشـته سه نفر در تاریخ بشـریت برای اعلاء کلمه حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جان بازان گوی سبقت ربودند.

اول سـقراط حکیم یونانی در آتن، دوم حضـرت مسـیح بن مریم علیه السّلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی میباشد و الا در عقیده ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده بصریح آیه ۱۵۶ سوره ۴ (نساء) که فرموده و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم و انّ الّذین اختلفوا فیه لفی شکّ منه ما لهم به من علم الا اتباع الظنّ و ما قتلوه یقینا بل رفعه اللّه الیه).

سیم حضـرت حسـین علیه السـلام فرزند زاده محمّد «صلی الله علیه و آله» پیغمبر مسلمانان؛ آنگاه نوشته است هرگاه بتاریخ حالات و چگونگی شـهادت و جانبـازی هر یـک از این سه نفر شـهید سـعید آگـاهی حاصل گردد تصـدیق میشود که جان بازی و فـداکاری حضـرت حسـین علیـه السـلام از آن دو نفر (یعنی سـقراط و عیسـی) قـوی‌تر و مهـم‌تر بـوده است بهمین جهـهٔ ملقب گردیـد به سـید الشهداء.

زیرا سـقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق بتفدیه جان خود حاضر شدند، ولی حضرت حسین علیه السلام جلاء وطن اختیار نمود در بیابـانی دور از جمعیت در محاصـره دشـمن واقع و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر یـک از آنهـا از سـر دادن خودش مهمتر بوده فدای حق نموده بدست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود.

بزرگـترین دلیـل بر اثبـات مظلـومیت حسـین مسـلمانها قربـانی دادن بچـه شـیرخواره‌اش بـود که در هیـچ تـاریخی سـابقه نـدارد بچه شیرخواری را برای طلب آب (بی‌قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمـل دشـمن اثبـات مظلومیت حسـین را نمود و بهمین نیروی مظلومیت بساط عزت خانـدان مقتـدر بنی امیه را برچیـد و رسوای عالمشان نمود در اثر جانبازیهای او و اهل بیت بزرگش دین محمّد صلی الله علیه و آله حیات نوینی بخود گرفت انتهی.

دکتر ماربین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی و دیگران از مورخین اروپائی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشـهداء سـلام اللّه علیه و فداکاری‌های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الّا اگر خـدمات و قیام بحق آن حضـرت نبود بنی امیه اساس دین توحیـد را بکلی از میان میبردنـد و نامی از خـدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمیگذاردند.

نتیجه مطلوب، کشف حقیقت

پس نتیجه عرایضم این شد که قیام و جنگ حضرت سید الشهداء ارواحنا فداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است قیام و جنگ دینی بوده است.

لـذا زوار و عزاداران و شـیعیان و علاقه‌منـدان بآن حضـرت وقتی میشـنوند که آن حضـرت با یزیـد جنگید برای آنکه عمل بمنکرات می‌نمـود متوجه میشونـد که عمـل بمنکرات مرضـیّ آن حضـرت نخواهـد بود لـذا هرگز گرد محرمـات و منکرات که مکره طبع آن بزرگوار است نمیگردند و عمل بواجبات را بر خود فریضه حتمی قرار میدهند.

وقتی میشنوند و در کتب مقاتل و تواریخ میخوانند که آن حضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را بجماعت خواند البته جدیّت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات مینمایند تا مورد توجه و محبوب آن حضرت گردند که محبوب آن حضرت قطعا محبوب خدای تعالی میباشد.
پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده‌اید خلاف حقیقت و مغلطه کاریست اشتباه فرمودید و تعبیر بی‌جا نمودید بلکه بر خلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث تحریک قوای روحی شیعیان را مینماید و آنها را آماده عمل میکند مخصوصا که گویندگان و خطباء قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آن حضرت را کما ینبغی بیان نمایند نتایج بسیار نیکوئی گرفته میشود.
چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده‌ایم که در هر ماه محرم بواسطه هجوم مردم در این مجالس جوانان بسیار فریب‌خوردگان شیطان از برکت وجود آن حضرت و مجالسی که بنام آن بزرگوار منعقد میشود در اثر بیانات وعاظ و تبلیغ مبلغین عظام براه راست و صراط مستقیم وارد و تائب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.
(سخن که باینجا رسید اکثر آقایان با چشم گریان حالت سکوت بخود گرفتند عازم شدیم جلسه را ختم نمائیم).
نواب: علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرد شریف فداکاری را که ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده بهمین مختصر بیاناتتان آن طوری که بوده بما شناسانیدید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید جدّت رسول خدا بشما عوض عنایت فرماید، گمان نمیکنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد خدا از شما راضی باشد و شما را مشمول مراحم و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.
و واقعا خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کورکورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده‌ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجائی که از روی تعصّب بما میکردند و میگفتند که زیارت آن مولی و رفتن بمجالس عزا بدعت است.
واقعا عجب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت مینماید و بحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگزاران بشرع و شریعت آشنا میکند.

در ثواب و فوائد زیارت

داعی: این جمله‌ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمّد و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زیارت قبور آنها فرمودید قطعا سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنّن هم عادهٔ پیروی از آنها نموده‌اند بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرآنند درباره آن نرسیده باشد.
و حال آنکه در اخبار راجع بگریستن و زیارت آن حضرت علاوه بر آنکه در کتب معتبره شیعه متواترا رسیده در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل نموده‌اند موجود است که ببعض از آنها قبلا اشاره نمودیم اینک بواسطه ضیق وقت راجع بزیارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است اکتفا مینمائیم.
یک روز رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره امّ المؤمنین عایشه تشریف داشتند حسین علیه السّلام وارد شد پیغمبر او را در آغوش محبّت کشید و بسیار بوسید و بوئید عایشه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست میداری حضرت فرمود مگر نمیدانی که او پاره جگر و ریحانه من است آنگاه آن حضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال نمود فرمود جای شمشیرها و نیزه‌ها را می‌بوسم که بنی امیّه بر حسینم میزنند عایشه عرض کرد مگر او را میکشند فرمود آری با لب تشنه و شکم گرسنه شهید میکنند شفاعت من هرگز بآنها نمیرسد خوشا بحال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند عایشه عرض کرد یا

رسول اللّه برای زائر او چه اجری خواهد بود فرمود اجر یک حجّ من عایشه از روی تعجّب عرض کرد یک حج شما فرمود ثواب دو حج من عایشه بیشتر تعجّب کرد حضرت فرمود ثواب چهار حج من پیوسته عایشه تعجب مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب را زیاد مینمود تا رسید بجائی که فرمود عایشه هر کس حسین مرا زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر می‌نویسد دیگر عایشه سکوت کرد.

شما را بخدا آقایان انصاف دهید چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول اللّه باشد قطعا مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تعبیر به بدعت نمودن دشمنی با آن حضرت و اهل بیت طاهرینش میباشد.

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمه اطهار

علاوه بر فوائد معنوی و اجور اخروی توجه بمنافع ظاهری که در زیارت قبور ائمّه طاهرین ملحوظ است هر انسان عاقلی را تحریک میکند که از این عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار میگردد صرف نظر نکند.

شما اگر بآن اعتاب مقدّسه مشرف گردید بالحسّ و العیان مشاهده مینمائید در بیست و چهار ساعت (باستثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته میگردد) از دو ساعت بطلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم‌ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است.

و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال باذکار و اوراد و ادعیه میباشند.

کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند مگر اداء واجبات ولی در آن امکنه مقدسه بعشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت بطلوع فجر مشرف گردیده توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و گریه‌های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی میشود که وقتی بأوطان خود برگشتند پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می‌باشند و اداء نوافل و قضاء نمازها را با اشتیاق تمام بجای می‌آورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار میگردد و توفیق جبری پیدا می‌نمایند و سرگرم اقسام عبادات میشوند بدعت است.

که در هر شبانه روزی اقلا سه مرتبه سحرها و ظهرها و سر شبها هر مرتبه اقلا دو سه ساعت بأقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول مراحم و الطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ أثری برای زیارت قبور أئمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و سرگرمی باقسام عبادات کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند برفتن زیارت تا باین وسائل و سرگرمی بعبادات (که در بلاد و اوطانشان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمینمایند) رابطه با یزدان پاك را که اساس تمام خوشبختیها است محکم نموده صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنّن کدام محل مقدسی را میتوانید بما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در بیست و چهار ساعت اشتغال بعبادات داشته باشند جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق میشوند در بغداد و معظّم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابو حنیفه میباشد همیشه درهای آنها بسته فقط موقع نماز در مسجدهای مجاور قبر آنها باز میشود یک عده مخصوصی می‌آیند نماز خوانده و متفرق می‌شوند.

در شهر سامراء که مدفن دو امام بر حق شیعه، حضرت هادی علی النّقی علیه السّلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی علیه السّلام (امام یازدهم) میباشد تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدّام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنّن هستند مقارن طلوع فجر بزحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه درب حرم را باز میکنند ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی‌ها را نمی‌بینیم در کنج و زوایای آن مسجد بعبادت مشغول باشند.

حتّی خدام هم که در را بازمینمایند میروند و میخوابند ولی شیعیان در اطراف حرم با شوق و ذوق تمام مشغول عبادت‌اند اینست

آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان میگردد.

خداوند توفیق دهد مشرّف شوید در عراق عرب دو شهر پهلوی یکدیگر می‌بینید بفاصله دو فرسنگ یعنی کاظمین و بغداد که اوّلی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت أبا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمّد بن علی الجواد (امام نهم) علیهم السّلام میباشد.

و دوّمی مرکز أهل تسنّن و مجاور قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام اعظم شما أبو حنیفه میباشد مورد دقت قرار دهید تا پی بتعالیم عالیه پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و بچشم خود ببینید از برکات قبر أئمه اطهار و علاقه بزیارت آن دو قبر أنور مردم کاظمین و زوّار چگونه اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت بطلوع فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجّد و سحرخیزی آماده و بیدارند حتّی عده بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهایشان در کاظمین است وقت سحر در حرم مطهّر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی أهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهان و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته‌اند؟

نواب: واقعا جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کورکورانه بدون تحقیق بدنبال أقوال اشخاص میرویم چند سال قبل قافله‌ای از اینجا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه با آنها بودم رفتیم بغداد بزیارت امام اعظم ابو حنیفه و جناب عبد القادر رضی اللّه عنهما: ولی یک روز که بنده بتماشای کاظمین رفتم و برگشتم مورد حملات سخت رفقا واقع شدم الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظّم و یا شیخ عبد القادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جائز و موجب ثواب باشد که در هر سال جماعتی از ما بزیارت آنها میروند که قطعا خبری از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنها نرسیده.

ولی زیارت ریحانه رسول خدا فداکار مجاهد فی سبیل اللّه که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلا امری است مستحسن بدعت باشد؟

الساعه تصمیم قطعی گرفتم که ان شاء اللّه اگر زنده ماندم امسال قربهٔ الی اللّه و طلبا لمرضاته بزیارت فرزند عزیز رسول اللّه جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته‌های ما بگذرد امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص میشویم تا فردا شب ان شاء اللّه.

جلسه هشتم لیله یکم شعبان المعظم ۴۵

شروع جلسه

(أول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم آقایان محترم تشریف آوردند بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سید عبد الحی، قبله صاحب شب گذشته بیاناتی فرمودید که حقّا از مثل شمائی سزاوار نبود تفوّه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد خود بهتر میدانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه باعث فنای مسلمین گردیده کما آنکه اتفاق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی: (با کمال تعجب) خوبست بیان فرمائید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوئیت و افتراق کلمه میباشد که اگر ایراد شما بجا است و غفلتی از داعی شده متنبّه گردم و الّا جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید: در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس مسلمین را بدو قسمت تقسیم و تعبیر بمسلم و مؤمن فرمودید در صورتی که مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه با هم برادرند نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دودستگی

داد که بضرر اسلام تمام میشود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاصّ و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و ما را مسلم میخوانند چنانچه در هندوستان دیده‌اید شیعه را مؤمن و سنّی را مسلم میخوانند.

و حال آنکه اسلام و ایمان یکی میباشد زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم بآنست و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان میباشد.

لذا جمهور امت اتفاق نموده‌اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدائی ندارند و شما بر خلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

در فرق بین اسلام و ایمان

داعی: (پس از قدری سکوت و تبسم؟) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم، اولا جمهوری که منظور نظر شما است و در بیان خود بآن اشاره نمودید بمعنای عموم امت نیست بلکه مراد از جمهور بعض از اهل سنّت و جماعت میباشد.

ثانیا راجع باسلام و ایمان متأسفانه بیان شما کافی نیست چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنّت و جماعت اختلاف عقیده دارند بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینک وقت اجازه نقل تمامی أقوال فرقه‌های مختلفه را نمیدهد.

ثالثا آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمائید شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود و الّا مطالب اصولی مهم‌تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و الّا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمائید داعی، اسلام و ایمان ساخته‌ام و اسباب دودستگی و دوئیت را (بقول شما) فراهم نموده‌ام.

و حال آنکه این تقسیم و دودستگی را (بقول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده مگر آقایان فراموش نموده‌اید ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال را در قرآن مجید مگر نه اینست که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحا میفرماید قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ.

البته میدانید که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی اسد حجاز نازل گردیده که در سال قحط بمدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهرا برای استفاده از تنعّمات مدینه منوره اسلام آورده بودند خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده باین معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد و غیره) که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم بآنها بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید ما اسلام آورده‌ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام برای اتقاء است از قتل و سبی و اخذ تنعمات) و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما.

ظاهر این آیه شریفه حکم میکند که مسلمین دو دسته هستند، یک فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان بحقایق پیدا نموده‌اند که آنها را مؤمن گویند.

و فرقه دیگر مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و یا طمع (مانند قبیله بنی اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست و لو جواز معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی بحکم قرآن ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست.

پس اقرار بکلمتین شهادتین و تظاهر باسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود.

سید: این بیان شما صحیح است ولی قطعا اسلام بی‌ایمان را اعتباری نیست کما آنکه ایمان بدون اسلام مورد اثر نمیباشد مگر در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) نمی‌فرماید: لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً.

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور بظاهر هستیم که هر کس بگوید لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه او را پاك و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننمائیم این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند.

داعی: اولا این آیه درباره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامهٔ بن زید و یا محلّم بن جثامه لیثی بوده) که گوینده لا اله الّا اللّه را در میدان جنگ، بخیال آنکه از ترس کلمه‌ای گفته و مسلمان گردیده، بقتل رسانیدند، و لکن تصدیق دارید افاده عموم مینماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف بیّنی آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز بکفر و تبرّی از دین ننمودند مسلمان و پاك میدانیم و با آنها معاشرت اسلامی مینمائیم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمیکنیم و بباطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسّس در باطن اشخاص هم نداریم.

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت عرض مینمایم که میان اسلام و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است.

چه آنکه برای ایمان مراتبی میباشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال را از میان بر میدارد و کشف حقیقت مینماید.

چنانچه امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السّلام در روایت عمرو زبیری فرموده: انّ للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البیّن نقصانه و منه الراجح الزاید رجحانه، و منه التام المنتهی تمامه.

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دائره کفر خارج و داخل حوزه مسلمین میگردد جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین میباشد.

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از ایمان آن کسی که بواسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی ایمان او رجحان پیدا میکند بر ایمان آن کسی که فاقد آن صفات میباشد که ببعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی و نهج البلاغه از مولی الکونین أمیر المؤمنین و جعفر بن محمّد الصّادق علیهم السّلام رسیده است که فرموده‌اند انّ اللّه تعالی وضع الایمان علی سبعهٔ أسهم علی البر و الصدق و الیقین و الرضاء و الوفاء و العلم و الحلم ثم قسّم ذلک بین الناس فمن جعل فیه هذه السبعهٔ الاسهم فهو کامل محتمل.

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر میباشد ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصّفات میباشد.

و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیّت خداوند متعال و نبوّت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله باشد ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده چنانچه رسول أکرم صلی الله علیه و آله بفرقه‌ای از امت فرمود یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان بقلبه.

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا میباشد ولی ما مأمور ببواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد دوئیت و جدائی و تفرقه بین آنها انداخت فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او میباشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم و لکن ناچاریم علائم ایمان را بیان کنیم تا آنهائی که غافلند در پی عمل بروند از ظاهر بباطن و از صورت بمعنی رفته حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط بعمل است زیرا در حدیث وارد است که فرمود الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان.

پس اقرار بزبان و عقیده بقلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گوینده لا إله الّا اللّه محمّد رسول اللّه و متظاهر بصورت اسلام ولی تارك واجبات و عامل منهیّات ما او را مؤمن نمیدانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمینمائیم بلکه با او معاشرت

اسلامی مینمائیم.

ولی میدانم در آخرت که این دنیای دنی مقدّمه آن عالم است برای چنین آدمی راه نجات مسدود است مگر صاحب عمل خالص صالح باشد کما آنکه صریحا در سورهٔ العصر فرماید وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ.

پس بحکم قرآن مجید اساس ایمان عمل صالح است و بس، و اگر کسی عمل ندارد و لو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

اهل سنت بر خلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد میکنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار خودتان اتّخاذ سند نموده عرض میکنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور بظاهر و گوینده لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیّت پروردگار و نبوّت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مینمایند و همگی اهل یک قبله و یک کتاب میباشند عامل بتمام احکام و واجبات بلکه مستحبات‌اند نماز میخوانند روزه میگیرند حج بیت اللّه میروند و ترک محرّمات مینمایند اداء خمس و زکاهٔ میکنند و معتقد بمعاد جسمانی میباشند کافر و مشرک و رافضی میخوانید و از خود دور مینمائید، عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است؟!

پس تصدیق نمائید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق شما هستید که زیاده از صد ملیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا بآنها کافر و مشرک و رافضی میگوئید.

در صورتی که کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارید، آنچه میگوئید تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه‌کاری میباشد.

قطع بدانید این تحریکات از بیگانگان است که میخواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دوئیت بین مسلمانان بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و أحکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست اگر در فروع احکام اختلافست این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدیدتر از اختلاف با ما میباشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکی‌ها یا شافعیها با حنبلیها را عرض نمایم هر چه من فکر میکنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمائید بر کفر و شرک شیعیان نمی‌بینم جز تهمت و افتراء و تعصّب محض؟!

فقط گناه لا یغفر شیعیان در نظر برادران اهل تسنّن که مخالفین خوارج و نواصب بتحریک أمویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده‌اند اینست که أوامر و أحکام و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بمیل و هوای نفس روی رأی و قیاس تغییر و تبدیل نمیدهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره‌ها و أنسها و سمره‌هائی را که فقهاء خودتان حتّی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده‌اند قرار نمیدهند.

علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه بامر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیر و اهل بیت آن حضرت هستند باب علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود بروی امت باز نموده نمی‌بندند و باب دل بخواه باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنّت بر شیعیان وارد می‌آورند اینست که چرا پیروی از علی و ائمّه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند و تقلید از ائمّه اربعه و فقهای چهارگانه شما نمی‌نمایند.

و حال آنکه شما ابدا دلیلی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتما باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی بر عکس اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکّدا از طرق رواهٔ و علمای شما (علاوه بر آنچه متواترا در

دست خودمان است) بما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و بامّت امر فرموده تمسّک بآنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل بمناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم اینها بزرگترین سند محکم ما شیعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است حال شما یک حدیث بیاورید و لو یک طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تعصّب را کنار بگذارید ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یک آن اخبار که در کتب معتبره شما راجع بعترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده درباره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود ما قبول می‌کردیم.

بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستی امت متابعت نمایند از عترت آن حضرت

ولی چه‌کنیم سراسر کتب معتبره شما پر است از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک بعقیده ما است که اگر بخواهیم بهمه آنها استشهاد نمائیم ماهها وقت لازم است بازهم من باب نمونه خبری یادم آمد بعرضتان میرسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته‌اند نداشته‌اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودهٔ از فرائد حموینی از ابن عباس (حبر أمّت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:

یا علیّ انا مدینهٔ العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینهٔ الّا من قبل الباب و کذب من زعم انّه یحبّنی و یبغضک لانّک منّی و أنا منک لحمک لحمی و دمک دمی و روحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علانیتک من علانیتی، سعد من أطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولّاک و خسر من عاداک، فاز من لزمک و هلک من فارقک مثلک و مثل الائمّهٔ من ولدک بعدی مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تحلف عنها غرق و مثلهم کمثل النجوم کلّما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیمهٔ.

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما میباشد صریحا میفرماید اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد و این حدیثی است که بطرق مختلفه روات موثق شما آن را نقل نموده‌اند چنانچه در شبهای قبل بقسمتی از روات و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم (مراجعه نمائید بص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).

اینک بمقتضای وقت و اثبات حقیقت تأکیدا عرض میکنم که ابن حجر مکّی متعصّب در ص ۹۲ ضمن فصل اول از باب ۱۱ صواعق ذیل آیه وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ

در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع المودّه ص ۲۹۶ (چاپ اسلامبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث بطرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید.

انّ لحدیث التمسّک بالثقلین طرقا کثیرهٔ وردت من نیف و عشرین صحابیّا.

آنگاه گوید در بعض از این طرق است در عرفه و در بعضی در مرض موت پیغمبر موقعی که حجره پر از اصحاب بود و در بعض دیگر در خطبه وداع بوده. بعد ابن حجر اظهار عقیده نموده که و لا- تنافی اذ لا- مانع من انّه کرّر علیهم ذلک فی تلک المواطن و غیرها اهتماما بشأن الکتاب العزیز و العترهٔ الطاهرهٔ.

و نیز در اول همان صفحه گوید: و فی روایهٔ صحیحهٔ انّی تارک فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما و هما کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی، و زاد الطبرانی انّی سألت ذلک لهما فلا تقدّموهما فتهلکوا و لا تقصّروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم.

و نیز با کمال تعصّبی که دارد در آخر همین ص ۹۲ بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن

و عترت را ثقلین نامیده برای آنکه اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و با وقارند.

چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پربها و پرفایده باشد، و از هر رذیله منزه، و حقّا قرآن و عترت چنین‌اند، زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیروی و تمسّک بهر یک از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود الحمد للّه الّذی جعل الحکمهٔ فینا اهل البیت یعنی حمد میکنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من.

و گروهی گفته‌اند قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد بسبب لزوم رعایت حقوق هر کدام، و سبب سفارش فوق العاده آن حضرت باهل البیت اینست که آنان متخصّصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول اللّه‌اند.

زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آن حضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقا گذشت که فرمود و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم یعنی هیچ وقت بعترت چیزی تعلیم ننمائید زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما میباشند، و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمائید.

بعلّت آنکه خداوند ایشان را پاك و پاکیزه آفریده است، و ایشان را بکرامات باهره و مزایای متکاثره بجامعه معرفی فرموده است.

و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسّك بعترت و اهل بیت اطهار است نکته دقیقی میباشد باینکه تا روز قیامت هیچ‌وقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مأمور نشر احکام‌اند منقطع نخواهد بود انتهی.

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیه علمیّه و وظایف دینیّه عملیّه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آن حضرت نباشند.

مع ذلک خودش عملا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند بر خلاف دستور رسول اللّه مقدّم داشته و آن خاندان جلیل را متروك داشتند فاعتبروا یا اولی الابصار، نعوذ باللّه من الفتن و التعصّب؟!

اینک از آقایان محترم انصاف میخواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امّت را در تبعیّت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأما قرار داده تکلیف ما چیست آقایان راه باریك و پرخطر است عادت اسلاف را بگذارید علم و عقل و انصاف را حکومت دهید آیا ما و شما میتوانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم.

سید: هرگز چنین امری نخواهد شد چون ودیعه رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ میباشد.

داعی: احسنت حقیقت همین است پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و بجای او کتاب دیگر بصلاح ملك و مملکت انتخاب کنیم در عدل و تالی قرآنهم همین حکم جاری است پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمائید ببینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و سفینه و باب حطّه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول اللّه صلی الله علیه و آله آنها را اطاعت بنمائیم.

سید: هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی اللّه عنهم باستثناء علی کرم اللّه وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده‌اند ولی از صلحاء صحابه رسول اللّه‌اند.

داعی: بفرمائید اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله أمر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امّت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنمائیم (و لو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند) آیا اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب است یا اطاعت صلاح بین امّت.

سید: بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است.

تقلید کورکورانه شایسته آدمی نیست

داعی: پس در این صورت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده پیروی از قرآن و عترت توأما بنمائید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید چرا دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت، آیا ابو الحسن علی بن اسماعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمّد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیر المؤمنین علی علیه السّلام و یازده امام از فرزندان آن حضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام و دیگران، انصافا جواب صریح بدهید.

سید: بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء و فقهاء و برجسته امت بوده‌اند.

داعی: ولی باتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب و اهل بیت خاصّ پیغمبرند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحا میفرماید آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید.

با چنین دستورات اکیده چه جواب خواهند گفت زمانی که پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا تمرّد امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم داشتید با اینکه من دستور دادم بر ایشان سبقت نگیرید؟!!

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول اللّه صلی الله علیه و آله از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و از عترت و اهل بیت طاهره آن حضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین علیهم السّلام (که درک نمودند آن حضرت را) خلفا عن سلف برقرار بودند.

ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی، و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تبعیّت و پیروی آنها در دست دارند.

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده تقریبا تا سه قرن بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ادوار صحابه و تابعین بوده ابدا نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا جهۀ دیگر که نمیدانم چه بوده جلوه‌گر میدان شدند.

ولی أئمّه از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از زمان خود آن حضرت جلوه‌گر بودند و مخصوصا علی و حسن و حسین علیهم السّلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند.

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمّه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر صلوات اللّه علیهم اجمعین را که بامر آن حضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند مشرک و کافر و مهدور الدم بدانند؟!

کردند کاری که نباید بکنند مقدم داشتند کسانی را که اهلیّت نداشتند و از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید ما هم معارضه با شما نداریم و شماها را کافر و مشرک نمیخوانیم بلکه برادر دینی خود میدانیم.

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بعوام بیچاره امر را مشتبه میکنید، اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که مطابق دستور آن حضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده‌اند کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت مینامید!!

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمّد الصّادق علیه السّلام از عترت طاهره گردیده‌اند ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم ولی چون عقل و خرد و دانش بما حکم میکنند کورکورانه براهی نرویم

و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمائی نموده در آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی‌کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزّ و جلّ و رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله هر راهی پیش پای ما آوردند ما بهمان راه میرویم، فلذا دلائل و براهین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول اللّه صلی الله علیه و آله بنابر آنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه بر تواتر در روات شیعه) بما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمّد و عترت و اهل بیت آن حضرت میباشد.

اگر شما آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از رسول اللّه صلی الله علیه و آله بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابو حنیفه،

مالک، احمد حنبل، شافعی) باشیم و لو از احادیث خودتان باشد حقیر تسلیم میشوم و الحال مذهب خود را اعلام مینمایم.

ولی قطعا شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری ملک طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتما باید بیکی از این چهار مذهب تقلید نمایند؟! که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمیدهد.

نمی‌گویم حصر کردن تقلید باین چهار امام بدون نصّ و دستور خاصّ ظلم فاحش است بجمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها.

در حالتی که تاریخ نشان میدهد که در اسلام فقهاء و علماء بسیاری مخصوصا در مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعا اعلم و افقه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملا ضایع گردیده.

واقعا جای تعجب است که شما زیر بار نمیروید که پیروی نمائید از امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علماء بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بجامعه معرفی نمودند ولی بدون هیچ دلیل و نصّی چشم بسته انحصار دادید تقلید و تبعیّت را بآن چهار امام؟ و باب فقاهت و تقلید را مسدود نمودید.

سید: روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دادید تبعیت را بدوازده امام ما هم انحصار دادیم بچهار امام.

داعی: به به احسنت بسیار خوب بیانی نمودید دعاگو هم روی همین قاعده شما تسلیم میشوم ببرهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمائید در آیه ۱۰۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.

اولا- أئمه اثنا عشر و امامان دوازده‌گانه را جماعت شیعیان یا علماء آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر بدوازده ننمودند بلکه نصوص وارده و اخبار متکاثره که از طرق ما و شما رسیده میرساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عدد ائمّه را دوازده قرار دادند.

عدد خلفا را پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علماء خودتان بآن اشاره نموده‌اند از جمله شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده ص ۴۴۴ (چاپ اسلامبول) باین عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفهٔ بعد از نقل یک خبر گوید ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمدهٔ من عشرین طریقا فی انّ الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفهٔ کلهم من قریش فی البخاری من ثلاثهٔ طرق و فی مسلم من تسعهٔ طرق و فی ابی داود من ثلاثهٔ طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثهٔ طرق.

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصا میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ دهم از مودهٔ القربی دوازده خبر از عبد اللّه بن مسعود و جابر

بن سمره و سلمان فارسی و عبد اللّه بن عباس و عبایهٔ بن ربعی و زید بن حارثه و ابو هریره و از مولی الموحدین امیر المؤمنین علی علیه السّلام که جمعا بطرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود عدد خلفاء و ائمّه بعد از من دوازده میباشد تمام آنها از قریش و در بعض آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نامهای آنها را معیّن نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند.

اینها نمونه‌ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده اینک بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبری دارید بیان نمائید و لو یک خبر ما نسبت بهمان یک خبر شما تسلیم میشویم.

گذشته از اینکه شما خبری راجع بائمّه اربعه ندارید، ما بین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است چنانچه در شبهای گذشته بمناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول اللّه صلی الله علیه و آله و منصوص من جانب اللّه‌اند.

ابدا طرف مقایسه با امامان چهارگانه شما نیستند زیرا امامان شما جنبه فقاهت و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانند ابو حنیفه باقرار و اعتراف علماء خودتان اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل بر بی‌سوادی میباشد (مراجعه شود به ص ۲۷۶ همین کتاب) ولی أئمّه اثنا عشر ما حجج الهیّه و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشند.

ما تقلید از آنها نمی‌کنیم بلکه حسب الامر پیغمبر پیرو طریقه آنها هستیم ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام اللّه را با موازین کتاب و سنّت و عقل و اجماع نموده احکامی صادر مینمایند و فتاوای آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها مینمائیم.

با اینکه فقهاء شما از خوشه‌چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند شما روی تقلید و عادت اساتید علم و عمل را گذارده پیرو شاگردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و برأی و قیاس عمل نمودند.

سید: از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما مینمودند.

اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السّلام

داعی: حساب تاریخ است ثبت در کتب است اکابر علمای خودتان ثبت نموده‌اند مراجعه فرمائید بکتاب فصول المهمّه تألیف عالم جلیل القدر نور الدین بن صباغ مالکی در فصل حالات امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام آورده که آن حضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید: نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته و ذکره فی سایر البلدان و لم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته ما نقل عنه من الحدیث.

آنگاه گوید جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالك بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابو ایوب سجستانی و ابو حنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آن حضرت روایت نمودند انتهی.

و کمال الدین ابن أبی طلحه در مناقب خود می‌نویسد بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمّه دین از آن حضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانشش بهره‌برداری نمودند من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمّه ذکر نموده نام برده.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آن حضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده أکابر علماء منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده‌اند مانند شهرستانی در ملل و نحل و مالکی در فصول المهمّه مخصوصا شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید انّ الامام جعفر الصادق فاق جمیع اقرانه و هو ذو علم غریز فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمهٔ.

و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۸۱ اول باب ۶ مطالب السئول تمام این معانی را نقل نموده و گوید هو من عظماء اهل البیت و ساداتهم ذو علم جمهٔ و عبادهٔ موفرهٔ و اوراد متواصلهٔ و زهادهٔ بیّنهٔ و تلاوهٔ کثیرهٔ یتسع معانی القرآن الکریم و یستخرج من بحره

جواهره و یستنتج عجایبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه رؤیته تـذکرهٔ الآخرهٔ و اسـتماع کلامه زهـد فی الدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنهٔ نور قسـماته شاهدانه من سلالهٔ النبوهٔ و طهارهٔ افعاله تصدع بأنّه من ذرّیهٔ الرسالهٔ نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعهٔ من الائمّهٔ و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن جریح و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبهٔ و أیّوب، السجستانی و غیرهم رضی الله عنهم و عدوا اخذهم عنه منقبهٔ شرفوا بها و فضیلهٔ اکتسبوها.

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را درباره آن حضرت بیان نمایم رشـته سـخن بسیار طولانی میشود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شـما اقرار دارنـد باینکه در علم و زهـد و ورع و تقوی و اخلاق حمیـده سر آمـد اهل زمان بوده است.

بـدیهی است تعریف و تمجیـد از آفتـابست زبانهـا الکن است که بتوانـد بیـان عشری از اعشـار بلکه هزار یـک از مقامـات عالیه آن حضرت را بنماید.

نواب: قبله صـاحب معـذرت میخواهم در بین فرمایشـات شـما سؤال میکنم چون فراموش‌کـارم از دسـتم میرود اگر اجـازه میفرمـائید عرض کنم.

داعی: مانعی ندارد بفرمائید خواهش میکنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعاگو ابدا دلتنگ نمیشوم.

نواب: با اینکه مذهب تشیّع بنابر آنچه در این شبها بیان نمودید اثنا عشری و دوازده امامی است بچه علّت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی اللّه عنه نامیده شده است و مذهب جعفری میگویند.

ظهور مذهب جعفری

داعی: رسول اکرم خـاتم الانبیـاء صـلی الله علیه و آله روی نـاموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبـل از وفـات وصـی و جانشـینی از جانب خدا برای خود معیّن مینمودند، امیر المؤمنین علی علیه السّـلام را باب علم و وصـی و خلیفه جانشـین خود معرفی و امّت را امر باطاعت آن حضرت نمودند.

ولی بعـد از وفات رسول اکرم صـلی الله علیه و آله بجهاتی که عنـد العقلاء واضـح است سـیاسهٔ امر خلافت بأبی بکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (باسـتثنای روزهای اول) أبی بکر و عمر کاملا با آن حضـرت در جمیع امور شور مینمودنـد و مطـابق فرموده‌های آن حضـرت عمل میکردنـد بعلاوه رجال از دانشـمندان ادیان هم که برای کشف حقایق بمـدینه می‌آمدنـد و در مباحثات و مناظرات علی علیه السّـلام آنها را مجاب مینمود بالآخر تا آن حضـرت حیات داشت بطرق مختلفه خـدمات شایان خود را بدین مقدس اسلام نمود.

ولی پس از شـهادت آن حضـرت که زمـام امور بـدست بنی امیّه آمـد مقام ولایت و امامت کاملا بمحاق افتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدّی بعترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند.

امام بر حق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمّد باقر علیهم السّلام بسختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت أمویها قرار گرفتند تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عدّه قلیلی از شـیعیان خالص الولاء موفق بدیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمیشدند تا عاقبت هر یک را بطریقی شهید نمودند.

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدّی و فجایع اعمال امویها بجان رسیده برای بر انداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصا بین داعیان بنی عباس و بنی امیّه در گیر شد.

در آن موقع کـه امویهـا مشـغول دفـاع از حکـومت خـود بودنــد روزنـه فرجی بازشــد چنـان بخـود مشـغول شدنــد کـه دیگر آن سختگیری‌های شدید را بعترت و اهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله نمی‌نمودند.

فلذا امام بحق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی‌های امویها پیدا شده بود خارج آزادانه در مسجد منبر تشریف برده بنشر علوم و أحکام و قواعد دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آن حضرت حاضر شده و از بحر بی‌پایان علم آن حضرت استفاده مینمودند.

اصحاب خاص و دانشجوهای برگزیده پای منبر آن حضرت از مبانی علمی که بهره‌برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه.

امام یافعی یمنی در تاریخ خود آن حضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آن حضرت نبوده، یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیّان صوفی از علوم صادره از آن حضرت کتابی مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده. انتهی

اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنّن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آن حضرت بودند.

مانند ابو حنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحاق و یحیی بن سعید قطّان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلا اشاره شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آن حضرت بهره‌مند میشدند.

چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آن حضرت پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و بر ملاء بپردازند.

چه آنکه بنی امیه مانع آباء آن حضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی‌شرمی أئمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند.

فی الحقیقهٔ ظهور حقیقت تشیّع بی‌پرده و عیان و نشر معارف آل محمّد و عترت طاهره (که سر چشمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله میگرفت) بوسیله آن حضرت بارز و آشکار گردید.

فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری و الّا ما بین امام صادق و آباء اربعه و ابناء ستّه آن حضرت که تماما باتفاق عمّ بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی سلام اللّه علیهم اجمعین امامان بر حق بودند فرقی نبوده.

درد دل بزرگ و بی‌اعتنائی بعترت؟

ولی جای بسی تأسّف است که چنین امام با عظمتی را که دوست و دشمن اقرار با علمیّت و أکملیّت او نموده‌اند پیشینیان شما حاضر نشدند بعنوان اعلم و افقه و أکمل از همه بشناسند بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد أئمّه أربعهٔ قرار دهند، و حال آنکه آن حضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که مورد تصدیق علمای خودتان هم میباشد) چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده حق تقدم بر دیگران داشته.

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم بشماره آوریم معلوم نیست که پیروان هر یک از أئمّه أربعه شما تنها برابری با پیروان امام صادق علیه السّلام بنمایند.

بقدری علماء متعصّب شما با نظر بی‌اعتنائی عملا بعترت پیغمبر خود (با آن همه سفارشات) نگریستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایتهای این فقیه اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند، بلکه از هیچ یک از امامان از عترت طاهره و از علماء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید و محمّد بن عبد اللّه (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فخ، و یحیی بن عبد اللّه بن حسن و برادرش ادریس، و محمّد بن جعفر الصادق، و محمد بن ابراهیم (معروف بابن طباطبا) و محمد بن محمد بن زید، و عبد اللّه بن حسن، و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند، نقل حدیث و روایت ننمودند؟!

ولی روایتهای ابو هریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یک عدّه کذّاب جعّال را که علماء خودتان تصدیق بآن دارند (ما هم در

شبهای قبل اشاره بحالات آنها نمودیم) بجان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده‌اند؟!
و حتی ابن البیّع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السّلام) روایت نموده؟!

تأثر فوق تأثر

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلّدین امام أعظم و امام مالك و امام شافعی و امام حنبل را که هیچ یک از عترت و اهل بیت رسول اللّه نبودند مسلمان پاك بدانند و هر یك از آن فرق در طریقه خود آزاد باشند با آنکه در اصول و فروع با هم اختلافات بسیار دارند.
ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام را کافر و مشرك و رافضی بخوانند؟!
و در بلاد سنی حتی در مکّه معظمه که خداوند درباره آن مکان مقدّس میفرماید و من دخله کان آمنا آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند؟!
چه خوش گوید حافظ شیرازی:
گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردائی
پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوئیت را ما ایجاد نمیکنیم بلکه آنچه میشود از طرف شما میشود که زیاده از یکصد ملیون جمعیت مسلمان موحّد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین با شما شرکت دارند از خود دور و بیگانه و مشرك و کافر محسوب میدارید؟؟
(در این موقع مؤذن أعلام نماز داد آقایان بفریضه عشاء مشغول شدند بعد از فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود).
حافظ: حقیقت امر همین است که فرمودید من آدم بی‌انصاف و حق کش نیستم در قسمتهای مهمّی از بیانات شما حقیر معترفم که افراطکاریهای متعصّبانه زیاد شده و مخصوصا در این لیالی بدون تملّق و چاپلوسی مخلص که بسهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملا روشن گردیدم ولی در عین حال با اجازه خودتان میخواهم جمله‌ای عرض کنم که هم گله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن اینست که چرا شما مبلّغین و دانشمندان شیعه عوام خود را منع نمیکنید از رفتار و گفتارهائی که عاقبتش کفر است تا بهانه بدست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند
چون غالبا انسان بواسطه یک کلام بیجا و یا گفتار بی‌محل مورد حملات قرار می‌گیرد و بی‌خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید بلکه خود شیعیان‌اند که بهانه بدست میدهند و کلماتی میگویند که تاثیر در قلوب نموده لذا نسبت کفر بآنها داده میشود.
داعی: رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است متمنی است توضیح دهید تا معمّا حل گردد.

چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله میزند

حافظ: گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقاداتی است که نسبت بصحابه خاص رسول اللّه صلی الله علیه و آله و بعض ازواج طاهرات آن حضرت رضی اللّه تعالی عنهم مینمایند که محققا کفر محض است چون‌که سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آن حضرت با کفار جهادها نمودند بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده و قطعا مستحق جنان خواهند بود

خصوصا آنهائی که بمقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که میفرماید لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.
بشرف رضوان حضرت حق مشرّف گشتند و شکّی نیست که آنها قولا و فعلا مورد توقیر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم بوده‌اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود، و در حقیقت بمقتضای آیه شریفه سورهٔ النّجم که میفرماید وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی منکر پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققا کافر است.

داعی: میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث و سؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم آنگاه حرف دست مردم جاهل و یک دسته معاند عنود بیفتد و قضاوت بر خلاف نمایند خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل میشد تا جواب مطابق صواب عرض میکردم حالا هم تمنا میکنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درین موضوع صرف نظر نمائید یک روز صبح خودم خدمتتان میرسم دو نفری قضیّه را حل می‌کنیم.

حافظ: بنده بی‌تقصیرم چون آقایان حاضر چند شب است بمن فشار می‌آورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم چون شما متانت در کلام دارید گمان میکنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکتی بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست.

نواب: صحیح است همگی انتظار داریم حلّ این معمّا گردد.

داعی: چون امر میفرمائید اطاعت مینمایم ولی از مثل شما شخص فاضل محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصّله‌ای که در لیالی ماضیه بعرض رسانیدم و جهات کفرآور را بیان نمودم بازهم نسبت کفر بجامعه شیعیان بدهید در صورتی که در شبهای اول کاملا برای شما روشن نمودم که شیعه اثناعشریه چون پیروان محمّد و آل محمد سلام اللّه علیهم اجمعین‌اند هرگز کافر نخواهند بود.

و چون جملاتی را در هم بیان فرمودید ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علی‌حدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده‌اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمیشود

اولا ـ فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعض از ازواج رسول اللّه صلی الله علیه و آله مینمایند موجب کفر آنها گردیده.

نفهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید قطعا اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد که ابدا مذمّت ندارد تا چه رسد بآنکه کفرآور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد بازهم سبب کفر نمیگردد، بر فرض بمؤمنی و لو صحابی باشد بی‌جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند کافر نخواهند شد بلکه فاسق میشوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است.

چنانچه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در ص ۲۲۷ جزء سوم کتاب الفصل فی الملل و النحل گوید کسی که به أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و بینائی باشد فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده وقتی کافر میشود که بقصد آنکه چون اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد دشنام دهد که منتهی میشود بعداوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آن وقت کافر خواهد شد.

و الّا صرف دشنام بصحابه موجب کفر نمیگردد چنانچه خلیفه عمر رضی اللّه عنه به پیغمبر عرض کرد اجازه بده گردن حاطب منافق

را بزنم (با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) مع ذلک برای این دشنام و نسبت نفاق باو دادن کافر نشد: انتهی کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق و یقین شما، کافر خواند.

و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما بر خلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده‌اند.

از جمله قاضی عبد الرحمن ایجی شافعی در مواقف وجوهی را که متعصّبین علمای شما در کفر شیعه آورده‌اند رد کرده و آنها را نظر متعصّبانه دانسته.

و امام محمد غزالی صریحا می‌نویسد سبّ و شتم صحابه ابدا کفر نمیباشد حتّی سبّ شیخین هم کفرآور نمیباشد.

و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید اینکه جمعی متعصّب گویند سبّ کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال میباشد و کفر آنها غیر معلوم است چه آنکه بعض از دانشمندان بصحابه حسن ظن داشتند بدیهای اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند صحابه رسول اللّه از گمراهی و فسق مصون بودند، و حال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت مینماید که آنها گمراه و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را وادار باعمال زشت مینموده و منحرف میشدند، حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند، پس اگر کسی با نقل دلیل نقد و انتقادی از آنها بنماید موجب کفر نخواهد شد چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم‌پوشی نموده نقل ننمودند. ولی برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار میدهند، هرگز نمیتوان گفت آنها کافر هستند، برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده معصوم و بی‌گناه نبوده است، انتهی نقل بمعنی، علاوه بر اینها ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی بشمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها مینمائید.

از جمله دلائل بر عدم کفر سبّ کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان آن است که زمان حیات خلفاء اشخاصی بآنها سبّ و شتم می‌نمودند و دشنامهای رکیک میدادند مع ذلک خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمیدادند.

چنانکه حاکم نیشابوری در ص ۳۳۵ و ۳۵۴ جزء چهارم مستدرک و امام احمد حنبل در ص ۹ جزء اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء و امام غزّالی در جلد دوم احیاء العلوم نقل می‌نمایند که در زمان خلافت ابو بکر روزی مردی وارد شد بر او و شدیدا بر او فحّاشی نمود و دشنام داد بطوری که حاضرین متأثر شدند ابو برزه اسلمی گفت خلیفه اجازه بده او را بقتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابی بکر گفت نه چنین است احدی نمیتواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله.

واقعا آقایان اهل تسنّن دایه از مادر مهربان‌ترند خود خلیفه سبّ و شتم و دشنام را میشنود و حکم بکفر و امر بقتل نمی‌نماید ولی آقایان محترم عوام بی‌خبر را اغوا میکنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهدور الدّم‌اند چون سبّ صحابه می‌نمایند.

اگر سبّ صحابه کفرآور است پس چرا آقایان محترم معاویه و اتباع او را که بفرد اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام سبّ و لعن نمودند کافر نمیخوانید پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها میباشد.

اگر سبّ صحابه مخصوصا خلفای راشدین کفرآور است پس چرا آقایان حکم بکفر عایشه امّ المؤمنین نمی‌نمائید که تمام علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند پیوسته بخلیفه عثمان سبّ و شتم مینمود و علنا میگفت اقتلوا نعثلا فقد کفر یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس بتحقیق کافر شده.

اگر یک فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر

مینمائید ولی در حضور خود عثمان عایشه او را نعثل و کافر خواند نه خلیفه نه صحابه او را منع و زجر ننمودند؟؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمیدهید.

نواب: قبله صاحب مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته.

داعی: فیروزآبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغهٔ در معنی نعثل گوید نعثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پرریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می‌نمودند و شارح قاموس علّامه قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید ابن حجر در تبصرهٔ المنتبه ذکر کرده است که ان نعثل یهودیّ کان بالمدینهٔ هو رجل لحیانیّ یشبه به عثمان. یعنی نعثل یهودی پرریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو مینمودند.

از همه بالاتر اگر دشنام دادن بصحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر میشود پس چرا خلیفه ابی بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین بفرد اکمل از صحابه علی بن أبی طالب علیه السّلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمیشوید، بلکه ابی بکر را تقدیس مینمائید و حال آنکه باید تقبیح نمائید.

حافظ: چرا تهمت میزنید کجا خلیفه ابی بکر رضی اللّه عنه بخلیفه علی کرم اللّه وجهه دشنام داده.

داعی: ببخشید ما اهل تهمت نیستیم تا بچیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی‌نمائیم خوبست مراجعه نمائید به ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه که ابی بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السّلام گفت انّما هو ثعالهٔ شهیده ذنبه مربّ لکلّ فتنهٔ هو الذی یقول کروها جذعهٔ بعد ما هرمت یستعینون بالضعفهٔ و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغی.

اینک آقایان مطابقه کنید فحشهای خلیفه ابی بکر را بمولی الموحدین امیر المؤمنین با طعن و انتقادی که یک شیعه بآنها بنماید چقدر تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن بیکی از اصحاب کفرآور است بایستی ابی بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفرآور نیست شما نمیتوانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوای فقهاء و خلفاء بزرگتان دشنام‌دهندگان کافر و واجب القتل نمی‌باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در ص ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء نقل نموده‌اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطّاب خلیفه ثانی سبّ نموده و دشنام داده اجازه میدهید او را بکشیم در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمیشود برای سبّ و شتم نمودن بمسلمانی مگر دشنام دهنده برسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلبا مؤمن ولی تظاهر بکفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا بجنگ رسول اللّه صلی الله علیه و آله برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیدا دشنام دهد مع ذلک کافر نمیشود و نمیتوان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمیتوان فهمید تظاهر بکفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده‌اند مخصوصا ابن حزم آندلسی در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل مبسوطا این عقاید را نقل نموده است.

پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحّد پاکدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل بتمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر مینمائید، بفرض آنکه بعضی از آنها سبّ و شتم و دشنام با دلیل و برهان (بخیال خودشان) به بعضی از صحابه بنمایند شما نمیتوانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم بکفر آنها بنمائید.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل ص ۲۳۶ و جلد دوّم سیرهٔ الحلبیّه حلبی ص ۱۰۷ و جلد دوم

صحیح بخاری ص ۷۴ و صحیح مسلم کتاب جهاد و اسباب النزول واحدی ص ۱۱۸ و غیرهم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالبا اصحاب مانند ابی بکر و غیره بهم دشنام میدادند بلکه یکدیگر را میزدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می‌نمود و آنها را کافر نمی‌خواند و اصلاحشان میداد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول اللّه صلی الله علیه و آله در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام باحدی از صحابه موجب کفر نمیشود و اگر بدون دلیل و برهان سبّ و لعنی بنمایند فاسق میشوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش میباشد.

اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده

ثانیا فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده‌اند صحیح است داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متّفق‌اند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می‌نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلّم است که آن حضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می‌نمودند مربوط بهمان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام با آنکه از عمل عبد الرحمن بن ملجم مرادی و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو میفرمود تو قاتل من هستی و در یک مجلس صریحا فرمود.

ارید حیاته و یرید قتلی

غدیرک من خلیل من مرادی

مع ذلک در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمینماید.

جواب از بیعت الرضوان

ثالثا فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آن حضرت بیعت نمودند مستحق مدح‌اند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده‌اند که مدلول آیه مذکوره عند التوفیق رضاء املیّه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود میدانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیّه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدّه‌ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول از عدّه‌ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلّد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم میشود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلّق بایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنان که با اعتقاد قلبی بتوحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند.

و اما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلّد در

آتش خواهند بود.

پس بنابراین بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصی که مخلّد در آتش‌اند معلوم میشود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعض از افعال حسنه مرضیه از صحابه صادر میشد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع میشود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد، و اگر عمل زشتی هم از مؤمن و لو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مذعن بخوبی آن أعمال هستند.

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده‌اند در حالتی که اذعان باعمال نیک آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آن حضرت و حاضر شدن بجنگها (و لو آنکه فتح بدست علی علیه السّلام واقع میشد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بحثشان میباشد.

حافظ: خیلی حیرت‌آور است که میفرمائید از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده انّ اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم قطعا شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی‌توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث باصحاب من اقتدا کنید

داعی: حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصرا بحث کنم و بعد بجواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن نقدا نمی‌باشد زیرا ما را بکلی از مطلب دور مینماید فقط بحث در مدلول حدیث میباشد.

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آن حضرت موفق گردیده‌اند صحابه و اصحاب میگویند خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده‌اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده‌اید صحابه و اصحاب رسول اللّه عموما پاک و منزه از جمیع عیوب بوده‌اند و حال آنکه اینطور نبوده اصحاب آن حضرت مخلوط از نیک و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار بحال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقون و آیاتی که در سایر سور قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده‌اند و بعض از آنها مانند هشام بن محمّد سایب کلبی که از اعیان علماء شما می‌باشد کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده‌اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلک اصحاب آن حضرت بودند، در این صورت چگونه میتوانیم بتمام اصحاب آن حضرت نظر نیک داشته باشیم که بهر یک از آنها اقتدا نمائیم نجات یابیم.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آمدند.

حافظ: داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته‌های شیعه میدانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی: بی‌لطفی فرمودید عقاید عدّه‌ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان میباشد.

مراجعه نمائید بکتاب دلائل النبوهٔ تألیف حافظ ابو بکر أحمد بن حسین بیهقی شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان میباشد داستان بطن عقبه را مسندا با سلسله روات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضبط نموده‌اند و بطور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر

نواب: قبله صاحب قضیّه عقبه چه بوده است و چه اشخاصی میخواستند رسول خدا را بقتل رسانند متمنی است و لو مختصرا بیان فرمائید.

داعی: اکابر علمای فریقین نوشته‌اند که در مراجعت از غزوه تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند جبرئیل رسول خدا را خبر داد آن حضرت حذیفه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عدّه آمدند و با هم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیّه بودند حذیفه خود را بآن حضرت رسانید و آنها را معرفی نمود حضرت فرمود رازدار باش خدا نگهدار ما میباشد اول شب حضرت مقدّم بر اردو حرکت نمود عمّار یاسر مهار شتر را گرفته حذیفه شتر را از عقب میراند وقتی براه باریک رسیدند آنها دبّه‌های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه‌های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آن حضرت را بدرّه عمیق پرتاب نماید ولی خدای تعالی آن حضرت را حفظ فرمود آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده؟!

آیا سزاوار است خوش‌بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول اللّه یعنی کسانی که پیغمبر را دیده‌اند یا نقل حدیث از آن حضرت نموده‌اند دیگر غمض عین کنند عیوب و بدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر یک از آنها هم ناجی میباشند؟!

پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده

آیا ابو هریره کذّاب که شبهای قبل اشاره بحالات او نمودم که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله زیاد حدیث بدروغ نقل میکند جزء اصحاب نبوده و ناقل أحادیث بسیار نبوده همچنین دیگران از اصحاب مانند سمرهٔ بن جندب و غیره که وضع حدیث می‌نمودند از اصحاب نبودند آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله امت را امر مینماید پیروی کنید از کذّاب و جعّال تا هدایت شوید.

اگر این حدیثی که شما مدرک عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که بهر یک از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می‌یابند بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام یک کنیم تا هدایت شویم اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم.

حافظ: اولا اصحاب پاک رسول اللّه با هم مخالفت و جنگی هرگز نمی‌نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل‌تر است از آنها پیروی کنید.

داعی: بنابراین بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم قطعا آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود؟

پس این حدیث بخودی خود عقلا از درجه اعتبار ساقط میگردد چه آنکه نمی‌شود بهر یک از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت.

مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است شما چه ایرادی بشیعیان دارید زیرا اینها پیروی نمودند طریقه عدّه‌ای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفه نخعی و خزیمه ذو الشهادتین و امثال آنها را که قبلا در شبهای گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر ننمودند و بلکه مخالفت و محاجّه هم کردند.
پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعا یک دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید میگوید بهر یک از اصحاب اقتدا کنید هدایت میشوید؟!

مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری از اصحاب نبود که با ابی بکر و عمر بیعت نکرد باتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد پس اقتداء باو کردن و مخالفت با ابی بکر و عمر بحکم این حدیث راه هدایت میباشد.

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السّلام در بصره

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر نبود (و بعقیده شما مسلّما خلیفه چهارم) و سبب ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند پیروی و اقتداء بکدام یک از آنان سبب هدایت بوده اگر بگوئید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط پیموده‌اید زیرا جمع بین ضدّین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد.
پس قطعا آن طرفی که اصحاب علی بن أبی طالب علیه السّلام بودند هدایت یافته و طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماما رستگارند زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که بجنگ امام و خلیفه بر حق برخاستند، آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسی که آن حضرت درباره او فرمود حربک حربی ننگ بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می‌آورد.

معاویه و عمرو بن عاص علی علیه السّلام را سب مینمودند

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند بعلاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه نماز جمعه علی علیه السّلام را سبّ و لعن می‌نمود با آنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سبّ علیّا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه.
پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سب کنندگان علی علیه السّلام که فی الحقیقهٔ سب کنندگان خدا و پیغمبر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشت‌اند.
فاضل تفتازانی در شرح مقاصد مفصلا در این موضوع بیانی دارد گوید چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم میشود که بعض از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و حسد و عناد و حب ریاست و میل بلذات شهوانیّه هر نوع ظلم و تعدی نمودند.

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند ولی بعض از علماء از جهت حسن ظن بصحابه اعمال و رفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند؟!

از این قبیل دلائل محسوسه بر ابطال این حدیث منقوله شما بسیار است که دیگر وقت اجازه بیش از این گفتار نمیدهد.

پس قطعا این حدیث از موضوعات است چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسله اسنادش خدشه نموده‌اند.

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوّم شرح الشفاء این حدیث را نقل نموده و گوید دارقطنی در فضائل و ابن عبد البرّ از طریق او آورده‌اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی‌باشد.

و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد اللّه ابن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت این حدیث بوده.

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد اللّه ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است.

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها.

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غضین مجهول الحال و حمزهٔ ابن ابی حمزه نصیری که متهم به کذب و دروغ‌گوئی بوده‌اند میباشند لذا ضعف حدیث ثابت است.

و نیز ابن حزم گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است.

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء باستناد بآن نمیباشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است قطعا عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء بخوبان و نیکوکاران از اصحاب بوده که بحکم آن حضرت تبعیت از کتاب کریم و عترت طاهره نمودند.

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی از بعض صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموما بشری بودند عادی و غیر معصوم پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده‌اند.

حافظ: ما هم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلّما همگی آنها عدول بودند معصیتی از آنها صادر نمیشد.

داعی: بی‌لطفی فرمودید که بطور مسلّم آنها را عادل و مبرّا از معاصی دانستید زیرا که اخبار منقوله در کتب معتبره علمای خودتان بر خلاف این معنی حکم میکند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی میشدند.

حافظ: ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم چنانچه شما دارید بیان فرمائید.

داعی: گذشته از آنچه در جاهلیت می‌نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی میشدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا مینمایم.

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل مینمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عدّه‌ای از کبار صحابه مجلس انسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند.

حافظ: بطور قطع این خبر از مجعولات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ در مجلس فساد حاضر نمی‌شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم بحرمت؟

داعی: قطعا از مجعولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند.

نواب: قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتما نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است شما میتوانید این مطلب را برای ما باز نمائید.

داعی: بلی این مطلب کاملا در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده.

نواب: متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معمّا گردد.

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی: ابن حجر در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری می‌نویسد ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته‌شدگان بدر سرود؟!

نواب: آیا نامهای مدعوین را ذکر نموده‌اند چنانچه نقل نموده‌اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود.

داعی: ۱، ابو بکر بن ابی قحافه ۲، عمر بن الخطّاب ۳، ابو عبیده جراح ۴، ابیّ بن کعب ۵، سهل بن بیضاء ۶، ابو أیوب انصاری ۷، ابو طلحه (دعوت‌کننده و صاحب البیت) ۸، ابو دجانه سماك بن خرشه ۹، ابو بکر بن شغوب ۱۰، انس بن مالك که در آن وقت هیجده‌ساله و ساقی مجلس بوده، چنانچه بیهقی در ص ۲۹ جلد هشتم سنن از خود انس نقل مینماید که گفت من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم، (هم همه شدید در مجلس).

شیخ: (با عصبانیت) بذات پروردگار این خبر از ساخته‌های دشمنان ما میباشد.

داعی: (با تبسّم) خیلی تند رفتید و قسم بی‌جائی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه بکتب را بخود میدادید میدیدید که اکابر علماء خودتان نوشته‌اند، پس استغفار کنید.

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه میگوئیم نقل قول علمای خودتان را مینمائیم ببعض از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایم.

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح خود، و مسلم ابن حجّاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح خود، و امام احمد حنبل در ص ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند، و ابن کثیر در ص ۹۳ و ۹۴ جلد دوم تفسیر خود، و جلال الدین سیوطی در ص ۳۲۱ جلد دوّم درّ المنثور، و طبری در ص ۲۴ جلد هفتم تفسیر، و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۲ جلد چهارم اصابه و در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری، و بدر الدین حنفی در ص ۸۴ جلد دهم عمدة القاری و بیهقی در ص ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده‌اند.

شیخ: شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم.

داعی: روی قواعد مندرجه در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم میشود بعد از ورود آیات تحریم بعض از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را میخوردند.

چنانچه محمد بن جریر طبری در ص ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر خود مسندا از أبی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما نازل گردید ولی مسلمین متنبّه نگردیده و میخوردند شراب را حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی‌معنی میگفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) را نازل فرموده که: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ.

بازهم میخوردند شراب را ولی در حال مستی بنماز نمیایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بروایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه أبو بکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته‌گان بدر گفت رسول اللّه صلی الله علیه و آله شنید با حال غضب تشریف آورد با

چیزی که در دست مبارکش بود خواست او را بزنـد گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا و پیغمبرش بخدا قسم دیگر نمیخورم آنگاه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ۵ (مائده) که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

ما حصل از آنچه عرض شـد آن بود که آقایان بدانید صـحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسـلمین خوب و بد داشـتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر جدّی بودند به منتها درجه سـعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند فاسد شدند.

پس آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد بصـحابه هسـتند دلائل منطقی دارند میگویند مطاعن زشت و ناپسـند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتـان ثبت است بـا شواهـد آیـات قرآنیه مورد مـذمت قرار گرفته بهمین جهت مورد انتقـاد شـیعیان واقع چنـانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی‌جا بکار برد یعنی روی محبت و علاقه‌ای که بفردی یا افرادی دارد اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماما با چشم خوبی به بیند و بگوید ابدا بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ: بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسـند اصـحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول مینمائیم.

در نقض عهد نمودن صحابه

داعی: عجب است که بعـد از این همه صـفات مذمومه آنها (که مختصـری از مفصل عرض شد) تازه میفرمائید صـفات مذمومه آنها چه بوده، اینک برای تأیید عرایضم بیکی از اعمال زشت و ناپسـندی که از آنها صادر گردیده و در تمام کتب فریقین ثبت می‌باشـد اشاره مینمایم و آن عمل نقض عهـد و بیعت آنها بوده که خداونـد متعال در قرآن مجید ناقضـین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل) وفای بوعده و عهد را واجب نموده که میفرماید وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها.

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعـد) ناقضـین عهـد را ملعون خوانده که میفرماید وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

پس بحکم آیات قرآن مجیـد و اخبار بسـیاری که در کتب ما و شـما وارد است نقض عهـد نمودن گناه بزرگ است خصوصا نقض عهد با خدا و بامر خدا و بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که قطعا برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت اقبح قبایح بوده است.

حافظ: کدام عهد و بیعتی بوده که بامر خدا و رسول ابلاغ شده و اصـحاب و یاران پیغمبر صـلّی اللّه علیه و سلّم نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشـمول آیات قرآنی واقع شدند گمان میکنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیّات عوام شـیعه میباشد و إلّا صحابه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم مبرّای از این اعمال بوده‌اند.

محمد و علی صادقین در قرآنند

داعی: مکرر عرض کرده‌ام که شـیعیان چون ناچارنـد پیروی از موالی صـادق و مصـدّق خود بنماینـد و إلاـ شـیعه نخواهنـد بود پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خبر نمینماینـد و دروغ نخواهنـد گفت برای آنکه موالی آنها بتمام معنی صادق و مصـدّق بودنـد که قرآن مجید بصدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصـفهانی در مـا نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در منـاقب و شیخ سـلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودّة از

خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموینی، و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب مسندا و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده‌اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که میفرماید یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.

محمّد و علی علیهما السّلام‌اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و أئمّه از اهل بیت آن حضرت‌اند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی أهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق و راستی بر حقّانیّت خود نداشته باشد آنچه را شیعیان میگویند همانست که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده‌اند اگر ایرادی هست اول باید بعلماء خودتان بگیرید که چرا نوشته‌اند.

اگر أکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند هرگز داعی در هم چو مجلسی تفوّه بچنین کلامی نمی‌نمودم.

حافظ: کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته‌اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده بحرف که مطلب درست نمی‌شود.

داعی: حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله أمر بآن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترف‌اند که روز هیجدهم ذی الحجهٔ الحرام در حجهٔ الوداع سال دهم هجرت زمان برگشتن از مکّه معظمه تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم میگفتند جمع نمود حتی جلورفته‌گان قافله را بامر آن حضرت برگرداندند و عقب‌مانده‌گان هم رسیدند که بسند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و بسند بعض از علماء شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامّه فی معرفهٔ الائمّه و دیگران یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا أمیر المؤمنین علی علیه السّلام بود و غالب آیاتی که درباره علی نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را بخوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام نموده آنگاه فرمودند معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه.

آنگاه دستها را برداشت و دعا کرد اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله سپس امر فرمود خیمه‌ای برپا کردند و أمیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم اوّل من بایع ذلک الیوم علیّا کان عمر ثمّ ابا بکر ثمّ عثمان ثمّ طلحهٔ ثمّ زبیر و کانوا یبایعون ثلاثهٔ ایام متواترهٔ.

حافظ: آیا میشود باور نمود که امر با این پراهمیتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آن را نقل ننموده باشند.

داعی: هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالتی که قضیّه غدیر خم کالشمس فی رابعهٔ النهار ظاهر و هویدا میباشد و کسی انکار این معنی را نمینماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که ببعض آنها که در نظر دارم برای وضوح

مطلب اشاره مینمایم تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از أکابر علماء خودتان میباشد.

روات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم

(۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب.

(۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان.

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور.

(۴) ابو الحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول.

(۵) محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیر.

(۶) حافظ أبو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی، و در حلیهٔ الاولیاء.

(۷) محمّد بن اسماعیل بخاری در ص ۳۷۵ جلد اول تاریخ خود.

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در ص ۳۲۵ جلد دوم صحیح.

(۹) أبی داود سجستانی در سنن.

(۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن.

(۱۱) حافظ ابن عقده در کتاب الولایهٔ.

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود.

(۱۳) امام أئمهٔ الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابله) در ص ۲۸۱ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند.

(۱۴) ابو حامد محمد بن محمد الغزّالی در سرّ العالمین.

(۱۵) ابن عبد البرّ در استیعاب.

(۱۶) محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السئول.

(۱۷) ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب.

(۱۸) نور الدین بن صبّاغ مالکی در ص ۲۴ فصول المهمه.

(۱۹) حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنهٔ.

(۲۰) ابو المؤیّد موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب.

(۲۱) مجد الدین بن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول.

(۲۲) حافظ ابو عبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن.

(۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودهٔ.

(۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکّی در صواعق محرقه، و کتاب المنح الملکیه، و مخصوصا در ص ۲۵ باب اوّل صواعق با کمال تعصّبی که داشته گوید انّه حدیث صحیح لا مریهٔ فیه و قد اخرجه جماعهٔ کالترمذی و النسائی و احمد و طرقه کثیرهٔ جدّا.

(۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن.

(۲۶) حافظ ابو عبد اللّه محمد بن عبد اللّه حاکم نیشابوری در مستدرک.

(۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط.

(۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه.

(۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۷ تذکرهٔ خواص الامّهٔ.

(۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربّه در عقد الفرید.

(۳۱) علّامه سمهودی در جواهر العقدین.

(۳۲) ابن تیمیّه احمد بن عبد الحلیم در منهاج السنّهٔ.

(۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری، و تهذیب التهذیب.

(۳۴) ابو القاسم محمد بن عمر جار اللّه زمخشری در ربیع الأبرار.

(۳۵) ابو سعید سجستانی در کتاب الدّرایهٔ فی حدیث الولایهٔ.

(۳۶) عبید اللّه بن عبد اللّه حسکانی در دعاهٔ الهدی إلی اداء حق الموالات.

(۳۷) رزین بن معاویهٔ العبد ری در جمع بین الصحاح الستّه.

(۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین، گوید اجماع نموده‌اند تمام امت بر این حدیث شریف.

(۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره.

(۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء.

(۴۱) میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی.

(۴۲) ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی.

(۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب.

(۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین.

(۴۵) عبد الرءوف المناوی در فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر.

(۴۶) محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱ کفایت الطالب.

(۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللّغات.

(۴۸) ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین.

(۴۹) قاضی فضل اللّه بن روزبهان در ابطال الباطل.

(۵۰) شمس الدین محمّد بن احمد شربینی در سراج المنیر.

(۵۱) ابو الفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل.

(۵۲) حافظ ابو بکر خطیب بغدادی در تاریخ خود.

(۵۳) حافظ ابن عساکر ابو القاسم دمشقی در تاریخ کبیر.

(۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه.

(۵۵) علاء الدین سمنانی در عروهٔ الوثقی.

(۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود.

(۵۷) مولی علی متّقی هندی در کنز العمّال.

(۵۸) شمس الدین ابو الخیر دمشقی در أسنی المطالب.

(۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف.

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن.

طبری و ابن عقده و ابن حدّاد

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه‌ام حاضر بود بعرضتان رسانیدم.

و الا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه حدیث غدیر خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشده در رحبه و غیره را مسندا از زیاده از صد نفر از صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند.

که اگر بخواهم فهرست تمام روات و اسامی آنها را بعرضتان برسانم خود یک کتاب مستقلّی خواهد شد برای نمونه گمان میکنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات تواتر

و بعض از اکابر علماء شما کتاب مستقلّی در این باب نوشته‌اند مانند ابو جعفر محمّد بن جریر طبری مفسّر و مورّخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولایهٔ که استقلالا در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده.

و حافظ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف بابن عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولایهٔ این حدیث شریف را بیکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است.

و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولایهٔ مشروحا واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است.

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان (باستثنای عده قلیلی از متعصّبین عنود) با سلسله روات از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجهٔ الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بولایت نصب نمود.

تا جائی که خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوش‌حالی می‌نمود؟!

و دست آن حضرت را گرفت و گفت بخّ بخّ لک یا علیّ اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنهٔ.

نصیحت جبرئیل عمر را

از جمله امور مسلّمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین، و مخصوصا میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء و موثقین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم هجری بوده در مودت پنجم از کتاب مودهٔ القربی نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطّاب رضی اللّه عنه نقل نموده‌اند که گفت نصب رسول اللّه صلی الله علیه و آله علیّا علما یعنی نصب نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولائی بجامعه معرفی نمود و بعد از دعا درباره دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد اللّهم انت شهیدی علیهم خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبائی با حسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود بمن گفت لقد عقد رسول اللّه عقدا لا یحلّه الّا المنافق فاحذر أن تحلّه.

من برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم وقتی شما درباره علی سخن میراندید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت حضرت فرمود انّه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل اراد أن یؤکّد علیکم ما قلته فی علیّ علیه السلام.

اینک از آقایان محترم انصاف میطلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست بامر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند آتش بدر خانه‌اش ببرند و شمشیر برویش بکشند اهانتها نمایند و باکراه و اجبار و هو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری بمسجد ببرند!!

حافظ: ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب انتظار نداریم که نسبت هواپرستی بأصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بدهید و حال آنکه أصحاب را آن حضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که میفرماید اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم.

حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است

داعی: اولا تمنا میکنم تکرار مطلب نفرمائید الحال استشهاد باین حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سائر خلق جائز الخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی ببعض از آنها داده شود.
ثانیا برای اینکه فکر شما روشن شود و نیز یادآوری نمایم که بعدها بچنین احادیثی استشهاد نجوئید جواب عرض میکنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار مینمایم بنابر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است قبلا هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روات آن نام حارث بن قضین مجهول الحال و حمزهٔ بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ برده شده قابل نقل نمیباشد.
و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقّاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده‌اند.

بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند

ثالثا داعی خارج از ادب و نزاکت هرگز سخنی نخواهم گفت و نمیگویم مگر آنچه را که علماء خودتان نوشته‌اند.
خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلا عرض نمودم ببینید صریحا می‌نویسد چون بین صحابه غالبا مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم میشود که بعض از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده بلکه ظالم و فاسق بودند. پس نباید هر فردی و یا جمعی را که بمصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند محترم شمرد بلکه احترام باعمال و کردار آنها است اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول اللّه بودند و بر خلاف اوامر و دستورات آن حضرت رفتار ننمودند محترم خواهند بود و خاك قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود.
یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله اسناد صحیحه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه).
ناچار باید تصدیق کنید عدّه‌ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابو هریره و سمرهٔ بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که بجنگ علی علیه السّلام برخاستند زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعا منحرف از حق گردیدند که بجنگ رسول اللّه قیام نمودند.
پس اگر ما گفتیم که بعض از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته‌ایم بلکه با برهان و دلیل گفته‌ایم علاوه بر این ما در گفتار باینکه بعض از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از اکابر علماء خودتان مینمائیم.

قول غزّالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب سر العالمین تألیف حجهٔ الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزّالی طوسی را مطالعه نمائید هرگز بما ایراد نمینمائید ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آن را برای اثبات حق بعرضتان برسانم که گوید اسفرت الحجّهٔ وجهها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث عن خطبهٔ یوم غدیر خمّ باتّفاق الجمیع و هو یقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه فقال عمر بخ بخ لک یا ابا الحسن لقد اصبحت

مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنهٔ؟! هذا تسلیم و رضی و تحکیم، ثمّ بعد هذا غلب الهوی لحبّ الرئاسهٔ و حمل عمود الخلافهٔ و عقود البنود و خفقان الهوی فی قعقعهٔ الرایات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا- فبئس ما یشترون!! و لمّا مات رسول اللّه قال قبل وفاته ایتونی بدوات و بیاض (و بیضا نسخهٔ) لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحقّ لها بعدی قال عمر دعوا الرجل فانّه لیهجر!! و قیل یهذو فاذا بطل تعلقکم بتأویل النصوص فعدتم الی الاجماع و هذا منقوض ایضا فانّ العباس و اولاده و علیّا و زوجته و اولاده لم یحضروا حلقهٔ البیعهٔ و خالفکم اصحاب السقیفهٔ فی مبایعهٔ الخزرجیّ ثمّ خالفهم الانصار.

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمیگویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان میگویند منتها چون بما نظر بد دارید بحرفهای حسابی ما هم خورده میگیرید ولی بعلماء خودتان خورده نمیگیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و میگذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را بطور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ: کتاب سرّ العالمین منتسب بامام غزّالی نیست و مقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالیمقام باشد.

سر العالمین کتاب غزالی است

داعی: عدّه‌ای از علماء خودتان تصدیق نموده‌اند که این کتاب نوشته امام غزالی میباشد آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را بکار برده و در امر جماعت هم متعصّب است در ص ۳۶ تذکرهٔ خواص الامهٔ در همین موضوع استشهاد بقول امام غزّالی از سرّ العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولا- تصدیق دارد این کتاب از غزّالی بوده و ثانیا با گفته‌های او که مفصلا زائد بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او مینمود.

ولی متعصّبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار میگیرند و عاجز از جواب منطقی میشوند یا میگویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیّع باو میدهند و اگر بتوانند آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده بکلّی از میان میبرند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

اشاره بحال ابن عقده

چنانچه تاریخ نشان میدهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق‌گوئی و حق‌نویسی در زمان حیاتشان بیچاره و موهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علماء متعصّب و عوام بی‌خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او می‌نویسند سیصد هزار حدیث با سندهای آن حفظ داشته و بسیار ثقه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ابی بکر و عمر) را میگفته او را رافضی خواندند و از نقل روایاتش خودداری نمودند.

چنانچه ابن کثیر و ذهبی و یافعی درباره او نوشته‌اند انّ هذا الشیخ کان یجلس فی جامع براثا و یحدّث الناس بمثالب الشیخین و لذا

ترکت روایاته و الّا فلا کلام لاحد فی صدقه و ثقته؟

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف میکند ولی در آخر بیانات خود گوید انّه کان خرّج مثالب الشیخین و کان رافضیّا.

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان مینمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزّالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می‌نمودند.

اشاره بمرگ طبری

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ ازمنه بسیار بودند که در اثر حق‌گوئی و حق‌نویسی بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمّـد بن جریر طبری مفسّر و مورخ معروف قرن سیم که مفخر اکـابر علمـاء شـما بوده وقتی در سـال ۳۱۰ در سن هشـتاد و شـش سالگی در بغـداد از دنیا رفت چون مانع بودنـد در روز جنازه‌اش را بردارنـد و مورد خطر بود لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند.

کشته شدن نسائی

از همه وقـایع عجیب‌تر وقعه قتـل امام أبو عبـد الرحمن احمـد بن علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صـحاح ستّه میباشـد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سیم هجری بوده است.

مختصـر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شـهر در اثر تبلیغات سوء امویها علنی و بر ملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّـلام (مظلوم) را سب و لعن مینمایند خیلی متأثر شد تصمیم گرفت احادیثی که با سلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین علیه السّلام در حافظه دارد بزیر قلم آورد. فلـذا کتـاب خصـائص العلوی را در اثبـات مقامـات عـالیه و فضائـل متعـالیه آن حضـرت نوشت و بر روی منبر آن کتـاب و احـادیث مضبوطه در آن را میخواند و باین طریق فضایل و مناقب آن حضرت را نشر میداد.

یکی از روزهائی که بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصّب هجوم آوردند او را از منبر بزیر کشیدند و با شـدت تمام او را زدنـد و خصـیتین او را کوفتنـد و آلت تناسل او را گرفتند و بهمان حال کشـیدند و از مسـجد بیرونش انداختند در اثرات همـان ضـربات سـخت و لگـدمال نمودنـد او بعـد از چنـد روز وفـات کرد و حسب الوصـیت جنازه‌اش را بردنـد در مکه دفن نمودند!!!

این عملیـات از آثار عناد و لجاج و جهل مرکب و تعصّـبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضـح و مقتول مینمایند بجرم آنکه چرا حق‌گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته‌اند.

غافل از آنکه هر اندازه حق‌پوشی کنند، مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد.

خلاـصه معـذرت میخواهم از مطلب خـارج شـدم غرض اینست که مقـام ولایت مولانا امیر المؤمنین علیه السّـلام فقط بزیر قلم علماء شیعه جاری نگردیده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله در حضور هفتاد هزار و یا صـد و بیست هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و بامارت و امامت بمردم معرفی فرمود.

اشکال در کلمه مولی

حافظ: در مورد این قضیّه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه باین اهمیت و آب و تابی که شما بیان نمودید.

علاـوه بعض اشـکالات در متن حـدیث موجود است که مطـابقه با هـدف و مقصـد شـما نمیکنـد از جمله در کلمه مولی میباشـد که

جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی بمعنای اولی بتصرف میباشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست میباشد که پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم چون میدانست علی کرم اللّه وجهه دشمن زیاد دارد خواست توصیه او را بنماید و بامت برساند که هر کس را من محبّ و دوست و ناصر او میباشم علی هم محب و دوست و ناصر آن میباشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم علی کرم اللّه وجهه را اذیت نکنند.

داعی: گمان میکنم گاهی بحکم اجبار تبعیت از اسلاف و عادات مینمائید و الّا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را بکار اندازید و توجهی بقرائن نمائید حق و حقیقت کاملا واضح و آشکار میباشد.

حافظ: با کدام قرائن میخواهید ثابت کنید متمنی است بیان فرمائید.

داعی: قرینه أول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) میباشد که

در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ.

حافظ: از کجا معلوم است که این آیه در آن روز برای این امر نازل گردیده باشد.

داعی: فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۸ جلد دوم در المنثور و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولایهٔ و حافظ أبو عبد اللّه محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی و معین الدین میبدی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در ص ۵۷ جلد سیم فتح القدیر و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در ص ۵۸۴ جلد هشتم عمدهٔ القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص ۶۳۶ جلد سیم تفسیر کبیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین و نظام الدین نیشابوری در ص ۱۷۰ جلد ششم تفسیر خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در ص ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۲۷ فصول المهمّه و علی بن احمد واحدی در ص ۱۵۰ اسباب النزول و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السئول و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از مودهٔ القربی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبرترین کتب و تفاسیر خود نوشته‌اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السّلام روز غدیر خم نازل گردید.

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تعصّبی که دارد نوشته است:

فقد ثبت هذا فی الصحاح یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیّه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه.

و عجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد اللّه نقل نموده که گفت ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین قرائت می‌کردیم یا أیّها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربّک انّ علیّا مولی المؤمنین فان لم تفعل فما بلّغت رسالته.

و نیز سیوطی در درّ المنثور از ابن مردویه، و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد اللّه بن مسعود (یکی از کتّاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر نقل نموده‌اند که ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همین قسم آیه را میخواندیم.

خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که میفرماید: اگر این امر را تبلیغ ننمائی و بمردم نرسانی هیچ رسالت خود را

تبلیغ ننموده‌ای صراحهٔ معلوم می‌آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی‌تلو مقام رسالت بوده است و قطعا آن امر امامت و وصایت و أولی بتصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینه دوم نزول آیه ۵ سوره ۵ (مائده) میباشد که در تکمیل دین میفرماید. الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً.

حافظ: آنچه مسلّم است این آیه در روز عرفه نازل گردیده و احدی از علماء نزول در روز غدیر را متعرض نشدند.

داعی: تمنا میکنم در بیانات خود تعجیل بنفی نفرمائید شاید راهی باثبات باشد مطالب را با قید احتیاط تلقّی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگردد.

البته تصدیق میکنم که بعض از علماء شما گفته‌اند که این آیه در عرفه نازل گردیده، ولی جمع کثیری از اکابر علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده‌اند و نیز عده‌ای از علماء خودتان گویند محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده باشد یک مرتبه غروب عرفه و یک مرتبه در غدیر چنانچه سبط ابن جوزی در آخر ص ۱۸ تذکرهٔ خواص الامه گوید: احتمل انّ الآیهٔ نزلت مرتین مرهٔ بعرفه و مرهٔ یوم الغدیر کما نزلت (بسم اللّه الرحمن الرحیم) مرتین مرهٔ بمکّهٔ و مرهٔ بالمدینهٔ.

و الّا اکابر از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۵۶ جلد دوم درّ المنثور و در ص ۳۱ جلد اول إتقان و امام المفسّرین ثعلبی در کشف البیان و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علیّ و ابو الفتح نظزی در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در ص ۱۴ جلد دوم تفسیر خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم مفسّر مورّخ قرن سیم هجری در تفسیر کتاب الولایهٔ، و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل، و سبط ابن جوزی در ص ۱۸ تذکرهٔ خواص الامّهٔ و ابو اسحاق حموینی در باب دوازدهم فرائد السمطین و ابو سعید سجستانی در کتاب الولایهٔ و خطیب بغدادی در ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد، و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلی الله علیه و آله بحکم عالی اعلی علی علیه السّلام را بمردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی و آن قدر علی علیه السّلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد آنگاه امر فرمود بامت که سلّموا علی علیّ بامرهٔ المؤمنین یعنی سلام کنید بعلی بامارت مؤمنین و امت همگی اذعان بآن نمودند هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکوره نازل گردید.

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از نزول این آیه بسیار مسرور شد لذا توجه بحاضرین نموده فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضا الرب برسالتی و الولایهٔ لعلیّ ابن أبی طالب بعدی.

امام حسکانی و امام احمد حنبل مشروحا این قضیه را نقل نموده‌اند اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دوربین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن میگردد که کلمه مولی بمعنای امامت و ولایت و اولی بتصرف می‌باشد.

و اگر مولی و ولیّ بمعنای اولی بتصرف بودن نبود جمله بعدی بی‌معنی بود و این جمله که در همه جا از لسان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر گردیده ثابت میکند که مولی و ولیّ بمعنای اولی بتصرف میباشد که میفرماید بعد از من این مقام مخصوص علی علیه السّلام است.

ثالثا قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم در محل بی‌آب و آبادانی که سابقا مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته‌گان قافله را امر کند برگردانند مقابل آفتاب سوزان که پاها را بدامنها پیچیده و در

پناه شترها نشسته بودند منبر برود آن خطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب خود و طبری در کتاب الولایهٔ و دیگران نقل نموده‌اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اداء نماید تا سه روز هم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرای خشک و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فردا بعد فرد با علی علیه السّلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شما است.

در صورتی که نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی ندانـد و مکرّر توصیه و سفارش نشنیده باشد (که به بعض از آنها قبلا اشاره شـد) دیگر در هم چو مکان گرمی با نزول آیات و تأکیـدات بلیغه لزومی نـداشت که مردم را در زحمت و معطّل نماید که نتیجه آن باشد علی را دوست بدارید.

بلکه اگر خوب دقت کنیـد این عمـل در نظر عقلاء چنانچه جهـهٔ اهم و ارجحی نداشته باشـد لغو می‌آیـد و عمل لغو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هرگز صادر نمیگردد.

پس عنـد العقلاء ثـابت است که این همه تشریفات آسـمانی و زمینی برای محبّت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمّی تالی‌تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی بتصرفی در امور مسلمانان بوده است.

نظر سبط ابن جوزی در معنای مولی

چنـانچه جمعی از اکـابر علماء خودتان از روی دقت و انصاف تصـدیق این معنی را نمودهانـد از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم ص ۲۰ تـذکرهٔ خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده آنگـاه در آخر آن جملات گویـد هیـچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول اللّه نمی‌نمایـد و المراد من الحـدیث الطاعهٔ المحضهٔ المخصوصهٔ فتعیّن وجه العاشـر و هو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به.

و صراحت دارد بـاین معنی قول حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفت دست علی علیه السّلام را فرمود من کنت ولیّه و اولی به من نفسه فعلیّ ولیّه. آنگاه سبط ابن جوزی گوید و دلّ علیه أیضا قوله علیه السّلام الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذا نصّ صریح فی اثبات امامته و قبول طاعته انتهی قوله.

نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولی

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السئول اواسط فصل پنجم از باب اول گوید از برای کلمه مولی معانی متعدده میباشد از قبیل اولی بتصرف و ناصر و وارث و صدّیق و سید آنگاه گوید این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است چه آنکه خداوند علیّ اعلی علی علیه السّلام را بمنزله نفس پیغمبر خوانـده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آن دو را با هم بضمیر مضاف بسوی رسول اللّه صلی الله علیه و آله اثبت رسول اللّه لنفس علیّ بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموما فانه صلی الله علیه و آله اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکن اثباته مما دلّ علیه لفظ المولی لرسول اللّه فقد جعله لعلیّ و هی مرتبهٔ سامیهٔ و منزلهٔ سامعهٔ و درجهٔ علیّهٔ و مکانهٔ رفیعهٔ خصّصه بها دون غیره فلهذا صار ذلک الیوم عید و موسم سرور لأولیائه انتهی بیانه.

حافظ: نظر بفرموده خودتان چون لفظ مولی بمعانی متعـدده آمـده پس تخصـیص مولی بمعنای اولی بتصـرف از بین تمام معانی بلا مخصص باطل میباشد.

داعی: البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول بیانی دارنـد در لفظی که از حیث لغت بمعانی متعـدده آمده معنی

واحد در آنها حقیقی میباشد و باقی معانی مجاز است بدیهی است در هر جا حقیقت مقدم بر مجاز میباشد.

پس روی این اصل در لفظ مولی و ولیّ معنای حقیقی اولی بتصرف میباشد چنانچه ولیّ النکاح بمعنی متولی امر نکاح است و ولی المرأة زوجها و ولی الطفل أبوه بمعنی اولی به میباشد ولیعهد سلطان بمعنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی.

علاوه این اشکال بخودتان وارد است چه آنکه لفظ ولیّ و مولی را که ذو معانی میباشد اختصاص داده‌اید بمحب و ناصر پس این تخصیص بلا مخصّص قطعا باطلست و این ایراد بیشتر بخودتان وارد است تا بما.

زیرا اگر ما تخصیص دادیم بلا مخصّص نیست بلکه روی قرائن و دلائل بسیاریست که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلائلی است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی و محمّد بن طلحه شافعی ذکر نموده‌اند.

و بالاترین دلیل قرائن داخله و خارجه است که مخصّص این معنی میباشد چنانچه ببعض از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده‌اند یا أیها الرسول بلغ ما انزل الیك فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در درّ المنثور آن أحادیث را جمع نموده.

احتجاج علی بحدیث غدیر در رحبه

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مکرر بآن احتجاج نمینمود و مخصوصا در جلسات شوری استشهاد بآن نمیکرد چنانچه خطیب خوارزمی در ص ۲۱۷ مناقب و ابراهیم بن محمد حموینی در باب ۵۸ فرائد و حافظ ابن عقده در کتاب الولایه و ابن حاتم دمشقی در درّ النظیم و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغة مفصّلا نقل نموده‌اند بالاخص در رحبه که سی نفر از اصحاب بآن شهادت دادند.

چنانچه امام احمد بن حنبل در ص ۱۱۹ جزء اول و در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند و ابن اثیر جزری در ص ۳۰۷ جلد سیم و ص ۲۰۵ و ۲۷۶ جلد پنجم اسد الغابه و ابن قتیبه در ص ۱۹۴ معارف و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۲۶ جلد پنجم حلیة الاولیاء و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۰۸ جلد دوم اصابه، و محب الدین طبری در ص ۶۷ ذخائر العقبی، و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۲۶ خصائص العلوی و علامه سمهودی در جواهر العقدین، و شمس الدین جزری در ص ۳ اسنی المطالب، و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودّة و حافظ ابن عقده در کتاب الولایة و دیگران از أکابر علمای شما احتجاج علی علیه السّلام را در رحبه کوفه با مسلمانان نقل نموده‌اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود سوگند میدهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا بگوش خود درباره من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهد سی تن از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا دست علی را گرفت و بمردم فرمود أ تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه الخ سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها أنس بن مالك بود که گفت پیری مرا گرفته فراموش نمودم حضرت نفرینشان نمود و مخصوصا درباره أنس فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند پس أنس از جای برنخاست مگر آنکه بدنش مبروص و پیش شد (در بعض اخبار دارد کور و پیس شد)؟!!

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن بآن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد بوده است.

(در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء برخاستند و بعد از أداء فریضه و استراحت و صرف چای).

قرینه چهارم أ لست اولی بکم من انفسکم

داعی: رابعا قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام مینماید که مراد از مولی اولی بتصرف می‌باشد.
زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول أکرم صلی الله علیه و آله قبل از بیان مطلب فرمود أ لست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من اولی بتصرف نیستم بشما از نفس‌های شما (اشاره بآیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم.
و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما من مؤمن الّا أنا اولی به فی الدنیا و الآخرهٔ.
همگی گفتند بلی تو اولی بتصرفی از ما بنفسهای ما.
بعد از آن فرمود: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه پس سیاق کلام میرساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول اللّه صلی الله علیه و آله بأمت داشته است.
حافظ: در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی‌باشد که فرموده باشد:
أ لست أولی بکم من أنفسکم.
داعی: عبارات و ألفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است در أخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثناعشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده‌اند.
و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم سبط ابن جوزی در ص ۱۸ تذکرهٔ خواص الامه، و امام احمد بن حنبل در مسند، و نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمّه نقلا از امام احمد و زهری و حافظ ابو بکر بیهقی و ابو الفتوح اسعد بن ابی الفضائل بن خلف العجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه، و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب، و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب، و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع المودّه نقلا از مسند احمد و مشکاهٔ المصابیح و سنن ابن ماجه و حلیهٔ الاولیاء حافظ أبو نعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالات ابن عقده، و دیگران از اکابر علمای شما بمختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار، حدیث غدیر را نقل نموده‌اند که در تمامی آنها جمله أ لست اولی بکم من أنفسکم موجود است و برای تیمّن و تبرّک ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابله) در ص ۲۸۱ جلد چهارم مسند نقل نموده مسندا از براء بن عازب بعرضتان میرسانم که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در سفری تا رسیدیم بغدیر آن حضرت در میان جمعیت ندا داد الصلاهٔ جامعه (عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش آمد مهمی روی میداد آن حضرت امر میفرمود ندا میکردند الصلاهٔ جامعه امت جمع میشدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ میفرمود) آنگاه میان دو درخت را برای پیغمبر اختصاص دادند پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود أ لستم تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال أ لستم تعلمون انّی اولی بکلّ مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلک فقال له هنیئا لک یا بن أبی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ.
و نیز میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ پنجم از مودهٔ القربی و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابو نعیم در حلیه بمختصر تفاوتی در الفاظ همین حدیث را ضبط نموده‌اند
و مخصوصا حافظ ابو الفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمّه از او نقل نموده باین عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود أیها الناس انّ اللّه تبارک و تعالی مولای و انا اولی بکم من انفسکم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه.
و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام أبو عبد الرحمن نسائی در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده‌اند و در حدیث

۸۴ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله ضمن خطبه فرمود أ لستم تعلمون انّی اولی بکل مؤمن و مؤمنهٔ من نفسه قالوا بلی نشهد لانت اولی بکل مؤمن من نفسه قال فانی من کنت مولاه فهذا مولاه و اخذ بید علی علیه السّلام.

و نیز ابو بکر احمد بن علی خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در ص ۲۸۹ و ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد حدیث مفصّلی از ابو هریره نقل نموده که هر کس روز هیجدهم ذی الحجهٔ الحرام (یوم الغدیر) روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می‌باشد آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است.

گمان میکنم برای نمونه بهمین مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا نفرمائید که در اخبار نامی از قرینه الست اولی بکم من انفسکم نمیباشد.

أشعار حسان در حضور رسول اکرم صلّی الله علیه و آله

قرینه پنجم اشعار حسان بن ثابت انصاری است که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران می‌نویسند حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود: یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانک.

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدّث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الائمّه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین علیه السّلام و جلال الدین سیوطی در رسالهٔ الازهار فیما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابو الفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرندی در نظم درر السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمّد حموینی در باب ۱۲ فرائد السمطین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرهٔ خواص الامه و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از ابی سعید خدری نقل مینمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصرا ذکر شد و نصب امیر المؤمنین علیه السّلام حسّان بن ثابت عرض کرد أ تأذن لی ان اقول ابیاتا قال صلّی اللّه علیه و سلّم قل ببرکهٔ اللّه یعنی آیا اذن میدهی که ابیاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو ببرکت خداوند یعنی با لطف و عنایت پروردگار متعال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالا شروع کرد بگفتن این ابیات:

ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم

بخمّ فاسمع بالرسول منادیا

و قال فمن مولاکم و ولیّکم

فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا

الهک مولانا و انت ولیّنا

و لم تلف منّا فی الولایهٔ عاصیا

فقال له قم یا علیّ فانّنی

رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیّه

فکونوا له انصار صدق موالیا

هناک دعا اللّهم وال ولیّه

و کن للّذی عادی علیّا معادیا

این اشعار از اوضح دلائل است که نشان میدهد در همان موقع روز اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی علیه السّلام و اگر مولی بمعنی امام و هادی و اولی بتصرف نبود قطعا بایستی حضرت موقعی که شنید حسّان ضمن اشعار گفت رضیتك من بعدی اماما و هادیا بفرماید حسّان اشتباه کردی و مقصود مرا نفهمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی بتصرف تالی‌تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محبّ و ناصر بوده گذشته از آنکه تکذیب ننمودند با جملات لا تزال مؤیدا بروح القدس تصدیق آن را نمودند، بعلاوه ضمن خطبه با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آن حضرت را نمودند، لازم است آقایان محترم مراجعه کنند بخطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمّد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود:

اسمعوا و اطیعوا فانّ اللّه مولاکم و علیّ امامکم، ثمّ الامامهٔ فی ولدی من صلبه الی یوم القیامهٔ، معاشر الناس هذا اخی و وصیّی و واعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی، و علی تفسیر کتاب ربّی.

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آن حضرت در موقع شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آن حضرت دلیل قاطع است که مقصود آن حضرت محبّ و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسّان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین، فلذا فرمود حسّان بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.

در عهدشکنی صحابه

علی ایّ تقدیر فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یا بعقیده شما بمعنای محبّ و ناصر باشد مسلّم است که اصحاب بأمر آن حضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند چنانچه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنّی است) پس چرا آن عهد و بیعت را شکستند بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده شما را بخدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت که عهد بستند همین بود که آتش در خانه‌اش ببرند و زن و بچه‌هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبرا بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچه نارسش را سقط نمایند؟!!

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه آیا این عملیات بعد از وفات آن حضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده؟!

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (بعقیده شما) بآخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند.

اگر حبّ و بغض جاهلانه را بکنار بگذاریم حقّ و حقیقت آشکارا جلوه‌گر است.

گر پرده ز روی کارها بر دارند

معلوم شود که در چه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمائید آیا فرار ننمودند آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعثم کوفی و دیگران از مورخین خودتان نوشته‌اند نقض عهد نبوده.

و اللّه شماها بیجهت بما اشکال مینمائید شیعیان همان میگویند که علمای بزرگ خودتان گفته‌اند و در کتابها همان می‌نویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند.

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت بصحابه وارد است همانهائی است که علمای خودتان نوشته‌اند.

پس چرا شماها خلفا عن سلف بما حمله بیجا مینمائید شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر میشویم قتلمان واجب میشود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح مینمائیم.

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفض میگردد قطعا تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان چه آنکه تمام صحابه عموما یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقبیح اعمال هم نموده‌اند حتی خلیفه ابی بکر و عمر.

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود مشروحا اقوال آنها را بیان مینمودم اگر مایلید بخوبی پی ببرید باینکه اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله مانند سایر مردم جائز الخطا بوده‌اند هر یک تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاک و مورد احترام گردیدند و هر یک در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند.

مراجعه نمائید بجلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ص ۴۵۴ تا ص ۴۶۲ جواب مفصّل زیدی را باعتراض ابو المعالی جوینی راجع بصحابه که ابو جعفر نقیب نقل نموده ببینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سبّ مینمودند.

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنّت و جماعت میباشد در مسئله حبّ و بغض است چون شماها ببعض از صحابه مهر و محبّت و علقه و علاقه مفرط دارید روی قاعده حبّ الشیء یعمی و یصم بدی در آنها نمیبینید چون با دیده محبت نظر میکنید لکه‌های بد آنها را هم خوب می‌بینید فلذا سعی مینمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمائید، و جوابهائی که داده میشود در مقابل مطاعن واضحه خنده‌آور است.

ولی ما خدا را بشهادت میطلبیم که با بغض و کینه و عداوت بأصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله نظر نمیکنیم بلکه بوقایع اتفاقیه با نظر برهان و منطق مینگریم خوبیها را خوب و بدیها را بد دیده قضاوت بحق مینمائیم.

آقایان محترم ما و شما معتقد بقیامت و یوم الجزاء هستیم چهار روزه عمر دنیا ارزشی ندارد میگذرد فکری برای آن روز باید نمود.

و اللّه ما شیعیان مظلومیم بیجهت امر را بر عوام بی‌خبر مشتبه ننمائید شیعیان موحّد را کافر و رافضی نخوانید آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین را به بهانه پوچ رافضی و مورد حمله قرار دهید در حالتی که اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد میدانید و کافر میخوانید اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده‌اند.

فرار صحابه در حدیبیه

مثلا در قضیّه حدیبیّه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان می‌نویسند بعد از قرار داد صلح اکثر صحابه با عمر بن الخطاب عصبانی بودند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله معاتباتی نمودند که ما راضی بصلح نبودیم و میخواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید حضرت فرمود اگر میل بجنگ دارید مختارید فلذا حمله کردند چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب متقابل دادند چنان شکستی از کفار بآنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نتوانستند بایستند از آنجا هم فرار نموده بصحرا رفتند.

حضرت بعلی علیه السّلام فرمود شمشیر بردار جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند برگشتند آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمنده بنای عذر خواهی را گذاردند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند مگر من شما را نمی‌شناسم آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن میلرزیدید

خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالا میرفتید و مرا تنها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید خلاصه حضرت تمام سستیها و بی‌ثباتیهای آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی مینمودند.

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا می‌نویسد حضرت این عتابها را با عمر نمود بعد از اینکه تکذیب نمود وعده‌های آن حضرت را آنگاه نوشته‌اند از بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم میشود خلیفه عمر رضی اللّه عنه باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده.

حالا آقایان ملاحظه بفرمائید این قضیه‌ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته‌اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان میخوانید که چرا میگوئید و توهین بخلیفه مینمائید ولی بابن ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل مینمائیم چون شما بما نظر بد دارید مؤثر واقع نمیگردد چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است:

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیلهٔ

و لکنّ عین السخط تبدی المساویا

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا میگذرد ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید.

حافظ: چه ظلمی بشما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید.

داعی: ظلمها بسیار هتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام اللّه علیها هستم هرگز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد بآن روز هستیم راجع ببسیاری از ظلمها و تعدّیها دادخواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی میشود.

حافظ: خواهش میکنم تحریک اعصاب نکنید چه حقی از شما رفته و چه ظلمی بشما شده بیان نمائید.

داعی: ظلم و تعدی و اخذ حق ما مخصوص بامروز نیست بلکه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوارمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله این پایه گذارده شده که حق ثابتی که خدا و پیغمبر بجدّه مظلومه ما زهرای اطهر سلام اللّه علیها برای نان فرزندانش واگذار نمود غصب نمودند و بناله مظلومانه جدّه ما ابدا ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پردرد از دنیا رفت.

حافظ: عرض کردم جنابعالی خیلی زرنگ هستید با کلمات و گفتار مهیّج تحریک احساسات مینمائید حق ثابت فاطمه رضی اللّه عنها چه بوده که غصب نمودند قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خود را ثابت نمائید هرگز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمیآئید خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده مدعای خود را ثابت نمائید.

داعی: آنجا محکمه عدل است اغراض و تعصّبات راه ندارد و با نظر پاک بی‌آلایش قضاوت میکنند اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بیطرف گوش بعرایض داعی بدهید قطعا تصدیق بحقّانیّت ما خواهید نمود.

خدا میداند که من اهل جدل نیستم

حافظ بحق خدا و بحق بزرگی که جدّ امجد شما رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بما دارد که من شخصا عناد و لجاج و تعصّبی ندارم.

در این شبها که بفیض ملاقاتتان نائل آمدیم باید کاملا متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم هرکجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما بحرف حق و حساب است و الا اگر میخواستیم بازیگری کنیم و از راه جدل دست‌اندازی نمائیم میتوانستیم بیانات و دلائل شما را در دست‌اندازهای مغلطه کاری

انداخته ورد نمائیم چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند.

ولی طبعا حقیر اهل جدل و بازی نبوده‌ام مخصوصا از آن ساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (و لو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما بقصد دیگر آمدیم) جذبه حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که با خدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملا تسلیم گردم و لو اینکه با امیال اشخاص مطابقت و موافقت نکند.

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم واضح و آشکار میگویم و از کسی باک ندارم که دلائل و براهین و درد دلهای شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده امیدوارم با حبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم و در مقابل رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم سفید رو باشم.

داعی: از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلبا علاقه خاصّی بشما پیدا نمودم اینک میخواهم از جنابعالی تقاضائی نمایم امید است مورد قبول واقع شود.

حافظ: خواهش میکنم بفرمائید.

داعی: تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را قاضی قرار دهم آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی‌طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و میتوانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که میخواهم وارد بحث آن گردم قدری طولانی‌تر از هر شب شود ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم.

بعض از جهّال و حاشیه‌نشینهای بی‌خبر میگویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمائیم و حال آنکه نفهمیدند مقاولات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث میباشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق میشود علاوه دعوای ارثی قانونا در هر زمانی بوسیله احدی از ورّاث میتواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی أحدی از ورّاث هستم میخواهم از شما سؤالی نمایم متمنی است جواب منصفانه بفرمائید.

حافظ: با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم.

داعی: اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند و ببخشد اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه.

حافظ: بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر ظلم و غاصب قطعا ظالم است.

داعی: اگر پدری بأمر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرفش بگیرند چه صورت دارد.

حافظ: بدیهی است بطریقی که شما بیان میکنید غصب‌کننده مرتکب اقبح قبایح ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و مغصوب کیست و چیست خوب است روشن‌تر بفرمائید.

داعی: از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّه ما صدّیقه کبری فاطمه زهراء سلام اللّه علیها وارد شده بأحدی نشده.

در حقیقت فدک و غصب آن

که بعد از فتح قلاع خیبر بزرگان و مالکین فدک و عوالی (که هفت قریه در هم بوده در دامنه کوههای مدینه تا سیف البحر کنار دریا، هم غلّه، غلّه‌خیز بوده و هم نخلستان فراوان داشته عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه‌اش معلوم میشود که حدّی به کوه احد نزدیک مدینه منوره، حدّی به عریش، حدّی به سیف البحر، حدّی به حومه دومهٔ الجندل) آمدند خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن آن حضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد، چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در ص ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال

۲۷۹ در تاریخ خود و ابن ابی الحدیـد معتزلی در ص ۷۸ جلـد چهارم شـرح نهج البلاغهٔ (چاپ مصـر) نقلا از ابو بکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده‌اند.

نزول آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»

بعد از برگشـتن به مدینه طیبه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسـرائیل) را بر آن حضرت خواند که: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً.

رسول اکرم صـلی الله علیه و آله تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست جبرئیل مجـددا شـرفیاب گردیده و عرض کرد خداونـد می‌فرماید« «ادفع فدکا إلی فاطمهٔ»، فدک را به فاطمه واگذار کن. رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فاطمه سـلام اللّه علیها را طلبیـد و فرمود: «انّ اللّه امرنی ان ادفع الیک فـدکا»، خداوند مرا امر فرموده فدک را به شـما واگذارم. فلذا در همان مجلس فدک را به فاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ: آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته‌اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده‌اید؟

داعی: امام المفسـرین أحمـد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الـدین سـیوطی در جلـد چهارم تفسـیر خود از حافظ ابن مردویه، أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن کثیر عماد الدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودهٔ از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل میکنند که لمّا نزلت و آت ذا القربی حقّه دعا النبیّ صلی الله علیه و آله فاطمهٔ فأعطاها فدک الکبیر.

تا رسول اکرم صـلی الله علیه و آله حیات داشت فـدک در تصـرف فاطمه علیها السّـلام بود خود بی‌بی اجاره میـداد و مال الاجاره را باقساط ثلاثه می‌آوردند بی‌بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر میداشت بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آن را بسایر فقراء و ضعفاء بمیل خود ارفاقا تقسیم می‌نمود.

بعـد از رحلت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله مأمورین خلیفه وقت رفتنـد ملک را از تصـرف مسـتأجرین بی‌بی بیرون آورده ضـبط نمودند! شما را به خدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ: این اول مرتبه‌ایست که از شما میشنوم رسول خدا فدک را به امر پروردگار به فاطمه واگذار کرد.

داعی: ممکن است شـما ندیده باشید ولی ما زیاد دیدیم عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده‌اند باز هم توضیحا عرض مینمایم که حافظ ابن مردویه و واقـدی و حاکم در تفسیر و تاریـخ خود و جلال الـدین سـیوطی در ص ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور و مولی علی متقی در کنز العمال و در حاشـیه مختصری که در مسند امام احمد بن حنبل نوشته در مسأله صله رحم از کتـاب الاخلاـق و ابن ابی الحدیـد در جلـد چهـارم شـرح نهـج البلاـغه از طرق مختلفه غیر از طریـق ابی سـعید خـدری نقل نموده‌اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه سلام اللّه علیها واگذار نمود.

استشهاد بحدیث لا نورث و جواب آن

حافظ: آنچه مسلّم است خلفاء فدک را به استناد حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم شنیدم که فرمود نحن معاشر الانبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقهٔ ضبط نمودند.

داعی: أولا إرث نبوده و هبه بوده ثانیا این عباراتی را که بعنوان حدیث نقل نمودید بجهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ: دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلّم چیست.

داعی: دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف میباشد.

اولا سازنده این حدیث هر کس بوده بی‌فکر و بی‌تأمل تفوّه باین جملات نموده زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی میگفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد هرگز نمیگفت نحن معاشر الانبیاء لا نورّث زیرا میدانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون می‌آید.

چنانکه میگفت انا لا-اورّث یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار نداده‌ام راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم ناچار میشویم برای پی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بفرموده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت میشود چه آنکه میبینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارث انبیاء موجود است میرساند که انبیاء عظام همگی ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف میکردند پس مردودیت این حدیث واضح میشود.

چنانچه عالم محدّث أبو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری که بتوثیق ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنّن بوده در کتاب سقیفه و ابن اثیر در نهایه و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابو بکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدک بطرق و اسانید بسیار که بعض از آنها از امام پنجم أبی جعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السّلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد اللّه بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام اللّه علیها و در ص ۹۳ مسندا از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقلا-از محمّد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسین علیهم السّلام از پدرش از جدش از بی‌بی صدیقه سلام اللّه علیها و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجّه حضرت زهراء مظلومه سلام اللّه علیها را در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده‌اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمی که نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بهو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلائل بی‌بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی‌مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست؟

دلائل فاطمه بر رد حدیث لا نورث

یکجا میفرماید «و ورث سلیمان داود» و در قصه حضرت زکریا فرموده فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ.

راجع بدعای زکریا فرماید وَ زَکَرِیَّا إِذْ نادی رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی

آنگاه فرمود یا بن ابی قحافه أ فی کتاب اللّه ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریّا افعلی عمد ترکتم کتاب اللّه و نبذتموه وراء ظهورکم.

آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات ارث عموما للناس و خصوصا للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده.

مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن میفرماید وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ.

آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدر محروم داشته أ فخصّکم اللّه بآیهٔ اخرج ابی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمّی؟!

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماما ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه‌کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی‌بی مظلومه را از این راهها بیچاره نمودند، ناله‌اش بلند شد فرمود: امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید و بردید،

ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت، فنعم الحکم اللّه و الزعیم محمّد صلی الله علیه و آله و الموعد القیامهٔ و عند الساعهٔ یخسر المبطلون و لا ینفعکم اذ تندمون و لکلّ نباء مستقرّ و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحلّ علیه عذاب مقیم.

حافظ: کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعه رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم فاطمه رضی اللّه عنها جسارت نماید که شما میفرمائید در مغلطه کاری به بی‌بی فحش دادند حقیر که این بیان شما را باور نمیکنم مغلطه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است شما هم تکرار نفرمائید.

داعی: بدیهی است کسی چنین جراتی نداشت مگر خلیفه شما ابی بکر که در مقابل دلائل ثابته بی‌بی مظلومه چون جوابی نداشت همان ساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه بفاطمه سلام اللّه علیها فقط بلکه بشوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السّلام هم اهانت نمود؟!

حافظ: گمان میکنم این نوع از تهمتها از طرف عوام شیعه و متعصّبین آنها انتشار پیدا نموده باشد.

داعی: اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنّت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصّب شود بقسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است و لو هر اندازه عوام و متعصّب باشند جعل خبر نمی‌نمایند پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند.

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را ببینید تا تصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده‌اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه علیهما السّلام و اهانتهائی که بآن دو ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله نموده ضبط نموده است.

احتجاج علی با ابی بکر

چنانچه دیگران هم نوشته‌اند بعد از اینکه بی‌بی مظلومه فاطمه سلام اللّه علیها خطبه را تمام کرد علی علیه السّلام در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو بابی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالکه بوده است.

ابی بکر گفت فدك فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملك او میباشد البته باو میدهم و الا محروم خواهم نمود.

حضرت فرمودند أ تحکم فینا بغیر ما تحکم فی المسلمین آیا حکم میکنی درباره ما بغیر آنچه حکم میکنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود البیّنهٔ علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه تو قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نمودی و بر خلاف دستور شرع انور از فاطمه علیها السّلام که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تاکنون متصرفه بوده شاهد میخواهی مگر عمل و قول فاطمه علیها السّلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست اخبرنا لو انّ شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشهٔ ما کنت صانعهٔ بها قال اقیم علیها الحدّ کسایر النساء قال علیه السّلام کنت اذا عند اللّه من الکافرین لانّك رددت شهادهٔ اللّه لها بالطهارهٔ حیث قال انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا.

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده گفت چرا فرمود آیا فاطمه‌ای که خدا شهادت بطهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوای بیجا مینماید شهادت طاهره را رد مینمائی و قبلت شهادهٔ اعرابیّ بال علی عقبه، ولی قبول میکنی شهادهٔ اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند؟!

این جملات را فرمود و متغیّرا بمنزل رفت از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه میگفتند حق با علی و فاطمه است

بخدا قسم علی راست میگوید این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مینمایند.

کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن بعلی و فاطمه علیهما السّلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل میکند که چون احتجاج علی و فاطمه در مردم مؤثر و بصدا در آمدند بعد از رفتن علی و فاطمه علیهما السّلام ابی بکر رفت بالای منبر و گفت أیها الناس این چه هیاهوئیست که برپا کرده‌اید و گوش بحرف هر کس میدهید چون شهادتش را رد کرده‌ایم این حرفها را میزند انّما هو ثعالهٔ شهیده ذنبه مربّ لکلّ فتنهٔ هو الذی یقول کروها جذعهٔ بعد ما هرمت یستعینون بالضعفهٔ و یستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغیّ؟!

آقایان تعجب میکنید از کلمه فحش و اهانت مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت روباه و دم روباه و ام طحال زن زناکار نسبت بعلی و فاطمه علیهما السّلام دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده بودند؟!!

آقایان تا کی غرق در خوش‌بینی و تعصب هستید و نسبت بشیعیان بیچاره بد بین هستید و آنها را رافضی و کافر میخوانید که چرا انتقاد میکنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است.

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمیکنید که حقیقت را ببینید آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول اللّه سزاوار و شایسته بوده است!!

اگر یک مرد ولگرد بی‌بروبار بآدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یک مرد پیری که شب و روز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای رکیک از دهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آن قدر دلها را نمیسوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول اللّه صلی الله علیه و آله؟!!

آقایان ما در آن زمان نبوده‌ایم نامهائی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابو هریره و غیره میشنویم نسبت به هیچ‌یک دوستی و دشمنی نداریم فقط بدو چیز نظر می‌کنیم یکی آنکه کدام یک محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه باعمال و افعال و گفتار آنها می‌نمائیم و قضاوت منصفانه بحق میکنیم.

مانند شما آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمیشویم نمیتوانیم با دیده خوش‌بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بی‌مورد نمائیم.

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد هر رنگی را بجای خود می‌بیند نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند، چون طالب سفید است، آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید خوب را خوب و بد را بد خواهید دید تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی در منتها درجه قباحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین میداند و یک مدت زمانی مصاحب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات رکیک و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آن هم بدو محبوب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجّب ما است بلکه علمای منصف خودتان هم بتعجب آمدند چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه گوید از این گفتار خلیفه تعجب نمودم از استاد خود ابو یحیی نقیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات بکه بوده گفت کنایه و تعریض نبود بلکه صراحت در کلام بود گفتم اگر صراحت داشت سؤال نمی‌نمودم فضحک و قال بعلیّ بن أبی طالب علیه السّلام قلت هذا الکلام کلّه لعلیّ یقوله؟ قال نعم انّه الملک

یا بنی.

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید اگر کسی بپدر و مادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباه و دم روباه و زن زنا کار بآنها بزند دل شما از او پاک میگردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد میکنیم با زایمان ما مانع است که نگوئیم و ننویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم میباشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن میباشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف میزنند چه قدر بشما سخت میگذرد.

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید علی بن ابی طالب (العیاذ باللّه) روباه است و فاطمه دم روباه میباشد (یا بر عکس بنا بر گفتار سایر روات) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت میکند بر مولای ما امیر المؤمنین و جده ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت خدا میداند الان تمام بدن داعی میلرزد می‌بینید با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف میزنم بیش از این حال گفتار در این باب ندارم.

درد دل ما بسیار است، این زمان بگذار تا وقت دگر.

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسندنشین رسول اللّه که در مقابل طلب حق و حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر صلی الله علیه و آله را اهانت نماید معلوم است فحش حربه عجز است کسی که جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب میکند!!

آن هم بعلی علیه السّلام که تمام علماء شما در کتب معتبره خود نوشته‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار و بعد از دشنام نسبت فتنه‌انگیزی بدهد و تمام فتنه‌ها را از او بداند!؟

آزار و دشنام به علیّ آزار و دشنام به پیغمبر است

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی و فاطمه علیهما السّلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته‌اند درباره هر یک از علی و فاطمه علیهما السّلام علی‌حده فرمود اذیت آنها أذیت من است که خلاصه کلمات آن میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی اللّه و نیز فرمود من آذی علیّا فقد آذانی.

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است که آن حضرت فرمود: من سبّ علیا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه.

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایت الطالب حدیث مفصلی از ابن عباس مسندا نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب مینمودند فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السّلام فرمود من سبّک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه و من سبّ اللّه اکبه اللّه علی منخریه فی النار.

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مسندا نقل مینماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانی که علی را دشنام بدهند چنانچه عنوان باب ۱۰ را باین عبارت آورده الباب العاشر فی کفر من سبّ علیّا علیه السّلام.

و نیز حاکم در ص ۱۲۱ جلد سیم مستدرک همین حدیث را باستثنای جمله آخر نقل نموده است.

پس طبق این احادیث سب کنندگان بعلی علیه السّلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می‌باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش میباشند.

بس است، قیامت گرچه دیر آید بیاید، چون جدّه مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول بروز قیامت در محکمه عدل الهی نمود ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم بر سر دلائل خود بر رد حدیث مورد استشهاد شما.

علی باب علم و حکمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث لا نورّث آنست که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها، انا دار الحکمهٔ و علی بابها.

روی قواعد عقل و دانش حتما بایستی باب علم رسول اللّه از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصا آنچه مربوط بأحکام است بالاخص راجع بارث که نظم و اختلال جامعه امت مربوط باوست آگاهی کامل داشته باشد و إلا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید من اراد العلم فلیأت الباب.

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله بنابر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی علیه السّلام را اقضای از امت معرفی نموده و فرموده باشد:

علی اقضاکم یعنی علی در علم قضاوت از همه شما امت اولی میباشد. آیا خنده‌آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارث و حقوق اطلاع کامل ندارد!! و احکام ارث را باو نگوید در صورتی که قاضی باید بجمیع علوم مخصوصا بعلم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد.

چگونه میتوان باور نمود که حدیثی آن هم راجع بارث مخصوصا مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد علی وصی و باب علم آن حضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد.

آیا عقل شما قبول مینماید که بگویند یک فرد عادی بی‌سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوصی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارث بازماندگان است بوصی نگوید، و بیک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود.

تا چه رسد بمقام منیع رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن هم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید. یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را بهم میزند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت باب علم و حکمت آن حضرت نیز بوده نفرماید!!

شیخ: هیچ یک از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمیباشد چون‌که حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمیباشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلّم است چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسندا از ام المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها نقل نمودند که گفت در وقت احتضار سر پیغمبر بسینه من بود تا از دنیا رفت، یعنی من شاهد بودم که وصیتی ننمود!!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارک رسول اللّه صلی الله علیه و آله بسینه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعا ام المؤمنین رضی اللّه عنها نقل می‌نمود پس موضوع وصیت بکلی منتفی میباشد!!!

داعی: راجع بحدیث مدینه بی‌لطفی فرمودید زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریبا بحد تواتر آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروزآبادی و حاکم نیشابوری و محمّد جزری و محمّد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی و محمّد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکّی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن جوزی و امام ابو عبد الرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده‌اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسی بسیار و بیشمار و از متواترات مسلّمه است و قطعا انکار وصایت را نمی‌نماید مگر عنود لجوج و متعصّب جهول.

نواب: خلیفه پیغمبر خود وصی آن حضرت است که بکارهای خانوادگی آن حضرت هم رسیدگی مینماید چنانچه خلفاء رضی اللّه عنهم رسیدگی میکردند و مخارج زوجات رسول اللّه را میدادند از کجا معلوم است که علی کرم اللّه وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد.

داعی: صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول اللّه فرد واحد بوده چنانچه دلائل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته بعرضتان رسانیدم و وصایت آن حضرت با نصوص جلیّه واضح و آشکار است که بامر آن حضرت در موقعی که دیگران در پی دسیسه بازی بودند مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود بعد هم باداء و ردّ امانات موجوده نزد آن حضرت پرداخت و این مطلب از اوضح واضحات و مورد اتفاق جمیع علماء ما و شما میباشد.

نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است بچند حدیثی مختصر اشاره نمایم.

۱. امام ثعلبی در مناقب و تفسیر خود و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودّت القربی از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل مینمایند که گفت ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله لمّا عقد المؤاخاة بین اصحابه قال هذا علیّ اخی فی الدنیا و الآخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امّتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منّی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد أبغضنی.

۲. شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حموینی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغازلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی علیه السّلام نقل مینماید که بعض از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض میکنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل مینماید (و سبط ابن جوزی هم در ص ۲۶ تذکرة خواص الامّه و ابن مغازلی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده‌اند) که انس بن مالک گفت بسلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که وصی او کیست:

فقال سلمان یا رسول اللّه من وصیّک؟ فقال صلّی الله علیه و آله یا سلمان من کان وصیّ موسی؟ فقال یوشع بن نون قال صلّی الله علیه و آله انّ وصیّی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن أبی طالب.

۳. و از موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ علیّا وصیّی و وارثی.

(و محمد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۳۱ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مسندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید این حدیث نیکوئی است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده).

۴. و از شیخ الاسلام حموینی نقل میکند از ابی ذر غفاری که گفت قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم أنا خاتم النبیّین و أنت یا علی خاتم الوصیّین الی یوم الدین.

۵. و نیز از خطیب خوارزمی نقل مینماید از امّ سلمه امّ المؤمنین که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انّ اللّه اختار من کلّ نبیّ وصیّا و علیّ وصیّی فی عترتی و اهل بیتی و امّتی بعدی.

۶. و از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل میکند از اصبغ بن نباته (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده‌اند) که گفت مولانا امیر المؤمنین در بعض از خطبه‌های خود فرمود: ایّها الناس انا امام البریّة و وصیّ خیر الخلیقة و ابو

العترهٔ الطاهرهٔ الهادیـهٔ انا اخو رسول اللّه صـلی الله علیه و آله و وصـیّه و ولیّه و صـفیّه و حبیبه انا امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و سیّد الوصیّین حربی حرب اللّه و سلمی سلم اللّه و طاعتی طاعهٔ اللّه و ولایتی ولایهٔ اللّه و اتباعی اولیاء اللّه و انصاری انصار اللّه.

۷. و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبد اللّه بن مسعود نقل مینماید که رسول اکرم فرمود: انتهت الدعوهٔ الیّ و الی علیّ لم یسجد احدنا لصنم قطّ فاتّخذنی نبیّا و اتّخذ علیّا وصیّا.

۸. میر سید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودهٔ القربی از عتبهٔ بن عامر الجهنی نقل میکند که گفت: بایعنا رسول اللّه صلی الله علیه و آله علی قول ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و انّ محمّدا نبیّه و علیّا وصیّه فأیّ من الثلاثهٔ ترکناه کفرنا.

۹. و نیز در همـان کتاب مودّهٔ القربی است که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود انّ اللّه تعالی جعل لکلّ نبیّ وصـیّا جعل شـیث وصیّ آدم و یوشع وصیّ موسی و شمعون وصیّ عیسی و علیّا وصیّی و وصیّی خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضیء.

۱۰. صـاحب ینابیع از مناقب موفق بن احمـد خوارزمی نقل میکنـد از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرض رسول اللّه صـلی الله علیه و آله فاطمه سـلام اللّه علیها آمـد و گریه میکرد پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمـهٔ انّ لکرامهٔ اللّه ایّاک زوّجک من هو اقـدمهم سـلما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما انّ اللّه عزّ و جلّ اطّلع الی اهل الارض اطّلاعهٔ فاختارنی منهم فبعثنی نبیّا مرسـلا ثم اطّلع اطّلاعهٔ فاختار منهم بعلک فاوحی الیّ انّ ازوّجه ایّاک و اتّخذه وصیّا.

ابن مغـازلی فقیه شافعی در مناقب بعـد از نقل این خبر این جملات را زیادتر نقل نموده که فرمود یا فاطمـهٔ انا اهل البیت اعطینا سـبع خصـال لم یعطها احـد من الاوّلین و لا یـدرکها احـد من الآخرین منّا افضل الانبیاء و هو ابوک و وصـیّنا خیر الاوصـیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشـهداء و هو حمزهٔ عمّک و منّا من له جناهان یطیر بهما فی الجنّهٔ حیث یشاء و هو جعفر ابن عمّک و منّا سـبطان و سیّدا شباب اهل الجنّهٔ ابناک و الذی نفسی بیده انّ مهدیّ هذه الامّهٔ یصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدک.

ابراهیم بن محمّـد حموینی در فرائـد این جملات را بعـد از نقل حـدیث زیادتر آورده که فرمود بعـد از نام مهـدی علیه السّـلام یملأ الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جورا و ظلما یا فاطمهٔ لا تحزنی و لا تبکی فانّ اللّه عزّ و جلّ ارحم بک و أرأف علیک منّی و ذلک لمکانک و موقعک من قلبی قد زوّجک اللّه زوجا و هو اعظمهم حسـبا و اکرمهم نسبا و ارحمهم بالرعیّهٔ و اعدلهم بالسویهٔ و ابصرهم بالقضیّهٔ.

گمان میکنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الّا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها بمناسبتی نامی از وصایت آن حضرت برده شده بسی بسیار و بیشمار است.

در وقت وفات سر مبارک رسول اللّه در سینه أمیر المؤمنین علیه السّلام بود

و أما اینکه جناب شـیخ فرمودند در وقت وفات سـر مبارک رسول اللّه صـلی الله علیه و آله بسـینه ام المؤمنین عایشه بود بکلّی مردود است برای آنکه معـارض است بـا اخبـار بسـیاری که علاـوه بر آنکه در نزد عترت و اهـل بیت طهارت ثابت و محقق آمـده و اجماع علمـاء شـیعه بنحو تواتر آن را نقل نمودهانـد در کتب معتبره أکابر علماء خودتان هم آمـده که در وقت وفات سـر مبارک رسول اللّه صلی الله علیه و آله در سینه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را بسینه علی باز نموده.

شیخ: در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نمودهاند.

داعی: خوبست مراجعه نمائیـد به ص ۵۵ جلـد چهارم و ص ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد شـشم کنز العمّال و ص ۵۱ جزء دوم طبقات محمّد بن سعـد کاتب، و ص ۱۳۹ جلـد سیم مسـتدرک حاکم نیشابوری، و تلخیص ذهبی، و سـنن ابن أبی شبیه، و کبیر طبرانی، و جلـد سیم مسـند امـام احمـد حنبـل، و حلیهٔ الاولیاء حافظ أبو نعیم و کتب معتبره دیگر که همگی باختلاف الفاظ و مطالب نقل مینماینـد از امّ المؤمنین امّ سـلمه و جابر بن عبد اللّه انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صـلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را طلبید

و سر مبارکش در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.
و از همه این أخبار مهمتر بیان خود أمیر المؤمنین علیه السّلام است که در نهج البلاغه آمده و ابن أبی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده که ضمن بیانات خود صریحا فرموده و لقد قبض رسول اللّه صلی الله علیه و آله و انّ رأسه لعلی صدری و لقد سالت نفسه فی کفّی فامررتها علی وجهی.
و نیز در ص ۵۹۰ همان جلد ضمن دفن صدّیقه کبری سلام اللّه علیها است که فرمود در خطاب برسول اللّه فلقد وسّدتک فی ملحودهٔ قبرک و فاضت بین نحری و صدری نفسک.
اینها تمام دلائل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است چه آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا أمیر المؤمنین علیه السّلام بسیار قوی است که شاید ان شاء اللّه در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم بیاید بعرضتان برسانم.

تحقیق در امر وصایت

و از همین احادیث هم کاملا جواب دوم آقای نواب مفهوم میشود که فرمودند با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی میباشد.
زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند مخصوصا آن احادیثی را که میفرماید همان خدائی که اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده علی را بوصایت من مقرر داشته میفهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین مینماید.
بلکه مراد همان وصایت بمعنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی‌تلو مقام نبوت است.
مقام وصایت آن حضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان میباشد و انکار این معنی را ننموده‌اند مگر عده قلیلی از متعصّبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده‌اند.
چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گوید فلا ریب عندنا انّ علیّا علیه السلام کان وصیّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ان خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا الی العناد.

اشعار بعض از صحابه اشاره بوصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت میباشد از جمله دو شعر از عبد اللّه بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:
وصیّ رسول اللّه من دون اهله
و فارسه ان قیل هل من منازل
و نیز از خزیمهٔ بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید.
وصیّ رسول اللّه من دون اهله
و انت علی ما کان من ذاک شاهده
و نیز از جمله اشعار ابو الهیثم بن تیهان صحابی است گوید:
انّ الوصیّ امامنا و ولیّنا
برح الخفاء و باحت الاسرار
برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا مینمایم چنانچه مایلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب مراجعه کنید بآن کتاب تا کشف بیشتری

بر شما گردد که گوید اگر ملالت نمی‌آورد اوراق بسیاری پر میکردم از اشعاری که ذکر وصیت در او میباشد.

پس معلوم شد وصایت توام با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است.

شیخ: چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار بوصیت نامه از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بنام علی کرم اللّه وجهه بر نمیخوریم مانند وصیت نامه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما وقت مردن.

داعی: موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد باخبار یک طرفه استدلال ننمائیم ناچار ببعض از آن اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره مینمایم.

اشاره بدستور وصیت

و اگر بخواهید بتمامی اخبار راجع بوصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستوراتی که بمولانا امیر المؤمنین داده شده پی ببرید مراجعه نمائید بص ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ۵۴ جلد چهارم کنز العمال متقی و نیز در ص ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز و در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل و در ص ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی و تاریخ ابن مردویه و دیگران از اکابر علماء خودتان که بعبارات مختلفه در ازمنه متفاوته دستورات آن حضرت را نقل نموده‌اند.

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود یا علیّ انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی و انت تغسلنی و تؤدّی دینی و توارینی فی حفرتی.

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات بآن حضرت بسیار داده شده، آثار علائم عمل بوصیت است که بنا بامر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آن حضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده.

شیخ: روی قاعده و دستور قرآن که می‌فرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیّة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقّا علی المتّقین.

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم وصیت ننمود هم چنانکه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما وصیت نمودند.

داعی: اولا مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست یعنی لحظات آخر زندگی نمی‌باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد و بتواند بوظایف خود با شعور کامل عمل نماید پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیری و ضعف بدن و مرض و غیره.

ثانیا این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست.

و آن مصیبت بزرگ اینست که جدّ امجد بزرگوارم رسول اللّه صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود من مات بغیر وصیّة مات میتة جاهلیّة.

تا فردی از امت او بی‌وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نوبت که بخود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خود را تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و

دودستگی امت را بگیرد متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند و نگذاردند وظیفه شرعی إلهی خود را عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت ننمود؟!

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ: گمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم داشته چه آنکه صریح قرآن کریم است وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا و در آیات متعدده أمر باطاعت أوامر آن حضرت نموده که أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم کفر است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی‌نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی‌اعتنا نشان دادن امت بأمر آن حضرت انتشار یافته است.

منع نمودن پیغمبر را از وصیت

داعی: تمنّا میکنم عمدا سهو نفرمائید از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلّمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتّی شیخین بخاری و مسلم هم با همه احتیاطکاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاد مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیّه مؤلمه را نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عند الموت فرمود دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عدّه‌ای از حضار مجلس باغوای یک نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تغیّر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت.

شیخ: من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتوانسته چنین جرئتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم ایستادگی نماید و حال آنکه اگر یک فرد مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیگردند تا چه رسد برسول خدا که اطاعتش واجب و تمرّد و مخالفتش کفرآور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی‌نماید، چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی اللّه عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود باز عرض میکنم که حقیر نمی‌توانم زیر بار چنین خبری بروم

داعی: حق دارید باور نکنید نه شما تعجب مینمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگویم هر شنونده‌ای از هر قوم و ملت از این قضیّه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در أیام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت بآنها باشد او را مانع شوند، ولی چه میتوان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس از مانع شدن پیغمبر را از وصیت

این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آن حضرت در این مصیبت مولمه گریه‌ها نمودند چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از أکابر علماء خودتان روایت نموده‌اند که عبد اللّه بن عبّاس (حبر امت) پیوسته اشک میریخت و میگفت یوم الخمیس ما یوم الخمیس و آن قدر گریه میکرد که زمین از اشک چشم او تر می‌شد.

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آن روز تو را بگریه می‌آورد میفرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد أمر فرمود دوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعض از حضّار مجلس مانع شدند بعلاوه گفتند

محمّد (صلی الله علیه و آله) هذیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند؟!!

شیخ: چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود.

داعی: خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آن حضرت گردید.

شیخ: خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چون‌که از این بیانات خیلی ناراحت بودم و بر دلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام شیعه است ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری مینمودم اینک آنچه در دل دارم ظاهر مینمایم و بجناب عالی توصیه میکنم که باین نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید.

داعی: داعی هم بشما توصیه میکنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بدبینی بما نسبت جعل بشیعیان پاک دادید و حال آنکه مکرّر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آن قدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد.

در منابع حدیث منع وصیت

و در همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می‌بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده‌اند از قبیل بخاری در ص ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسند و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم و ابن حجر در صواعق و قاضی أبو علی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزّالی و قطب الدین شافعی و محمّد بن عبد الکریم شهرستانی و ابن اثیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی و سبط ابن جوزی بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده‌اند که بعد از مراجعت از حجهٔ الوداع رسول اکرم صلی الله علیه و آله مریض شده جمعی از اصحاب بعیادت آن حضرت رفتند فرمود ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی.

امام غزّالی در مقاله چهارم سرّ العالمین که سبط ابن جوزی هم در ص ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعض دیگر از رجال علماء شما چنین آورده‌اند که فرمود دوات و سفیدی بیاورید لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعض اخبار دارد که فرمود لا کتب لکم کتابا لا تختلفون فیه بعدی) فقال عمر دعوا الرجل فانه لیهجر!!؟ حسبنا کتاب الله.

أصحاب حاضر در مجلس دو دسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول أکرم صلی الله علیه و آله بقسمی بهم ریختند و داد فریاد بلند شد که آن حضرت (مجسّمه خلق عظیم) متغیّر شد فرمود قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع برخیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع.

این اول فتنه و فسادی بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت‌فرسای آن حضرت واقع شد و سبب این فتنه و دودستگی خلیفه عمر شد که بگفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دودستگی نمود!! که تا امشب آمده ما و شما برادران مسلمان را بعنوان دودستگی مقابل هم قرار داده است؟!

شیخ: از مثل شما شخص مؤدّب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمیرفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید.

داعی: شما را بخدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که بساحت قدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول اللّه صلی الله علیه و آله دشنام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان میگوید چه خوش گوید شاعر عرب

مناسب این مقام:

أ تبصر فی العین منّی القذی

و فی عینک الجذع لا تبصر

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرمایـد ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ یعنی آن حضـرت را بنام نخوانید بلکه رسول اللّه بگوئید، آن وقت عمر بدون رعایت ادب و دسـتور الهی بنام هم نخواند بلکه بعبارت این مرد اشاره بآن حضرت نمود شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه!!

شیخ: از کجا معلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود.

تعصب آدمی را کور و کر میکند

داعی: جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول و ابن حجر در شرح صحیح بخاری و صاحب الصـحاح و دیگران همه گفته‌اند هجر بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعصّب و عناد تا حقایق را واضح و آشکار به بیند، نه دفاع بیجا بنماید.

آیا نسـبت به پیغمبری که قرآن مجیـد دسـتور میدهـد که او را رسول اللّه و خاتم النبیّین بخوانید کسـی عمدا بگوید ان الرجل لیهجر مقام آن حضرت را آن قدر کوچک نماید که بگوید این مرد؟! هذیان میگوید بر خلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده آیا نسبت برسول اللّه صـلی الله علیه و آله که تا دم مرگ نبوت و عصـمت از او زائل نمیگردد مخصوصا که در مقام تبلیغ و هـدایت قوم باشـد اهانت هذیان‌گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان بمقام آن حضرت نمیباشد.

شیخ: آیا سزاوار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته.

داعی: اولا چرا جنابعالی وقتی شنیدید نسبت هذیان برسول اللّه صلی الله علیه و آله دادند متأثر نشدید؟! که حتما بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری بآن حضرت بیزاری بجوید.

ولی وقتی بیک مرد عادی که منتها درجه مقامش اینست که از اصـحاب رسول اللّه صـلی الله علیه و آله بوده و با دست عده‌ای مردم بعـدها بمسـند خلافـت قرار گرفته چنین اشـاره‌ای شـد متـألم شدیـد و حال آنکه این کلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسـد بمسـلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شـنیدن این وقایع بی‌اراده چنین فکری برای او می‌آید که آدم مؤمن برسول اللّه صلی الله علیه و آله چنین نسبتی نمیدهد.

اعتراف علماء عامه باینکه گوینده کلمه هذیان معرفت بمقام رسالت نداشته

چنـانچه علمـاء منصف و متفکر خودتـان از قبیل قاضـی عیاض شافعی در کتاب شـفا و کرمانی در شـرح صـحیح بخاری و نووی در شرح صـحیح مسـلم نوشـته‌اند که گوینده این کلام هر که بوده اصـلا ایمان برسول اللّه صلی الله علیه و آله نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده.

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بغیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتما باید اوامر آنها اطاعت کرده شود، پس مخالفت با آن حضـرت خاصّهٔ توام با جسارت و دشـنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آن حضرت میباشد، انتهی کلامهم.

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله صلی الله علیه و آله

و اما آنکه فرمودید چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود این کلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده‌اند عالم جلیل حسین میبدی در شرح دیوان گوید اول فتنه‌ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل خود گوید اول خلافی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول اللّه صلی الله علیه و آله برای نوشتن وصیت. و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره باین معنی نموده.

شیخ: اگر این کلام از خلیفه عمر رضی اللّه عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تعبیر بهذیان مینمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی: بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمیگردد خاصّه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعا توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه.

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى و آیه مبارکه:

وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و آیه وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ کشف حقیقت بر شما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آن حضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسلّما کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما یک فردی بشما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان میگوید شما این جمله را چه نوع تلقی میکنید با اینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا این کلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار میدانید یا خلاف ادب و توهین و توام با جسارت.

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اشدّ عمل و جسارت بکار رفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت‌آمیز برسول خدا از لوازم اسلامیّت هر مسلمانی میباشد.

با اینکه صریحا در قرآن مجید خداوند متعال آن حضرت را رسول اللّه و خاتم النبيّين خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید درباره کسی که آن حضرت را رسول اللّه و خاتم النبیین نخوانده و احترام نگذارده بلکه گفته این مرد هذیان میگوید؟!!

شیخ: بر فرض که قائل بخطا شویم چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعا مصون و قابل عفو و گذشت است.

داعی: اولا- بی‌لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آن روز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر میدانید عدّه‌ای ابی بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن، أبو بکر عمر را بخلافت منصوب نمود.

ثانیا فرمودید اجتهاد نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثا فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلوگیری نمود، این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصّب بر علم و انصافتان غالب آمده

موجب بسی حیرت است.

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهـده رسول خدا میباشد یا بر عهده عمر بن الخطاب؟ آیا عقل شـما قبول مینماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله نداند که وصیّت نوشتن برای امت با قید (باینکه هرگز بعد از این نوشتن گمراه نشوید) بر خلاف دین و شریعت است!!!

ولی عمر بن الخطاب بداند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آن حضرت شود!!! فاعتبروا یا اولی الابصار.

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابدا مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیـخ: لا بـد خلیفه عمر رضـی اللّه عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر رسول خدا صـلّی اللّه علیه و سـلّم چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه برپا میگردد لذا روی خیر خواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات و کاغذ نموده؟!

عذر بدتر از گناه

داعی: عذر بدتر از گناه همین است که شـما فرمودید یادم می‌آید در موقع تحصـیل اسـتادی داشـتم جامع منقول و معقول از فضـلاء دهر فاضل قزوینی حاج شـیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یک غلط صد غلط گردد.

عینا می‌بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلوه میدهید.

از این کلاـم شـما همچو معلوم می‌آیـد که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله با مقام عصـمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بغیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجّهی بصـلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمائی برای آن حضرت نموده اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره ۳۳ (احزاب) را مورد دقت قرار دهیـد که میفرماید وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً.

قطعـا حرف خـود را پس خواهیـد گرفـت و بعمـل خلیفه عمر پی خواهیـد برد که تمرّد امر رسـول اللّه صـلی الله علیه و آله و منع از وصـیت نمودن و جسارت بکلمه هذیان عملی بسـیار شـنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود.

شیـخ: صـلاح‌بینی خلیفه از کلاـم آخرش معلوم است که گفت حسـبنا کتـاب الله یعنی کتـاب خـدا قرآن کریم مـا را کفـایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم نمیباشد.

داعی: اتفاقا همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عـدم معرفت و توجه بقرآن مجید، یا تعمّد به آزردن رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و مانع شدن از عملی که مخالف با خیالات آنها بوده است.

زیرا اگر معرفت کامل بقرآن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتنهائی کفایت امور نمینماید.

چه آنکه قرآن یگـانه کتـاب محکمی است موجز و مجمـل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موکول به بیان مبین فرموده و همـان کلیـات مجمل و موجز منـدرجه در قرآن مجیـد مشـتمل است بر ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است یک فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید.

علاـوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می‌نمود چرا در قرآن فرموده وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا مگر نـه اینست که در آیه ۸۵ سوره ۴ نسـاء فرموده وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. پس مسـلّم است که قرآن مجیـد فقـط تنها مفیـد فایـده نیست مگر با بیان مبیّنین قرآن که خانـدان جلیل محمّـد و آل محمّـد صلوات اللّه علیهم

اجمعین میباشند.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمله‌ای از اسناد آن اشاره نمودیم وارد است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مکرّر فرمود: حتّی دم مرگ انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسکتم بهما فقد نجوتم، لن تضلّوا ابدا.

عجب است از فهم صاحبان فطنت که چرا تفطّن و تفکّر نمینمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جانب خدا میباشد بحکم آیه وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام؟

بیان آن را توأم میکند با عترت طاهره خود و صریحا میفرماید اگر بهر دو (قرآن و عترت) تمسّك جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند.

اینك آقایان محترم انصاف دهید و قضاوت بحق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرستاده بحق از جانب پروردگار فرموده تمسّك جوئید بقرآن و عترت که این دو توأم با هم هستند و عدیل یکدیگر میباشند و سبب هدایت میباشند تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن بتنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم قبول ندارد؟!

اطاعت کدام یك از این دو قول واجب است قطعا هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم و قول عمر را قبول نمائیم.

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذارده‌اید؟!

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد از ذکر قرآن یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله و اهل ذکر عترت آن حضرت میباشند.

چنانچه در لیالی ماضیه با دلائل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده‌اند که مراد از اهل ذکر یعنی عترت پاك رسول اللّه‌اند که عدیل القرآن میباشند.

شما با نظر بدبینی بگفته‌های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که باین گفته‌ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند.

اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علماء شما است در کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را بی‌راهنما نتوان پیمودن و تعجب مینمائیم از کلام خلیفه عمر رضی اللّه عنه که گفته چون قرآن در میان ما هست براهنما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آن کس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطبیب نمی‌باشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیّه نتواند سر در آورد قطعا باید رجوع نماید بطبیبی که عالم بآن علم است.

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره‌برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن‌اند چنانچه در قرآن میفرماید وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۲۹ (عنکبوت) فرماید:

بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.

بهمین جهة حضرت علی کرم اللّه وجهه فرمود انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است. انتهی

پس اوّل و آخر گفتار خلیفه مخدوش و منفور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی برسول اللّه نمودند که نگذاردند وصیت نماید.

مانع نشدن از عهدنامه ابی بکر در وقت مردن

و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که خلیفه ابی بکر در وقت مردن بعثمان بن عفّان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهدنامه من است بسوی این مردم و او نوشت آنچه را که ابی بکر تقریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی او را انکار ننمود مخصوصا عمر نگفت حسبنا کتاب اللّه ما چه احتیاجی بعهد نامه ابی بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می‌نماید؟!

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند، فاعتبروا یا اولی الابصار؟!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاه نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلوگیری از ضلالت و گمراهی امت میگردید، کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آن روز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است.

مصیبت بزرگ و اهانت برسول الله صلی الله علیه و آله دم مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه هدایت

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقّا باید خون گریه کنند که نگذاردند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و تکلیف امّت را معیّن نماید بلکه مزد رسالتش را تا ساعت آخر عمر! بدادن دشنام و اهانت اداء نمودند!!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید قطعا امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردید گفته‌های قبل آن حضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت بآن حضرت جلوگیری نمودند؟!

شیخ: از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید.

داعی: اوّلا- مطلب بارز است که در دم مرگ از احکام و قواعد دین چیزی باقی نمانده بود که بخواهد یادآوری نماید که موجب هدایت امت گردد زیرا آیه اکمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییدا بگفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن فرماید چنانچه عرض کردم امام غزّالی در مقاله چهارم سرّ العالمین آورده که آن حضرت فرمود ایتونی بدوات و بیاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله لن تضلوا بعدی میرساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی‌نمائیم که آن حضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعا میخواسته بیانی برای هدایت و راهنمائی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی را بگیرد چرا ممانعت نمودند بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدا

فاعتبروا یا اولی الابصار، ببخشید رشته سخن طولانی شد باختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی‌اراده از لسان الکن جاری شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السّلام وصی آن حضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت اتماما للوصیهٔ خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید بازیگران سیاسی فهمیدند چه میخواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند

و نگذاردند!!

مخصوصا اتماما للحجهٔ برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائی که برای انبیاء اولو العزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای منهم علی را وصی قرار داده.

و نیز فرموده است علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی علیه السّلام وصی و خلیفه رسول اللّه صلی الله علیه و آله است.

شیخ: این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه بآنها اتخاذ سند می‌نمائید.

داعی: مسأله تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که عدیل القرآنند ثابت و مسلّم است.

اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجّهٔ میدانند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعا تواتر معنوی موجود است.

و از مجموع این اخبار متکاثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معذورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعض از آنها که در نظر داشتم اکتفا نمودم) معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصّ بر وجود علی علیه السّلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است.

علاوه شما که بتواتر اهمیت میدهید و هرگاه بخواهید حربه‌ای در مقابل ما قرار میدهید و هرکجا از جواب میمانید بحبل تواتر می‌چسبید بفرمائید تواتر حدیث لا نورث را از کجا ثابت مینمائید.

و حال آنکه ناقل این حدیث (بقول شما) أبی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند.

ولی در هر دوره أقلّا ده‌ها ملیون از مسلمانان موحّد پاک دل منکر این حدیث بوده‌اند و خصوصا انکار علی علیه السّلام باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجّهٔ بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده‌اند که ببعض از آنها اشاره شد.

که اهمّ از همه دلائل انکار و مخالفت صدّیق و صدّیقه علی و فاطمه علیهما السّلام در حضور خود ابی بکر بوده و البته وقتی باب علم و وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و امام اهل تقوی بفرموده رسول اللّه تکذیب حدیثی را بنماید حجّت تمام است و ساختگی بودن آن محرز میباشد.

اگر انبیاء عموما و خاتم الانبیاء خصوصا ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلا عرض کردم که آن حضرت فرمود لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ علیّا وصیّی و وارثی وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد.

اگر میگوئید مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود، که اولا- وارث علمی پیغمبر اولی و احقّ بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آن حضرت بوده‌اند.

ثانیا بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودتان نقل نموده‌اند (که ببعض از آنها اشاره شد) خدا او را باین سمت معیّن فرموده چگونه ممکن است این حدیث را بوصی و وارث خود (و بعقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی بکسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد؟!

خیلی عجب است در احکام دینی بمجردی که علی علیه السّلام حکمی می‌نمود أبی بکر و عمر با آنکه بی‌اطلاع بودند قول آن جناب را حجّهٔ دانسته تصدیق میکردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند.

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوتهای آن حضرت را در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نقل نموده‌اند ولی در این مورد

بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمثلهای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد.
حافظ: خیلی تعجب است که میفرمائید خلفاء رضی اللّه عنهم احکام دینی را نمیدانستند و علی کرم اللّه وجهه آنها را یادآور میشد.
داعی: تعجبی نـدارد زیرا احـاطه بر جمیع أحکـام و قواعـد کار مشـکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد.
علاوه دعاگو تنها، قائل باین عقیده نیستم بلکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده‌اند برای روشن شدن مطلب یک فقره از آن پیش‌آمدها را بعرضتان میرسانم که امر بر بی‌خبران مشتبه نگردد گمان کنند که ما قصد اهانت داریم.

حکم علی درباره زنی که بچه شش‌ماهه زائید

امام أحمـد حنبل در مسـند و امام الحرم احمـد بن عبـد اللّه شافعی در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدیـد در شـرح نهـج البلاغه و شیخ سلیمان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده از احمد بن عبد اللّه و احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت میکنند.
ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأة التی ولدت لستة اشهر فقال علی علیه السّلام فی کتاب الله و حمله و فصاله ثلثون شهرا ثم قال و فصاله فی عامین فالحمل ستة اشهر فترکها و قال لو لا علی لهلک عمر.
و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل مینماید ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما.
از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل میشد علی علیه السّلام حکم حقیقی میکرده و آنها هم قبول نموده عملی می‌نمودند.
پس آقایان محترم فکر کنیـد چه چیز باعث شـد که در اینجا قول علی را قبول نکردنـد بلکه جسارت نموده و اهانت هم کردند قطعا (بقول عوام) زیر کاسه نیم‌کاسه‌ای بوده که با هو و جار و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.
دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است زیرا اگر حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول اللّه صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند ورّاث آن حضرت حق تصرف به هیچ چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشتند مع ذلک أبی بکر حجره فـاطمه را بـاو داد و حجرات عـایشه و حفصه زوجـات آن حضـرت را از بـاب میراث بآنهـا داد مثـل معروف یک بام و دو هوا همین است یؤمن ببعض و یکفر ببعض!!
علاوه بر اینها اگر این حدیث صـحیح و ایمان باو داشـتند که گفته رسول اللّه صـلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضـبط فدک که صدقه مسلمین بود (بعقیده آنها) ابی بکر نوشت من فدک را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد.
حافظ: این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدک را برگردانده باشد سند این مطلب در کجا است.

رد نمودن ابی بکر فدک را بفاطمه علیها السلام و مانع شدن عمر

داعی: گمـان میکنم جنابعـالی باخلاـق داعی پی برده باشـید که بـدون سـند عرضـی نمینمایم و نیز گمان میکنم که شـما کمتر وقت مطالعه کتب را داریـد ابن ابی الحدیـد در شـرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد سیم تاریخ سیرة الحلبیّه می‌نویسد ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد).
فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک گریه کرد (بحال فاطمه) و نوشت من فدک را بفاطمه علیها السلام رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد.
و عجب آنکه همین عمری که آن روز نـامه را پـاره کرد و اعـتراض نمود برد فـدک، خود در دوره خلاـفت فـدک را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویّین و عباسیّین) فدک را بورثه فاطمه سلام اللّه علیها رد نمودند.

حافظ: این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفه عمر که بفرموده شما جدّا مانع از رد فدك بفاطمه شد چون صدقه مسلمین بود تا آنجائی که (بقول شما) نامه را پاره کرد خود فدك را بورّاث فاطمه رد نماید.

داعی: حق دارید تعجب نمائید ممکن است شما ندیده باشید من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند بشما معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم.

رد نمودن خلفا فدک را باولادهای فاطمهٔ علیها السلام

علّامه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینه منوره متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد اللّه رومی حموی در معجم البلدان نقل مینمایند که ابی بکر در زمان خلافت فدك را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد بعلی علیه السّلام و عباس.

اگر ابو بکر بعنوان فیء مسلمانان حسب الامر رسول اللّه صلی الله علیه و آله فدك را تصرف نمود عمر بچه دلیل حق مسلمانان را بیك نفر واگذار نمود.

شیخ: شاید بعنوان یك فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان گذارده شود.

داعی: این توضیح جنابعالی توضیح بما لا یرضی صاحبه میباشد زیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان می‌نویسند عمر فدك را بعلی علیه السّلام و عباس واگذار کرد.

و اما علی علیه السّلام که فدك را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یك فرد مسلمان و الّا یك فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید.

شیخ: شاید مراد عمر بن عبد العزیز بوده است.

واگذار نمودن عمر بن عبد العزیز فدک را

داعی: (با تبسّم) علی علیه السّلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن عبد العزیز علی‌حده است چنانچه علّامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابو بکر جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبد العزیز بخلافت رسید بعامل خود در مدینه نوشت فدك را به اولادهای فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام را خواست و بآنها واگذار کرد.

ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ مصر) این عبارت را نوشته که کانت اوّل ظلامهٔ ردها یعنی این رد کردن عمر فدك را باولادهای فاطمه اول ظلم کرده و غارت شده ایست که رد نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزید بن عبد الملك خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس عبد اللّه سفاح اول خلیفه عباسی فدك را واگذار کرد باولادهای امام حسن و آنها بعنوان حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند.

رد نمودن عبد اللّه و مهدی و مأمون عباسی فدک را بورثه فاطمه علیها السلام

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدك را از آنها گرفت چون پسرش مهدی خلیفه شد بآنها واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر کرد آن را بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ اول) ذیل حرف (ف، د) عین سجلّ مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در

مدینه منوّره انّه کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم اعطی ابنته فاطمهٔ رضی اللّه عنها فدک و تصدّق علیها بها و انّ ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاهٔ و السّلام.

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود.

اصبح وجه الزمان قد ضحکا

برد مأمون هاشم فدکا

در اثبات نحله بودن فدک

با دلائل قاطعه ثابت گردید که فدک نحله فاطمه سلام اللّه علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوّز شرعی غصب نمودند لذا بعض از خلفا روی انصاف و یا روی سیاست باولادهای بی‌بی مظلومه رد نمودند.

حافظ: اگر فدک نحله فاطمه رضی اللّه عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحله حرفی نزد.

داعی: در مرتبه اول بی‌بی فاطمه سلام اللّه علیها دعوای نحله نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدّس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید.

حافظ: گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی اللّه عنها از نحله حرفی زده باشد.

داعی: اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص ۳۹ سیرهٔ الحلبیّه تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه علیها السلام بعنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را باو بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع‌پسند نداشت؟! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحله بوده است.

و نیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه علیها السلام و یاقوت حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابو بکر جوهری و ابن حجر متعصّب در آخر ص ۲۱ صواعق محرقه ضمن کلام در شبهه هفتم از شبهات رفضه؟ نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام اللّه علیها نحله بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید فرمود دیگر با شما سخن نخواهم گفت؟

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند (ولی بروایات شیعه و بیانات ائمّه از عترت طاهره علی علیه السّلام بر بی‌بی نماز گذارد).

در قول مخالفین که ابی بکر بموجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ: در اینکه فاطمه رضی اللّه عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ابی بکر صدیق رضی اللّه عنه را هم نمی‌توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که بمنزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی اللّه عنها صادر نمایند.

داعی: ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرداشب.

نواب: قبله صاحب یکی از موضوعات مهمّه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حدّ علاقه‌مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و

از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده‌اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابدا مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطا صحبت فرمائید مگر آنکه واقعا خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشویم.

داعی: برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچ‌گاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظه حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد.

(تمام اهل مجلس متفقا گفتند بیانات شما ملال‌آور نیست خصوصا در موضوع فدک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقه‌مند بآن هستیم).

داعی: جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند.

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولا آقای أبو بکر که بفرموده شما مقیّد بامور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه سلام اللّه علیها متصرفه بوده آیا این عمل ابی بکر که تمام علماء خودتان نوشته‌اند از بی‌بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه؟ منصفانه قضاوت نمائید.

ثانیا موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلّمه ما من عام الّا و قد خصّ قابل استثناء و تخصیص‌بردار است.

حافظ: آیا بچه دلیل میفرمائید که آیه شهادت تخصیص‌بردار است.

خزیمهٔ ذو الشهادتین

داعی: دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمهٔ ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر صلی الله علیه و آله مقابل مرد عرب که در قضیه بیع اسب مدعی رسول اللّه صلی الله علیه و آله شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را ذو الشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد. پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص‌بردار است جائی که خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السّلام که بنصّ آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بوده‌اند اولی باستثناء بودند، قطعا معصوم و معصومه صدّیق و صدّیقه مصون از کذب و دروغ میباشند و حتما ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است.

رد نمودن شهود فاطمه را

فاطمه صدّیقه طاهره ادعا نمود فدک نحله من است و پدرم بمن بخشیده و در حیات خود آن حضرت متصرفه بوده‌ام، بر خلاف دستور شرع انور از صدّیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند؟!! بی‌بی مظلومه هم امیر المؤمنین علیه السّلام و امّ ایمن و حسنین علیهما السّلام را بشهادت آورد آنها را رد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود!!

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقّانیت او بود. بعلاوه که خداوند در آیه تطهیر

شهادت بپاکی بی‌بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است.

علی الخصوص که شاهـد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السّلام شـهادت بر حقّانیّت زهرای اطهر داد که قطعا ردّ شـهادت علی ردّ بر خداست.

زیرا خـدای عالی اعلی علی علیه السّلام را در آیات قرآن مجیـد صادق و صـدّیق خوانـده من نمیـدانم بچه جرأت شـهادت مصـدّق خداوند را رد کردند.

و حال آنکه در قرآن مجیـد امر میفرمایـد با علی باشـید یعنی پیرو او باشـید و او را صادق خوانـدهماننـد زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) میفرماید.

۱. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.

حافظ: این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم اللّه وجهه باشند.

مراد از صادقین در آیه محمد و علی هستند

داعی: أکابر علماء شـما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمّد و علی علیهما الصلاهٔ و السّلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمّد و علی و در بعض اخبار علی علیه السّلام و در بعض دیگر عترت طاهره میباشند.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبد الملك بن محمّد خرگوشی در کتاب شـرف المصـطفی از اصـمعی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هو محمـد و علی علیهما السّلام و شـیخ سـلیمان حنفی در باب ۳۹ ینـابیع المودهٔ ص ۱۱۹ چـاپ اسـلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصـفهانی و حموینی از ابن عباس روایت نموده که الصادقون فی هذه الآیهٔ محمّد صـلّی اللّه علیه و سلّم و اهل بیته.

و شـیخ الاسـلام ابراهیم بن محمّد حموینی که از اعیان علماء شـما است در فرائد السمطین و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مسندا نقل مینمایند که مع الصادقین ای مع علیّ بن أبی طالب (ع).

۲. آیه ۳۴ سوره ۳۹ (زمر) که میفرماید وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

جلال الدین سـیوطی در درّ المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیاء و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریـخ خود از جماعتی از اهل تفسـیر نقل نموده‌اند از ابن عباس و مجاهد که الّذی جاء بالصدق محمّد صلی الله علیه و آله و الّذی صدّق به علیّ بن أبی طالب.

۳. آیه ۱۸ سوره ۷۵ (حدید) و الّذین آمنوا باللّه و رسله و اولئك هم الصدّیقون و الشهداء عند ربّهم لهم اجرهم و نورهم.

امـام احمـد بن حنبـل در مسـند و حافظ ابو نعیم اصـفهانی در مـا نزل من القرآن فی علی از ابن عبـاس روایت نموده‌انـد که این آیه شریفه در شأن علی علیه السّلام نازل شده که آن حضرت از جمله صدیقان است.

۴. آیه ۷۱ سوره ۴ (نسـاء) وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَـداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً.

مراد از صـدّیقین در آیه شـریفه علی علیه السّلام میباشـد چنـانچه روایات متکاثره از طرق ما و شـما وارد است که علی علیه السّلام صدّیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدّیقین است.

علی افضل صدّیقین است

چنانچه اکابر علماء شـما از قبیل امام فخر رازی در تفسـیر کبیر و امام ثعلبی در کشف البیان و جلال الـدین سـیوطی در درّ المنثور و امـام أحمـد بن حنبـل در مسـند و ابن شـیرویه در فردوس و ابن أبی الحدیـد در ص ۴۵۱ جلـد دوم شـرح نهـج البلاغه و ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی‌ام از چهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی علیه السّلام نقل نموده از بخاری از ابن عبّاس باستثناء جمله آخر روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

الصدّیقون ثلاثهٔ حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجّار صاحب یس و علیّ ابن أبی طالب و هو افضلهم.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۲ ینابیع المودّهٔ از مسند امام احمـد و أبو نعیم و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب از ابی لیلی و ابو أیّوب أنصاری، و ابن حجر مکی در حـدیث سی و یکم از چهل حـدیث صواعق از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی، و محمـد بن یوسف گنجی شـافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب مسندا از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گویـد محـدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السّلام جمعا از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرمود:

الصـدّیقون ثلاثـهٔ حبیب النجّار مؤمن آل یس الّذی قال (یا قوم اتّبعوا المرسـلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون الّذی قال (أ تقتلون رجلا ان یقول ربّی اللّه) و علیّ بن أبی طالب و هو افضلهم.

واقعـا هر انسـان عـاقلی بحیرت فرو میرود که عـادت و تعصّب چگونه بر علم و انصـاف شـما آقایـان غـالب آمـده با اینکه خودتان با روایات متعدده طبق آیات قرآنیه ثابت مینمائید که علی علیه السّلام افضل الصدّیقین بوده است مع ذلک دیگران را صدّیق بخوانید؟ و حال آنکه یک آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نگردیده است.

شما را بخـدا آقایان محترم انصاف دهیـد و از عادت بر کنار شویـد که آیا سـزاوار بود کسـیرا که خـدای متعال در قرآن مجیـد او را صـدّیق خوانـده که هرگز دروغ نگویـد و نیز در قرآن امر فرمایـد پیرو او باشـید (باقرار علمای خودتان) شـهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند!!

آیا عقل باور میکنـد کسـی که رسول خـدا او را صـدیق این امت خوانـده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آن هم شهادت دروغ بدهد؟!

علی با حق و قرآن میگردد

آیا رسول اکرم صـلی الله علیه و آله نفرموده حق با علی و علی با حق توأما میگردند چنانچه خطیب بغدادی در ص ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس و حافظ هیثمی در ص ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلـد اول الامامـهٔ و السـیاسهٔ و حـاکم أبو عبـد اللّه نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سـیم مسـتدرک و امام احمد بن حنبل در مسـند و طبرانی در اوسـط و خطیب خوارزمی در منـاقب و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلـد اول تفسـیر و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصـغیر و ضـمن فصل دوم از باب ۹ حـدیث بیست و یکم صواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام نقلا از اوسط از امّ سـلمه و شـیخ سـلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینـابیع المودهٔ از جمع الفوائـد و اوسط و صـغیر طبرانی و فرائـد حموینی و مناقب خوارزمی و ربیع الابرار زمخشـری از ام سـلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ ص ۱۸۵ ینابیع المودّه چاپ اسلامبول از جامع الصـغیر جلال الدین سیوطی و نیز در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و در ص ۳۵۸ جلد ۴ فیض القدیر از ابن عباس و در ص ۲۳۷ از مناقب السبعین حدیث ۴۴ از صـاحب فردوس و در ص ۲۸۳ ضـمن باب ۵۹ از فصـل دوم صواعـق از ام سـلمه و محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب بعضـی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمّد بن ابی بکر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده‌اند که فرمود علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض.

برخی باین عبارت نقل نمودند که الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا.

و نیز ابن حجر در ص ۷۷ صواعق اواخر فصل دوم از باب ۹ نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت فرمود: انی مخلّف فیکم کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی ثم اخذ بید علیّ فرفعها فقال هذا علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقان حتی یردا علیّ الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما.

و نیز عموما نقل مینمایند که فرمود علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما دار.

و سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرهٔ خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف ما دار.

آنگاه اظهار نظر نموده و گوید: فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی علیه السّلام و بین احد من الصحابهٔ الّا و الحقّ مع علی علیه السّلام.

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است

و نیز در همان کتابهائی که عرض کردم بعلاوه در سایر کتب معتبره شما نقل است که در مکانهای بسیار و محلهای متعدده و بعبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میفرمود من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من انکر علیّا فقد أنکرنی و من انکرنی فقد انکر اللّه.

و أبو الفتح محمّد بن عبد الکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لقد کان علیّ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار.

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی علیه السّلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحا فرمود من اکرم علیّا فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم اللّه و من اهان علیّا فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان اللّه.

آقایان با انصاف قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیعیان بی‌گناه آن قدر بدبین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع‌پسند بمحض ادعا مال مسلمین را بفاطمه سلام اللّه علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از متصرف هم بر خلاف دستور شرع انور شاهد خواست؟!).

أولا قبلا عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملک متصرفی و نحله فاطمه سلام اللّه علیها بود.

ثانیا اگر راستی خلیفه اجراءکننده دستور شرع بود که بایستی سر موئی خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بمحض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم و احتیاطکاری خلیفه و سخت‌گیری فقط درباره ودیعه رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاطمه مظلومه سلام اللّه علیها بایستی اجراء شود؟! در صورتی که صداقت قول و ادعای بی‌بی و شهادت علی علیه السّلام در نزد همگی واضح و آشکار بوده.

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که از علی بن الفارقی مدرّس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم أ کانت فاطمهٔ صادقهٔ قال نعم آیا فاطمه صادقه و راست‌گو بود (در ادعای خود) گفت بلی گفتم در صورتی که صادقه

و راستگو بود پس چرا خلیفه فدک را باو واگذار نکرد تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه‌اش این بود که اگر آن روز بمجرد ادعا فدک را بفاطمه واگذار میکرد فردا می‌آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید چون‌که قبلا تصدیق صداقت او را نموده بود. انتهی کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و إنصافا تصدیق حقیقت را نموده‌اند که روز اول حق با فاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمدا بی‌بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند!!

حافظ: بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد؟

قضیه جابر و اعطاء مال باو موجب عبرت عقلا میباشد

داعی: بجابر وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داده از مال بحرین بمن بدهد بدون آنکه ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد دینار از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند.

حافظ: أولا این خبر را حقیر ندیده‌ام شاید در کتابهای شماها باشد، ثانیا از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد.

داعی: خیلی تعجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائلی که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد اللّه انصاری است.

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکفل عن میّت دینا میگوید انّ هذا الخبر فیه دلالة علی قبول خبر العدل من الصحابة و لو جرّ ذلک نفعا لنفسه لانّ ابا بکر لم یلتمس من جابر شاهدا علی صحّة دعواه.

همین خبر را مبسوطتر بخاری در صحیح خود نقل نموده است: فی باب من یکفل عن میّت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبیّ من البحرین.

نوشته است وقتی مال بحرین را بمدینه آوردند منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله وعده داده یا طلبی از آن حضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول أکرم صلی الله علیه و آله بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعاء هزار و پانصد دینار باو دادند.

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت أبی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیّه جابر را نقل نموده. شما را بخدا آقایان با انصاف این عمل تبعیض نبوده است.

اگر نظر خصوصی در کار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر أبی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاء بجابر بدهد بر فرض که فدک (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملک متصرّفی فاطمه سلام اللّه علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه ودیعه رسول خدا را نشکنند و ادّعای او را قبول نموده فدک را باو رد نمایند.

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهاء شما خبر عدل صحابی را قبول مینمایند و لو جرّ نفع بسوی خود بنماید ولی ادّعا و گفتار علی علیه السّلام را مردود میدانند بعذر اینکه یجر النفع الی نفسه!! مگر علی علیه السّلام از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق میفرمائید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ: گمان میکنم علت آنکه ابی بکر رضی اللّه عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از أصحاب نزدیک رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم و تربیت شده آن حضرت بوده و قطعا از آن حضرت شنیده بود من کذّب علیّ متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار.

با این وعید شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آن حضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و

آخرت خود را برای جیفه بی‌قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل نماید.
داعی: آیا جابر نزدیکتر بود برسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی و فاطمه سلام اللّه علیهما که مربّای تربیت آن حضرت بودند.
حافظ: بدیهی است علی و فاطمه رضی اللّه عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند.
داعی: پس تصدیق بفرمائید که علی و فاطمه سلام اللّه علیهما اولی بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوای دروغ ننمایند. و بر آنها بود که دعوای فاطمه صدیقه را بپذیرند زیرا که بالقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چون‌که مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده‌اند.
و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم الصلاهٔ و السّلام بودند.
بعلاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگوئی آنها را نموده‌اند راجع بمولانا امیر المؤمنین قبلا عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را صدّیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده.
و اما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام اللّه علیها اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۲ جلد دوم حلیهٔ الاولیاء از عایشه روایت مینماید که گفت ما رأیت احدا قطّ اصدق من فاطمهٔ غیر أبیها.

اشکال در نزول آیه تطهیر

حافظ: این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلّم است چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملا مأنوس هستید تصدیق بفرمائید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم نازل گردیده و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد قطعا ضعیف است؟!
برای آنکه خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط بأزواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و بدیگران ملحق نمود!!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست

داعی: این ادعای جنابعالی بجهاتی مردود است اولا ـ اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون مربوط بازواج است پس علی و فاطمه علیهما السّلام خارجند از شمول آیه شریفه.
جوابش آنست که در عرف عام بسیار اتفاق می‌افتد که در اثنای کلام روی سخن را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول بر میگردند.
علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصا در خود همین سوره احزاب دقت فرمائید که در خطاب بزوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب بآنها بر گشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلا در معرض فکر شما قرار دهم.
ثانیا اگر این آیه درباره زوجات رسول اللّه بود بایستی ضمیر تأنیث مربوط بآنها آورده بفرماید لیذهب عنکنّ و یطهرکنّ چون بصیغه تذکیر آمده معلوم میشود که جهت عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده نه زوجات آن حضرت.
نواب: مگر بگفته شما فاطمه رضی اللّه عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده و ذکر تأنیث در او نیامده.

داعی: آقایان (اشاره بعلماء) میدانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه سلام اللّه علیها در جمعیت باعتبار تغلیب است چه آنکه تغلیب در جائی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کاملا قوی است.

و اگر آیه درباره زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر بکلّی غلط بود.

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودتان حکم میکند که این آیه در شأن عترت و اهل بیت آن حضرت است نه زوجات.

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق محرقه گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السّلام) نازل گردید لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم و یطهّرکم ضمیر جمع مذکر است.

زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند

گذشته از این دلائل واضحه زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله داخل اهل بیت نیستند.

چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول اللّه صلی الله علیه و آله از اهل بیت‌اند زید گفت نه بخدا قسم زیرا که زن مدتی با شوهر خود میباشد چون طلاقش داد بخانه پدرش میرود و بقوم پدری ملحق میشود و از شوهر بکلّی جدا میگردد بلکه اهل بیت او خویشان او میباشند که صدقه برایشان حرامست و بهر خانه و بهر کجا بروند از اهل بیت او جدا نمیباشند.

ثالثا گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلا از عترت و اهل بیت طهارت اخبار متکاثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکند.

اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در شان اهل بیت آمده

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص ۷۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و جلال الدین سیوطی در ص ۱۹۹ جلد پنجم درّ المنثور و ص ۲۶۴ جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الکنوز و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اصابهٔ و ابن عساکر در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش و امام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مسند و محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجّاج در ص ۳۳۱ جلد دوم و در ص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح و نبهانی در ص ۱۰ شرف المؤبد (چاپ بیروت) و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفایت الطالب با نقل شش خبر مسندا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده از صحیح مسلم و شواهد حاکم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) و انس بن مالك و سعد بن ابی وقّاص و واثلهٔ بن اسقع و ابو سعید خدری نقل مینمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا نازل گردیده.

و حتّی ابن حجر مکّی با کمال تعصّبی که دارد در ص ۸۵ و ۸۶ صواعق از هفت طریق با اعتراف بصحت این وقعه مهمّه را نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۱۴ تا ص ۱۹ کتاب رشفهٔ الصّادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی

و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجّاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیقه از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده.

بعلاوه استدلالا ثابت میکنـد که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که صـدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه میباشند!!

و در جمع بین الصـحاح الستّه عن موطأ مالک بن انس الاصـبحی و صـحاح بخاری و مسـلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علماء و محـدثین و مورخین فقهاء شـما اقرار دارنـد که این آیه شـریفه در شأن این پنـج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شـما قریب بتواتر آمده اگر چند نفری عناد ورزیده حق‌کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته‌اند لطمه باین همه اخبار متکاثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند.

نیست خفاشک عدوی آفتاب

او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ام سلمه راجع بحریره فاطمه علیها السلام و نزول آیه تطهیر

منتها بعضـی مبسوطا با نقل حریره نوشـته‌اند و بعضـی باختصار نقل نموده‌انـد از جمله امام ثعلبی در تفسـیر و امام احمـد بن حنبل در مسـند و ابن اثیر در جامع الاصول از صـحیح ترمذی و مسـلم بمختصـر اختلافی در الفاظ نقل نموده‌اند از ام المؤمنین ام سـلمه زوجه رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که گفت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله در منزل من بود که فـاطمه سـلام اللّه علیها ظرف حریره‌ای برای آن حضـرت آورد در حـالتی که حضـرت در صـفّه نشسـته بود که خوابگاه آن حضـرت بود در زیر پای مبارکش عبای خیبری گسـترده بود و من در حجره نمـاز میکردم پیغمبر بفـاطمه سـلام اللّه علیهـا فرمودنـد برو شوهرت و پسـرهایت را بـا خود بیـاور طولی نکشـید علی و حسـنین علیهم السّلام آمدند مشغول خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آن حضرت قرائت نمود إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.

آنگـاه حضـرت زیـادتی عبـا را بر آنهـا کشـید و دست مبـارک سوی آسـمان بلنـد نموده عرض کرد اللّهم هؤلاء أهل بیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس اهل البیت و طهّرهم تطهیرا.

ام سـلمه گویـد من سـرم را پیش بردم در داخـل عبـا عرض کردم منهم بـا شـمایم انا معکم یا رسول الله قال انک علی خیر حضـرت فرمود تو نیکو زنی هستی و بر خیر و خوبی هستی (باین معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی ولی عاقبت بخیری)

پس این آیه شـریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار از کفر و شـقاق و شرک و نفاق و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاک‌اند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زائل گردانید و یطهّرکم تطهیرا یعنی خلعت‌های کرامت خود را بشما پوشانید.

واقعا جای تعجب است از علماء بی‌انصاف که در کتب معتبره خود نقل مینماینـد که علی و فاطمه علیهما السّـلام مشـمول آیه تطهیر بودنـد و معرّی و مـبرّی از هر رجس بودنـد که اهمّ از همه ارجـاس دروغ می‌باشـد، مع ذلـک تکـذیب مینماینـد دعوای امـامت آن حضـرت را و تکذیب نمودند شـهادت آن حضرت را درباره فاطمه سلام اللّه علیها، و تکذیب نمودند ادعای بی‌بی طاهره را در باب فدک؟ نمیدانم مردمان با انصاف در اینجا چگونه قضاوت مینمایند.

برگردیم بر سر مقصود منصـفانه قضـاوت نمائیـد. آیا سـزاوار بود ادّعای علی و فاطمه‌ای را که خداونـد درباره آنها میفرمایـد که از ارجـاس ظـاهریّه و بـاطنیّه پـاک و منزه هسـتند یعنی معصوم از کبـائر و صـغائر میباشـند رد بنماینـد ولی ادعـای جـابر را که یک فرد

مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!!!

حافظ: هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال قربی که برسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم داشته عمدا در مقام غصب فدک برآید قطعا انسان هر عملی مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه‌ای که تمام بیت المال مسلمین در تحت تصرف او بوده است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آن را غصب نماید.

داعی: بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستأصل نمودن خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آن حضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند باید بقسمی بخود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را ننمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دنیای آنها اداره شود.

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند دستشان از مال دنیا پر باشد قطعا مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها فدک را سیاستا غصب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی بجلب اموال دنیوی میشد بر آنها مسدود نمودند.

منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جمله طرق مغصوبه حق ثابت خمس مؤکد به آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را برسول اللّه و آل طاهرین آن حضرت سلام اللّه علیهم اجمعین حرام نموده باجماع جمهور امت باب خمس را بر روی آنها باز و صریحا در آیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده.

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ. تا افراد و ذراری آن حضرت تا قیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی برعایای خود پیدا ننمایند ولی بعد از وفات آن حضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آن حضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ابی بکر باتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلّم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی محمّد بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الامّ در این باب گوید و امّا آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضا من الصدقة فلا یعطون من الصدقات المفروضات شیئا قلّ او کثر لا- یحلّ لهم ان یأخذوها و لا- یجزی عمن یعطیهموها اذا عرفهم تا آنجا که گوید و لیس منعهم حقهم فی الخمس یحلّ لهم ما حرّم علیهم من الصدقة.

و از زمان خلافت عمر بن الخطّاب بعذر آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربیه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا بامروز آنها را محروم از حق مسلّم خدا داده نمودند.

حافظ: امام شافعی رحمه اللّه فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم پیغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایتام و مساکین و ابن السبیل شود.

داعی: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق جمهور مفسّرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول اللّه نازل گردید و بمصرف آنها میرساندند پس در نظر فقهاء امامیه تبعا لعترة الائمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش قسمت میشود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی بامام میرسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند میرساند و سه سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان و ابن السبیل بنی هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد از وفات رسول اللّه این حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم درّ المنثور و طبری و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جار اللّه زمخشری در کشّاف و قوشچی در شرح تجرید و نسائی در کتاب الفیء و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران باهوش برای پیشرفت

مقاصد خود عملی شد؟!!

حافظ: آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعا خلیفه ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما برای کمک بمسلمین اجتهادا إعمال نظر نمودند!!!

داعی: بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نصّ آیا شما رأی و نظر خلیفه ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول اللّه قرار میدهید آیا انصافا جائز است.

خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعا هر انسان عاقل بی‌طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید بآن دستگاه سوء ظن قوی پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است؟

خدا علی را شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده

علاوه بر اینها خداوند علی علیه السّلام را شاهد و گواه پیغمبر قرار داده و در آیه ۲۰ سوره ۱۱ (هود) صریحا میفرماید أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ.

حافظ: آنچه در نظر دارم مراد از صاحب بیّنه رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم و شاهد او قرآن کریم میباشد شما با چه دلیل و برهان شاهد را بعلی کرم اللّه وجهه تعبیر نمودید.

داعی: دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده تصرف در آیات قرآن یا تفسیر برأی نمایم بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السّلام میباشد.

علاوه علماء و مفسّرین چنین نقل نموده‌اند قریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابو اسحاق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش نقل نموده و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین بسه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۶ از ثعلبی و حموینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغازلی از ابن عباس و جابر بن عبد اللّه و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی بسه طریق و طبری و ابن مغازلی فقیه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته‌اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن أبی طالب علیه السّلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت هو علی یشهد للنبیّ و هو منه او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنابر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای خزیمهٔ بن ثابت مزیّتی قائل شد که شهادت او را برابر دو نفر قرار داد و ذو الشهادتین خواند خدای متعال هم در این آیه مزیّتی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر علی علیه السّلام معصوم و خالی از هر خطاء بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیداده.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بچه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست لانّه یجر النفع الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضورا و غیابا ابراز نمودند که ببعض از آنها قبلا اشاره نمودم و دیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم.
همین قدر عرض میکنم آیا شما راضی میشوید بشنوید بمثل مولای متّقیان امیر المؤمنین علیه السّلام شخصیّت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی‌اعتناترین اشخاص بدنیا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته‌اند.
خلاصه با جمله (انّه یجر النفع الی نفسه) بمردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است بنفع عیالش (العیاذ باللّه) شهادت دروغ بدهد لهذا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عدّه‌ای مردم بازیگر رد نمودند!؟
آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره علی بن أبی طالب علیه السّلام.

درد دلهای علی علیه السّلام

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه شقشقیّه درد دل میکند و میفرماید صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی این دو جمله از فرمایش آن حضرت کنایه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.
بی‌خود نبوده که میفرمود و اللّه لابن أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه.
آن قدر دل پردردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الآخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را بر فرق مبارکش زد در محراب عبادت میفرمود فزت و ربّ الکعبهٔ یعنی راحت شدم بخدای کعبه.
آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند، عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمائید و امر را بر مردم بی‌خبر مشتبه کنید با اینکه میدانید ایذاء علی بن أبی طالب علیه السّلام محققا ایذاء رسول اللّه است.

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بچند طریق و امام ثعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حموینی در فرائد نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیّا فقد آذانی أیها الناس من آذی علیّا بعث یوم القیمهٔ یهودیّا او نصرانیّا.
ابن حجر مکی در ص ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مسندا از رسول اکرم نقل نموده‌اند که فرمود من آذی علیّا فقد آذانی.
حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول اللّه صلی الله علیه و آله عبادت است این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغازلی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبد اللّه حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاهٔ بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علیّ بن الحسین علیهم السّلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن أبی طالب علیه السّلام نقل نموده‌اند و هر یک از این روات مذکوره موی خود را بدست گرفته و گفتند رسول اکرم صلی الله علیه و آله این قسم موی مبارک خود را بدست گرفت و

فرمود: یا علیّ من آذی شعرهٔ منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من آذی اللّه فعلیه لعنهٔ اللّه.
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذانی فی عترتی فعلیه لعنهٔ اللّه.
امید است عرایض صادقانه‌ام مؤثّر افتد و آقایان محترم بیش از این راضـی نشوند که روح مقدس آن حضـرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می‌زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت‌هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری میشد).
آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آن هم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر صـلی الله علیه و آله و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بأمر خدا و پیغمبر فرود آوردند).
آن ساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملک متصرفی و نان اولا دهای فاطمه صدّیقه مظلومه را ضبط نمایند بر آن دو امانت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه گذشت از آن اهانت بزرگ تا از در مجلس، دشمن شاد بیرون رفتند.
این غیظ و غضب بر فاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت؟!
حافظ: بدیهی است در اوایل امر بی‌بی دلتنگ و غضـبناک شد ولی عاقبت امر اصـلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت؟!

تا دم مرگ فاطمه علیها السلام از ابی بکر و عمر راضی نبود

داعی: اگر امر چنیـن است پس چرا اکـابر علمـاء خودتـان بر خلاـف این معنی می‌نویسـندماننـد بخـاری و مسـلم دو عـالم موثـق در صحیحین خود نوشـته‌اند فوجدت ای فغضـبت فاطمهٔ علی ابی بکر فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابا بکر و صلّی علیها.
و محمّـد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۹ کفایـهٔ همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمّـد عبد اللّه بن مسـلم بن قتیبه دینوری در ص ۱۴ الامامـهٔ و السیاسهٔ آورده که فـاطمه سـلام اللّه علیهـا در بستر بیمـاری بـابی بکر و عمر فرمود انّی اشـهد اللّه و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النبی لاشکونّکما. و نیز در همان کتاب نوشته است غضبت فاطمهٔ من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت.
در مقابـل این اخبـار، اخبـار و احادیث دیگری در کتب معتبره شـما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصـفانه قضاوت کنیـد و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعاگو بیان نمائید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسـند و سلیمان قندوزی در ینابیع المودهٔ و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی و ابن حجر در صواعق نقلاـ از ترمـذی و حـاکم و غیر آنها بمختصـر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده‌انـد که رسول اللّه صـلی الله علیه و آله مکرر میفرمود فاطمـهٔ بضـعهٔ منّی و هی نور عینی و ثمرهٔ فؤادی و روحی التی بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها.
ابن حجر عسـقلانی در اصابه ضـمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السّلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول اللّه

صلی الله علیه و آله فرمود فاطمهٔ بضعهٔ منّی یؤذینی ما آذاها و یریبنی ما ارابها.

محمـد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السئول و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلـد دوم حلیهٔ الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصـائص العلوی نقـل مینماینـد که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود انّمـا فاطمـهٔ ابنتی بضـعهٔ منّی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها.

و ابو القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الادباء نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی.

حافظ ابو موسـی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خـود و ابن حجر عسـقلانی در ص ۳۷۵ جلد ۴ اصابه و ابو یعلی موصلی در سنن و طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابهٔ و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محبّ الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکّی در ص ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبّان در ص ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدخترش فاطمه سلام اللّه علیها فرمود یا فاطمهٔ انّ اللّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک.

و محمد بن اسـماعیل بخاری در ص ۷۱ صـحیح در بـاب مناقب قرابـهٔ رسول اللّه از مسور بن مخرمه، و نیز در ص ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتانماننـد صـحیحین بخاری و مسـلم و سـنن ابی داود و ترمـذی و مسـند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و ینابیع المودهٔ شـیخ سـلیمان بلخی حنفی و دیگران در فضائل فاطمهٔ سـلام اللّه علیها بسیار رسیده است چگونه این اخبار را جمع میکنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت

شیـخ: این اخبار صـحیح است ولی درباره علی کرم اللّه وجهه رسـیده که چون خواست دختر ابی جهل را بعقـد ازدواج گیرد رسول خـدا بر او غضـبناک شـد فرمود هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسـی که مرا آزار دهـد مغضوب خـداست و مرادش علی بوده است!!!

جواب از خطبه نمودن علی دختر ابی جهل را

داعی: فرق بین انسـان و انواع حیوانـات بسـیار است از جمله امتیـازات کامله‌ای که انسان بر حیوانات دارد بـدو قوه قویه‌ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شـئون زنـدگی تحت راهنمائی فکر و عقل باشد باین معنی که هر چه شـنید فوری مورد قبول قرار ندهـد بلکه ببرد در کارخانه فکر و عقل حلّاجی کنـد اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الّا رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ.

یک خبری را گذشـتگان شما نقل نمودند بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل جرح و تعدیلش کنند امشب هم شما روی عادت و تبعیت صرفه از گذشته‌گان این جملات را میگوئید بدون تفکر و تعقل اینک مجبورم مختصرا جوابی عرض کنم.

اولا علماء خودتان تصدیق نموده‌اند (چنانچه قبلا عرض شد) که علی علیه السّلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرّا میباشد.

و دیگر آنکه در آیه مباهله خداوند او را بمنزله نفس پیغمبر خوانده که لیله ماضیه مفصلا در این باب بحث نمودیم، از طرف دیگر باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و میدانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ.

چگونه ممکن است عقل باور کند آن حضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسی که محبوب خداست آن هم در یک امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ. عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین علیه السّلام چنین خیالی میکرد بر او جائز بود شرعا، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای یک امر مباحی هرگز غضب نمینمود و چنین کلماتی نمیفرمود.

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق میفهمد که این حدیث از موضوعات امویها میباشد که اکابر علماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند.

بیان ابی جعفر اسکافی راجع بجعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد و گوید معاویهٔ بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جعل اخبار قبیحه درباره علی علیه السّلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند.

از جمله آنها ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیرهٔ بن شعبه و از تابعین عروهٔ بن زبیر و ببعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابو هریره گوید ابو هریره کسیست که روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی علیه السّلام خواستگاری نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه پاره تن من است کسی که او را اذیت نماید مرا اذیت نموده کسی که میخواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید؟!!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید و الحدیث مشهور من روایهٔ الکرابیسی یعنی این حدیث مشهور است بروایت کرابیسی باین معنی که هر روایت بی‌اساسی را کرابیسی میخوانند.

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزمهٔ الزهر روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه گوید این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمیباشد.

زیرا بنابر اخبار متکاثره‌ای که در کتب معتبره خودتان رسیده مبغض علی منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است.

بعلاوه اخبار در مذمت ایذاء کنندگان بفاطمه علیها السّلام فقط اختصاص به نقل از کرابیسی یا ابو هریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمیباشد بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودّت سیزدهم از مودهٔ القربی حدیثی از سلمان محمّدی نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود حبّ فاطمهٔ ینفع فی مائهٔ من المواطن ایسر تلک المواطن الموت و القبر و المیزان و الصراط و الحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمهٔ رضیت عنه و من رضیت عنه رضی اللّه عنه و من غضبت علیه ابنتی فاطمهٔ غضبت علیه و من غضبت علیه غضب اللّه علیه ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها علیّا و ویل لمن یظلم ذرّیتهما و شیعتهما.

برای شاهد و نمونه کافیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد، اینک آقایان محترم بفرمائید این اخبار صحیحه که در کتب معتبره

فریقین بسیار است با اخباری که قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده‌اند که فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد.

حافظ: این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل‌تر روایت شده اولا راجع بحدیث کرابیسی راجع بخواستگاری علی کرم اللّه وجهه دختر ابی جهل را عقده‌ای بود در دل من و نمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حلّ معمّا فرمودید.

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده و جواب آن

ثانیا مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است نه غضب عادتی و این غضب فاطمه رضی اللّه عنها بر ابی بکر و عمر رضی اللّه عنهما که در تمام کتب صحیحه ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای یک عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی اللّه عنها بر شیخین رضی اللّه عنهما غضب ننموده؟! و البته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیاورد قطعا مغضوب غضب خدا و پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم خواهد بود.

ولی این غضب فاطمه رضی اللّه عنها یک نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حسّاسی وقتی بهدف و مقصد خود نرسید در او پیدا میشود.

چون فاطمه رضی اللّه عنها در خواست فدک نمود و خلیفه موافقت بردّ فدک ننمود بالطبع متأثر شد و آن ساعت غضبناک گردیده ولی بعدا همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی‌بی مجلّله همانا سکوت آنها بوده است!!

و حتّی علی کرم اللّه وجهه وقتی هم بخلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدک را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است!!

داعی: مطالبی فرمودید که هر یک جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آقایان محترم نمی‌بینم ولی خوبست موافقت فرمائید جوابها بماند برای فردا شب.

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند هرگز موافقت نداریم چون بجای حسّاس رسیده‌ایم تا نتیجه این مطلب بزرگ معلوم نشود نمیرویم).

داعی: اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم.

قلب و جوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود

اولا اینکه فرمودید غضب فاطمه صدّیقه سلام اللّه علیها غضب دینی نبوده بلکه هوائی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده مؤمن کامل هرگز چنین غضبی نمی‌نماید تا چه رسد بفاطمه ممجّده بآیه تطهیر و آیه مباهله و سوره هل اتی.

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه سلام اللّه علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان ابنتی فاطمهٔ ملأ اللّه قلبها و جوارحها ایمانا الی مشاشها.

غضب فاطمه دینی بوده

هرگز هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای که علامت ایمانشان تسلیم بأوامر حق است چنین عملی را نمی‌نماید که وقتی حاکمی حکم بحق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آن هم غضبی که با حقد و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ

حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان بناحق بر جنازه من نماز گذارند، اولا فاطمه‌ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید، هرگز ادعای دروغ نمینماید که حاکم حکم علیه او بنماید.

ثانیا اگر غضب بی‌بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زائل شود مخصوصا بعد از عذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است المؤمن لیس بحقود یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز در خبر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بفاطمه صدّیقه طاهره ممجّده بآیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله بشهادت خداوند متعال پاك و مبرّا بوده هرگز حقود و کینه ور نبوده است.

و از طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام اللّه علیها با حالت غضب و نارضایتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت.

پس معلوم میشود که غضب بی‌بی دینی بوده که چون دید حکمی بر خلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است.

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثا فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده ایضا اشتباه فرمودید.

هر سکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خود را در مقابل هو و جنجال بنماید و حضرت بی‌بی مظلومه فاطمه سلام اللّه علیها راضی که نبوده بعلاوه ناراضی و غضبناك هم از دنیا رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصا دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشتند: فغضبت فاطمهٔ علی ابی بکر فهاجرته و لم تتکلمه حتّی توفّیت.

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعا فرمودید که چون علی علیه السّلام در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدك را تصرف نکرد و به بچه‌های فاطمه سلام اللّه علیها نداد علامت رضاء بحکم بوده بازهم اشتباه فرمودید.

چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند و یا حکم بحقی کند یا بدعتی را از میان بردارد، بمجردی که اقدام بامری می‌نمود فریادها بلند میشد.

اگر آن حضرت فدك را باولادهای فاطمه بر میگرداند قطعا فرصت بدست مخالفین مخصوصا معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده و خود را تقویت می‌کردند که علی بر خلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه صدور چنین حکمی از آن حضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که بر خلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد، چون قبل از آن حضرت خلفاء قبلی منبر را از محلّی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند وقتی آن حضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اوّلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برگرداند فریاد مردم برخاست و زیر بار نرفتند که بر خلاف سیره شیخین عمل شود، و لو مطابق عمل رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود؟!

و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می‌خواهد بر خلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

نواب: قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرّم اللّه وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

در نماز تراویح

داعی: تراویح در لغت جمع ترویحه در أصل اسم برای جلسه میباشد، بعدها نامیده شده بجلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم و بعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامیّه فقط نمازهای فریضه و واجب را بجماعت میتوانند بخوانند ولی نمازهای مستحبّی ممنوع است زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انّ الصلاهٔ باللیل فی شهر رمضان من النافلهٔ فی جماعهٔ بدعهٔ و صلاهٔ الضحی معصیهٔ الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلهٔ و لا تصلّوا صلاهٔ الضحی فانّ قلیلا من السنهٔ خیر من کثیر من بدعهٔ الا و انّ کلّ بدعهٔ ضلالهٔ و کل ضلالهٔ سبیلها الی النار.

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن و مردم جمع‌اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده‌اند برای نماز تطوع بجماعت گفت بدعهٔ و نعمت البدعهٔ این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است!!

بخاری در صحیح از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل مینماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق میخوانند گفت بجماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد ابیّ بن کعب با آنها نماز را بجماعت گذارد شب بعد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و بجماعت میخوانند گفت: نعمت البدعهٔ هذه یعنی خوب بدعتی است این بدعت!!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول نبوده، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود.

تا زمانی که بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آن حضرت در خواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شبهای رمضان را بجماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل بجماعت نمود با وجودی که حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند متنبه نشدند همین‌که حضرت تشریف برد جمع شدند یک نفر را از خودشان بامامت بر قرار نمودند که نماز را بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن را طلبید فرمود تازیانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را بجماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید؟!

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول شده، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السّلام نرفتند با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؟!

پس چگونه آن حضرت میتوانست فدک را باولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل را میکرد و میفرمود ظلما غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریادها بلند میشد که علی بن أبی طالب مایل بدنیا است حق مسلمانان را بنفع اولادهای خود ضبط نموده لذا ناچار صبر را کما فی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود احقاق حق را گذارد تا احقاق‌کننده حقوق خلایق امام زمان مهدی آل محمّد عجل اللّه تعالی فرجه بیاید و حق آنها را بگیرد.

پس سکوت آن حضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آن حضرت عملیات خلفاء قبل از خود را در امر فدک حق میدانست اوّلا با آنها محاجّه نمی‌فرمود و ثانیا درد دل و اظهار نارضایتی نمیکرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمیداد.

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه‌ای بعثمان بن حنیف انصاری که عامل آن حضرت و حکمران در بصره بود درد دل میکند می‌نویسد: کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلته السماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه.

و اما اینکه فرمودید فاطمه مظلومه سلام اللّه علیها در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت بازهم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امری هرگز صورت وقوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلا عرض شد ثابت نمودیم که آن بی‌بی مظلومه تا دم مرگ بحال نارضایتی و غضب باقی بود.

عیادت ابی بکر و عمر از فاطمه علیها السلام

اشاره

اینک هم برای خاتمه عرضم خبر دیگری برای اثبات مطلب بعرضتان میرسانم که ابو محمد عبد اللّه بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ هجری در ص ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدین معروف به الامامهٔ و السیاسهٔ و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده‌اند که قال عمر لأبی بکر انطلق بنا الی فاطمهٔ فانّا قد اغضبناها یعنی عمر به ابی بکر گفت بیا با من برویم بسوی فاطمه زیرا که ما او را بغضب آورده‌ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر بعمر گفت با من بیا برویم و ظاهرا این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه بی‌بی اجازه ملاقات نداد علی علیه السّلام را واسطه قرار دادند بی‌بی در جواب علی سکوت اختیار کرد آن حضرت بهمین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی‌بی مظلومه رو بدیوار کرد ابی بکر گفت ای حبیبه رسول خدا بخدا قسم خویشی رسول اللّه را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم ای کاش بعد از رسول اللّه صلی الله علیه و آله مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آن حضرت بوده که خودم شنیدم فرمود لا نورّث ما ترکنا فهو صدقهٔ.
حضرت فاطمه سلام اللّه علیها بامیر المؤمنین علیه السّلام فرمود من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیادشان می‌آورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آن حضرت که فرمود رضا فاطمهٔ من رضای و سخط فاطمهٔ من سخطی فمن احبّ فاطمهٔ ابنتی فقد احبّنی و من ارضی فاطمهٔ فقد ارضانی و من اسخط فاطمهٔ فقد اسخطنی.
قالا نعم سمعناه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم گفتند بلی شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را آنگاه بی‌بی مظلومه فرمودند فانّی اشهد اللّه و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکونّکما الیه.
ابی بکر از کلمات و بیانات بی‌بی دلتنگ و گریان شد و گفت بخدا پناه میبرم از سخط تو و سخط آن حضرت آنگاه فاطمه با ناله فرمود و اللّه لادعون الله علیک فی کلّ صلاهٔ اصلّیها ثم خرج باکیا یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ابی بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند دلداریش میدادند گفت وای بر شما همه خوش‌حال بخانه‌های خود پهلوی عیالاتتان میروید مرا واگذارید لا- حاجهٔ فی بیعتکم اقیلونی بیعتی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه (سلام اللّه علیها) انتهی.
پس از این قبیل اخباری که اکابر علماء خودتان نوشته‌اند معلوم می‌آید که فاطمه مظلومه از ابی بکر و عمر تا دم مرگ غضبناك و ناراضی بود و با دل پرغصه از دنیا رفت و ابدا رضایت از آنها پیدا ننمود؟!

فاطمه را شب دفن نمودند

بالا-ترین دلیل بر غم و غصّه بی‌بی مظلومه و نارضایتی او از وضیع و شریف امت آنست که به همسر خود مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام وصیت نمود و ما تشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی و اخذوا حقّی فانّهم عدوّی و عدوّ رسول اللّه و لا تترک ان یصلّی علیّ احد منهم و لا من اتباعهم و ادفنّی فی اللیل اذا اوهنت العیون و نامت الابصار.

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمود هر چند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند.

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره سلام اللّه علیها را حسب الوصیهٔ خودش شبانه دفن نمودند.
آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آن همه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد وقت مردن یک دختر از خود بیادگار بگذارد و آن همه سفارشات هم لیلا و نهارا سرّا و جهرا بنماید که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم پر است که فرموده فاطمه پاره تن من است ودیعه و امانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود.
که میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودهٔ القربی گوید که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود من محاکمه سخت میکنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است و غضب فاطمه غضب من است وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.
آنگاه این امت هیچ اعتنائی بدستورات و توصیه و سفارشات آن حضرت ننمایند بقدری او را اذیت نمایند و حق ثابت او را ببرند و چنان غصه دار بشود که در عین شباب و ناکامی بنالد و بگوید.
صبّت علیّ مصائب لو انّها
صبّت علی الایّام صرن لیالیا
از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه، آن بی‌بی مظلومه ناکام، عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می‌نمود که اللّهم عجّل وفاتی سریعا عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسپارید و احدی از مخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.
آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه سلام اللّه علیها بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی‌بی مظلومه آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمائید.
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل‌آزرده شوی ورنه سخن بسیار است
(در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودیم مخصوصا جناب حافظ که سر بزیر افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و بکلمات استرجاع و استغفار مشغول و از آن شب ببعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل منطقی ما ایشان را که عالمی منصف بودند منقلب نمود که معنا با قبول تشیّع در شب آخر از ما جدا شدند، قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه بخود گرفت چای آوردند احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح مجلس خاتمه پیدا نمود).

جلسه نهم لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

شروع جلسه

اوّل غروب چند نفر از آقایان بنام نوّاب عبد القیّوم خان، غلام امامین مولی عبد الاحد غلام حیدر خان، سید احمد علی شاه، آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند در تمام این شبها مخصوصا شب گذشته حق بر ما کاملا آشکار شد و آنچه باید بر ما کشف شود

شـد چون مـا مردمان لجوج و عنود نیستیم حبّ مسـند و مقام هم نـداریم فقط عمری بی‌خبر تحت تأثیر عادت بیراهه میرفتیم حالا که حق آشکار شد شرط انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم لذا تصمیم گرفته‌ایم امشب در حضور همه آقایان حضّار مجلس از طریقه آنها علنی تبرّی جوئیم چنانچه شب آخر تبرّی جستند و رسما اظهار تشیّع نمودند.

بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تا مادامی که جلسات مناظره برقرار است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خودداری نمایند و منتظر باشند که آخر نتایج این جلسات بکجا انجامد.

گفتنـد نه تنهـا ما بلکه بر عـده بسـیاری از مردمان پاک‌دل در أثر خوانـدن جرائـد و مجلّات و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشـکار گردیـد و اظهار تشیّع نمودنـد منتهی خجالت و گرفتاری‌های میان مردم مانع است شـرفیاب حضور گردند و بعض از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر مجبورند از تظاهر خودداری نمایند.

بعد از اداء فریضه اول مغرب آقایان عموما تشـریف آوردند و پذیرائی کامل شد و مجلس که منعقد گردید طرف صـحبت ما رسـما جناب شیخ عبد السّلام شدند چون جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند.

شیـخ: جنـاب صـاحب در این جلسـات که ما بفیض ملاقات شـما مسـتفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا، حسن اخلاق و رفتار و أدب عالی‌جناب شما همه را مجذوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد، چه رسد بدوستان.

شمـا در همه جـا از اعمـال و افعـال جمـاعت گله میکنیـد ولی توجهی بافعـال و اعمـال شـیعیان نمی‌نمائیـد بلکه پیوسـته از آنها دفاع مینمائید در حالتی که أعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی‌باشد.

داعی: عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السّـلام بفرزندان خود مخصوصـا حسنین علیهما السّلام است که میفرماید: قولا للحق و اعملا للآخرة کونا للظّالم خصما و للمظلوم عونا.

اگر گله از مخـالفین خود و یـا دفـاعی از شـیعیان نموده‌ام روی حق بوده آنچه داعی گله نمودم بـا دلائـل عقـل و نقـل و منطق ثابت نمودم اینک بر شـما است ثابت نمائید که اعمال قبیحه شـیعیان کدام است که مورد مذمّت و انتقاد شـما بقسـمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیباشد.

اشکال بشیعیان که بعایشه نسبت خبث و فحش میدهند و جواب آن

شیخ: بزرگترین عمل قبیحی که از شـیعیان صادر میگردد و مورد تقبیح عقل و نقل است بعض امور شـنیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به امّ المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها.

و حـال آنکه مسلّم است شـرف فراش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم را یـافته و همسـر محبوبه آن حضـرت بوده و هیـچ ملاحظه نمیکننـد که نسـبت خبث و فحش و قـذف بعـایشه دادن بکجا منتهی میشود نخوانده‌انـد سوره نور را که خداونـد میفرمایـد الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثاتِ وَ الطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ.

داعی: اولا آنچه درباره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده‌اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است حاشا ثمّ حاشا هرگز از طرف شـیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب قرنها میگـذرد از حلقوم یک عـدّه نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخواهند بگویند بگردن شـیعیان گذارده و از زبان آنها میگوینـد و بی‌چاره شـیعیان را مورد اهانت‌ها قرار داده و عـدّه‌ای هم بـدون تحقیق خلفا عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار میدهند.

ماننـد جنابعالی که ایراد و خورده‌گیری مینمائیـد شـما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنیـد ابـدا نخواهیـد دید که احدی نسـبت خبث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است.

اشاره بقضیه افک و مبرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف

شما تفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمائید و ببینید در قضیه إفک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده‌اند در صورتی که اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن بهترین محل جهۀ حمله بام المؤمنین عایشه موضوع إفک است.

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله بیرون آمده مانند مسطح بن اثاثه و حسّان بن ثابت و عبد اللّه بن ابیّ و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در برائت ذمّه عایشه و کذب منافقان نازل گردید.

برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر یک از زنان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدّس خود آن حضرت میباشد.

علاوه بر اینها شیعیان میدانند نسبت فحش و خبث و قذف بکافّه مسلمین حرام است چه رسد بحرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و لو عایشه و حفصه باشند.

زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند

ثانیا معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده‌اید که زوجین در ممدوحیّت و مذمومیّت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده‌اید این نقص به بسیاری از اشخاص بر میگردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط علی نبیّنا و آله و علیهما السّلام و زوجه‌های ایشان و آسیه و فرعون باشند که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتاً فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

زن نوح و لوط بجهنم می‌روند و زن فرعون ببهشت میرود

صریحا در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیّت برای طرفین مثمر ثمر و منتج نتیجه نیست چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء علیه السّلام و زن لوط بواسطه خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیّت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم میروند که آخر آیه صراحت دارد وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش افکنید.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری باو وارد نیاید شوهرش بجهنم و خودش ببهشت میرود.

پس زوجیّت و همسری که شما سبب شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیّت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحا و خلقا و سیرۀ مماثل هم باشند.

و الّا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری با یکدیگر نفع و ضرری نمیبینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد به همسرش بد گفت و مذمت اخلاق او را نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بدگوئی نمایند بمقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ: خیلی تعجب است در مختصر فاصله‌ای در بیانتان تناقض واضح شنیده شد.

داعی: نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که بدست ما داده‌اند نظریّات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکما نیست که پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیّات شخصی بکار برده و نظریّات خود را اعمال کنند

افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقه نکند نظریّات فیض و فیاض با استادشان صدر المتألّهین جور نیاید.

ولی تربیت‌شدگان مکتب انبیاء مخصوصا تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که بوسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصّلوات و السّلام بما رسید متناقض نیست ما هم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت همان میگویم

اگر جناب عالی مراجعه بجرائد و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید می‌بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید میگیرد خارج نشده و نخواهم شد نظریّات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریّه و فکرم عوض شود آنچه تا بحال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید ببینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده.

شیخ: یکجا میفرمائید نسبت خبث و فحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنهای نوح و لوط بشوهرهای خود خیانت کردند این دو جمله متناقض نیست! و آیا این گفتار شما زننده نیست! که نسبت خبث و فحش و خیانت به همسرهای انبیاء بدهید.

داعی: حتم دارم عمدا سهو میفرمائید و وقت مجلس را میگیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم با اینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید و قطعا طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آنست که نکند توسعه‌یافته و بر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود.

در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است، زنان انبیاء بکلّی از فحشاء معرّی و مبرّی بوده‌اند فقط صحبت در خیانت است.

اوّلا همسر هر پیغمبری وقتی بر خلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند البته خائن است.

ثانیا دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغلطه نموده مورد اشکال قرار دادید بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده فخانتاهما و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموما از این نوع خیانت مبرّی بودند پس خیانت آنها بتمرّد أوامر و کفر و نفاق بوده است.

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و بمردم بدگوئی از حضرت نوح مینمود و میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوقم فریب او را نخورید.

و زن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد و اسرار خانه شوهر را بجبابره و دشمنان حضرت میرسانید و باعث فتنه و

فساد میشد.

معنای آیه شریفه

و اما معنای آیه شریفه سوره نور که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است بنا بر تحقیق مفسّرین، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک‌اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که میفرماید: الزَّانِی لا یَنْکِحُ إِلَّا زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزَّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ.
خلاصه آیه شریفه الخبیثات للخبیثین ابدا مطابقت با مدّعای شما نمی‌نماید و آیه معنائی دارد که ربطی بهدف و مقصد شما ندارد.

اشاره بحالات عایشه

و امّا ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حبّ و بغض بطرفی است، بلکه از جهت ندانسته‌کاریهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچ‌کدام از زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده‌اند که آن زن ناراحت تاریخ زندگی خود را لکه‌دار نموده.
شیخ: خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلا نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکوک نموده است.
داعی: زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله باستثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما یکسانند امّ سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه امّهات المؤمنین‌اند وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده.
این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوک ضبط نموده‌اند افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمیماند عاقبت آشکار میشود.
منتها شماها روی حبّ و وداد غمض عین نموده مطابقه اخبار را ندیده گرفته حمل بصحّت نموده دفاع مینمائید.
ما همان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورّخین سنّی بنویسند و بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمیگیرد.
ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار میدهید.
شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید، که چرا در کتب خود ثبت نموده‌اند.
شیخ: لا بد از مخالفتی که با علی کرّم اللّه وجهه نموده شما خورده بینی می‌نمائید.
داعی أوّلا- خورده بینی نداریم بلکه کلّی بینی میباشد، مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی امّ المؤمنین عایشه از زمان خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله سرچشمه میگیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را اذیت و آزار مینمود تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است.
شیخ: عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم را آن قدر شما پست میدانید که حاضر شوید بگوئید رسول خدا را اذیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعا ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً بنظرش رسیده چگونه در مقام اذیّت و آزار آن

حضرت بر آمده تا ملعون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت با ذلّت و خواری را برای خود در آخرت مهیّا نماید پس قطعا این مطلب کذب محض و از تهمتهای شیعیان میباشد.

داعی: خواهش میکنم آن قدر فحش ندهید، زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آن قدر دلیل واضح در دست است که احتیاج بدسیسه بازی ندارند.

امّا راجع بآیه شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند؟ با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف در کار باشد.

آزار دادن عایشه پیغمبر را

امّا موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا صلی الله علیه و آله را، فقط در کتب علماء شیعه نمیباشد.

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و رنجاندن خاطر آن حضرت گردید.

چنانچه امام غزالی در ص ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در مذمّت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در ص ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده‌اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابو بکر را بقضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت‌آمیز میگفت ضمنا بآن حضرت عرض میکرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن!! چنان این حرف اهانت‌آمیز در أبو بکر مؤثّر شد که سیلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه‌اش سرازیر شد. و نیز امام غزّالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده‌اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فهمید رسول اللّه از عایشه دلتنگ است گفت آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود تکلمین او اکلم تو حرف میزنی یا من حرف بزنم در جواب عرض کرد بل تکلم و لا- تقل الا حقا شما حرف بزنید ولی نگوئید مگر حرف حق و راست!!

و در جمله دیگر از کلامش بآن حضرت عرض کرد: انت الذی تزعم انّک نبیّ اللّه توئی آن کسی که گمان میکنی پیغمبر خدا هستی!!

آیا این جملات طعن بمقام نبوّت نبوده مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمیدانست که چنین کلماتی نسبت بآن حضرت اداء مینمود.

از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماما اسباب آزار و اذیّت و رنجاندن دل آن حضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول اللّه صلی الله علیه و آله حرفی نزدند و انتقادی ننمودند حتّی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند، فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرّف او به بدی شده ما درباره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته‌اند.

آیا کتابهای امام غزّالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه ننموده‌اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرّد أوامر خداوند متعال و رسول اللّه بحساب آورده‌اند آیا تمرّد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود.

آنگاه گله میکنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است.

کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرّد امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با

وصی ثابت آن حضرت بوده.

و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) خطاب بتمام زنان آن حضرت میفرماید وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى

تمام زنان آن حضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نمیآمدند حتی أعمش هم روایت میکند.

گفتار سوده زوجه رسول اللّه

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که بسوده زوجه رسول اللّه گفتند چرا حجّ و عمره نمیکنی و از این فیض عظمی بازمانده‌ای؟ سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اطاعت امر حقّ است که فرموده و قرن فی بیوتکنّ پس از خانه بیرون نروم چنانچه امر فرموده حتی عزم دارم پای از حجره‌ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه‌اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و ام سلمه برای ما فرقی دارند تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین‌اند منتهی در اعمال فرق میکنند.

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما بهمین جهت احترام مینمائید) بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند و زنان آن حضرت وقتی مقام افتخار دارند که متّقی و پرهیزکار باشند چنانچه در آیه ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحا میفرماید یا نساء النبیّ لستنّ کاحد من النساء ان اتّقیتنّ.

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) بیک شرط و آن اینکه اگر متّقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید.

مخالفت و جنگ عایشه با علی علیه السّلام

پس سوده یک زن مطیعه و متّقیه و فرمانبردار رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است، عایشه هم زن متمرده آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی علیه السّلام) بصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السّلام بوده گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کندند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز از مردمان بی‌دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه ابن اثیر و مسعودی و محمّد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته‌اند.

آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) بمیدان حاضر شد و خون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته گردید.

آیا این لکه نبود که مردان بی‌شرف از خدا بی‌خبر زنان خود را در خانه‌ها و پشت پرده‌ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بآن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند آیا این عمل تمرّد امر خدا و رسول اللّه صلی الله علیه و آله نبوده است.

فضائل علی قابل شماره نیست

آن هم در مقابل علی بن أبی طالب علیه السّلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آن همه خبر نقل نموده‌اند که قابل شماره و إحصاء نیست.

چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و میر سید علی همدانی

شافعی در مودهٔ پنجم مودهٔ القربی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد اللّه بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام فرمود لو أنّ البحر مداد و الریاض اقلام و الانس کتّاب و الجنّ حسّاب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن.
جائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضایل آن جناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آن حضرت را بنویسند، نتوانند، چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه‌اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نمائیم.
مع ذلک تا آنجا که توانسته‌اند و قدرت پیدا نموده‌اند علاوه بر اکابر علمای شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه‌ای که داشته‌اند و بعضی با منتهی درجه تعصّب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها کتابهای خود را پر نموده‌اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آن حضرت.

اخبار در فضایل و مناقب علی

صحاح ستّه را دقیقا مطالعه نمائید بعلاوه در مودهٔ القربی میر سیّد علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی و مسند و فضایل امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمّه ابن صباغ مالکی مخصوصا در ص ۱۲۴ از حافظ عبد العزیز بن الاخضر الجنابذی در کتاب معالم العترهٔ النبویّهٔ از فاطمه زهراء سلام اللّه علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد نزد ما و فرمود:
انّ اللّه عزّ و جلّ باهی بکم الملائکهٔ عامّهٔ و غفر لکم عامّهٔ و لعلیّ خاصّهٔ و انّی رسول اللّه غیر محابّ لقرابتی ان السعید کلّ السعید من احبّ علیّا فی حیاته و بعد موته و انّ الشقیّ من ابغض علیّا فی حیاته و بعد مماته.
و نیز در همان کتاب‌ها خبر مفصّلی را که گمان میکنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم نقل مینمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در آخر آن خبر بعلی علیه السّلام فرمود کذب من زعم انّه یحبّنی و هو مبغضک یا علیّ من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی احبّه اللّه و من احبّه اللّه ادخله الجنّهٔ و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه اللّه و ادخله النار.

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی فرمود حبّک ایمان و بغضک نفاق و اوّل من یدخل الجنّهٔ محبّک و اوّل من یدخل النار مبغضک و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودهٔ القربی و حموینی در فرائد نقل میکنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود.
لا یحبّ علیّا الّا مؤمن و لا یبغضه الّا کافر و جای دیگر فرمود لا یحبّک الّا مؤمن و لا یبغضک الّا منافق.
و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ نقلا از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حذیفه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود علیّ خیر البشر من ابی فقد کفر.
و نیز از عطا روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی علیه السّلام را گفت ذاک خیر البشر لا یشکّ فیه الّا کافر.
و میگوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی علیه السّلام است در مجلّد پنجاهم همین خبر را از عایشه نقل نموده.
و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل مینمایند که گفت ما کنّا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّه الّا ببغضهم علیّا.
و نیز در فصول المهمّه نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بامیر المؤمنین علی علیه السّلام حربک حربی و دمک

دمی و انا حرب لمن حاربک لا یحبک الّا طاهر الولادهٔ و لا یبغضک الّا خبیث الولادهٔ لا یحبک الّا مؤمن و لا یبغضک الّا منافق.

شیخ: این قبیل اخبار اختصاص بعلی کرم اللّه وجه ندارد بلکه درباره خلفاء راشدین رضی اللّه عنهم هم وارد شده است.

داعی: ممکن است از آن اخبار نمونه‌ای بیان فرمائید تا کشف حقیقت گردد.

شیخ: عبد الرحمن بن مالک مغول بسند خود از جابر نقل مینماید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم فرمود لا یبغضن ابا بکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق.

داعی: بازهم بیان جنابعالی موجب تعجب گردید آقای من مگر فراموش فرمودید قرار داد شب اول را که بنا شد استشهاد ما باحادیث یک طرفه نباشد حال هم که میخواهید استشهاد یک طرفه نمائید باحادیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذّاب وضّاع.

شیخ: شما تصمیم گرفته‌اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمائید.

داعی: متأسفانه داعی تنها رد ننموده بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده‌اند خوبست مراجعه نمائید بمیزان الاعتدال ذهبی و ص ۲۳۶ جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی و ببینید که از بسیاری از أئمه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده‌اند که انه کذّاب افّاک وضّاع لا یشک فیه احد.

یعنی بدرستی که (عبد الرحمن مذکور) دروغگو و تهمت‌زننده و وضع و جعل‌کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را بخدا انصاف دهید آیا این خبر یک طرفه شما از یک مرد دروغگوی جعّال برابری میکند با آن همه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه ببعض از آنها اشاره نمودم.

خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ۴۶ جلد سیم استیعاب ابن عبد البر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیهٔ الاولیاء حافظ ابو نعیم و ص ۱۷ مطالب السئول محمّد بن طلحهٔ شافعی و ص ۱۲۶ فصول المهمّه ابن صباغ مالکی و ببینید که هر یک بعبارات مختلفه از ابو ذر غفاری نقل نموده‌اند که گفت ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله الّا بثلاث بتکذیبهم الله و رسوله و التخلف عن الصلاهٔ و بغضهم علی بن أبی طالب علیه السّلام، و عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیّا و ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول اللّه الّا ببغضهم علیا.

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند و ابن عبد البر در ص ۳۷ جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ۴۲۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه و امام نسائی در ص ۱۱۷ جلد هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص العلوی و حموینی در باب ۲۲ فرائد و ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و حافظ ابو نعیم در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیهٔ الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ۴۰۸ جامع الکبیر و محمّد ابن طلحهٔ شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع بعبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عبّاس آورده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی لا یحبّک منافق و لا یبغضک مؤمن، لا یحبّک الّا مؤمن و لا یبغضک الّا منافق لا یحبّ علیّا المنافق و لا یبغضه مؤمن.

و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۴ جلد اوّل شرح نهج از شیخ ابو القاسم بلخی شیخ معتزله نقل مینماید که گوید و قد اتفقت الاخبار الصحیحهٔ التی لا ریب فیها عند المحدّثین علی انّ النبیّ صلی الله علیه و آله قال له لا یبغضک الّا منافق و لا یحبّک الّا مؤمن.

و نیز در ص ۲۶۴ جلد چهارم خطبه أمیر المؤمنین علیه السّلام را نقل مینماید که فرمود لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجمّاتها علی المنافق علی ان یحبّنی ما احبّنی و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبیّ الامیّ

صلی الله علیه و آله انّه قال یا علی لا یبغضک مؤمن و لا یحبّک منافق.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم.

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی علیه السّلام آیا جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را بجنگ علی علیه السّلام از روی حب و محبّت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت بدیهی است احدی نمیگوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی میباشد محققا روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه‌ای از آنها ذکر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی علیه السّلام چگونه خواهد بود. متمنی است بدون نظر حبّ و بغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید.

عجبا خبری بخاطرم آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از مودهٔ القربی از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انّ اللّه قد عهد الیّ من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار.

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد گفت نسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتّی ذکرته بالبصرهٔ یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد.

شیخ: با چنین بیانی که خود میکنید پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی اللّه عنها دارید بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان میباشد.

داعی: ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائره حرب مشتعل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول اللّه منعش نمودند که حرکت بیجا مکن زیرا مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است بازهم حدیث یادش نبود؟!

آیا مورّخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند یادآور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوأب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سگها اطراف محمل او را گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوأب متوجّه خبر و فرموده رسول خدا شد چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا ببصره رسید و آن فتنه عظیم را برپا نمود آیا میتوانید گفت فراموش کرده بود یا حقّا متعمّدا عالما عارفا طی طریق نمود؟!

آیا این دلیل لکه بزرگی نبود که دامن امّ المؤمنین عایشه را آلوده نمود که به هیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالما عامدا تمرّد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب طلحه و زبیر را خورد و بجنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس با علی جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است؟!!

آیا جنگ با امیر المؤمنین علیه السّلام وصی و خلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیا فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله أیها الناس من آذی علیا بعث یوم القیمهٔ یهودیا او نصرانیا.

کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره بأمر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست پس چرا اعتراض بشیعیان مینمائید آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از

صحابه پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قتل زیاده از صد نفر از حفّاظ و خزانه‌دارهای بی‌سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسّس جنگ نبوده است که علامه مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته فقتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح و خمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلما فی الاسلام.

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده‌اند.

یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب، علمای شما دست بتحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمائید یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید زیرا شیعیان نمیگویند مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی‌تقصیرند فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه مینمائید و روی قاعده حب الشیء یعمی و یصم وقایع مهمّه تاریخی را تطبیق با اخبار نمینمائید و پیوسته حسن نظر إعمال و دفاع بی‌مورد نموده و توجهی بحقایق نمینمائید و یا اگر می‌نمائید در مقام پرده‌پوشی در آمده و آنها را بطریقی تبرئه می‌نمائید که یضحکك به الثکلی.

ولی ما عمیقانه و بی‌طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را تطبیق با وقایع نموده کشف حقایق مینمائیم، در موقع تطبیق هم هرکجا که دیدید بی‌جا و مخدوش و مغرضانه است اعتراض منطقی نموده قبول نفرمائید خیلی هم ممنون خواهم شد.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است ام المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها بشر بوده است معصوم نبوده البته فریب خورده خطائی از او سر زده روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم از او گذشت فرمود.

داعی: اولا اقرار نمودید که کبار صحابه خطا کار و فریبنده بودند «و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند» پس خبر شما که سابقا در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره‌ای هستند که اقتدای بآنها اسباب هدایت میشود بخودی خود باطل میگردد.

ثانیا فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و جنگ و کشتار مسلمین عند العموم ثابت، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتّکاء نمی‌باشد.

ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن علیه السّلام در جوار پیغمبر

ولی آنچه مسلّم است ام المؤمنین عایشه جنسا آرام نبوده حرکات بچه‌گانه مترادفی داشته که هر یک موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده بقول شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط رسول اللّه صلی الله علیه و آله آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده‌ای را متأثر مینماید؟

نه همان فقط رسول خدا صلی الله علیه و آله را میرنجاند و می‌آزرد و یا سوار شتر شده مانند زنان دوره جاهلیّت و بجنگ وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوئیم با زندگان مخالفت و ضدّیت داشته بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر امام حسن علیه السّلام گرفت چنانچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند مخصوصا یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲ تذکرهٔ خواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳۶ اثبات الوصیهٔ و ابن ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقلا از ابو الفرج و یحیی بن الحسن صاحب کتاب النسب و محمد خواوند شاه در جلد دوم روضهٔ الصفا و واقدی و منوفی احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و ابن شحنه در روضهٔ المناظر و ابو الفداء و دیگران در تاریخ خود آورده‌اند که وقتی جنازه آن حضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر شد با جماعتی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه بستند گفتند نمیگذاریم امام حسن را پهلوی قبر پیغمبر دفن نمائید ابن عباس بروایت مسعودی گفت تعجب است عایشه از حال تو اما کفاك ان

یقال یوم الجمل حتّی یقال یوم البغل یوما علی جمل یوما علی بغل بارزهٔ عن حجاب رسول اللّه تریـدین اطفاء نور اللّه و اللّه متمّ نوره و لو کره المشرکون، انّا للّه و انّا الیه راجعون.

و بعضی نوشتند باو فرمود تجملت تبغّلت، و ان عشت تفیلت، لک تسع من الثمن، و فی الکلّ تصرّفت.

بنی هاشم خواسـتند شمشـیر بکشـند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین علیه السّلام جلوگیری نمود فرمود برادرم وصیّت نموده حاضـر نیسـتم بقـدر شاخ حجامتی در عقب جنازه من خون ریخته گردد، فلـذا بامر آن حضـرت برگرداندنـد جنازه را و در بقیع دفن نمودند.

سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین علیه السّلام

اگر توبه عایشه صـحت دارد و بر جنگ با امیر المؤمنین پشـیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شـهادت آن حضرت را شنید سجده شکر بجـای آورد چنانچه ابو الفرج اصـفهانی صاحب اغانی در آخر شـرح حالات آن حضـرت در مقاتل الطالبیّین آورده لما ان جاء عائشهٔ قتل امیر المؤمنین علی علیه السّلام سجدت.

اگر واقعـا توبه نموده و پشـیمان گردیـده بود پس چرا وقتی خبر شـهادت آن حضـرت را شـنید اظهـار فرح و شادمـانی نمود چنانچه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهلم هجری تاریخ خود و ابو الفرج اصفهانی در آخر حالات آن حضرت در مقاتل الطالبیّین آورده‌اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت:

فالقت عصاها و استقرت بها النوی

کما قر عینا بالایاب المسافر

القـاء عصـا کنـایه از اطمینـان قلب و آسودگی خـاطر میباشـد که وقتی آدمی در مکـان معیّنی قلبش آرام و فکرش آسوده شـد گفته میشود القی عصاه (چنانچه مسـکویه در تجارب الامم و دمیری در حیات الحیوان بیان نموده‌اند) مقصود عایشه از گفتن این شـعر آن بود که خواست بگویـد از بـابت علی خیـالم فارغ و سـینه‌ام باز و فکرم راحت شـد چون پیوسـته انتظار هم چو خبری را داشـتم مانند کسی که انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد؟!!

پس منهم از شـنیدن خبر مرگ علی چشـمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شـد؟! آنگاه از خبرآورنده سؤال کرد که چه کس او را بقتل رسانیـد گفتنـد عبـد الرحمن بن ملجم مرادی از قبیله بنی مراد فوری گفت فان یک نائیا فلقـد نعاه، غلام لیس فی فیه التراب، یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.

زینب دختر ام سـلمه حاضـر بود گفت آیا سـزاوار است درباره علی علیه السّـلام این قسم خوش‌حالی کنی و چنین کلماتی بگوئی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بد شد در جواب گفت بخود نبودم از روی سـهو و نسـیان و فراموشـی اینطور گفتم چنانچه باز این حالت بمن دست دهد و بازگو نمایم مرا یادآور شوید تا نگویم.

خوبست آقایـان حب و بغض را بگذاریـد و عبرت بگیریـد که مسأله توبه حقیقت نداشـته بلکه تا دم مرگ بدشـمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجده شکر نمی‌نمود.

آقایـان محترم این اعمـال را حمـل بچه چیز مینمائیـد آیا جز اینست که ام المؤمنین زنی بوده سـبک‌عقل‌تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته.

مطلب دیگری یادم آمـد شـما آقایان انتقاد از شـیعیان مینمائیـد و با نظر بغضاء بآنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده‌گیری نموده و مطاعن او را که علماء خودتان نقل نموده‌اند واگو مینمایند.

کلمات متضاد عایشه نسبت بعثمان

اگر از این جهت هم شده باید بام المؤمنین عایشه خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکابر علماء و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی در ص ۳۶ تذکرهٔ خواص الامّه و ابن جریر و ابن عساکر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگوئی میکرد تا آنجا که فریاد میزد اقتلوا نعثلا قتله اللّه فقد کفر.

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی علیه السّلام می گفت: قتل عثمان مظلوما و اللّه لأطلبنّ بدمه فقوموا معی.

ابن ابی الحدید می‌نویسد انّ عائشهٔ کانت من اشدّ الناس علی عثمان حتّی انّها اخرجت ثوبا من ثیاب رسول اللّه فنصبته فی منزلها و کانت تقول للدّاخلین الیها هذا ثوب رسول اللّه صلی الله علیه و آله لم یبل و عثمان قد ابلی سنّته.

و نیز ابن ابی الحدید گوید وقتی در مکّه خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت ابعده اللّه ذلک بما قدّمت یداه و ما اللّه بظلّام للعبید.

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنوید ابدا متأثر نمیشوید ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنوید فوری حکم رفض و کفر بآنها داده قتلشان را واجب میدانید.

پس باید نظر پاک باشد اگر بدبینی بمیان آمد همه عیبی از آن بیرون می‌آید آنچه مسلّم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت: لوددت انّ السّماء انطبقت علی الارض ان اتمّ هذا قتلوا ابن عفان مظلوما.

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلوّن ام المؤمنین عایشه را نمیرساند.

شیخ: این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی اللّه عنها زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلّم و ثابت است.

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی اللّه عنها را فریب دادند و آن روز متوجه بمقام ولایت علی کرم اللّه وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره یادم آمد ثانیا توبه نمود قطعا خداوند از گذشته‌ها میگذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد میکند.

داعی: در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکنم و نمیگویم خون آن همه مسلمانان بی گناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده چگونه بدون محاکمه میگذرد، صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است، ولی فی موضع العفو و الرحمهٔ و اشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمهٔ علاوه تا دم مرگ خود معترف بوده که عمدا سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنابر آنچه اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر دفن ننمائید چه آنکه خود میدانم چه حوادثی بعد از آن حضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرک و ابن قتیبه در معارف و محمّد بن یوسف زرندی در کتاب اعلام بسیرهٔ النّبی و ابن البیّع نیشابوری و دیگران نقل نموده‌اند که عایشه بعبد اللّه زبیر وصیت کرد ادفنونی مع اخواتی بالبقیع فانّی قد احدث امورا بعده.

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا باشتباه خود پی ببرید مخصوصا از ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینک برای روشن شدن مطلب ببعض از مندرجات آن کتاب اشاره می‌نمایم.

نصایح ام سلمه بعایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج بمکه

مشرف بود وقتی شنید عایشه بخونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر بنقل مناقب علی علیه السّلام مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده با خود همدست نموده ببصره بروند.
ام سلمه فرمود تا دیروز آن همه دشنام بعثمان میدادی و مذمّت مینمودی و او را نعثل میخواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السّلام برخاسته‌ای آیا از فضایل آن حضرت غافلی اگر یادت رفته من اینک یادآوری مینمایم.

یادآوری نمودن امّ سلمه فضایل علی را برای عایشه

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بحجره تو آمدیم در آن بین علی وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود و نجوی طول کشید تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمائی من منعت کردم گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتی در هر نه روز یک روز نوبه من است آن هم تو آمده‌ای و پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشغول نموده‌ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناک در حالتی که صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود. ارجعی وراءک و اللّه لا یبغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الّا و هو خارج من الایمان پس تو نادم و پشیمان برگشتی عایشه گفت بلی یادم هست!!
ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو میدادی و من غذای حیس تهیه مینمودم آن حضرت سر مبارک بلند نمود فرمود کدام یک از شما صاحب شتر گنه‌کارید که سگهای حوأب بر او پارس نمایند و بر روی پل صراط برو افتاده گردد من دستم را از حیس برداشته عرض کردم یا رسول اللّه پناه میبرم بخدا و برسول خدا از این امر آنگاه دست بر پشت تو زده فرمود بپرهیز از آنکه تو باشی آن کس که این عمل کند، عایشه گفت بلی یادم هست!!
ام سلمه گفت یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم روزی علی علیه السّلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را میدوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم ناگاه پدرت ابی بکر باتفاق عمر آمدند اجازه خواستند من و تو رفتیم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یا رسول اللّه انّا لا ندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا من یستخلف علینا لیکون لنا بعدک مفزعا فقال لهما امّا انّی قد أری مکانه و لو فعلت لتفرّقتم عنه کما تفرّقت بنو اسرائیل عن هارون بن عمران فسکتا ثم خرجا.
بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم من عرض کردم یا رسول اللّه من کنت مستخلفهٔ علیهم فقال خاصف النعل فنزلنا فلم نر احدا الّا علیّا فقلت یا رسول اللّه ما أری الّا علیّا فقال هو ذلک.
عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعد از اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم؟!!
پس آقایان تصدیق نمائید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه‌انگیزی بوده عالما عامدا قیام نموده با آنکه ام سلمه باو یادآوری نمود احادیث رسول اللّه صلی الله علیه و آله را مع ذلک متنبّه نگردید، با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر بریختن خون مسلمانان بسیار گردید!!!
مخصوصا در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجهٔ است بر اثبات امامت و خلافت آن حضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول اللّه کیست آن کسی که او را خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دوزنده نعلین من و آن جز علی بن أبی طالب کسی نبوده است.
گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمیگیرند و با دوربین حقیقت وقایع مهمّه چهارده قرن قبل را مینگرند و بدون حب و بغض از آیات قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده و قضاوت بحق مینمایند.

بهمین جهۀ معتقدند باینکه و لو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی علیه السّلام زمانا در مرتبه چهارم قرار گرفته.

ولی این عقب‌ماندگی افضلیّت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد.

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیده که ابی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه السّلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السّلام ظاهرا مسندنشین خلافت گردیدند؟!!

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفۀ الخلق بودند یعنی عدّه‌ای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را بگردن آنها انداختند.

ولی مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام خلیفۀ الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

شیخ: بی‌لطفی میفرمائید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم را بمقامات خلافت اجماعا نصب نمودند علی کرم اللّه وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند.

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است

داعی: تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولا اشاره باجماع فرمودید بی‌لطفی مینمائید که تجدید مطلب میکنید زیرا که بی‌اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کاملا بعرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلافت هیچ‌یک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد.

دلائل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیا اگر اتّکاء شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت شرعی میدانید علی القاعده بایستی هر خلیفه‌ای که از دنیا میرود امت جمع شوند یا باصطلاح امروزیها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم (یا بقول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتّفاقی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد.

و البته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابدا برای هیچ‌یک از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلا ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد.

زیرا خلافت عمر باتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنصّ خلیفه ابی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه ننمودند.

شیخ: بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود؟! قول خلیفه اول بتنهائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده خلیفه ثابت پیغمبر شد؟!!

داعی: أولا اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (بعقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میگوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نصّ او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوّه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید.

و چرا آن همه نصوص عالیه واضحه‌ای را که صراحۀ و کنایۀ رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر

علی علیه السّلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شبهای قبل ببعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نصّ صریح در حدیث امّ سلمه بعرضتان رسید) نادیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یک تأویلات بارده نمودید مانند تأویل و تغییر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده.

واقعا جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ابی بکر در تعیین عمر بخلافت سندیّت دارد؟ ولی قول رسول خدا صلی الله علیه و آله سندیّت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات بارده مینمائید؟!

ثانیا از کجا و بچه دلیل میفرمائید خلیفه اول که باجماع معیّن شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است قطعا جواب منفی است.

ثالثا میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج باجماع نمیباشد همان خلیفه منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند؟!

اعتراض بر مجلس شوری

اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود؟!

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلائل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین میرود؟

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتّفاقا رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اوّلی شرط می‌دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند.

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر تعیین خلیفه را بشورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آن هم چه مجلس شورائی که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورائی وجود پیدا نکرده عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قول و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود.

اعتراض بر حکمیت عبد الرحمن بن عوف

و عجیب‌تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت و تمام آن عدّه را تحت امر و فرمان عبد الرحمن بن عوف قرار داد؟!

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی عبد الرّحمن را آن قدر شاخصیّت داد (جز آنکه خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبد الرّحمن است حقّ است و با هر کس عبد الرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب دقت کنیم می‌بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد؟!

و بقول امروزی‌ها قانون دمکراسی بکلی بر خلاف این رویه و رفتار میباشد.

واقعا جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرّر فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که

علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار.

و نیز فرمود: هذا علیّ فاروق هذه الامة یفرق بین الحقّ و الباطل.

چنانکه حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن عساکر در تاریخ و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و محبّ الدین طبری در ریاض النضره و حموینی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در درّ

المنثور از ابن عباس و سلمان و أبی ذر و حذیفه نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ستکون بعدی فتنهٔ فاذا کان ذاک فالزموا علیّ بن أبی طالب فانّه اوّل من یصافحنی یوم القیمهٔ و هو الصدّیق الاکبر و هو فاروق هذه الامهٔ یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین.

و در حدیث معروف عمّار یاسر است که با سلسله اسناد در لیالی ماضیه مفصلا عرض نمودم که آن حضرت بعمّار فرمود ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس یا عمّار علیّ لا یردّک عن هدی و لا یدلّک علی ردی یا عمّار طاعهٔ علیّ طاعتی و طاعتی طاعهٔ اللّه.

ظلم فاحش بمقام مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام

آنگاه بر خلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه عمر علی را در شوری میگذارد تحت امر و فرمان عبد الرحمن؟!!

آیا میشود بآن دستگاه بدبین نشد؟ آن همه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود بس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السّلام وارد آوردند و اهانت بزرگی بآن حضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبد الرحمن قرار دادند؟!

آقایان محترم منصفانه قضاوت نمائید مراجعه کنید بکتب رجال از قبیل استیعاب و اصابه و حلیهٔ الاولیاء و امثال آنها حالات علی علیه السّلام را با عبد الرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبد الرّحمن لیاقت مقام حکمیّت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السّلام آنگاه پی ببرید به حق‌کشیهائی که روی دسته‌بندیهای سیاسی بکار رفته و مقصود از آن بازیها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است؟!!

خلاصه کلام اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟

و تعجّب است که در خلافت خلفاء اربعه راشدین (ابی بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بخواه حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع‌کننده ندارید.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آئید و با نظر انصاف و عمیقانه بحقایق بنگرید تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آنست که ظاهرا جریان پیدا نموده.

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدای

شیخ: چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمّق بیشتری نمود خلافت علی کرّم اللّه وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کرّم اللّه وجهه را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.

داعی: این فرمایش شما وقتی صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی علیه السّلام مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده

و اگر آن حضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت اجماع و اجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هر ذی حقی که

حقش را غصب نماینـد و لو سالها بگـذرد هر وقت فرصتی بـدست آورد و مقتضـی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد.

فلذا آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید صـفحات جرائد و مجلات و فوق العاده‌های منتشـره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیالی ماضـیه یادآور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن حضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی‌توانیـد یک خبر متّفق علیه بیاورید که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرموده باشد ابی بکر و عمر و عثمان وصـی و خلیفه من‌اند یا نامی از خلفای اموی و عبّاسی برده باشد.

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شـیعه) اخبار بسـیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی علیه السّـلام را بخلافـت و وصایت معرفی فرموده که ببعض از آنها در شـبهای گذشـته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سـلمه بعرضـتان رسید.

شیخ: در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود ابی بکر خلیفه من است.

داعی: گویـا فراموش فرمودیـد دلائـل شـبهای قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شـما را بلا جواب نمیگـذاریم شیخ مجد الدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللّغهٔ در کتاب سفر السعادهٔ گوید انّ ما ورد فی فضائل ابی بکر فهی من المفتریات التی یشهد بدیههٔ العقل بکذبها.

خلافت علی باجماع نزدیکتر بود

علاوه بر اینهـا اگر خوب دقت کنیـد در طریقه ظاهری خلافت برای هیـچ یک از خلفاء راشـدین (از ابی بکر و عمر و عثمان و علی علیه السّـلام) و خلفاء اموی و عباسـی اجماعی واقع نشـد، که تمام امت جمع گردنـد یا نماینـدگان صـحیح العمل جمیع امت اجتماع نماینـد و متّفقـا رأی بخلافـت آنها بدهنـد، ولی بر حسب ظاهر اگر بخلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّـلام بنگریم می‌بینیم باجماع نزدیکتر بود تـا خلفاء قبـل و بعـد زیرا مورخین از علمـاء خودتـان نوشـته‌اند در خلافـت ابی بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیـده قبرکن معروف بجرّاح وارد بودنـد بعـد عـدّه‌ای از قبیله اوس روی لجـاجت و از جهت مخـالفت بـا قبیله خزرج که سـعد بن عباده را کاندیـد امارت نموده بودنـد بیعت نمودند و بعد بمرور بعضـی بتهدید (چنانچه شـرح دادیم) و جمعی بتطمیع بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا بآخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و امـا خلافـت عمر فقـط بدسـتور ابی بکر تنها بر قرار شـد اجماعی و اخـذ آراء عمومی ابـدا در کار نبود بلکه خلافت سـلطنت‌مآبانه انجام شد؟!

و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (دیکتاتوری) که عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست!!

و اما در طریقه خلافت علی علیه السّـلام تقریبا غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفا جههٔ دادخواهی بدربار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باصرار همه آنها آن حضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

نواب: قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده.

داعی: خیر هنوز خلیفه سوم بر مسـند خلافـت بر قرار بود بلکه جمعیت بسـیاری از غـالب بلاد مسـلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهـهٔ عرض حـال و شـکایت از عمّال و حکّام جائر ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیـح مروان و دیگران که نزدیک بمقام خلافت بودند بدربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صـحابه هم در آنها بودند بواسـطه ندانسته‌کاریهای

خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه باتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفا در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام رفتند و آن حضرت را بالتماس و اصرار بمسجد آورده و اجماعا با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهرا در اول بیعت برای هیچیک از خلفاء ثلاث قبل از آن حضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد شاخصی بکشند و او را بخلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آن حضرت واقع شد ما آن را دلیل خلافت برای آن حضرت نمی‌دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آن حضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول اللّه صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که بامر خداوند وصی و خلیفه خود را معین مینمودند.

ثالثا فرمودید بین امیر المؤمنین علی علیه السّلام و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی‌دانم عمدا یا سهوا اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی علیه السّلام و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السّلام متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام داشته و بهمین جهة متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده‌اند ولی علی علیه السّلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین‌شده خدا و پیغمبر حقا ممتاز از تعیین‌شده خلق است هر عاقلی میداند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم‌ترین صفت ممتازه‌ای که علی علیه السّلام را از سایر خلفاء و جمیع امت ممتاز مینماید مقام علم و فضل و شرف و تقوای آن حضرت است که باتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی علیه السّلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و اقضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده.

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شبهای گذشته از کتب معتبره خودتان نقل نمودم با تأییدات قرآن مجید اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شبهای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و حافظ ابو بکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکررا بالفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده‌اند که فرمود علی اعلمکم و افضلکم و اقضاکم و الرادّ علیه کالرادّ علیّ و الرادّ علیّ کالرادّ علی اللّه و هو علی حدّ الشرک باللّه.

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی علیه السّلام قولی است قدیم که بسیاری از أصحاب و تابعین قائل بآن بوده‌اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده‌اند.

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء برخاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه و صرف چای داعی افتتاح کلام نمودم).

اشاره بروؤس فضائل و کمالات

داعی: آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم بموضوعی بر خوردم که اینک بطریق سؤال طرح مینمایم.

بفرمائید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است.

شیخ: (بعد از قدری سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که میتوان رءوس فضایل و کمالات شمرد،

بعد از ایمان بخدا و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱، نسب و نژاد پاک ۲، علم و دانش ۳، تقوی و پرهیزکاری.
داعی: احسن اللّه لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رءوس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و غیرهم دارای یک خصائصی بودند ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص عالیه و امّهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه و نقلیه حق تقدم برای آنها مسلّم است.
اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام پرچم‌دار سیادت و سعادت بوده تصدیق نمائید که با نصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار اولی بامر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده مگر بدسیسه بازیهای سیاسی (که بعقیده ابن ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند.

در نسب پاک علی علیه السّلام

اوّلا در موضوع نسب و نژاد مسلّم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله احدی بشرافت علی علیه السّلام نمیرسد و بقدری نسب و نژاد آن حضرت پاک و درخشنده و تابان میباشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده حتّی متعصّبین از اکابر علماء خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمّد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم اللّه وجهه که میفرماید نحن اهل البیت لا یقاس بنا احد.
و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود لا یقاس بال محمّد صلی الله علیه و آله من هذه الامهٔ احد و لا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا هم اساس الدین و عماد الیقین الیهم یفیء الغالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولایهٔ و فیهم الوصیهٔ و الوراثهٔ الآن اذ رجع الحقّ الی اهله و نقل الی منتقله.
این بیانات آن حضرت دلالت کامله بر اولویّت و حق تقدم خلافت آن حضرت و خاندان جلیل آل محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین دارد.
این جملات نه کلام خود آن حضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته‌اند چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم از مودهٔ القربی از ابی وائل از عبد اللّه بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ابی بکر و عمر و عثمان مردی گفت پس نام علی چه شد گفت علیّ من اهل البیت لا یقاس به احد هو مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی درجته.
و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبد اللّه بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه او گفت ابی بکر و عمر و عثمان پس گفتم بابا علی بن أبی طالب علیه السلام کجا است گفت هو من اهل البیت لا یقاس به هؤلاء.
عجب‌تر آنکه نسب علی علیه السّلام دو جنبه دارد نورانی و جسمانی و از این حیث بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت منحصر بفرد بوده است.

در خلقت نورانی علی علیه السّلام و شرکت او با پیغمبر صلی الله علیه و آله

از جنبه نورانیّت و معنای حقیقی خلقت حق تقدم با امیر المؤمنین علیه السّلام است.
چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام أحمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب با عظمت مسند و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودهٔ القربی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول فی مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود کنت انا و علیّ بن أبی طالب نورا بین یدی اللّه من قبل ان یخلق آدم باربعهٔ عشر الف عام

فلمّا خلق اللّه تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتّی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففیّ النبوّة و فی علیّ الخلافة.

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی مودة هشم از مودة القربی را اختصاص بهمین موضوع داده باین عبارت المودّة الثامنة فی انّ رسول اللّه و علیّا من نور واحد اعطی علیّ من الخصال ما لم یعط احد من العالمین.

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن مغازلی شافعی هم متعرض است از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خلقت انا و علیّ من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلمّا خلق اللّه آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتّی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففیّ النبوّة و فی علیّ الوصیّة.

در خبر دیگر بعد از این خبر می‌نویسد خطاب بعلی نموده فرمود ففیّ النبوة و الرسالة و فیک الوصیّة و الامامة یا علیّ.

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب اول ینابیع المودّة از جمع الفوائد و مناقب ابن مغازلی شافعی و فردوس دیلمی و فرائد السمطین حموینی و مناقب خوارزمی بمختصر اختلافی در ألفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمّد و علی صلوات اللّه علیهما را قبل از خلقت خلایق به هزاران سال نقل مینمایند و اینکه هر دو یک نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند قسمتی در صلب عبد اللّه قرار گرفت که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوجود آمد و نصف دیگر در صلب أبو طالب رفت علی علیه السّلام بوجود آمد محمّد صلی الله علیه و آله را برای نبوت و رسالت و علی علیه السّلام را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنانچه بیان خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله است در جمله اخبار وارده.

و أبو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسین و سبط ابن جوزی در ص ۲۸ تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۸۷ کفایت الطالب پنج خبر مسندا از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی باسناد خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من و علی از یک نور خلق شدیم و با هم بودیم تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم و بعض از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و پرفائده میباشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری مینمایم (کسانی که طالب‌اند بآن کتاب مراجعه نمایند).

اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجلس فرموده و روات هر یک بعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم میشود.

در نسب جسمانی علی علیه السّلام

و أمّا از جنبه جسمانی هم أبا و امّا دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است.

آباء و أجداد آن حضرت بر خلاف دیگران تا بآدم ابو البشر همگی موحّد و خداپرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای أحدی از صحابه نبوده است، از این قرار.

علی (۱) بن أبی طالب (۲) بن عبد المطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبد مناف (۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن مرّة (۸) بن کعب (۹) بن لؤی (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن نضر (۱۴) بن کنانة (۱۵) بن خزیمة (۱۶) بن مدرکة (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن ادّ (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسماعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل اللّه (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ابرغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) بن ارفخشد (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح (۴۲) بن لمک (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیث (۵۰) بن آدم ابی البشر علیهم

السّلام (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد)
شیخ: اینکه فرمودید آباء و اجداد علی کرّم اللّه وجهه تا بآدم أبو البشر همگی موحّد بودند ظاهرا اشتباه فرمودید امر چنین نیست ما هم مأمور بظاهر هستیم برای آنکه می‌بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت‌پرستان بودند از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل که بتصریح آیه شریفه که میفرماید وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصْناماً آلِهَةً إِنِّي أَراكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ.

اشکال در پدر ابراهیم علیه السّلام که آزر بوده و جواب آن

داعی: این بیان بدون تعمّق و تفکّر شما جز تبعیّت از أسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر داعی نمیرسد زیرا که ما می‌بینیم که أسلاف و أقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعا بشرك و کفر میرسد پاك کرده باشند یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرك را سبب نقص ندانند راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشأن خود مشرکی وارد، و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشرك و کفر منتهی نمایند، تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبرّی سازند؟!!
واقعا جای بسی تأسف است چنین إعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و وداد باولیای خود بچیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیّت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واگو مینمائید!!
و حال آنکه خود میدانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تارخ بوده نه آزر.
شیخ: شما اجتهاد مقابل نص مینمائید عقاید و نظریّه علماء أنساب را مقابل قرآن می‌آورید با اینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت‌پرست بوده است.
داعی: ما هیچ‌گاه اجتهاد مقابل نص نمی‌نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن بحقائق قرآن لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری مینمائیم براهنمائی اهل بیت و عترت رسول اللّه صلی الله علیه و آله که عدل قرآن و مبیّن آن هستند می‌فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب میکنند.
و درباره آزر دو قول است یکی آنکه عموی حضرت إبراهیم علیه السّلام بوده و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده بعد از مردن برادرش تارخ پدر حضرت إبراهیم علیه السّلام مادر آن حضرت را گرفت فلذا از دو جهۀ حضرت ابراهیم او را پدر خطاب میفرمودند یکی از جهۀ عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آن حضرت بوده و تا دم مرگ او را پدر میخوانده.
شیخ: ما از صراحت قرآن نمی‌توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.
داعی: باین محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان متزلزل گردد.
چه آنکه در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) میباشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید:
إِذْ قالَ لِبَنِيهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قالُوا نَعْبُدُ إِلهَكَ وَ إِلهَ آبائِكَ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً.
شاهد مقصود از این آیه شریفه کلمه اسماعیل است برای آنکه بشهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحاق است و اسماعیل عموی یعقوب است نه پدر او ولی در قرآن روی قاعده عرف که عمّ را أب خطاب میکردند او را پدر میخواند.
چون فرزندان یعقوب علیه السّلام عرفا عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده.

روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السّلام عمو و شوهر مادرش را عرفا پدر میخوانده در قرآن هم عرفا او را پدر خوانده و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط انساب مسلم است که پدر حضرت ابراهیم (ع) تارخ بوده نه آزر.

در اباء و امّهات پیغمبر مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن باللّه بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و أجداد پیغمبر مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء) است که میفرماید وَ تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبر امت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده‌اند در معنای آیه شریفه که «تقلبه من اصلاب الموحّدین نبیّ الی نبیّ حتّی اخرجه من صلب أبیه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم».

و از جمله دلائل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده‌اند حتی امام ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع المودهٔ از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اهبطنی اللّه الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینهٔ و قذف بی فی صلب ابراهیم ثمّ لم یزل اللّه ینقلنی من الاصلاب الکریمهٔ الی الارحام الطاهرهٔ حتّی اخرجنی من بین ابوین لم یلتقیا علی سفاح قطّ.

و در خبر دیگر فرموده است لم یدنسنی بدنس الجاهلیّهٔ.

و نیز در همان باب از کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریت احمر شیخ عبد القادر از علاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل میکند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال از اول ما خلق اللّه نموده حضرت جوابهائی میدهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخر حدیث که میفرماید و هکذا ینقل اللّه نوری من طیّب الی طیّب و من طاهر الی طاهر الی ان اوصله اللّه الی صلب ابی، عبد اللّه بن عبد المطّلب و منه اوصله اللّه الی رحم امّی آمنهٔ ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سیّد المرسلین و خاتم النّبیّین.

اینکه میفرماید از طیّب بسوی طیّب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم میرساند که در آباء و اجداد آن حضرت کافری نبوده چه آنکه بحکم قرآن مجید که میفرماید إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ، هر کافر و مشرکی نجس است پس وقتی فرمود لم ازل انقل من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات یعنی پیوسته از اصلاب طاهرین بسوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل میشدم ثابت میکند که چون مشرکین نجس‌اند پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند.

و نیز در همان باب ۲ ینابیع نقلا از کبیر از ابن عباس نقل میکند که آن حضرت فرمود ما ولدنی فی سفاح الجاهلیّهٔ شیء و ما ولدنی الّا نکاح کنکاح الاسلام.

آیا خطبه صد و پنجم نهج البلاغه را مطالعه ننموده‌اید که مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السّلام در وصف آباء رسول اللّه صلی الله علیه و آله چنین فرموده فاستودعهم فی افضل مستودع و اقرّهم فی خیر مستقرّ تناسختهم کرایم الاصلاب الی مطهّرات الارحام کلّما مضی سلف قام منهم بدین اللّه خلف حتّی افضت کرامهٔ اللّه سبحانه الی محمّد صلی الله علیه و آله فاخرجه من افضل المعادن منبتا و اعزّ الأرومات مغرسا من شجرهٔ الّتی صدع منها انبیائه و انتخب منها امنائه.

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آن هم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله تا به آدم ابو البشر علیه السّلام همگی مؤمن و موحد بوده‌اند بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه‌ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء و اجداد پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی مؤمن و موحّد بوده‌اند بخودی خود ثابت است که آباء و اجداد علی علیه السّلام هم همگی مؤمن و موحّد بوده‌اند.

برای آنکه قبلا ثابت نمودیم از روی اخباری که علماء خودتان (علاوه بر تواتر در أخبار شیعه) نقل نموده‌اند که محمّد و علی علیهما الصلوات و السّلام یک نور بوده‌اند و در جمیع اصلاب و ارحام پاک و پاکیزه با هم بوده‌اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند.

در عالم نورانیت و جسمانیت با هم بودند هر جا رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده علی هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم میکند که چنین شخصیّت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک و پاکیزه و منزه و نزدیک‌ترین اشخاص است برسول اللّه صلی الله علیه و آله اولی و احق بمقام خلافت بوده است).

شیخ: اگر راه حلّی درباره آزر و تارخ بدست آورده‌اید و اثبات طهارت در آباء و اجداد رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم نموده‌اید ولی چنین ثبوتی درباره علی کرّم اللّه وجهه غیر ممکن است (و لو آنکه تا عبد المطلب را بگوئیم موحّد بوده‌اند) ولی درباره ابو طالب پدر علی کرّم اللّه وجهه ابدا راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

اختلاف در ایمان أبی طالب

داعی: تصدیق مینمایم که درباره جناب ابو طالب ایجاد اختلافی در امت نمودند ولی باید گفت اللهمّ العن اول ظالم ظلم حقّ محمّد و آل محمّد. لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سبّ و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذاء و آزار علی علیه السّلام بکار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعدها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عدّه‌ای از علمای جامد و بی‌فکر شما روی عادت و تعصّب تبعا للاسلاف قائل بقول شما شدند، و گمان نمودند که جناب ابو طالب بی‌ایمان از دنیا رفت.

و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیّت و اجماعشان حجّیت دارد چون عدیل القرآنند، و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقا قائل باسلام و ایمان جناب ابو طالب‌اند.

اجماع شیعه بر ایمان ابو طالب

و اما عقیده جامعه شیعه بطور اجماع وارد است که انّه قد آمن بالنّبی فی اوّل الامر.

بالاتر از همه آنکه ایمان جناب ابو طالب از فطرت بایمان بوده نه از کفر مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس، و از مسلّمات جامعه شیعه است به پیروی از اهل بیت طهارت انّه لم یعبد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم.

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله ابن أثیر در جامع الاصول گفته و ما اسلم من اعمام النبیّ غیر حمزة و العبّاس و أبی طالب عند اهل البیت علیهم السّلام.

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول اللّه علیهم السّلام در نزد هر مسلمانی بایستی حجّت باشد چون عدیل القرآن‌اند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسّک بجوئیم تا گمراه نشویم بنابر حدیث ثقلین و سایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه و سفارش رسول اللّه صلی الله علیه و آله هستند.

و دیگر آنکه بمقتضای قاعده اهل البیت ادری بما فی البیت آن خاندان جلیله که مجسّمه تقوی و پرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاه‌تر بودند تا مغیرة بن شعبه و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بی‌خبران.

و واقعا جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتّقین امیر المؤمنین که صداقت و راست‌گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده‌اند و بالاتفاق میگویند جناب أبی طالب مؤمن و موحّد از دنیا رفت قبول نمی‌کنید ولی قول یک نفر دشمن سر سخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عدّه‌ای اموی و خارجی و

ناصبی را می‌پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار مینمایند؟!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابو طالب مورد اختلاف است، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته‌اند مسلمان از دنیا رفت.

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده‌اند که ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملا یاری نماید، و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.

در حدیث ضحضاح و جواب آن

شیخ: مگر جنابعالی حدیث ضحضاح را ندیده‌اید که میفرماید انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار.

داعی: این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عدّه‌ای از اعادی آل محمّد و اهل بیت طهارت سلام اللّه علیهم اجمعین در زمان امویها، مخصوصا در دوره خلافت سر سلسله اهل نفاق معاویهٔ بن ابی سفیان علیه اللعنهٔ و النیران و خوش‌آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده‌اند، بعدها بنی امیّه و اتباع آن‌ها هم عداوهٔ لعلی بن أبی طالب علیه السّلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند، و نگذاردند ایمان جناب ابو طالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد، و بکلّی از نظر جامعه محو کردند.

مجعول بودن حدیث ضحضاح

و عجب‌تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح هم یک نفر فاسق فاجر اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام مغیرهٔ بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذّهب و دیگران می‌نویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند؟!

یک چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویهٔ بن ابی سفیان این حدیث را روی بغض و کینه امیر المؤمنین علیه السّلام و خوش‌آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او أمویها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار.

و افرادی هم که در سلسله روات آن قرار گرفته‌اند مانند عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در جلد دوم میزان الاعتدال مردود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلّسین و کذّابین بشمار رفته‌اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بکذب و دروغ نقل نموده‌اند اعتماد نمود؟

دلائل بر ایمان ابو طالب

و حال آنکه دلائل بسیاری بر ایمان جناب ابو طالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعا انکار دلائل واضحه را نمیکنند مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقائق

۱. از جمله فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنّهٔ.

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۲ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آن حضرت هر کافل

یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لا ابالی و بی‌دین و مستحق آتش میباشند.

پس مراد آن حضرت جناب ابو طالب و جد بزرگوارش جناب عبد المطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده‌انـد و مخصوصا آن حضـرت در مکه معروف بود بیتیم ابو طالب که بعـد از وفات جناب عبد المطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صلی الله علیه و آله از سن هشت سالگی بر عهده آن جناب قرار گرفت.

۲. خبر معروفی است که فریقین (شـیعه و سـنی) بطرق مختلفه نقـل نموده‌انـد و بعضـی بـاین طریق آورده‌انـد که آن حضـرت فرمود جبرئیل بر من نازل شـد و باین عبارت مرا بشارت داد که انّ اللّه حرّم علی النار صـلبا انزلک و بطنا حملک و ثـدیا ارضـعک و حجرا کفلک.

میر سـید علی همـدانی در مودّة القربی و شـیخ سـلیمان بلخی حنفی در ینـابیع المودة و قاضـی شوکانی در حـدیث قدسـی این قسـم روایت نموده‌انـد که رسول اکرم فرمود جبرئیـل بر من نـازل شـد و گفت انّ اللّه یقرئک السّـلام و یقول انّی حرّمت النار علی صـلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلک.

این نوع از اخبـار دلاـلت دارد بر ایمـان جنـاب عبـد المطلب و ابو طالب و فاطمه بنت اسـد زوجه او که کافل زنـدگانی آن حضـرت بودند.

و جناب عبد اللّه و آمنه بنت وهب پدر و مادر آن حضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آن حضرت بوده‌اند.

اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابو طالب

۳. از جمله دلائـل اشـعاری است که عزّ الـدین عبـد الحمیـد بن ابی الحدیـد معتزلی که از اعیان علماء شـما است در مـدح جناب ابو طالب سروده و در ص ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

و لو لا ابو طالب و ابنه

لما مثّل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکة اوی و حامی

و هذا بیثرب جسّ الحماما

تکفّل عبد مناف بامر

و اودی فکان علیّ تماما

فقل فی ثبیر مضی بعد ما

قضی ما قضاه و ابقی شماما

فللّه ذا فاتحا للهدی

و للّه ذا للمعالی ختاما

و ما ضرّ مجد أبی طالب

جهول لغا او بصیر تعامی

کما لا یضرّ آیات الصباح

من ظنّ ضوء النهار الظلاما

اشعار ابو طالب دلیل بر اسلام او میباشد

۴. از جمله اشعاری است که جناب ابو طالب خود در مدح آن حضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آن جناب دارد که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی الحدید در ص ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن جناب نموده‌اند و حقا هم ثابت است که آن جناب ایمان خود را در لفافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او میباشد که گفته:

اعوذ بربّ البیت من کلّ طاعن

علینا بسوء او یلوح بباطل

و من فاجر یغتابنا بمغیبهٔ

و من ملحق فی الدین ما لم نحاول

کذبتم و بیت اللّه نبزی محمّدا

و لمّا نطاعن دونه و نناضل

و ننصره حتّی نصرّع دونه

و نذهل عن ابنائنا و الحلائل

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمهٔ للارامل

یلوذ به الهلاک من آل هاشم

فهم عنده فی نعمهٔ و فواضل

لعمری لقد کلّفت وجدا باحمد

و احببته حبّ الحبیب المواصل

وجدت بنفسی دونه فحمیته

و دافعت عنه بالذری و الکواهل

فلا زال للدنیا جمالا لاهلها

و شینا لمن عادی وزین المحافل

و ایّده ربّ العباد بنصره

و اظهر دینا حقّه غیر باطل

و از جمله اشعار مهمّه آن جناب که ابن ابی الحدیـد در ص ۳۱۲ جلد سـیم شرح نهج و دیگران نقل نموده‌اند و بآن اشعار استدلال بایمان آن جناب گردیده قصیده میمیّه اوست که گوید:

یرجون منا خطّهٔ دون نیلها

ضراب و طعن بالوشیج المقوّم

یرجون ان نسخی بقتل محمّد

و لم تختضب سمر العوالی من الدم

کذبتم و بیت اللّه حتّی تفلّقوا

جماجم تلقی بالحطیم و زمزم

و ظلم نبیّ جاء یدعوا الی الهدی

و امرأتی من عند ذی العرش قیّم

و از جمله دلائل واضحه که صراحت ظاهره بر ایمان آن جناب دارد و پرده را کاملا برداشته و ابن ابی الحدید در ص ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید:

یا شاهد اللّه علی فاشهد

انّی علی دین النبیّ احمد

من ضلّ فی الدین فانّی مهتد

شما را بخدا آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را میتوان کافر خواند که صریحا اقرار میکند و میگوید من بر دین محمّد صلی الله علیه و آله هستم و یاری میکنم پیغمبر حقی را که ابدا باطلی در کلام او راه ندارد.

شیخ: این اشعار از دو جهت مورد قبول و استشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی‌باشد ثانیا در هیچ کجا دیده نشده است که ابو طالب اقرار باسلام و ایمان و اعتراف بشهادتین نموده باشد، پس بنقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او جاری نمود؟!

داعی: ایراد شما راجع بتواتر عجیب است آنجا که مطابق میلتان باشد خبر واحد را حجّت میدانید و مورد عمل قرار میدهید ولی وقتی بر خلاف میلتان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید.

اگر آقایان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواترا دلالت دارد بر امر واحدی که ایمان جناب أبی طالب و اعتراف بنبوّت و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین میشود مثلا-جنگها و شجاعتها و حملات مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام در غزوات هر یک خبر واحد است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری بشجاعت آن حضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلک.

علاوه شما که بتواتر علاقه‌مند هستید بفرمائید تواتر حدیث مجعول ضحضاح را از کجا ثابت میکنید.

اقرار ابو طالب دم مرگ به لا اله الّا اللّه

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز و آشکار است زیرا اقرار بتوحید و نبوّت و اعتراف بمبدا و معاد حتما نباید با کلمات نثر مانند گفتن اشهد ان لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه باشد بلکه اگر فرد بیگانه از دین اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف بوحدانیّت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعا کفایت میکند، پس وقتی جناب أبی طالب فرمود یا شاهد اللّه علیّ فاشهد، انّی علی دین النبیّ احمد، حکم همان اقرار بکلمات نثر را دارد.

ولی علاوه بر اشعار، حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود چنانچه سید محمّد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده‌اند که در مرض موت جمعی از صنادید کفار قریش از قبیل أبو جهل و عبد اللّه بن ابی امیّه بعیادت جناب ابو طالب رفتند در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعمّش ابو طالب بگو کلمه لا-اله الّا اللّه تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال فوری ابو جهل و ابن ابی امیّه گفتند ای ابو طالب آیا بر میگردی از ملت عبد المطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید أبو طالب بر ملت عبد المطلب میباشد آنها خوش‌حال بیرون رفتند آثار موت بر آن جناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد دید میگوید: لا اله الّا اللّه عباس رو برسول اللّه صلی الله علیه و آله نمود عرض کرد برادر زاده و اللّه لقد قال اخی الکلمهٔ الّتی امرته بها بخدا قسم برادرم (ابو طالب) گفت آن کلمه‌ای را که تو باو امر کرده بودی «ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود» انتهی.

وقتی ما قبلا ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابو طالب در این جمله سیاستی بکار

برد که فرمود من بر ملت عبد المطلب هستم ظاهرا آنها را ساکت و خوش‌حال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبد المطلب بر ملت ابراهیم و موحّد بود، علاوه بر آنکه صریحا کلمه طیّبه لا اله الّا اللّه را بر زبان جاری نمود.
اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید بی‌اراده تصدیق بایمان آن جناب خواهید نمود.

گفتگوی پیغمبر با ابو طالب در ابتداء بعثت

اگر جناب ابو طالب کافر و مشرك و بت‌پرست بود همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث برسالت شد و با عمویش جناب عباس به نزد ابو طالب رفت و فرمود انّ اللّه قد امرنی باظهار امری و قد انبأنی و استنبأنی فما عندك یا عمّ.
با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکّه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود دید آن حضرت بر خلاف دین او دین تازه‌ای آورده علی القاعده (با تعصّبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آن حضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون بطریق استمداد آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوای نبوت داشت امر کند آن حضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو ندهد تا از قیام بآن امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را ممنون نماید، همان قسمی که آزر برادرزاده خود ابراهیم را طرد نمود.

ابتداء بعثت ابراهیم علیه السّلام و گفتگو با عمش آزر

چنانچه در آیه ۴۴ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السّلام خبر میدهد که چون مبعوث برسالت شد نزد عمش آزر رفت و گفت إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیًّا قالَ أَ راغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِی یا إِبْراهِیمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنِی مَلِیًّا.
ولی بر عکس جناب ابو طالب در جواب استمداد نبیّ مکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله گفت اخرج ابن اخی فانّك الرفیع کعبا و المنیع حزبا و الأعلی ابا و اللّه لا یسلقك لسان الا سلقته السن حداد و اجتذبته سیوف حداد و اللّه لتذللنّ لك العرب ذلّ البهم لحاضنها.
آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در ص ۳۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سبط ابن جوزی در ص ۵ تذکره ضبط نموده‌اند به پیغمبر خطاب نمود:

و اللّه لن یصلوا الیك بجمعهم
حتی أوسّد فی التراب دفینا
فانفذ لامرك ما علیك مخافهٔ
و ابشر و قرّ بذاك منه عیونا
و دعوتنی و زعمت انّك ناصحی
و لقد صدقت و کنت قبل امینا
و عرضت دینا قد علمت بانّه
من خیر ادیان البریّهٔ دینا
لو لا الملامهٔ او حذاری سبّهٔ
لوجدتنی سمحا بذاك مبینا

خلاصه کلام عوض آنکه به پیغمبر تغیّر نماید و آن حضرت را منع از آن عمل کند و تهدید بحبس و نفی و قتل نماید بوسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریص و ترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه، دعوت مینمائی ما را و میدانم بدرستی که تو ناصح و راست‌گوئی و قطعا در این ادعاء هم صادقی همانطوری که قبل از این امین بودی، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد گمان میکنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدا را در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را میتوان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خداپرست حقیقی باید شناخت.

چنانچه اکابر علماء خودتان بی‌إراده تصدیق باین معنی نموده‌اند.

باب ۵۲ ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن بحر جاحظ معتزلی نقل مینماید که درباره جناب ابو طالب اظهار نظر نموده و گفته و حامی النبیّ و معینه و محبّه اشدّ حبّا و کفیله و مربّیه و المقرّ بنبوّته و المعترف برسالته؛ و المنشد فی مناقبه ابیاتا کثیرة و شیخ قریش ابو طالب.

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل منصف بی‌طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابو طالب رضوان اللّه علیه ولی همان بنی امیه‌ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهاویه هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن و سبّ سید الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین مینمایند و آن همه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعا اخباری هم جعل میکنند بر آنکه پدر بزرگوار آن حضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوری که از همه جهت دل آن حضرت را بدرد آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند.

چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیرة بن شعبه ملعون اعداء عدو امیر المؤمنین علیه السّلام دوست صمیمی معاویه بوده.

و الّا ایمان جناب ابو طالب عند عقلاء الفریقین أظهر من الشمس است، منتهی خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه در هر دوره و زمانی إلی الحال عقیده بکفر جناب ابی طالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی‌خبر و بی‌فکر هم روی عادت باور نموده‌اند.

اعجب از همه که موجب بسی تأسف است آنکه ابو سفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنة و العذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی‌شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته؟! ولی جناب ابو طالب را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند!!

شیخ: آیا سزاوار است خال المؤمنین معاویة بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمائید آیا دلیل شما بر کفر و لعن معاویه و یزید رضی اللّه عنهما که هر دو از خلفاء بزرگ‌اند و مخصوصا معاویه رضی اللّه عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

داعی، اولا بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است.

شیخ: واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه زوجه رسول اللّه صلی الله علیه و آله ام المؤمنین بوده است قطعا برادر او معاویه رضی اللّه عنه هم خال المؤمنین می‌باشد.

داعی: بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه.

شیخ: گرچه هر دو ام المؤمنین بوده‌اند ولی قطعا مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

چون محمد بن ابی بکر پیرو علی علیه السّلام بوده لذا او را خال المؤمنین نخواندند

داعی: روی این قاعده و بیان شما برادران زنان و همسران رسول اللّه صلی الله علیه و آله همگی خال المؤمنین‌اند پس چرا محمّد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی‌خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدرتر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی‌باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حیّ بن اخطب یهودی پدر صفیّه زوجه رسول اللّه صلی الله علیه و آله هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوّت منظور است چون معاویه علیه الهاویه با عترت طاهره بجنگ برخاسته و امر بسبّ و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول اللّه حسن و حسین علیهم الصلاهٔ و السّلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده‌اند نموده است و مرتکب آن همه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین و ابن عبد البر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیهٔ و دیگران نقل نموده‌اند که اسماء جعده بدستور و وعده معاویه حضرت ابا محمّد حسن بن علی علیهما السّلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و محمّد بن جریر طبری نوشته‌اند وقتی خبر فوت آن بزرگوار بمعاویه رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرّت و خوش‌حالی تکبیر گفتند) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟!

ولی جناب محمّد بن ابی بکر را چون ربیب و تربیت‌شده مقام ولایت و از شیعیان خالص الولای عترت طاهره میباشد که در خطاب بآن خاندان جلیل القدر گوید:

یا بنی الزهراء انتم عدّتی

و بکم فی الحشر میزانی رجح

و اذا صحّ ولائی لکم

لا ابالی ایّ کلب قد نبح

با اینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نخوانند بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویهٔ بن خدیج علیهم اللعنهٔ فتح مصر نمودند از جناب محمّد منع آب نمودند و با شدّت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند وقتی خبر بمعاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابدا تأثر پیدا نمیکنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمّد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلّت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد!!!

پس تصدیق نمائید جنگ با عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کار بوده و هست.

محمّد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمیخوانید، و از کشتن او هم متأثر نمیشوید؟!

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم بوده و علنی و بر ملاـ آنها را لعن نموده است خال المؤمنین میخوانید از او طرف‌داری مینمائید!!!

بخدا پناه میبریم از تعصّب و عناد و لجاج.

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

ثانیا معاویه کاتب الوحی نبوده چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات

بـود چون رسول اکرم صـلی الله علیه و آله را خیلی آزار نموده و بـدها گفته بود و بعـد از اینکه سـال هشـتم در فتـح مکه ابو سـفیان مسـلمان شد نامه‌ها برای پدر نوشت و او را توبیخ و سـرزنش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام، در شبه جزیرهٔ العرب و خارج از آن، مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله از آن حضـرت درخـواست نمود که یـک امتیـازی بمعـاویه بدهیـد تـا از خجلت بیرون آیـد حضـرت برای رعـایت تقاضـای عمّ بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود.

دلائل بر کفر و لعن معاویه

ثالثا راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیّات آنها.

شیخ: دلائل از اخبار و آیات شنیدنی است متمنی است بیان نمائید تا حلّ معمّا گردد.

داعی: تعجب نکنیـد معمّـائی در کـار نیست دلائـل بسـیار است باقتضای وقت ببعض از آنها اشاره میشود و الّا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلّی خواهد شد

چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده انّ معاویهٔ یکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله.

یعنی معاویه نویسـنده حضور پیغمبر بود و مـدائنی گویـد کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویهٔ یکتب للنبیّ صـلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده.

آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید

(۱) آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسـرائیل) که میفرماید وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً.

مفسّـرین از علماء خودتان ماننـد امام ثعلبی و امام فخر رازی و دیگران آورده‌انـد که رسول خـدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آن حضـرت صعود و نزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که بلعن در قرآن یاد شـد (درخت نژاد بنی امیه) و ما بذکر این آیات عظیم آنها را از خدا میترسانیم و لیکن بر آنها جز طغیان و کفر و إنکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداونـد نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابو سـفیان و معاویه بودنـد شـجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعا معاویه که یکی از اغصان و شاخه‌های محکم آن درخت است ملعون میباشد.

(۲) آیـه ۲۴ سـوره ۴۷ (محمّـد صـلی الله علیـه و آلـه) اسـت که میفرمایـد فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ* أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ.

در این آیه صـریحا مفسدین فی الارض و قاطعین رحم را مورد لعنت قرار داده کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه میباشد، بعلاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد

(۳) آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً.

بـدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول اللّه حسن و حسـین و صـحابه خاص آن حضـرت چون عمار یاسـر و دیگران اذیت و آزار پیغمبر است و بصـراحت این آیه شـریفه معـاویه که آن ذوات مقـدسه را آزار نمـوده ملعون در دنیـا و آخرت میباشد

۴. آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.

۵. آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) که فرماید أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

۶. آیه ۴۲ سوره ۷ (اعراف) که فرماید فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

و هم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که هر ظالمی ملعون است گمان نمی‌کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم‌های واضح و آشکار معاویه را، پس بهمین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال میباشد، پس با چنین نصوص صریحه ملعون خدا را ما هم میتوانیم لعن بنمائیم.

۷. آیه ۹۵ سوره ۴ (نساء) که فرماید وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً.

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمدا بقتل رساند ملعون ذات باری تعالی میباشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را بامر او عمدا بقتل نرسانیدند و مخصوصا عبد الرحمن بن حسّان العنزیّ را زنده بگور ننموده چنانچه ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در دلائل نقل نموده‌اند و ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر بطریق زجر و صبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السّلام را لعن ننمودند و بیزاری از او نجستند؟!!

آیا ابا محمّد حسن بن علی بن أبی طالب علیهما السّلام سبط بزرگ رسول اللّه خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بروایت مسعودی و ابن عبد البر و ابو الفرج اصفهانی و محمّد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از اکابر علماء خودتان، معاویه علیه الهاویه سمّی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بتو میدهم و همسر فرزند خود یزید مینمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السّلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با یزید خودداری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلّم آزار آن حضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره بازهم تأمل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود آیا باتفاق اکابر علماء شما رسول اللّه صلی الله علیه و آله بعمّار نفرمود ستقتلك الفئة الباغية یعنی زود است تو را میکشند گروهی که اهل بغی و طغیان‌اند.

آیا شک و تردید دارید که بامر معاویه کبار از مؤمنین که به هزاران نفر میرسیدند بدست عمّال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن پاکدل و شمشیر برّنده دین مالک أشتر را بامر معاویه سمّ ندادند آیا عمرو بن عاص و معاویة بن خدیج عمّال قوی معاویه در مصر مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین والی مصر بود بزجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند اگر بخواهم کشته‌گان مؤمنین را که بامر و دستور معاویه و عمال او بقتل رساندند بیان نمایم نه یک شب بلکه شبها وقت طولانی میخواهد تا بیان نمایم.

کشتار بسر بن ارطاة سی هزار مسلمان مؤمن را بامر معاویه

از همه اعمال او قبیح‌تر قتل عامی است که بامر معاویه بسر بن ارطاة سفاک خونخوار بی‌باک از شیعیان علی علیه السّلام نمود چنانچه ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن خلکان و ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج و دیگران از اکابر علماء شما نوشته‌اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت

مدینه و مکه بصنعاء و یمن و هم چنین بضحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت بعبارتی که ابو الفرج نقل نموده که فیقتلوا کلّ من وجده من شیعهٔ علیّ بن أبی طالب علیه السّلام و اصحابه و لا یکفّوا ایدیهم عن النساء و الصبیان.

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جرّار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و در بین راه آن قدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمیدهد مفصلا شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید اللّه بن عباس بن عبد المطلب که والی بود خارج از شهر بود بخانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بدست خود برید؟!

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۲۱ جلد اول شرح نهج گوید در این لشکرکشی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه بآتش سوزانیدند!!

آیا آقایان بازهم در شک و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنیه ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت میباشد.

امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن بر او سبّ و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اتفاقی ما و شما و جمهور امت حتی مورخین بیگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملا- حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را بجرم لعن ننمودن بقتل رسانیدند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت!!!

و قطعا آن کسی که امام الموحدین اخو الرسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام را در حیات و بعد از وفات سبّ و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است.

زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی و دیلمی در فردوس و مسلم بن حجّاج در صحیح و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه و حاکم در مستدرک و خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم حموینی در فرائد و ابن مغازلی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی و ابن حجر در صواعق بالاخره اعاظم علماء شما نقل نموده‌اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجملا و مفصّلا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سبّ علیّا فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه.

بعضی از آنها تعمیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت علی علیه السّلام موجب ملعون بودن آزارکننده میشود مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینابیع المودهٔ باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده‌اند که در شبهای گذشته ببعض از آنها اشاره نمودیم که فرمود من اذی علیّا فقد اذانی و من اذانی فعلیه لعنهٔ اللّه.

تا جائی که ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر بنحو عموم خبر سبّ و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سبّ أهل بیتی فانّما یرتدّ عن اللّه و الاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنهٔ اللّه.

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول اللّه امام حسن و امام حسین علیهم الصلاهٔ و السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن أثیر در کامل و دیگران نقل نموده‌اند.

و امام احمد بن حنبل در مسند بطرق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیّا بعث یوم القیمهٔ

یهودیّا او نصرانیّا.

البته خود آقایان بهتر میدانید که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سبّ و لعن و دشنام بخدا و پیغمبر کفر و نجاست‌آور است و چنین آدمی قتلش واجب است.

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السّلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است. قطعا معاویه ملعون و کافر است.

چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب دهم کفایت الطالب باسناد خود و دیگران نقل نموده‌اند خبری را که خلاصه‌اش اینست عبد اللّه بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته‌اند و علی علیه السّلام را سبّ و شتم مینمایند ایستاد در نزد آنها فرمود ایّکم السابّ للّه عزّ و جلّ کدامیک از شما سبّ مینمودید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین عملی ننموده فرمود ایّکم السابّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله کدامیک از شما سب مینمودید رسول خدا را گفتند احدی از ما آن حضرت را سبّ ننموده فرمود فأیّکم السابّ علیّ بن أبی طالب پس کدامیک از شما سب می‌نمودید علی بن أبی طالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می‌نمودیم فرمود گواه باشید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که من خود شنیدم از آن حضرت که بعلی بن أبی طالب علیه السّلام فرمود من سبّک فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه و من سبّ اللّه اکبّه اللّه علی منخریه فی النار.

محل انکار احدی از علماء مسلمین و بیگانگان نمیباشد که بامر معاویه علیه الهاویه این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیر المؤمنین مظلوم را سبّ و لعن می‌نمودند چون سبّ بعلی علیه السّلام بحکم اخبار صحیحه معتبره سبّ بخدا و رسول است و بدیهی است سبّ کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعون‌اند بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن بر او وارد است.

دشمن علی کافر است

علاوه بر این دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و مودة القربی میر سید علی همدانی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و مناقب خوارزمی و فضایل ابن مغازلی شافعی و ینابیع المودة سلیمان بلخی حنفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط طبرانی و ذخایر العقبی امام الحرم و خصائص العلوی امام ابو عبد الرحمن نسائی و کفایت الطالب گنجی شافعی و مطالب السئول محمّد بن طلحه شافعی و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی و فصول المهمّه ابن صباغ مالکی و دیگران متکاثرا بالفاظ و عبارات مختلفه درج گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود لا یحبّ علیّا الّا مؤمن و لا یبغضه الّا کافر و در بعض اخبار است الّا منافق که در شبهای قبل مشروحا نقل نمودم.

بدیهی است هر یک از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد که دشمن علی علیه السّلام در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم میباشد.

چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایت الطالب مسندا نقل نموده که محمّد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی باو گفت یا ابا عبد اللّه چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی کرم اللّه وجهه که فرمود انا قسیم النار یعنی من قسمت‌کننده اهل آتش میباشم احمد گفت کیست که انکار نماید این حدیث را مگر نه این است که ما روایت نموده‌ایم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السّلام فرمود لا یحبّک الّا مؤمن و لا یبغضک الّا منافق یعنی تو را دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق، گفتیم بلی چنین است آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت

پس مؤمن در کجاست گفتیم در بهشت گفت منافق در کجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت‌کننده آتش است (یعنی دشمن علی منافق است بفرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ۴ (نساء) إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً.

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی علیه السّلام در طبقه زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه سخت‌تر خواهد بود).

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من ابغض علیّا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض اللّه از این قبیل اخبار بقدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته

شیخ: آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت و قدح باز کنید بفرد شایسته‌ای از صحابه پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آن حضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی بآنان داده است و معاویه خال المؤمنین رضی اللّه عنه مسلّما از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی‌باشد.

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی چنانچه فراموش نفرموده باشید در شبهای گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم.

اینک هم برای آنکه بیان شما را بلا جواب نگذارم مختصرا عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و بمعنای لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمائید تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه اطلاق کلّی ندارد که باین دلائل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزّه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم.

آقای من لا بد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروزآبادی در قاموس گوید صحبه بر وزن سمعه یعنی زندگانی کرد با او در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم.

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده خواه مسلم یا کافر خوب یا بد متقی یا فاسق مؤمن یا منافق باشد.

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را بر مؤمنین پاک دامن که تمامی آنها اهل بهشت و مورد رضای پروردگار بودند صحت ندارد و مطابقه با عقل و نقل نمی‌نماید.

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصرا زایدا علی ما سبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق میشود.

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشرکین فرماید: ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی

(۲) در آیه ۴۵ سوره ۳۴ (سبا) فرماید: قُلْ إِنَّما أَعِظُکُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنی وَ فُرادی ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّةٍ.

(۳) در آیه ۳۲ سوره ۱۸ (کهف) فرماید: فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مالًا وَ أَعَزُّ نَفَراً.

(۴) و نیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید:

قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا.

(۵) در آیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید: أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ.

(۶) در آیـه ۷۰ سوره ۶ (انعـام) فرمایـد: قُلْ أَ نَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُنا وَ لا یَضُرُّنا وَ نُرَدُّ عَلی أَعْقابِنا بَعْدَ إِذْ هَدانَا اللَّهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرانَ لَهُ أَصْحابٌ یَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنا قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی

(۷) در آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب کافر زندانی فرماید یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ.

پس از این آیات شریفه‌ای که من باب نمونه بعض از آنها را ذکر نمودیم معلوم میشود که مجرد نام صحبه و صاحب و مصاحب و أصحاب از حیث لغت اختصاص بمسلم و مؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد میشود.

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب و اصحاب میخوانند بدیهی است اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله یعنی کسانی که با آن حضرت معاشر بودند چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است.

البته در میان اصحاب و معاشرین آن حضرت خوب و بد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه مربوط بخوبان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آن حضرت را هیچ یک از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت أوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آنی از آن حضرت منحرف و منصرف نگردیدند.

ولی در میان اصحاب مردمان بددل أهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آن حضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبد اللّه بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص (عموی عثمان طرید رسول اللّه) و ابو هریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمرهٔ بن جندب و عمرو بن عاص و بسر بن ارطاهٔ (سفاک خونخوار) و مغیرهٔ بن شعبه و معاویهٔ بن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله فتنه‌ها کردند و بطریق قهقرا برگشتند و فسادها نمودند که معاویه علیه الهاویه یکی از آن افرادی است که در زمان حیات، خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لعن نمود و بعد از وفات آن حضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصا عدّه‌ای از اصحاب پاک آن حضرت مانند عمّار در آن فتنه شهید گردیدند چنانچه آن حضرت خود خبر داده ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم.

فلذا همان قسمی که آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده بحسن عاقبت رسیده آیات و اخبار وعید شدید زیادی در باره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوه آنچه در زمان حیات آن حضرت را آزردند بعد از وفات هم فتنه‌ها نموده مرتد گردیدند.

شیخ: عجب است چگونه میفرمائید اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم مرتد گردیدند و فتنه و فساد نمودند.

داعی: حقیر نمیگویم آیات و اخبار میگوید اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون می‌آئید اوّلا خداوند در آیه ۱۳۸ سوره ۳ (آل عمران) خبر از ارتداد آنها داده که فرماید أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ.

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و غیرهم در مذمت و کفر و ارتداد و نفاق آنها فردا یا جمعا رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر نفرمائید چه دلیلی بر کفر سر سلسله منافقین و دشمن‌ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السّلام و سب کننده آن حضرت و کشنده خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول اللّه صلی الله علیه و آله که رسما دشمنی با خدا و رسول او نموده میباشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبد اللّه بن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند

که فرمود انـا فرطکم علی الحوض لیرفعن الی رجـال منکم حتّی اذا اهویت لانا و لهم اختلجوا دونی فاقول ای ربّ اصـحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک!

و امام احمد بن حنبل در مسـند و طبرانی در کبیر و ابو نصـر سجزی در ابانه از ابن عباس نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انـا اخـذ بحجزکم اقول اتقوا النـار و اتقوا الحـدود فاذا مت ترکتکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد فقـد افلـح فیؤتی باقوام فیؤخـذ بهم ذات الشـمال فاقول یا ربّ امّتی فیقول انّهم لم یزالوا بعـدک یرتدّون علی اعقابهم (و فی روایهٔ للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله یا ربّ امّتی فیقال انّک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدّین علی اعقابهم.

واقعـا دل میسوزد که یـک چنین ملحـد کـافر بی‌دینی را (چنانچه قبلا دلائل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) با فرزنـد پلیـدش یزید عنید را (که در شـبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها و تبرئه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشت‌انـد بنمایند بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفرآمیز آنها در کتب معتبره خودتان کاملا ثبت است حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر ردّ آنها نوشته‌اند).

و لکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب أبی طالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحّد را کافر معرفی نمایند؟!

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی علیه السّـلام که باصـرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!

و بـدلائل ثابته کفر و نفاق معاویه و یزیـد علیهما اللّعنهٔ و العذاب هزارها محمل می‌بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل سخیفی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!!!

ولی دلائل واضحه و اقرارهای صریحه جناب أبی طالب را بر ایمان بخدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت مینمایند؟!!

من نمیـدانم خوارج و نواصب و امویهـا و بقایـای محبّین آنهـا تـا کی و تـا چنـد بایـد بر برادران سـنی مـا حکومت نماینـد و آنهـا را کورکورانه روی عادت و تعصّب بدنبال عقاید خود ببرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا ببینند!!

ایضا دلائل بر ایمان أبی طالب

آیا اهل بیت پیغمبر صـلی الله علیه و آله که بفرموده آن حضـرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجهٔ است و اکابر علماء خودتان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوای آنها دارند نگفته‌اند جناب ابو طالب اهل ایمان بود؟ و مؤمن از دنیا رفته است؟

آیا اصـبغ بن نباته که محل وثوق علماء و رجال شـما بوده از مولا و مقتدای مؤمنین علی علیه السّـلام روایت ننموده که آن حضـرت فرمود و اللّه ما عبد ابی و لا جدّی عبد المطلب و لا هاشم و لا عبد مناف صنما قطّ.

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو بکعبه عبادت نمودند و متمسّک بدین حنیف ابراهیم خلیل اللّه بودند.

آیا سـزاوار است شـما قول علی و اهل بیت طاهره را بگذارید و بدنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشـمنان سر سخت امیر المؤمنین علیه السّلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابو طالب را تأویلات بارده بنمائید.

از جمله دلائل بر تأیید مولانا امیر المؤمنین علیه السّـلام که فرمود جناب ابو طالب همیشه موحّد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضـرت احـدیت بوده خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السّـلام است برای رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که سـبط ابن جوزی در آخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تـذکرهٔ خواص الامـهٔ نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسـته شد جناب ابو طالب خطبه عقد خواند بعباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحّد بودن و اعتقاد بوحدانیّت حضـرت باری تعالی دارد مطلع خطبه اینست که فرمود الحمد اللّه الذی جعلنا من ذریّهٔ ابراهیم و زرع اسـماعیل و ضئضئ معدّ و عنصر مضر و جعلنا حضنهٔ بیته و سوّاس حرمه و جعل لنا بیتا محجوجا و حرما

آمنا و جعلنا الحکّام علی الناس (الی آخر الخطبهٔ).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع المودّهٔ اول ص ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمّد بن کعب نقل نموده که رای ابو طالب النبی صلی الله علیه و آله یتفل فی فم علی ای یدخل لعاب فمه فی فم علی فقال ما هذا یا ابن اخی فقال ایمان و حکمهٔ فقال ابو طالب لعلیّ یا بنیّ انصر ابن عمک و وازره.

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پسر دوازده ساله خود علی علیه السّلام هم جلوگیری نکرد بلکه بآن بزرگوار امر میکند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله را.

ایمان آوردن جعفر طیار بامر پدر

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده‌اند و ابن ابی الحدید مفصلا در شرح نهج شرح میدهد که روزی جناب ابو طالب بمسجد وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و علی در دست راست آن حضرت مشغول بنماز است بفرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آن روز ایمان نیاورده بود گفت صل جناح ابن عمک وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنماز ایستاد جناب ابو طالب این ابیات را انشاد نمود.

انّ علیّا و جعفرا ثقتی

عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمکما

اخی لامّی من بینهم و ابی

و اللّه لا اخذل النبی و لا

یخذله من نبیّ ذو حسب

پس باتفاق علما و مورخین خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر و اجازه پدرش جناب ابو طالب بوده است.

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین نوین آورده و دشمن دین او میباشد آن هم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابو طالب که رئیس قریش بوده است؟!

بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آور و اقتداء کن باو و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید!! فاعتبروا یا اولی الابصار.

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده‌اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را درباره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم بیاری رسول اللّه صلی الله علیه و آله برخاستند و چهار سال در شعب أبی طالب از آن حضرت محافظت و نگهداری نمودند، حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هرکجا رسول اللّه صلی الله علیه و آله بخواب میرفت جناب ابو طالب بعد از ساعتی می‌آمد آن حضرت را بیدار میکرد و بجای أمن‌تری میبرد، و فرزند عزیزش علی علیه السّلام را در بستر او میخوابانید، که اگر اول شب دشمنی آن حضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی بآن حضرت داشته باشد علی فدای آن حضرت گردد وجود مبارکش در مهد أمن و آسایش راحت و آسوده باشد.

شما را بخدا قسم آیا مشرکی؟ برای حفاظت موحّدی که مدّعی مقام نبوّت است، مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی میداند، این

قدر جدّیّت بکار میبرد، قطعا جواب منفی است این همه جدّیّتها و فداکاریها از آثار ایمان کامل بوده است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در تذکرهٔ خواص الامه از طبقات محمد بن سعد نقل مینمایند از واقدی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیرهم با اسناد صحیح از محمد بن اسحاق روایت کرده‌اند که علی علیه السّلام فرمود چون ابو طالب وفات نمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله را خبر دادم فبکی بکاء شدیدا گریه شدیدی نمود آنگاه بمن فرمود اذهب فغسله و کفنه و واره غفر اللّه له و رحمه برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرزد و رحمت نماید او را.

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند آیا سزاوار است بگوئیم رسول خدا برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده حتی می‌نویسند و جعل رسول اللّه یستغفر له ایاما لا یخرج من بیته.

یعنی روزها رسول اکرم صلی الله علیه و آله از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابو طالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود.

آیا ممکن است که آن حضرت آیه ۵۱ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال فرموده إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ.

چگونه ممکن است رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وجود چنین آیه‌ای که صریحا پروردگار میفرماید که ما مشرک را نمی‌آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت بنماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میّت اختصاص بمسلمین دارد، و برای کفّار ابدا جائز نمیباشد، پس همین استغفار نمودن رسول اللّه صلی الله علیه و آله برای جناب ابو طالب و امر نمودن بعلی علیه السّلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابو طالب رضی اللّه عنه.

با دیده حق بین و انصاف ص ۶ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که:

ابا طالب عصمهٔ المستجیر

و غیث المحول و نور الظلم

لقد هدّ فقدک اهل الحفاظ

فصلّی علیک ولیّ النعم

و لقّاک ربّک رضوانه

فقد کنت لتطهر؟؟؟ من خیر عم

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خداپرستی (علی علیه السّلام) برای او این قسم مرثیه‌سرائی نماید!!!

اینها تمام دلائلی است که ثابت مینماید جناب ابو طالب مؤمن از دنیا رفته و الّا رسول اکرم بامام معصوم امر نمیفرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالتی که آن حضرت مجسمه حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روی هوای نفس که چون عموی من است (و لو مشرک و مخالف) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم.

شیخ: اگر ابو طالب مؤمن و موحد بود بچه علّت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علنا اظهار ایمان ننمود.

داعی: بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابو طالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و

قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او بایمان کمک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شرّ دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده

و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبد البر در استیعاب نقل مینماید که عباس در مکّه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود خواست با آن حضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقف تو در مکه برای من بهتر است فلذا خبرهای مکه را بآن حضرت میرسانید و در غزوه بدر کبری کفار آن جناب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۲۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبد اللّه طبری شافعی از فضائل ابو القاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می‌نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد چه آنکه با کراهت موافقت با کفار نمود و مایل بهجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را بآن حضرت بدهد روزی که ابو رافع بآن حضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابو طالب ایمان خود را

ولی جناب ابو طالب اگر ایمان خود را ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یاوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیّت بر ضدّ بنی هاشم متحدا قیام می‌نمودند و اساس نبوت را بر هم میزدند.

لذا جناب ابو طالب ایمان خود را سیاسةً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی با قریش جلوی آنها و سایر اعادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابو طالب تصمیمات قوی‌تری اتخاذ ننمایند و آن حضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آن جناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همین که جناب ابو طالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد اخرج عن مکةً فمالک بها ناصر بعد أبی طالب از مکه خارج شو که بعد از أبی طالب یاوری در آنجا نداری.

شیخ: آیا در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم اسلام ابو طالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر.

داعی: بلی کمال شهرت را داشته و تمامت امت نام آن جناب را با عظمت یاد می‌نمودند.

شیخ: چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریبا جهت جعل حدیثی (بقول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد بقسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد.

داعی: لیس هذا اوّل قارورةً کسرت فی الاسلام.

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهور ولی بعد از سالها بجعل حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری بخود گرفته.

شیخ: ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه‌ای برای ما ذکر نمائید.

داعی: شواهـد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمیدهد ولی برای نمونه بیکی از آن شواهد که از همه مهم‌تر و واضح‌تر و با دلالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است.

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنّی) در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع و مورد عمل بوده، حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمـان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما.

بکلی منعکس گردیـده یعنی حلال خـدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام عمر از زمان خلافت او ببعد تقویت شـد و بـدون دلیـل بر خلاـف نصّ صـریح قرآن مجیـد و عمـل رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و صـحابه آن حضـرت روی اطاعت کورکورانه پیروی شـد، که حقیقت اوّلیه خود را از دست داد که الی الحـال ملیونهـا جمعیت مسـلمین از جمهور برادران اهـل تسنّن متعه سنّت سنّیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمیدانند و اگر مـا بـا دلائل بیان کنیم قبول نمیکننـد که در زمان پیغمبر و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر در أواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

جائی که حکم ثابت الهی مؤید بقرآن مجید و سیره رسول اللّه و صـحابه پاک و تأیید شـیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلائل واضـحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سـنّت بر حلّیت آن بگفتار شـخص عمر که ابدا اسـتناد بآیات و گفتار رسول اللّه صلی الله علیه و آله ندارد حرام و بدعت گردد.

شما میخواهید إسلام و ایمان جناب ابو طالب مبدل بکفر نگردد.

شیخ: یعنی میخواهید بگوئید ملیونها مسـلمانان جهان قرنها بر خلاف قرآن و سـنت رسول خدا صـلّی اللّه علیه و سـلّم عمل نمودند و حال آنکه در همه جهان ما را سـنی میخوانند یعنی تابع سنت رسول اللّه و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول اللّه صلی الله علیه و آله؟!

موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنیها رافضی و شیعه‌ها سنی میباشند

داعی: ظاهرا شـماها خود را سنی و شیعیان را رافضی میخوانید و حال آنکه اگر از عادت و تعصب بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می‌بینید در معنی و حقیقت شـیعیان سـنی یعنی تابع قرآن و سـنت رسول اللّه صـلی الله علیه و آله و مطیع أوامر آن حضرت میباشند و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و أوامر آن حضرت میباشید.

شیخ: أحسنت، ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید.

داعی: همان قسمی که شماها برادران سنّی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاک دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول اللّه صلی الله علیه و آله را رافضـی و کافر و مشـرک میخوانید، در لیالی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دسـتور داد بعـد از من پیروی کنیـد از قرآن و عـترت من شـما عمـدا از عـترت روی گردانـده پیرو دیگران شدیـد سـیره و سـنت آن حضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می‌نمود زیر پا گذارده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده، و عاملین بسنت و سیره آن حضـرت را رافضی بلکه مشرک و کافر خواندید، که از جمله آن احکام که صریحا در آیه ۴۲ سوره ۸ (انفال) فرموده: وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی

و آن حضـرت در زمـان حیـات این حکـم را عملی می‌فرمود و خمس غنـائم را بخویشـان و أقارب تقسـیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنّت و سیره رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشیم و شماها رافضی و روی گردان و ترک کننده سنّت و سیره رسول اللّه و صحابه گرام میباشید همین موضوع متعه است که بحکم خدا و سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله و عمل صحابه در زمان خود آن حضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی بجمله‌ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداء نمود حلال خدا را حرام و سنّت رسول خدا را زیر پا گذارده و ترک نمودید مع ذلک خود را سنّی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنّت رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشیم رافضی میخوانید!؟

و این امر را چنان بر بی‌خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک میخوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف کاسه از آش گرم‌تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامه برهان و دلیل ننمود ولی علمای اهل تسنن ده‌ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنّت و سیره رسول اللّه صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت باطل و بی‌اساس میباشد؟!!

شیخ: دلیل شما بر حلّیت متعه و عقد انقطاع چیست از کجا و بچه دلیل میگوئید خلیفه عمر رضی اللّه عنه بر خلاف گفته خدا و سنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم عمل نموده.

دلائل بر حلیت متعه

داعی: دلائل بر این معنی بسیار است. اولا قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که در آیه ۲۸ سوره ۴ (نساء) صریحا میفرماید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً.

بدیهی است که حکم قرآن مجید إلی الابد بمشروعیت خود باقیست مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد و چون در این موضوع ناسخی نیامده پس این حکم محکم تا أبد باقی و برقرار است.

شیخ: از کجا این آیه مربوط بنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صداق آنها را بپردازند.

داعی: در این بیان خود بی‌لطفی و باصطلاح مغلطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسر مفاتیح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده‌اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسّرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سوره نساء کاملا مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم، و متعه منقطعه، و ملک یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ.

و درباره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سورهٔ ۴ (نساء) فرماید وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَناتِ الْمُؤْمِناتِ فَمِنْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ مِنْ فَتَياتِكُمُ الْمُؤْمِناتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

و در باب متعه و عقد انقطاع آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً نازل گردید و اگر این آیه مربوط بنکاح دائم باشد لازم می‌آید که در یک سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این بر خلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع بمتعه نازل گردیده معلوم است که خود یک امر و حکم جدید است.

ثانیا اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) باینکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بنکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعا آیه متعه همین است که مفسّرین خودتان هم متعرض‌اند و مشروعیت آن را ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت است.

اخبار از طرق اهل تسنن بر حلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت نزلت آیهٔ المتعهٔ فی کتاب اللّه ففعلناها مع رسول اللّه و لم ینزل قرآن بحرمته و لم ینه عنها رسول اللّه حتّی اذا مات قال رجل برأیه ما شاء. قال محمد (یقال انّه عمر). و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که حدثنا الحسن الحلوائی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریح قال قال عطا قدم جابر بن عبد اللّه الانصاری معتمرا فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعهٔ فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول اللّه و علی عهد ابی بکر و عمر.

و نیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعهٔ بالحج و العمرهٔ مسندا از ابی نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد اللّه انصاری بودم شخصی بر او وارد شد فقال ابن عباس و الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله ثمّ نهی عنهما عمر فلم نعدهما.

و نیز امام احمد بن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبر أبی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته کنّا نستمتع بالقبضهٔ من التمر و الدقیق علی عهد رسول اللّه و ابو بکر حتّی نهی عمر فی شان عمرو بن حریث.

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبد اللّه بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله متعه میکردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او در گذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون بحجّی یا عمره‌ای شروع کردید آن را با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است، و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنگسارش میکنم؟!!

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود.

و علاوه بر این اخبار عدّه‌ای از اصحاب و غیره از قبیل ابیّ بن کعب و ابن عباس و عبد اللّه بن مسعود و سعید بن جبیر و سدّی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی چنانچه جار اللّه زمخشری در کشاف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود.

فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی و امام فخر پس از نقل قول ابیّ بن کعب و ابن عباس گفته و الأمّهٔ ما انکروا علیهما فی هذه القراءهٔ فکان ذلک اجماعا علی صحّهٔ ما ذکرنا.

آنگاه در ورق بعد جوابا گوید فانّ تلک القراءهٔ لا تدلّ الّا علی انّ المتعهٔ کانت مشروعهٔ و نحن لا ننازع فیه.

شیخ: دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلم مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده

داعی: دلائل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل نزدیک‌تر بفهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل بآن میکردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده‌اند که بالای منبر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا احرّمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار انهی عنهما.

شیخ: فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده

ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعدا نسخ گردید.

داعی: چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن امر بآن شده ناسخ آن هم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد بفرمائید در کجای قرآن این حکم نسخ شده.

شیخ: آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ.

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱، زوجیّت ۲، مالک شدن بملک یمین پس بدلیل همین آیه، متعه نسخ گردیده است.

داعی: در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیباشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیّت است و زن متعه هم زوجه حقیقی مرد است و اگر متعه زوجه حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدنیّه، محققا مکّی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است درحالی‌که مقدم بر آیه متعه میباشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده، فاعتبروا یا اولی الابصار؟!

اکابر صحابه و تابعین حتی مالک حکم بعدم نسخ متعه نموده‌اند

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین حکم بعدم نسخ نموده‌اند مانند عبد اللّه بن عباس و عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد اللّه انصاری و سلمهٔ بن اکوع و ابی ذر غفاری و سبرهٔ بن معبد و اکوع بن عبد اللّه الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم بپیروی از صحابه حکم بعدم نسخ داده‌اند از قبیل جار اللّه زمخشری در تفسیر کشاف در موقعی که نقل مینماید قول حبر امت عبد اللّه بن عباس را که گفته است آیه متعه از محکمات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است.

و مالک بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت و جواز متعه و عدم نسخ آن نموده است.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده‌اند که در یکجا گفته است هو جائز لانّه کان مباحا مشروعا و اشتهر عن ابن عباس حلّیتها و تبعه علی ذلک اکثر اهل الیمن و مکّهٔ من اصحابه.

و در جای دیگر گفته است هو جائز لانّه کان مباحا فیبقی الی ان یظهر ناسخه.

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است، برای تقویت قول خلیفه عمر) و اعاظم مفسّرین شما مانند زمخشری و بغوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد بحلّیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ: چون متعه شرائط زوجیّت از قبیل ارث و طلاق و عدّه و نفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست.

تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است

داعی: معلوم میشود روی نظر بدبینی توجه کامل بکتب فقهیه شیعه ننموده‌اید و الا این اشکال را نمی‌نمودید چه آنکه میدیدید که تمام آثار زوجیّت بر زن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود.

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلّم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا ببعض از شرائط و تکلّفات آن فضلا و لطفا تخفیف داده شده و اما راجع بشرائط: اوّلا معلوم نیست که ارث از لوازم ثابته زوجیّت باشد چه بسیار زنان‌اند که با علاقه زوجیّت ارث از شوهر نمیبرند مانند زوجه کتابیّه و ناشزه و قاتله زوج خود که با وجود صدق

اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیا ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوای فقهاء درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوای فقهاء شما هم در احکام مختلف است.

ثالثا اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت عدّه را چهل و پنج روز مقرر داشته‌اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله یائسه باشد یا غیر یائسه.

رابعا حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیّت نیست چه بسا زنانی که در علاقه زوجیّت هستند و از حق النفقه محرومانـد ماننـد ناشزه و کتابیّه و قاتله زوج خود.

خامسا تمامیّت مدّت البته طلاق او میباشد و همچنین بذل مدّت نمودن زوج در بین مدّت نیز طلاق او میباشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچ‌کدام موضوعیّت ندارد چنانچه نابغهٔ البشر علّامه حلّی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدّس سرّه القدّوسی که از مفاخر علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر ردّ گفتار آنها بنحو أتم و أکمل تفصیلا شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت باختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنّیه و معارضات نصیریه و سایر مؤلّفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ: از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی: متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده.

شیخ: باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعض اقوال روز فتح مکه و در بعض روایات در حجّهٔ الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی دیگر گفتند در عمرهٔ القضاء حکم نسخ نازل آمده.

دلائل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله

داعی: همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستّه و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیّت آن را تا زمان خلافت عمر میرسانند.

و از همه دلائل واضح‌تر همانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند قول خود خلیفه عمر را که متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا احرّمهما اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول اللّه صلی الله علیه و آله در زمان آن حضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع محرّم را بجا آورد من عقابش مینمایم (قطعا برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثرتر بوده) تا آنکه بگوید دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بوده من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و شاگردان مدرسه و مکتب آن حضرت مانند عبد اللّه بن عبّاس (حبر امت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و سلمهٔ بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتابهای آنها اهمیت میدهید ثبت و ضبط نموده‌اند که ببعض از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل میکردند و میگفتند تا زمان وفات آن حضرت چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم فلذا عمل بآن میکردیم.

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجاء از عمران بن حصین نقل نموده که گفت: نزلت آیهٔ

المتعة فی کتاب اللّه و عملنا بها مع رسول اللّه فلم تنزل آیة بنسخها و لم ینه عنها النبیّ حتّی مات.

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلا بعرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منع و نهی از متعه نگردیده.

پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنّت نرسیده قطعا متعه بمشروعیّت خود باقی است إلی الابد.

چنانچه ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی در سنن خود که یکی از صحاح ستّه شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در ص ۹۵ جزء دوم مسند و ابن أثیر در جامع الاصول باسناد عدیده نقل نموده‌اند که از عبد اللّه بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید چه میگوئی در متعه نساء گفت البته حلال است گفت پدرت خلیفه نهی از آن نموده گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعا امر پیغمبر مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول اللّه میباشم.

و امّا راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده گمان میکنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الّا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح و ردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید.

شیخ: قول خلیفه عمر رضی اللّه عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشنیده بود نقل نمی‌نمود؟!

داعی: از یک عالم با فکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط بخلیفه عمر) ابراز بچنین عبارتی بسیار بعید است برای اینکه در هر کاری فکر لازم است آقایان قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرمائید قول خلیفه برای مسلمین سندیّت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتّی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیّت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکاثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام که ببعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده‌اند.

و امّا اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی‌نمود بسیار مورد اشکال است.

اولا اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نسخی را شنیده بود می‌بایستی از زمان آن حضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد مخصوصا وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بآن مینمودند بعنوان نهی از منکر هم شده بایستی بمردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خودداری نمائید چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟!

ثانیا هر حکمی که بفرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت شایع شد البته باید ناسخ آن هم بوسیله خود آن حضرت شایع گردد چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلائی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله بأحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم بأحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاسةً حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که بمردم ابلاغ ننموده و امت عمل بآن میکردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا باو امر شده بامت برساند نرسانده (بقول شما) محرمانه بعمر تنها گفته باشد عمر هم بأحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم بحرمت داده؟! و خلیفه ابی بکر هم که حتما مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جلوگیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بآن کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی‌خبری عمل بحکم منسوخ می‌نمودند؟!

ثالثا اگر متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ شده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآن حضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و أحدی بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعا با استناد بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار مینمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یا خلیفه برگزیده خلق این حق را دارد؟!!

هنوز نمیتوانم بفهمم و عقلم حکم نمیکند که عمر با چه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و با چه جرئتی گفته انا احرّمهما عجب آنکه خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی‌فرمود من حلال یا حرام نمودم هر وقت حکمی را ابلاغ مینمود می‌فرمود خدای متعال بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرأت و صراحت میگوید متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه انا احرّمهما و اعاقب علیهما؟! فاعتبروا یا اولی الابصار.

مجتهد میتواند تغییر احکام دهد؟

شیخ: لا بد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر میتواند اجتهادا مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی اللّه عنه فرمود انا احرّمهما!!!

داعی: هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات یک غلطی مرتکب غلطهای دیگر شوید شما را بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آن قدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات قرآن نمی‌باشد که ناچار با ضیق وقت ببعض از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحا فرماید قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ.

جائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نتواند بمیل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است چگونه میتوانسته تصرف در احکام نموده حلال خدا را حرام نماید، و در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم) فرماید وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی

و آیه ۸ سوره ۴۶ (احقاف) که فرماید قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ.

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشته‌اند که تصرف در احکام نموده و حلال خدا را حرام نمایند.

شیخ: قطعا خلیفه عمر رضی اللّه عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت یک ساعت یا یک ماه یا یک سال زنی را متعه مینمایند و بعد حامله یا غیر حامله رها میکنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء میشود.

داعی: ببخشید آقا این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است زیرا عمل دسته‌ای از مردمان شهوت‌پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت میدهید.

اگر عملیات مردم شهوت‌پرست لا ابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالبا دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر دختران نجیبه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته‌اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی میشوند پس عقد ازدواج اصلا غلط میباشد.

باید در مردم تزریق دیانت نمود و آنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص متدیّن شد و دید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی‌خواهد برود مطابق دستور شرع انور میخواهد زنی را متعه و بعقد انقطاع در تصرف خود آورد اول در پی تحقیق شرائط متعه میرود چه آنکه میداند برای هر حکمی شرائطی می‌باشد اول باید تحصیل شرائط نمود آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه در دوره عدّه خود که حدّ اقل چهل و پنج روز است راحت زندگی نماید.

دیگر آنکه بعد از متارکه در تمام مدّت عدّه مراقب زن باشد که اگر حامله شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت ببچه خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرائط را ننمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده‌دل بی‌فکر حکم مسلّم حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعا صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند.

و اگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجّهٔ منصوص هم نمی‌تواند روی صلاح‌بینی حلال خدا را حرام نماید باستناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه ننمایند.

منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمیتوانند بگیرند چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند.

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید پرده‌های حرمتها دریده نوامیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان میشود خانواده‌ها از هم پاشیده و بیچاره میشوند.

چنانچه امام احمد ثعلبی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند ذیل آیه متعه مسندا نقل نموده‌اند از امیر المؤمنین علی علیه السّلام که فرمود: «لو لا انّ عمر نهی عن المتعه ما زنی الّا شفی».

و نیز ابن جریح و عمرو بن دینار از عبد اللّه بن عباس (حبر امت) نقل نموده‌اند که گفت ما کانت المتعهٔ الّا رحمهٔ رحم اللّه بها امّهٔ محمّد لو لا نهیه (ای عمر) عنها ما احتاج الی الزنی إلّا شفی.

پس بنا بفرموده اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل بمتعه پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشأن بجامعه‌ای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القیمهٔ.

حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی‌شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعاگو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شاهدی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها بأحادیث مجعوله بر خلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که باتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث چنانچه جابر روایت مینماید بیک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعا للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله هنوز موجود است،!!

مع ذلک عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش نیست اهل بدعت و ضلالت میشمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی‌ماند که اسلام و ایمان جناب ابو طالب را هم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صدر اسلام شایع و مورد احترام امت بوده بجعل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی‌فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادلّه کافیست و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آن جناب بسی بسیار است که ما اختصارا بهمین جا مطلب را ختم میکنیم.

و إلّا خوارج و نواصب و امویها و پیروان آنها از جهت عداوت با امیر المؤمنین علیه السّلام اگر جناب ابو طالب فرضا زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر مینمایند.

هر یک از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید بکتب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابو القاسم بلخی و محمّد بن اسحاق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام قرطبی و علّامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجمی و ابو جعفر اسکافی و غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عمّ و ابوین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و غالبا رساله‌های مستقلی در این باب نوشته‌اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پاک نورانی و جسمانی علی علیه السّلام ممتاز و أحدی از صحابه کبار بمقام مقدس آن حضرت نمیرسد.

لقد ظهرت فما تخفی علی احد

الّا علی اکمه لا یعرف القمر

مولد علی علیه السّلام در خانه کعبه بوده

و خصیصه دیگری که علی علیه السّلام بآن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلایق از انبیاء عظام و اوصیاء گرام تا امم صالحه آنها من آدم إلی الخاتم باین خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیّت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آن حضرت منفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیه السّلام در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العبادهٔ لا بیت الولادهٔ.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السّلام نزدیک شد مادرش فاطمه بنت اسد را بداخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آن هم نه تصادفا مثل زنی که در مسجد باشد دفعتا وضع حملش گردد بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی‌خبران گمان میکنند فاطمه در مسجد بوده درد مخاض او را گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتی که این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام رفته درد مخاض او را گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بدرگاه با عظمت پروردگار متعال نالید که خداوندا بعزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان یک مرتبه دیوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته درب او که مساوی با زمین و همیشه بسته و مقفّل بوده مگر در موسم خاص بازمی‌نمودند) شکافته و یا درب بسته باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی برخاست یا فاطمهٔ ادخلی البیت فاطمه داخل شو در خانه، در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در و دیوار بحالت اولیه برگشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابو طالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود فورا آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهرا بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام خانه‌های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می‌نمودند روز سوم همان محلی که داخل شده بود بازشد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند ماه پاره پسری روی دست او دیده‌ها را خیره نمود.

اسد اللّه در وجود آمد

در پس پرده هر چه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی علیه السّلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده آن هم با دعوت مخصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنّی) میباشد که قبلا و بعدا أحدی بچنین خصیصه نائل نگردیده.

چنانچه حاکم در مستدرک و نور الدین بن صباغ مالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند:

و لم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه و هی فضیلهٔ خصه اللّه تعالی بها اجلالا له و اعلاء لمرتبته و اظهارا لتکریمه.

نام‌گذاری علی علیه السّلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابو طالب

خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی علیه السّلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آن حضرت گردید موضوع نام‌گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم.

شیخ: بیان غریبی فرمودید مگر ابو طالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بچه را علی بگذار قطعا این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده‌اند و إلّا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و إراده خود بر آن جناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد.

داعی: در بیان داعی ابدا امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید قطعا تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم جملات را از هم تفکیک نموده جواب هر یک را علی‌حدّه عرض نمایم.

أولا شما تصور مینمائید بچه را پس از ولادت نام‌گذاری نموده‌اند و حال آنکه اینطور نیست در تمام کتب آسمانی نام محمّد و علی علیهما الصلاهٔ و السّلام را بعنوان نبوت و امامت ذکر نموده‌اند چه آنکه نام محمّد و علی علیهما الصلاهٔ و السّلام را پروردگار متعال هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمانها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده‌اند اختصاص بزمان جناب ابو طالب ندارد.

شیخ: آیا این بیان شما غلوّ نیست که علی کرم اللّه وجهه را آن قدر بالا ببرید که نام او را توأم با نام پیغمبر مکرم صلّی اللّه علیه و سلّم قبل از خلقت خلائق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش ما فوق همه و قرینی برای او نمیباشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در أذان و إقامه بفتوای فقهای شما نام علی را وجوبا بعد از نام پیغمبر بیاورند.

داعی: (با تبسّم) خیر آقا این بیان داعی ابدا ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که بداعی

نسبت بدهید بلکه خدای متعال أمر بثبت نام آن حضرت توأم با نام خود و پیغمبرش صلی الله علیه و آله نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده.

شیخ: عجب است مرتبه غلو را بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جلّ و علا قرار دادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید.

نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت گردید

داعی: محمّد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السّلام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینابیع المودهٔ (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ نقلا از ذخایر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبد اللّه طبری شافعی همگی مسندا از ابو هریره (بمختصر کم و زیادی در بعض کلمات و ألفاظ) نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی ساق العرش لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و محمد عبدی و رسولی أیّدته بعلیّ بن أبی طالب.

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر درّ المنثور أوایل سوره بنی اسرائیل نقلا از ابن عدی و ابن عساکر از أنس بن مالک روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله أیّدته بعلیّ.

و نیز در ص ۲۰۷ ینابیع نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره ملّا آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوبا محمّد رسول اللّه أیّدته بعلیّ و نصرته به.

و نیز در ص ۲۳۴ ینابیع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقلا از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودّت ششم از مودهٔ القربی دو حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی شافعی در مناقب همگی از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی باب الجنّهٔ لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه علیّ ولیّ اللّه اخو رسول اللّه قبل ان یخلق السموات و الارض بألفی عام.

حدیث زیبای دیگری بیادم آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی فقیه شافعی در مودّت هشتم از مودّهٔ القربی نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی فرمود در چهار محل اسم تو را با اسم خودم توأم دیدم.

۱. در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن یافتم لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه ایّدته بعلیّ وزیره.

۲. بسدرهٔ المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده انّی انا اللّه لا اله الّا انا و حدی و محمّد صفوتی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به.

۳. وقتی بعرش رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است انی انا اللّه لا اله الّا انا محمّد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به.

۴. وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده لا اله الّا انا محمّد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینابیع الموده نقلا از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمّد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (حبر امت) و ابو هریره آورده‌اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال) هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ.

دربـاره علی علیه السّلام آمده آنگاه گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود رایت مکتوبا علی العرش لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له محمّد عبدی و رسولی ایّدته و نصرته بعلیّ بن أبی طالب.

آنگاه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام‌گذاری محمّد و علی علیهما

الصلاة و السّلام ربطی بما ندارد بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است.

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابیع از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه انّه هو التواب الرحیم.

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السّلام بآن تلقّی نموده و سبب قبولی توبه‌اش گردید فرمود سأله بحقّ محمّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین فتاب علیه و غفر له.

گمان میکنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما بهمین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد.

و امّا در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابو طالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام مراتبی میباشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمیباشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آگهی پنهان و با سرعت خاصّی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد.

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند باو وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ.

آیا تصور مینمائید نوخابذ (یا بنظر صاحب تیسیر یوخابذ) مادر حضرت موسی علیه السّلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحا بطریق وحی دو أمر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دو بشارت میدهد که وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافِی وَ لا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ.

علاوه بر این معانی دستور و أمر پروردگار متعال برای راهنمائی بشر حتما نباید بطریق وحی باشد (اگر هم باشد مانعی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمائی مینماید بندگان خود را چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمائی بمریم میدهد که فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا فَکُلِی وَ اشْرَبِی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیًّا.

پس همان قسمی که بوسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوخابذ مادر حضرت موسی علیه السّلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السّلام را که پیغمبر نبودند راهنمائی نموده است جناب ابو طالب را هم برای نام‌گذاری فرزندش راهنمائی نموده.

و أحدی نگفته جناب ابو طالب پیغمبر بوده و یا بر او نزول وحی شد بلکه بوسیله نداء آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام‌گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمائی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند.

شیخ: در کجا علماء ما چنین خبری را داده‌اند.

داعی: در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم.

نزول لوح بر ابو طالب جهة نامگذاری علی علیه السّلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودّت هشتم از مودة القربی نقلا از عباس بن عبد المطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع الموده آورده و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمختصر اختلافی در ألفاظ و کلمات نقل نموده‌اند که چون علی علیه السّلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش أسد را بر او گذارد جناب ابو طالب از

آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه أبو قبیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابو قیس (یا مسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابو طالب دعای خود را بشعری انشاد نمود و گفت.

یا ربّ هذا (یا ذا) الغسق الدّجی

و القمر (و الفلق) المبتلج المضیّ

بیّن لنا من (عن) امرک الخفیّ (المقضیّ)

ما ذا تری فی اسم ذا الصّبی

(لما تسمّی لذاک الصّبی

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابو طالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته‌اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسبانید دید این اشعار ثبت است.

خصّصتما بالولد الزکیّ

و الطاهر المنتخب الرضی

و اسمه من قاهر العلیّ

علیّ اشتقّ من العلیّ

گنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابو طالب گفت:

یا اهل بیت المصطفی النبیّ

خصّصتم بالولد الزکیّ

انّ اسمه من شامخ العلیّ

علیّ اشتقّ من العلیّ

فسّر ابو طالب سرورا عظیما و خرّ ساجدا للّه تبارک و تعالی.

آنگاه ده شتر بشکرانه این أمر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می‌نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجّاج با عبد اللّه زبیر مفقود شد.

(این خبر هم مؤید خبرها و دلائل قبل است که جناب ابو طالب همیشه موحّد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می‌بیند بخاک افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بخاک افتاده و خدا را سجده میکند میتوان مشرک خواند پناه بخدا میبریم از عناد و تعصب جاهلانه؟!).

نام علی جزء اذان و اقامه نیست

و اما اینکه فرمودید بفتوای فقهاء شیعه نام علی علیه السّلام وجوبا در اذان و اقامه وارد است قطعا عمدا سهو نمودید خوب بود برای نمونه یک فتوا نشان دهید که نام آن حضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه باتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده‌اند شهادت بر ولایت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام جزء اذان نیست و بقصد جزئیت گفتن در اذان و إقامه حرامست و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آن حضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن بقصد تیمن و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السّلام را ببرند، چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السّلام را برده چنانچه عرض شد پس آقایان بی‌جهت

هو و جنجال مینمائید.

بس است برگردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیر المؤمنین علی علیه السّلام نبوده است.

در زهد و تقوای علی علیه السّلام

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد خصیصه‌ایست برای آن حضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید.

چون باجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله أزهد و اورع و اتقای از امیر المؤمنین علیه السّلام دیده نشده چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول نقل مینمایند از عمر بن عبد العزیز اموی معروف که در تزهّد سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامّهٔ بعد النبیّ صلی الله علیه و آله ازهد من علیّ بن أبی طالب علیه السّلام.

ملّا علی قوشچی با تمام تعصّبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید عقول عقلاء درباره علی علیه السّلام مبهوت است زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان و در شرح تجرید گوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.

خبر عبد الله رافع

از جمله عبد اللّه رافع نقل مینماید که گفت روزی رفتم بخانه امیر المؤمنین علیه السّلام وقت افطار بود کیسه سر بمهری برای آن حضرت آوردند وقتی بازنمود دیدم در میان کیسه آرد پرسبوسی است که پوستهای آن را نگرفته بودند سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود عرض کردم یا ابا الحسن چرا سر أنبان را مهر نموده‌ای فرمود برای آنکه حسنین (علیهما السّلام) بمن مهربانند مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.

(بدیهی است استرسال نفس در لذائذ مباحه دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا بازمی‌دارد).

بهمین جهت علی علیه السّلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه میگرفت تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خبر را از احنف بن قیس نقل نموده

خبر سوید بن غفله

و نیز شیخ در ینابیع الموده و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده‌اند که گفت روزی خدمت امیر المؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده‌ای که بوی ترشیدگی او بمشام من میرسید در مقابل آن حضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پرسبوسی در دست مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمیشد حضرت با زانوی مبارک آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم تعارف کرد عرض کردم روزه هستم فرمود شنیدم از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند.

سوید گوید دلم بحال علی علیه السّلام سوخت فضّه خادمه آن حضرت نزدیک من بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری و نان میپزی گفت بخدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

حضرت فرمود بفضّه چه میگفتی عرض کردم باو گفتم چرا سبوس آرد را نمیگیرد.

فرمود پدر و مادرم فدای رسول اللّه باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من

تأسّی برسول خدا نمودم).

حلوا نخوردن علی علیه السّلام

موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری برای علی علیه السّلام حلوای شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود فرمود چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده‌ام) عرض کردند یا علی مگر حلوا بر شما حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتی که اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.
أتیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرّاء و کیف ارضی بانّ اسمی امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی خشونهٔ العسر و شدائد الضرّ و البلوی.
و نیز خوارزمی از عدیّ بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آن حضرت فالوده آوردند جلو نفس را گرفت و میل نفرمود.
اینها نمونه‌ای از طرز خوراک آن حضرت بود گاهی سرکه و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورشت در یک سفره نمیگذارد!
در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری که بدست عبد الرّحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود در سر سفره برای آن حضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بودم دختری بپدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد بابا چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورشت بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود آنگاه فرمود فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب.

در لباس و پوشش علی علیه السّلام

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی‌قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند و کان علیه ازار غلیظ اشتراه بخمسهٔ دراهم. تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می‌نمود وصله‌ها غالبا از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آن حضرت از لیف خرما بود و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودّهٔ و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی علیه السّلام آن قدر وصله بلباس زده بود که پسر عمش عبد اللّه بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آن حضرت دلتنگ شد حضرت فرمودند لقد رقعت مرقعهٔ حتّی استحییت من راقعها ما لعلیّ من زینهٔ الدنیا کیف نفرح بلذهٔ تفنی و نعیم لا یبقی.
دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامه وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعادی قرار گیرید حضرت فرمودند این جامه‌ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید و مؤمن بآن اقتداء می‌کند.
و نیز محمد بن طلحه در مطالب السئول و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینابیع المودّهٔ آورده‌اند که لباس علی علیه السّلام و غلامش یکسان بوده هر جامه‌ای که میخرید دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود میپوشید و دیگری را بغلام خود قنبر میداد.
اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السّلام که علماء خودتان هم ثبت نموده‌اند و داعی باقتضای وقت مجلس باختصار کوشیدم. و الا شرح حالات آن حضرت محیّر العقول میباشد.

آن حضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان گندم و شکر و عسل و خرما بفقراء و یتیمان و بینوایان میخورانید خود لباس وصله‌دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به یتیمان و بیوه‌زنان میپوشانید.

گفتار ضرار با معاویه

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی‌اعتنائی آن حضرت بدنیا کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۸۴ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و شیخ عبد اللّه بن عامر شبراوی شافعی در ص ۸ کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف و محمد بن طلحه در ص ۳۳ مطالب السئول و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۲۸ فصول المهمّه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع و سبط ابن جوزی در ص ۶۹ تذکرهٔ خواص الامه آخر باب ۵ و دیگران از علماء و مورخین شما نقل نموده‌اند مذاکرات معاویه علیه الهاویه را با ضرار بن ضمره که مفصّل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضا علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا غرّی غیری ابی تعرضت ام الیّ تشوّقت هیهات هیهات طبّقتک ثلاثا لا رجعهٔ فیها فعمرک قصیر و خطرک کبیر و عیشک حقیر آه من قلّهٔ الزاد و بعد السفر و وحشهٔ الطریق فبکی معاویه و قال رحم اللّه ابا الحسن لقد کان و اللّه کذلک.

در جای دیگر همین معاویه گفته است عقمت النساء ان تلدن مثل علیّ بن أبی طالب علیه السلام.

زهد امیر المؤمنین علیه السّلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باو بشارت داده چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۶ کفایت الطالب مسندا خبری از عمار یاسر نقل مینماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله زهد را بعلی علیه السّلام

که بعلی علیه السّلام فرمود انّ اللّه قد زیّنک بزینهٔ لم یتزین العباد بزینهٔ احبّ الی اللّه منها الزهد فی الدنیا و جعلک لا تنال من الدنیا شیئا و لا تنال الدنیا منک شیئا و وهب لک حبّ المساکین فرضوا بک اماما و رضیت بهم اتباعا فطوبی لمن احبّک و صدّق فیک و ویل لمن ابغضک و کذّب علیک فامّا الذین احبّوک و صدّقوا فیک جیرانک فی دارک و رفقاؤک فی قصرک و امّا الذین ابغضوک و کذّبوا علیک فحقّ علی اللّه ان یوقّفهم موقف الکذّابین یوم القیمهٔ.

آن قدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند و لقب امام المتقین را فقط مردم بآن حضرت ندادند بلکه اول کسی که علی را باین لقب خواند و مکرر با این لقب آن حضرت را بجامعه معرفی نمود شخص شخیص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصّله نیست فقط برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا میکنم.

خدا و پیغمبر علی را امام المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایت الطالب از انس بن مالک روایت مینمایند که گفت روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمن فرمودند یا انس آب وضو برای من بیاور پس برخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد آنگاه بمن فرمود یا انس اوّل من یدخل من هذا الباب هو امام المتّقین و سیّد المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الغرّ المحجلین.

اول کسی که از این در وارد میشود او امام اهل تقوی و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنانکه بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب میگویند) و خاتم اوصیاء و کشاننده رو و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت.

أنس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خود را پنهان کردم ناگاه دیدم علی از درب درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کیست عرض کردم علی بن أبی طالب است پس حضرت با حالتی شاد و خندان برخاست علی علیه السّلام را استقبال کرد و دست در گردن او نمود عرق رویش را پاک کرد علی علیه السّلام عرض کرد یا رسول اللّه امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمودند چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من.

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در حلیه نقل مینمایند که روزی علی علیه السّلام وارد شد بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند مرحبا بسیّد المسلمین و امام المتّقین آنگاه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض کرد حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده و از او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید و زیاد گرداند بر من آنچه را بمن انعام فرموده.

و محمّد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السئول همین حدیث را نقل میکند و بهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید برتری آن حضرت را بر اهل تقوی.

و حاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سه چیز درباره علی علیه السّلام بمن وحی شده که انّه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین.

و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب مسندا از عبد اللّه بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج که مرا به آسمان بردند وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از طلای درخشنده بود فاوحی الیّ و امرنی فی علیّ بثلاث خصال بانّه سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغر المحجّلین.

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می‌نماید که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام خطاب نمود یا علیّ النظر علی وجهک عبادهٔ انّک امام المتّقین و سیّد المؤمنین من احبّک فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ اللّه و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض اللّه.

بدیهی است مردم پست و بی‌فکر و متملق و گاهی اشخاص بی‌ملاحظه افرادی را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بخوانند مانند آنچه غالبا درباره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده‌اند.

ولی از مثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچ‌گاه شایسته نبوده کسی را بخواند بلقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه بمصداق آیه شریفه وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی وحی مطلق است خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی را امام المتّقین بخوانم.

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی علیه السّلام که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر پروردگار آن حضرت را اختصاص داد بخصیصه‌ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نگردانید.

و در میان تمام صحابه آن حضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام بتمام معنی متّقی باید، تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوای امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی علیه السّلام را مشروحا و مبسوطا بیان نمایم بمثل معروف، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

شیخ: آنچه درباره سیدنا علی کرم اللّه وجهه بفرمائید کم گفته‌اید و واقعا هم همان است که معاویه گفته عقیم‌اند زنان عالم بزایند

مانند علی بن أبی طالب علیه السّلام.

داعی: پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه السّلام سرآمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرار داده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدّم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه بیک مطلبی شدم اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم.

شیخ: خواهش میکنم بفرمائید.

داعی: آیا احتمال هواپرستی و حبّ جاه و دنیا طلبی بعلی علیه السّلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته میدهید؟

شیخ: ابدا ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم اللّه وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداء این جملات بی‌اعتنائی خود را بدنیا ثابت نماید چگونه میل بدنیا پیدا میکند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم اللّه وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را بآن جناب بدهیم تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن.

داعی: پس قطعا عملیات آن مجسمه تقوی تماما برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق بر نداشته و هرکجا حقّی میدیده بی‌اختیار استقبال می‌نموده.

شیخ: بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم اللّه وجهه سراغ نداریم.

اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند

داعی: پس بفرمائید بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله که علی علیه السّلام حسب الوصیهٔ مشغول غسل و کفن و دفن آن حضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عدّه‌ای جمع شدند و با ابی بکر بیعت نمودند آنگاه آن حضرت را برای بیعت طلبیدند بچه علت بیعت ننمود.

اگر طریقه خلافت ابی بکر حق و مسأله اجماع ثابت و مسلّم و دلیل حقانیت بود علی القاعده نبایستی علی علیه السّلام با شدت تقوی و پرهیزکاری تعلّل ورزد و روی گردان از حق شود زیرا هرکجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوی اینست که شخص متقی از حق روی گردان نشود و از جهت دیگر بنا باخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش بعرضتان رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار یعنی علی با حق و حق با علی علیه السّلام میگردد

اگر آن قضایا حق و تعیین ابی بکر بمقام خلافت حق بود بایستی آن حضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید.

پس لا بد مخالفت علی علیه السّلام از بیعت از دو حال خارج نبوده یا علی بر خلاف حق رفتار کرده و متمرّد امر رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر ننموده.

یا وضع خلافت و طریقه اجماع را ساختگی و سیاسی بر خلاف حق دانسته لذا بیعت ننموده.

اما قسم اول نظر بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی با حق و حق با علی می‌گردد و آن حضرت را امام المتّقین خوانده و قطعا علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده قطعا

منتفی است پس لا ـ بد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و بر خلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت ننموده.

شیخ: عجب فرمایشی میفرمائید که سیدنا علی کرم اللّه وجهه بیعت نکرده در صورتی که تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده‌اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی اللّه عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع ننمود.

داعی: عجب از شما است که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصلا شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته‌اند بیعت علی بفوریت واقع نشد.

عموم علمای خودتان معترف‌اند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و بمسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلا عرض شد) بیعت نکرده بمنزل برگشت و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متّفقا نوشته‌اند که بیعت آن حضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام اللّه علیها بوده چنانچه مفصّلا در شبهای قبل بعرضتان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوئیم آن حضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجّه هم نمود و حال آنکه از مثل علی مجسّمه حق و تقوی شایسته نبود و لو برای یک ساعت منحرف از حق گردد و حق را بعقب بیندازد.

شیخ: لا بدیک جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینک بر ما چه آمده که در امور بین بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصد سال دخالت نمائیم؟!! (خنده شدید حضار).

داعی: دعاگو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید بر ما نیست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نمائیم البته تا جائی که آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده‌اید برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین است که وقتی ما در تاریخ جمهور مسلمین می‌بینیم بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله امت و صحابه کبار دو فرقه شدند کنجکاوی نموده ببینیم کدام یک از آن دو فرقه ذی حق بوده‌اند تا پیروی حق نمائیم.

نه آنکه کورکورانه بخیال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف براهی برویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم.

شیخ: لا بد میخواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی اللّه عنه بر حق نبوده اگر خلافت ابی بکر رضی اللّه عنه بر خلاف حق و علی کرم اللّه وجهه ذی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه‌ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می‌نمودند چرا قیام بحق ننمود و بقول شما بعد از شش ماه بیعت نمود حتی بنماز هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی اللّه عنهم وارد و رأیهای صائب هم میداد.

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره

داعی: اولا انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود إراده‌ای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام بجنگ ننمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنانچه اگر بتاریخ حالات هر یک از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بنگرید از این قبیل قضایا بسیار می‌بینید که با افکار شما بی‌تناسب میباشد مخصوصا قرآن مجید ببعض از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار و همراه سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان

گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ سوره ۵۴ (قمر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ.

و در آیه ۴۹ سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره‌گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبیّنا و آله السّلام را خبر میدهد که وقتی از عمّش آزر استمداد نمود و جواب یأس شنید فرمود وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی پس جائی که ابراهیم خلیل اللّه وقتی یاری و کمک از عم خود ندید عزلت و گوشه‌گیری اختیار نماید علی علیه السّلام بطریق اولی بایستی بواسطه نبودن یار و یاور عزلت و کناره‌گیری اختیار نماید.

شیخ: گمان میکنم مراد از این عزلت، عزلت قلبی باشد که قلبا از آنها دوری و بیزاری جست نه عزلت مکانی.

داعی: اگر جنابعالی بتفاسیر فریقین مراجعه نمائید می‌بینید که مراد از اعتزال عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص ۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر گوید الاعتزال للشیء هو التباعد عنه و المراد انی افارقکم فی المکان و افارقکم فی طریقتکم

فلذا ارباب سیر آورده‌اند که بعد از این قضیّه حضرت ابراهیم علیه السّلام از بابل بکوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزلت و کناره گرفت بعد از آن ببابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست او را گرفتند و در آتش انداختند خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

و در آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی علیه السّلام را با خوف و ترس نقل فرموده فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ.

پس جائی که پیغمبر اولو العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا وصی رسول و قعود و عزلت و کناره‌گیری معذور نمیباشد.

و در سوره اعراف قصه گوساله‌پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه السّلام باغوای سامری و بازیگریهای او و سکوت هارون را با آنکه خلیفه حضرت موسی علیهما السّلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۴۹ فرماید وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی

شباهت علی با هارون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی حضرت هارون علیه السّلام پیغمبر و خلیفه منصوص حضرت موسی علیه السّلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شیع سامری و شرک مسلّم گوساله‌پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بسیف ننمود.

علی علیه السّلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هارون و صاحب منزله هارونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحا ذکر نمودیم) اولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آن طرف دید مانند جناب هارون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا بروایات اکابر علماء خودتان که قبلا عرض شد وقتی آن حضرت را جبرا بمسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود را بقبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هارون خبر میدهد که بموسی گفت یا بن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، یعنی یا رسول اللّه به بین امت مرا تنها گذارده و ضعیفم نموده و میخواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم سیزده سال در مکّه معظّمه سکوت اختیار نمود تا جائی که شبانه از مرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای آن بود که چون یـاور نـداشت ماننـد انبیـاء سـلف صبر و تحمـل و فرار برقرار اختیـار نمود که الفرار ممـا لا یطاق من سـنن المرسلین بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

شیخ: چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعتها را از میان بردارد.

داعی: حمیدی در جمع بین الصـحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین عایشه نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باو فرمودنـد اگر این مردم قریب العهـد بکفر و زمان جاهلیت نبودنـد و نمیترسـیدم که بقلب خود منکر آن شوند امر می‌نمودم خانه کعبه را خراب کننـد و آنچه که از آن بیرون بردنـد داخل نموده و خانه را بزمین متصل میساختم و مانند زمان حضـرت ابراهیم دو در برای آن قرار میدادم بسمت مشرق و مغرب و بنیاد آن را بپایه بنای حضرت ابراهیم میرسانیدم.

آقایـان از روی انصـاف دقت کنیـد جائی که رسول اللّه صـلی الله علیه و آله با آن مقام و مرتبه عالیه الهیّه که برای ریشه کن نمودن شرك و کفر و آثار آنها مبعوث گردیـده از صـحابه خود ملاحظه نمایـد (بنابر آنچه اکابر علماء خودتان نوشـته‌اند) و بـدعی که در ساختمان ابراهیمی بکار رفته نتوانـد عوض نمایـد و بصورت اصـلی در آورد که مبادا مسـلمانان روی عادت عهـد جاهلیت انکار آن نمایند.

تصدیق نمائید امیر المؤمنین علیه السّلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میگشتند تا تلافی نموده و ضربات خود را بآن حضرت بلکه باصل دین وارد آورند.

چنـانچه فقیه واسـطی ابن مغـازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل نموده‌انـد که رسول اکرم صـلی الله علیه و آله بعلی علیه السّـلام فرمود امت از نو کینه‌ها در دل دارنـد و زود است عـد از من با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند من ترا امر مینمایم بصبر و تحمل تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت فرماید.

علت قعود علی علیه السّلام از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیامبر

ثانیا أمیر المؤمنین علیه السّـلام یگانه رادمردی بود که در زنـدگی ابـدا خود را نمیدیـد و هر چه میدیـد خـدا میدید یعنی بتمام معنی فانی فی اللّه بود خود و بسـتگان خود و امامت و خلافت و ریاست را برای خدا و دین خدا میخواست فلذا صبر و تحمل و سکوت و عـدم قیـام آن حضـرت در مقابل مخالفین برای إحقاق حق ثابت خود برای خـدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیفتـد و مردم بکفر اولیه برگردند.

چنانچه موقعی که فاطمه مظلومه مأیوسانه بخانه برگشت در حالتی که حقش را برده بودند خطاب نمود بامیر المؤمنین علیه السّـلام و عرض کرد اشتملت شملهٔ الجنین و قعدت حجرهٔ الظنین نقضت قادمهٔ الاجدل فخانك ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبزنی نحلهٔ ابی و بلغهٔ ابنی، الخ، لقد اجهر فی خصامی و الفتیهٔ الدنی کلامی.

مخـاطبه‌اش طولاـنی است مولاـنا علی علیه السّـلام تمـام کلمـات و خطابات را گوش داد تا فاطمه سـلام اللّه علیها ساکت شـد آنگاه بمختصـر جوابی بی‌بی را قـانع نمود که از جمله فرمود فاطمه، من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت إلی الأبد در مسجدها و مأذنه‌ها برده شود؟

گفت منتهـا آمال و آرزویم همین است فرمود پس در این صورت بایـد صبر کنی چه آنکه پـدرت خاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله بمن وصـیتها نموده من میـدانم بایـد صبر نمایم و الا قـدرت دارم که دشـمنان را خوار نمایم و حقّت را بگیرم ولی بدان که آن وقت دین از میان میرود پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است از حقّی که از تو غصب نمودند.

بهمین جهت صـبر را پیشه خـود قرار داد و صـبر کرد برای حفـظ حوزه اسـلام که ایجـاد دودسـتگی نشود چنـانچه غالبـا در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می‌نمود.

بیانات علی علیه السّلام در علت قعود و سکوت

از جمله ابراهیم بن محمّد ثقفی که از ثقات علماء جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج و علی بن محمّد همدانی نقل مینمایند که چون طلحه و زبیر بیعت را شکستند و بسمت بصره رفتند حضرت امیر علیه السّلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند خطبه اداء نمود بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود فان الله تبارک و تعالی لما قبض نبیه صلی الله علیه و آله قلنا نحن اهل بیته و عصبته و ورثته و عترته و اولیائه و احق خلایق الله به لا ننازع حقه و سلطانه فبینما نحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبینا منا و ولوه غیرنا فبکت لذلک و الله العیون و القلوب منا جمیعا و خشنت و الله الصدور و ایم الله لو لا مخافهٔ الفرقهٔ من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکنا قد غیرنا ذلک ما استطعنا و قد ولیّ ذلک ولاهٔ و مضوا لسبیلهم ورد الله الامر الیّ و قد بایعانی و قد نهضا الی البصرهٔ لیفرقا جماعتکم و یلقیا بأسکم بینکم.

و نیز ابن أبی الحدید و کلبی از علماء بزرگ شما روایت نموده‌اند که در موقع حرکت ببصره آن حضرت برخاست در مقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود.

ان الله تعالی لما قبض نبیه صلّی الله علیه و آله استاثرت علینا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرایت ان الصبر علی ذلک افضل من تفریق کلمهٔ المسلمین و سفک دمائهم و الناس حدیثوا عهدا بالاسلام و الدین.

پس سکوت و تسلیم شدن آن حضرت بمقام خلافت أبی بکر و عمر از جهت رضا نبوده بلکه از یک طرف از تفرقه مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف، و محاجّه با آنها که همه فهمیدند آن حضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی میباشد، آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دودستگی ممکن بود از میان برود) بنابر آنچه أکابر علماء خودتان نوشته‌اند بیعت نمود و در مقام مساعدت بر آمد که فی الحقیقهٔ مساعدت بدین مقدّس اسلام بود نه رضایت و تصدیق بامر خلافت.

چنانچه در نامه‌ای که برای اهل مصر بوسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و صریحا نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده اینست عین عبارت نامه آن حضرت که ابن أبی الحدید هم در ص ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است.

نامه علی علیه السّلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمدا صلی الله علیه و آله نذیرا للعالمین و مهیمنا علی المرسلین فلما مضی صلّی الله علیه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فو الله ما کان یلقی فی روعی و لا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلّی الله علیه و آله عن أهل بیته و لا انهم منحوه عنی من بعده!! فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه فامسکت بیدی حتی رایت راجعهٔ الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلّی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر الاسلام و أهله أن أری فیه ثلما أو هدما تکون المصیبهٔ به علی اعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع ایام قلائل یزول منها ما کان کما یزول السراب او کما یتقشع السحاب فنهضت فی تلک الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمأن الدین و تهنه.

خطبه امیر المؤمنین علیه السّلام بعد از شهادت محمّد بن ابی بکر.

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبد الرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمّد بن ابی بکر، امیر المؤمنین علیه السّلام خطبه مفصّلی بیان نمود (که عینا تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع و

رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که می‌نویسد مردی گفت «یا بن أبی طالب انک علی هذا الامر لحریص، فقلت انتم احرص منی و ابعد، اینا احرص؟ انا الذی طلبت میراثی و حقی الذی جعلنی الله و رسوله اولی به؟ ام انتم اذ تضربون وجهی دونه، و تحولون بینی و بینه فبهتوا و الله لا یهدی القوم الظالمین».
پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آن حضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم، و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلافت آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السّلام قیام بحق میکرد محققا جمعی هم اطراف آن حضرت را میگرفتند (چنانکه مکرر آن حضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنگاه جنگ داخلی شروع میشد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب العهد بکفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملا استقرار پیدا ننموده بود لذا وقت بدست بیگانگان و أعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر منافقین می‌افتاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت چون امیر المؤمنین علیه السّلام عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبر داده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد.
(چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن و منور ساخت)
پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دودستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند و لو رسول خدا خبر ببقای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب می‌افتاد.
منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضر با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بجنگ ننمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

خطبه شقشقیه

چنانچه در اول خطبه شقشقیه اشاره باین معانی نموده که فرمود اما و الله لقد تقمصها فلان (ابن ابی قحافهٔ) و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوبا و طویت عنها کشحا و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیهٔ عمیاء یهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ.
تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آن حضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمیدهد مزاحمت دهم بمقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آن حضرت خبر دهد گمان میکنم کافی باشد.

اشکال در خطبه شقشقیه و جواب آن

شیخ: اولا در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمیباشد. ثانیا این خطبه مربوط بآن حضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق بخطبات آن حضرت نموده و الا آن جناب اصلا از خلافت خلفاء رضی اللّه عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.
داعی: این بیان شما مربوط بافراط در تعصب است و الا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلا عرض شد و دلتنگیهای آن حضرت فقط اختصاص باین خطبه ندارد که شما اشکال‌تراشی نمائید.
و اما اشکال شما راجع باین خطبه که آن را از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار رضی الدین رضوان اللّه علیه بحساب آوردید

جسـارت نمیکنم که بگوییم عنـاد ورزیدیـد و از حـد اعتـدال خـارج شدیـد و بـدون دلیل پیروی نمودیـد بعض از متعصّبین متأخرین اسلاف خود را.

فقـط میگـویم دقت در مطالعـات نمی‌نمائیـد و الاـ اگر مطالعـات دقیقه داشتیـد میدانستیـد که نقـل این خطبه از مولانـا امیر المـؤمنین صلوات اللّه علیه محقق الوقوع است بشهادت اکابر علماء خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عز الدین عبد الحمید بن ابی الحدید و شیخ محمّد عبده مفتی دیار مصـر و شیخ محمّد خضری در ص ۱۲۷ محاضـرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آن حضرت نموده و آن را شرح نموده‌اند.

فقط عـدّه‌ای از متعصّبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شـبهات نمودند و إلّا زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنّی که شرح بر نهج البلاغه نوشته‌اند احدی از آنها تفوّه بچنین عقیده‌ای ننموده.

اشاره بحالات سید رضی

علاوه مقام ورع و تقوای عالم ربّانی سـید جلیل القـدر رضـی الـدین رضوان اللّه تعالی علیه بالاتر از آن است که چنین نسـبتی را باو بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب بآن حضرت نموده باشد.

بعلاـوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهـج البلاغه را مورد دقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه منـدرجه در آنها پی برده‌انـد که نه برای سـید رضـی بلکه برای احدی از بشـر ممکن نیست بدون اتصال بغیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عز الـدین عبـد الحمیـد بن ابی الحدیـد معتزلی و از متأخرین شـیخ محمد عبده مفتی دیار مصر اعتراف بـاین معنی نموده‌انـد که جزالت الفـاظ و حسن معـانی و اسـلوب بـدیعی که در خطب و بیانات آن حضـرت بکار رفته ثابت میکند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق میباشد.

کلمات و خطب و رسائل سیّد جلیل القدر رضی الدین رضوان اللّه تعالی علیه نظما و نثرا در دفاتر ارباب خبر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم میگردد که بینهما بون بعید.

کجا صحبت خاک با عالم پاک

کجا صحبت ذره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدیـد نقل مینمایـد که مصـدّق بن شبیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت نه برای رضـی و نه برای غیر رضـی ممکن نیست چنین کلمـاتی با این اسـلوب بـدیع بکاربرنـد و ما کلمات رضـی را دیـده‌ایم ابـدا طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمیباشد.

خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

گذشـته از قواعد علمیه و موازین عقلیه جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شـیعه و سنّی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین و پدر مرحومش ابو احمد نقیب الطالبیین این خطبه را روایت نموده‌اند.

چنانچه ابن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیدم در تصانیف شیخ خود ابو القاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت مقتدر باللّه عباسی که قبل از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده.

و نیز زیـاد دیـدم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامـذه شـیخ ابو القاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سـید

رضی وفات نمود.

و نیز نقـل نموده از شـیخ ابی عبـد اللّه بن احمـد معروف بـابن خشـاب که گفته این خطبه را در کتبی دیـدم که دویست سال قبل از ولادت سید رضـی تصـنیف نموده‌انـد بلکه این خطبه را بخطوط علمائی دیـدم از اهل ادب که قبل از ولادت والـد رضـی ابو احمد نقیب الطالبین نوشته شده است.

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شـرح نهج البلاغه نوشـته است که من یافتم این خطبه را در دو جا یکی بخط وزیر بن فرات که زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان اللّه علیه نوشته بودند.

دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی یکی از شیوخ معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده.

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پاهای بی‌جائی که متعصبین از متأخرین علماء شما نموده‌اند.

گذشـته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیّه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح میبود که سایر خطب و حکایات و درد دلهای آن حضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده (که ببعض از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود.

مگر نه ابن ابی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شـرح نهج خطبه آن حضرت را مفصلا نقل نموده که میفرماید من از اول امر با رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بودم تا دم مرگ که در سـینه من جان داد بکمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی و احق بآن حضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا آنجا که فرمود فو الذی لا اله الا هوانی لعلی جادهٔ الحق و انهم لعلی مزلهٔ الباطل

بازهم میفرمائید علی علیه السّلام مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده!!

جناب شـیخ عزیز حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) که میفرماید یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ تصدیق خواهید نمود.

چراغی را که ایزد بر فروزد

گر ابله پف کند ریشش (بلکه ریشه‌اش) بسوزد

شیخ: چون خیلی از وقت شب گذشـته شـما هم خسـته شدید و معلوم است از روی خسـتگی صحبت میفرمائید مقتضی است مجلس ختم شود بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند فردا شب بامید خدا.

جلسه دهم لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

شروع جلسه

(اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشـریف آوردند بمناسبت شب عید سعید میلاد سعادت بنیاد حضرت ابا عبد اللّه الحسین ارواحنا فـداه و علیه الصـلاهٔ و السّـلام شـربت و شـیرینی مفصـلی صـرف شد خواستیم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبد القیوم خان تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و چای بیانی نمودند)

نواب: قبله صـاحب خیلی عـذر میخواهم از جسارتی که مینمایم چون موضوعی پیش آمـده که بسـیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از رسمیّت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را بعرض رسانم.

داعی: البته خواهش میکنم بفرمائید برای استماع حاضریم.

سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن

نواب: امروز صبح جمعی در منزل بنده بودند تمام مجلس ذکر خیر جنابعالی بود در اطراف مذاکرات شبها گفتگو میشد روزنامه‌ها و مجلات خوانده میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می‌نمودیم یکی از بنده‌زاده‌ها (عبد العزیز) که در کالج و اسکول اسلامی تحصیل مینماید بمن گفت که چند روز قبل در کلاس درس استاد معظم ما ضمن گفتار خود بمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه و عبد اللّه بن مسعود و عبد اللّه بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی اللّه عنهم خلیفه عمر رضی اللّه عنه برجسته‌تر واقعه از همه بوده حتی علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه که از همه صحابه در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیّه و حقوق مسلمین معطل میماند بخلیفه ثانی عمر رضی اللّه عنه مراجعه میکرد و استمداد از فطانت و علم و دانش خلیفه مینمود خلیفه هم حلّ مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را مینمود؟!!؟

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقا همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان نموده‌اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده.

بنده چون در امر دین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره بآقایان دوستان مخصوصا به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لا بد حلّ این مطلب بزرگ میشود تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیده متمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی بأرزش علمی هر یک از صحابه ببریم و بدانیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته‌اند بنده زاده و دوستان هم برای أخذ نتیجه شرفیاب‌اند امید است ما را مستفیض فرمائید که مخصوصا بنده زاده اگر متزلزل است ثابت گردد.

داعی: (رو بجناب یوسف علی شاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده سؤال نمودم آیا چنین است ایشان فرمودند نمیدانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است).

داعی: خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف هر که بوده که از کجا این حرفها را آورده، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بی‌علم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی ننموده‌اند و اگر نفرات متعصّبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لا یرضی صاحبه میباشد که قطعا خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده‌ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتی نموده موضوع فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابدا بحث و بیانی نشده علی القاعده أبوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده‌اند بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش‌آمدها دست بدامان علی علیه السّلام و عبد اللّه بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه میشده است.

مخصوصا ابن ابی الحدید آورده که عبد اللّه بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبد اللّه همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش‌آمدها و سؤالهای فقهی که از او مینمایند عبد اللّه جواب بدهد.

شیخ: (با رنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی اللّه عنه از علم فقه و مسائل شرعیّه که اساس دین است بی‌بهره بوده.

داعی: اولا تمنا مینمایم ملایم باشید عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحهً و کنایهً اهانتها نمودید مشرک و کافر

و اهل بدعت بما گفتید ابدا از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهانتهای شما را برگرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید.

هر إنسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان میگردد.

ثانیا مغلطه فرمودید داعی نگفتم خلیفه بی‌بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست، بلکه میگویم و میایمش از عهده برون.

شیخ: دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی اللّه عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کند بوده.

داعی: دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده‌اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است.

شیخ: اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید

داعی: چند خبری که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم.

مجاب نمودن زنی عمر را در یک مسئله شرعی

اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در ص ۱۳۳ جلد دوم در المنثور و ابن کثیر در ص ۴۶۸ جلد اول تفسیر و جار اللّه زمخشری در ۳۵۷ جلد اول تفسیر کشّاف و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره (نساء) و قرطبی در ص ۹۹ جلد پنجم تفسیر و ابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن ص ۵۸۳ و بیهقی در ص ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در ص ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری و متّقی هندی در صفحه ۲۹۸ جلد هشتم کنز العمال و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک و ابو بکر باقلانی در ص ۱۹۹ تمهید و عجلونی در ص ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء و قاضی شوکانی در ص ۴۰۷ جلد اول فتح القدیر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد اول و ص ۹۶ جلد سیم شرح نهج و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن اثیر در نهایه بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته با تصدیق بصحت نقل نموده‌اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه‌ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهارصد درهم زیادتر نماید او را حد میزنم و آن زیادتی مهر را از او میگیرم و داخل در بیت المال مسلمین مینمایم؟!!

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام اللّه تعالی عمر گفت البته کلام اللّه تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ (نساء) میفرماید وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً.

عمر از شنیدن این آیه و حاضر جوابی آن زن مبهوت شد. و گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال.

آنگاه برگشت بالای منبر و گفت اگر چه شما را منع کردم از اینکه زیاده از چهارصد درهم مهر و صداق برای زنها قرار ندهید اینک بشما اجازه میدهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطاء نمائید مانعی ندارد.

از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه‌ای بر قرآن و احکام فقهیّه نداشته و الّا چنین بیانی نمینمود که در مقابل یک زن عالمه مجاب شود و بگوید امرأة اصابت و رجل أخطأ؟!

شیخ: خیر این طور نیست مقصود خلیقه آن بود که مردم را بپیروی سنت وادار کند در کمی مهر اگر چه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان

خود معین نماید.

داعی: این عـذری است غیر قابـل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشـته و الّـا اظهـار عجز و اقرار بخطـاء نمینمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه‌تر هستید حتی زنان در حجله‌ها بلکه در جواب آن زن همین بیان شما را مینمود.

علاوه هر عاقلی میداند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نبایـد شـد زیرا گرفتن مال اختصاصـی زنی را که بحکم قرآن بعنوان مهر مالك شده و داخل در بیت المال نمودن ابدا مشروع نمیباشد.

از همه اینها گذشـته اجراء حـد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده عمل بیجائی است در فقه اسـلامی هم چو محلی در باب حدود سـراغ نداریم اگر شـما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود، هم چو حدی وجود ندارد تصدیق فرمائید ادعای معلم بیجا بوده.

اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که آن حضرت نمرده

اتفاقا عـادت خلیفه بر این بوده که هر جـا متغیر میشـد از روی عصـبانیت برای مرعوب نمودن طرف میگفت حـد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در مسـند و حمیدی در جمع بین الصـحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده‌اند که چون رسول خـدا صلی الله علیـه و آله از دنیـا رفت عمر نزد ابی بکر رفت و گفت میـترسم محمّـد صـلی الله علیه و آله نمرده باشـد و حیله کرده (یعنی خود را بمردن زده) تا دوست و دشـمن خود را بشـناسد و یا اینکه چون موسـی غائب شده باشد و بازآید و هر که مخالفت او را نموده و عاصـی گردیـده بسیاست رسانـد پس هر کس گویـد رسول خـدا مرده من او را حـد میزنم ابی بکر چون این جملات را شنیـد او را نیز شـکی در دل پیدا شد و از این گفتارها اضـطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خبر را بعلی علیه السّـلام دادنـد بـا عجله و شـتاب خود را بجمعیت رسانیـد فرمود ای قوم این چه هیـاهوی بی‌دانشـی است که برپا نموده‌ایـد مگر فراموش نموده‌اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول اللّه باو اعلام داشت إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ یعنی تو میمیری و امت تـو هم میمیرنـد پس بحکم این آیه شـریفه رسول خـدا از دنیـا رفت این اسـتدلال علی علیه السّـلام مورد قبول امت واقع شـد و یقین بموت آن حضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم!!!

ابن اثیر در کامل و نهایه و زمخشـری در اساس البلاغه و شهرسـتانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و عده‌ای دیگر از علماء می‌نویسند که چون عمر فریاد میزد هرگز پیغمبر نمرده است ابی بکر خود را باو رسانیـد و گفت مگر نه اینست که خداوند میفرماید إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ و نیز فرموده أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ.

آنگاه عمر ساکت شد و گفت گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم حالا یقین کردم که وفات نموده.

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی‌علم ادعای بیجا نموده.

امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی علیه السّلام او را باشتباه در حکم

از جمله دلائل آنکه حمیـدی در جمع بین الصـحیحین نقل مینمایـد که در زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده‌اند فوری عمر امر برجم مردان داد در آن هنگام حضرت علی علیه السّلام وارد مسـجد شـد و از آن حکم آگاه گردیـد بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضـرت فرمودند حکم زنا نسـبت بمراتب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضـعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهۀ آنکه مکرر از رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـنیدم که میفرمود علی اعلمکم و اقضاکم یعنی علی داناتر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما میباشد.

حضـرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند اولی را حاضـر نمودند امر بضـرب عنقه و امر برجم الثانی و قدم الثالث فضـربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسین جلدهٔ فقدم الخامس فعزره.

عمر متعجب و متحیر شد گفت کیف ذلک یا ابا الحسن چگونه بود این قضـیه که پنج حکم مختلف در یک حکم نمودی حضـرت فرمود فامّا الاوّل فکان ذمیّا زنی بمسلمهٔ فخرج عن ذمّته و الثانی محصن فرجمناه و اما الثالث فغیر محصن فضـربناه و الرابع عبد فحدّه نصف و امّا الخامس فمغلوب علی عقله فغررناه فقال عمر لو لا علیّ لهلک عمر لا عشت فی امّهٔ لست فیها یا ابا الحسن.

امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی او را

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام و امام احمد بن حنبـل در مسـند و بخـاری در صـحیح و حمیـدی در جمع بین الصـحیحین و شـیخ سـلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ باب ۱۴ ینابیع الموده از منـاقب خوارزمی و امام فخر رازی در ص ۴۶۶ اربعین و محب الـدین طبری در ص ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضرهٔ و خطیب خوارزمی در ص ۴۸ مناقب و محمـد بن طلحه شافعی در ص ۱۳ مطالب السـئول و امام الحرم در ص ۸۰ ذخایر العقبی نقل مینماید اتی عنـد عمر بن الخطـاب رضـی اللّه عنه امرأهٔ حاملـهٔ فسـئلها فـاعترف بـالفجور فـامر بهـا بالرجم فقال علیّ لعمر سـلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیّا و لو لا علیّ لهلک عمر و قال اللّهم لا تبقنی لمعضلهٔ لیس لها علیّ حیّا.

امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السّلام

و نیز امـام احمـد حنبل در مسـند و امام الحرم احمـد بن عبـد اللّه شافعی در ص ۸۱ ذخـایر العقبی و سـلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از حسن بصـری و ابن حجر در ص ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در ص ۲۲۷ جلد دوم سنن و سـبط ابن جوزی در ص ۸۷ تـذکره و ابن ماجه در ص ۲۲۷ جلد دوم سـنن و مناوی در ص ۳۵۷ جلد چهارم فیض القدیر و حاکم نیشابوری در ص ۵۹ جلد دوم مستدرک و قسطلانی در ص ۹ جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در ص ۲۶۴ جلد هشتم سنن و محب الـدین طبری در ص ۱۹۶ ریاض النضـرهٔ و بخاری در صـحیح باب لا یرجم المجنون و المجنونـهٔ بالاخره اکابر علماء خودتان متکاثرا نقـل نموده‌انـد که روزی زن دیوانه‌ای را نزد خلیفه عمر بن الخطـاب آوردنـد که زنا داده بوده بعـد از اعتراف بزنا خلیفه امر برجم و سنگسارش نمود حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام حاضر بود فرمود خلیفه چه میکنی سمعت رسول اللّه یقول رفع القلم عن ثلثهٔ عن النائم حتّی یستیقظ و عن المجنون حتّی یبرأ و یعقل و عن الطفل حتّی یحتلم قال فخلا سبیلها.

و ابن السـمّان در کتـاب المـوافقه احـادیث بسیاری از این قبیـل نقـل نمـوده است و در بعض از کتب قریب صـد موضع از خطاهـا و اشتباهات خلیفه را نقـل نموده‌انـد که وقت مجلس اقتضـای نقـل بیش از اینهـا را نـدارد گمان میکنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شـنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده‌اند تصدیق مینمائید معلم بی‌علمی که چنین حرفی را زده است کاملاـ بی‌اطلاـع بوده و روی هوای نفس و تعصّب بیـان نموده قطعـا بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتوانـد چنین دلیلی اقـامه نمایـد) آنچه مسلّم عنـد الفریقین است در میـان تمام اصـحاب رسول اللّه صـلی الله علیه و آله اعلم وافقه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السّلام وجود نداشـته چنانچه نور الـدین بن صـبّاغ مالکی در فصل سـیم فصول المهمّه ص ۱۷ در حالات آن حضـرت نوشته:

بیان ابن صباغ مالکی در فضائل و علوم علی علیه السّلام و نصب نمودن پیغمبر آن حضرت را بمقام قضاوت

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها علم الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و الحرام فقد کان علی مطلعا علی غوامض احکامه منقادا له جامحة بزمامه مشهودا له فیه بعلوّ محلّه و مقامه و لهذا خصه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم بعلم القضاء کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمة اللّه علیه فی کتابه المصابیح مرو یا عن انس بن مالک انّ رسول اللّه لما خصّص جماعة من الصحابة کل واحد بفضیلة خصّص علیا بعلم القضاء فقال صلّی اللّه علیه و سلم و اقضاکم علیّ علیه السّلام.

و نیز همین حدیث علیّ اقضاکم را محمّد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السئول فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنگاه گوید و قد صدع الحدیث بمنطوقة و صرّح بمفهومه انّ انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول اللّه لعلیّ دون غیره یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصا برای علی علیه السّلام جهت آنکه حق قضاوت برای کسیست که احاطه بر جمیع علوم داشته باشد بعلاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و ذکاوت و دور بودن از سهو و غفلت، و صیغه افعل التفضیل (در حدیث) بتمام معنی اثبات این مرام مینماید و بعد از آن با دلائل بسیاری مشروحا بیان نموده که علی علیه السّلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است انتهی.

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقه نمودن با بیانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی‌علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی‌جائی نموده.

زیرا مقام مقدس علی علیه السّلام بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد این آقای معلم کاسه از آش گرم‌تر است زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السّلام اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده‌اند) گفته است لو لا علیّ لهلک عمر هرگز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را باو بدهند واقعا این نوع از تمجیدها تعریف بما لا یرضی صاحبه میباشد.

(مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

بر خلاف گفته این معلم بی‌علم متعصّب افراطی امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضرة از قول معاویه نقل نموده‌اند که میگفت انّ عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علیّ علیه السّلام حتی ابو الحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الف باء) نقل مینماید که وقتی خبر شهادت علی علیه السّلام بمعاویه رسید گفت لقد ذهب الفقه و العلم بموت ابن أبی طالب یعنی فقه و علم بمردن علی علیه السّلام از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل مینماید که میگفت کان عمر رضی اللّه عنه یتعوّذ من معضلة لیس لها ابو الحسن.

و ابو عبد اللّه محمّد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید کانت الصحابة رضی اللّه عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یأخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی اللّه عنه فی عدة مواطن لو لا علیّ لهلک عمر و قال صلّی اللّه علیه و سلّم اعلم امّتی علیّ بن أبی طالب.

آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ بدست می‌آید معلوم میگردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالبا در احکام و مسائل ما به الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرده که هر یک از صحابه حاضر بودند او را متنبه و متوجه باشتباه میساختند.

شیخ: خیلی بی‌لطفی میفرمائید که چنین نسبتی بخلیفه میدهید آیا ممکنست که خلیفه رضی اللّه عنه در أحکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی: این بی‌لطفی را داعی ننمودم بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ: ممکن است از آن اشتباهات با ذکر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مفتری رسوا گردد.

داعی: اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده‌اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس بیکی از آنها اشاره مینمایم.

اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمّم صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیهقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳ جلد اول سنن و ابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن و دیگران از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده‌اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شده‌ام و آبی نیافته‌ام که غسل نمایم نمیدانم چکنم خلیفه گفت هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب بدستت بیاید و غسل نمائی؟! عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من و تو بر حسب اتفاق احتیاج بغسل پیدا نمودیم چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالم لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بزمین زده و بعد هر دو کف را با هم بپیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینک خلیفه میگوئی نماز نخواند؟ عمر، چون جوابی نداشت، گفت ای عمار از خدا بترس!!

عمار گفت آیا اجازه میدهی که این حدیث را نقل نمایم گفت تولیك ما تولیت یعنی تو را واگذار کردم بآنچه میخواهی.

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل گردیده قطعا بی‌اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده.

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز حضرا و سفرا با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحا در آیه ۹ سوره ۵ (مائده) خوانده است که میفرماید فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً.

آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید بمرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتی که قرآن مجید فرماید آب نیافتی با زمین پاک تیمم نما.

اتفاقا مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و ما به الابتلاء عمومی است که مانند وضو و غسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بفرد صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید برای عمل کرد خود حتما باید بداند.

نمی‌توانم بگویم خلیفه عمر عالما عامدا عوضی گفته و یا غرضش اخلال در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودتان نوشته‌اند بعبد اللّه بن مسعود فقیه صحابی میگفت از من جدا مباش که هرگاه از من سؤالی مینمایند تو جواب آن را بدهی!!

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمائید چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده و سطحی که در أخذ مسائل و بیان أحکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آن کسی که احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل علمیه و عملیّه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است.

شیخ: غیر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم چه کسی میتوانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد.

داعی: بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله احدی از صحابه چنین احاطه‌ای نداشته مگر باب علم آن حضرت امیر المؤمنین علی بن أبی طالب صلوات اللّه علیه.

که خود آن حضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد.

تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده

چنانچه ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن أبی طالب علیه السّلام سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله‌ای از مسائل از تو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب عمر کف دست مبارك را در مقابل أو باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر ننمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی‌تأمل و تفکر جواب میدهم.
آقایان با انصاف آیا بی‌وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصّب آقای معلم بی‌انصاف افراطی در یک هم چو اسکول با عظمتی حرف پوچ بی‌دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بی‌خبر گردد.

دفاع نمودن معاویه از مقام علی علیه السّلام

اینک خبری بیادم آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان میرسانم.
ابن حجر مکی متعصّب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ صواعق ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میر سید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده‌اند که مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آن را از علی بپرس که داناتر است عرب گفت جواب تو را خوشتر دارم از جواب علی معاویه گفت بد سخنی گفتی کرهت رجلا- کان رسول اللّه یغره بالعلم غرا و لقد قال له انت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه. بمقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء.
کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السّلام بمقام آن حضرت، بس است برای اثبات این معنی آنچه را که اکابر علماء شما عموما مانند نور الدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت لو لا- علیّ لهلک عمر بلکه صریحا اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاك شده بود. (مراجعه شود بصفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

اقرار عمر بعجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف باینکه اگر علی نبود کار مشکل میشد

از جمله نور الدین مالکی در فصول المهمه ص ۱۸ فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که در حضور جمعی از او پرسیدند کیف اصبحت چگونه صبح کردی گفت:
اصبحت احبّ الفتنهٔ و اکره الحقّ و اصدق الیهود و النصاری و أؤمن بما لم اره و اقر بما لم یخلق.
عمر امر کرد بروند علی علیه السّلام را بیاورند وقتی امیر المؤمنین علیه السّلام آمد قضیه را خدمت آن حضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینکه گفته فتنه را دوست میدارم مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ.
و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید وَ جاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ.

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است که میفرماید قالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شَیْءٍ وَ قالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْءٍ.

یعنی یهود گفتند نصاری بر حق نیستند و نصاری گفتند یهود بر حق نیستند یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق میکنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم.

و اما اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که ندیده‌ام یعنی ایمان بخدای لا یری دارم و اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده، عمر گفت اعوذ باللّه من معضلهٔ لا علیّ لها.

همین قضیه را بعضی مانند محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۷ کفایت الطالب بطریق دیگر مبسوطتر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده‌اند.

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی علیه السّلام در مقام جواب برآمده مخصوصا علماء یهود و نصاری و ارباب مادّه و طبیعت وقتی می‌آمدند و مسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه السّلام بود که جواب معضلات آنها را میداد

فلذا باقرار اکابر علماء خودتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری در تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و محمّد بن طلحه در ص ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السئول و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صبّاغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمّه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و قاضی فضل اللّه بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ص ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضرهٔ و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم و ص ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب و جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد اللّه سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدین و حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایهٔ المرتاب و محمّد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکرهٔ خواص الامه باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکّی متعصّب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقه و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و علّامه ابن قیّم جوزیه در ص ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیهٔ قضایای بسیاری نقل نموده‌اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصا مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی علیه السّلام نموده بالاخره نزدیک بتواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السّلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته:

اعوذ باللّه من معضلهٔ لیس فیها ابو الحسن و بعضی اوقات میگفت لو لا علیّ لهلک عمر و در بعض مواقع میگفت کاد یهلک ابن الخطاب لو لا علیّ بن أبی طالب.

بر خلاف گفته این معلم بی‌علم افراطی ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین می‌نویسند خلفاء در تمام مراحل با علی علیه السّلام شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی علیه السّلام بوده و کاملا خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقوله و احکام مترادفه‌ای که از آن حضرت صادر میگردید خود دلیل کامل بر امامت و حجّیت و حق تقدم او است بر دیگران.

علی اولی و احق بمقام خلافت بوده

زیرا اعلمیّت خود بزرگترین برهان اولویت است خصوصا که توأم با سایر صفات کمالیه گردد چنانچه در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحا میفرماید أ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمائی نماید.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل که قاعده عقلائی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامّه دینیّه و دنیویّه و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام تقریری و إنکاری میفرماید.

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ.

آقایان شما را بخدا عادت و تعصّب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده از کار بر کنار نمایند آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته و سیاستی در کار نبوده.

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را پیدا میکنید که باب علم رسول اللّه و امام المتقین و سید المسلمین بفرموده آن حضرت باشد او را مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در أحدی که أعلم و اورع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر علی بن أبی طالب علیه السّلام.

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول اللّه و الیق از همه امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعا چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت.

شیخ: بیانات جنابعالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم اللّه وجهه مورد اتفاق است و أحدی انکار این معنی را ننموده مگر عده‌ای لجوج عنود متعصّب جاهل خارجی.

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطّوع و الرغبه خلافت خلفاء رضی اللّه عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدّم آنها تسلیم شد ما را چه رسیده بفرموده شما کاسه از آش گرم‌تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته‌اند!!!

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی بکر و عمر و عثمان رضی اللّه عنهم هر یک بعد از دیگری مسندنشین خلافت شدند ما هم با هم برادرانه با حفظ مقام برتری و افضلیّت علمی و عملی علی کرم اللّه وجهه و قرابت او برسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم تشریک مساعی نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی برآیند.

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی کرم اللّه وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ابی بکر رضی اللّه عنه مقدم بوده و بهمین جهۀ باجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد!!

چه آنکه علی کرم اللّه وجهه جوان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد.

داعی: چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر یک را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم.

مثل دزد و زوّار

اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام بمیل و رغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل از خود شد مطلبی در اینجا یادم آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا در أوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات بزحمت ایاب و ذهاب مینمودند قافله‌ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته‌ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و أموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوّار بدست پیر مردی از دزدان افتاد گفت آقایان زوّار این کفن مال کیست زائری گفت مال من است.

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را بزحمتی تهیه دیده‌ام مایه امیدواری من است دزد هر چه اصرار نمود زائر گفت حقم را بکسی نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را گذارد گفت آن قدر میزنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد قدری که تازیانه زد زائر پیرمرد بیچاره شد فریاد زد آقا حلال حلال حلال از شیر مادر حلال‌تر باشد (خنده حضار).

البته می‌بخشید در مثل مناقشه‌ای نیست مثل برای تقریب أذهان و فهم مطلب است آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شبهای قبل را که با دلائل قاطعه تاریخیه بعرض رسانیدم که بشهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السّلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی‌رداء جبرا کشیدند و بمسجد بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن و الّا گردنت را میزنیم.

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و بضرب و زور شمشیر و تهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بمیل و رضا میباشد پس بیعت بجبر و اکراه کدام است.

ان شاء اللّه بمنزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه‌ها و مجلات را بخوانید و دو مرتبه بدلائل ما که در شبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعا تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبورا بگوئیم راضی بوده.

ثانیا فرمودید ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار دقت کنیم و بجان هم بیفتیم اوّلا ما بجان کسی نیفتاده‌ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم، آقایان اهل سنت هستند که بجان شیعیان افتاده جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی‌خبر معرفی مینمایند ما اکراها مقابله نموده و اثبات مینمائیم مشرك و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحّد پاك هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاك مینمائیم.

قبول دیانت باید کورکورانه نباشد

ثالثا شبهای قبل عرض نمودم عقاید دینی تقلیدی نمیشود که چون جریان تاریخ نشان میدهد خلفاء أربعهٔ بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما هم کورکورانه تحت تأثیر عادات و رویه و رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلائل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی تکرارا عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله دودسته گی در امت ایجاد شد فرقه‌ای گفتند باید تبعیّت از ابی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید بامر رسول اللّه که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است، تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته

آن طریقی حق است که دلائل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کورکورانه قبول نموده‌ام نه بخدا قسم از آن روزی که خود را شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لا- یزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید مادّیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بحمد اللّه موحّد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقانیت دین مقدس اسلام بر داعی ثابت و جدّ امجدم رسول اللّه محمد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کورکورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نگرفتم بلکه دلائل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی‌طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم، خدا را شاهد و گواه میگیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام را از میان اوراق کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آورم.

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم بقدری که دعاگو کتب مهمّه علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتب علماء شیعه دقت زیادی ننمودم.

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت بنحو أتم و أکمل موجود است.

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عمیقانه مینگریم علماء شما تبعا للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام تأویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند.

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی‌اختیار مانند ما خواهد گفت اشهد انّ علیّا ولیّ اللّه و خلیفهٔ رسوله و حجّته علی خلقه.

ثالثا فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمائیم ابی بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السّلام بشمار آریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است.

برای آنکه فرق انسان از حیوان بقوه عقل و علم و فکر است کورکورانه نمی‌تواند مقلّد اسلاف گردد.

مثلا- اگر فقیهی بمیرد یک عده بازیگر جمع شوند یک فرد عامی محض یا مسئله‌گوئی را بجای آن فقیه بنام فقاهت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی فقیه نما یا مسئله‌گو بنمایند مخصوصا اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسندنشین فقاهت از علم فقاهت بهره‌ای ندارد قطعا بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم بر جاهل جائز نیست.

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السّلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آن حضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد.

و انحراف از آن حضرت که باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است عقلا و نقلا مذموم میباشد.

و اما از جهةٔ وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله أبی بکر مدت دو سال و سه ماه و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از أو عثمان مدت دوازده سال مسندنشین خلافت شدند و هر یک بنوبه خود خدماتی نمودند.

ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمینماید که ما بتوانیم علی علیه السّلام باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم.

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷ ینابیع المودة ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ از فردوس دیلمی و از ابو نعیم اصفهانی و از محمّد بن اسحاق مطّلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموینی و از خطیب خوارزمی و از ابن مغازلی جمیعا بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند انّهم مسئولون عن ولایة علیّ بن أبی طالب یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السّلام.

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السّلام میباشد.

امر نمودن پیغمبر باطاعت علی علیه السّلام

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ (حشر) که میفرماید وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آن حضرت مراجعه مینمائیم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می‌بینم که آن حضرت در میان تمام امت علی علیه السّلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده.

چنانچه امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم در ذخایر العقبی و خوارزمی در مناقب و دیگران نوشته‌اند چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع الموده و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار الا ادلّکم علی ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی ابدا قالوا بلی قال هذا علیّ فاحبّوه و اکرموه و اتّبعوه انّه مع القرآن و القرآن معه انه یهدیکم الی الهدی و لا یدلکم علی الردی فانّ جبرائیل اخبرنی بالذی قلته.

و نیز اکابر علماء شما بما رسانیدند چنانچه شبهای گذشته با اسنادش بعرض رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعمّار یاسر فرمود:

ان سلک الناس کلّهم وادیا و سلک علیّ وادیا فاسلک وادی علیّ و خلّ عن الناس.

و نیز مکرر در مکرر در أمکنه مختلفه و أزمنه متفاوته فرمود من اطاع علیا فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع اللّه که در لیالی ماضیه مفصلا و مسندا شرح دادم.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و بحد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.

ولی بر عکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی بکر و یا عمر و یا عثمان میباشد اگر شما دیده‌اید اخباری که موضوع و یک طرفه و جعل از طرف بکریّون و امویّون نباشد إرائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت.

با این حال شما میگوئید علی علیه السّلام باب علم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و راه هدایت و وصی و خلیفه بلسان آن حضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آن همه تأکیداتی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آن حضرت از طرف رسول اللّه شده و در کتب شما پر است چشم‌پوشی نموده کورکورانه پی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آن حضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مسئول عند اللّه نخواهیم بود؟!

آیا اگر در پی گفتار شما برویم مخالفت رسول اللّه و أوامر آن حضرت را ننموده‌ایم قضاوت این امر را با وجدان و إنصاف پاک

آقایان محترم میگذاریم.

علماء اهل سنت نمیخواهند با شیعیان همکاری کنند

رابعا فرمودید مانند مذاهب أربعهٔ (حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی) با هم همکاری کنیم اینهم نشدنی است برای اینکه شماها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت رافضی و مشرک و کافر میخوانید! بدیهی است بین مشرك و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد.

و الّا در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنّن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم بشرطی که در إبراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالا همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم.

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی‌ها، مالکی‌ها، حنبلی‌ها، شافعیها) آزادی در عمل دارند اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله جعفریها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می‌بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق مینمایند مع ذلک شما همه را مسلمان و بآنها آزادی در عمل میدهید، ولی شیعیان بیچاره را مشرك و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب مینمائید چگونه امید اتحاد و همکاری میرود.

اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت ببینید چه انقلابی برپا میکنید خاك و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحّد را بت‌پرست میخوانید؟؟

و حال آنکه ما بامر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخاك مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ: چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی‌نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدبینی‌ها از میان برود.

داعی: اوّلا شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آن قدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ: فتاوای فقها اختلاف دارد هر فرقه و طایفه از ما که تبعیّت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالك یا احمد بن حنبل رضی اللّه عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشند.

ابراز حقیقت توأم با تاثر

داعی: شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیّت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کورکورانه از أوامر (بی‌برس، بنابر آنچه علّامه مقریزی در خطط نقل نموده است) در دست نیست ثواب و اجر دارد (و لو هر چند اختلاف کلمه در اصول و فروع با هم داشته باشند) ولی تبعیّت و اطاعت از أوامر أئمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و تقوای آنها که اکابر علماء خودتان بأعلمیّت و أفقهیّت آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده‌اند شرك و کفر است؟!!!

پس تصـدیق نمائیـد که بـدبینیها مربوط باختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحبّ و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هرگز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات ناپسندیده و مصفّی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الّا این قبیـل اختلافـات در اصول و فروع احکـام از طهارت تا دیات بین مـذاهب اربعه شـما بسـیار است با آنکه غالب فتاوای أئمه اربعه و فقهای شـما بر خلاف نصّ صـریح قرآن مجید است مع ذلک شـماها درباره مفتی و عاملین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان را که بحکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک مینمایند مشرک و کافر و بت‌پرست میخوانید.

شیخ: در کجا أئمه أربعهٔ و فقهاء جماعت رضـی اللّه عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده‌اند خواهشـمندم اگر حرف نیست و معنی دارد بیان فرمائید.

داعی: در بسیاری از احکام بر خلاف نصّ صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده‌اند که با ضیق وقت نمی‌توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشـته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده‌اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصـنیف شـیخ بزرگوار الامام الموفق شـیخ الطائفـهٔ الامامیّهٔ ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدّس سرّه القدّوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون إعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهـل علم گذارده‌انـد که نقل تمام آنها غیر ممکن میباشـد، ولی برای نمونه و روشن شـدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم بیک موضوع مختصرا اشاره مینمایم که بدانید در همین یک موضوع فتاوای صریح بر خلاف نص کلام اللّه مجید داده شده است!!

شیخ: بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوای بر خلاف داده شده است.

در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود

داعی: آقایان خود میدانید که یکی از اعمال مسلّمه در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق میباشد که گاهی واجب و گاهی سنّت و مستحب میگردد چنانچه در آیه ۸ سوره ۵ (مائده) میفرماید إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِٔ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ.

بایـد وضو را با آب قراح و پاک انجام دهنـد و هر جا نیابند بحکم آیه ۴۶ سوره ۴ (نساء) که میفرماید فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ.

بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید غیر از این دو شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمّم با خاک پاک بدل از آب بنمایند خواه در سفر یا در حضـر و در این حکم جمهور فقهاء مسـلمین از جامعه امامیه اثناعشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

فتوای ابو حنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نبیذ انجام دهند

و لکن امام اعظم شـما ابو حنیفه (که غالب فتاوایش روی قیاس است یعنی بی‌سوادی) حکم میکند که در سـفر اگر آب نیابند با نبیذ تمر عمل غسل و وضو را انجام دهند!

و حال آنکه همه میدانید نبیذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای اداء نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده.

چون امام اعظم ابو حنیفه فتوی بغسل و وضوی با نبیذ داده مخالفتی است با حکم صریح و نصّ بیّن قرآن مجید!!

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بابی دارد بعنوان لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر.

حافظ: با اینکه حقیر در مذهب امام شافعی رضی اللّه عنه هستم و با بیان شما کاملا موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و بمذهب ما تطهیر با نبیذ جایز نیست ولی گمان میکنم در فتوای امام ابو حنیفه رضی اللّه عنه شهرتی بیش نباشد.

داعی: قطعا جنابعالی با علم بحقیقت مطلب دفاع بما لا یرضی صاحبه نمودید و الّا نقل این فتوی از امام ابو حنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سوره مائده در مسئله پنجم گوید قال الشافعی رحمه اللّه لا یجوز الوضوء بنبیذ التمر و قال ابو حنیفه رحمه اللّه یجوز ذلک فی السفر.

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایهٔ المجتهد نقل حکم و فتوای ابو حنیفه را مینماید.

شیخ: چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی داده‌اند و حال آنکه اخباری صراحهٔ عمل رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم را باین معنی میرساند.

داعی: ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید.

شیخ: از جمله آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حریث از عبد اللّه بن مسعود نقل مینماید که انّ رسول اللّه قال له فی لیلهٔ الجنّ عندک طهور قال لا الّا شیء من نبیذ فی اداوهٔ قال تمرهٔ طیّبهٔ و ماء طهور فتوضأ.

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمّد طاهری دمشقی از عبد اللّه بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبد اللّه بن عباس از عبد اللّه بن مسعود که گفت انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم قال له لیلهٔ الجن معک ماء قال لا الّا نبیذا فی سطیحهٔ قال رسول اللّه تمرهٔ طیّبهٔ و ماء طهور صب علیّ قال فصببت علیه فتوضأ به.

بدیهی است عمل رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم برای ما حجهٔ است کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آن جناب میباشد فلذا امامنا الاعظم روی عمل پیغمبر فتوی بجواز داده‌اند.

داعی: گمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده‌اند.

خوبست قبلا در اطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم.

اولا-ابی زید مولی عمرو بن حریث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نموده‌اند مخصوصا ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبد اللّه بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از ضعفاء بشمار آورده بهمین جههٔ اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر حکم بتضعیف این حدیث نموده‌اند.

و اما حدیث دوم بجهاتی مردود است.

اولا آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل ننموده‌اند.

ثانیا علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روات در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمیباشد فلذا جهابذه ارباب جرح و تعدیل او را ترک نموده‌اند.

و نیز مروان بن محمّد طاهری از گمراهان مرجئه بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده‌اند و همچنین عبد اللّه بن لهیعه را نیز اکابر علماء جرح و تعدیل تضعیف نموده‌اند.

پس وقتی در سلسله روات حدیثی آن قدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علماء خودتان گردد قطعا بخودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط میشود.

ثالثا بنابر اخباری که علماء خودتان از عبد اللّه بن مسعود نقل نموده‌اند در لیلهٔ الجن احدی با آن حضرت نبوده چنانچه ابی داود در

سنن خود (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده‌اند که از عبد اللّه بن مسعود سؤال نمودند من کان منکم مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله لیلهٔ الجنّ فقال ما کان معه احد منّا.

رابعا لیلهٔ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمّم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعا ناسخ ما قبل بوده و بهمین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم فتوی بر جواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضرا و سفرا حتما باید تیمّم بنمایند پس از نزول این آیه در مدینه و حکم بتیمم در فقد آب فتوی دادن بوضو با نبیذ باستناد حدیثی مجعول با سلسله روات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نصّ در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحّه بر اجتهاد ابو حنیفه مقابل نصّ کلام اللّه مجید میگذارند؟!

نواب: قبله صاحب مراد از نبیذ تمر همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟

داعی: نبیذ بر دو قسم است قسمی حلال است که سکرآورنده نیست و آن عبارت است از آبی که در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته‌نشین شد آب صافی بر روی آن میماند که تقریبا آب مضافی است بنام نبیذ یعنی شربت فشرده خرما.

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابو حنیفه بجواز میباشد نبیذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الاـ در حرمت وضو بمسکرات ابدا خلافی نیست چنانچه قبلاـ عرض نمودم که بخاری در صحیح خود بابی دارد بعنوان لا یجوز الوضوء بالنبیذ و لا المسکر.

فتوی دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو بر خلاف نص صریح قرآن

از جمله موارد مسلّمه در دستور وضو بحکم آیه‌ای که قبلا قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا بکعبین که بلندی پشت پا باشد چنانچه در آیه صراحت دارد وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ.

ولی جمهور فقهاء شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشستن پاها و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است.

شیخ: اخبار بسیار دلالت بر غسل رجلین دارد.

داعی: اولا اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نصّ باشد و الّا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعا مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخبر واحد ابدا جایز نیست.

و نصّ صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ یعنی بشوئید صورتها و دستهای خود را پس همان طوری که بواسطه واو عاطفه در ایدیکم حکم میکنید بر اینکه بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی میفرماید و امسحوا برؤسکم و ارجلکم، ارجلکم را برؤسکم معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمائید و قطعا غسل جای مسح را نمیگیرد.

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوبا در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوبا مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند واو عاطفه بی‌معنی میگردد.

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن پا یک نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعا چون عمل بمسح سهل‌تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید.

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه که

اینك وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمیدهد شما خود مراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد.

فتوی دادن اهل سنت بر مسح بچکمه و جوراب بر خلاف نص صریح قرآن

و اعجب از فتوای بشستن پاها بر خلاف نص صریح قرآن مجید حکم بجواز مسح بر چکمه و جوراب است سفرا و یا حضرا یا سفرا دون الحضر با اختلاف بسیاری که بین فقهای شما میباشد!!

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم بمسح برپا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم بر خلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند پا را چگونه در اینجا حکم را تنزل داده‌اند که بجای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی میداند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پا نمی‌باشد فاعتبروا یا اولی الابصار؟!

شیخ: اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم مسح بر خفین نموده است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته‌اند.

داعی: مکرر باین معنا اشاره نموده‌ام که بنا بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر خبری که از آن حضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید ننماید مردود است، چه آنکه شیّادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آن حضرت بسیار نموده‌اند فلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که بنام آن حضرت نقل شده چون بر خلاف موازین آمده رد نموده‌اند.

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در ترخیص بر خلاف نص صریح قرآن مجید میباشد بین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودتان اقرار باین معنی نموده‌اند.

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول بدایهٔ المجتهد و نهایهٔ المقتصد در اختلاف گوید سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک و نیز گوید و السبب فی اختلافهم اختلاف الآثار فی ذلك پس استدلال و استناد باخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلا و علما مردود و غیر قابل قبول میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میگردند.

فتوای اهل سنّت بر مسح نمودن عمامه بر خلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحا میفرماید و امسحوا برؤسکم (بعد از شستن صورت و دستها) سرها را مسح نمائید روی همین اصل قرآن کریم فقهاء امامیّه تبعا للأئمهٔ العترهٔ الطاهر و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده‌اند که مسح باید بر سر باشد ولی امام احمد بن حنبل و اسحاق و ثوری و اوزاعی فتوی داده‌اند که جائز است مسح بر عمامه چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است.

و حال آنکه هر عاقلی میداند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر میباشد سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متّصل بآن ولی عمامه پارچه‌های بافته‌ایست که بر روی سر گذارده‌اند، بینهما بون بعید.

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع أحکام از طهارت تا دیات که بین فقهاء و أئمه أربعهٔ شما إختلاف بسیار میباشد که غالبا مخالف نص صریح آیات قرآنست مع ذلك بهم بدبین نیستید و هر یك در اعمالتان آزادی مطلق دارید.

ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی‌خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی بطهارت و وضو با آب نبیذ میدهند، و هم چنین فتاوای سایر فقهاء را که مخالف با هم بر خلاف نصوص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید!!!

ولی بأعمال شیعیان که از عترت طاهره آل محمّد سلام اللّه علیهم أجمعین صادر گردیده خورده گیری نموده و اعتراض مینمائید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن‌اند رافضی و مشرک و کافر میخوانید؟!

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید أعمال شیعیان دلیل بر شرک آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر یک چهار رکعت است با هم شریک در عملیم منتها در فروعات اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست.

همان قسمی که بین ابو الحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحا اختلاف میباشد، و هم چنین فقهاء اربعه شما (ابو حنیفه و مالک و محمّد و احمد) و سایر فقهاء بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات أئمه از عترت طاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوای فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیگردد.

با اینکه غالبا فتوا بر خلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضحه را تأویلات بارده مینمایند و دیگران از فقهاء بر خلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها نمیدانید که نمونه‌ای از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوی میباشد این همه هیاهو و جار و جنجال راه می‌اندازید که شیعیان مشرک و بت‌پرست‌اند ولی فتوی بسجده کردن بعذره یابسه را ندیده گرفته و اعتنا نمیکنید؟؟؟

با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمّق بنگرید فتوای فقهاء امامیه تبعا للائمهٔ الطّاهره بنص صریح قرآن مجید نزدیک‌تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلا فقهاء شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و أبریشم و چرم و مشمّع و غیره را که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند و فتوی بآن میدهند.

و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال کنید آیا فرشهای بافته‌شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می‌شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویندگان می‌خندند

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعا للائمهٔ العترهٔ الطاهره می‌گویند لا یجوز السجود الاعلی الارض او ما انبتته الارض مما لا یؤکل و لا یلبس.

مورد حمله قرار داده مشرک می‌خوانید!!! ولی سجده بنجاست خشکیده را شرک نمیخوانید؟!

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا میباشد.

شیخ: شما اختصاص میدهید سجده را به قطعاتی از خاک کربلا و الواحی از آن خاک مانند بتهائی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحا بر خلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی: قطعا این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بآن خو گرفته‌اید تبعا للأسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعبیر به بت بنمائید قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موحدین خداپرست را مشرک و بت‌پرست بخوانید؟!!

آقای من نقد و انتقاد از هر عقیده‌ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را

که عموما چاپ و در دسترس عموم میباشـد مطالعه نمائید جواب خود را درک نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی‌کنید و بی‌خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدبین نمی‌نمائید.

شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند

اگر شـما در تمـام کتب اسـتدلالیه و رسائـل عملیه یـک خبر و یـا یـک فتوی آوردیـد که فقهاء امامیه رضوان اللّه علیهم اجمعین امر وجوبی بسجده بر خاک کربلا داده باشند ما بتمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب فقهیه اسـتدلالیه و رسائل عملیه دسـتورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سـجده بایـد طبق دسـتور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سـنگ و ریگ و شن و رمل بشـرطی که از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین میروید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد بر دیگری سجده نمایند.

شیخ: پس چرا قطعاتی از خاک کربلا بصورت الواح حتما با خود بر میدارید و در موقع نماز بر آن سجده مینمائید.

علت برداشتن شیعیان مهرهائی با خود برای سجده

داعی: علت با خود داشـتن قطعاتی از خاک آنست که چون امر وجوبی است سـجده بر زمین پاک بنمائیم و غالبا در منازل و خانه‌ها نماز اداء میشود و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمـدها و غیره، از پشم و أبریشم و نـخ و آنها مانع از سـجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشـها را برچیننـد و رفع مانع بنماینـد و چنانچه برچینند غالب زمینها از گچ و سـنگ و کاشـی و چوب و موزائیک و غیره میباشـد و سـجده بر آنها جائز نیست لـذا قطعات خاک پاکی با خود داریم که در موقع نماز سـجده بر خاک نموده باشـیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دسـتور فقها بر زمین پاک سجده نمائیم و غالبا با زمینهای ناپاک تلاقی مینمائیم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر میداریم که هرکجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه‌ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم.

شیخ: ما می‌بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتما واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند.

علت سجده نمودن بر خاک کربلا

داعی: صـحیح است سـجده بر خـاک پـاک کربلا مینمائیم ولی نه بطریق وجوب چنانچه قبلا عرض نمودم ما طبق دسـتوراتی که در کتب فقهیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاک را واجب میدانیم.

ولی بنابر اخباری که از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشـیاء بودند رسـیده سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور وجوب.

ولی متأسـفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب شـهرت داده و میدهند که شـیعیان حسین‌پرست‌اند و دلیل بر آن اینست که سجده بر خاک قبر مطهر او می‌نمایند؟!!

و حال آنکه این جملات در نزد ما کفر است ما ابـدا حسـین‌پرست که نیستیم بلکه علی‌پرست و محمدپرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیـده باشـد کافر میـدانیم) فقط خداپرست میباشـیم و سـجده نمی‌نمائیم مگر بر خاک پاک طبق دسـتور قرآن مجید سـجده هم برای حسـین علیه السّـلام نیست بلکه بر خـاک پـاک کربلاـ که بفرموده ائمه از عترت طـاهره بـاعث زیادتی ثواب و موجب فضـیلت میگردد آن هم نه بطریق وجوب میباشد.

شیـخ: از کجـا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصـی میباشـد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سـجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند.

خصائص خاک کربلا و بیانات رسول الله صلی الله علیه و آله

داعی: اولاـ در اختلاف اشیاء حتّی خاکها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شک و شبهه نمی‌باشد منتها متخصّصین فن بآن خصائص پی میبرند نه عموم مردم.

ثانیا خاک کربلا از زمان أئمّه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین ببعد تنها مورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول اللّه صلی الله علیه و آله مورد توجه آن حضرت بوده چنانچه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است.

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدرآباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از امّ المؤمنین امّ سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع بخاک کربلا نقل نموده‌اند.

که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جدش رسول اللّه صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت بوده میبوسید و میگریست پرسیدم این خاک چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق میکشند و این خاک را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاک مبدل بخون شد بدان حسینم کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه‌ای نگاهداری مینمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون‌آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السّلام کشته گردیده.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول اللّه صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آن حضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسی که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانه رسول اللّه از آن خاک پاک برداشته و بآن تبرک جست حضرت سیّد الساجدین زین العابدین امام چهارم علی ابن الحسین علیهما السّلام بوده که آن خاک پاک را در کیسه‌ای نموده و بر آن سجده مینمود و سبحه از آن ساخته و با آن ذکر میگفت.

و بعد از آن حضرت تمام ائمه طاهرین بآن خاک تبرّک جسته و سبحه و سجّاده از آن ساخته و بر آن سجده مینمودند و شیعیان را دعوت باین عمل برای وصول بکمال اجور مینمودند نه بقصد وجوب.

و مؤکّدا دستور میدادند که سجده برای خدای تعالی بایستی بر زمین پاک باشد ولی بر تربت حضرت سیّد الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زیادتی ثواب می گردد.

چنانچه شیخ الطّائفهٔ الامامیه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان اللّه علیه در مصباح المتهجّد روایت مینماید که حضرت امام صادق علیه السّلام مقداری از تربت امام حسین علیه السّلام را بر پارچه زردی ریخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده مینمود.

و تا مدتی شیعیان باین طریق خاک را با خود نگاه میداشتند بعدها برای آنکه تفریط نگردد با آب ممزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی که امروز بنام مهر نامیده میشود جهت تبرّک و تیمّن با خود نگاه میدارند و در موقع نماز بر آن سجده مینمایند از جهت زیادتی فضیلت نه از جهت وجوب.

و الاـ بسیاری از اوقات که مهر از آن خاک پاک همراه ما نبوده بر خاک یا سنگ پاک سجده نموده و عمل فریضه را هم انجام داده‌ایم.

آیا سزاوار است در اطراف این مطلب باین سادگی آن قدر جار و جنجال راه بیندازید تا آنجا که ما را مشرک و کافر و بت‌پرست بخوانید و امر را بر عوام بی‌خبر مشتبه نمائید.

همان قسمی که شماها بفتاوای (غالبا خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آیات قرآن) أئمه و فقهاء خود عمل مینمائید قول و

فعل آنها را حجّت و مورد عمل قرار میدهید ما هم بدستورات و أوامر أئمه از عترت طاهره عمل مینمائیم.

بـا یـک فرق که شـما از پیغمبر و رسول اکرم صـلی الله علیه و آله دسـتوری در دست نداریـد که حتما بدسـتورات و فتاوای نعمان یا محمّد یا احمد یا مالك عمل نمائید، مگر آنکه آنها را فقیهی از فقهاء دانسته تبعیّت از آنها مینمائید.

ولی ما بدسـتور خود رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که مکرر فرمود أئمه از عترت من عـدیل القرآن و سـفن نجات و باب حطّه‌اند تبعیت و پیروی از آنها اسباب نجات و تمرد و دوری از آنها موجب هلاکت است، عمل مینمائیم چنانچه ببعض از آن اخبار در لیالی ماضـیه اشاره نمودیم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دسـتور آن حضـرت برای ما حجّت است. بهمین جهت پیروی از دسـتور آنها نموده استحبابا عمل مینمائیم.

عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شـماست که بفتاوای نادره عجیبه فقهاء اربعه و دیگران ابـدا اعتراض ندارند یعنی اگر امام اعظم بگوید در فقد آب بایـد با نبیـذ وضو گرفت آقایان شافعیها و مالکیها و حنبلیها اعتراض ندارند و یا اگر امام احمد معتقد برؤیت خدای متعال گردد و مسـح بر عمـامه را جـائز بدانـد دیگران بر او خورده نگیرنـد و همچنین سـایر فتـاوای عجیبه نادره از قبیل نکاح أما رد در سـفر و یا سجده بر عذره یابسه و یا با لفافه نکاح امّهات نمودن و امثال اینها که بسیار است مورد قدح هیچ فرقه‌ای قرار نگیرد؟!

ولی وقتی بگوینـد أئمه از عترت طـاهره رسول اللّه صـلی الله علیه و آله فرمودنـد سـجده بر خـاك پـاك کربلا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد و فریاد برپا کرده جار و جنجال مینمائید که شیعیان مشرك و بت‌پرست میباشند و موجب نفاق داخلی شده جنگ برادرکشی را برپا میکنید و جاده را برای غلبه بیگانگان بازمینمائید؟!!

درد دل بسیار است بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب اول و بجواب شما بپردازیم ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول اللّه صلی الله علیه و آله اثر خواهد داد.

خامسا راجع بکبر سن و اجماع بیانی فرمودیـد که از حیث کبر سن حق تقدم با ابی بکر بوده خیلی بی‌لطفی فرمودید بعد از ده شـب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را تازه تجدیـد مرام نموده و تکرار مطلب مینمائیـد و میخواهید وقت مجلس را بتکرار مطالب بگیرید با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای کافی داده‌ایم ولی اینک هم شما را بلا جواب نمیگذاریم.

در موضوع سیاست مـداری و کـبر سن که دلیـل حق تقـدم برای خلیفه اول ابی بکر قرار دادیـد عرض میکنم چگونه مردم پی بـاین معنی بردند که برای کار بزرگ پیرمرد سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سوره برائت معزول و علی جوان را منصوب نمودند؟!

نواب: قبله صاحب ببخشـید که در میان صـحبت شـما وارد میشوم این قضـیه را مبهم نگذاریـد یک شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجـا و برای چه کـار خلیفه أبی بکر رضـی اللّه عنه را عزل و علی کرم اللّه وجهه را نصب نمودنـد چون مـا از آقایـان (اشـاره بعلماء خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده متمنی است واضح بفرمائید تا حلّ معمّا گردد.

عزل ابی بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه

داعی: جمهور امت و جمیع علمـاء و مورّخین فریقین (شـیعه و سـنی) بر آننـد که چون آیـات اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشـرکین نازل شد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ابی بکر را طلبیده ده آیه از اول سوره برائت را باو داد ببرد در مکه معظمه موسم حـج برای اهل مکه قرائت نمایـد چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول اللّه انّ اللّه تعالی یقرئك السلام و یقول لا یؤدّی عنك الّا انت او رجل منك.

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را طلبید و مأمور باین أمر بزرگ نمود فرمود میروی هرکجا بابی بکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن بفوریت علی علیه السّلام حرکت کرد در ذی الحلیفه بابی بکر رسید ابلاغ پیام رسول اللّه را نمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ رسالت رسول اللّه را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب: آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است؟

داعی: عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه و سنی متّفقا ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمّی بوده.

بخاری در جزو چهارم و پنجم صحیح و عبدی در جزء دوم جمع بین الصحاح السته و بیهقی در ص ۹ و ۲۲۴ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۸ ینابیع الموده بطرق مختلفه از روات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ص ۱۴۷ ریاض النضرهٔ و ص ۶۹ ذخایر العقبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکرهٔ خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴ خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در ص ۳۸ جلد پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المنثور در تفسیر آیه اول سوره برائت و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی و ابن حجر مکّی متعصب در ص ۱۹ صواعق و هیثمی در ص ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مسندا از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از أبی نعیم بطرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرک کتاب مغازی و در ص ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال و ص ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السّلام بالاخره این قضیه متواترا نقل گردیده و عموما تصدیق بصحت آن نموده‌اند.

سید عبد الحی، پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را بعلی کرم اللّه وجهه نداد و ابی بکر رضی اللّه عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعدا پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگرداند.

علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السّلام ظاهرا

داعی: در علت اصلی چون بیانی در کتب ما و شما نقل نگردیده ما وارد نیستیم ولی بنظر داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت این تغییر اثبات مقام مقدس علی علیه السّلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال تقریبا امشب جواب شما حاضر باشد که نگوئید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه السّلام میدادند این امر عادی بنظر می‌آمد و ممکن نبود ظاهرا فضل و کرامتی برای علی علیه السّلام باین حدیث برای شما ثابت نمائیم، زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید تأویلات بارده نمائید و لو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السّلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملا

مکشوف شود.

اولا آیات را بابی بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السّلام را مأمور مینماید با توضیح باینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باین کار نموده است و صریحا گفته که خدا فرموده «لن یؤدّی عنک الّا انت او رجل منک».

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السّلام و حق تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربطی بپیری و جوانی ندارد، هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می‌باشد.

سید: در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده‌اند که علی کرم اللّه وجهه مأمور گردید که با ابی بکر رضی اللّه عنه توأما بمکه بروند ابی بکر مناسک حج را بمردم إرائه دهد و علی آیات سوره برائت را قرائت نماید پس باین جهت هر دو با هم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی: اولا- این خبر از مخترعات بکریون است چه آنکه دیگران نقل ننمودند ثانیا اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفردا بمکه مجمع علیه امت است و در صحاح مسانید ملل مؤالف و مخالف با اسانید مستفیضه بحد تواتر ثابت میباشد.

بدیهی است تمسک بصحاح احادیث کثیره مستفیضهٔ الاسانید متفق علیه جمهور امت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میدانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترک و طرح آن واجب میباشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد، مظنون است پس ترک معلوم برای خبر مظنون جایز نیست.

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و برگشتن ابی بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او و دلداری دادن باو که امر خدا چنین بوده از مسلّمات خبریه میباشد.

و نیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوی است هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی برتری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است: الناس موتی و اهل العلم احیاء.

بهمین جهۀ رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول اللّه اقدم از سایرین میباشد.

و لو آنکه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله هر یک که بر اطاعت آن حضرت ثابت قدم ماندند فضائلی داشتند ما هم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول اللّه نمی‌نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است.

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعا رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که أبدا ربطی با پیری و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند خواه پیر یا جوان امر باطاعت او مینماید.

بقضاوت فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را بیمن

چنانچه اکابر علماء شما عموما شرح فرستادن علی علیه السّلام را بیمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده‌اند مخصوصا امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث در این باب آورده و نیز ابو القاسم حسین بن محمّد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام را مأمور نمود بیمن جهۀ قضاوت و هدایت خلق برود عرض

کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث میگردانی حضرت فرمود انّ اللّه سیهدی قلبک و یثبت لسانک یعنی زود است که خداوند راهنمائی میکند قلب تو را (بعلم قضا) و ثابت میدارد زبان تو را. اگر کبر سن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ابی بکر علی علیه السّلام را مأمور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود.

پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن، پیری و جوانی مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نصّ بالخصوص لازم است.

علی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هادی امت بوده

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی علیه السّلام نبوده چنانچه صریحا در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) بپیغمبر خطاب میفرماید إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ یعنی تو ترساننده و بیم کننده‌ای و برای هر قومی راهنمائی میباشد و آن راه نماینده و هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی و عترت طاهره بودند چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و محمّد بن جریر طبری در تفسیر و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب مسندا از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع المودة از ثعلبی و حموینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابن صباغ مالکی و میر سید علی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها اینست که وقتی این آیه نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بسینه خود گذارد فرمود انا المنذر آنگاه دست بسینه علی علیه السّلام گذارد و فرمود و انت الهادی و بک یهتدی المهتدون یعنی تو هادی (در این امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت‌یافته‌گان.

و اگر چنین نصّی درباره دیگران آمده بود قطعا ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه السّلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیری و جوانی نداریم.

دسائس اعادی در مقابل علی علیه السّلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمودید علی علیه السّلام چون جوان و کم‌تجربه بود قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم حسن سیاست آن جناب آن همه خونریزیها و انقلابات برپا شد؟!!

نمیدانم عمدا یا سهوا یا تبعا للاسلاف این بیان را نمودید و إلا یک فرد عالم دقیق هرگز تفوّه باین مقال نمی‌نماید.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حیله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرند) تصدیق میکنم که علی علیه السّلام فاقد چنین سیاستی بوده و آن حضرت هرگز سیاستمدار باین معانی نبوده.

چون این نوع إعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سرا پا مکر و خدعه و حیله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن بهدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود بکار میبرند.

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آن حضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده.

چنانچه قبلا-عرض کردم وقتی بخلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام و مامورینی که روی کار بودند معزول نمود عبد اللّه بن عباس (ابن عم آن حضرت) و دیگران عرض کردند خوبست قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات بمقام خلافت شما تسلیم گردند آنگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید.

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح‌بینی نمودید ولی هیچ میدانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکّام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم ببقای آنها و لو موقت و ظاهری باشد عند اللّه مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم.

قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را نمینماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت، فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند و روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل نموده‌اند.

که مکرر علی علیه السّلام میفرمود اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرک‌تر و مکارتر و داهیه‌ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آن حضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمیتوانم تمام علل را مبسوطا ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما ببعض از آن علل اشاره مینمایم تا معمّا حل گردد.

اشاره بعلل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین

اولا در مدت بیست و پنج سال تقریبا مردم بکینه و عداوت و دشمنی آن حضرت تربیت شدند بسیار مشکل بود دفعهٔ همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آن حضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ‌زادگان آن زمان!!؟ از در مسجد وارد شد آن حضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر ببیند).

ثانیا مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آن حضرت را نداشتند (مخصوصا در سنوات اخیره دوره زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آن حضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثا خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمائید ببینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مرد مرا تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنّی سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشینند) ببصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید؟!!

پس عدم سیاستمداری آن حضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد بلکه رویه و و رفتار تربیت‌شدگان بیست و پنج‌ساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعا راجع بجنگهای داخلی و خون‌ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولا اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می‌بینید که مسبب جنگهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر

جدا در مقابل آن حضرت قیام نمود و ریشه تمام جنگها و خونریزیها گردید.
زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آن حضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحا فرموده بود جنگ با علی جنگ با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و بجنگ آن حضرت کشید عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت بآن حضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره و صفین و نهروان

ثانیا جنگهای آن حضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول اللّه صلی الله علیه و آله با کفار بوده.
شیخ: چگونه جنگهای با مسلمین مانند جنگهای با مشرکین بوده است.
داعی: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنابر اخباری که اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و محمّد ابن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده‌اند.
خبر از جنگهای علی علیه السّلام بعنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی و قتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنگها داده و امر بآن فرموده چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب مسندا حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) رضوان اللّه علیه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بام سلمهٔ (ام المؤمنین) فرمود:
هذا علیّ بن أبی طالب لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی یا امّ سلمهٔ هذا علیّ امیر المؤمنین و سیّد المسلمین و وعاء علمی و وصیّی و بابی الذی أوتی منه و هو اخی فی الدنیا و الآخرهٔ و معی فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین.
آنگاه محمّد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی علیه السّلام را بجنگ آن سه طایفه و قطعا فرموده آن حضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود بعلی جنگ کردن با آن سه طایفه را چنانچه در خبر است مسندا از مخنف بن سلیم که گفت ابو ایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود) با لشکری آماده جنگ شد باو گفتم کار تو ای ابا ایوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین جنگ نمودی اینک آماده جنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت انّ رسول اللّه امرنی بقتال ثلاثهٔ الناکثین و القاسطین و المارقین.
رسول خدا مرا امر نموده بجنگ نمودن سه طایفه که ناکثین و قاسطین و مارقین باشند.
و اما اینکه عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه با اهل بصره (جمل) و با معاویه (صفین) و با اهل نهروان مانند جنگ با کفّار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی حدیث ۱۵۵ مسندا از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در ص ۵۹ ینابیع ضمن باب یازدهم از جمع الفوائد از ابی سعید نقل مینمایند که گفت ما باصحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آن حضرت بسوی ما آمد در حالتی که تسمه نعلین آن حضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی علیه السّلام و علی مشغول دوختن نعل آن حضرت شد آنگاه حضرت فرمود:
انّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابو بکر رضی اللّه عنه انا فقال صلی الله علیه و آله لا فقال عمر

رضی اللّه عنه انا فقال صلی الله علیه و آله لا و لکن خاصف النعل.

پس این حدیث نصّ صریح است بر اینکه جنگهای علی علیه السّلام جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه جنگهای رسول اللّه صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه جنگی که علی علیه السّلام نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله جنگ با مسلمین نبوده چون اگر جنگ با مسلمین بود حتما آن حضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر بآنها نماید و آنها را نام‌گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین بقواعد و قوانین و دستورات رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنج‌ساله آن حضرت و احکامی که بحکام ولایات و مأمورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نمائید (مانند دستوراتی که بمالک اشتر و محمّد بن ابی بکر در حکومت مصر بعثمان بن حنیف و عبد اللّه بن عباس در حکومت بصره و بقثم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمّال خود در حین مأموریت‌های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع‌پروری مانند علی علیه السّلام چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند.

برای آنکه آن حضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب اللّه و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلاوه عالم بغیب و شهود بوده.

شیخ: معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم اللّه وجهه را عالم بغیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم متمنی است واضح‌تر بیان فرمائید.

داعی: ابهامی در این معنی نبوده علم بغیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلایق که عالم بآن علم بافاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر یک بمقداری که خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عالم بچنین علمی شخص امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السّلام بوده است.

شیخ: از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها بیزاری میجوئید) بیان نمائید.

بدیهی است که این تعریف بما لا یرضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باری تعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی: این گفتار شما همان اشتباهی است که عمدا یا سهوا گذشتگان شما نموده‌اند اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعا للاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن بعلم غیب از برای انبیاء عظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابدا ربطی بغلو ندارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهة آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد.

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند

شیخ: بی‌لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی: خیلی ممنون میشوم آیات بر خلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید.

شیخ: آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولا در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحا میفرماید وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ

الْغَیْبِ لاـ یَعْلَمُهـا إِلَّا هُوَ وَ یَعْلَمُ ما فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا یَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ.

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم بعلم غیب نیست و هر کس علم بغیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معرّی و مبرّای از شریک است ذاتا و صفةً و اینکه فرمودید سیدنا علی کرم اللّه وجهه عالم بعلم غیب بوده است علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده‌اید مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده‌اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم بعلم غیب خدا است و صریحا اظهار عجز از علم غیب می‌نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه ننموده‌اید که فرمود قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ.

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ.

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ.

و در آیه ۶۶ سوره ۲۷ (النمل) فرمود قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ وَ ما یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ.

در صورتی که خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی میداند شما چگونه چنین علمی را جهةً علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد.

مگر نه اینست که در آیه ۱۷۴ سوره ۳ (آل عمران) فرموده وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ.

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید پس غلو چه چیز است.

داعی: مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد.

علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء میشود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظر بآیه آخر سوره کهف رسول اللّه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتی ندارند و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز بکار رفته ابدا شک و شبهه‌ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیاتی که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط بحضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السّلام میباشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) میباشد که وقتی کفار و مشرکین از آن حضرت اقتراح آیات میکردند که چرا گنجی بر او فرود نمیآید و چرا غیب مستمر نمیداند در جواب آنها این آیه شریفه آمد قُلْ لا أَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لا أَقُولُ لَکُمْ إِنِّی مَلَکٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ.

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس‌بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب

خدا بر آنها نازل و پرده‌ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می‌نمودند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح‌تر بیان حقیقت نمائیم تا کشف حجب گردد و شیّادها نسبت بعقاید شیعیان دخالتهای بی‌جا ننمایند و تهمتها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند چون امامان خود را شریک در علم خدا میدانند.

علم بر دو قسم است ذاتی، و عرضی

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست که علم بر دو قسم است، ذاتی، عرضی.

علم ذاتی که ابدا عرضی در او راه ندارد و اطلاق مطلق منحصر بفرد اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نمائیم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی‌شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت، امام و مأموم ذاتا دارای علم نمیباشند بعدها بآنها افاضه میشود و این نوع از علم بر دو قسم است، تحصیلی، و لدنّی، و این هر دو قسم از افاضات فیض ربّانی حق تعالی است.

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات او بجائی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که بمرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنّی میگویند یعنی بی‌واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم از مبدء فیّاض علی الاطلاق میشود و عالم میگردد.

چنانچه در آیه ۶۴ سوره ۱۸ (کهف) فرموده وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً.

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء ننموده که علم بمغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتا پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامها عالم بعلم غیب بوده‌اند همان قسمی که خدای متعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعا جزء غلات و کافر میباشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزاری میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمیباشد بلکه فعّال ما یشاء و قادر بالاستقلال میباشد در مواقعی که مشیّت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بداند علم و قدرت بدهد قادر و توانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی‌واسطه افاضه فیض مینماید که از آن علم بی‌واسطه تعبیر بعلم لدنّی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض مینماید بقول شاعر.

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت

بغمزه مسأله‌آموز صد مدرّس شد

شیخ: بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیّت خداوندی بچنین امر غیر طبیعی تعلق نمی‌گیرد که از علم غیب خود بدون معلّم و مدرّس افاضه نماید.

داعی: اشتباه شما و أقران شما در همین جا است که قدری فکر نمیکنید حتّی بر خلاف عدّه بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب بقدری ساده و واضح است که محتاج ببحث نمیباشد.

در اینکه خداوند متعال بتمام انبیاء و اوصیاء آنها که برگزیده‌گان او هستند باندازه و مقداری که برای محیط هر یک لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه‌ای نمی‌باشد.

شیخ: در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحا نفی علم غیب را از افراد مینماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید.

داعی: ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه‌ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته‌اند آیات القرآن یشدّد بعضها بعضا.

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آن حضرت اقتراح آیات میکردند (که فی الحقیقهٔ میخواستند مقام نبوت را بازیچه دست خود قرار دهند) آیات نفی نازل میشد.

ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبته نازل نموده تا کشف حقیقت گردد.

و اما دلائل از قرآن مجید و اخبار صحیحه و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم میباشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

دلائل از آیات قرآنیّه بر اینکه انبیاء و اوصیاء آنها عالم بغیب بودند

شیخ: خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

داعی: تعجب نفرمائید خودتان هم میدانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را وادار بتعجب نموده است.

اولا در آیه ۲۶ سوره ۷۲ (جنّ) صریحا میفرماید عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً.

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه برگزیدگان و پسندیدگان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که بآنها افاضه و ابلاغ میفرماید.

ثانیا همین آیه‌ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، باول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید اینک دعاگو تمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است بر ثبوت مرام و گفتار ما که میفرماید وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ.

این دو آیه شریفه صریحا میرساند که بعض افراد برگزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده‌اند عالم بعلم غیبند باجازه و امر پروردگار متعال و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الّا) استثنائی معنی نداشت که بفرماید إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند.

چنانچه در آیه ۵۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ ما کُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا.

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا.

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر میدادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می‌نمودند.

مگر در آیه ۴۳ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام صریحا نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل میفرمود وَ أُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ.

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد.

شیخ: این نوع بیانات شما و هم عقیده‌های شما است که سبب پیدایش راه‌زنیها شده، دسته‌های بازیگران و حقه‌بازها بعنوان رمّال و جفّار و کف بین و کتبین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی‌خبر را بریده جیب خود را

پر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی‌ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشانند.

مدعیان علم غیب بهر وسیله و اسباب کذابند

داعی: عقایـد حق باعث بـدبختی نمیشود جهل و نادانی ملتها است که آنها را بـدر هر خانه میکشانـد و الّا اگر مسـلمین دانا میشـدند مطابق با دستورات اکیـده پیغمبر عظیم الشأن خود در پی علم و عالم میرفتند مخصوصا عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسـدود نمیشـد در پی اشـخاص مجهول و أیادی مرموز نمی‌رفتند و طعمه هر شـغال و روباهی نمیشدند میدانسـتند که قرآن صـریحا میفرماید إِلَّا مَنِ ارْتَضـی مِنْ رَسُولٍ مخصوصا کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر اینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق‌اند.
و اگر کسـی جنبه رسالت نداشـته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جفر یا قیافه‌شناسـی یا قهوه‌خوری یا کت‌بینی یا کف‌بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعا دروغگو میباشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند.
چون فهمیـده و دانسـته‌اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیّنین قرآن که خاندان محمّد و آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین باشند که عدیل القرآنند.
خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم صـلی الله علیه و آله و اوصـیاء طاهرین آن حضرت که برگزیدگان حق‌اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلّما کذاب و بازیگر است و لو بهر وسیله و اسباب باشد.
شیـخ: انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (بقول شـما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می‌نمودند، مگر سـیدنا علی کرم اللّه وجهه پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می‌نمائید.

انبیاء و اوصیاء عالم بغیب بودند

داعی: اولا اینکه فرمودید (بقول شما) چرا عمدا سهو نموده و مغلطه‌کاری مینمائید چرا نمی‌فرمائید بقول خداوند متعال که میفرمائید (بقول شـما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکنم جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هسـتم بفرموده رسول خـدا صـلی الله علیه و آله که مبین قرآن بوده است در مرتبه اول که شواهـد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیب‌اند و اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده‌اند.
و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته‌اند.
که از جمله آنها ابن ابی الحدیـد معتزلی در ص ۶۷ جلد اول شـرح نهج البلاغه (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بعلی علیه السّلام فرمود ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین.
گویـد این خبر از جمله دلائـل نبوت آن حضـرت است برای آنکه در این حـدیث اخبار صـریح بغیب است که ابـدا احتمال تمویه و تـدلیس در آن نمیرود زیرا خبر از وقایع بعـد از خود داده که عینا (تقریبا بعـد از سـی سال) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودنـد باغوای طلحه و زبیر و قیادت عایشه بجنگ با علی برخاسـتند و قاسـطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلا مشروحا عرض کردم).
ثانیا احـدی از شـیعیان امامیه دعوای نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سـلام اللّه علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم محمّد مصـطفی صـلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک میدانیم و مدعیان چنین امری را

باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم.

ولی آن حضرت و یازده امام از نسل او را امامان بر حق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود.

ما معتقدیم همان پرده‌ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی‌بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباشد ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداری که مقتضی بوده و صلاح می‌دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها برداشته که پشت پرده را میدیدند لذا از مغیبات خبر میدادند.

و هرگاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی‌خبر بودند (بهمین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی‌اطلاعی مینمودند).

فلذا میفرماید لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ.

یعنی من استقلالا و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد.

شیخ: کجا و چه جا پیغمبر بآنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه بر حقایق مستوره شدند.

داعی: آیا بحکم آیات قرآنیه که ببعض از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مرتضی و برگزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خیر.

شیخ: سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و سلّم مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است.

داعی: پس بحکم آیه شریفه عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید.

شیخ: بر فرض که آن حضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی کرم اللّه وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد.

داعی: اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیحه و حالات رسول اللّه صلی الله علیه و آله دقت نمائید مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد.

شیخ: اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد اللّه فکرتان باز و طلیق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیّدنا علی کرم اللّه وجهه مینماید.

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول اللّه باشد استثناء معنی ندارد حتما باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان اللّه علیهم اجمعین عالم بغیب باشند و حال آنکه می‌بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعائی ننمودند بلکه مانند خود پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم اظهار عجز می‌نمودند چگونه سیّدنا علی کرّم اللّه وجهه را شما منحصرا استثناء مینمائید!!!

داعی: اولا- جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود می‌افزودم اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هرگاه افاضه میشد و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد فلذا خبرها از غیب میداد.

ائمه طاهرین خلفاء بر حق عالم بغیب بودند

ثانیا فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع میشود.

ما هم میگوئیم که خلفاء رسول اللّه بایستی مانند خود آن حضرت عالم بظواهر و بواطن امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات باستثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء

آن حضرت مثل او باشند.

منتها شما خلفاء برگزیده خلق یعنی کسانی را که عدّه‌ای از مردم جمع شدند و آنها را خلیفه خواندند و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول میخوانید.

ولی ما میگوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول اللّه کسانی هستند که آن حضرت خود نصّ بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود.

و البته آن خلفاء و اوصیائی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصّ بر آنها نموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آن حضرت بودند بهمین جهة همگی آنها عالم بغیب و بواطن امور بودند.

و آن خلفاء بر حق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعدد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل بیت رسالت امیر المؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت بودند.

و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول اللّه صلی الله علیه و آله نبودند همان فرموده شما است که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه رسد بعلم غیب بر بواطن امور.

ثالثا فرمودید بکدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام مینمائیم.

احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکنه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و بنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریبا از متواترات فریقین (شیعه و سنی) میباشد که آن حضرت علی علیه السّلام را منحصرا و منفردا باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیأت الباب.

شیخ: این حدیث در نزد علمای ما بثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد؟!

در نقل روات و ناقلین حدیث مدینه

داعی: بی‌لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار بحساب آوردید و حال آنکه أکابر علماء خودتان صحّت آن را تصدیق نموده‌اند.

خوبست مراجعه نمائید بکتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الآثار محمّد بن جریر طبری و تذکرهٔ الابرار سید محمّد بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروزآبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب گنجی شافعی و تذکرهٔ الموضوعات جمال الدین هندی که گوید فمن حکم بکذبه فقد أخطأ و روضهٔ الندیه امیر محمّد یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو محمّد سمرقندی و مطالب السئول محمّد بن طلحه شافعی و غیرهم که عموما حکم بصحت این حدیث شریف نموده‌اند.

چه آنکه این حدیث با عظمت بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام و ابا محمّد حسن بن علی علیهما السّلام (سبط اکبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله) و امام المفسرین (حبر امت) عبد اللّه بن عباس و جابر بن عبد اللّه انصاری و عبد اللّه بن مسعود و حذیفهٔ بن الیمان و عبد اللّه بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص (از صحابه عظام).

و امام زین العابدین علی بن الحسین و محمّد بن علی الباقر علیهم السّلام و اصبغ ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبد اللّه همدانی کوفی و سعد بن طریف الحنظلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمهٔ بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبد اللّه بن عثمان بن خیثم القاری المکی و عبد الرحمن ابن عثمان و عبد اللّه بن عسیلهٔ المرادی ابو عبد اللّه صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین).

و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین گرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیارند که آنچه داعی دیده‌ام گمان میکنم قریب دویست نفر از جهابذه بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده‌اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعض از آنها را بعرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند بدانند روی عادت تبعا للاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند و الّا عند العموم مطلب واضح و آشکار میباشد.

از جمله أکابر علماء شما

(۱) محمّد بن جریر طبری مفسّر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار.

(۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سیم مستدرک.

(۳) ابو عیسی محمّد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود.

(۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر.

(۵) ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط.

(۶) حافظ ابو محمّد حسن سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.

(۷) حافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابة.

(۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبد اللّه بن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب.

(۹) ابو الحسن فقیه شافعی علی بن محمّد بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب.

(۱۰) ابو شجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار.

(۱۱) ابو المؤید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین.

(۱۲) ابو القاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر.

(۱۳) ابو الحجّاج یوسف بن محمّد آندلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۲۲ جلد اول (الف باء).

(۱۴) ابو الحسن علی بن محمّد بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه.

(۱۵) محب الدین احمد بن عبد اللّه طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۲۹ جلد اول ریاض النضرة و ص ۷۷ ذخایر العقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکرة الحافظ.

(۱۷) بدر الدین محمّد زرکشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدیر.

(۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیثمی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد.

(۱۹) کمال الدین محمّد بن موسی دمیری متوفی ۸۰۸ در ص ۵۵ جلد اول حیات الحیوان.

(۲۰) شمس الدین محمّد بن محمّد جزری متوفی ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنی المطالب.

(۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب.

(۲۲) بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عمدة القاری.

(۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی متوفی ۹۷۵ در ص ۱۵۶ جلد ششم کنز العمّال.

(۲۴) عبد الرءوف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدیر شرح جامع الصغیر

(۲۵) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ در ص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر.

(۲۶) محمّد بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبل الهدی و الرشاد فی اسماء خیر العباد.

(۲۷) محمّد بن یعقوب فیروزآبادی متوفی ۸۱۷ در نقد الصحیح.

(۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند.

(۲۹) ابو سالم محمّد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در ص ۲۲ مطالب السئول.

(۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطین.

(۳۱) شهاب الدین دولت‌آبادی متوفی ۸۴۹ در هدایت السعداء.

(۳۲) علّامهٔ سمهودی سید نور الدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدین.

(۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل.

(۳۴) نور الدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه.

(۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصّب عنود) متوفی ۹۷۴ در ص ۷۳ صواعق (۳۶) جمال الدین عطاء اللّه محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین.

(۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ در مرقاهٔ شرح بر مشکاهٔ.

(۳۸) محمّد بن علی الصبّان متوفی ۱۲۰۵ در ص ۱۵۶ أسعاف الراغبین.

(۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه.

(۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی.

(۴۱) امام غزّالی در إحیاء العلوم.

(۴۲) میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودهٔ القربی.

(۴۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل أتی).

(۴۴) شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنهٔ.

(۴۵) سلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینابیع المودهٔ.

(۴۶) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۹ تذکرهٔ خواص الامه.

(۴۷) صدر الدین سید حسین فوزی هروی در نزههٔ الارواح.

(۴۸) کمال الدین حسین میبدی در شرح دیوان.

(۴۹) حافظ ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم و ص ۳۴۸ جلد چهارم و ص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود، که بعض از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق بصحت، این حدیث شریف را نقل نموده‌اند که از جمله آنها.

(۵۰) محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد از نقل سه خبر مسندا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گوید.

فقد قال العلماء من الصحابهٔ و التابعین و اهل بیته بتفضیل علیّ علیه السّلام و زیادهٔ علمه و غزارته و حدّهٔ فهمه و وفور حکمته و حسن قضایاه و صحّهٔ فتواه، و قد کان ابو بکر و عمر و عثمان و غیرهم من علماء الصحابهٔ یشاورونه فی الاحکام و یأخذون بقوله فی النقض و الابرام اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحهٔ عقله و صحهٔ حکمه، و لیس هذا الحدیث فی حقّه بکثیر لان رتبته عند اللّه و عند رسوله صلّی الله علیه و آله و عند المؤمنین من عباده اجلّ و اعلا من ذلک.

و امام احمد بن محمّد بن الصدیق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحیح این حدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملک العلیّ بصحهٔ حدیث باب مدینهٔ العلم علیّ (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است).

اگر بهمین مقدار قلبتان آرام نشد و بازهم میل دارید حاضرم مبسوطتر بعبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم.
سید عدیل اختر، (از فضلاء و ادباء و أئمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده‌ام که پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم فرموده نقل فضایل علی کرم اللّه وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی نقل مینماید که پیغمبر صلّی اللّه علیه و سلّم فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمانها بآن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند.
علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بنقل چند حدیث مبسوطتر از رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم.

در بیان حدیث انا دار الحکمهٔ

داعی: از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است بحد تواتر رسیده باشد زیرا که روات فریقین (شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۴ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و لئالی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرهٔ خواص الامه و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه و محب الدین طبری در ریاض النظرهٔ و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا دار الحکمهٔ و علی بابها، و من اراد الحکمهٔ فلیأت الباب.
و محمد بن یوسف گنجی باب ۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بعلی علیه السّلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نمائید تا کشف حقایق شود.
و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبد اللّه انصاری روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفت بازوی علی علیه السّلام را و فرمود هذا امیر البررهٔ و قاتل الکفرهٔ منصور من نصره مخذول من خذله فمدّ بها صوته ثم قال انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فیات الباب.
و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها و انّ البیوت لا یدخلها الّا من باب.
و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهرستان علمم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید از آن در درآید بعد از آن فرمود من شهرستان علمم و تو یا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسی که گمان نماید بمن میرسد بدون واسطه تو.
و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابو اسحاق ابراهیم بن سعد الدین محمّد حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس، و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص، و امام الحرم احمد بن عبد اللّه شافعی در ذخایر العقبی، و امام احمد

بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی حتی ابن حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السّلام در صواعق محرقه آورده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن عبد اللّه و ابن عدی از عبد اللّه بن عمر و حاکم و ترمذی از علی علیه السّلام نقل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب.

آنگاه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل ابن جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت ان الحدیث صحیح، بدرستی که این حدیث صحیح است انتهی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجلس بیش از این اجازه نقل آنها را نمیدهد.

توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او میشود ظاهرا و باطنا صورتا و معنا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و باب تمام آن علوم علی علیه السّلام بوده.

مرحوم علامهٔ الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو تواتر ابراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلب رحمت برای روح پرفتوح آن شخصیت بزرگ می‌نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبحّر داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمائید تا مورد تصدیق قرار دهید که علی علیه السّلام در صحابه رسول اللّه صلی الله علیه و آله منحصر بفرد بوده.

یکی از ادلّه ظاهره بر اثبات خلافت بلافصل علی علیه السّلام همین حدیث شریف است از جههٔ آنکه باتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء بر جهّال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی بن أبی طالب علیه السّلام.

شما را بخدا انصاف دهید آیا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود بروی امت گشاده مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد.

شیخ: در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه‌ای نیست بعضی آن را ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی بحد تواتر آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم اللّه وجهه عالم بعلم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

علی علیه السّلام عالم بغیب بوده

داعی: یا توجه بعرایض و دلائل داعی نمی‌نمائید یا بی‌لطفی کامل نموده مغلطه میفرمائید.

مگر قبلا عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق بوده است و بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الّا من ارتضی من رسول، خداوند متعال پرده‌ها از مقابل دیده آن حضرت برداشته و استثناء از علوم غیبیه بآن حضرت افاضه فرموده پس از جمله علومی که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آن حضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آن حضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که ببعض از آنها اشاره نمودیم فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها از جمیع علومی

که در مدینه و شهرستان وجود آن حضرت بود و بوسیله باب علم (علی علیه السّلام) میتوان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعا علی علیه السّلام عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانی که آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است. چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهرا و باطنا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السّلام بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند.

علی علیه السّلام عالم بظاهر و باطن قرآن بوده

از جمله حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلد اول حلیهٔ الاولیاء و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی در ص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از فصل الخطاب مسندا از عبد اللّه بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده‌اند که گفت انّ القرآن انزل علی سبعهٔ احرف ما منها حرف إلّا و له ظهر و بطن و انّ علیّ بن أبی طالب عنده علم الظاهر و الباطن.

پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی بازنمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق دارند که علی علیه السّلام صاحب علم لدنّی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول اللّه بوده که از جمله آنها حجهٔ الاسلام ابو حامد غزّالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه السّلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم بازشد که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده از أصبغ بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السّلام که میفرمود انّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله علّمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک ألف ألف باب حتّی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیمهٔ و علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب.

و نیز در همان باب از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود لمّا صرت بین یدی ربّی کلّمنی و ناجانی فما علمت شیئا الّا علّمته علیّا فهو باب علمی.

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء باین طریق نقل میکند که آن حضرت فرمود اتانی جبرئیل بدر نوک من الجنّهٔ فجلست علیه فلمّا صرت بین یدی ربّی کلّمنی و ناجانی فما علمت شیئا الّا علمته علیّا فهو باب علمی ثم دعاه الیه فقال یا علیّ سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فیما بینی و بین امّتی.

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمّد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزّالی و جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود در سینه علی علیه السّلام بودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء و مولی علی متقی در ص ۳۹۲ جلد ششم کنز العمّال و ابو یعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حی بن عبد مغافری از ابو عبد الرحمن حبلی از عبد اللّه بن عمر روایت نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود ادعوا الیّ اخی فجاء ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الیّ اخی فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعی له علیّ فستره بثوبه و اکبّ علیه فلمّا خرج من عنده قیل له ما قال لک قال علّمنی ألف باب کلّ باب یفتح ألف باب.

حافظ ابو نعیم احمد بن عبد اللّه اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ قمری در ص ۶۵ جلد اول حلیهٔ الاولیاء در فضائل علی علیه السّلام و محمد جزری در ص ۱۴ أسنی المطالب و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۸ کفایت الطالب مسندا از احمد بن عمران بن

سلمهٔ بن عبد اللّه نقل نموده‌اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی أبی طالب حضرت فرمود قسّمت الحکمهٔ عشرهٔ اجزاء فاعطی علیّ تسعهٔ اجزاء و الناس جزءا واحدا.

و نیز ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱۵۶ و ۴۰۱ جلد پنجم کنز العمّال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده با همین اسناد از عبد اللّه بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۱ مطالب السئول نقلا از حلیه از علقمهٔ بن عبد اللّه روایت نموده‌اند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از علی علیه السّلام سؤال شد فرمود قسمت الحکمهٔ علی عشرهٔ اجزاء فاعطی علیّ تسعهٔ اجزاء و الناس جزءا واحدا و هو اعلم بالعشر الباقی.

و نیز در ینابیع المودهٔ در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبد اللّه محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبد اللّه بن عباس (امام المفسرین حبر امت) نقل مینماید که العلم عشرهٔ اجزاء لعلیّ تسعهٔ اجزاء و للناس عشر الباقی و هو اعلمهم به.

و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن أبی طالب.

در طرق افاضه علم رسول اللّه بعلی علیهما السّلام

پس از این احادیث که نمونه‌ای از احادیث بسیار است ثابت می‌آید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرتضای از خلق و عالم بغیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدء فیاض درک نموده بعلی علیه السّلام افاضه نموده است.

ما نمی‌گوئیم علی بن أبی طالب و أئمه إحدی عشر از اولاد آن حضرت علیهم الصلاهٔ و السّلام مانند یک پیغمبر طریق مستقیم و مستقلی با پروردگار متعال بطریق وحی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که مرکز فیض در وقت إفاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است هر فیضی از فیوضات در حیات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخصّ بأئمه اثنا عشر ما رسیده یا میرسید از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب حقتعالی بآن حضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی علیه السّلام میفرمود و آنچه در ذخیره علم آن حضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود بآن حضرت إفاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه‌ای از آن را بعرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده‌اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسبانید و روپوش را بسر کشید من سرم را نزدیک بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم یک وقت علی سر را برداشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی بتو چه میگفت فرمود قد علّمنی رسول اللّه ألف باب من العلم و من کلّ باب یفتح ألف باب.

از همان اول بعثت (که شرح مفصّلش را در شبهای اول عرض کردم) که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهل نفر از أعمام و بنی أعمام و بزرگان قریش را در منزل عمّ اکرم خود جناب ابو طالب دعوت کرد و بآنها ابلاغ رسالت نمود علی علیه السّلام اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه‌های علم بر سینه من گشوده شد (چنانچه اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند که در بالای منبر ضمن خطبه‌ای اشاره باین معنی نمود که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانّما بین الجوانح منّی علم جمّ آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود هذا سفط العلم هذا

لعاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله هذا ما زقّنی رسول اللّه زقّا زقّا.

و پیوسته آن حضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی مینمود و آنچه از مبدء فیاض غیب الغیوب میگرفت در سینه علی علیه السّلام قرار میداد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه گوید پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از طفولیت علی را علما و عملا در آغوش محبت تربیت نمود.

در جفر جامعه و چگونگی آن

از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جلّ و علا بوسیله خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله افاضه فیض رحمانی بر علی علیه السّلام شد جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ما کان و ما یکون الی یوم القیامه بطریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترفاند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین بوده است.

چنانچه حجهٔ الاسلام ابو حامد غزالی نوشته است که امام المتّقین علیّ بن أبی طالب را کتابی است مسمّی به جفر جامع الدنیا و الآخرهٔ و آن کتاب مشتمل است بر تمام علوم و حقایق و دقایق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات ما فی العالم و خواص اسماء و حروف که بغیر از آن حضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت و ولایت را منصوصا از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارا بودهاند احدی مطلع بر آن نیست چون بوراثت بایشان رسیده و همچنین سلیمان بلخی در ص ۴۰۳ ینابیع شرح مبسوطی از درّ المنظم محمد بن طلحه حلبی شافعی در این باب نقل نموده که جفر جامع مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن أبی طالب میباشد لذا شاعر شهیر در مدح آن بزرگوار گفته.

من مثله کان ذا جفر و جامعهٔ

له تدوّن سر الغیب تدوینا

و نیز در تاریخ نگارستان از شرح مواقف نقل میکند انّ الجفر و الجامعهٔ کتابان لعلیّ قد ذکر فیهما علی طریقهٔ علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم و اولاده یحکمون بهما.

نواب: قبله صاحب کتاب جفری که میفرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست و چگونه بوده است متمنی است چنانچه مقتضی میدانید شرح آن را بیان فرمائید.

داعی: وقت تنگ است از شرح و بسط در اطراف این علم و کتاب آن معذورم.

نواب: بهر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات مفصله را بیان فرمائید.

داعی: سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجهٔ الوداع جبرئیل آمد و برسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر مرگ داد که عمرت بآخر رسیده آن حضرت دستهای مبارك بدرگاه حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد اللهم وعدتك التی وعدتنی انك لا تخلف المیعاد خدایا بمن وعده دادی و هرگز خلف وعده نمیکنی.

خطاب الهی رسید علی را بردار برو بالای کوه احد پشت بقبله بنشین حیوانات صحرا را صدا کن تو را اجابت مینمایند در میان آنها بز سرخ رنگ بزرگی است که اندکی شاخ او بالا آمده است بعلی امر کن او را ذبح نماید و پوست او را از طرف گردن بکند و وارونه کند او را دباغی کرده خواهی دید آنگاه جبرئیل می‌آید و دوات و قلم و مرکّب می‌آورد که از جنس مرکّب زمین نمیباشد هر چه جبرئیل میگوید تو بعلی بگو بنویسد آن نوشته و پوست باقی میماند و هرگز مندرس نمیشود و محفوظ خواهد ماند هرگاه او را بگشایند تازه خواهد بود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهمان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آن حضرت گذارد حضرت امر فرمود بعلی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمّه عالم را کلّا و جزء بپیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت پیغمبر هم بعلی میفرمود بر آن پوست می‌نوشت تا آنکه پوستهای باریک پاچه و دستها و پاهای او را هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب کلّما کان و ما هو کائن الی یوم القیمهٔ.

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها و ذراری و دوستان و دشمنان آنها و آنچه بر سر یک وارد خواهد شد تا روز قیامت در آن کتاب ثبت گردید.

آنگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را بعلی علیه السّلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود بامام معلوم بعد از خود بوراثت میسپارد.

این همان کتابست که ابو حامد غزّالی گوید جفر جامعه کتابی است مخصوص علی و یازده فرزندان آن حضرت و در آن همه چیز هست من علم المنایا و البلایا و القضایا و فصل الخطاب.

نواب: چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در یک پوست بزغاله نوشته شده باشد.

داعی: اولا از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده.

ثانیا بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلا از شرح مواقف آورده که قد ذکر فیهما علی طریقهٔ علم الحروف.

آنگاه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السّلام دادند آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر صلی الله علیه و آله به ائمه بعد از خود دادند.

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار و حوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند.

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه که بایالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرار میدهد حرفا یا عددا و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح بدست هر کس بیفتد چیزی درک نمیکند.

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیر المؤمنین علی و یازده امام فرزندان بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید.

چنانچه روزی حضرت امیر علیه السّلام در موقعی که فرزندانش همگی جمع بودند آن جلده را بفرزندش محمّد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلده چیزی درک نماید غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خبر میدادند از آن کتاب بود از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند نوائب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان را از همان کتاب استخراج می‌نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملا و مبسوطا ثبت است

خبر دادن حضرت رضا در عهدنامه مأمون از مرگ خود

از جمله در شرح مواقف قضیه عهدنامه مأمون الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن موسی علیهما السّلام را نوشته که بعد از اینکه مأمون حضرت رضا علیه السّلام را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور بقبول ولایت عهد خود نمود عهد نامه‌ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود بحضرت رضا علیه السّلام.

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که.

اقول و انا علیّ بن موسی بن جعفر انّ امیر المؤمنین عضّده اللّه بالسداد و وفّقه للرشاد عرف من حقّنا ما جهله غیره فوصل ارحاما قطعت و امن نفوسا فزعت بل احیاها و قد تلفت اغناها اذا افترقت مبتغیا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین و لا یضیع اجر المحسنین و انّه جعل الیّ عهده و الامرهٔ الکبری ان بقیت بعده.

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لکنّ الجفر و الجامعه یدلّان علی ضدّ ذلک و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الّا اللّه یقضی بالحقّ و هو خیر الفاصلین.

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین بجمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آن حضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان میدهد که مأمون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آن حضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر و باطن امور دارند.

آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیر المؤمنین وصی رسول اللّه صلی الله علیه و آله

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله افاضه فیض بر علی علیه السّلام شد کتاب مهرشده‌ایست که جبرئیل برای آن حضرت آورده چنانچه علامه محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلا نقل مینماید که خلاصه‌اش اینست انزل اللّه جلّ و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتابا مسجّلا نزل به جبرئیل مع امناء الملائکهٔ یعنی جبرئیل با امناء ملائکه کتاب مسجّلی از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الّا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم فامر رسول اللّه من کان عنده فی البیت بالخروج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمهٔ و الحسن و الحسین علیهم السّلام فقال جبرئیل یا رسول اللّه انّ اللّه یقرأ علیک السّلام و یقول لک هذا کتاب بما کنت عهدت و شرطت علیک و اشهدت علیک ملائکتی و کفی بی شهیدا فارتعدت مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السّلام و منه السّلام و الیه یعود السّلام.

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد پروردگار من است بسوی من و امانت اوست بتحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.

امیر المؤمنین عرض کرد منهم شهادت میدهم پدر و مادرم فدای تو باد بتبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش و چشم و گوشت و خون من.

آنگاه حضرت بعلی علیه السّلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای بآن. علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید.

و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السّلام که الموالاهٔ لأولیاء اللّه و المعاداهٔ لاعداء اللّه و البراءهٔ منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقّک منک و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لحیتک من رأسک بدم عبیط فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمهٔ و عطلت السنن و مزق الکتاب و هدمت الکعبهٔ و خضبت لحیتی من راسی صابرا محتسبا.

آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرّبین را بر امیر المؤمنین شاهد و گواه گرفت و بحسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را بعلی رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت‌نامه را بمهرهای طلائی که آتش ندیده و آن را داد بعلی علیه السّلام.

و فی الوصیّهٔ سنن الله جلّ و علا و سنن رسول اللّه و خلاف من یخالف و یغیّر و یبدّل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده

و هو قول اللّه عز و جل و كل شيء احصيناه في امام مبين انتهى.

خلاصه امير المؤمنين عليه السّلام و أئمه معصومين از ذريه آن حضرت كه عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلى الله عليه و آله داشتند و تمام علوم آن حضرت در نزد آنها بوده و اگر غير از اين بود على را باب علم خود معرفى نمينمود و امر نميفرمود اگر ميخواهيد از علم من بهره برداريد بايد برويد در خانه على بن أبى طالب عليه السّلام.

و اگر آن حضرت داراى علوم عاليه رسول اللّه صلى الله عليه و آله نبود و احاطه بر جميع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن نداى سلونى قبل ان تفقدونى نميداد.

چه آنكه اتفاقى فريقين است كه احدى جز امير المؤمنين نداى سلونى نداده و دعوى اين مقام اختصاص بشخص آن حضرت داشته كه در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن بازنمانده و غير از آن حضرت هر كس چنين ادعائى نموده رسوا و مفتضح گرديده.

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربى آندلسى در كتاب استيعاب فى معرفة الاصحاب گويد انّ كلمة سلونى قبل ان تفقدونى ما قالها احد غير علىّ بن أبى طالب الّا كان كاذبا.

چنانچه ابو العباس احمد بن خلّكان شافعى در وفيات و خطيب بغدادى در ص ۱۶۳ جلد سيزدهم تاريخ خود آورده‌اند كه روزى مقاتل ابن سليمان كه از اعيان علماى شما و بسيار حاضر جواب در همه چيز بوده بالاى منبر در حضور عامه مردم گفت سلونى عمّا دون العرش؟

شخصى سؤال كرد كه چون حضرت آدم عمل حج بجاى آورد در موقع تقصير و حلق راس سرش را كه تراشيد مقاتل متفكر و از جواب واماند و ساكت شد ديگرى پرسيد مورچه در وقت جذب غذا بوسيله روده جذب ميكند يا بوسيله ديگر اگر بوسيله روده است روده‌هاى او در كجاى بدنش قرار گرفته مقاتل متحير ماند چه جواب گويد ناچار گفت خداوند اين سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا گردم بسبب عجبى كه در زيادتى علم پيدا كردم و از حدّ خود تجاوز نمودم.

بديهى است اين ادّعا را بايد كسى بنمايد كه از عهده هر جوابى برآيد و بالقطع و اليقين واجد اين مقام احدى در امت نبوده جز امير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السّلام.

چون باب علم رسول اللّه صلى الله عليه و آله بوده فلذا مانند خود آن حضرت محيط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولين و آخرين بوده و بهمين جهة با قدرت تمام نداى سلونى ميداد و در مقام جواب سؤالها هم بر مى‌آمد كه اينك وقت اجازه تمام آنها را نميدهد. و احدى از صحابه چنان ندائى ندادند الا امير المؤمنين على عليه الصلاة و السّلام چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و موفق بن احمد خوارزمى در مناقب و خواجه كلان حنفى در ينابيع الموده و بغوى در معجم و محب الدين طبرى در ص ۱۹۸ جلد دوم رياض النضرة و ابن حجر در ص ۷۶ صواعق از سعيد بن مسيب نقل نموده‌اند كه گفت لم يكن من الصحابة يقول سلونى الّا علىّ بن أبى طالب عليه السّلام.

يعنى احدى از صحابه نگفت سؤال كنيد از من (بطور كلى) مگر على بن أبى طالب عليه السّلام.

نقل اخبار اهل تسنن در نداى سلونى دادن على عليه السّلام

فلذا اكابر علماء خودتان از قبيل ابن كثير در جلد چهارم تفسير و ابن عبد البر در استيعاب و سليمان بلخى حنفى در ينابيع المودة و مؤيد الدين خوارزمى در مناقب و امام احمد در مسند و حموينى در فرائد و ابن طلحه در درّ المنظوم و مير سيد على شافعى در مودة القربى و حافظ ابو نعيم اصفهانى در حلية الاولياء و محمّد بن طلحه شافعى در مطالب السئول و ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه و ديگران از محققين شما بعبارات و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده‌اند از عامر بن واثله و ابن عباس و ابى سعيد البحترى و

انس بن مالک و عبد اللّه بن مسعود از امير المؤمنين صلوات اللّه عليه كه بالاى منبر فرمود: أيها الناس سلونى قبل ان تفقدونى فانّ بين جوانحى لعلما جمّا سلونى فانّ عندى علم الاوّلين و الآخرين.

و ابى داود در ص ۳۵۶ سنن و امام احمد حنبل در ص ۲۷۸ جلد اول مسند و بخارى در ص ۴۶ جلد اول و ص ۲۴۱ جلد دهم صحيح نقل نموده‌اند مسندا كه على عليه السّلام فرمود سلونى عما شئتم و لا تسئلونى عن شيء الّا انبأتكم به.

و شيخ سليمان بلخى حنفى در ص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ينابيع الموده از موفق بن احمد خوارزمى و شيخ الاسلام حموينى بسند خودشان از ابو سعيد بحترى نقل نموده كه گفت:

رايت عليّا رضى اللّه عنه على منبر الكوفة و عليه مدرعة رسول اللّه صلى الله عليه و آله و هو متقلّد بسيفه و متعمم بعمامته صلى الله عليه و آله فجلس على المنبر فكشف عن بطنه و قال سلونى قبل ان تفقدونى فانّما بين الجوانح منّى علّم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول اللّه صلى الله عليه و آله هذا ما زّقنى رسول اللّه زقّا زقّا فو اللّه لو ثنّيت لى و سادة فجلست عليها لافتيت اهل التورية بتوراتهم و اهل الانجيل بانجيلهم حتّى ينطق اللّه التورية و الانجيل فيقولان صدق علىّ قد افتاكم بما انزل فىّ و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون.

و نيز شيخ الاسلام حموينى در فرائد و مؤيد الدين خوارزمى در مناقب نقل مينمايند كه در بالاى منبر فرمود سلونى قبل ان تفقدونى فو الذى فلق الحبة و برء النسمة لا تسئلونى عن آية من كتاب اللّه الّا حدّثتكم عنها متى نزلت بليل او نهار فى مقام او مسير فى سهل ام فى جبل و فى من نزلت فى مؤمن او منافق و ما عنى اللّه بها ام عامّ ام خاصّ.

ابن كوّاى خارجى برخاست و گفت: اخبرنى عن قوله تعالى الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البريّة فقال عليه السّلام اولئك نحن و اتباعنا فى يوم القيمة غرّاء محجلين روّاء مرويين يعرفون بسيماهم.

و نيز امام احمد بن حنبل در مسند و شيخ سليمان بلخى حنفى در ص ۷۴ ينابيع الموده ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مينمايد كه على در بالاى منبر فرمود:

سلونى قبل ان تفقدونى سلونى عن كتاب اللّه و ما من آية الّا و انا اعلم حيث انزلت بحضيض جبل او سهل ارض و سلونى عن الفتن فما من فتنة الّا و قد علمت من كسبها و من يقتل فيها.

ابن سعد در طبقات و ابى عبد اللّه محمّد بن يوسف گنجى شافعى در باب ۵۲ كفايت الطالب كه اختصاص بهمين موضوع داده و حافظ ابو نعيم اصفهانى در سطر اول ص ۶۸ جلد اول حلية الاولياء مسندا از امير المؤمنين عليه السّلام نقل مينمايد كه فرمود.

و اللّه ما نزلت آية الّا و قد علمت فيمن نزلت و اين نزلت و على من نزلت ان ربى وهب لى قلبا عقولا و لسانا طلقا.

و نيز در همان كتابها نقل مينمايند كه امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:

سلونى عن كتاب اللّه فانّه ليس من آية الّا و قد عرفت بليل نزلت ام بنهار فى سهل ام فى جبل.

و نيز در مناقب خوارزمى از اعمش از عباية بن ربعى روايت نموده كه گفت.

كان علىّ رضى اللّه عنه كثيرا يقول سلونى قبل ان تفقدونى فو اللّه ما من ارض مخصبة و لا مجدبة و لا فئة تضل مائة او تهدى مائة الّا و انا اعلم قائدها و سائقها و نائقها الى يوم القيمة.

و نيز جلال الدين سيوطى در ص ۱۲۴ تاريخ الخلفاء و بدر الدين حنفى در عمدة القارى و محب الدين طبرى در ص ۱۹۸ جلد دوم رياض النضرة و سيوطى در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسير اتقان و ابن حجر عسقلانى در ص ۴۸۵ جلد هشتم فتح البارى و نيز در ص ۳۳۸ جلد هفتم تهذيب التهذيب نقل مينمايند كه على عليه السّلام فرمود: سلونى و اللّه لا تسئلونى عن شيء يكون الى يوم القيمة الّا اخبرتكم و سلونى عن كتاب الله فو الله ما من آية الا و انا اعلم أ بليل نزلت ام بنهار فى سهل ام فى جبل.

آيا اين بيانات ادعاى بغيب نيست و جز عالم بعلم غيب ديگرى ميتواند چنين ادعائى در مقابل دوست و دشمن بنمايد اگر قدرى از عادت خارج شويد و با نظر انصاف بنگريد خواهيد دانست كه آن حضرت عالم بعلم غيب بوده و در مقام عمل هم ظاهر مينموده و

از مغیبات خبر میداده.

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبرها را در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید شخصی از جا برخاست و گفت اخبرنی بما فی راسی و لحیتی من طاقهٔ شعر یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو میباشد حضرت فرمودند خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که در پای هر موئی از سر تو ملکی است که تو را لعنت میکند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا میکند و در خانه‌ات گوساله‌ای داری که میکشد پسر پیغمبر را و او انس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه‌ای بود که در خانه بازی میکرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیهما السّلام شد (بعضی گفتند سؤال‌کننده سعد بن ابی وقاص بود و پسر گوساله‌اش عمر علیه اللعنهٔ بود که امیر لشکر و برپاکننده غائله کربلا شد) ممکن است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

حضرت بوسیله این اخبار میفهماند که علم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام أحمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج نقل نموده‌اند که روزی در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آن حضرت بودند شخصی گفت خالد ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود لم یمت و لا یموت حتی یقود جیش ضلالهٔ و صاحب لوائه حبیب بن عمار جوانی از میان جمعیت عرض کرد منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفت کانه می‌بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار او هستی و از این در مسجد (اشاره بباب الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیر المؤمنین علیه السّلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید اللّه ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بجنگ حضرت سید الشهداء صلوات اللّه علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آن حضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان برخاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش بمسجد ورود و خروج می‌نمودند) دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر بعزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالتی که حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پرده پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آن حضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید.

خبر دادن از مغیبات

اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه‌ای از خطب و کلمات آن حضرت است دقیقانه مطالعه فرمائید از خبرهای غیبی که آن حضرت داده بسیار میبینید از حوادث و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب زنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصا از ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را که مفصلا بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده ببعض از آن خطب و خبرها استشهاد مینماید بکثرت

علم آن حضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد.

خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهاویه بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آن حضرت چنانچه بعدها تمام گفته‌های آن حضرت واقع شد از جمله فرمود امّا انّه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مندحق البطن یأکل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و انّه سیأمرکم بسبّی و البراءة منّی فامّا السبّ فسبّونی فانّه لی زکاة و لکم نجاة و امّا البراءة فلا تتبرّؤا منّی فانّی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة.

ابن ابی الحدید در ص ۳۵۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویة بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردم را بسب و لعن و دشنام و تبرّی جستن از آن حضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آن حضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می‌نمودند تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبح منع نمود.

وقوع این عمل شنیع قبیح را آن حضرت قبلا خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آن حضرت عالم بغیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده بافاضه پروردگار خبر داشته.

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنها مردم وقوع آنها را دیدند

خبر دادن از کشته شدن ذو الثدیه قبل از شروع بجنگ

از جمله در جنگ نهروان قبل از وقوع جنگ خبر قتل خوارج و (تزمله معروف به ذو الثدیه) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی‌شوند باین عبارت که لا یفلت منهم عشرة و لا یهلک منکم عشرة.

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده‌اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد.

مخصوصا ابن ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید هذا الخبر من الاخبار التی تکاد تکون متواترة لاشتهاره و نقل الناس کافة و هو من معجزاته.

آیا اینها اخبار بغیب و آگاه بودن بامور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و پی بمقام ولایت و حقیقت آن حضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمائید که بین آن حضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است.

اگر دارای علم لدنّی نبوده و اتصال با ما وراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنها واقع میگردید.

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمّار بدست عبید اللّه بن زیاد و کشته شدن جویریه و رشید هجری بدست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر و بن حمق بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام که مکرر معرفی قتله آن حضرت را مینمود چنانچه قبلا اشاره نمودم بخبر دادن از انس و عمر سعد قتله آن حضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحا نقل نموده‌اند.

خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی نمودن عبد الرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است درحالی‌که آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهرا بآن حضرت مینمود چنانچه ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و دیگران نقل نموده‌اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آن حضرت گشود و گفت:

انت المهیمن و المهذب ذو الندی

و ابن الضراغم فی الطراز الاول

الله خصک یا وصی محمد

و حباک فضلا فی الکتاب المنزل

إلی آخر الابیات:

جمیع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او بآن حضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود:

انا انصحک منی بالوداد

مکاشفهٔ و انت من الاعادی

و نیز ابن حجر در ص ۸۲ صواعق گوید حضرت در جواب او فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی

غدیرک من خلیل من مرادی

عبد الرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده‌اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح و آشکار میدانم تو قاتل منی و بهمین زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمائی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل از جنایت را؟!

علم من حکم میکند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعا نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید کشته شد علی بن أبی طالب بعدالت خود یعنی اگر عدالت نمیکرد و قصاص قبل از جنایت میکرد قطعا بدنش بسلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجردی که سوء ظن بکسی پیدا میکردند و لو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی علیه السّلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذارد در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رافت و محبت را درباره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آن حضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بغیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطایا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بحقایق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت‌اند (مانند امیر المؤمنین علیه السّلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دائره شرع انور بیرون نگذارد قصاص قبل از جنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یک عالم مسرت از در و داد و محبت دست ببوسد و مدیحه بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آن حضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

اشاره باعلمیّت و افضلیّت علی علیه السّلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۱۴ ینابیع الموده ص ۶۵ از درّ المنظّم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود.

لقد حزت علم الاوّلین و انّنی

ظنین بعلم الآخرین کتوم

و کاشف اسرار الغیوب باسرها

و عندی حدیث حادث و قدیم

و انّی لقیّوم علی کلّ قیّم

محیط بکلّ العالمین علیم

و بعد از آن فرمود آن حضرت لو شئت لأوقرت من تفسیر الفاتحهٔ سبعین بعیرا قال النبیّ صلی الله علیه و آله انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها قال اللّه تعالی و أتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعلیه بالباب.

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلمیت و افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلمیت و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید قدّم المفضول علی الافضل این عبارت اقرار و اعتراف بافضلیت آن حضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پروردگار اعظم چه آنکه خدای حکیم علیم هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق نمینماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره‌ای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول بر افضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام انکاری میفرماید هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید أ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی

پس از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی علیه السّلام بوده است و ابن ابی الحدید در ص ۴ جلد اول شرح نهج صریحا اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید انّه علیه السّلام افضل البشر بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و احقّ بالخلافهٔ من جمیع المسلمین.

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده‌های رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است مخصوصا که در آخر همین حدیث میفرماید من ارد العلم فلیأت الباب.

شما را بخدا انصاف دهید آیا آن کسی که پیغمبر امر میکند درب خانه او بروید اولی باطاعت است یا آن کسی که مردم برای خود

بعنوان خلافت معیّن نمایند.

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است بایـد اطاعت کرده شود علت و جهت حق تقدم را معین می‌نماید که همان جهت عقلانی اسـت که أعلمیت باشد.

شیخ: اگر از جهت أعلمیت و أفضـلیت حق تقدم برای سیدنا علی کرم اللّه وجهه بود میبایستی رسول خدا صلّی اللّه علیه و سلّم نصّی بر آن جناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه بچنین نصّی ما برنخورده‌ایم.

داعی: این قبیل بیانات از امثال شـما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا بایـد عادت آن اندازه در شـما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان إقامه برهان نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده بشهادت اهل مجلس و جرائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرمائید نصّی ندیده‌اید.

در حالتی که کتب معتبره خودتان سراسـر پر است از نصوص جلیّه و خفیّه مع ذلک از همه چشم پوشـیده یک سؤال از شـما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیـخ: بـدیهی است که احتیاجـات همگی صـحابه و امت تا روز قیامت بعلوم عالیه و سیره متعالیه رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و سـلّم میباشد.

داعی: احسن اللّه لکم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آن حضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحا فرموده انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیأت الباب. کافی برای اثبات مرام بود.

به فرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده

کـدام نصّ صـریح و واضـح‌تر از این حـدیث است که میفرمایـد هر کس میخواهد از علم من بهره بردارد باید برود در خانه علی که بـاب علم من است الآـن وقت سـحر است تمـام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صـحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم الحال آقا مرا سـرد نمودید مثل اینکه آقایان مانند اسلافتان نمیخواهید روی عادت گوش بحرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیده گرفته و انکار نصّ مینمائید.

کـدام نصّ بالاـتر از نصّ علمی است کـدام عاقـل دانشـمندی از اربـاب ملـل و نحـل گفته که با بود عالم و اعلم مردم زیر بار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی در عالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشوم.

و اگر چنین منطقی در عـالم وجود نـدارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنماینـد شـما بایـد تسـلیم منطق ما که منطق تمـام اربـاب علم و دانش است بشویـد که چون امیر المؤمنین علی علیه السّـلام اعلم امت بوده بایـد بحکم علم و عقـل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمائید.

چنانچه قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان ماننـد امام احمـد حنبل در مسـند و ابو المؤیـد خوارزمی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصـفهانی در نزول القرآن فی علیّ و خواجه کلاـن بلخی در ینـابیع و میر سـید علی همـدانی در مودهٔ القربی حتی ابن حجر مکّی در صواعق نقل میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود اعلم امّتی علیّ بن أبی طالب.

احدی از صـحابه بپایه علم آن حضرت نمیرسند چنانچه ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه در مطالب السئول و حموینی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ ینابیع از کلبی نقل میکنند که عبد اللّه بن عباس (حبر امت) گفت علم النبیّ صـلی الله علیه و آله من علم اللّه و علم علیّ من علم النـبیّ صـلی الله علیه و آله و علمی من علم علیّ و مـا علمی و علم الصـحابهٔ فی علیّ الّـا کقطرهٔ بحر فی سبعهٔ ابحر.

در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرموده:

نحن شجرة النبوة و محطّ الرسالة و مختلف الملائکة و معادن العلم و ینابیع الحکم.

ابن ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ مصر) در شرح این خطبه گوید این امر در آن حضرت ظاهر است جدا زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: أنا مدینة العلم و علیّ بابها و من اراد المدینة فلیأت الباب.

و نیز فرمود اقضاکم علیّ قضاء أمری است که مستلزم علوم بسیاری میباشد بالجمله فحاله فی العلم حال رفیعة جدّا لم یلحقه احد فیها و لا قار به و حقّ له ان یصف نفسه بأنّه معادن العلم و ینابیع الحکم فلا احد احق به منها بعد رسول اللّه انتهی.

ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب السئول و قاضی ایجی در ص ۲۷۶ مواقف آورده‌اند که رسول اکرم فرمود اقضاکم علی.

چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ الخلفاء و حافظ ابو نعیم در ص ۶۵ جلد اول حلیة الاولیاء و محمد جزری در ص ۱۴ اسنی المطالب و محمد بن سعد در ص ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه عمر بن الخطاب نقل نموده‌اند که میگفت علی اقضانا یعنی علی در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولی و مقدم بود.

و نیز در ص ۶۹ ینابیع المودة نقل می‌نماید که صاحب درّ المنظّم ابن طلحه گوید:

اعلم انّ جمیع اسرار الکتب السماویّة فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة الّتی هی تحت الباء قال الامام علیّ کرّم اللّه وجهه انا النقطة الّتی تحت الباء.

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت اخذ بیدی الامام علیّ علیه السّلام فی لیلة مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت: بسم اللّه الرحمن الرحیم فتکلم لی فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر.

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیر المؤمنین علی علیه السّلام منحصر بفرد بوده در اینکه عالم بأسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است.

چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع از درّ المنظّم ابن طلحه حلبی نقل نموده‌اند که امیر المؤمنین علیه السّلام میفرمود سلونی عن اسرار الغیوب فانّی وارث علوم الانبیاء و المرسلین.

و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی در ینابیع نقل مینمایند که آن حضرت در بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السموات فانّی اعلم بها من طرق الارض.

این ادعا از آن حضرت در آن زمانی که وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بمغیبات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آن حضرت از آسمانها و کرات جوّیه خبر میدادند.

بعلاوه در دوره‌ای که هیئت بطلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

خبر دادن علی از کرات جویه طبق هیئت جدید

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل ثقه علی بن ابراهیم قمی قدّس سره القدوسی که در قرن سیم هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره و الصّافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته فخر الدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریبا سیصد سال قبل تألیف نموده در لغة کوکب و علامه شهیر مرحوم ملا

محمّد باقر مجلسی رضوان اللّه علیه در جلد ۱۴ بحار الانوار «السماء و العالم» از امیر المؤمنین علی علیه السّلام نقل نموده‌اند که فرمود هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض.

شما را بخدا انصاف دهید آیا در یک دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک بودند کواکب و ستارگان را انوار مضیئه و میخهای آسمان میدانستند.

تلسکوبها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر بدهد آن هم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبردهنده‌ای را عالم بغیب نمیدانید و این خبر را در شمار اخبار غیب بحساب نمیآورید.

اگر بخواهید بفرمائید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی‌لطفی را فرمودید و تعصّب خود را ظاهر نمودید زیرا خود خبر دلالت بر این امر بزرگ دارد.

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوّیه که چگونگی آنها از نظرها ناپدید بوده است (حتی امروزه هم که تلسکوبهای قوی موجود است با چشم غیر مسلّح دیده نمیشود) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصد سال قبل را مینماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمائید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن أبی طالب علیه الصلاهٔ و السّلام عالم بغیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرار داده.

قطعا هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خبر دهنده عالم بغیب بوده.

گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره نمایم بمطلب مهمّی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده موقعی که از بصره (آخرین شهر سر حدّی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که دارای سه تخت خواب بود اتفاقا یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (مسیو ژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آنکه از نژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم.

البته داعی سعی کامل داشتم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم.

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایائی هست که در سایر ادیان نمی‌باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپائیها که در تحت أوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ربوده و عالمی را رهین منّت عملی خود قرار داده‌اند.

داعی: در اینکه غربیها و دیگران هم سعی و جدیّت بلیغی در کشفیات علمیه نموده‌اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده‌اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده‌اید تصدیق مینمائید که سر چشمه علوم و فنون غربیها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح علیه السّلام.

چه آنکه غربیها تا قرن هشتم میلادی بشهادت تاریخ غرق در توحش و بربریّت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند، چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار باین

معنی دارند.

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب نواب محمّد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند، صحبت از اقرار و اعتراف اروپائیها بتمدن اسلام بمیان آمد ایشان فرمودند اخیرا کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده برای من یک جلد آورده‌اند بسیار کتاب زیبائی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید علی بلگرامی ترجمه نموده‌اند نام این کتاب (تمدن العرب) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب دکتر در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاولوبون) که با دلائل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد گراور ثابت مینماید که آنچه غربیها از علم و تمدن و حرف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل إدارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیه عرب است.

(بدیهی است مراد از عرب که در السنه و افواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمین‌اند و الّا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

مسیو ژوئن، بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاولوبون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته‌اند.

داعی: آن کتاب را از جناب نوّاب برسم امانت گرفتم چون زبان اردو نمیدانستم (اینک که بهندوستان آمده‌ام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلده طیّبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوّاب صادق خان قزلباش ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده قسمتهائی که مورد توجه دعاگو بود ترجمه می‌نمودند داعی هم یادداشت مینمودم مخصوصا فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماما ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم.

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل و دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را مینمائید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید.

گفتار گوستاولوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همان قدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده.

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر بخواهیم میزان آن را بدست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که بدست رهبانان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند؟!

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه‌گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند.

تمام اهل علم باید منّت‌دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غربیها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید انتهی.

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان می‌نویسد جنابعالی مانند همه غربیها بعلم و صنعت و کشفیات

امروزه اروپا میبالید ولی خوبست نظری بازمنه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی باوضاع و تاریخ جزیرهٔ العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریّت بود، سرچشمه‌های علم و تمدن و هنر از شبه جزیرهٔ العرب توسط اعراب مسلمین براهنمائی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بدنیا پخش میگردید لازم دانستم پرده‌ای از گذشته بردارم تا شما را بتمدن اعراب مسلمین و اروپائیها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان

خودتان میدانید که قرن هفتم و هشتم میلادی بواسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر فرانسه اروپا سر و صورتی بخود گرفت مع ذلک در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایائی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایائی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه‌های بافت مسلمین عرب و قیل بزرگی که اروپا ندیده بود و ساعت بزرگی بود که فرانسوی‌ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنرمندی عربهای مسلمین بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه‌های فلزی در جام بزرگ زرین معین مینمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهالی پاریس (پایتخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنانچه گوستاولوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان و نویسندگان اروپا ثبت نموده‌اند.

اگر بخواهید بهتر بمیزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان و قضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمائید تا کشف حقایق بشود.

که می‌نویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت عقربه‌های ساعت را دیدند با چوب و چماق و انواع حربه‌ها بطرف عمارت سلطنتی حمله نمودند، خبر بشارلمان دادند که ملت با عصبانیت تمام حمله بعمارات سلطنتی نمودند، درهای عمارات را بسته وزراء و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی بمقام سلطنت ندارند بلکه میگویند سالها کشیشها بما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریّت باید دوری نمائید ما پیوسته عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا باو دست پیدا کنیم و خود را از شرّ او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می‌بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی میکند که ما را اغواء نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریّت حمله نموده‌ایم!!!

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را ببالای برج برده وضع ساعت و هنرنمائی مسلمین را بآنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عذر خواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمائید مسلمانان از اروپائیها عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه عقب ماندند از همان روزی که غربیها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور تنبل و تن‌پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا باین روز رسیدند که می‌بینیم و الّا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده‌ایم بقول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید.

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط بحضرت عیسی علیه السّلام نمیباشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (بعقیده شما) آن هم از برکات مسلمین عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا اینست که اینها با اسباب کشفیات میکنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبر از ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین راجع بحیوانات ذره‌بینی خواندم که در زمانی که ذره بینها و میکرسکپها در عالم وجود نداشت (یعنی در هزار و سیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام أئمه از عترت پیغمبر عظیم الشأن ما با چشم غیر مسلّح بآلات و ادوات ظاهریه حیوانات ذره‌بینی را دیده و بما معرفی و امر باحتراز از آنها نمودند.

شماها امروزه مباهات مینمائید که بوسیله تلسکوبها و دوربینهای قوی از کرات جوّیه و موجودات هوائی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده‌اید.

ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه الصلاهٔ و السّلام بدون اسباب و وجود تلسکوب و دوربین‌های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده آنگاه همین خبری که امشب بعرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آن حضرت فرمود هذه النجوم الّتی فی السماء مدائن مثل المدائن الّتی فی الارض.

مسیو ژوئن، (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یادداشت نموده و گفتند خواهش میکنم نام کتابهائی که این خبر را ضبط و ثبت نموده‌اند بمن بدهید گفتم و نوشتند آنگاه گفتند در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه‌های مهم دنیا موجود است حتی نسخه‌های خطی هر کتابی در آنجا هست من اول بلندن میروم و بعد بپاریس در کتابخانه‌ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر میگیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار میدهیم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهائی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلسکوبها و دوربین‌های آسمانی بوده بشما قول شرف میدهم و خدای عیسی علیه السّلام و محمّد صلی الله علیه و آله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن مطلب مسلمان میشوم.

زیرا قطعا گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزار سال قبل چشم دنیائی نداشته و حتما چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوائی حتما دین حق آسمانی میباشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی مافوق قوای بشریّت بوده، انتهی.

آقایان محترم جائی که بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حبّ و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیّت نمایند.

ما و شما باید بطریق اولی این راه را بپیمائیم و روی همین دو قاعده هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنمائیم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض‌رانی و تعصّب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم میفهمیم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را نداشته که أزهد و أعلم و أفضل بعلاوه اعلا نسبا از مولا امیر المؤمنین علیه السّلام باشد.

جمیع علوم منتهی به علی علیه السّلام میشود

چه آنکه آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله جامع جمیع فضائل و کمالات بوده علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده و جمیع علومی که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام بآن حضرت منتهی میشود.

در جمیع این علوم یا آن حضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آن کلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده‌اند شرح بر کلام آن حضرت بوده است.

ماننـد آنچه به ابو الاسود دئلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز بـاب إنّ و بـاب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم إعراب برفع و نصب و جرّ و جزم، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط از طرف آن حضرت صادر گردیده است.

اعتراف ابن ابی الحدید بمقامات علمیه علی علیه السّلام

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیـد معتزلی را دقیقا بخوانیـد خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق بتمام این معانی نموده و مقام علمی آن حضرت را ستوده صریحا در ص ۶ گفته.

و مـا اقول فی رجـل تعزی الیه کـلّ فضیلهٔ و تنتهی الیه کلّ فرقهٔ و تتجاذبه کلّ طائفهٔ فهو و رئیس الفضائل و ینبوعها و ابو عـذرها و سابق مضمارها و مجلی حلبتها کل من بزغ فیها بعده فمنه اخذ و له اقتفی و علی مثاله احتذی.

علم فقهاء اربعه ابو حنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام حنبل را از آن حضرت میداند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند.

چون امشب مجلس ما خیلی بطول انجامیده بیش از این مقتضـی نیست که بنقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم.

لازم است مراجعه نمائید به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوید از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عـالم مورخ منصف از جماعت خودتان که گویـد امر علی علیه السّلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لا ادری بر زبان او جاری نشـده پیوسته همه علوم در نزد او حاضـر بوده تا آخر جملات که گوید و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لانّ القوّهٔ البشریّهٔ لا تفی بهذا الحصر و لا تنهض بهذا الاستنباط.

اگر بخواهم اخبار غیبیه‌ای که از آن حضـرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرنها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق بآن معانی نموده‌اند اشاره نمایم صبح طالع میگردد در حالتی که بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده‌ایم بیش از این مزاحم نمیشوم.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

برای نمونه و روشن شدن أذهان گمان میکنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما میگوئیم با دلیل و برهان میباشد.

از جمله روزهائی که پرده از علم آن حضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضـرت عالم بمغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول اللّه ابا عبد اللّه الحسین ارواحنا فداه بوده است.

خبر ولادت امام حسین علیه السّلام و تهنیت ملائکه و امت

انّ الناس دخلوا علی النبیّ صلی الله علیه و آله و هیّنوه بمولوده الحسین علیه السّلام مردم داخل میشدند برسول خدا صلی الله علیه و آله و تهنیت میگفتند آن حضرت را بمولود حضرت حسین علیه السّلام شخصی از میان جمعیت عرض کرد بابی انت و امّی یا رسول اللّه پـدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللّه امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت آمدیم ما را از ورود بر شما منع نمود بعذر اینکه یکصد و بیست هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده‌اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشند ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد آیا شما باو خبر دادید حضرت تبسمی نمود و بعلی فرمود از کجا دانستی آن قدر ملک در نزد من آمده‌اند عرض کرد.

بابی انت و امّی ملائکه‌ای که بر شما نازل و سلام مینمودند هر یک بلغتی با شما حرف میزدند من شماره کردم دیدم بیکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملك خدمت شما آمده‌اند حضرت فرمودند زادک اللّه علما و حلما یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السّلام بود).

آنگاه رو بامت نموده فرمود انا مدینهٔ العلم و علیّ بابها ما للّه نبأ اعظم منه و ما للّه آیهٔ اکبر منه هو امام البریّهٔ و خیر الخلیقهٔ امین اللّه و خازن علم اللّه و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر الّذی قال اللّه تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انا خزانهٔ العلم و علیّ مفتاحها فمن اراد الخزانهٔ فلیأت المفتاح.

قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمائید بدون اراده روی فطرت پاك قلبتان تصدیق مینمایید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم امر فرموده بدر خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نژاد برجسته خلق و اعلای از همه بوده بقسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که ببعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و أحق بمقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه و لو صحابه هم هر یک دارای فضائلی بوده‌اند ولی صحبت ما در أفضل و أکمل است که اولویّت و حق تقدم بر دیگران دارد. اگر شما در میان تمام صحابه و أقارب رسول اللّه فردی را معرفی نمودید که بفضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آن حضرت نماید ما تسلیم میشویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمائید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آن حضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقا باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمائید.

(دستهای خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایا تو را شاهد و گواه میگیرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیّع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمتهای دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خودت میخواهم و بس.

بیانات نواب در قبول تشیع

نواب: قبله صاحب ده شب است که در حاشیه این مجلس ذکر استضائه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلّاجی کامل نمودیم شکر میکنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را بوسیله شما فراهم آورده و مستبصر بحق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کاملا صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثناعشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را بما مشرك و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند.

نه ما عده حاضر بلکه بسیاری از مردمان ساده بی‌غرض که در پی حق و حقیقت‌اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه‌ها و مجلات و پی بردن بدلائل طرفین مستبصر بحق شده‌اند.

منتها بعضیها توانائی تظاهر ندارند بواسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین، ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیّع نموده‌اند.

چون شما راه ابهامی باقی نگذاردید و با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما کشف حقایق نمودید.

ولی ما عدّه حاضر چون از کسی باك نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که میخواهیم پرده را برداشته و خود را معرفی نمائیم فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم‌تری شنیده و بر عقیده خود راسخ و ثابت‌تر شدیم.

برای آنکه وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته أقاریر ما را بشنوید و بما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت اثنا عشر علیهم السّلام ثبت و ضبط نمائید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود بپذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جدّ بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان بولایت أئمه اثنا عشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده‌ایم.

داعی: بسی خرسندم که می‌بینم افراد برجسته‌ای با دیده بصیرت و گوش حقیقت توجه بحقایق نموده حق را بروشنائی نور عقل بدست آورده براه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن مغازلی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در ینابیع الموده و دیگران نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود صراط علیّ حقّ نمسکه یعنی راه علی حق است می‌چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصّب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگانشان برداشته حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب: قبله صاحب با تشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن را هم حل نمائید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

داعی: خواهش میکنم بفرمائید اشکال در چه چیز است تا جواب آن را عرض نمایم.

نواب: اشکال ما راجع بامامت أئمه اثنا عشر و اسامی آنها میباشد چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السّلام بود متمنی است برای ما شرح دهید که اولا در قرآن کریم آیه‌ای هست که ما را دلالت بامامت أئمه اثنی عشر بنماید یا خیر.

ثانیا در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

داعی: فرمایش شما بسیار بجا و سؤال بموقع نمودید و جواب آن هم حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنانچه موافقت فرمائید یا فردا شب تشریف می‌آورید و جواب عرض مینمایم یا فردا صبح بعرض جواب مبادرت ورزم.

چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانه رسول اللّه حضرت امام ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امامباره (حسینیه) رسالدار برقرار است ممکن است در آنجا بعنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم ان شاء اللّه تعالی.

نواب: با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی‌شویم پس الحال اجازه فرمائید آقایان محترمی را که از انوار مضیئه این مجلس نورانی استضائه نموده‌اند بحضور مبارك معرفی نمایم.

داعی: با یک عالم میل و مسرّت آماده‌ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

تشیّع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن

نواب: آقایانی که افتخار دارنـد امشب در تحت لوای لا اله الّا اللّه محمّـد رسول اللّه اقرار بخلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آن حضرت بنمایند.

۱. حقیر مخلص شـما عبد القیّوم ۲، سید احمد علی شاه ۳، غلاـم امامین (از تجار محترم) ۴، غلام حیدر خان (از اعیان سـرحدی) ۵، عبد الاحد خان (از تجار محترم پنجاب) ۶، عبد الصمد خان (از رجال و ملاکین معروف).

آقایان رو بداعی آمدند داعی هم از جا برخاسته تمام اهل مجلس همه برخاسـتند. عدّه‌ای از اکابر برادران شیعه و سنّی و مستبصرین اهـل تسنّن که بفیض سـعادت تشیّع نائـل شدنـد. هر یـک را در آغوش محبت گرفته بوسیدم بعـد تمـام اهـل مجلس با آنها معانقه نمودند. چون دیدم برادران اهل تسـنن خیلی گرفته شدند برای دلجوئی آنها گفتم شب عید است مطابق دسـتورات اسـلامی مسلمین بـایستی با یکـدیگر مصافحه و معانقه نماینـد که موجب ثواب فراوان است، فلـذا خوبست همگی با هم مصافحه و معانقه نمائیم، اول دست بگردن جنـاب حافظ و شـیخ عبـد السّـلام و بعـد بـا سایرین معانقه نموده و پیشانی همگی را بوسـیده آنگاه شـربت و شـیرینی مفصـلی بمجلس آوردنـد و بـا صـحبت‌های شـیرین مجلس را مسـرتی تازه دادیم و کـدورتهای ظاهری را که در وجنات آنها بود بر طرف نمودیم.

حافظ: صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهره کافی بردیم که تا آخر عمر لذائذ آن فراموش شدنی نیست.

مخصوصا بر شـخص بنده منت بزرگی دارید جد بزرگوارتان بشـما عوض بدهد زیرا کشف حقایق بسـیاری نمودید چنانچه شـبهای قبل هم عرض شـد که حقیر را بیـدار نمودید قطعا من آن آدم شب اول نیسـتم یعنی هر انسان عاقل منصـفی که دلائل خالی از شائبه شما را بشنود قطعا بیدار و هشیار میشود، مانند این بنده حقیر که امیدوارم بطریقه ولایت عترت و اهل بیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول اللّه صلی الله علیه و آله سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شـما مأنوس باشم ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصـی بسـیار داریم ما بخیال دو روزه آمـدیم تصادفـا خیلی طولاـنی شـده امشب را بـا اجـازه آقایان لیلهٔ الوداع قرار میـدهیم که فردا شب با ریل (راه آهن) حرکت نمائیم و از شما دعوت میکنیم که بمحل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره‌های خصوصی برداریم.

داعی: آقایان تصـدیق فرمائیـد از شب اول که بزیارتتان نائل آمدم الی الحال با وداد و صـمیمیت بدون عناد و تعصب سـرگرم مهر و محبت بودم و بآقایـان انس و علاـقه مخصوصـی پیـدا نمودم هیـچ‌گاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی الحال که میشنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده مینمایم.

یکی از عرفـاء شـامخین گویـد من بـا انس و وصـال (بر خلاـف عموم) مخـالفم برای آنکه در عقب وصال فراق می‌آیـد و در دیوان منسوب بمولانا امیر المؤمنین علی علیه السّلام است که فرمود:

یقولون انّ الموت صعب علی الفتی

مفارقهٔ الاحباب و اللّه اصعب

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموما و شخص جنابعالی خصوصا توشه بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود.

و لو در این ده شب بمناسبت الکلام یجرّ الکلام رشـته سـخن بسـیار طولانی شد و هر شبی بدون إراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایـان جلساء محترم را گرفتم ولی چون سراسـر مجلس ما ذکر آیات شـریفه قرآنیه و نقل احادیث رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب بر کنار بودیم خود عبادتی از عبادات را انجام دادیم.

ولی نظر بـآنکه انسـان مرکز سـهو و نسـیان و اشـتباه است چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سـهوا (نه عمـدا) إسائه ادب یا اطاله

کلام روی داده یا بنظر آقایان محترم بد آمده عفو و اغماض فرمایند و در مظان استجابت دعوات داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ: از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است و احدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش میطلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جنابعالی بقدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابدا افسردگی نداریم بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما باندازه‌ای قوی است که گمان نمیکنیم هر قدر طولانی شود ملال‌آور باشد.

داعی: با تشکر از مراحم آقایان در خاتمه عرایضم میخواهم مطلبی بعرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ریحانه رسول اللّه صلی الله علیه و آله میباشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امام‌باره (حسینیه) رسالدار بر قرار است.

و آقایان محترم از شخص جنابعالی و آقایان حاضر بتوسط شما از جمیع برادران اهل تسنّن صمیمانه دعوت مینمائیم نظر بعلاقه مخصوصی که برسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید برای خرسندی روح پرفتوح آن حضرت فردا صبح را با اجتماع مهمّی از برادران اهل سنت و جماعت بآن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس جشن شیعیان علاوه بر اینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود.

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان تفرقه و جدائی مسلمانان‌اند) در حیرت و عبرت بگذاریم.

قد فرغت من الکتابهٔ فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ و انا العبد الفانی محمد الموسوی (سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلاد حسینی

شروع مجلس

فدت شهر شعبانها الاشهر

فمن بینها یمنه الا شهر

طوی الهمّ عنّا و زال العنا

و بشر الهنا بیننا ینشر

لثالثه فی رقاب الانام

ایاد لعمرك لا تنکر

فصبح الولاء بمیلاد سبط

هادی الانام به مسفر

و باب النجاهٔ الامام الّذی

ذنوب العباد به تغفر

و غصن الامامهٔ فیه سما

جنی هدایتها یثمر

و روض النبوّهٔ من نوره

سنی و من نوره مزهر

لمتهن بمیلاده شیعهٔ

لهم طاب فی حبّه عنصر

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا و مولی الکونین امام سیم حضرت ابا عبد اللّه الحسین علیه و علی جده و أبیه و امه و اخیه و تسعهٔ المعصومین من ذریته الصلاهٔ و السّلام بود طالع، مجلس، جشن با شکوهی از طرف آقایان محترم قزلباش در امامباره (حسینیّه) رسالدار منعقد و بر قرار شد از اول صبح عموم طبقات مختلفه بآن مجلس با شکوه هجوم آورده چهار ساعت بظهر مانده داعی باتفاق جمع کثیری از علماء و رجال شیعه که بمنزل آمده بودند جهت شرکت در جشن به امامباره رفتیم، الحق مجلس با شکوهی بود.

هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امامباره با آن عظمت و تمام اطاقهای بزرگ دو طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامها را پر نموده بودند.

آقایان محترمین علماء عامه و اهل تسنن باتفاق جناب حافظ محمّد رشید و شیخ عبد السّلام هم تشریف فرما بودند از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس برپا شد با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مجلّلی معین نموده بودند مع ذلک بپاس احترام علماء بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده یک سر خدمت ایشان رفتم بسیار از این عمل داعی که احترام بمقام آنها و دالّ بر خفض جناح و بی‌غرضی داعی بود خوشحال شدند.

بعد از معانقه و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند بعد از صرف شربت و شیرینی دو نفر مداح مدیحه‌سرائی قابل تمجید بلسان اردو و پارسی نمودند آنگاه جناب سردار عبد الصمدخان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند که چون روز عید است جماعت حاضرین بانتظار عیدی از شما آماده‌اند که از بیانات منبری خود بآنها عیدی بدهید.

هر چند داعی امتناع نمودم بر اصرار آنها افزوده شد عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ماست میل داریم از منبر شما یادگاری با خود ببریم چون بایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم لذا بپاس احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت باتفاق عدّه‌ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند و غذای مفصلی بافتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان بعموم داده شد.

اینک متن منبر داعی را هم که مخبرین جرائد و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه میتوان گفت متمّم و مکمّل بیانات ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم.

آغاز منبر

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

ربّ اشرح لی صدری و یسّر لی امری و احلل عقدهٔ من لسانی یفقهوا قولی.

الحمد للّه الاوّل قبل اوّلیّهٔ الاوّلین و الباقی بعد فناء الخلق اجمعین و الصلاهٔ و السّلام علی سرّ الوجود و اوّل کلّ موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحقّ بالحقّ و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل النبیّ الامّی و الرسول المکّیّ المدنیّ القرشیّ الهاشمیّ الابطحیّ سیّد الاوّلین و الآخرین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمّد بن عبد اللّه خاتم الانبیاء و المرسلین و علی آله الطاهرین و اوصیائه المعصومین شموس سماء العلم و الهدایهٔ و ینابیع الحکمهٔ نوامیس الکبریاء و آیات اللّه العظمی و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم من الاوّلین و الآخرین من الان الی یوم الدین اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم قال اللّه الحکیم فی کتابه الکریم یا ایّها الّذین آمنوا اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی اللّه و الرسول ان کنتم تؤمنون باللّه و الیوم الآخر ذلک خیر و أحسن تأویلا.

آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هر فرقه و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود اتکاء بآن مینمایند موضوع حرّیّت و آزادی است که أخیرا دست آویز دسته‌ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حرّیت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء عظام بیرون رفته و از حوزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه نفهمیدند حرّیت و آزادی از عبودیّت پروردگار عالمیان و قیود شرایع حقّه و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حرّیت و آزادی مخلّ آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مردود و مبغوض محقّقین علماء و عقلاء میباشد.

البته آن حرّیت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از آزادی از عبودیّت مخلوق و تعظیم و پرستش أبناء بشر و اطاعت کورکورانه همجنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیّت است چه آنکه انسان فهمیده که بنور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت میباشد بایستی از عبودیّت و بندگی مانند خود بر کنار باشد کورکورانه مطیع صرف أحدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد.

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت بجائی فرود آورد که قابل و لایق و دلائل عقل و نقل بر او قائم باشد.

بدیهی است ستایش و بندگی منحصرا اختصاص دارد بذات بی‌زوال حضرت احدیّت جلّ و علا- که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل عقلیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آن هم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد.

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آن کسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمانبرداری اشخاص قرآن مجید است.

وقتی مراجعه بقرآن مجید و این سند محکم آسمانی مینمائیم می‌بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملا بما داده که روی قواعد عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنمائیم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم.

اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر واجب است

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحا فرموده اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر را.

پس بحکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان أمر واجب است.

در اطاعت أوامر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله عموم جامعه مسلمین متّفقند و احدی انکار این معنی ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده.

عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنّن را عقیده بر آنست که مراد از اولی الامر در آیه امراء و فرمانفرمایان و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان امر (ظاهری) میباشد.

فلذا آقایان اهل تسنّن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب میدانند هر چند متجاهر بفسق و فجور و ظلم باشند! بدلیل آنکه آنها

مشمول آیه اولی الامرند پس اطاعتشان واجب است؟!

و حال آنکه چنین عقیده‌ای با دلائل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی‌دهد که بتمام دلائل بر بطلان عقیده آنها استشهاد نمایم اقلا یک ماه وقت می‌خواهد تا بتفصیل بپردازیم ولی من باب ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّه.

آب دریا را اگر نتوان کشید

لیک بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصرا در اطراف این موضوع بحث مینمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد.

صاحبان امر بر سه قسمند

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روائی مینمایند از سه حال بیرون نیستند یا منصوب بالاجماع، یا غالب بالقدرة، یا منصوب من جانب اللّه‌اند.

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد دلیل مثبت عقلانی ندارد که مسلمانان بتوانند عموما اتّفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را بامارت بر قرار نمایند.

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند بظواهر حالات مینگرند و از بواطن اشخاص که در چه عقیده هستند بی‌خبرند.

بنی اسرائیل منتخب جناب موسی فاسد در آمدند

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات قطعا روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم اللّه علی نبینا و آله و علیه السّلام که از انبیاء اولو العزم است عالمتر نمی‌باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود.

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بنی اسرائیل هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون أنبیاء مأمور بظواهر بودند ببواطن اشخاص نظر نمیکردند همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار میدادند).

و بطور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره باین معنی نموده در آیه ۱۵۴ از سوره ۷ (اعراف).

پس جائی که منتخبین کلیم اللّه پیغمبر خدا فاسد و کافر از جلد درآیند و بوسیله صاعقه بعذاب حق تعالی معذّب گردند، سایر افراد بشر بطریق اولی قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند.

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهرا سالوسی نموده بعد از جلوس بر أریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصّلاحی را انداخته بی‌پرده مقاصد سیّئه خود را تدریجا اجراء نمایند.

چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعا اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود.

سلاطین و امراء اولی الامر نمیباشند

هرگز عقل باور نمیکند که خداوند متعال اطاعت امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است.

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص بملتی دون ملت دیگر نداشته باشد. این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم، فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه‌ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته‌ای در شهری یا مملکتی رای بدهند رای آنها اجبارا مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین مجبورا تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد آنها را رافضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند.

چنانچه صفحات تاریخ هزار و سیصد ساله اسلام را مطالعه نمائیم می‌بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعا رأی داده باشند پس عقیده بإجماع در هیچ دوره‌ای لباس عمل نپوشیده و نخواهد پوشید مخصوصا امروزه که بلاد مسلمین قطعه‌قطعه و ممالک اسلامی متعدّد، و هر یک امیر و پادشاهی دارند.

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ یک از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنانچه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائره حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دو دسته از مسلمانان اطاعهٔ لامر اولی الامر خود ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادرکشی مثاب و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود؟!

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع کامل عقل‌پسند أمر بچیزی نمیکند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد بعلاوه سبب ایجاد تفرقه و جدائی مسلمانان گردد.

پس اولی الامری که خداوند امر باطاعت آنها نموده منسوب بالاجماع نخواهند بود.

چنانچه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلا و نقلا ثابت نمودیم که در صفحات جرائد و مجلات درج گردیده لا بد بنظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند رسیده است.

و اما قسم دوم که منسوب بالقدرهٔ است یعنی هر امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که بقهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلّط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد.

چگونه عقل زیر بار رود و تسلیم باین عقیده بی‌معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و یا خلفاء سفاک بی‌باک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد؟!

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و منقدین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقبیح مینمایند مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیاد بن أبیه و عبید اللّه و حجاج و ابو سلمه و ابو مسلم و غیر آنها.

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل أشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعض از علماء عامه گفته‌اند) قطعا چنین اطاعتی بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد.

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفّار و فسّاق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده.

پس چگونه در این آیه شریفه امر میکند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند!!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار از أقبح قبایح میباشد؟

و حال آنکه فخر رازی که از اکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحا گوید قطعا بایستی اولی الامر معصوم از گناه

باشد و الّا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمیداد.

پس وقتی بـا همین مختصـر دلائـل بطلان این دو عقیـده ثابت شـد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقـدرهٔ باشد.

اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد

ثابت میمانـد قسم سـیم که حتما بایستی اولی الامر منصوب و منصوص من جانب اللّه باشـد فثبت المطلوب همین است عقیـده شـیعه امامیه اثناعشـریه که میگوینـد چون اولی الامر بایستی ماننـد پیغمبر مهذب و منزه از جمیع صـفات رذیله و اخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر و صـغائر ظاهرا و باطنا باشـند و چون علم ببواطن امورهم أحـدی جز خـدای تعالی ذاتا و اسـتقلالا نـدارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید.

همان خـدائی که رسول را از میان خلق برگزیده و برسالت میفرسـتد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و بمردم معرفی نماید.

علاوه بر این قبیـل دلائل که از خارج اثبات مرام مینمایـد صـراحت ظاهر خود آیه حکم میکنـد که اولی الامر کسـی بایـد باشـد که واجد جمیع صفات رسول اللّه صلی الله علیه و آله باشد الّا ما خرج بالدّلیل که آن مقام وحی و رسالت است.

و چون عالم بجمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس حق انتخاب مخصوص بذات او جل و علا میباشد.

فلـذا در آیه شـریفه برای فرق بین واجب و ممکن دو اطیعـوا آورده که میفرمایـد اطیعـوا اللّه و اطیعـوا الرسـول خـدا را اطـاعت کنید بنحوی که او را واجب الوجود بالـذات بدانیـد که آنچه از هستی صـفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او میباشد.

و اطاعت کنید پیغمبر را بنحوی که او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صـفات حمیده و اخلاق پسـندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افاضه شده است.

ولی وقتـی بمعرفی اولی الاـمر میرســد کلمـه اطیعـوا نمیآورد فقـط بـا یـک واو عـاطفه اولی الاـمر را معرفی مینمایــد و در ایـن واو لطیفهایست که میخواهد بمردمان منور الفکر روشن ضـمیر بفهماند که اولی الامر آن کس است که واجد باشد هر چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله واجـد بوده است مگر آنچه بـدلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و اسـتقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول اللّه میباشد!

فقط شأن اولی الامر اینست که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد.

فلذا جامعه شـیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشـر از نسل پیغمبر و عترت طاهره آن حضـرت میباشند که آنها امیر المؤمنین علی علیه السّلام از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت أئمه اثنی عشر علیهم الصلاهٔ و السّلام میباشد.

علاوه بر آیـات کثیره دیگر که مورد اسـتدلال مـا میباشـد که هر یک بجهتی از جهات اثبات مرام مینمایـد از قبیل آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ.

و آیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ.

و آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.

و آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ.

و آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.

و آیه ۱۸۰ سوره ۷ (اعراف) وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ.

و آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.

و آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.

و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

و آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ.

و آیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا.

آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ.

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی أمیر المؤمنین آورده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود. ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده.

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و احمد حنبل در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ أبو بکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السّلام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایت الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده از طبرانی نقل مینمایند از ابن عباس (حبر امت) که فرمود نزلت فی علیّ اکثر من ثلاثمائة آیة فی مدحه.

و البته در اطراف هر یک از این آیات أقلا بایستی چند ساعتی صحبت نمود که بواسطه نبودن وقت فقط بطور فهرست بعض از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن بکتب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام ثعلبی و زمخشری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی.

و کتابهای فرائد السمطین حموینی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفی خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابو القاسم و استیعاب ابن عبد البر و سقیفه جوهری و ینابیع الموده خواجه کلان حنفی و مودة القربی همدانی و ما نزل من القرآن فی علی، اصفهانی و مطالب السئول محمّد بن طلحه شافعی و نهایة ابن اثیر و کفایت الطالب گنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابو بکر شیرازی و رشفة الصادی سید ابی بکر بن شهاب الدین العلوی و غیر آنها را مراجعه و با دیده تحقیق بنگرند تا حقیقت بر آنها کشف گردد.

خلاصه خوبست اطاله کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادلّ دلائل آوردیم ذکر نمائیم که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه اینست که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براهین نقلیه أئمه اثنی عشر سلام اللّه علیهم اجمعین‌اند.

اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی بحکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توام با اطاعت خدا و پیغمبر است بایستی معصوم از خطاء باشد.

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار باین معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محالست.

و دیگر آنکه اولی الامر بایـد أعلم و أفضل و أورع و أتقی و أکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله

گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید.
این صفات در میان امت جز درباره أئمه اثنی عشر (بتصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طوریست که خداوند در آیه تطهیر شهادت باین معنی داده است.
و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه بچند خبری از اکابر علماء اهل تسنّن تبرک میجویم.

اخبار در عصمت أئمه از طرق عامه

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۴۴۵ ینابیع الموده ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم یقول انا و علیّ و الحسن و الحسین و تسعهٔ من ولد الحسین مطهّرون معصومون.
و از سلمان فارسی نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست بر کتف حسین علیه السّلام گذارد و فرمود انّه الامام بن الامام تسعهٔ من صلبه أئمهٔ ابرار امناء معصومون.
و از زید بن ثابت روایت نموده که آن حضرت فرمود و انّه لیخرج من صلب الحسین أئمّهٔ ابرار امناء معصومون قوّامون بالقسط.
و از عمران بن حصین نقل میکند که گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که بعلی علیه السّلام فرمود انت وارث علمی و انت الامام و الخلیفهٔ بعدی تعلّم الناس ما لا یعلمون و انت ابو سبطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العترهٔ الائمهٔ المعصومین.
از این قبیل اخبار از طرق اکابر علماء عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این وقت مختصر کفایت میکند.
و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصّل نمودیم لا بد بنظر محترم آقایان در جرائد و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا می‌کنیم.

اشاره بعلم عترت و اهل بیت طهارت

ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عبّاس روایت مینمایند که فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله عترت من از طینت من آفریده شده‌اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسی که ایشان را تکذیب نماید.
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابهٔ از حذیفهٔ بن اسید روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از اداء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند انّی تارك فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ان تمسّکتم بهما فقد نجوتم طبرانی با این زیادتی نقل مینماید که فرمود فلا تقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم.
بروایت دیگر از حذیفهٔ بن اسید نیز نقل میکند که آن حضرت فرمود الائمّهٔ بعدی من عترتی عدد نقباء بنی اسرائیل تسعهٔ من صلب الحسین اعطاهم اللّه علمی و فهمی فلا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم.
اینها مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنّن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثنا عشر ما نقل نموده‌اند که تقویت میکند دلائل عقلیه را.

اشکال در اینکه چرا اسامی أئمه در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال‌تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده‌اند که اگر أئمه اثنا عشر شیعیان بر حقّند چرا اسامی

آنها در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب را موکول بامروز نمودم اینک که باصرار آقایان منبر آمدم و مقتضی موجود گردیده با توجّهات خاصّه پروردگار رفع اشکال مینمایم.

مقدمهٔ عرض میکنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته‌ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان میکنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده فقط متعرض کلّیات امور است ولی جزئیات امور را موکول ببیان مبیّن که رسول اللّه صلی الله علیه و آله است نموده چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) میفرماید وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

فلذا وقتی باحکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات مینگریم می‌بینیم که در قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر فرموده.

جواب از اشکال

اولا آقایانی که اشکال‌تراشی میکنند و میگویند چون اسامی و عدد امامان اثنا عشر در قرآن مجید نیست ما قبول نداریم و اطاعت نمیکنیم چیزی را که در قرآن نمیباشد، باید بآنها گفت که اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد.

پس آقایان باید ترک نمایند تبعیّت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیرهم را چه آنکه در قرآن مجید آیه‌ای که اشاره بمقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن أبی طالب علیه السّلام) و خلفاء اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده پس روی چه اصل و قاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرک و کافر می‌خوانند؟!

و از اینها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد.

قطعا آقایان باید تارک جمیع عبادات و احکام گردند زیرا جزئیات هیچ یک از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده.

عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که باتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تأکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که فرموده «الصلاهٔ عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها».

مورد مطالعه قرار داده می‌بینیم در قرآن مجید ابدا ذکری از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترک کرد چون در قرآن مجید ذکری از اجزاء آن نیامده؟!

و حال آنکه اینطور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاهٔ مجملا- آمده اقم الصلاهٔ، اقام الصلاهٔ، اقیموا الصلاهٔ ولی تعیین عدد رکعات و سایر أرکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبیّن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

پس همان قسمی که کلمه صلاهٔ موجزا در قرآن آمده ولی تشریح معنای صلاهٔ و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظّف عمل بآن دستورات هستیم.

همین قسم راجع بامامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجزا و مجملا فرموده و اولی الامر

منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را.
بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی از پیش خود نمیتوانند اولی الامر را معنی کنند چنانچه کلمه صلاهٔ را نمیتوانند بمیل و إراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من فسّر القرآن برأیه فمقعده فی النار.
البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند به بیان مبیّن قرآن ببیند آیا از مبیّن قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معنای اولی الامر خبری رسیده از آن حضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبیّن قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترک عادت و تعصب نموده تبعیّت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آن حضرت را.
مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملا مطالعه نمودم بحدیثی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطین‌اند بر نخوردم ولی بر عکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده‌اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معنای اولی الامر را سؤال نمودند آن حضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آن حضرت‌اند الحال چند خبری بمقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض میکنم البته متوجه باشید باخبار متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاصّ رسیده ابدا استشهاد نمی‌نمایم.
فقط بذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفا نموده و قضاوت را بضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف وامی گذارم

مراد از اولی الامر علی و ائمه از عترت طاهره هستند

۱. ابو اسحاق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمّد در فرائد السمطین گوید آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده مراد از اولی الامر در آیه شریفه علی بن أبی طالب و اهل بیت رسول خدا هستند.
۲. عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمانبردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و أوامر ایشان نمائید، من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول اللّه خبر ده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانند فرمود یا علی انت اوّلهم.
۳. محمّد بن مؤمن شیرازی که از أعاظم علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایت میکند که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی علیه السّلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ نازل گردید در شان علی بن أبی طالب.
۴. خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ ینابیع المودّهٔ که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل مینماید که در تفسیر مجاهد است که انّ هذه الآیهٔ نزلت فی امیر المؤمنین علیّ علیه السّلام حین خلّفه رسول اللّه صلی الله علیه و آله بالمدینهٔ، یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السّلام زمانی که خلیفه قرار داد او را پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه عرض کرد یا رسول اللّه مرا خلیفه قرار میدهی بر زنها و بچه‌ها حضرت فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزلهٔ هارون من موسی آیا راضی نیستی که تو از من بمنزله هارون باشی از موسی، یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد.
۵. و از شیخ الاسلام حموینی نقل میکند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و

انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل میکنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شما هم حرف بزنید حضرت فرمودند آیا این فضائلی که نقل میکنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا بوسیله غیر؟ عرض کردند خدا منّت بر ما گذارده بوجود محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود آیا نمیدانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی مینمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمین آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از اصلاب پاک برحمهای پاکیزه از پدرها و مادرهائی که یکی از آنها از حرام نبودند، سابقین از اهل بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این جملات را فرمود شما را بخدا قسم میدانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نگرفته است أحدی بر من در اسلام گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید وقتی نازل شد آیه شریفه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ سؤال کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده فرمود انزلها الله عز و جلّ فی الانبیاء و اوصیائهم فانا افضل الانبیاء و رسله و علیّ وصیّی افضل الاوصیاء نازل گردانید خدای عز و جل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء میباشد آنگاه فرمود شما را بخدا قسم آیا میدانید وقتی نازل شد آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ و آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ و آیه وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً.

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکاۀ و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیر خم و فرمود أیها الناس بدرستی که خداوند جل جلاله مرا برسالت فرستاد تنگ شد سینه من گمان کردم مرا تکذیب مینمایند آنگاه فرمود «ا تعلمون انّ اللّه عزّ و جلّ مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم» آیا میدانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی بتصرف هستم بآنها از نفسهای آنها عرض کردند بلی یا رسول اللّه پس دست مرا گرفت و فرمود من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی هر کس را من مولی و اولی بتصرف باو هستم پس علی مولی و اولی بتصرف در او میباشد خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد (این خبر نیز مؤید اخباریست که قبلا در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) سلمان برخاست عرض کرد یا رسول اللّه ولایت علی چگونه است فرمود ولایهٔ علیّ کولائی من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه یعنی ولایت علی مثل ولایت من است هر کس را من اولی بتصرف هستم باو از نفس او پس علی اولی بتصرف است باو از نفس او پس نازل شد آیه ولایت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً پس پیغمبر فرمود اللّه اکبر با کمال الدین و اتمام النعمهٔ و رضاء ربّی برسالتی و ولایهٔ علیّ بعدی یعنی بزرگست خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد).

عرض کردند بیان نما برای ما اوصیاء خودت را فرمود علیّ اخی و وارثی و وصیّی و ولیّ کلّ مؤمن من بعدی ثمّ ابنی الحسن ثمّ الحسین ثمّ التسعهٔ من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتّی یردوا علیّ الحوض یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین‌اند قرآن با آنهاست و آنها با قرآن‌اند از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند.

و بعد از این خبر مفصّل که قسمتی از آن را باقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن

السری و ابن معاویه نقل میکند که مراد از اولی الامر أئمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند.

گمان میکنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد.

و اما راجع بعدد و شماره و اسامی مقدسه أئمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین هم فقط بچند خبری که از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده استشهاد مینمایم و از اخبار متکاثره متواتره‌ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرفنظر مینمائیم.

در باب اسامی و اعداد أئمه اثنا عشر

۱. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینابیع الموده از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل مینماید که مرد یهودی نعثل نام مشرّف شد خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسائل چندی از توحید سؤال نمود حضرت هم جوابهائی دادند (که بمناسبت ضیق وقت از نقل آنها خودداری مینمایم) آنگاه نعثل بشرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول اللّه هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السّلام بیوشع بن نون وصیت نموده ما را خبر ده که وصی شما کیست حضرت فرمود انّ وصیّی علیّ بن أبی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعة أئمة من صلب الحسین یعنی وصی من علی بن أبی طالب است و بعد از او دو دخترزاده من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السّلام میباشند نعثل عرض کرد تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمائی حضرت فرمود اذا مضی الحسین فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجّة محمّد المهدی فهؤلاء اثنا عشر پس از ذکر اسامی امامان نه‌گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت پسرش بجای پدر امام است تا امام دوازدهم که بنام محمّد مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر یک را سؤال نموده و حضرت جواب داده آنگاه نعثل گفت اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّک رسول اللّه و اشهد انّهم الاوصیاء بعدک یعنی شهادت میدهم بوحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت میدهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما میباشند هرآینه بتحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده‌ام و در وصیت‌نامه حضرت موسی کاملا ثبت است.

آنگاه حضرت فرمودند طوبی لمن احبّهم و اتّبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آن کس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعثل در حضور آن حضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی اللّه ذو العلی علیک یا خیر البشر

انت النبیّ المصطفی و الهاشمیّ المفتخر

بکم هدانا ربّنا و فیک نرجوا ما امر

و معشر سمّیتهم أئمة اثنی عشر

حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر

قد فاز من والاهم و خاب من عادی الزهر

آخرهم یسقی الظما و هو الامام المنتظر

و عترتک الاخیار لی و التابعین ما امر

من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر

۲. و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناقب خوارزمی از واثلة بن اسقع ابن قرخاب از جابر بن عبد اللّه انصاری، و ابو المفضّل

شیبانی از محمّد بن عبد اللّه بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول اللّه صلی الله علیه و آله) بوده است نقل مینماید که گفت مردی از یهود بنام جندل بن جنادهٔ بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بمن فرمود که اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیاءه من بعده یعنی اسلام بیاور بر دست محمّد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و متمسّک شو باوصیاء بعد از او.

حمد خدا را که مرا مشرّف بدین اسلام فرمود اینک بفرما اوصیاء شما کیانند که بآنها متمسّک گردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است:

من هم همین قسم در توراهٔ یافته‌ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان فرمائی.

حضرت فرمودند اولهم سیّد الاوصیاء ابو الائمهٔ علیّ ثم ابناه الحسن و الحسین اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی علیه السّلام و پس از آن دو فرزندش حسن و حسین‌اند.

تو این سه نفر را ملاقات میکنی آنگاه عمرت بآخر میرسد در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود پس متمسک باش بایشان مبادا جهل جهّال ترا مغرور نماید.

عرض کرد من در توریهٔ و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را بنام ایلیا و شبر و شبیر دیده‌ام تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمائی حضرت فرمودند اذا انقضت مدّهٔ الحسین فالامام ابنه علی یلقّب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقّب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدّعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدّعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدّعی بالرضا فبعده ابنه محمّد یدّعی بالتقیّ و الزکیّ فبعده ابنه علی یدّعی بالنقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدّعی بالعسکری فبعده ابنه محمّد یدّعی بالمهدی و القائم و الحجهٔ فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما پس از اینکه اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبد اللّه الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود نهمی آنها محمّد مهدی قائم و حجّهٔ غایب میشود پس از آن خروج مینماید و زمین را پر از عدل و داد میکند هم چنانی که پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ثم قال تعالی اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون.

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آن حضرت است و بهشت برای باقی‌ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت مینماید) کسانی هستند که ایمان بغیب می‌آورند (که مراد غیبت آن حضرت است) و آنها هستند حزب اللّه که در قرآن میفرماید بدانید که حزب خدا غالب‌اند.

۳. ابو المؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل مینماید از ابو سلیمان راعی رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود در شب معراج خدای متعال بمن وحی فرمود که یا محمّد نظر کردم بسوی اهل زمین و تو را از میان ایشان برگزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم یاد نشوم در جائی مگر آنکه تو با من یاد شوی من محمودم و تو محمد (صلی الله علیه و آله) بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و او است علی علیه السلام یا محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و إمامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یا محمد میخواهی ایشان را ببینی عرض کردم بلی خطاب فرمود:

انظر الی یمین العرش فنظرت فاذا علیّ و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و محمّد المهدی ابن الحسن کأنّه کوکب درّیّ بینهم.

یعنی نظر کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را یک یک بیان نمود تا آنکه فرمود محمد مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوکب درّی و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی و هم اوصیاؤک.

یعنی اینها حجّت‌های منند بر بندگان من و اوصیاء تو هستند.

گمان میکنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند اعداد و أسامی أئمّه اثنا عشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده همین سه خبر من باب نمونه از طرف روات معتبره أکابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد.

و اگر کسی طالب بیش از اینهاست مراجعه کند بمناقب خوارزمی و ینابیع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطین حموینی و مناقب محدث فقیه ابن مغازلی شافعی و مودهٔ القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علماء که همگی از أفاضل و أکابر علماء عامه و أهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صد خبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و أئمه اثنا عشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باستثناء أخبار شیعه که لا تعدّ و لا تحصی است.

عدد خلفاء بعد از پیغمبر دوازده است

میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ دوازدهم از مودهٔ القربی نقل مینماید از عمر بن قیس که گفت ما در حلقه‌ای که عبد اللّه بن مسعود در او بود نشسته بودیم اعرابی آمد سؤال نمود کدام یک از شما عبد اللّه هستید عبد اللّه گفت من هستم گفت یا عبد اللّه آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلفاء بعد از خود بشما خبر داد در جواب گفت بلی پیغمبر فرمود الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل یعنی خلفاء بعد از من دوازده میباشند بعدد نقباء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبد اللّه شبیه این خبر را نقل نموده.

و نیز از جریر از اشعث از عبد اللّه بن مسعود و از عبد اللّه بن عمر از جابر بن سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود:

الخلفاء بعدی اثنا عشر بعدد نقباء بنی اسرائیل و در خبر عبد الملک است که فرمود:

کلهم من بنی هاشم یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعدد نقباء بنی اسرائیل‌اند تمام از بنی هاشم‌اند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای خود متفرّقا باقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده‌اند که خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی باب ۷۷ ینابیع الموده را اختصاص باین موضوع داده و اخبار بسیاری در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و أبی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و غیرهم.

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از بیست طریق نقل نموده که ان الخلفاء بعد النبی صلّی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفهٔ کلهم من قریش

یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه میباشند که تمامشان از قریش‌اند.

و بخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق و أبی داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خلفاء و امامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش‌اند و در بعض از آن اخبار است که کلهم من بنی هاشم.

تا آنجا که در ص ۴۴۶ گوید بعض از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن) گفته‌اند احادیث دالّه بر إثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر بطرق بسیاری مشهور است که آدمی میداند مراد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از

تعیین عدد خلفاء بعد از خود أئمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش میباشد، و ممکن نیست مطابقت این احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آن حضرت چه آنکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمیشود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند (سیزده نفر بودند) علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند باستثناء عمر بن عبد العزیز (در اثبات ظلم عمر هم کافیست در غصب خلافت و خانه‌نشین نمودن امام وقت علیه السّلام) و از بنی هاشم هم نبودند نظر بفرموده آن حضرت که کلهم من بنی هاشم.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمیشود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابدا هم رعایت ننمودند توصیه خداوند متعال را درباره عترت که در آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) فرمود قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی و حدیث کساء.

پس لا بد باید حمل شود اینهمه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر امامان دوازده‌گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (بعقیده امامیه اثناعشریه) لانّهم کانوا اعلم اهل زمانهم و اجلّهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اکرمهم عند الله و کان علومهم عن آبائهم متّصلا بجدّهم و بالوراثة و اللدنیّة کذا عرفهم اهل العلم و التحقیق و اهل الکشف و التوفیق

یعنی برای آنکه آنها أعلم و أجلا و أورع و أتقیای أهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی‌ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها إرثا (و موهوبا) از طریق پدرانشان متّصل برسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید میکند این عقاید را که مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از تعیین خلفاء بعد از خود امامان دوازده‌گانه از عترت و اهل بیت او میباشند حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه و سنی بحد تواتر رسیده) که آن حضرت فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسّکتم بهما لن تضلوا بعدها ابدا.

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی میباشد، انتهی کلام خواجه.

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو میکنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک میباشد خواه شیعه باشد یا سنّی.

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده‌اند در اثبات مقام امامت أئمه اثنا عشر سلام اللّه علیهم اجمعین، نظریات پاک آنها راهنمای شما میباشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند بحکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباشد.

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده‌گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرّمه فقط در اخبار شیعیان متواترا نرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفرقا بسیار ذکر گردیده.

عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول بحقیقت است

فرق ما با علماء عامه آنست که آنها نقل اخبار میکنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازله در حق آن خاندان جلیل را می‌نویسند و اظهار نظر هم مینمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل میباشند و بعضی را هم تعصّب مانع است که بزبان تصدیق نمایند پس بی‌مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد بکلّی بی‌اثر مانده هوی و عادت بر قوه عاقله غالب آمده!!

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تأویلات بارده‌ای مینمایند که از برودت یخ بمراتب بیشتر

است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق میگردد.
اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصّب و عناد را بر کنار زنند براهنمائی علم و عقل و انصاف (در عین تعصّب) حق را واضح و آشکار می‌بینند چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متعصّبین متقدمین عامه میباشد صاحب کتاب البیان و التبیین متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره باین حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۲ ینابیع الموده بعض از کلمات او را ثبت نموده که گوید ان الخصومات نقصت العقول السلیمهٔ و افسدت الاخلاق الحسنهٔ من المنازعهٔ فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الله فی کتابه و ترک التعصب و الهوی و طرح تقلید السلف و الاساتید و الآباء.
ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی‌اراده بزیر قلمشان جاری میگردد مع ذلک عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و بر خلاف حقیقت تبعا للاسلاف راه‌پیما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده‌اند.
در تحت تأثیر عادت و تعصّب بمخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده.
مثلا- از روی جهالت و تعصب ابو حنیفه یا مالک یا دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی‌بهره بوده‌اند پیروی میکنند ولی بفقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام توجهی نمی‌نمایند.
و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه می‌نویسد آنان خوشه‌چین خرمن علم و دانش خاندان جلیل عصمت و طهارت و نمایندگان خاصّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله بوده‌اند (چنانچه در این کتاب مشروحا ذکر گردید).

اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال میترسیم و بروز بازپسین و یوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلائل و براهینی را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند دیدیم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف مینمائیم قلبا و لسانا بآنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی مینمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره‌ای که آن حضرت بما سپرده و امیدواریم بسعادت ابدی نائل آئیم.
چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سعادت و نجات ابدی را بمحبت و متابعت آن خاندان جلیل قرار داده چنانکه حافظ ابن عقده احمد بن محمد کوفی همدانی که از علماء عامه است نقل مینماید از علماء و مشایخ خودشان از عبد القیس که گفت در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آنجا که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به سپس نوشته شده بود الحسن و الحسین و علیّ و علیّ و محمّد و جعفر و موسی و الحسن و الحجّهٔ عرض کردم الهی ایشان کیانند: وحی شد اینها اوصیاء تو هستند بعد از تو فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان میباشد.
(آنگاه خطاب به آقای نوّاب نموده گفتم جناب نوّاب آیا جواب اشکال دیشب شما داده شد و قانع شدید یا باز اضافه نمایم).
نواب: کمال تشکر را داریم بنحو أتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند بشما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند).
(خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم چون امید عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمّد و آل محمّد سلام اللّه علیهم اجمعین بما نظر لطف و عنایت فرماید کما اینکه تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مراحم

و الطاف بلا انتهای او باشیم).

تذکرات و نصایح مشفقانه ببرادران شیعه و سنی

داعی: خیلی معذرت میخواهم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رشته سخن اجبارا طولانی شد ولی در خاتمه عرایضم ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم.

و این بیان داعی پیامیست از ما بتمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیّت مورد عمل قرار دهند.

اولا بدانید که غرض از ذکر آیات و اخبار و اقامه دلائل و براهین منطقیّه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آئیم.

چون ما خصمی در مقابل خود نمی‌بینیم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته‌ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده‌اند ولی القاء شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها میدانم.

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروحه برهان و منطق گرد و غبار کدرت و کدورت را از روی قلوب صافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و إلقای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنمائیم.

اگر با ما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند و اکابر علمای خودشان بما رساندند (و بی‌پرده بگویم نوشته‌های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای من بمقام ولایت گردیده) همصدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل میشود.

چنانچه خمود در عادت و تعصب مانع از همصدا شدن گردد بازهم آنها را برادران خود دانسته بدون کینه و عداوت برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلاء کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق بهم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند.

چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج باتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته‌اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما میگردد نفاق و دوئیت ما است.

مگر نه اینست که پیغمبر عظیم الشأن ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود بدء الاسلام غریبا سیعود غریبا یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می‌کند بحالت غربت ممکن است زمانی که پیغمبر خبر داده همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیرهٔ العرب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هدایت خلق مبعوث برسالت گردید عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته أعادی دین زحمات انبیاء را ناچیز کرده یهود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت‌پرستها و کوچک ابدالها و دست‌نشاندگان آنها بتمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمائی می‌نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند پیغمبر توحید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با زحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت‌فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفّق بإعلای کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

علم و پرچم توحید را در عالم بلند کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با ندای لطیف قولوا لا اله الّا اللّه تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالیه آن حضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بی‌قوه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن بقوای

جنگی آن روز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجهز بودند با قلت عدد حمله بر کفار بت‌پرست و آتش‌پرست مجوس و مشرکین بأقانیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا باهتزاز در آوردند.

اگر بدیده بصیرت بنگرید معنای سیعود غریبا را امروز در عالم اسلام مشاهده میکنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم‌دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت فقط مسلمینند) لذا تمام حملات أعادی بما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذیمقراطیس و مرمند و مزدك و داروین و بخنر و کوچك ابدالها و دست‌نشانده‌های آنها در ممالك اسلامی.

و از طرف دیگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خود خواه جاه‌طلب واتیکان پاپ، مسلمین موحد جهان را محاصره نموده‌اند و برای فنا و نابودی ما منتهای سعی و کوشش را مینمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیّت مینمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته در اثر دوئیت و نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند نفاق بینداز و حکومت بنما).

ایضا مواعظ مشفقانه ببرادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی روز غربت اسلام است همان قسمی که پیغمبر بزرگ ما در هزار و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعادی با قدرت، غالب آمد.

امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.

بقول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت

آری باتفاق جهان میتوان گرفت

از قدرت أعادی نترسید فقط کاری که میکنید خودتانرا مجهز نمائید نه فقط بتجهیزات مادّی بلکه هر اندازه آنها مجهز بتجهیزات مادّی از توپ و تفنگ و تانك و زره‌پوش و هواپیما و گازهای کشنده میشوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت میباشد و از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره ۸ انفال میفرماید وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ.

خلاصه معنی آنکه میفرماید و شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با دشمنان) خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (باقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز مهیّا باشید.

سعی و کوشش کنید بتجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمائید دلها را پاک کنید بدبینی و دوئیت را از خود دور و افراد مسلمین را بنام شیعه و سنی و صوفی و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید وصفها در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدّد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما میرود زیرا منازعه و اختلاف آبروها را میبرد چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۸ (انفال)

میفرماید وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكَمْ یعنی نزاع و خلاف مکنید باختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود.
و در آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) فرماید وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید و متابعت نکنید راههای پراکنده را پس متفرّق سازد آن طرق و راهها شما را از راه حق.
و نیز در آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) صریحا فرموده وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا بچسبید به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق نباشید یعنی متّحد و متّفق باشید.
خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را بدست آورید و بسیادت أوّلیه نائل آئید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقائی جهان بودید) باید مجهّز شوید بتجهیزات توحیدیه.
در آیه ۱۳۳ سوره ۳ (آل عمران) فرماید وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و ناامید نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید بشرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمائید.

سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و جدائی میباشد

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظنها را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدبین نباشید حفظ الغیب یکدیگر را بنمائید چه آنکه سوء ظن و غیبت کردن تخم تفرقه و جدائی و مقدمه دوئیت و نفاق و بدبینی بیکدیگر است.
فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحا منع از سوء ظن و غیبت میکند و در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) فرماید يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لا تَجَسَّسُوا وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً خلاصه ای جماعت مؤمنین دور شوید و اجتناب نمائید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود بدرستی که بعض از گمانها گناه است و تجسس مکنید چیزهائی را که بر شما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاوی و تجسّس سدّ باب غیبت نموده میفرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما بیکدیگر و مقدمه جدائی میباشد).
در حدیث وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ایاکم و الغیبهٔ فانّ الغیبهٔ اشدّ من الزنا یعنی بر شما باد که بپرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس بدرستی که غیبت کردن سخت‌تر است از زنا.
یک علت آنکه غیبت کردن را شدیدتر از زنا قرار داده آنست که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زناکننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته و آمرزیده میشود ولی غیبت‌کننده تا کسی را که غیبت نموده راضی ننماید توبه‌اش قبول نمیشود با شرائطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.
یکی از وسائل و اسباب بدبینی مسلمانان بیکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بدبینی و نمّامی نمودن است پس غیبت را ترک کنید تا دوئیت و بدبینی از میان شما بر طرف شود.
از گمان بد ببرادران دینی اجتناب نمائید نمّامی نکنید که مغضوب خدا و خلق خواهید شد نمّامها و سخن‌چینان را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبرآوری میکنند از خود و جمعیتتان دور کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما ننمایند چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند.
چون در میان این قبیل اشخاص غالبا جاسوسان بیگانه پیدا میشوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که بوسیله تفتین و خبرآوری تولید اختلاف و نفاق میکنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیّا مینمایند بعضی با بیانات خود و برخی با قلم‌های شکسته خود بنام تألیف و تصنیف ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان مینمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور مینمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بدبینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده‌ای داریم همه گوینده لا اله الّا الله محمد رسول اللّه میباشیم همگی یک کتاب و یک قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی بمقتضای المجاز قنطرهٔ الحقیقهٔ ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت بدست أعادی و دشمنان توحید ندهیم که باین وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی نبایستی بیکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خوش روئی خوش‌بینی را نسبت بیکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک‌تر از همه مسلمین هستم و بنام واعظ و مبلغ دینی شناخته شده‌ام از بالای این منبر اعلام میدارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم اگر نسبت بیک برادر سنی عالم یا جاهل حیّا و میّتا کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم.

هرگاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیده‌ام مانند یک برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شریک خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته‌ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب میباشند و بلباس اهل تسنن بیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوئیت بین مسلمین بنام شیعه و سنی می اندازند کتاب‌ها بر ردّ شیعه و کفر آنها انتشار میدهند تحریک احساسات شیعیان می‌نمایند.

قتل عام‌های شیعیان و فتوی بکشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هرگز از آنها پاک نمی‌شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار و بیگانگان هستند و بدستور آنها وسیله تفرقه و جدائی مسلمانان را فراهم مینمایند. ندای اتحاد میدهند ولی در زیر پرده هدفشان نفاق و دوئیت و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمانان میباشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه عالم بلا عمل یا جاهل متهتّک در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل باتحاد گردد.

این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهائی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفّان را گرفتند و بنام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار بنوشتن نامه‌ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت بقتل خلیفه عثمان (با آن طرز فجیع) خاتمه پیدا نمود و لطمه بزرگی باسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند.

و بعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه بکشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه‌دار نمودند!!

و الحال هم هرکجا قدرتی بدست آوردند سعی میکنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جرائد و مجلات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنده مرکب سواری بیگانگان گردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده بعنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه علیه الهاویه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار میگرفت و رای او را مورد عمل قرار میدادند چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام ابا عبد اللّه الحسین علیه السّلام یزید با او مشورت کرد رای داد که عبید اللّه را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عبید اللّه را حاکم کوفه نمود. تا فتنه کربلا برپا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول اللّه و اسارت دختران آن حضرت گردید، پس همیشه بیگانگان به لباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاه‌های مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم مینمایند.

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عرایض داعی را یادداشت کنید و بغائبین مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام

نمائیـد علی رغم بیگانگـان و ایـادی مرموز و بـازیگران آنها (گرگان ملبس بلباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد بهم دهید در مساجد و مجامع یکدیگر با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید.

برای چند کلمه صحبت‌های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمائید خدا را گواه میگیرم در تمام ده شبی که با آقایان علماء و فضـلاء و سایر برادران اهل تسـنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم کوچک‌ترین سوء نظری بآنها نداشـته و الحال هم که بالای منبر نشسـته و بـاین همه جمعیت از برادران سـنی خود مینگرم وجوهی زیبـا و گیرنـده می‌بینم و میـل دارم پیوسـته بـا آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال بامور مذهبی داشته باشیم.

آقایان محترم، بزرگان دین و پیشوایان مذهب، عترت و اهل بیت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله بما غیر از این رفتاری که مسـلمین امروز دارند دستور داده‌اند و خود عمل میکردند.

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمیباشد

مخصوصا در خبر دارد که راوی خدمت امام بحق ناطق کاشف اسـرار حقایق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم می‌آید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل من بد است یا نیک حضرت فرمودند مساجد بیوت اللّه‌اند مگر نمیدانی ما من مسجد الا و قد بنی علی قبر نبی او وصی نبی قتل فاصاب تلك البقعهٔ قطرهٔ من دمه فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض و اکثروا فیها من النوافل.

یعنی هیچ مسـجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسـجد شـیعه یا سـنی) مگر بتحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصـیّ پیغمبری که کشـته گردیده پس در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصـی رسـیده پس بسبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد پس اداء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

و فقهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که نزدیک ظهر است وقت بیش از این اجازه گفتار نمیدهد عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدّس اللّه تربته در منظومه فقهیّه فرموده.

و السر فی فضل صلاهٔ المسجد

قبر لمعصوم به مستشهد

برشّهٔ من دمه المطهرهٔ

طهره الله لعبد ذکره

خلاـصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله این قسم شـیعیان و پیروان خود را تربیت میکردنـد. ره چنان رو که رهروان رفتند.

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهر یک از مساجد شـیعه و سـنی نزدیک بروید بیکدیگر توهین نکنید و بدبین نباشـید أیادی مرموز و بـازیگران بیگـانه‌پرست اختلاـف مسائـل فقهیه را از قبیل سـجده بتربت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسـته نماز خوانـدن و سـایر اختلافات و نظریات فقهاء را مسـتمسک قرار داده شـما را بجان هم انـداخته إیجاد دوئیت و نفاق و بـدبینی مینمایند شما هم علی رغم أنف آنها توجهی به اختلافات مسائل فقهیه ننموده هر یک راه خود را برویـد ولی با یکدیگر صـمیمی و دوست و مهربان باشید.

برادران شـیعه و سـنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسـته، با مهر و بی‌مهر نماز بگذارید، در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنیـد، همان قسـمی که حنفیها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها با اختلافات بسـیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی مینمایند.

برادران جعفری را هم در آغوش مهر و محبت خود گرفته، آزادانه عبادات و عقاید خود را انجام دهید بیکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت بیکدیگر ننگرید.

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبّس بلباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنّی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریک مینمایند، قطع بدانید که از أیادی مرموز بیگانگان‌اند که میخواهند بوسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادرکشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند، جدا آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمائید.

سعادت و سیادت امت در پیروی علی بن أبی طالب است

آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دوئیت و تفرقه پیروی نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان علی بن أبی طالب علیه الصلاهٔ و السّلام میباشد.

هر یک عقاید عقلانی را محکم نگاهدارید و با هم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شقّ عصای مسلمین نگردد.

چنانچه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السّلام با آنکه خود را أحق بمقام خلافت میدانست چنانچه در اول خطبه شقشقیّه فرموده اما و الله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی. الخ

ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب وصیت آن حضرت که اوجب از هر واجبی بود در آن وقت فارغ شد از فتنه سقیفه با خبر و خود را در مقابل فرقه‌ای از مخالفین مشاهده نمود.

همین که آن دسته‌بندیهای (سیاسی) را دید با آنکه أحدی در امت نصوص وارده از رسول خدا را جلیّا و خفیّا مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم بقیادت ابی سفیان (برای رسیدن بمقاصد خودشان) آن حضرت را تحریک بقیام می‌نمودند ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمّل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته‌بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود برآید قطعا دودستگی در اسلام پدید آید.

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت میگردند غالب آمده و اصل دین از میان میرود و مسلمانان قریب العهد بکفر از اسلام منحرف گردند.

لذا صلاح را در صبر و تحمّل و شکیبائی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنانچه فرمود صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی.

با مخالفین خود مبارزه ننمود چون دید اول اسلام است جنگ داخلی تولید تفرقه مینماید و تفرقه باعث محو اسلام میگردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطا ذکر ادله نمودیم).

فعلی‌هذا با مخالفین خود مماشات نمود با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام بمسجد و نماز جماعت حاضر میشد تا فرصت بدست اعادی منتظر الفرصهٔ ندهد و جلوگیری از تفرقه نماید.

چنانکه مکرر میفرمود و ایم الله لو لا ـ مخافهٔ الفرقهٔ من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا و در جای دیگر میفرمود فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمهٔ المسلمین و سفک دمائهم یعنی بخدا قسم اگر نمی‌ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر گردند بسوی کفر، و دین اسلام محو گردد هرآینه قیام بحق مینمودم و این اوضاع را تغییر میدادم و لکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم).

بهمین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت ننمایند.

فقط همان روزهای اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعدها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آن حضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدائی بین مسلمانان نیفتد کاملا مماشات نمودند.
جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تعصبات جاهلانه بر کنار باشند.
در عین آنکه حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنانچه در لیالی ماضیه ببعض از آن دلائل اشاره نمودیم.
ولی نمیتوانیم انکار نمائیم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ابی بکر و عمر و عثمان و علی امیر المؤمنین مسندنشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی باسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان باهتزاز در آمد.
همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه الصلاهٔ و السّلام با آنکه دلائل حقّانیت خود را پیوسته بیان میفرمود و خود را اولی و احق بمقام خلافت میدانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت بمسجد و نماز و شور و مشورت و حلّ معضلات حاضر میشد فرزندان و شیعیان را بکار و خدمت میگماشت، ما و شما هم بایستی تبعیّت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نمائیم أیادی مرموز و فتنه جوها و دو بهم زنها را که میکربهای خانه خراب کن جامعه میباشند از خود دور نموده تا فرصت بدست أعادی و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.
اثبات حقانیت و ابراز دلائل را نتوان دلیل بر مخاصمه قرار داد ما ده شب با دلائل عقلیه و براهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم بازهم مینمائیم.
ولی الحال هم بالای منبر میگویم چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر واقع‌شده قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته‌ایم با اقرار بآنچه تاریخ بما نشان میدهد که ابی بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر یک بعد از دیگری ظاهرا (و لو بهر طریقی بوده) مسندنشین خلافت بودند با یکدیگر ائتلاف نموده آقایان سنی‌ها علی رغم خوارج و نواصب و أیادی مرموز بیگانگان و مفتّنین و دو بهم زنها بمساجد و امام‌باره‌های شیعیان، و شیعیان بمساجد و مجامع آنها بروید تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت بهم ننگرید برادرانه طرق و راههای أعادی را مسدود نمائید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شماها بنمایند.
تا بوسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت گردد در مرتبه اول علماء و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنّی باید از خودگذشتگی بخرج داده مسئولیّت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندگی را بر طرف کنند.
امروز روز بزرگی است عید سعید میلاد سر سلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی تشکیل داد که با هفتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف‌آرائی نمود (و لو ظاهرا مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهامت و شجاعت و از خودگذشتگی هفتاد و دو نفر انصار اللّه به پیشوائی سبط اعظم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و امام سیم حضرت ابا عبد اللّه الحسین أرواحنا فداه سبب إعلای کلمه توحید و ریشه کن شدن أعادی دین مبین گردید.
آقایان محترم برادران عزیز از قراری که میشنوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بین دو دسته برادران مسلمان وقت بدست أعادی داده برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی مینمایند.
ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصّب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد.
پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین میگردد.
در خاتمه عرایضم اولا از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا میکنم علی رغم أعادی چون روز عید است از منبر که بزیر آمدم برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور مصافحه و معانقه نمائید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمائید چنانچه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت

و عظمت اسلام رفع نمائید خود داعی هم در خدمتگزاری همگی بجان و دل حاضر میباشم.
ثالثا موقع ظهر است تا بمسجد برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود مقتضی است در همین امام‌باره نماز جماعت بر قرار نمائید.
بحمد اللّه علماء فریقین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید داعی هم اقتداء میکنم تا در کمک کردن بعالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم.
و نیز دشمنان بفهمند بین برادران شیعه و سنی ابدا نفاق و دوئیت و بدبینی نمیباشد همگی متفقا برای مقابله با کفار حاضر بجانبازی هستیم.
ثالثا چون اخوان معظّم ما دو فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمّد رشید و شیخ عبد السّلام مهمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند.
داعی هم حاضر و عازم حرکت بسمت أرض اقدس و مشهد مقدس مولانا ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه و علی آبائه و اولاده ائمهٔ الهدی میباشم از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصا آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را إبراز نمودند تودیع نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از از خداوند متعال بوسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم.
و السّلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته

توضیح لازم

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم
چون بعضی از افراد قصیر الفکر نتوانستند در این کتاب مقدس ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند؟! ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب بعرض خوانندگان محترم برسانم.
بر أرباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است، که بعد از معرفت و شناسائی ذات باری تعالی جلّ و علا و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و أئمه معصومین از عترت طاهره صلوات اللّه علیهم اجمعین.
أفضل و أشرف و أحسن أعمال، علم باحکام شریعت و وظائف دینیّه میباشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی، و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود.
بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد.
و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل، مخصوصا محکمات و متشابهات آن منوط و مربوط بأحادیث وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین است.
که ابواب مدینهٔ العلم و عدیل القرآن میباشند.
چنانچه متواترا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله (باتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا
فعلی‌هذا سیره مقدسه علماء اعلام خلفا عن سلف بر این جاری گردیده، که برای اخذ احادیث صحیحه و وارد شدن در سلسله روات، هر خلفی از سلف خود برای اتصال اسانید اخبار بمهابط وحی و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم و أئمه معصومین علیه

و علیهم آلاف التحیّهٔ و الثناء، تقاضای جواز در علم حدیث مینمودند چنانچه بجلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان اللّه علیه مراجعه شود کشف این حقیقت میشود.

فلذا حقیر فقیر هم تبعا للاسلاف جهۀ احتراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روات و درک اسناد اخبار از اساتید فن از فقهاء بزرگ و مراجع تقلید و روات عظام و محدثین فخام تیمّنا و تبرّکا تقاضای جواز نمودم (نه برای خودنمائی و أخذ نتایج مادّی) بلکه برای اتّصال به ابواب مدینهٔ العلم و اخذ نتایج معنوی، که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود، و در کتاب مسلسلات الی مشایخ الاجازات حقیر ثبت است.

وجهۀ تیمّن و تبرک چند شماره از آنها را در خاتمه این کتاب مقدس درج نمودم، تا افتخار اتّصال بخاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد.

اجازه‌نامه آیت الله شیخ عبد الکریم حائری

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الذی هدانا إلی معالم الدین و کرّمنا بتحصیل طرایق العلم و الیقین و الصلاهٔ و السّلام علی خیر خلقه محمّد المبعوث علی کافّهٔ الانس و الجنّ اجمعین الّذی اصطفاه من جمیع الانبیاء و الاوصیاء و الملائکهٔ المقربین و جعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتخبین سیّما ابن عمّه الذی جعله سیّد الوصیّین و علی أهل بیته الطیّبین الطاهرین و بعد فقد استجاز منیّ السیّد الجلیل النبیل فخر الفضلاء و سید الخطباء صاحب الاجازهٔ المذکورهٔ الحاج سید محمد سلطان الواعظین الشیرازی آمنه اللّه تعالی من سوء الظاهر و الباطن فانّه بعد أن سافر من وطنه إلی بلدهٔ قم و توقّف فیها مدّهٔ طویلهٔ، و اشتغل بتحصیل العلوم الدینیّهٔ و کسب الکمالات العالیهٔ لدیّ و حصّل ما ینبغی تحصیله مدهٔ مدیدهٔ فوجدته أهلا لذلک فاجزته زاد اللّه فیما زانه و صانه عمّا شأنه أن یروی ما سمعه منی و ما وفقنی اللّه تبارک و تعالی من دقایق الافکار ممّا خلت عنه کتب الاخبار ما وفقنی اللّه تعالی لاظهاره و کلّ ما جاز لی روایته من الاخبار المرویّهٔ عن مخازن العلوم الالهیّهٔ خاتم الرسالهٔ الجامعهٔ و أوصیائه الحجج الالهیّهٔ و الادعیهٔ و المناجاهٔ المأثورهٔ سیّما الصحیفهٔ السجادیهٔ و المصنفات فی الاخبار و الفقه من اصحابنا الامامیّهٔ و غیرها من المصنّفات فی العلوم الدینیّه ککتب التفاسیر و الدعوات و الزیارات و الرجال و غیرها سیّما الاصول الاربعهٔ المشتهرهٔ فی الآفاق و الاعصار اشتهار الشمس فی رابعهٔ النهار الّتی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار و ما تولد منها و من غیرها کالوسائل و الوافی و البحار فله دام مجده ان یرویها عنّی، عن جماعهٔ من مشایخنا العظام مکّن اللّه تعالی أرواحهم فی دار السّلام بطرقی المنتهیهٔ إلی أهل بیت النبوّهٔ و اوصیه بملازمهٔ التقوی و الرّجاء أن لا ینسانی من صالح الدعاء إنّه ولی الاعطاء و السّلام علیه و رحمهٔ اللّه و برکاته.

الاحقر عبد الکریم الحائری

اجازه‌نامه حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج سید ابو القاسم طباطبائی غروی

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و به ثقتی و رجائی الحمد کلّه لربّ الانوار العاقلهٔ و الابصار القادسهٔ و الارواح الخالدهٔ و الاشباح الدارسهٔ و الصلاهٔ أکملها علی افضل النفوس اللّامعهٔ و أضوأ الشموس الساطعهٔ صفوهٔ الانبیاء الشارعین و قرم الاولیاء البارعین و المصطفین المرتضین من حامّته الأقربین الأولین بولایهٔ الامر و الشرع و الدین.

و بعد فیقول أحوج المربوبین إلی رحمهٔ ربّه الباری ابو القاسم بن محمّد رضا الطباطبائی اعطی کتابه بیمناه و جعل آخرته خیرا من أولاه، لما کان الطراز الاول و السلف الصالح الذی علیه المعوّل قد اعتنوا بالاجازهٔ و الاستجازهٔ و ضربوا لها آباط الابل فی کلّ فدفد و مهمه و مفازهٔ و ما قنع المستجیز بالشیخ و الشیخین بل طلب الزیادهٔ ما تأتی له المزید کما یعلم ذلک من عرف مشایخ الکلینی و الشیخ و المفید.

فعلی‌هذا فقد استجاز منّی جناب السیّد السّند و الرکن المعتمد عماد المحدّثین و فخر المتکلّمین و ذخر المسلمین السید محمد سلطان الواعظین الشیرازی أدام اللّه فضله و أسعد أیّامه فی روایة ما أرویه عن مشایخی الکرام و أساتیدی العظام تیمّنا و تبرّکا بالاتصال بالائمة المعصومین علیهم السّلام، فاستخرت اللّه و اجزته أن یروی عنّی جمیع الکتب العربیّة فی العلوم الادبیّة و کتاب نهج البلاغة فی خطب امیر المؤمنین علیه السّلام و الصحیفة السجادیّة فی الادعیة المأثورة عن زین العابدین علیه سلام اللّه ربّ العالمین و سایر الکتب الاخبار المرویّة عن الائمة الاطهار علیهم صلوات اللّه الملک الجبار لا سیما الکافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و التهذیب و الاستبصار التی علیها المدار فی جمیع الاعصار و الامصار و الکتب الثلاثة المتأخرة المشتهرة کالشمس فی رابعة النهار الوافی و الوسائل و البحار بطرقی العدیدة و أسانیدی المتعددة المتدلیة من أفنان شجرة الطوبی و المتعلّقة بعالیج سدرة المنتهی من صحفنا الرجالیّة و أخصرها ما أرویه عن والدی العلّامة تاج أرباب العمامة الامیر محمّد رضا المجتهد الطباطبائی عن الشیخ محمّد حسین الکاظمینی صاحب هدایة الانام فی شرح شرایع الاسلام فی سبع و عشرین مجلّدا عن الشیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام، عن السید جواد العاملی صاحب مفتاح الکرامة، عن میرزا ابو القاسم القمی عن الوحید البهبهانی.

تحویل السند، و عن العالمین العاملین میرزا حبیب اللّه الگیلانی و میرزا محمّد حسن الشیرازی، و عن ملا علی النهاوندی جمیعا عن خاتم الفقهاء و المجتهدین الشیخ مرتضی الانصاری عن ملا أحمد النراقی عن والده ملا مهدی النراقی و السید محمّد مهدی الشهرستانی و السید مهدی بحر العلوم و آقا میر سید علی صاحب الرّیاض و الشیخ جعفر الکبیر صاحب کشف الغطاء جمیعا عن الوحید البهبهانی عن والده محمّد أکمل و العلّامة الشیروانی میرزا محمّد و آقا جمال محمّد بن حسین عن والده علامة البشر و العقل الهادی عشر آقا حسین الخونساری و عن العلامة آقا باقر المجلسی عن والده حجة الاسلام محمّد تقی المجلسی عن شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملّة والدین محمّد بن حسین عن والده شیخ حسین بن عبد الصمد العاملی عن زین الدین الشهید الثانی صاحب الروضة عن نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن محمّد بن داود الشهیر بابن المؤذن عن شیخ ضیاء الدین علی بن محمّد عن والده محمّد بن المکّی الشهید الاول صاحب اللمعة عن فخر الدین محمّد بن حسن عن والده الحائز قصب السباق و العلامة علی الاطلاق حسن بن یوسف بن المطهر الحلّی عن سلطان العلماء و الحکماء و الوزراء خواجه نصیر الملّة و الدین الطوسی، عن خاله أبی القاسم جمال الدین جعفر بن حسن بن سعید المحقق صاحب الشرایع عن فخار بن معد الموسوی، عن شاذان بن جبرائیل عن أبی القاسم عماد الدین الطبری عن ابی علی المفید الثانی، عن والده شیخ الطائفة محمّد بن حسن الطوسی صاحب التهذیب و الاستبصار عن المرتضی و الرضی و سلّار بن عبد العزیز الدیلمی و حسین بن عبد اللّه الغضائری و عن جماعة عن هارون بن موسی التلعکبری عن أبی عمرو الکشی و عن علی ابن أحمد النجاشی، و عن محمّد بن محمّد بن النعمان المفید عن محمّد بن علی بن حسین بن موسی ابن بابویه القمی المدعوّ بالصّدوق صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه و عن جعفر بن قولویه عن رئیس المحدثین محمّد بن یعقوب الکلینی صاحب الکافی عن أبی الحسین علیّ بن محمد الصیمری النائب عن أبی القاسم حسین بن روح النائب عن أبی جعفر محمّد بن عثمان النائب عن أبی عمرو عثمان بن السعید السمّان العمری النائب عن الحجة عجل الله فرجه

و الملتمس منه دام مجده أن لا ینسانی من الدعاء فی صوالح دعواته المستجابات فی زمان الاجابات و مظانّ الاستجابات و اللّه ولی العلم و الحکمة و الطول و العصمة و کتب عن الاحقر ابو القاسم الغروی الطباطبائی فی ۲۷ ربیع المولود سنة ۱۳۴۵ ه.

اجازه‌نامه آیت الله علامه‌ی ثانی حاج شیخ عبد اللّه مامقانی

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه الذی خلق الخلق بقدرته و جعلهم آیة لربوبیته و الصلاة و السّلام علی أشرف الانبیاء و افضل السفراء و خاتم الانبیاء محمّد المصطفی صاحب الشریعة الناسخة و البینات الباهرة و علی أهل بیته الطاهره و النجوم الزاهرة حجج اللّه الباهرة و أمّا بعد فقد استجازنی الفاضل الزکی و العالم الالمعی صاحب الفهم الجلی و الاستعداد القوی للعروج الی معارج الفضائل و

الکمالات فخر الخطباء و المحدثین السید محمد سلطان الواعظین الشیرازی الطهرانی دامت برکاته فسارعت إلی تنجیز طلبته و إجابهٔ دعوته جریا علی عادهٔ علمائنا الابرار و اقتفاء لآثار أسلافنا الاخیار فاجزت له أن یروی عنی مقروّاتی و مسموعاتی من الاخبار المرویهٔ عن أئمّتنا سلام اللّه علیهم فی الاصول و الفروع سیّما ما فی الکتب الاربعهٔ التی علیها المدار الکافی و الفقیه و التهذیب و الاستبصار للمحدثین الثلاث الکلینی و القمی و الطوسی تغمّدهم اللّه بغفرانه و سایر الکتب الجامعهٔ لنوادر الاخبار کالوسائل و الوافی و البحار و الرجوع إلی سایر المتفرّقات من کتب الاخبار و مصنّفات علمائنا الاخیار و أجزت له أن یروی عنّی عن مشایخ اجازتی منهم والدی العلّامهٔ الفقیه الکبیر عن شیخه المحقق زعیم الشیعهٔ حجهٔ الاسلام الحاج میرزا محمد حسن الشیرازی عن الاستاذ شیخ المشایخ العظام المرتضی الانصاری، منهم شیخنا الاعظم و استادنا الافخم الشیخ زین العابدین المازندرانی عن شیخه و استاده السید إبراهیم الموسوی، و هم عن مشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمهٔ الطاهرین، و هم عن آبائهم الماضین عن خاتم النبیّین و اوصیه برعایهٔ الورع و التقوی و ملازمهٔ جادهٔ الاحتیاط، و أن لا ینسانی من الدعوات فی الاسحار و مظانّ اجابهٔ الدعوات وفّقه اللّه تعالی بمحمّد و آله خیر البریّات.

الفانی عبد اللّه المامقانی عفی عنه فی یوم المولود المسعود ۱۷ ربیع الاول ۱۳۴۵

اجازه‌نامه آیت الله شیخ ضیاء الدین عراقی غروی

بسمه تعالی شأنه الحمد للّه الذی منّ علینا بالاهتداء بشریعهٔ خاتم الانبیاء و أرشدنا بارشاد الاوصیاء واحدا بعد واحد إلی حضرت سیدنا و مولانا قائم الامناء صلوات اللّه علیهم إلی یوم الجزاء و بعد انّ من اعظم نعماء اللّه تعالی علی العباد وجود المعتمدین من العلماء و المبلّغین فی البلاد و أکمل الآیهٔ علیهم بتمکینهم فی أخذ معالم الدین من الفضلاء الّذین علیهم وثوق و اعتماد فانّه فوق کلّ نعم اللّه سبحانه علی قاطبهٔ العباد، منهم الجامع لصفات الکمال و العلم و الحایز لانواع المحاسن و الحلم العالم العامل و الفاضل الکامل السید الجلیل و الحبر النبیل سمی جده محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله سلطان الواعظین الشیرازی دامت برکاته.

العالی فاستجاز منّی دام مجده فاستخرت اللّه و أجزت له دام علاه ان یروی عنّی کلّما صحّت لی روایته و جازت لی اجازته بطرقی المعهودهٔ ما ارویه اجازهٔ عن شیخی استاذ المحدثین غوّاص بحار العلوم العالم الکامل العامل الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی طاب ثراه صاحب المستدرک علی الوسائل و المؤلفات المشهورهٔ بین الاقران و الأماثل بطرقه المذکورهٔ فی خاتمهٔ مستدرکه فلیرو عنّی ما شاء و أراد سالکا سبیل الاحتیاط، و نسأل اللّه تعالی له بدوام التأیید کما یلیق و یجعل له التوفیق خیر رفیق حتی یکون واعظا للمسلمین و منارا یهتدی به أهل الملّهٔ والدین و أن لا ینسانی فی الخلوات و مظانّ الاجابات من صالح الدّعوات انّه قاضی الحاجات و ولیّ الخیرات، من الأحقر ضیاء الدین العراقی ع ۱ سنه ۱۳۴۵ اجازه‌نامه حجهٔ الاسلام و المسلمین علامهٔ العلماء العاملین نسابهٔ العترهٔ الطاهرهٔ و جامع شملهم الآیهٔ الحجهٔ أبو المعالی السید شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی مد ظله العالی

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه علی نواله و الصلاهٔ علی محمّد و آله، و بعد فقد استجاز عنّی فی روایهٔ الاخبار، الحبر النبیل العالم الجلیل ملک أزمّهٔ الکلام و مالک أقالیم الوعظ و الخطابهٔ الخطیب الشهیر و المنطیق النحریر الطائر الصیت مروج الشرع و ناشر کلمات موالینا الأئمهٔ الهداهٔ رکن الاسلام و مذکّر الانام حضرهٔ الحاج سلطان الواعظین الموسوی الشیرازی الطهرانی دام مجده وفاق سعده و علی جده، و حیث وجدته أهلا لذلک فاجزت له أن یروی عنّی ما أرویه عن مشایخی الکرام أساطین الدین، و عمد الفقه و الحدیث من الآثار و الاخبار المرویهٔ عن ساداتنا المیامین أئمّهٔ المسلمین المودعهٔ فی کتب الاصحاب وعدهٔ مشایخی الذین أروی عنهم بلا واسطهٔ تربو علی المائتین.

(منهم) والدی العلامهٔ شرف آل الرسول و فخر ذراری البتول نسّابهٔ العترهٔ الطاهرهٔ و جامع شملهم الآیهٔ الحجهٔ مولانا السید شمس الدّین محمود الحسینی المرعشی النجفی المتوفی ۱۳۳۸ صاحب کتاب مشجرات العلویین و غیره و هو یروی عن جماعهٔ.

(منهم) والده العلامهٔ المتفنن فی العلوم الاسلامیهٔ و غیرها السید شرف الدین علی سیّد الحکماء المتوفّی ۱۳۱۶ صاحب کتاب قانون العلاج و غیره و هو یروی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه و استاذه العلامهٔ السید محمّد إبراهیم الموسوی القزوینی صاحب الضوابط عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه شریف العلماء المازندرانی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المیر سید علی الطباطبائی صاحب الریاض عن جماعهٔ.

(منهم) خاله العلامهٔ الوحید آقا محمّد باقر البهبهانی عن جماعهٔ.

(منهم) والده العلامهٔ الملا محمّد أکمل عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه المدقق الملا میرزا الشروانی صاحب الحاشیهٔ علی المعالم عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه غوّاص بحار الانوار و مستخرج کنوز الآثار مولانا الآخوند ملا محمّد باقر المجلسی صاحب البحار بطرقه المذکورهٔ فی مجلّد الاجازات من ذلک الکتاب المستطاب و غیره.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ المولی المجاهد سیف اللّه المنتضی علی اعداء الائمهٔ آیهٔ اللّه فی الوری النجم المضیء فی الآفاق الهندیهٔ سیدنا و مولانا السید إسحاق المشتهر بناصر حسین الموسوی الهندی اللکنوی عن جماعهٔ.

(منهم) والده الامام الهمام المقدام الذاب عن آل رسول اللّه و الفادی بنفسه و مهجته آیهٔ اللّه فی العالمین مولانا المیر حامد حسین صاحب کتاب عبقات الانوار جزاه اللّه عن الدین خیرا و هو یروی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلّامهٔ الزاهد السید حسین النقوی الهندی عن جماعهٔ.

(منهم) أخوه العلّامهٔ السید محمّد المعروف بسلطان العلماء عن جماعهٔ.

(منهم) والده العلامهٔ محیی المذهب الجعفری فی عصره فی الدیار الهندیّهٔ مولانا السید دلدار علی النقوی الهندی اللکنوی صاحب کتاب عماد الاسلام فی علم الکلام عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المیرزا أبو القاسم القمّی صاحب القوانین عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه الوحید البهبهانی بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ المقدام فی الحدیث و الرجال و الدرایهٔ شیخ الاجازهٔ فی عصره و مرکز الروایهٔ آیهٔ اللّه فی الزّمن استاذنا فی تلک العلوم ابو محمّد السید حسن صدر الدین الموسوی المتوفی ۱۳۵۴ نزیل مشهد الامامین الکاظمین صاحب التألیف النفیسه ککتاب تأسیس الشیعهٔ الکرام لفنون الاسلام و غیره و هو یروی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ شریف العراق الامام الهمام مولانا السید مهدی الحسینی القزوینی الحلّی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ فقیه الشیعهٔ الشیخ محمّد حسن النجفی صاحب الجواهر المتوفی ۱۲۶۶ عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ السید محمّد الجواد الحسینی صاحب مفتاح الکرامهٔ عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ السید مهدی بحر العلوم النجفی الطباطبائی المتوفی ۱۲۱۲ عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ فقیه آل الرسول الشیخ یوسف البحرانی الحائری صاحب کتاب الحدائق عن جماعهٔ.

(منهم) الآخوند ملا محمّد رفیع الجیلانی نزیل المشهد الرضوی عن جماعهٔ.

(منهم) مولانا العلامهٔ المجلسی بطرقه.

و ممن اروی عنه بالاجازه خاتم المحدثین و فخر الفقهاء الراشدین آیهٔ اللّه الحاج الشیخ محمّد باقر البیرجندی صاحب کتاب الکبریت الاحمر فی شرائط المنبر عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ ثالث المجلسیین مولانا الحاج میرزا حسین النوری بطرقه التی اوردها فی ثالث مستدرک الوسائل.

و ممن اروی عنه بالاجازه ابن عمی الاکرم العلامـهٔ الفقیه آیهٔ اللّه الحاج السـید محمّد رضا الحسینی المرعشی الرفسنجانی الکرمانی النجفی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه و استاذه العلامـهٔ فقیه الشیعهٔ الباذل هممه فی رفع البـدع حجهٔ الاسـلام آیهٔ اللّه السـید محمّد کاظم الطباطبائی الیزدی صاحب العروهٔ الوثقی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ الشیخ راضی النجفی الفقیه عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ الشیخ علی آل کاشف الغطاء النجفی عن جماعهٔ.

(منهم) والده العلامهٔ الفقیه النّبیه الشیخ جعفر الکبیر النجفی صاحب کتاب کشف الغطاء فی الفقه عن شیخه العلامهٔ الوحید البهبهانی بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ الحکیم الاصولی المحقق المدرس السالک آیهٔ اللّه المیرزا محمّد علی الاصفهانی الشاه‌آبادی نزیل طهران عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المدرس الحاج شیخ فتح اللّه النمازی المعروف بشیخ الشریعهٔ الاصفهانی النجفی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ السید مهدی القزوینی الحلّی بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ فرید العصر و وحید الزمان آیهٔ اللّه الحاج محمّد حسن آل کبّهٔ البغدادی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ جرثومهٔ الزهد و هیکل التقوی ربّ ارباب النظر و الدّقهٔ آیهٔ اللّه المیرزا محمّد تقی الشیرازی الحائری قدّس سرّه عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المحقق الفاضل الاردکانی الحائری الآخوند ملا محمّد عن جماعهٔ.

(منهم) عمّه العلامهٔ الآخوند ملا محمّد تقی الاردکانی عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ حجهٔ الاسلام علی الاطلاق الحاج سید محمّد باقر الموسوی الشفتی الاصفهانی زعیم الشیعهٔ عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ السید محسن الاعرجی الکاظمی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه الوحید البهبهانی بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ الهمام آیهٔ اللّه السید نجم الحسن النقوی الرضوی مؤسس مدرسهٔ الواعظین ببلدهٔ لکهنو عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ السید محمّد کاظم الطباطبائی الیزدی النجفی بطریقهٔ المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ استاذنا المحقق آیهٔ اللّه الحاج شیخ عبد النبی النوری نزیل طهران عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه المدقق رئیس الشیعهٔ فی عصره آیهٔ اللّه الحاج میرزا محمّد حسن الحسینی الشیرازی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المرتضی الانصاری عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ الفاضل النراقی الآخوند ملا احمد صاحب المستند و معراج السعادهٔ عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ والده الآخوند ملا مهدی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه الوحید البهبهانی بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجـازهٔ العلامـهٔ المحقق الورع التقی المتفنن فی العلوم الحجـهٔ الآیـهٔ الشیـخ آقـا حسین النجم‌آبـادی الطهرانی عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ الحاج میرزا حسین بن المیرزا خلیل الطهرانی النجفی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه صاحب الجواهر بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ العلامهٔ المحقق الفقیه المیرزا محمّد تقی الکرکانی نزیل طهران عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ المحقق المدرس الحاج میرزا محمّد حسن الآشتیانی نزیل طهران عن جماعهٔ.

(منهم) استاذه شیخنا المرتضی الانصاری بطریقه المذکور.

و ممن اروی عنه بالاجازهٔ استاذی العلامهٔ جمال السالکین و قدوهٔ العابدین حجهٔ الاسلام و المسلمین شیخنا الشیخ محمّد حسین بن محمّد خلیل الشیرازی العسکری عن عدهٔ.

(منهم) شیخه الزاهد العابد الناسک السالک السید مرتضی الرضوی الکشمیری عن جماعهٔ.

(منهم) العلامهٔ الشیخ محمّد حسین بن محمد هاشم الکاظمینی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ الفقیه الشیخ محمد حسن صاحب الجواهر بطریقه المذکور، إلی غیر ذلک من الطرق و الاسانید التی ذکرتها فی کتاب المسلسلات الی مشایخ الاجازات.

فلجناب المستجیز عنی الآثار و الاخبار المرویهٔ عن الائمهٔ الاطهار بهذه الطرق التی ذکرتها و غیرها.

ثمّ انّ لی طرق شتی فی روایهٔ الاخبار النبویهٔ من العامّهٔ و الزیدیّه و هی کثیرهٔ.

فمن طرقی الزیدیهٔ ما أرویه عن سید ملوک الاسلام فخر السادات و الشرفاء السید حمید الدین یحیی الحسنی الیمانی المشهور بالامام یحیی سلطان بلاد الیمن و امام الزیدیهٔ فی عصره و صاحب التآلیف فی الفقه و الحدیث و الکلام و التفسیر و غیرها و هو یروی عن جماعهٔ.

(منهم) شیخه العلامهٔ القاضی الحسین العمری الیمانی من أجلهٔ علماء الزیدیهٔ و طرقه معروفهٔ فی اجازاتهم.

و ممن اروی عنه من الزیدیهٔ الفقیه المورخ النسابهٔ البحّاثهٔ السید محمد بن محمّد بن زیارهٔ الحسنی الیمانی صاحب کتاب نیل الوطر و نشر العرف و غیرهما بطرقه المعروفهٔ المسطورهٔ فی الکتابین و غیرهما.

و ممن اروی عنه من الزیدیهٔ العلامهٔ الریاضی الفلکی المورخ المتتبع المحدث الشیخ عبد الواسع الواسعی الیمانی الصنعانی صاحب کتاب مزیل الحزن فی تاریخ الیمن و کتاب الدرّ الفرید فی ذکر الاسانید و غیرهما و طرقه مشهورهٔ.

و ممن اروی عنه من الزیدیهٔ العلامهٔ الرجالی المحدث السید زید الدیلمی الیمانی بطرقه المعروفهٔ.

و ممن اروی عنه من الزیدیهٔ العلّامهٔ السیّد عباس المناخی الیمانی بطرقه المعروفهٔ.

و ممن اروی عنه العلامهٔ المحدث القاری الحافظ الزاهد السید جمال الدین احمد الحسنی الکوکبانی الیمانی ثم الهندی المتوفی بمشهد الکاظمین بطرقه المعروفهٔ إلی غیر ذلک من الطرق الزیدیهٔ.

و امّا طرقی من العامهٔ علی اختلاف مذاهبهم فهی کثیرهٔ و اروی صحاحهم و سائر کتبهم فی فنون العلم عن عدّهٔ و فیرهٔ.

(منهم) علامهٔ الشافعیّهٔ فی عصره فقیه العامّهٔ و محدّثهم السید ابراهیم الرّاوی البغدادی فانی اروی عنه بالاجازهٔ و حضرت حلقهٔ درسه فی صحیح البخاری فی ثلاثیاته و کذا قرأت علیه القرآن الکریم بالتجوید الی قریب الثلثین و کذا قرأت علیه تفسیر القاضی البیضاوی و غیرها و طرقه الی النبی الاکرم معروفهٔ.

و ممن اروی عنه من العامّهٔ العلّامهٔ المحدث المصنّف المؤلف الشیخ محمّد بهجت البیطار الدّمشقی عن العلامهٔ محدث الشام الشیخ عبد الرّزاق الدّمشقی بطرقه المشهورهٔ.

و ممن اروی عنه العلامهٔ المتکلم المصلح الشیخ ابراهیم الجبالی شیخ الجامع الازهر صاحب التآلیف الکثیرهٔ بطرقه المعروفهٔ.

و ممن اروی عنه من العامهٔ العلامهٔ النابغهٔ فی العلوم الشیخ عزّ الدین یوسف الدجوی المالکی البصیر الضریر صاحب کتاب القول المنیف فی نفی التحریف و غیره من الآثار بطرقه المشهورهٔ بین علماء مصر.

و ممن اروی عنه من العامهٔ العلامهٔ المتکلم الفقیه الشیخ محمّد نجیب المطیعی الحنفی المصری صاحب التآلیف النفیسهٔ فی الرد علی الوهابیهٔ و غیرهم بطرقه المعروفهٔ.

و ممن اروی عنه من العامهٔ العلامهٔ المحدث المورخ المستبصر الشیخ عبد السّلام السنندجی الکردستانی الاصل نزیل بلاد العراق و کان من المحققین هداه اللّه الی مذهب آل الرسول بمذاکراتی معه فی مجالس حتّی استبصر و توفی فی کردستان و نقل نعشه الی بلدهٔ قم و باشرت دفنه فی مقبرهٔ خاک فرج حشره اللّه مع موالیه فانّه کتب لی اجازهٔ بطرق القوم قبل استبصاره و لذا ذکرته فی طرق العامهٔ.

و ممن اروی عنه من العامهٔ العلامهٔ الشیخ داود الاهدلی الزبیدی الیمانی الشافعی بطرقه المعروفهٔ.

و ممن اروی عنه من العامهٔ العلامهٔ الشیخ علی المرزوقی الحنبلی بطرقه المشهورهٔ.

و ممن اروی عنه العلامهٔ المحدّث الحافظ السیّد محمّد عبد الحیّ الکتانی المغربی المالکی بطرقه المعروفهٔ المذکورهٔ فی ثبته الی غیر ذلک من أعلامهم.

فلجناب المستجیز أن یروی عنی صحاح القوم و سائر کتبهم بهذه الطرق و غیرها و فی الختام اشترط علیه دام مجده أن لا یترک الحزم و الاحتیاط فی نقل الاحادیث و التشبث فی الروایهٔ بالتحری فی تشخیص الصحیح عن غیره و ان لا یروی ما لا تتحمّلها عقول أبناء الزمان و أن لا یأوّل أحادیث موالینا الائمهٔ بمشتهیات هذا الزمان او ما صدرت من نسجهٔ العرفان و حیکهٔ فلسفهٔ یونان و أن یشمّر الذیل فی نشر علوم آل الرّسول و اشاعتها بین الانام و أن یجذب القلوب إلیهم علیهم السّلام فانهم الهداهٔ الولاهٔ، و علمهم مکتسب من المشکاهٔ النبویهٔ فکم فرق بین علم نزل من السماء و مخیلات انبعثت عن أبخرهٔ دماغ البشر.

و اوصیه أدام الله برکته بمطالعهٔ التفسیر و الحدیث و تلاوهٔ القرآن الشریف و التدبّر فی آیاته محکماته و متشابهاته و ان لا یهجر زیارهٔ قبور الائمهٔ علیهم السّلام و اولادهم فانها من موجبات التوفیق و مما ینیر القلب و یصفی الباطن و ان یعتبر بزیارهٔ أهل القبور و یتأمل فی انهم من کانوا فما صاروا و کیف کانوا فکیف صاروا و این کانوا فاین صاروا و علیه بصلهٔ الذریهٔ الفاطمیهٔ و البرّ فی حقهم فانهم ودائع النبوهٔ بین الخلق و یلزم الودعی رعایهٔ الودیعهٔ فکیف بودائع هم قرناء الکتاب و ان لا یهجر التألیف و التصنیف سیما فی تشیید الدین و ترویج المذهب و أن یقلل المعاشرهٔ مع الناس و الدخول فی نوادیهم فانه قلّما یری مجلس خلی عن ذکر المؤمنین بسوء من الغیبهٔ و النمیمهٔ و البهت و الافتراء عصمنا اللّه منها و ان لا یداخل فی الامور السیاسیهٔ و الشئون الحادثهٔ فی هذه الاعصار التی افسدت الدین و الدنیا واعی عباد اللّه و السیاسهٔ هذا فی طرف کما أن الدین فی طرف آخر، و اختلط الامر علی من خال و زعم عدم المنافاهٔ بینهما، و أرجو منه دام علاه ان لا ینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجهٔ الی ذلک فی حیاتی و بعد الممات کما أرجوا من فضله تعالی أن لا أنساه إنشاء اللّه تعالی رزقه اللّه خیر الدارین و أذاقه حلاوهٔ مناجاته و شفاعهٔ ساداته آمین آمین.

حرّره خادم علوم اهل بیت النبوهٔ و الطهارهٔ و العاکف ببابهم الذی لم یعرف سواهم أبو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الرّبیعین ۱۳۷۰ ببلدهٔ قم المشرفهٔ حرم الائمهٔ و عشّ آل محمّد صلوات اللّه و سلامه علیهم أجمعین کما فی الخبر حامدا مصلّیا مسلّما.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹